

تاریخ معاصر ایران

آخرین سنگر آزادی

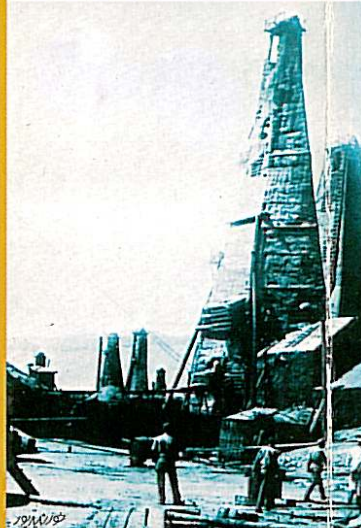
مجموعه مقالات میر جعفر پیشه‌وری

در روزنامه حقیقت، ارگان اتحادیه

عمومی کارگران ایران

۱۳۰۰ - ۱۳۰۱

به کوشش: رحیم رئیس‌نیا



تاریخ معاصر ایران

مجموعه تاریخ معاصر ایران - ۱۰

نشر و پژوهش شیرازه



پیشه‌وری، جعفر، ۹۱۲۷۱ - ۱۳۲۴.

آخرین سنگر آزادی: مجموعه مقالات میرجعفر پیشه‌وری در روزنامه حقیقت، ارگان اتحادیه عمومی کارگران ایران ۱۳۰۱ - ۱۳۰۰ / به کوشش رحیم رئیس‌نیا. - تهران: مؤسسه نشر و پژوهش شیرازه، ۱۳۷۷.
هشت، ۵۰۷ ص. - (مجموعه تاریخ معاصر ایران؛ ۱)

ISBN 964-6578-10-1: ریال ۱۳۰۰۰

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار).
کتابنامه: به صورت زیرنویس.

۱. ایران - اوضاع اجماعی - قرن ۱۴ مقاله‌ها و خطابه‌ها، ۲. سیاست
جوانی - قرن ۲۰ - مقاله‌ها و خطابه‌ها، ۳. حزب‌های سیاسی - ایران - مقاله‌ها و
خطابه‌ها، ۴. جنبش‌های کارگری - مقاله‌ها و خطابه‌ها. الف. حقیقت (روزنامه)، ب.
رئیس‌نیا، رحیم، گردآورنده. ج. عنوان. د. عنوان: مجموعه مقالات میرجعفر
پیشه‌وری در روزنامه حقیقت، ارگان اتحادیه عمومی کارگران ایران (۱۳۰۱ - ۱۳۰۰).
۹۱۳ ب / ۱۲۵۵ DSR ۴۵۲/۰۷۵۲/۹۵۵

۱۱۹۱۸ - ۷۷ م



آخرین سنگر آزادی

مجموعه مقالات میرجعفر پیشه‌وری در روزنامه حقیقت،
ارگان اتحادیه عمومی کارگران ایران ۱۳۰۱ - ۱۳۰۰

به کوشش رحیم رئیس‌نیا

طراح جلد: علی خورشیدپور

لیتوگرافی: کوثر

چاپ: آزاده

صحافی: فاروس

چاپ اول: ۱۳۷۷

تعداد: ۲۲۰۰

حق چاپ و نشر محفوظ است.

تهران. صندوق پستی: ۱۱۳۸ / ۱۹۳۹۵

تلفن: ۲۵۶۰۹۸۳

شابک ۹۶۴-۶۵۷۸-۱۰-۱ ۹۶۲-۶۵۷۸-۱۰-۱ ISBN 964-6578-10-1

آخرین سنگر آزادی

مجموعه مقالات میرجعفر پیشه‌وری

در روزنامه حقیقت، ارگان اتحادیه

عمومی کارگران ایران ۱۳۰۱-۱۳۰۰

به کوشش رحیم رئیس‌نیا

فهرست

یادداشت دبیر مجموعه	۱۶
مقدمه	۱
روزنامه حقیقت و نویسندگان آن	۱
میرجعفر پیشه‌وری از مهاجرت باکو تا انتشار حقیقت	۱۶
اخبار و مقالات	
۱ سیاست اقتصادی جدید روسیه یا افلاس مسلک کومونیزم	۵۳
۲ شمه‌ای از سیاست عالم اوهام راجع به دوستی آمریکا	۵۷
۳ شمه‌ای از سیاست دنیا سرمایه‌داری و مستملکات	۶۱
۴ اسارت اقتصادی	۶۳
۵ فساد تشکیلات اجتماعی ما	۶۶
۶ انقلاب مصر	۶۸
۷ جدال سرمایه‌داران غرب در شرق نزدیک	۷۰
۸ فتح کارگر و دهاتی روسیه	۷۲
۹ نهضت صنفی کارگران دنیا	۷۵
۱۰ نهضت صنفی کارگران دنیا	۷۹
۱۱ نهضت صنفی کارگران دنیا اتحادیه صنفی در شرق	۸۳
۱۲ نهضت فکری در ایران	۸۶
۱۳ رفتنی هستید	۸۹
۱۴ رفتنی هستید	۹۴

۹۷	سفال‌ت از کجاست؟	۱۵
۱۰۰	فرونت [جبهه] واحد	۱۶
۱۰۳	اوهام راجع به دوستی آمریکا	۱۷
۱۰۷	«حقیقت» و «شفق سرخ»	۱۸
۱۱۱	«حقیقت» و «شفق سرخ»	۱۹
۱۱۴	چاره‌آ اساسی لازم است	۲۰
۱۱۸	کمون پاریس عید رنجبران دنیا	۲۱
۱۲۱	حفظ آزادی وظیفه ملت است	۲۲
۱۲۷	حفظ آزادی وظیفه ملت است	۲۳
۱۳۱	حفظ آزادی از وظایف ملت است (قشون)	۲۴
۱۳۳	حفظ آزادی از وظایف ملت است (پارلمان)	۲۵
۱۳۵	حفظ آزادی از وظایف ملت است (حکومت نظامی، نظمیه)	۲۶
۱۳۹	حفظ آزادی از وظایف ملت است (قشون و ملت)	۲۷
	حفظ آزادی از وظایف ملت است	۲۸
۱۴۶	(پارلمان (مجلس ملی) و ملت)	
۱۵۳	حفظ آزادی از وظایف ملت است (احزاب سیاسی و ملت)	۲۹
۱۶۰	حفظ آزادی از وظایف ملت است (مطبوعات)	۳۰
۱۶۶	حفظ آزادی از وظایف ملت است (کابینه‌ها و ملت)	۳۱
۱۷۰	حفظ آزادی از وظایف ملت است (آخرین امید ارتجاعیون)	۳۲
۱۷۴	بشارت به آزادی خواهان	۳۳
۱۷۹	حقیقت، فحش و هتاکی	۳۴
۱۸۴	اعتصاب پلیس	۳۵
۱۸۷	کنفرانس ژن	۳۶
۱۹۱	تجدد و انقلاب	۳۷
۱۹۸	لزوم محاکمه	۳۸

فهرست هفت

۲۰۰	۳۹	اول ماه مه
۲۰۸	۴۰	فرقه‌های سیاسی در مجلس
۲۱۲	۴۱	فردا چه باید کرد؟
۲۱۷	۴۲	تربیت اجتماعی
۲۲۱	۴۳	تمدید تصویب شد
۲۲۴	۴۴	ما معلم لازم داریم نه مستشار
۲۲۸	۴۵	نویسندگان مطلق
۲۳۳	۴۶	در اطراف استعفای کابینه
۲۳۶	۴۷	باز هم در موضوع استعفا
۲۴۰	۴۸	علت استعفای کابینه
۲۴۴	۴۹	ما و کابینه‌چی‌ها
۲۵۰	۵۰	چاره رفع بحران
۲۵۵	۵۱	کابینه جدید
۲۵۸	۵۲	باز هم بحران
۲۶۱	۵۳	مسئله کابینه
۲۶۵	۵۴	کابینه قوام‌السلطنه
۲۷۰	۵۵	کابینه جوان
۲۷۸	۵۶	کنفرانس ژن و مرتجعین
۲۸۳	۵۷	اصلاح طلبان واقعی
۲۸۷	۵۸	ژنی دروغی
۲۸۸	۵۹	رفیق عشقی
۲۹۱	۶۰	مقاصد کوچک
۲۹۶	۶۱	فاجعه گیلان
۳۰۱	۶۲	ایلات
۳۰۶	۶۳	تجارت با روسیه

۳۱۳	۶۴	حکومت مرکزی و اختیارات محلی
۳۱۹	۶۵	باز هم روزنامه‌ها
۳۲۵	۶۶	سید ضیاء‌الدین
۳۳۲	۶۷	گیلان
۳۳۸	۶۸	ستاره ایران
۳۳۹	۶۹	به پیر سیاست
۳۴۴	۷۰	شمه‌ای از سیاست استعماری
۳۵۱	۷۱	مصاحبه با نمایندگان آذربایجان
۳۵۶	۷۲	ارتجاع در بالای ارتجاع
۳۶۳		سید محمد دهگان
۳۷۷		توضیحات
۴۹۱		فهرست اعلام

یادداشت دبیر مجموعه

تلاش و تکاپوی گسترده‌ای که نیروهای سیاسی ایران از سال‌های پایانی جنگ اول جهانی و بویژه بعد از گشایش حاصل از فروپاشی تزاریسم در ۱۹۱۷، برای تأمین استقلال و اصلاح وضعیت نابسامان کشور آغاز کردند، پس از طی مراحلی چند، با تحکیم مبانی حکومت استبدادی رضاخان سردار سپه در سال‌های نخست دهه ۱۳۰۰ شمسی، جهاتی یافت به کلی متفاوت از آرمان‌های مطرح شده در خلال انقلاب مشروطیت ایران.

این تغییر جهت به هیچ‌وجه دگرگونی سهل و ساده‌ای نبود؛ در عین حال که پاره‌ای از گرایش‌های سیاسی وقت راه‌هایی ایران از انبوه دشواری‌های اجتماعی و اقتصادی آن روزگار را در اتخاذ خط مشی‌ای آمرانه و تشکیل یک دولت متمرکز و نیرومند می‌دیدند، نیروهایی نیز بر خطرات و آفات مترتب بر چنین خط مشی‌ای آگاه بوده، برای جلوگیری از غالب شدن آن می‌کوشیدند. اگرچه در مقایسه با وجه عملی این مبارزه و رویارویی، یعنی موج ائتلاف‌های سیاسی و صف‌آرایی‌های زودگذری که تحولات اصلی و مهم این دوره را به خود اختصاص داده‌اند، وجه نظری آن، یعنی مباحث سیاسی طرفین از نمود چشمگیری برخوردار نیست، ولی از آنجایی که این بحث هنوز مطرح و تا پشت سر گذاشتن آن راه درازی در پیش است، آگاهی از همان محدود جوانب بحث لازم و ضروری است.

روزنامه حقیقت که از آن می‌توان به‌عنوان ارگان بخشی از نیروهای چپ کشور در آن دوره یاد کرد، از معدود جرایدی است که در مقایسه با دیگر جراید وقت در بیان آراء خود و در این مورد خاص دفاع از آزادی‌های مصروح در قانون اساسی مشروطه و حقوق زحمتکشان، استمرار و پیگیری قابل توجهی را نشان می‌دهد. احتمالاً عواملی چون دور بودن حقیقت و طیف هوادارش از صحنه اصلی زد و خوردهایی که برای کسب قدرت فائقه جریان داشت و همچنین دوره نسبتاً کوتاه انتشارش در شکل دادن به چنین استمرار و پیگیری شاخصی مؤثر بوده است.

نوعی گذر از سوسیال دموکراسی به کمونیسم از دیگر نکاتی است که در این زمینه و به‌ویژه در اشاره به مقالات میرجعفر پیشه‌وری در حقیقت جای توجه دارد. در کنار مباحث مختلفی که در دفاع از مشروطه یعنی نظام رسمی کشور مطرح می‌شود، رگه‌هایی از یک انقلابی‌گری نیز مشهود است که گاه از حد و حدود مشروطه‌خواهی فراتر می‌رود. با این حال آنچه در پایان برجای می‌ماند احساس تأسفی است عمیق از این که با استبداد پهلوی طرح و عنوان این مباحث، و اصولاً طیف متنوع و گسترده‌ای از دیگر آراء سیاسی و اجتماعی که با چنین نیرو و انسجامی در سطح جامعه جریان داشت، از حرکت باز ماند و مسائلی که می‌بایست سال‌ها پیش از این حل و فصل می‌شد، هنوز مسائل مبتلابه اجتماعی و کماکان لاینحل باقی مانده‌اند.

کاره بیات

مقدمه

اگر انقطاع تجارب تاریخی، یعنی محروم شدن نسلی از تجارب نسل پیش را - آن هم در درجه اول به دلیل حاکمیت ادواری ارتجاع - یکی از مهمترین مشکلات ایران معاصر به حساب آوریم، تلاش‌هایی از قبیل تسهیل دستیابی نسلی به تجارب نسل پیش، یعنی تاریخ و تاریخ‌نگاری را می‌توان حرابه‌ای کارا دانست در مبارزه با این دشواری عمده. میرجعفر جوادزاده خلخالی که بعدها به پیشه‌وری شهرت یافت و از چهره‌های مهم تحولات ایران در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم بود، در سال‌های نخست دهه ۱۳۰۰ شمسی، با پشت سر داشتن تجربه‌ای انقلابی در میان کارگران ایرانی باکو و نهضت انقلابی ایران از سال‌های بعد از جنگ اول جهانی، برای مدتی کوتاه - پنج ماه - نگارش بخش عمده‌ای از سرمقاله‌های روزنامه حقیقت را برعهده داشت. استبداد ناشی از قدرت گرفتن رضاخان سردار سپه که به سلطنت مطلقه او در مراحل بعد منجر شد، نه فقط به توقیف حقیقت که در نهایت به سرکوب و تعطیل هرگونه حرکت سیاسی مستقل در کشور منجر شد.

روزنامه حقیقت و نویسندگان آن

روزنامه حقیقت از اوایل دی ماه ۱۳۰۰ تا اوایل تیرماه ۱۳۰۱ تحت مدیریت سید محمد دهگان^۱ انتشار یافت. گذشته از میرجعفر جوادزاده،

۱. برای آگاهی بیشتر از زندگی او بنگرید به یادداشت ضمیمه در آغاز توضیحات پایانی کتاب.

که از آغاز تا پایان در اغلب شماره‌های آن مطلب داشت، تعدادی نویسنده و شاعر نیز که غالباً به اتحادیه‌های کارگری و یا به حزب کمونیست ایران وابسته بودند و یا هوادار آنها، با آن همکاری می‌کردند. گفتنی است که بسیاری از نوشته‌های منتشر شده در روزنامه فاقد نام نویسنده و مترجم است، بعضی از آن‌هایی که اسم دارد، اسامی مستعار هستند. به طور مثال در حالی که سلام‌الله جاوید، کریم نیکبین را که به نام‌های حسنوف و اسمعیل فارس نیز شناخته می‌شده و تحصیل کردهٔ باکو و دانشکدهٔ اقتصاد مسکو و عضو کمیتهٔ مرکزی و دبیر مسئول حزب بوده، از نویسندگان روزنامهٔ حقیقت و جانشینان آن اقتصاد ایران و کار دانسته^۱، در واقع در روزنامه حقیقت نامی از وی مشاهده نمی‌شود. شاید «ا. فریدون» که گذشته از سرمقالهٔ شمارهٔ ۹ تحت عنوان «فاجعهٔ معارف» نویسندهٔ مقالاتی چون «شبه‌ای از اوضاع اقتصادی جهان»، «نهضت کارگری در عثمانی»، «ژاپن بعد از جنگ»، «عالم نسوان»، در شماره‌های ۵ و ۶ و ۱۲ و ۱۷ نیز هست، همان کریم نیکبین باشد. از ابوالفضل لسانی هم که از فعالان اتحادیهٔ معلمین بوده و مدیریت و سردبیری روزنامه‌های اقتصاد ایران و کار را، که پس از توقیف حقیقت و به جای آن درآمدانند، به عهده داشته و بعدها وکیل دادگستری شده و کتاب طلای سیاه یا بلای ایران را تألیف کرده، مقاله‌ای تحت عنوان «تاکی تاسامح تاکی اهمال» در جای سرمقالهٔ شمارهٔ ۸۷ به چاپ رسیده است. نویسندهٔ سرمقالهٔ شمارهٔ ۲۸ روزنامه تحت عنوان «حاضر باش» شخص ح. [میرزا حسین خان] امید بوده که مانند لسانی از فعالان اتحادیهٔ معلمین و از دوستان جوادزاده بوده است. این مقاله که در بالایش تذکر داده شده است که «کارگران بخوانند» فراخوانی است خطاب به کارگران برای پیوستن به اتحادیه‌های کارگری و فشرده

۱. سلام‌الله جاوید، ایران سوسیال دموکرات (عدالت) فرقه‌سی حقیقده خاطره‌لریم. تهرآن ۱۳۵۹.

ساختن صفوف خود برای پیروزی بر اشراف و سرمایه‌داران و «پارازیت‌ها و ریزه‌خواران خوان نعمت آن‌ها». مقالاتی نیز در شماره‌های اولیه حقیقت، چون «ما و زندگانی» در شماره ۴ و «آیا ما متمدنیم» که از الهلال ترجمه شده، به چاپ رسیده که نام ز. فروزش را در زیر خود دارند. وی به احتمال قوی زین‌العابدین فروزش است که در حدود یک ماه قبل از توقیف حقیقت به انتشار روزنامه نجات ایران پرداخت. فروزش که نجات ایران را به طور نامرتب تا سال ۱۳۰۵ انتشار داد، دوره بعدی این روزنامه را در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ دوباره منتشر ساخت. گفتنی است که وی در دوره اخیر به اتفاق کسروی و کیل مدافع سرباس مختاری، رئیس کل شهربانی رضا شاه بوده است.

یکی دیگر از نویسندگان حقیقت بهمن شیدانی است که سرمقاله شماره نخست آن، تحت عنوان «حقیقت» و مقاله‌ای تحت عنوان «ما و روسیه» که در شماره ۹۸ به چاپ رسیده، نام وی را در زیر خود دارند. استعفای وی از «مدیریت داخلی» روزنامه در شماره ۱۰۴ حقیقت به چاپ رسیده و دو شماره بعد هم روزنامه در چنبر توقیف افتاد. آقای کاوه دهگان فرزند سید محمد دهگان از قول مادرش روایت می‌کند که مدتی بعد از آن که مأموران قوام‌السلطنه همزمان با توقیف حقیقت، برای دستگیر کردن سید محمد دهگان به خانه‌اش می‌ریزند و دست خالی برمی‌گردند، شیدانی به خانه آمده، سراغ دهگان را می‌گیرد و خانم دهگان که شیدانی او را برای دهگان خواستگاری کرده بوده، به او پرخاش می‌کند که برای پیدا کردن محل اختفای شوهرش آمده است.

توضیح این که بهمن شیدانی، که نام اصلی‌اش رضاقلی میرزا بوده، پسر عموی همسر سید محمد دهگان و هر دو اصلاً از شاهزادگان قاجاری بوده‌اند. شیدانی که در توپسراکان به دنیا آمده بوده، در نوجوانی به علت ارتکاب به خطایی به تهران گریخته، مدتی در خانه عموی خود،

محمدعلی میرزای سرتیپ، تحصیل کرده اتریش و فرمانده تویخانه، که پدرزن دهگان بوده، به سر می برد و بعدها به ریاست تشریفات و خرید دربار محمدعلی شاه می رسد. او در همین دوره از مشروطه خواهان هواداری می کند و به ادعای خود چند بار هم شب نامه در جیب شاه می گذارد. پس از انقلاب اکتبر دارای تمایلات چپ می شود و چنان که دیدیم در زمره هیئت تحریریه حقیقت درمی آید و سرانجام با نوشتن سر مقاله ای تحریک کننده در ماه رمضان در باره روزه خواری - احتمالاً مقاله بدون امضای «رمضان تمام شد» در شماره ۸۶ (۸ جوزای ۱۳۰۱) - روزنامه را بیش از پیش زیر ضرب و فشار می برد و در آستانه توقیف از آن کناره گیری می کند و یا کنار گذاشته می شود. وی بعدها به ریاست حسابداری دارایی رسیده و در حدود سال ۱۳۳۵ خورشیدی، در هشتاد و چند سالگی درگذشته است. حسابداری دوپل از تألیفات اوست.

در یکی از تقاضانامه های مکرر معصومه خانم از دربار پهلوی برای آزادی همسرش، آدرس محل اقامت وی «خیابان فرهنگ، منزل شیدائی» [احیاناً شیدانی درست باشد] نوشته است.^۱ در زمان نگارش این تقاضانامه (۱۳۱۳/۷/۱۲) مدت پنج سال از دستگیری پیشه وری می گذشته است.

گذشته از مقالات و مطالب منثور، اشعاری نیز از شعرایی چون وحشی خیاط، غنی (کارگر)، ح. زبده، محمد تنها، یدالله مایل توپسرکانی و... که غالباً هم دارای مایه های کارگری و انقلابی هستند در بعضی از شماره های حقیقت به چاپ رسیده است. جالب توجه آن که قطعه شعری با عنوان «دیدنی» از حبیب یغمایی در شماره ۸۱ و شعری از ص. رضازاده شفق با عنوان «حیات زن» در شماره ۱۰ آن روزنامه مندرج است. گفتنی

۱. کاوه بیات (به کوشش)، فعالیت های کمونیستی در دوره رضاشاه، سازمان اسناد ملی، تهران

آن که شاعر، قطعه شعر ۱۳ بیتی اخیر را که توضیح «تهران، جمادی الاول ۱۳۳۰» را در زیر خود دارد، به دوست خود بیرنگ اتحاف کرده است. این قطعه با بیت «شبه رنگ گل زرد رنگ روی زنت / به ضجه مردن و آسودن آرزوی زنت» گشوده و با بیت «ز من به شیخ ریاکار ما بگو کای شیخ / بدان که آبروی ملت آبروی زنت» بسته می شود.

گذشته از سید محمد دهگان و جوادزاده (پرویز، پیشه‌وری) - که اولی مدیر مسئول و دومی فعال‌ترین نویسنده حقیقت بوده‌اند^۱ - «ع. بهبهانی» هم صاحب امتیاز آن بوده است. متأسفانه در باره وی هیچ اطلاعی در دسترس نویسنده این سطور نیست. سلام‌الله جاوید در میان کسانی که به مناسبت رسیدن حیدر عسواوغلو به رهبریت حزب کمونیست ایران به آن پیوستند و پس از شکست جنبش گیلان از آن واپس کشیدند، از بهبهانی نامی اسم می برد. همو یکی از چهار نماینده اعزامی کمیته مرکزی تهران برای مذاکره با کمیترون به تفلیس بوده است.^۲ نام وی از شماره ۸۰ [۲۵ ثور (اردیبهشت) ۱۳۰۱] به بعد حقیقت از سرلوحه آن حذف گردیده و تنها «مدیر مسئول: س. م. دهگان» باقی مانده است.

نکته‌ای که توجه به آن ضروری می نماید این است که دوره پنج ماهه انتشار حقیقت مقارن بوده است با پیشروی تدریجی رضاخان به سوی قدرت. در زمان شروع انتشار روزنامه حقیقت تنها ده ماه از کودتای ۱۲۹۹ می گذشت و در تمام دوره پنج ماهه انتشار روزنامه، حکومت نظامی در تهران و چند شهر دیگر برقرار بود. ماشین دولتی به سرعت شکل می گرفت تا جنبش‌های جاری را سرکوب نماید. اگر در نظر آوریم که در ماه‌های مهر و آذر و بهمن ۱۳۰۰ سه قیام، یعنی جنبش کلنل پسیان، جنگل

۱. سلام‌الله جاوید مدعی است که (دهگان) به ظاهر مدیر حقیقت بوده. ولی اداره اغلب امور آن به عیده وی [پیشه‌وری] بوده است. جاوید، پیشین، ص ۷۹.

۲. همان، ص ۶۵ و ۷۶.

و لاهوتی به ترتیب و به دنبال هم توسط قشون متحدالشکل نوپا تارومار گردیده، سمت و سوی حرکت حاکم بر ادارهٔ مملکت را، که از بعد از وقوع انقلاب در روسیه و تخلیهٔ شمال ایران از نیروهای روسی به برنامه‌ریزی و اجرایش پرداخته شده بود، می‌توان تا حدودی تشخیص داد. در این دوره رضاخان هنوز شخصیتی بود توهم‌انگیز و در نظر بخش‌هایی از نیروهای ترقی‌خواه و از آن جمله جناحی از حزب کمونیست نقشی مترقی ایفا می‌کرده است. اما صفحات حقیقت و همین مقالات گردآوری شده گواهی است بر موضعگیری روشن گردانندگان آن روزنامه به طور کلی و به ویژه شخص جوادزاده - که به کمیتهٔ مرکزی اول انتخاب شده در کنگرهٔ انزلی تعلق داشته -^۱ در مقابل دیکتاتوری روزافزون.

انتشار روزنامهٔ حقیقت در عین حال مقارن است با رشد و توسعهٔ اتحادیه‌های کارگری و نیز سازمان حزبی در تهران و انتقال کمیتهٔ مرکزی از گیلان به پایتخت. بدیهی است که این یک تقارن ساده نبوده، بلکه انتشار حقیقت و توسعهٔ سازمان حزبی در تهران دارای پیوند متقابل بوده‌اند.

بعضی‌ها و از آن جمله سلطان‌زاده، اردشیر آوانسیان و احمد حسابی و عبدالحسین آگاهی بر این نظر هستند که حقیقت در عین حال ارگان حزب کمونیست ایران بوده است. ویلم فلور حقیقت را دست‌افزار حزب کمونیست به شمار آورده^۲ و کامبخش توقیف آن را «الطمه‌ای به کار تبلیغاتی و تشکیلاتی حزب» برآورد کرده است.^۳ حال آن‌که برخی از

۱. برای توضیح بیشتر ر.ک: زندگی‌نامه‌های دهگان و جوادزاده (پیشه‌وری) در صفحات همین مقدمه.

۲. ویلم فلور، اتحادیه‌های کارگری و قانون کار در ایران، ترجمهٔ ابوالقاسم سری، تهران: انتشارات توس ۱۳۷۱، ص ۳۴.

۳. عبدالصمد کامبخش، نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران، تهران: بی‌نا، ۱۳۵۷، ص

دیگر صاحب‌نظران مانند خسرو شاکری حتی منکر آن هستند که حقیقت ارگان شورای مرکزی اتحادیه‌ها بوده و نوشته‌اند که «چنین امری رسمی نبوده، چنان که از خود روزنامه برمی‌آید». حال آن که، در سرمقاله شماره ۷۵ روزنامه که در دسترس او نیز بوده است، خطاب به «نویسندگان متملق» به این امر اشارت رفته است: «... با وجود این که حقیقت مال شخصی [سید محمد] دهگان نیست، ارگان جمعیتی است. مندرجات حقیقت از طرف یک هیئت تحریریه تهیه می‌شود که دهگان نیز از اعضای آن هیئت است. با وجود این که مشترکین عهده‌دار مخارج روزنامه حقیقت هستند و دفتر روزنامه برای اعضای جمعیت که مسئول اوست و برای اشخاصی که علاقه‌دار به مطبوعات هستند، هر دقیقه باز است...» و در جای دیگری از همان مقاله آشکارتر گفته شده است که «حقیقت ارگان تشکیلاتی است و با سرمایه شرکتی اداره می‌شود... ما می‌خواهیم به قدر امکان از حقوق کارگر، فلاح، مستخدم و سایر اصناف زحمتکش مدافعه کنیم.» تردیدی نیست که «جمعیت» و «تشکیلات» که روزنامه خود را ارگان آن دانسته، غیر از «اتحادیه عمومی کارگران مرکزی» نمی‌تواند باشد. جالب توجه آن که خود خسرو شاکری بلافاصله تأیید می‌کند که «سید محمد دهگان، مدیر مسئول آن، رئیس شورای مرکزی سندیکا‌های کارگری ایران بود» و «عمده مقالات آن را سیدجعفر پیشه‌وری (جوادزاده) و دهگان می‌نوشتند.» و بعد هم از پیشه‌وری نقل می‌کند که «شورای اتحادیه کارگران [ایران] ارگان خود را تأسیس کرد. این روزنامه حقیقت بود». پیشه‌وری در روزنامه ظفر، ش ۴۷ (۱۳ بهمن ۱۳۲۳) نیز تصریح کرده است که «... یکی از اسناد پرافتخار اتحادیه کارگری، ارگان رسمی آن است که یک سال تمام [پنج ماه؟] با ارتجاع مبارزه نمود. این روزنامه حقیقت است که در زمان خود مشهورترین و مبارزترین و کثیرالانتشارترین روزنامه‌ها بوده است.»

از شواهد و اسناد موجود چنین مستفاد می‌شود که روزنامه حقیقت پرتیراژترین روزنامه زمان خود بوده است. در همان سرمقاله «نویسندگان متملق» که به احتمال قوی از قلم جوادزاده تراوش کرده، خطاب به ایشان چنین نوشته شده است: «خودتان هم می‌دانید که [حقیقت] به اندازه تمام روزنامه‌های طهران فروش می‌رود...» و در شماره ۸۵ حقیقت فهرستی از روزنامه‌های آن زمان با «احصائیه فروش آخرین نمره» شان به دست داده شده است. در این فهرست تک‌فروشی حقیقت ۹۵۰، ستاره ایران ۳۰۰، میهن ۶۰، اتحاد ۳۶، قانون ۷، کردار ۳ و ... ذکر شده است. البته رقم ۹۵۰ مربوط است به تک‌فروشی روزنامه. زیرا که تیراژ اصلی آن را در منابع مختلف بین ۲۰۰۰ تا ۴۰۰۰ نوشته‌اند. سلطان‌زاده و علی شمیمه تیراژ آن را بین ۲۰۰۰ و ۲۵۰۰ و احمد حسابی در یکی از شماره‌های مردم آدینه که اینک مشخصات دقیق آن در دسترس قرار ندارد اظهار کرده است که «... اگرچه در ایام انقلاب گیلان کم و بیش روزنامه‌هایی با روش چاپ انتشار یافته، ولی از لحاظ اهمیت و کثرت انتشار می‌توان گفت که روزنامه حقیقت با حد وسط انتشار روی چهار هزار شماره، نخستین روزنامه چاپ و مترقی کشور ماست...».

شکرالله مانی از فعالان نهضت اتحادیه‌ای، ضمن تأیید این که پیش از کرایه محلی برای اتحادیه مرکزی جلسات آن شب‌های جمعه در محل اداره حقیقت برگزار می‌شده، تیراژ حقیقت را بیش از منابع دیگر نوشته است که احیاناً مربوط باشد به آخرین شماره‌های روزنامه که سروصدای زیادی در پیرامونش به راه افتاده بود: «... روزنامه حقیقت مقالات تندی بر علیه ارتجاع و اوضاع دولت و مخصوصاً دخالت‌های بی‌مورد و خلاف قانون وزیر جنگ [رضاخان] می‌نوشت که فوق‌العاده مورد توجه ملت واقع شده بود. روزانه چهار هزار برگ تک‌فروشی در تهران داشت.»^۱ و

۱. شکرالله مانی، تاریخچه نهضت کارگری در ایران، ج ۲، تهران، بی‌نا، ۱۳۵۸، صص ۱۱ و ۱۶.

حتی «هر نسخه آن در بار دوم به قیمتی بسیار گزاف از قیمت آبونمان به فروش می‌رفت. به نظر می‌رسد که روزنامه حقیقت توجه محافل محافظه‌کار را ... نیز به خود جلب کرده بوده است.»^۱ در حالی که بهای تک شماره حقیقت ۴ شاهی بوده، به نوشته اردشیر آوانسیان، «زیاد اتفاق [می‌افتاده که یک شماره حقیقت را حتی به پنج تومان هم نمی‌شد به دست آورد. این پول گزاف را برای خریدن حقیقت اعیان و اشراف و حتی فئودال‌های جنوب خرج می‌کردند.»^۲

عبدالصمد کامبخش هم بر آن بود که «این روزنامه (حقیقت) در نتیجه برخورد مارکسیستی خود در تحلیل حوادث، طرح مبرم‌ترین مسائل مورد ابتلای مردم و سبک خاص خود که تا آن زمان در مطبوعات ایران به کار نرفته بود، به زودی یکی از کثیرالانتشارترین روزنامه‌های مرکز شد و پس از اندک زمانی انتشار خود را یومیه کرد...»^۳ توضیح آن که حقیقت تا شماره ۱۹، هفته‌ای سه بار و در روزهای فرد منتشر می‌شد، اما از همان شماره که در ۲۰ بهمن ۱۳۰۰ منتشر شده، دفتر روزنامه اخطار کرده است که «اهمیت موقعیت سیاسی کنونی ما را مجبور می‌نماید که از امروز روزنامه حقیقت را همه روزه به غیر از روزهای بعد از ایام تعطیل منتشر سازیم.»

حقیقت به جهت مواضع انقلابی و مبارزه‌جویانه خود خیلی زود موجبات نگرانی محافظه‌کاران و مرتجعان را فراهم آورد و آن‌ها را بر آن داشت تا برای به تعطیل کشاندن آن به وسایل و دستاویزهای گوناگون متشبث شوند. از جمله «مرحوم م... و همراهانش با کمک دولت در پنج محل تهران عده‌ای از اوباش و مردمان بی‌سواد و بافروشی‌های میدان و جمعی از کسبه مرتجع بازار را جمع کرده، اتحادیه پنج محل را بر علیه

۱. ویلم فلور، پیشین، ص ۳۴.

۲. خسرو شاکری، اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوبیال دموکراسی و کمونیستی ایران، ج ۲، تهران: نشر سرخ، بی‌تا، ج ۱، صص ۱۲۸ و ۱۳۴.

۳. کامبخش، پیشین، ص ۲۹.

روزنامه حقیقت تشکیل دادند. مدتی جمعیت را برای سوزاندن روزنامه حقیقت تحریک و تشجیع می نمودند...^۱ بعضی از اخبار این تحریکات و اقدامات که معمولاً در روزنامه حقیقت منعکس می گردید، برای نمونه عیناً نقل می شود:

«عصر جمعه در مسجد شاه، شیخ حسین سرچاق کن به همراهی چند نفر از امنیه‌ها نسبت به روزنامه حقیقت و کارگران فحاشی نموده و دو نفر از کارگران مطابع را هم به اسم این که شما طرفدار روزنامه حقیقت هستید، کتک می زنند...»^۲

«فکلی لوس»

«غروب روز شنبه آقا سید نصرالله سقاالمجاهدین در میدان بهارستان می رفته و روزنامه حقیقت را در دست داشته است. در این بین جوانی فکلی به او می رسد. اول به طریق مضحکه می گوید: سید روزنامه می خواند! بعد جلو آمده می گوید: مرید حقیقت است! سید به او جواب می دهد که بله من طرفدار حقیقت هستم. آن جوان بی مغز مستی به صورت او نواخته، روزنامه را گرفته و پاره کرده، بعد لگدی هم به واسطه جنبه طبیعی خود به پای سید بیچاره می زند. مردم جمع شده، فکلی را می برند به کمیسری و تاکنون نمی دانیم چه نتیجه حاصل شده است.

فکلی مزبور پسر شکوه‌الملک پیشکار وثوق‌الدوله و قوام‌السلطنه است و بدیهی است این‌ها که از خوان نعمت بهره‌مند شده‌اند، حق دارند با حقیقت طلبان دشمنی کنند. زیرا این‌ها هستند که بساط منتخوری آن‌ها را برمی چینند...»^۳

«دیروز در سیداسماعیل، حسین نمره یک در حضور عده‌ای

۱. مانی، پیشین، ص ۱۶.

۲. حقیقت، ش ۸۱.

۳. حقیقت، ش ۸۶.

نسبت به جریده حقیقت هتاکی و فحاشی زیاد نموده است. چند روز پیش سید محمدعلی نامی در عوقعی که آقای صدر مشغول مطالعه جریده حقیقت بودند، نسبت به مشارالیه و آقای معتمدی، اکبر عطار مشهور، به مشروطه طلبان اطاله لسان کرده است.»

روزنامه بعد از نقل این خبر علاوه کرده است: «در صورتی که دولت با بیانیه رسمی جراید را دعوت به حفظ نزاکت می کند، لازم است از این قبیل شرارت ها جلوگیری کند.»^۱

اما در حالی که قدرتمندترین عضو دولت - وزیر جنگ - در پشت سر چنین عناصری قرار داشته، دولت چگونه می خواست و یا می توانست از این قبیل شرارت ها جلوگیری بکند؟

گذشته از سردار سپه، شخص قوام السلطنه نیز محدود کردن آزادی مطبوعات را در رأس برنامه دولت خود قرار داده بود؛ چنان که در جریان معرفی هیئت دولت در ۲۷ خرداد ۱۳۰۱، یعنی ۹ روز پیش از توقیف حقیقت، در حضور نمایندگان چنین گفت:

«خاطر محترم آقایان نمایندگان محترم را متذکر می سازم که چون متأسفانه عده ای از جراید از نبودن قانون هیئت منصفه سوء استفاده نموده و رویه ای را اتخاذ کرده اند که بالنتیجه موجب هرج و مرج و تزلزل هیئت است، لذا برای جلوگیری از تکرار این وضعیات انتظار دارم هر چه زودتر قانون هیئت منصفه به تصویب مجلس شورای ملی رسیده، وسایل محاکمه مطبوعات مطابق قانون فراهم گردد.»

و شش روز پس از معرفی کابینه با صدور بیانیه ای خطاب به ارباب جراید هشدار داد که به علت فقدان قانون هیئت منصفه چون محاکمه مطبوعات فعلاً مقدور نیست، بعد از این «هر روزنامه ای که از حدود

نزاکت خارج شده و به تعرضات نامناسب و حملات بی‌رویه مبادرت ورزد، تا تشکیل محکمه صالحه^۱ تعطیل خواهد شد.

اگرچه قوام‌السلطنه در عین حال می‌خواست بعضی از جراید آلت دست رضاخان را نیز که هموارکننده راه وی به سوی کرسی صدارت و حتی تخت سلطنت بودند، مهار کند، که نتوانست و سرانجام نه تنها از کاخ نخست‌وزیری، که از کشور نیز اخراج گردید. یکی از نخستین قربانیان تهدیدات مذکور همانا روزنامه حقیقت و بهانه توفیق آن مقاله «ارتجاع در بالای ارتجاع» نوشته ا. پرویز (پیشه‌وری) بود. سه ماه پس از توقیف حقیقت که روزنامه‌های دیگری نیز گرفتار سرنوشت آن شده بودند، معتمدالتجار، نماینده آذربایجان در نطق تند و جسارت‌آمیز پیش از دستور جلسه مورخ ۱۲ مهر خود، در رابطه با قلم‌شکنی‌های قلدوران چنین گفت:

«... بدون مجوز قانون، جراید را می‌بندند و مدیران آن‌ها را توقیف، حبس، تبعید و زجر می‌کنند و می‌زنند. چرا؟ برای این که از کثرت ظلم و تعدی و انتخاب اشخاص بدسابقه برای مأموریت‌ها و اختلاس‌ها و هزار مظالم دیگر تنقید کرده و دولتیان را به راه راست دلالت و نصیحت می‌نمایند...»^۲

خبر توقیف حقیقت در روزنامه‌های مختلف آن زمان انعکاس یافته است: در شماره ۴۹ روزنامه اقدام که در تاریخ ۷ سرطان (تیر) ۱۳۰۱ انتشار یافته، تحت عنوان «احکام توقیف» چنین آمده است:

«روز گذشته احکام توقیف جرائد محترم ایران آزاد و حقیقت صادر شد و از مطبوعه هم التزام گرفته شد که در امور طبع آن‌ها مداخله ننماید.»

۱. حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، تیران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۳، ۱۳۵۹، ج ۲، صص ۵ و ۸۲.

۲. باقر عاقلی، میرزا احمد قوام‌السلطنه، تیران: انتشارات جاویدان، ۱۳۷۶، ص ۲۱۵.

و در شماره ۴۲ (۸ سرطان ۱۳۰۱) شفق سرخ با اشاره به توقیف جریده حقیقت، ادعا شده است که «ما بی اندازه از این پیشامد متأسفیم.» در شماره ۴۴ (۱۳ سرطان) همان روزنامه اظهار نظر شده است که «اگر در مرکز به توقیف جریده محبوب حقیقت و روزنامه ملی ایران آزاد مبادرت نمی شد، نظام السلطنه نمی توانست این طور [در خراسان] استبداد به خرج دهد.»

آخرین شماره‌ای از حقیقت که به دست خسرو شاکری رسیده، شماره ۱۰۲ است^۱ و صدر هاشمی تا شماره ۱۰۴ آن را دیده^۲ و مجموعه‌ای از ۱۰۵ شماره آن در کتابخانه ملی تهران نگهداری می شود. جالب توجه آن که نسخه‌ای از شماره ۱۰۶ حقیقت (۵ سرطان ۱۳۰۱) جزو مجموعه‌ای از شماره‌های پراکنده روزنامه‌های سال‌های نخستین سده ۱۴ خورشیدی است که در کتابخانه تربیت تبریز محفوظ است. از قرار معلوم این احياناً تنها نسخه مصون مانده شماره مذکور، از دستبرد روزگار، پیش از توقیف اکثر نسخ آن در روز ۶ تیرماه ۱۳۰۱ پست شده باشد.^۳

درج خبری در روزنامه طوفان، س ۲، ش ۲۷ (۱۸ عقرب [آبان] ۱۳۰۱) حاکی از آنست که نزدیک به پنج ماه پس از توقیف حقیقت دولت از انتشار مجدد آن جلوگیری کرده است:

«به قرار اطلاعی که به اداره رسیده است، جریده حقیقت دیشب در حین طبع توقیف شد. پس از انتشار بیانیه ۳۱ جواز و توقیف جراید، و آزادی آن‌ها به موجب بیانیه ۱۷ محرم، آیا این توقیف ثانوی قصاص قبل از جنایت نیست؟»

۱. شاکری. پیشین. ج ۷. انتشارات مزدک، فلورانس ۱۹۷۸.

۲. محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۲، اصفهان: انتشارات کمان، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۲۲۵.

۳. برای اطلاع بیشتر رجوع نمود به توضیح شماره ۱۱۶ در بخش توضیحات پایانی کتاب حاضر.

آن چه در این کتاب گرد آورده شده، مجموعه مقالاتی است از سید جعفر جوادزاده خلخالی (ا. پرویز = پیشه‌وری)، که در دوره ۱۰۶ شماره‌ای روزنامه حقیقت به چاپ رسیده است. این مقالات را به طور کلی به دو دسته می‌توان تقسیم کرد:

۱- مقالاتی که امضاهای احمد - پرویز، ا. پرویز، م. ج. و عجول را که همه تعلق به جوادزاده داشته^۱، دارند. در انتساب این مقالات به جوادزاده هیچ‌گونه تردیدی وجود ندارد.

۲- تعدادی مقالات بدون امضا که انتساب این مقالات به شخص جوادزاده با قراین و شواهد موجود به طور کلی قابل اثبات است. دلایل اثبات انتساب بسیاری از این مقالات در بخش توضیحات آخر کتاب ذکر گردیده است. علاوه بر این مقالات، دو مقاله نیز با عنوان «اعتصاب پلیس» و «اول ماه مه» در این مجموعه آمده است که دلیل خاصی بر انتساب آن‌ها به جوادزاده وجود ندارد؛ اما با توجه به این که اکثر سرمقاله‌ها به دست وی نوشته شده، احتمال آن هست که نویسنده آن دو نیز شخص او بوده باشد. خصوصاً که خود وی در «سرگذشت من» که در شماره ۹۱ (۱۵ آذر ۱۳۲۲) آذیر به چاپ رسیده، روی این نکته تأکید ورزیده است که:

«به استثنای چند مقاله که رفقای آزادی‌خواه آن روز نوشته‌اند، تمام سرمقاله‌های روزنامه مزبور از قلم من تراوش کرده است.»

علت آن که بعضی از مقالات اسم و امضای نویسنده را در زیر خود ندارند، بی‌گمان ملاحظه مسائل امنیتی بوده است. در شماره ۷۰ (۱۱ ثور ۱۳۰۱) حقیقت اطلاعیه‌ای خطاب به «عموم نویسندگان» از سوی هیئت تحریریه به قرار زیر جلب توجه می‌کند:

روزنامه حقیقت توسط یک هیئت تحریریه اداره می‌شود و کلیه مندرجاتش با نظارت هیئت از روی سیاست و تاکتیک مستحذۀ جمعیت تحریر می‌شود و اثر فکر اشخاص معینی نیست [و] هیچ فردی شخصاً ذره‌ای تأثیر و نفوذ در مندرجات روزنامه حقیقت ندارد. بنابراین تقاضا داریم اگر قدرت دارید، مسائلی را که در روزنامه مطرح است تحت تنقید درآورید، والا حمله به اشخاص مخصوص خارج از موضوع و دلیل بر پستی است و از کلیه آزادی‌خواهان که بخواهند مطابق مسلک ما شرکت در تحریرات بکنند، با کمال ممنونیت تحریرات آنها را می‌پذیریم.»

درج چنین اطلاعیه‌ای در روزنامه، همزمان است با شدت‌یابی حملات ارتجاع و فشار بر مطبوعات مخالف و مترقی به ویژه روزنامه حقیقت.^۱ از شماره ۶۸ تا شماره ۸۶ مقاله‌ها بدون نام نویسنده به چاپ رسیده، اما بعد از آن باز مقاله‌ها با ذکر نام نویسنده درج گردیده‌اند. از ده مقاله‌ای که در رابطه با استعفای مشیرالدوله و بحران دولت و کابینه قوام‌السلطنه نوشته شده، دو مقاله آخری، یعنی «کابینه قوام‌السلطنه» و «کابینه جوان» امضای پرویز را در زیر خود دارند و تقویت‌کننده این گمان هستند که مقالات قبلی نیز با همان قلم نوشته شده باشند. توضیح این که شماره‌گذاری مقالات اخیر کارگردآورنده است.

در پایان یادآوری نکات زیر ضروری می‌نماید:

۱- برای سهولت مطالعه، در رسم‌الخط و املائی بعضی از کلمات و نیز نقطه‌گذاری مقالات دست‌کاری و دخل و تصرف‌هایی جزئی شده است.
 ۲- تمام کلمات و مطالبی که در داخل علامت [] و گاه () گذاشته شده از گردآورنده است.

۳- مقالات جز در مواردی استثنایی که پس و پیش آورده شده، به ترتیب تاریخ انتشار خود تدوین گردیده است.

میرجعفر پیشه‌وری از مهاجرت باکو تا انتشار حقیقت

سیدجعفر جوادزاده که بعدها به پیشه‌وری معروف شد، در حدود سال ۱۲۷۲ خورشیدی / ۱۸۹۳ میلادی در سیدلر زیوه‌سی (زاویه سادات) یکی از روستاهای خلخال آذربایجان به دنیا آمد. در ۱۲ سالگی همراه با خانواده‌اش، همانند هزاران خانواده دستخوش تنگناهای گوناگون اقتصادی و اجتماعی به آن سوی ارس مهاجرت کرد و در باکو رحل اقامت افکند. وی که آموزش خواندن و نوشتن را در زادگاه خود شروع کرده بود، ضمن فراشی در مدرسه روستای بلبله واقع در شبه جزیره آشرون، به تحصیل خود نیز ادامه داد. پس از آن هم در روستای خیردالان همان‌جا مدرسه‌ای باز کرده، مشغول تدریس شد. بعد از مدتی وارد دارالمعلمین باکو شده، پس از به پایان رساندن دوره آن‌جا، در مدرسه اتحاد ایرانیان باکو، که در سال ۱۹۰۷ به ابتکار حزب اجتماعیون عامیون ایران (مجاهد) تأسیس گردیده بود، به تدریس زبان‌های فارسی و ترکی و شرعیات پرداخت. او در یادکرد این مرحله از زندگی خود چنین نوشته است:

«عشق تحصیل، عشق کتاب خواندن می‌آورد کرد تا ۲۰ سالگی تمام اوقات بی‌کاری خود را در کتاب‌خانه‌ها به سر ببرم. بیشتر از هر موضوعی به کتب تاریخ و ادبیات و فلسفه علاقه داشتم. در این میان جنگ بین‌المللی و پشت سر آن انقلاب کبیر روسیه سر رسید. اقیانوس نهضت اجتماعی مرا هم مانند سایر جوانان معاصر از جای خود تکان داده، به میدان مبارزه سیاسی انداخت. اول از مقاله‌نویسی شروع کردم و سپس وارد خدمت [تشکیلاتی] شدم.»^۱

اگرچه نخستین مقاله‌اش گویا اندکی پس از درگرفتن انقلاب فوریه ۱۹۱۷ در روزنامه آجیچی‌سۆز، ارگان حزب مساوات به سردبیری محمدامین

رسول‌زاده به چاپ رسیده، ولی نویسندگی را به طور جدی با چاپ مقالاتی در روزنامه آذربایجان جزو لاینفک ایران آغاز کرده است.

روزنامه مذکور ارگان شاخهٔ باکوری حزب دموکرات ایران بود. اساس این سازمان گویا در حدود سال‌های نخستین جنگ جهانی اول ریخته شده بود؛ یعنی زمانی که محمدعلی تربیت مدیریت مدرسهٔ اتحاد ایرانیان را به عهده داشت. وی با همکاری میرزا محمودخان پرورش و میرزا عبدالله عبدالله‌زاده و چند نفر دیگر شالودهٔ این تشکیلات را بنیان نهاد؛ اما آن سازمان تنها پس از انقلاب فوریه و از هم پاشیدن تزارسم بود که توانست ابراز وجود کند. سلام‌الله جاوید نام عده‌ای از اعضای شناخته شدهٔ آن را که میرجعفر جوادزاده نیز یکی از آنها بوده، در خاطرات خود آورده است.^۱ این سازمان که به نظری دارای نظام و انتظام تشکیلاتی چندان منسجمی هم نبوده،^۲ بیشتر با کمیتهٔ آذربایجان حزب دموکرات به رهبری شیخ محمد خیابانی ارتباط داشته است تا مرکز (تهران).

روزنامهٔ مورد بحث که اضافه شدن عبارت «جزو لاینفک ایران» به آذربایجان مفهوم خاصی به آن می‌داد، تأکیدی بود بر مهر و علاقهٔ ایرانیان خارج از کشور به ایران. سلام‌الله جاوید می‌نویسد: «در آن تاریخ، سال ۱۹۱۹، حزب مساوات، دولت آذربایجان چشم طمع به آذربایجان ایران دوخته بود و در این راستا تبلیغ می‌کرد. ایرانی‌ها هم با این کار مخالفت می‌کردند.»^۳ ناگفته نماند که در زمان انتشار روزنامهٔ آذربایجان جزو لاینفک ایران | از ۲۷ ربیع الثانی ۱۳۳۶ / ۱۰ فوریهٔ ۱۹۱۸ / ۲۱ بهمن ۱۲۹۶ تا ۱۶ جمادی الثانی ۱۳۳۶ / ۲۹ مارس ۱۹۱۸ / ۸ فروردین ۱۲۹۷ | هنوز حزب مساوات به قدرت نرسیده و موجودیت جمهوری آذربایجان نیز که در ۲۸

۱. جاوید، پیشین، صص ۱۰-۹.

۲. T. Şahin, *Iran Kommünist Partiyasınının Yararlanması*, Baki 1963, S.148.

۳. جاوید، پیشین، صص ۱۰.

مه ۱۹۱۸ اعلام گردید، شکل نگرفته بود. احتمالاً آنچه در آن ایام موجبات نگرانی و واکنش ایرانی‌های ساکن باکو و حومه آن را، که در آن تاریخ دست کم ۵۰ هزار نفر برآورد شده‌اند، فراهم آورده بود، طرح موضوع استقلال آذربایجان ایران، به مناسبت نفوذ روزافزون حزب دموکرات به رهبری خیابانی بوده است. به این حقیقت در مقاله‌ای تحت عنوان «آذربایجان» که در شماره ۲ [۳ جمادی‌الاول ۱۳۳۶ / ۱۵ فوریه ۱۹۱۸] آذربایجان جزو لاینفک ایران درج گردیده، اشارت رفته است.

در مقاله مذکور، که به قلم ف. علی قلی زاده - از ایرانیان عشق‌آباد و مدیر روزنامه مورد بحث - نوشته شده، پس از بحثی در باره عواقب و عوارض فوق‌العاده جنگ جهانی اول، که یکی از آن‌ها هم سرنگونی هیکل مدهشه استبداد روسیه بود و خود نتایج مهمه دیگری چون اعلان خودمختاری و استقلال بعضی از سرزمین‌های تحت استیلای رژیم تزاری را به دنبال آورد، چنین آمده است:

«چنان که معلوم است، از آن جایی که بخشی از قفقاز از آذربایجان مجزا گردیده، فوقه مقتدری از مسلمانان قفقاز تشکیل یافته، با آرزوی "مختاریت آذربایجان" به فعالیت پرداخته است. این "مختاریت آذربایجان" هم بنا به افادات نویسنده آچیق سوژ [محمدامین رسول‌زاده] باعث سوء تفاهم شده، در قفقاز و آذربایجان هیاهوی بزرگی برانگیخت. چنان که خوانندگان محترم می‌دانند، چندی پیش در روزنامه تفلیسکی لیستوق جمله‌ای درج گردیده بود که گویا در تبریز، مرکز آذربایجان، حزبی پیدا شده که هدف عمده‌اش عبارت است از جدا کردن آذربایجان از ایران و تشکیل دیرکتوریایی [هیئت مدیره‌ای] به منظور اداره جداگانه آن جا و الخ...^۱

۱. در مورد نوشته خبرنگار روزنامه تفلیسکی لیستوق در رابطه با اعتراض دموکرات‌های آذربایجان به ترکیب دولت عین‌الدوله در ۱۸ صفر ۱۳۳۶ / ۱۲ قوس (آذر) ۱۲۹۶ ر.ک: علی آذری، شیخ محمد خیابانی، تهران: نگاه مطبوعاتی صفی‌علیشاه، ج ۴، ۱۳۵۴، صص ۵۸-۱۵۱.

همان جمله هم در پاره‌ای از روزنامه‌های ترک زبان قفقاز اقتباساً درج گردیده است. چنین انتشاراتی باعث تشویق و هیجان شدید ایرانیان، خصوصاً آذربایجانیان منتسب به حزب دموکرات ایران شده، ایرانیان ساکن باکو و نقاط دیگر قفقاز با مراجعت نامه‌های پرحرارتی خواستار توضیحاتی در این خصوص از حزب دموکرات شده‌اند. از اظهارات رابط کمیتهٔ باکوری حزب چنین فهمیده می‌شود که ضمن دعوت مراجعه‌کنندگان به سکوت و آرامش، در این خصوص از کمیتهٔ آذربایجان حزب توضیح خواسته شده است.

اینک جواب خصوصی دریافتی کمیتهٔ باکو...

جواب کمیتهٔ آذربایجان

در پاسخ نامه‌تان باید بنویسیم که این احوالات چنان که در روزنامه‌های قفقاز نیز ملاحظه می‌شود، اقدامات آذربایجانی‌ها (اشاره است به مطالب مندرج در نامه) سبب تأویلات و تفسیراتی در مملکت شده است. از طرح مسئلهٔ واهی مورد اشاره در روزنامهٔ تفلیسکی لیستوق و تکرار آن در آچیق سؤز چنین فهمیده می‌شود که اقدامات وطن‌پرستانهٔ آذربایجانی‌ها به غلط به افتادن آن‌ها به خیال مختاریت و تجزیهٔ آذربایجان تعبیر کرده می‌شود و قیام بر ضد [دولت] تهران به تشکیل حکومت خودمختار و استقلال آذربایجان حمل می‌گردد!....

این اخبار به کلی مغایر حقیقت بوده و چنین تفسیراتی حائز پاره‌ای مضامین سیاسی است. کمیتهٔ ایالتی نمی‌تواند چنین شایعاتی را لاقیدانه تلقی نماید. به هم مسلکان محترم اکیداً اخطار می‌شود که باید چشم و گوش خود را باز کرده، متوجه و مواظب چنین شایعات پوچ و بی‌معنی بشوند و از جریان بیگانگان بیمی به دل راه ندهند. در کنفرانس ایالتی فرقه به آوازی بلند و طنین‌انداز در جهان اعلام کردند که "آذربایجان جزو لاینفک ایران است، آذربایجان

عضو مهم خانواده ایران است..."

متهای آمل آذربایجانی‌ها احداث ایرانی است آزاد، مستقل، متحد و مقتدر. تشکیلات حزب دموکرات هیچ‌گاه از آمل ملیه خود غفلت نکرده، به تأثیر اجرای جریان‌های مخالف در مملکت میدان نخواهد داد. هیجان تبریز ناشی از اقدامات شایان تنقید صادر شده از تهران و رویاروی آن است. والا، تا دنیا دنیا است پرچم شیر و خورشید نشان در آذربایجان در اهتزاز خواهد بود. البته که احساسات آذربایجانی‌ها و نظریات آن‌ها را در روزنامه تجدید مشروحاً ملاحظه خواهید فرمود!

کمیته ایالتی آذربایجان فرقه دموکرات ایران

مکتوب نمره ۷۷، ۱۹ قوس ۱۳۳۶

اکنون از شرح مندرجات روزنامه تجدید، که دیگر زمانش گذشته، صرف نظر کرده، شمه‌ای از نظریات خودمان را بیان کنیم:

ما که خود آذربایجانی هستیم و می‌دانیم که علاقه و ارتباط سیاسی آذربایجان به ایران و روحیه‌اش به چه درجه‌ایست و از تاریخ حیات آن به نحو شایسته‌ای آگاهی داریم، می‌دانستیم که چنین انتشاراتی تنها از طرف بعضی خوش خیالان بی عقل و یا فتنه‌انگیزان ظاهر گردیده است...

آذربایجان روح ایران است، همان‌طور که بدن بی روح نمی‌تواند زنده بماند، از روح بدون بدن نیز کاری ساخته نیست. آذربایجان دست راست ایران است. بدن بدون دست با آن که به حالتی ناقص می‌تواند زندگی نماید، ولی دست بدون بدن نابود می‌گردد. خلاصه، مغزهای خوش خیالی گرفتار افکار فاسده باید بدانند که فریفتن آذربایجانی و آلت دست کردن او و محو و لگدکوب نمودن حیثیت تاریخیه و شرف ملی‌اش چندان هم سهل و ساده نیست ...

آذربایجانی ملت نجیبه‌ای است خوش خلق، مهمان دوست و پرمهرمت که بر هر کسی اظهار دوستی می‌کند، لیکن وقتی مسئله

تابعیت به میان می‌آید همچنان که روزنامهٔ تجدد گفته، آن کاری که از آذرکنده‌های قدیمی آذربایدگان ساخته می‌شد، امروز دریغ است که از جوامع و مجامع آذربایجانی ساخته نشود. [آتش همان آتش و خاک همان خاک و مرد همان مرد و خون همان خون است که بود و هست] هر کس بخواهد آن‌ها را از ایران جدا نماید، به دشمنی هیبتناک در برابر او بدل شده، دست‌یازندگان به چنین اقداماتی و از کرده پشیمان می‌کنند...

روزنامهٔ مورد بحث که نامش برگرفته از یکی از اصلی‌ترین شعارهای دموکرات‌های آذربایجان بود، با کمیتهٔ ایالتی آذربایجان حزب دموکرات ایران و ارگان آن، تجدد، پیوند تنگاتنگ داشت و گذشته از آن که مطالبی از تجدد ترجمه و در آن درج می‌گردد، تجدد نیز گزارش‌هایی در بارهٔ «فعالیت‌های دموکرات‌های بادکوبه» و روزنامهٔ «آذربایجان چاپ بادکوبه» منتشر می‌کرد.^۱ بعضی از اعضا و وابستگان کمیتهٔ باکوی حزب دموکرات چون عبدالله عبدالله‌زادهٔ فریور، شیخ باقر خرازی و علی اکبر اسکویی هم که در نتیجهٔ پیش آمدن حوادث، مارس ۱۹۱۸، که منجر به کشتار هزاران مسلمان به تحریک داشناک‌ها و هم‌دستانشان شد، مجبور به ترک باکو شده بودند، به تبریز آمده، به حزب دموکرات پیوستند و در جنبش خیابانی شرکت کردند. عبدالله‌زاده که پس از آن در تبریز ماندگار شد و به تدریس در مدرسهٔ متوسط محمدیه و نویسندگی در تجدد و ... پرداخت،^۲ مدیر مدرسهٔ اتحاد ایرانیان، رهبر سازمان دموکرات‌های ایرانی مقیم باکو و یکی از نویسندگان ارگان آن‌ها بود. رسالهٔ «ایران دمیریول امتیازاتی» (امتیازات راه‌آهن ایران) یکی از نوشته‌های او بود که

۱. به عنوان مثال رک: تجدد، ش ۷۳ (۱۹ بهمن ۱۲۹۶)، ش ۱۴ (۲۵ اسفند ۱۲۹۶) و ...

۲. رحیم رئیس‌نیا «مدرسهٔ محمدیهٔ تبریز و تدریس مشروطه»، فصلنامهٔ گفتگو، ش ۱۸ (زمستان ۱۳۷۶).

به طور پاورقی از شماره اول آذربایجان... تا شماره ۹ آن به چاپ رسیده است.

روزنامه مذکور که اکثر مقالاتش به زبان ترکی آذربایجانی و بعضی از آن‌ها به زبان فارسی بود، خود را «ناشر افکار حزب دموکرات ایران» معرفی کرده، بر آن بود تا «عموم هم‌وطنان خود را با اصول دموکراسی آشنا» نماید. گردانندگان آن مخصوصاً بر این نکته تأکید می‌ورزیدند که روزنامه می‌خواهد «کارگران و کسبه را به اقتضای عصر معاصر کرده، در میان آن‌ها به دایره علم و معارف توسعه دهد. [روزنامه] طرفدار فقیر کردن ثروتمندان و ضعیف کردن مقتدران نبوده، بلکه بر عکس بر آنست تا به واسطه چاره‌جویی و گشودن راه‌های اقتصادی - سیاسی - اجتماعی به ثروتمند شدن فقرا و مقتدر شدن ضعیفا کمک نماید و...»^۱

اگرچه برای ادامه انتشار روزنامه تدارکات لازم دیده شده و حتی چاپ‌خانه‌ای به نام نوروز به منظور انتشار آن تأسیس گردیده بود، ولی پیش آمدن حوادث مارس در باکو انتشار آن را از شماره ۱۳ به بعد متوقف کرد.

اشاره به سازمان دموکرات‌های ایرانی باکو و ارگان آن‌ها به جهت آغاز فعالیت‌های سیاسی و نویسندگی جوادزاده با آن‌هاست. سلام‌الله جاوید که در آن دوره در مدرسه اتحاد ایرانیان، که اغلب اولیا و مریانش از اعضای اصلی سازمان مورد بحث بودند، تحصیل می‌کرده، جوادزاده را نیز، که از معلمان همان مدرسه بوده، از فعالان همان سازمان و جمعیت معارف ایران، که برای ترویج معارف به دایر کردن کلاس‌های شبانه و اجرای نمایش و... می‌پرداخت، به شمار آورده، خاطر نشان ساخته است که وی از بازیگران نمایشی تحت عنوان انتقام حقیقی بوده است.^۲

۱. آذربایجان جزو لاینسنگ ایران، ش ۱.

۲. جاوید، پیشین، صص ۱۷۰-۸.

«میرجعفر (خلخالی) سیدجوادزاده» پنج مقاله، در شماره‌های مختلف آذربایجان جزء لاینفک ایران به شرح زیر به چاپ رسانده است:

• «معارفه خدمت لازم‌دیر» (برای معارف خدمت لازم است)، ش ۱ (۲۱) بهمن ۱۲۹۶).

نویسنده در این مقاله می‌گوید که ملت ایران از سال‌ها پیش رو به انقراض نهاده است و اکثر عوام جامعه در برابر این مسئله بی تفاوت هستند. غالب افراد اقلیتی هم که به چاره‌جویی درد پرداخته‌اند، به علت بی علمی نتیجه مطلوبی به دست نیاورده‌اند. آن‌ها غالباً از سر ناآگاهی فریفته اظهارات عوام‌فریانه سیاستمداران انگلیسی شده، اتحاد با انگلیس یا روس را عامل سعادت‌مندی دانسته و به بیراهه رفته‌اند. آن‌هایی هم که متوجه چاره حقیقی بوده‌اند، به علت جهل عمومی ناگزیر از فعالیت مخفی شده، با از خودگذشتگی به هدف رسیده، اداره حکومت را که نجات وطن بسته به آنست به دست ملت سپردند. لیکن متأسفانه ملت به علت بی علمی توانست استفاده شایسته‌ای از آزادی یابد. در این میان خائنان، منفعت‌طلب مردم را به نیرنگ فریفته، رشته امور را به دست گرفتند و دوستان و خادمان اصلی وطن و ملت باز ناگزیر از فعالیت مخفی شدند و روس و انگلیس به دست عوامل داخلی خود صدها فرزند غیور وطن را نابود کردند و بعضی را با تکفیر از میدان به در بردند... اینک انقلاب کبیر روسیه فرصت آن را پدید آورده است که آن نیروی مخفی دیگر بار به تدریج به فعالیت علنی پردازد... آن چه سبب انقراضمان شده، بی علمی است. اگر علم و معارف داشتیم مشروطه جوانمان آلت دست خائنان نمی‌شد... بدون علم نمی‌توان زیست... تا فقرا آگاه نشده‌اند، به حقوقشان همچنان تجاوز خواهد شد... علم شرعاً نیز برای انسان واجب شمرده شده است. اطلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة.... برای زندگی کردن به علم نیاز داریم، برای زنده شدن به علم نیاز داریم و...

● «نه وقت دئمک اولارکی ایران ایرانلی لاریندی؟» (کی می توان گفت که ایران از آن ایرانیان است؟)، ش ۳ (۳۰ بهمن ۱۲۹۶).

در این مقاله پس از اشاراتی به تأثیرات سوءاستعمار و حکومت استبدادی و نظام خان خانی، تنها راه چاره تشکیل حکومتی مقتدر دانسته می شود. پدید آمدن چنین حکومتی هم تنها در پرتو اتحاد ملت ممکن است. از همین روست که حزب دموکرات ایران نجات ایران را در تشکیل چنین حکومتی دانسته است. چنین حکومتی در ایران تنها با حکومت مشروطه عامه امکان پذیر است. اگر ایرانیان خواهان چنین حکومتی هستند، باید به حزب دموکرات بپیوندند. در این صورت است که می توان گفت ایران از آن ایرانیان است.

● «امید»، ش ۵ (۷ اسفند ۱۲۹۶).

یک قطعه ادبی است خطاب به فرزندان وطن که تنها امید دورافتادگان از وطن به اتحاد و مبارزه آنها بسته است. بی وطن نمی توان زیست. ملت و ملیت تنها با وجود وطن پایدار می ماند.

● «ترقی یولو آramالی» (باید راه ترقی جست)، ش ۷ (۱۴ اسفند ۱۲۹۶).
در این مقاله یکی از موانع ترقی ملت ایران، یعنی سنت امتیازات شخصی و طبقاتی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. به زعم نویسنده همین امتیازات دست و بال ملت را بسته، افراد آن را از ابراز لیاقت و خلاقیت بازداشته است. نجات مملکت و از آن جمله حتی اعیان و اشراف در گرو گشودن زنجیر اسارت و استبداد از دست رعیت است.

● «انقراضه باشلا بیریق» (روبه انقراض می رویم)، ش ۹ (۲۱ اسفند ۱۲۹۶).
در این مقاله که به دنبال انتشار اخبار پیشروی نیروهای انگلیسی به سوی شمال ایران و قفقاز نوشته شده، به سیاست استعماری انگلیس در ایران، که وارد مرحله جدید تجاوز آشکار شده، پرداخته، اولاد وطن، که

در گهواره غفلت با لالایی جهالت به خواب رفته، به بیداری و مبارزه با دشمن غدار فراخوانده شده‌اند. نویسنده خطاب به افراد ملت و احزاب سیاسی و سازمان‌های ملی هشدار داده است که اکنون نه تنها استقلال، بلکه موجودیتمان نیز در خطر نابودی است. اینک زمان ثبوت ادعاها فرارسیده و میدان تجربه و عمل در پیش روست!

مقاله اخیر واپسین مقاله چاپ شده پیشه‌وری بعدی که در آن تاریخ نام میرجعفر (خلخال) سید جوادزاده را در زیر نوشته‌هایش می‌گذاشت، در روزنامه آذربایجان ... بود که دو هفته بعد برای همیشه از انتشار بازماند و کمیته باکوی حزب دموکرات ایران نیز در همان ایام در کوران کشمکش‌های خونین باکو از هم پاشید.

جوادزاده پس از تعطیل آذربایجان ... و انحلال کمیته باکوی حزب دموکرات ایران به تدریج به حزب عدالت که در اواسط بهار ۱۲۹۶ / مه ۱۹۱۷ در ناحیه نفت‌خیز صابونچی باکو تشکیل گردیده بود، گرایش یافت.

عدالت در حقیقت حزب کارگران ایرانی مشغول کار در باکو و اطرافش بود که دامنه فعالیتش به زودی به شهرهای شمالی ایران و آسیای میانه نیز کشیده شد و بعدها تبدیل به حزب کمونیست ایران شد. پیشه‌وری در واکنش به تشکیل حزبی به نام عدالت به توسط جمال امامی و علی دشتی و ابراهیم خواجه نوری - که استخدام مستشاران آمریکایی و مبارزه با خطر کمونیسم در سرلوحه برنامه‌اش بود و «درگیری‌های متعدد در تهران و شهرستان‌ها میان اعضا و هواداران حزب عدالت با توده‌ای‌ها، در طول سال‌های ۱۳۲۲ الی ۱۳۲۵ خ همواره وجود داشت»^۱ - اقدام به نوشتن سلسله مقالاتی در باره تاریخچه حزب عدالت کرده، آن‌ها را در چند

۱. پیروز طبرانی (به کوشش)، اسناد احزاب سیاسی ایران، ج ۲، ج ۲، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، تهران ۱۳۷۶، ص ۹۶.

شماره سال اول آژیر (۱۳۲۲ خ) به چاپ رساند؛ با این تذکر که «حزبی که می‌خواهم تاریخچه مختصر آن را به نظر خوانندگان آژیر تقدیم کنم، غیر از حزب عدالت امروزی است. از قراری که اساس نامه عدالت امروزی نشان می‌دهد، این دو حزب با هم هیچ‌گونه وجه مشترکی ندارند و تصور هم نمی‌رود که رهبران این یکی خواسته باشند خود را وارث مؤسسين آن یکی معرفی بکنند...»^۱

اگرچه در این جا فرصت پرداختن به تاریخچه حزب عدالت نیست، اما اشاره به مناسبات این حزب با شاخه باکوری حزب دموکرات از بابت روشن کردن مسیر زندگی سیاسی پیشه‌وری لازم می‌نماید.

از این دو حزب کمیته حزب دموکرات چنان که گذشت در مدرسه اتحاد ایرانیان مستقر بود، در حالی که کمیته مرکزی حزب عدالت، در صابونچی، قلب معادن نفت و مرکز کارگران ایرانی تشکیل گردیده بود و جلسات آن معمولاً در مدرسه تمدن ایرانیان آن ناحیه، که جوادزاده یک چند مدیر آن جا بوده، برگزار می‌شد. سازمان‌های دموکرات‌های ایرانی باکو به نوشته پیشه‌وری «صد درصد تابع کمیته ایالتی آذربایجان حزب مزبور [دموکرات ایران] بوده، از تبریز مستقیماً دستور می‌گرفت و از کارهای خود به آن جا گزارش می‌داد.»^۲ در حالی که حزب عدالت ضمن داشتن ارتباط‌هایی با سازمان همت و حزب کمونیست (بلشویک) دست کم در آن دوره حزب مستقلی به شمار می‌آمد. این حزب ایرانی، با توجه به کثرت کارگران ایرانی در روسیه و به ویژه قفقاز و اعتقاد به این که پیروزی سوسیالیسم در روسیه راه‌گشای آزادی ایران و ایرانی خواهد شد، خواهان شرکت فعال اعضا و هواداران خود در انقلاب روسیه بود؛

۱. آژیر، ش ۵۵ (۲۷ مرداد ۱۳۲۲) و جعفر پیشه‌وری، تاریخچه حزب عدالت، تهران: انتشارات

علم، ۱۳۵۹، ص ۹.

۲. پیشین، ص ۳۰.

در حالی که «دموکرات‌های ایرانی می‌گفتند که ما هرگز در انقلاب داخلی روسیه و کشمکش‌های احزاب و دستجات محلی نباید مداخله بکنیم. کار ما و وظیفه ما این است که نگذاریم حقوق افراد ایرانی پایمال بشود...»^۱ با وجود اختلافات موجود در بین دموکرات‌ها و عدالتی‌ها، دو تشکیلات در عین حال دارای منافع مشترکی نیز بودند و حتی مذاکراتی هم برای اتحاد در بین آن‌ها جریان داشته است.^۲ اما چنان‌که گذشت، کمیته باکوری حزب دموکرات بر اثر حوادث خونین مارس ۱۹۱۸ از هم پاشید، در حالی که حزب عدالت به رغم کشمکش‌ها و رقابت‌های جاری در قفقاز و دست به دست شدن‌ها و زیر و روگشتن‌ها پایید. پیشه‌وری در رابطه با ترکیب و مناسبات دو حزب مورد بحث به نکته‌ای اشاره کرده است که قابل توجه است:

«افراد حزب دموکرات البته در تحت‌تأثیر نهضت انقلابی روسیه نسبت به افراد تشکیلات داخلی آن حزب انقلابی‌تر و تندروتر بوده و در ابراز احساسات میهن‌پرستی و آزادی‌خواهی از افراد حزب عدالت عقب نمی‌ماندند...»^۳ و در حقیقت جلب و جذب شدن بسیاری از آن‌ها، به ویژه پس از انحلال کمیته باکوری حزب دموکرات به حزب عدالت امری ممکن بود، چنان‌که چنین نیز شد و دموکرات‌هایی چون حسین محمودزاده، سیف‌الله ابراهیم‌زاده، حسن ضیاء - که اشعار و مقالاتش در آذربایجان جزو لاینفک ایران به چاپ می‌رسید - و ... جوادزاده به عدالت پیوستند. پیشه‌وری در اشاره به ماجرای سالن بنای باشکوه اسماعیلیه^۴ - که اکنون محل اداری آکادمی جمهوری آذربایجان است - که خود در محل وقوع

۱. پیشین، ص ۲۹.

2. T Şahin, Iran Kommunist ..., S. 148.

۳. پیشه‌وری، تاریخچه عدالت، ص ۲۹.

۴. در باره‌اش ر. ک: پیشه‌وری، تاریخچه عدالت، صص ۴۲-۳۳/ جاوید، پیشین، صص ۱۲-۴/

آذربایجان جزو لاینفک ایران، ش ۴.

حادثه حضور داشته، می‌نویسد که «نگارنده آن روز کاملاً بی‌طرف بودم، از روی احساسات عدالت‌جویی‌ها و از روی منطق قونسولگری را ذی‌حق می‌دانستم.»^۱ اما با توجه به این حقیقت که حادثه مورد بحث در روز ۲۹ بهمن ۱۲۹۶ اتفاق افتاده و جوادزاده در مقاله «کی می‌توان گفت که ایران از آن ایرانیان است؟» که در شماره مورخ ۳۰ بهمن آذربایجان جزو لاینفک ایران، یعنی یک روز پس از وقوع حادثه درج گردیده، ایرانیان را به پیوستن به حزب دموکرات دعوت کرده، قبول ادعای وی مبنی بر بی‌طرفی در آن روز دشوار می‌نماید؛ اگرچه احتمال گرایش تدریجی او به حزب عدالت را نیز باید در نظر داشت. در هر حال واقعیت این است که جوادزاده احتمالاً در سال ۱۲۹۸ خ به حزب عدالت پیوسته و در کنفرانس عمومی حزب که در اواسط سال ۱۹۱۹ / ۱۲۹۸ برگزار شده، به عضویت کمیته مرکزی آن برگزیده شده^۲ و از شماره ۲۳ (۲۱ اکتبر ۱۹۱۹ / ۲۸ مهرماه ۱۲۹۸) روزنامه حریت، ارگان حزب عدالت، که از تاریخ ۱۰ ژوئن ۱۹۱۹ / ۲۰ خرداد ۱۲۹۸ به انتشار آغازید، تا شماره ۷۳، واپسین شماره آن، که در ۲۴ مه ۱۹۲۰ / ۳ خرداد ۱۲۹۹ منتشر گردید، سردبیری آن را به عهده داشته است.

وی در همین دوره در حریت و روزنامه‌های دیگر کمونیستی چون آذربایجان فقراسی (تنگ‌دستان آذربایجان)، یولداش (رفیق)، کومونیست، آذربایجان موقت حربی انقلاب کومیته‌سینین اخباری (اخبار کمیته انقلاب جنگی موقت آذربایجان) و مجله مشعل و ... ده‌ها مقاله به چاپ رسانده است. البته او مقاله‌نویسی در روزنامه حریت را از پیش از عهده‌دار شدن سردبیری آن و از شماره‌های اولیه آن شروع کرده بود. ضمناً گذشته از مقالات جدی، بعضی طنزهای سیاسی نیز به ویژه در حریت با امضای

۱. پیشه‌وری، تاریخچه عدالت، ص ۲۳.

عجول، که در حقیقت نیز بعدها از آن استفاده کرد، به چاپ رسانده است. مقالات مذکور، که غالباً به مناسبت موضوعات روز قلمی گردیده‌اند، به طور کلی به دو دسته قابل تقسیم هستند: مقالات مربوط به ایران و مقالات مربوط به انقلاب و دولت نوظهور شوروی. موضوع اصلی و برگردان غالب مقالات انقلاب است. او که در آذربایجان جزو لاینفک ایران نجات ایران را بسته به تشکیل دولت مقتدر و تشکیل چنان دولتی را در گرو اجرای اصول اساسی حکومت مشروطه عامه می‌دانست، اینک می‌نوشت که «مشروطه و قانون اساسی فعلی به صورتی پوشیده چیزی جز برآورد کننده آرزوهای» مثنی ملاک و خوانین نیست. از همین روی است که ما دهقانان و کارگران را به سرنگون کردن این مشروطه پوسیده و تشکیل جمهوریت شورایی به جای آن دعوت می‌کنیم.^۱ او در مخالفت با آن‌هایی که وقوع انقلاب را در ایران آن زمان ناممکن می‌دانستند، طغیان امثال امیرعشایر و اسماعیل آقا (سمیتکو) و بعضی شورش‌های خودجوش هر از گاهی در نقاط مختلف ایران را نشانه‌هایی از تشدید نارضایی عمومی و مقدمه درگیری انقلاب دانسته، اظهار می‌داشت که «ایران آبستن یک انقلاب است، آن هم انقلاب پرولتری!»^۲ و «اندیشه انقلاب در ایران بیدار شده، زحمتکشان ایران حقوق خود را فهمیده‌اند. آن‌ها ضمن شرکت در انقلاب دنیا به فکر اجرای اصول اشتراکیت (کمونیسم) در ایران هستند. ما به پیروزی آن‌ها ایمان داریم ... دیگر بشریت از حیات و گذران کهنه به تنگ آمده، در طلب دنیای نو است. ایرانیان نیز عضوی از همان انسانیت هستند...!»^۳ او با شوری خاص از انقلاب روسیه و تأثیرات جهانی آن دم می‌زد: «... انقلاب روسیه تأثیر

۱. «ایرانی‌لاریا انتباه»، حریت، ش ۳۳ (۲۱ نوامبر ۱۹۱۹).

۲. حریت، ش ۵۳ (۶ مارس ۱۹۲۰) / ش ۷۲ (۲۱ مه ۱۹۲۰).

۳. حریت، ش ۵۴ (۸ مارس ۱۹۲۰).

دوران ساز خود را گذاشته است. فقرای کاسبه به واسطه انقلاب اکتبر به قدرت رسیده، حاکمیت شورایی را اعلام کردند. انقلاب روسیه نه تنها بر ملل روسیه اثر نهاده، در سراسر دنیا نیز تأثیر گذاشته است. این انقلاب در همه جا اندیشه حاکمیت فقرا را بیدار کرده، آرمان کمونیسم در هر جا راه یافته، انقلاب آرام و گام به گام نه، که رعد آسا پیش تاخته، دژ کاپیتالیسم و امپریالیسم را در محاصره گرفته است. به ویرانی آن دژ ایمان بیاوریم.^۱ وی بر آن بود که «انقلاب روسیه به خاطر فقرای کاسبه آغاز شده، به پیروزی فقرای کاسبه و انقلاب دنیا منجر خواهد شد.»^۲ و «روسیه اصول فدراسیون را پذیرفته، استقلال ملی را به رسمیت می شناسد. امروز در ترکستان، استونی، اوکراین و ... دولت های ملی شورایی متحد با روسیه وجود دارد که روسیه انقلابی ابداً در امور داخلی آن ها مداخله نمی کند...»^۳ بنابراین «اگر از دیدگاه زحمتکشی و ملت پروری به مسئله نگاه کنیم، چاره ای جز ملحق شدن به نیرویی که با توانگران عرب مبارزه می کند، نداریم. به نظر ما همان طور که کاپیتالیست های غرب خصم جانمان هستند، ملاکان ایران هم دشمنان می باشند. اتحاد با پرولتاریای روسیه پیش از آن که منافع ملی مان را حفظ می نماید، منافع طبقاتی ما را نیز تأمین خواهد کرد. زیرا که کاپیتالیسم اروپا ما را نه به خاطر خصوصیات ملی مان، بلکه از برای منافع تجار تی - طبقاتی خودش است که می خواهد تحت اسارت قرار دهد.»^۴ و یکی دو روز بعد ابراز می دارد که «روزی که حکومت مساواتی در آذربایجان [قفقاز] سرنگون شد، ما خطاب به ایرانی ها نوشتیم که انقلاب ایران آغاز گردیده است. بنا به اخبار دریافتی، انزلی و آستارا از طرف واحدهای ارتش سرخ اشغال گردیده، انگلیسی ها

۱. حریت، ش ۵۵ (۱۵ مارس ۱۹۲۰).

۲. حریت، ش ۳۹ (۲۲ دسامبر ۱۹۲۰).

۳. حریت، ش ۲۴ (۱۲ ژانویه ۱۹۲۰).

۴. حریت، ش ۷۲ (۲۱ مه ۱۹۲۰).

فرار کرده‌اند... با ورود آرتش سرخ به خاک ایران فقرای کاسبه انقلابی ایران بر ضد حکومت فعلی قیام کرده، خواهان تغییر بنیادی نظام حاکم خواهند شد. بدیهی است که آرتش سرخ هم به انقلابیون ایران کمک خواهد کرد. فقرای کاسبه ایران نیازمند چنین کمکی هستند... باید دانست که هدف روسیه از کمک به فقرای کاسبه ایران و دیگر کشورها تصرف آن کشورها نیست، بلکه احیای سوسیالیسم در آن جاهاست... بعد از آن هم وظیفه انقلابی ما فقرای کاسبه ایران رها ساختن کشورمان از چنگ انگلیسی‌ها و نوکران آنهاست و ... کمک به آرتش سرخ که در حال پیشروی به سوی هندوستان برای نجات آن کشور است. و سپس آباد ساختن ایران ویران شده به دست جفدهای کهنه کار است ... تمام زحمتکشان ایران باید به حزب کمونیست پیوسته، زیر پرچم سرخ گرد آیند... فقرای کاسبه روسیه مخالفتی با شعار "ایران از آن ایرانیان است"، ندارند، بلکه آنها بیش از ما مدافع شعار "زحمتکشان هر سرزمینی حاکمان واقعی آن جا هستند"، می‌باشند... ای زحمتکشان ایران، بیایید برویم حاکم کشور خود شده، اراضی زراعتی خود را از ملاکان گرفته، با زراعت گذران کنیم»^۱

آن چه مذکور افتاد مثنی بود از خروار نوشته‌های م. ج. جوادزاده که حاکی از شیفتگی وی نسبت به آرمانی است که در آن دوره جاذبه روزافزونی در جوامع تحت ستم و به ویژه جامعه چند ده هزار نفری مهاجران ایرانی ساکن قفقاز داشت. خود وی بعدها در توضیح و توجیه انگیزه خویش در باره موضع‌گیری‌هایش در آن دوره می‌نویسد که چنین می‌اندیشیده است که «نجات و سعادت ملت و میهن من در پیشرفت رژیم است که انقلابیون روسیه می‌خواهند و اگر غیر از لوای پرافتخار لنین بیرق دیگری در روسیه در اهتزاز باشد، استقلال و آزادی ملت ایران

۱. آذربایجان موقت حربی انقلابی انقلاب کومیته‌سین اخباری، ش ۳ (۲۳ مه ۱۹۲۰).

همیشه در ممرض خطر خواهد بود.^۱ در هر حال برای بررسی همه جانبه این نوشته‌ها احتیاج به مجال دیگری است.

اندکی پس از انتشار نوشته‌های مورد بحث که سظوری از آن‌ها نقل گردید، جوادزاده عازم گیلان می‌شود. وی تا این تاریخ در حدود ۱۵ سال از عمر حدوداً ۲۷ ساله خود را در باکو گذرانده بود و اگرچه از زمان قدم‌گذاری‌اش به میدان فعالیت سیاسی - تشکیلاتی بیش از ۳ سال نمی‌گذشت، با این همه در طی این مدت کوتاه در محیط زندگی و نیز حیات وی رویدادهای زیر و روکننده زیادی رخ داده بود.

به طوری که دیدیم با پیش آمدن حوادث ۳۱ مارس تا ۲ آوریل ۱۹۱۸ بساط کمیته باکوی حزب دموکرات درهم نوردیده شد. در جریان این حوادث بیش از سه هزار نفر غالباً مسلمان - آذربایجانی که دست کم ۶۰۰ نفر آن‌ها ایرانی بوده،^۲ به خاک و خون کشیده شد و زخم خون چکان دیگری در مناسبات آذربایجانی - ارمنی گشوده شد. در حدود ۱۰ روز پس از آن، گاردیه سرخ قدرت را در باکو به دست گرفت و کمون باکو تشکیل گردیده، به گسترش حاکمیت شوروی در شهر و اطراف آن پرداخت. لیکن چهار ماه بعد با نزدیک شدن نیروهای انگلیسی تحت فرمان دنسترویل - که از طریق بغداد و همدان و قزوین رو به شمال ایران پیش آمده و پس از برخوردهایی با جنگلی‌ها خود را به انزلی رسانده بودند - کمون باکو نیز از هم پاشید و زمام حاکمیت شهر در اواخر ژوئیه ۱۹۱۸/ اوایل مرداد ۱۲۹۷ به دست دیکتاتوری ستروکاسپی متشکل از افسران ناوگان خزر و نمایندگان اِس‌اِر‌ها و داشناک‌ها و منشویک‌ها، که در کمون باکو (کمیته اجرائیه شورای باکو) نیز شرکت داشتند، افتاد. از

۱. آژیر، ش ۹۱ (۱۵ آذر ۱۳۲۲).

2. Tadeusz Swietochowski, *Russia and Azerbaijan*, Columbia University Press, N.Y. 1995, pp. 66 and 250.

حوادث دوره یک ماه و نیمه حاکمیت دیکتاتوری مذکور آمدن نیروهای انگلیسی تحت فرمان دنسترویل بود که به درخواست حکومت مزبور به باکو آمدند، دستگیری کمیسرهای بلشویک و زندانی کردن آنها و سرانجام حمله نیروهای عثمانی به شهر، که از زمان حاکمیت کمون در صدد تصرف باکو بودند. با ورود «اردوی اسلام قفقاز» یعنی نیروهای مشترک عثمانی و واحدهای وابسته به دولت جمهوری آذربایجان تشکیل شده در ۲۸ مه ۱۹۱۸ و مستقر در گنجه، در ۱۵ سپتامبر ۱۹۱۸ به باکو، حوادث چندی به وقوع پیوست که اهم آنها عبارت بودند از: خروج نیروهای انگلیسی از باکو در آستانه ورود اردوی مذکور و بازگشت آنها به انزلی؛ از هم پاشیدن دیکتاتوری ستروکاسپی و فرار کمیسرهای باکو از زندان - که به دستگیری آنها در خزر و تیرباران شدنشان در شب ۲۰ سپتامبر در ترکمنستان منجر شد - و انتقال دولت مساوات از گنجه به باکو و نیز دست گشودن اردوی فاتح به قتل و غارت و به ویژه کشتار آرامنه به انتقام کشتارهای ۳۱ مارس تا ۲ آوریل. پیشه‌وری که در آن زمان در باکو حضور داشته، سال‌ها بعد، پس از اشاره به سخت‌گیری دیکتاتوری ستروکاسپی نسبت به تمام احزاب دست‌چپ و از آن جمله توقیف عده زیادی از اعضای حزب عدالت و رکود زندگانی سیاسی، از ورود اردوی مذکور به شهر چنین یاد می‌کند:

«به هر حال شهر بعد از چندین ماه محاصره سقوط کرد. حکومت به دست ترک‌ها افتاد. سربازان نوری پاشا به بهانه انتقام ترک‌های محلی که از طرف داشناک‌ها به قتل رسیده بودند، شهر را غارت و آرامنه را قتل‌عام کردند. من وحشی‌گری داشناک‌ها را روز ۱۸ مارس ۱۹۱۸ دیده، در آن روز عده بی‌شماری از مردمان بی‌گناه، مخصوصاً ایرانیان بی‌طرفی [را] که در کاروان‌سراها سوخته و زغال شده بودند، با چشم خود مشاهده کرده بودم از دیدن جنایاتی که این مردمان بی‌شعور، بدون علت اساسی ... مرتکب شده بودند، روان انسان

عاصی می‌شد، ولی ترک‌ها هم از آن‌ها عقب نمانده بودند... سه شبانه‌روز شهر را به دست سربازان داده، گفته بودند هرچه دلشان بخواهد بکنند...»

و سپس جریان نجات دو ارمنی از چنگال سربازان ترک را به وساطت خود بازمی‌گوید.^۱ وی مدتی پس از وقوع حوادث اواسط سپتامبر ۱۹۱۸ مقاله‌ای تحت عنوان «مقصر کیست؟» را که در ش ۶۷ (۲۲ آوریل ۱۹۲۰) حرت به چاپ رسیده، به تجزیه و تحلیل مسائل ارمنی - مسلمان اختصاص داده، رهبران حزب داشناک و مساوات را مسبب اصلی درگیری‌های خونین پایان‌ناپذیر ارامنه و آذربایجانی‌ها معرفی کرده است:

«...این نظر که کشتار متقابل ارامنه و مسلمانان (آذربایجانی‌ها) تا زمانی که هر دو قوم از بین نرفته‌اند، ادامه خواهد یافت، اشتباه است. زیرا که به وجود آورنده مسئله ارمنی و مسلمانان نه عموم ارامنه هستند و نه همه مسلمانان که اختلافاتشان تا باقی ماندن یک نفر از هر دو طرف حل نشود. هرگز چنین نیست. مسئله ارمنی - مسلمان مجرد دارد. اگر آن از میان برداشته شود، می‌توان اطمینان یافت که مسئله ارمنی - مسلمان نیز از بین خواهد رفت. آن موجود هم عبارت است از احزاب داشناک و مساوات. افروزنده آتش جنگ آن‌ها هستند. بنابراین طرفداران صلح و مسالمت را لازم است که آن‌ها بمیرند. در آن صورت هم ارمنی‌ها و هم مسلمانان (آذری‌ها) روی آسایش خواهند دید... فقرای کاسبه هر دو مملکت [ارمنستان و آذربایجان] را است که به خاطر استقرار حاکمیت خود داشناک‌های مبلغ‌هایستان بزرگ و مساواتی‌های ستایشگر توران بزرگ را از میان بردارند. زیرا که برای انسان‌های امروز نه هایستان [ارمنستان] بزرگ

۱. پیشه‌وری، تاریخچه عدالت، صص ۴۸-۹.

و توران بزرگ، بلکه دولت‌های آذربایجان و ارمنستان کوچک شوروی لازم است که ساکنان قلمرو خود را به جنگ‌های ملی و دینی سوق ندهد...»

ناگفته نماند که تبلیغ این نظر در آستانه سرازیر شدن واحدهای اردوی یازدهم ارتش سرخ از قفقاز به سوی جنوب و برانداختن دولت‌های ملی‌گرا در جمهوری‌های آذربایجان و ارمنستان معنی خاصی می‌توانست داشته باشد...

پس از شکست قطعی دولت اتحاد و ترقی از متفقین و انقباد قرارداد مودروس، نیروهای عثمانی باکو را ترک کردند و نیروهای انگلیسی این بار به فرماندهی تامسون در اوایل نیمه دوم نوامبر ۱۹۱۸ وارد باکو شدند و بعد از یک ماه و اندی دولت جمهوری آذربایجان از طرف فرماندهی نیروهای انگلیسی به رسمیت شناخته شد. تا اوت ۱۹۱۹ که نیروهای انگلیسی باکو را ترک کردند، با آن دولت همزیستی مسالمت‌آمیز داشتند. در دوره حاکمیت مساوات که تا اواخر آوریل ۱۹۲۰ به مدت ۲۳ ماه دوام آورد و به ویژه پس از افتتاح پارلمان در دسامبر ۱۹۱۸، روی هم رفته ثبات و آرامشی در اوضاع پدید آمد و اصول دموکراسی چندان مراعات می‌گردید که حتی بلشویک‌ها و احزابی چون همت و عدالت که متفقان آن‌ها به شمار می‌آمدند، با وجود محدودیت‌ها می‌توانستند به فعالیت نیمه علنی خود ادامه بدهند و ارگان‌های مطبوعاتی خود را منتشر سازند. به عنوان مثال، حریت، ارگان حزب عدالت که دیدیم جوادزاده سردبیر آن بود، در همین دوره به طور مرتب منتشر گردیده است. و هم در اواخر همین دوره، به دنبال مذاکراتی در بین نمایندگان احزاب کمونیستی عدالت، همت و شاخه باکوری حزب کمونیست (بلشویک) روسیه، هر سه تشکیلات به هم پیوستند و از پیوستن آن‌ها حزب کمونیست آذربایجان پدید آمد که نخستین کنگره خود را در ۱۱ فوریه ۱۹۲۰ برگزار کرد.

سه هفته پس از پیروزی ارتش سرخ در جمهوری آذربایجان و سقوط دولت مساوات، ناوگان سرخ مستقر در خزر به سوی سواحل جنوبی آن دریا پیشروی کرد و با پیاده شدن افراد آن در بندر انزلی، نیروهای انگلیسی که از اواسط سال ۱۹۱۸/۱۲۹۷ خ آن جا را به پایگاه نظامی خود تبدیل کرده بودند، به همراه گارد سفیدی‌های پناه برده به آن‌ها و نیز نیروهای قزاق از گیلان عقب نشستند و با عقب‌نشینی آن‌ها و پیشروی واحدهای ارتش سرخ، جنبش گیلان وارد مرحله‌ی نوینی شد. همین حوادث در زندگی جوادزاده نیز صفحه‌ی جدیدی گشود. خود وی در این باره گفته است:

«... نهضت آزادی جنگل مرا هم مانند همه‌ی آزادی‌خواهان ایرانی جلب نمود. بدون فوت وقت به آن جا شتافتم ... در آن جا هم پیروسته در صف اول بودم، روزنامه می‌نوشتیم، سخنرانی می‌کردم، عملاً در پیشرفت مقاصد ملی سخت‌ترین و با مسئولیت‌ترین کارها را به عهده می‌گرفتم...»^۱

جوادزاده به همراهی گروهی از عدالتچی‌ها، که تعداد آن‌ها را ۲۳ یا ۳۰ نفر نوشته‌اند و احیاناً در رأس آن‌ها به گیلان فرستاده می‌شود. در بعضی از منابع ادعا شده است که وی برای مذاکره با میرزا کوچک خان فرستاده شده، در حالی که بعضی دیگر علت اعزام او را تدارک مقدمات برگزاری نخستین کنگره‌ی حزب کمونیست ایران دانسته‌اند.^۲ اگر نظر دوم را بپذیریم، جوادزاده نمی‌توانسته است پیش از اعلان جمهوری گیلان در این ولایت باشد، زیرا که به نوشته‌ای، «حزب کمونیست ایران [که احیاناً پس از ادغام حزب عدالت در ترکیب حزب کمونیست آذربایجان چنین

۱. آژیر، ش ۹۱ (۱۵ آذر ۱۳۲۲).

۲. میرجعفر پیشه‌وری (جوادزاده خلخال) سچیلیمش انژوری، باکو ۱۳۴۴ خ، ص ۹ و امین‌زاده «کمونیست فرقه‌سی‌نین بیرینجی فورولنایی»، آذربایجان، ش مورخ ۱ تیر ۱۳۴۹.

نامیده شده و این نام‌گذاری در کنگره انزلی حزب تثبیت گردیده [۱۲ روز پیش از آغاز کنگره، ۳۰ نفر از فعالان حزبی را به سرپرستی جعفر جوادزاده و سلطان‌زاده به انزلی فرستاد...]^۱ در حالی که بین اعلان جمهوری و آغاز کار کنگره ۱۷ روز فاصله بوده است؛ یعنی که در این صورت هیئت مذکور بایست ۴-۵ روز پس از اعلان جمهوری به انزلی وارد بشود. از آگاهی‌های موجود دیگر نیز چنین مستفاد می‌شود که به هنگام ورود واحدهای سرخ به انزلی جوادزاده هنوز در باکو بوده است. گزارش او تحت عنوان «ورود نریمان نریمانوف» [به باکو] در شماره مورخ ۱۷ مه ۱۹۲۰ روزنامه کومونیست درج گردیده و در مقاله «انقلاب ایران» او که در شماره ۲۳ مه آذربایجان موقت حربی انقلاب کومیته‌سی‌نین اخباری به چاپ رسیده، نوشته شده است که «بنا به اخبار دریافتی انزلی و آستارا از طرف واحدهای ارتش سرخ اشغال گردیده، انگلیسی‌ها فرار کرده‌اند و همین مقاله با این فراخوان به پایان رسیده است: «ای زحمتکشان ایران، بیاید برویم حاکم کشور خود شده، اراضی زراعتی خود را از ملاکان گرفته، با زراعت گذران کنیم.»

در مقدمه آثار منتخب میرجعفر پیشه‌وری ... هم تاریخ اعزام او به گیلان روز ۲۳ مه نوشته شده است. بنابراین می‌توان گفت که وی پس از نوشتن مقاله مذکور است که به سوی گیلان به راه افتاده و در این صورت ۴-۵ روز پس از ورود واحدهای ارتش سرخ به انزلی به آن جا رسیده است. ترجمه نوشته مذکور از این قرار است:

«حزب عدالت ایران برای برپاداشتن جبهه واحد مبارزه بر ضد مرتجعان داخلی و مداخله‌گران امپریالیست و ... در کشور، تلاش می‌کرد. به همین منظور هم حزب با سران جنبش جنگل تماس می‌گیرد و در اوایل خرداد ماه سال ۱۲۹۹ / ۲۳ مه ۱۹۲۰، برای مذاکره با میرزا کوچک خان

هیئتی به سرپرستی پیشه‌وری اعزام می‌دارد. مذاکرات هیئت به موفقیت می‌انجامد و در اواسط ماه خرداد، یعنی در ۴ ژوئن ۱۹۲۰، جمهوری گیلان اعلان می‌گردد. م.ج. پیشه‌وری هم به عنوان وزیر خارجهٔ حکومت انقلابی مذکور تعیین می‌گردد.^۱

از منابع موجود چنین فهمیده می‌شود که دو روز پس از پیاده شدن واحدهای سرخ در انزلی، مذاکرات بین کوچک‌خان و نمایندگان شوروی آغاز می‌گردد. اساساً می‌توان گفت که رابطه در بین آن‌ها از پیش از آن شروع شده بوده است. به گفته‌ای، پیش از پیاده شدن واحدهای سرخ در انزلی و عبور آن‌ها از مرز آستارا، یک قاصد بلشویک برای گرفتن تماس با کوچک‌خان و گذاشتن وی در جریان امور، به جنگل فرستاده می‌شود و کوچک‌خان نیز پس از آن، دو تن از افراد معتمد خود را، برای آگاه کردن ساکنان آبادی‌های ساحلی به سوی آستاراگسیل می‌دارد. البته، اسماعیل جنگلی، برادرزادهٔ کوچک‌خان، که در نخستین مذاکرات وی با نمایندگان شوروی شرکت داشته، می‌گوید که کوچک‌خان این دو نفر را برای «اخذ تماس با بلشویکان» و منصرف کردن آن‌ها از آمدن به ایران، به این دلیل که «هجوم قوای سرخ بهانهٔ جدیدی برای توقف و مداخله به انگلیسی‌ها خواهد داد» مأموریت داده بود، ولی «مأمورین مزبور ... هنوز از اسالم طالش رد نشده بودند که قوای سرخ به انتظار جواب جنگل نمانده و انزلی را زیر آتش کشتی‌های جنگی گرفتند.»^۲

بعد از آن هم کوچک‌خان را که از پنج سال قبل در جنگل پناه گرفته بود و اندکی قبل برای ملاقات با بلشویک‌ها به لنکران رفته و دست خالی برگشته بود، به انزلی فرامی‌خوانند و او نیز بدون فوت فرصت به انزلی رفته، بر عرشهٔ کشتی کورسک با هیئتی متشکل از راسکولنیکوف، اعضای کمیتهٔ عدالت و کمیتهٔ انقلاب ترکستان مذاکره می‌کند و پس از دو

۱. میر جعفر پیشه‌وری، سنجلیش انزلی، ص ۱۰.

۲. اسماعیل راین (مقدمه)، قیام جنگل، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۷، ص ۱۳۴.

روز به توافق می‌رسند. به نوشته اسماعیل جنگلی نمایندگان مذکور «به میرزا کوچک‌خان قول حکومت ایران را با طرز رژیم بالشویکی پیشنهاد کردند؛ ولی این پیشنهاد مورد قبول واقع نگردید. بعداً در نظر گرفتند حکومت مختلطی از عدالتی‌ها و جنگلی‌ها تأسیس شود، باز میرزا کوچک‌خان اظهار داشت که چون اعضای کمیته عدالت سال‌ها از ایران دور و به اخلاق محیط آشنا نیستند، باید زمام امورات دست کسانی باشد که از روحیات جامعه باخبر و آگاه باشند.»^۱

اورجونیکی‌دزه، صدر دفتر کمیته مرکزی قفقاز حزب کمونیست (بلشویک) روس و یکی از رهبران اردوی یازدهم سرخ، که در روز دوم با کشتی از باکو آمده بود، پس از شنیدن دلایل هم‌رزم قدیمی‌اش کوچک‌خان، خطاب به نمایندگان شوروی گفت:

«رفقا آن چه این مرد درست قول و باایمان می‌گوید، من بی‌چون و چرا تصدیق می‌کنم و موافقت خودم را با تمام اظهارات و تاکتیکش اعلام می‌دارم ... و از شما می‌خواهم که بیانات و نقشه آینده‌اش را تأیید کنید.»^۲ بعد از آن هم موافقت‌نامه‌ای ۹ بندی بین جنگلی‌ها و بلشویک‌ها امضا می‌شود که بند نخست آن عبارت بود از:

«عدم اجرای اصول کمونیسم از حیث مصادره اموال و الغای مالکیت و ممنوع بودن تبلیغات.»

به همین علت هم بود که پس از آمدن کوچک‌خان از جنگل، در دولتی که به ریاست او تشکیل یافت، تمام هشت کمیسر، غیر سوسیالیست و غیر از حاجی محمد جعفر کنگاوری همه گیلانی بودند. سید جعفر کمیسر امور خارجی هم، بنا به بعضی ادعاها^۳ نه میرجعفر جوادزاده، بلکه سید

۱. پیشین، صص ۱۳۸-۱۳۹.

۲. ابراهیم فخرایی، سردار جنگل، ج ۹، تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۵۷، ص ۲۴۴.

۳. پیشین، سنجلیلی اژلری، ص ۹ و مهنروش (صادق شعله)، تاریخ جنگل، ج ۴، رشت:

جعفر محسنی صومعه‌سرایبی بوده است. م. ج. جوادزاده دو ماه بعد بود که در دولت انقلابی تشکیل یافته به ریاست احسان‌الله‌خان کمیسر داخله (کشور) شد.

در مذاکرات بین کوچک‌خان و نمایندگان شوروی هم اگرچه از اعضای کمیته باکوی عدالت سخن رفته، به هويت آنها اشاره‌ای نشده است. در کمیته انقلاب سرخ هفت نفری نیز که شب قبل از آمدن کوچک‌خان به رشت تشکیل شد، از حزب عدالت تنها کامران آقازاده عضویت داشته است.

گریگور یقیکیان مخالف با عدالتی‌های آذربایجانی در خاطرات خود تحت عنوان «هفده ماه انقلاب در گیلان» که به صورت پاورقی در شماره‌های مسلسل پاییز ۱۳۰۰ خ روزنامه ستاره ایران انتشار داده، عجله کوچک‌خان برای ملاقات با نمایندگان شوروی را ناشی از آمدن عدالتی‌ها به گیلان دانسته است:

«از بادکوبه نمایندگان فرقه عدالت وارد شده، آقایف و جوادزاده در کشتی مشغول به تبلیغات بودند. معلوم شد انزلی [را] مرکز تبلیغات کمونیستی [قرار داده] و از آن جا افکار و مقاصد خود را به طرف جنوب اشاعت خواهند داد. میرزا کوچک‌خان از ترس آن که جوادزاده و آقایف و یارهای ایشان رئیس انقلاب بشوند، خود به انزلی رفت. میرزا کوچک‌خان از عدالتی‌ها ترس داشت و می‌خواست که انقلاب ایران ملی باشد. ولی بعد از ملاقات با نمایندگان دولت سویت خودش هم سوسیالیست شد. اگر میرزا کوچک‌خان ریاست انقلاب را عهده‌دار نمی‌شد، مسلماً فرقه عدالت شروع به انقلاب می‌کرد...»^۱

۱. گریگور یقیکیان، شوروی و جنبش جنگل. به کوشش برزویه دهگان. تهران: انتشارات نوین.

لازم به توضیح است که گویا حزب عدالت از پیش از آمدن ارتش سرخ به گیلان دارای تشکیلات مخفی در انزلی و رشت بوده است. بنابه گزارش نماینده رشت در کنگره انزلی «پیش از آمدن ارتش سرخ، حزب دارای دو گروه، که یکی ۲۵ و دیگری ۱۲ نفر عضو داشته، بوده است.»^۱ در هر صورت، اندکی پس از ورود ارتش سرخ به انزلی م. ج. جوادزاده به همراه گروهی از عدالتی‌ها به گیلان می‌آیند و بلافاصله هم در انزلی مستقر شده، به گفته یقیکیان «بنای مدرسه آرامنه را تصرف کرده، در سالن بزرگ آن، هر روز مجلس موزیک ترتیب داده و اهالی را به دخول در فرقه عدالت دعوت می‌نمودند. در سواحل دریا میتینگ می‌دادند، زورفچی‌ها، صیادان و حمال‌ها روز به روز زیادتر در فرقه عدالت داخل می‌شدند... عدالتی‌ها... میتینگ و تبلیغات را کافی ندانسته، شروع به مسلح کردن دستجات کارگران و ملاحین نمودند. عده آن‌ها چند روزه به سیصد نفر رسید.»^۲ آنان در همان روزها سازمانی به نام «اتفاق جوانان اشتراکی» تشکیل دادند.^۳

مدتی بعد، عدالتی‌ها به شهر رشت رفته، میدان فعالیت خود را وسعت بخشیدند. بنابه گزارش نماینده پیش گفته رشت در کنگره، تعداد حوزه‌های شهر رشت در عرض یک ماه از دو به ۱۰ حوزه افزایش یافت. در آن میان فعالیت جوادزاده توجه‌انگیز بوده است که یقیکیان در خاطرات خود بارها، البته به اکراه، به میتینگ‌های او اشاره کرده است. به عنوان مثال در موردی چنین می‌گوید:

«هر روز عصرها، در میتینگ‌های سیزه‌میدان، نماینده حزب اشتراکی ایران (عدالت)، جوادزاده خلخالی که با زبان فارسی آشنا نبوده، به

۱. ع. سمیده، آزادلیق فیرومانی (حیدرعمواوغلی)، باکو، ۱۳۵۰، ص ۸۱.

۲. شوروی و جشن جنگل، ص ۴۹۹.

۳. یسین، ص ۷۰.

ترکی نطق می‌کرد. ولی همین که نطق خود را با کلمهٔ ترکی یولداش‌لار (رفقا) شروع می‌کرد، مردم که با کمال دقت نطق فارسی زبانان را استماع می‌کردند، متفرق می‌شدند، ولی جوادزاده در حضور چند نفر باقی مانده به نطق خود ادامه می‌داد.^۱

به طوری که پیش از این مذکور افتاد حزب عدالت ایران سه ماه پیش از آمدن ارتش سرخ به گیلان در حزب کمونیست آذربایجان ادغام شده بود و بنابراین شرایط پدید آمده در گیلان به کمونیست‌های ایرانی امکان آن را داد که به بازسازی حزب خود اقدام کنند. چنان بود که یک ماه پس از تصرف بندر انزلی، نخستین کنگرهٔ حزب کمونیست ایران در همان شهر با شرکت ۷۱ نماینده از ۲۲ تا ۲۶ ژوئن ۱۹۲۰ / ۱ تا ۵ تیرماه ۱۲۹۹ برگزار شد. م. ج. جوادزاده در برگزاری و ادارهٔ کنگره نقش فعالی داشته و به عضویت هیئت رئیسهٔ کنگره و کمیتهٔ مرکزی حزب و نیز به عنوان یکی از دبیران مسئول آن انتخاب شد و در بارهٔ مسئلهٔ مطبوعات حزبی در کنگره سخنرانی کرد.

در این هنگام مرکز حزب در رشت بود. اما کنگره لازم تشخیص داد که «به منظور توسعهٔ سازمان تهران و تبدیل آن به مرکزی که رهبریت تمام سازمان‌های حزبی را به عهده گیرد، حزب سید جعفر جوادزاده، یکی از سازمان‌دهان لایق خود را به زودی به تهران گسیل دارد.»^۲

مشی ثوریک پذیرفته شده در کنگره ضمن آن که از آشفتگی‌های اقتصادی - اجتماعی جامعهٔ ایران نشئت می‌گرفت، از تأثیر بینش‌های متضاد حاکم بر کمیترون نیز برکنار نبود. جوادزاده به جناح چپ حزب که در کنگره حائز اکثریت بود، تعلق داشت. وابستگان به این جناح انقلاب سوسیالیستی را در جامعهٔ ایران آن زمان امکان‌پذیر می‌پنداشتند. چنین

۱. پیشین، ص ۱۰، موارد دیگر، صص ۱۲۷، ۲۳۱، ۲۶۱، ۴۴۵.

بیش‌های ماجراجویانه و افراطی‌گری‌های چپ‌روانه‌ای ضربه‌های مهلکی به جنبش گیلان وارد آورد.

در حالی که کوچک‌خان با ترویج مرام کمونیستی موافق نبود، کمونیست‌های چپ‌گرا و از آن جمله جوادزاده در این راه چندان پیش‌تاختند که موجبات نگرانی ثروتمندان و مالکان و تنفر دین‌داران را فراهم آوردند. چنان‌که کوچک‌خان این همه را برنتافته، دو هفته پس از کنگره، در روز ۱۸ تیرماه ۱۲۹۹ همراه افراد خود به نشانه اعتراض رشت را ترک کرده، پس از استقرار در جنگل اعلام کرد که «مادام که بی‌ترتیبی‌های جاری رفع نشوند و افراد حزب عدالت از پرخاش و ستیزه‌جویی و تبلیغات مرامی دست برندارند، از فومن برنخواهد گشت.»^۱ و برهم نمی‌گردد، تا آن‌که سرانجام بعضی از مقامات شوروی چون مدیوانی، میکویان، گارکایتلی و بلومکین به همدستی چند ایرانی در ۹ مرداد ۱۲۹۹ / ۳۱ ژوئیه ۱۹۲۰ بر ضد جناح کوچک‌خان دست به کودتای سرخ می‌زنند و سه نفر از اعضای حزب کمونیست ایران و از آن جمله م. ج. جوادزاده در ترکیب دولت تشکیل شده به سر کمیری احسان‌الله خان وارد می‌شوند. چند «امرنامه» به امضای «کمیسر داخله جوادزاده» که در ۱۸ ذی‌قعدة ۱۳۳۸ [۱۳ مرداد ۱۲۹۹] صادر شده، به عنوان یادگاری از آن برهه از حیات سیاسی او باقی مانده است.^۲

جوادزاده در دوره کمیسری خود نیز روزنامه کمونیست را که از اوایل تیرماه ۱۲۹۹ به انتشار آغازیده بود، همچنان اداره می‌کرد. متأسفانه اطلاعات کمی در باره این روزنامه در دست است. ابراهیم فخرایی تصویر سرلوحه شماره ۵ آن را که در ۱۲ ذی‌قعدة ۱۳۳۸ / ۲۸ ایول [ژوئیه] ۱۹۲۰ - دو روز پیش از وقوع کودتای سرخ - منتشر شده، به دست داده

۱. فخرایی، پیشین، ص ۲۶۹.

۲. یفکیان، پیشین، صص ۲۸-۵۲۷.

است. از این سرلوحه چنین برمی آید که «این روزنامه ناشر افکار کمیته مرکزی فرقه کامونیست (بالشویک) ایران» و مدیرش م. ج. جوادزاده خلخالی بوده و «هفته‌ای دو مرتبه طبع و نشر» می‌شده و شعار «رنجبران تمام ممالک! اتفاق کنید» در بالای سرلوحه‌اش قرار داشته است. یقیناً متن مقاله‌ای از آن را گویا به عنوان شاهی برای نمودن ضعف‌های مضمونی و انشایی آن «بدون یک نقطه یا کلمه‌ای تغییر» نقل کرده است. در این مقاله، که احتمالاً از زیردست جوادزاده درآمده، پس از ابراز اطمینان به پیروزی جهانی انقلاب و نابودی کاپیتالیسم، از رسیدن آن به رغم تمام موانع به سرحد ایران و این که میرزا کوچک خان را، که از ترس انگلیس و عاملین او در زوایای جنگل متواری بوده، «فرصت آن داد که در سایه جریان انقلاب از غاصب ایران و دشمن خود [انگلیس] انتقام بگیرد» و ... اما او بی هیچ ملاحظه‌ای باز به جنگل برگشت و ... سخن رفته و وی مورد سرزنش قرار گرفته و در پایان هم ضمن ابراز این نظر که «هر چیزی که بر سر راه پیشرفت آن (انقلاب) واقع می‌شود، دفع آن اولین وظیفه انقلابیون است» به تغییراتی که در رده‌های مسئولان امور صورت می‌گیرد اشارت رفته، اظهار امیدواری شده است که مسئولان جدید «هرچه زودتر وظایفی را که انقلاب سرخ به عهده ایشان محول می‌کند، موافق تاکتیک فرقه کامونیست انجام داده، بیرق آزادی را در تمام نقاط ایران نصب و به استخلاص شرق از [جنگال] امپریالیزم جدید فوق‌العاده نمایند.»^۱

در این دوره در نتیجه افراطی‌گری کمونیست‌های چپ‌رو و میهن پرستان آنارشیست و نیز محافظه‌کاری کوچک‌خان و متفقانش جنبش جنگل از هم شکافت و متحدان دیروزی رویاروی یکدیگر قرار گرفتند و در نتیجه اوضاع بحرانی پیش آمده، واحدهای قزاق - که رضاخان از فرماندهانش بود - به گیلان حمله کردند و رشت را دوبار تصرف کردند.

همین واحدها در سوم اسفند ۱۲۹۹ کودتا کرده، سرانجام جنبش جنگل و قیام‌های ملی دیگر سرکوب گردید و بدین ترتیب زمینه لازم برای دیکتاتوری رضاخانی پدید آمد.

یک ماه پس از کودتای سرخ در گیلان کنگرهٔ خلق‌های شرق از ۹ الی ۱۴ شهریور ۱۲۹۹ / ۱ الی ۷ سپتامبر ۱۹۲۰ در شهر باکو برگزار گردید. برای شرکت در این کنگرهٔ بزرگ که در آن ۱۸۹۱ نمایندهٔ ۳۷ ملت حضور داشت، یک هیئت ۲۰ نفری، که جوادزاده نیز از اعضای آن بود، در ۴ شهریور از انزلی به راه افتاد. آنان در باکو به ایرانیان دیگر و از آن جمله حیدرخان عمو اوغلو، سلطانزاده و ... از رهبران حزب کمونیست ایران پیوستند. توضیح این که ۲۰۲ نفر از شرکت‌کنندگان کنگره ایرانی بوده‌اند.^۱ گفتنی آن که در جریان کنگره، در جلسات حاشیه‌ای از اشتباهات کمیتهٔ مرکزی منتخب کنگرهٔ انزلی سخن می‌رفته، چندان که سرانجام کمیترون به مداخله پرداخته، پس از خاتمه کار کنگره، پلنوم وسیع حزب کمونیست ایران با دست‌اندرکاری شعبة شرق کمیترون برگزار شد که در طی آن کمیتهٔ مرکزی انتخاب شده در غیاب حیدر عمو اوغلو که به عضویت هیئت اجرایی دائمی ۴۸ نفری کنگرهٔ خلق‌های خاور برگزیده شده بود منحل گردیده، کمیتهٔ مرکزی جدیدی به رهبری او تشکیل شد. چهار نفر از اعضای کمیته مرکزی اول و از آن جمله جوادزاده نیز، به عضویت کمیتهٔ مرکزی جدید انتخاب شدند. اما جوادزاده مواضع پیشین خود را ترک نگفته، همچنان در جناح چپ‌رو، که سلطانزاده در رأس آن قرار داشت، باقی ماند. این جناح با انحلال کمیتهٔ مرکزی اول و کنار نهاده شدن مشی انتخابی آن مخالفت می‌ورزید.

در حالی که حیدر عمو اوغلو برای برپایی اتحاد بر هم خورده در گیلان و نجات جنبش رهایی‌بخش ملی خود را به آب و آتش می‌زد، جوادزاده

1. Gilan Under Communist rule, Shakeri, p. 19.

در مقاله‌ای تحت عنوان «حزب کمونیست ایران» که در شماره ۷۸ (اکتبر ۱۹۲۰/۲۵ مهر ۱۲۹۹) روزنامه کومونیست به چاپ رسیده، کوچک خان را یک «فاناتیک اشراف پرست، که زندگی و سعادت خود را در گرو دفاع از ملاکان و ثروتمندان می‌دید» قلمداد می‌کرد و شعار می‌داد که «در ایران باید حکومت دهقانان و کارگران زحمتکش تشکیل گردد!»

بدین ترتیب دستورهای صادر شده از مراتب بالای دولت شوروی و کمیترون و پلنوم وسیعی که با دست‌اندرکاری آن‌ها برگزار شد، نه تنها نتوانست به اختلاف نظرهای موجود در حزب خاتمه دهد، بلکه به جای یک کمیته مرکزی دو کمیته مرکزی به وجود آمد؛ چنان که جوادزاده در گزارش خود در یکی از جلسات کنگره سوم کمیترون که از ۲ ژوئن تا ۱۲ ژوئیه ۱۹۲۱ / ۱۲ خرداد تا ۲۱ تیرماه ۱۳۰۰ در مسکو برگزار شد، از وجود دو حزب کمونیست در ایران سخن می‌گوید.^۱ وی در این کنگره براساس اعتبارنامه تشکیلات شهری تبریز حزب کمونیست ایران و به عنوان نماینده رسمی شرکت کرده بود. م. ج. جوادزاده گویا پس از پلنوم مذکور دیگر به گیلان برنمی‌گردد و اگر هم برگشته باشد، توقف زیادی در آن جا نمی‌کند. نخستین اقدام حیدر عمو اوغلو پس از شروع به کار به عنوان رهبر حزب، عبارت بود از انحلال کابینه احسان‌الله خان و کنار گذاشتن کمیسرهای کمونیست و از آن جمله جوادزاده از ترکیب دولت. سلام‌الله جاوید که در آن زمان به جناح حیدر عمو اوغلو وابسته بوده و در عین حال با جوادزاده ارتباط شخصی داشته، می‌نویسد که «میرجعفر جوادزاده (پیشه‌وری) و بهرام آقاییف، که در عضویت کمیته [مرکزی] باقی مانده بودند، در کمیته مرکزی حضور نیافتند. جوادزاده (به اتفاق علی امیرخیزی) برای فعالیت به تهران اعزام شده بود.»^۲

۱. شاکری، پیشین، ج ۱، ص ۷۵.

۲. جاوید، پیشین، ص ۴۰.

پیشه‌وری در بازجویی خود در زمستان سال ۱۳۰۹ در مورد شرکت خود در جنبش گیلان گفته است که:

«در موقعی که [در] گیلان انقلاب شد بنده هم آمدم. در گیلان دو ماه داخل انقلاب بودم. در قسمت دسته احسان‌الله‌خان. بعد از دو ماه توقف در آن جا دیدم که وضعیت جور خوبی نیست و قضیه بالاخره برخلاف منافع ملی انجام خواهد گرفت، استعفا دادم، مراجعت کردم به بادکوبه [چون نتوانستم وارد دارالفنون آن‌جا شوم] خیال کردم بهتر است بروم ایران زندگانی کنم. چون گیلان شلوغ بود و دستجات مختلفی بودند، بنده هم نمی‌خواستم دوباره داخل در کارهای گیلان بشوم، بنابراین از راه خراسان آمدم به طهران. مدت دو سه ماه بی‌کار بودم، بعد در اداره روزنامه حقیقت به سمت مترجمی و نویسندگی داخل شدم...»^۱

و سال‌ها بعد، در تابستان ۱۳۲۲ خ، زمانی که نامزد نمایندگی مجلس شورای ملی بود، در معرفی خود، در اشاره به مرحله مورد بحث زندگی خود چنین نوشت:

«در شدیدترین دوره نهضت ملی گیلان ملیون [بخران گمونیست‌ها] تصمیم گرفتند مرکز فعالیت خود را به تهران انتقال دهند و در آن جا بر علیه استبداد و ارتجاع و زورگویی مبارزه کنند. پیش از هر کسی من دم نظر بودم. همه از من انتظار فعالیت و کار داشتند، من هم در نوبه خود تردید به خود راه ندادم. فرونت (جبهه)ها و جنگل‌ها و کوه‌ها را پیموده، خود را به طهران رسانیدم. در آن جا عده بی‌شماری را پیدا کرده، دست به دست آن‌ها داده، وارد کار شدم. هنوز جنگل داشت تازه تمام می‌شد، در صورتی که ما در طهران علاوه بر سازمان‌های جدی سیاسی [حوزه‌های حزبی؟] شورای مرکزی

اتحادیه‌های کارگران را، که اعضایش آن روز به هفت هزار نفر بالغ می‌شد، موفق شده بودیم تشکیل بدهیم. شورای اتحادیه کارگران ارگان خود را تأسیس کرد. این روزنامه حقیقت بود. به استثنای چند مقاله، که رفقای آزادی‌خواه آن روز می‌نوشته‌اند، تمام سرمقاله‌های روزنامه مزبور از قلم من تراوش کرده است.^۱

وی احتمالاً در همان دوره انتشار حقیقت و یا اندکی پیش یا پس از آن با معصومه خانم مصور رحمانی خواهر زن بهمن شیدانی ازدواج کرده و در حدود سال ۱۳۰۴ خ از وی صاحب فرزندی داریوش نام شده است. معصومه خانم دختر میرزا ابراهیم خان صنیع الدوله معروف به عکاس باشی و خواهر جهان‌گیرخان مصور رحمانی، عکاس معروف درگذشته در ۱۳۳۵ یا ۱۳۳۶ خ است. عکاس باشی به اتناق پدرش احمدخان صنیع السلطنه و در رکاب مظفرالدین‌شاه در اروپا گردش و فن‌آموزی کرده و دستگاه‌های فیلم‌برداری و نمایش فیلم توسط پدرش و او به ایران آورده شده است. زبورالسلطان ملقب به طلعت‌السلطنه، خواهر زن مظفرالدین‌شاه همسرش بوده و پس از درگذشت مظفرالدین‌شاه از دربار کناره‌گیری کرده، در ملکی که در نزدیکی کرج داشته، به کشاورزی پرداخت و بعدها برای کشاورزی به گیلان رفت و در سال ۱۳۳۵ ق / ۹۶-۱۲۹۵ خ، یعنی پیش از مراجعت جوادزاده به ایران، درگذشت.^۲

م. ج. جوادزاده در زمان انتشار روزنامه حقیقت جوانی بود حدوداً ۲۸-۲۹ ساله. وی بعد از آن هم در حدود یک ربع قرن زندگی کرد که نزدیک به یازده سال آن از ۶ دی ماه ۱۳۰۹ تا ۲۳ شهریور ماه ۱۳۲۰ به

۱. آذیر، ش ۹۱ (۱۵ آذر ۱۳۲۲).

۲. بحی ذکاء، تاریخ عکاسی و عکاسان پیشگام در ایران. تهران: سازمان انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴، صص ۱۶-۱۱۳.

اتهام فعالیت‌های کمونیستی در زندان گذشت. پس از آزادی از زندان روزنامه آژیر را از خرداد ۱۳۲۲ تا اواسط سال ۱۳۲۴ خ منتشر کرد. در همان دوره به نمایندگی مجلس چهاردهم از آذربایجان انتخاب شد و اعتبارنامه‌اش به تصویب نرسید و فرقه دموکرات آذربایجان را در شهریور ۱۳۲۴ بنیاد نهاد و به مدت یک سال از آذر ۱۳۲۴ تا آذر ۱۳۲۵ در رأس حکومت خودمختار آذربایجان قرار گرفت و سرانجام ۶ ماه پس از فرار به شوروی، در جریان سانحه اتومبیل در ۲۰ تیر ماه ۱۳۲۶ درگذشت. بحث گسترده در باره مراحل سه‌گانه زندگی این شخصیت بحث‌انگیز در دوران پس از توقیف روزنامه حقیقت، یعنی دوره‌های پیش از زندان، زندان و پس از زندان مستلزم مجال دیگری است.

اخبار و مقالات

سیاست اقتصادی جدید روسیه

یا افلاس مسلک کومونیزم*

گذشته از سرمایه‌داران، سوسیالیست‌های دروغگو هم که تا به حال نتوانسته‌اند یا نخواسته‌اند خودشان را از تأثیر نفوذ سرمایه‌داران آزاد کنند و در پیش آمده‌های اجتماعی و اقتصادی قولاً طرفدار کارگر و فعلاً مدافع اصول سرمایه‌داری بوده، در جنگ‌های جهانی‌گیری رأی [موافق] داده، سبب کشته شدن کروورها کارگر و دهاتی و خرابی هزاران دهات و شهرها گردیده‌اند، سیاست اقتصادی جدید روسیه را «افلاس مسلک کومونیزم» نامیده، می‌خواهند اثبات کنند که تألیفات مزخرف خودشان مطابق اساس مارکسیسم و سوسیالیزم علمی است و ایراداتی که تا به حال به کومونیست‌های روسیه کرده و اقداماتی که نموده‌اند، از روی حقانیت است.

به عقیده سوسیالیست‌های کاسه‌لیس، تاکتیک و سیاست کومونیست‌ها غلط بود که نتوانستند به مقصود رسیده، جمعیت اشتراکی [کومونیستی] را در روسیه تشکیل دهند. این است که مجبور شده‌اند سیاست خود را تغییر داده، از مسلک کومونیزم صرف نظر نمایند و لزوم سرمایه را اعتراف کنند.

این فکر باطل اذهان بعضی هم‌وطنان آزادی‌خواه و سوسیالیست‌های جوان ایرانی را که از اوضاع اجتماعی عالم عموماً، از روسیه آزاد خصوصاً

اطلاع کامل ندارند، مشوب کرده است. بنابراین لازم دیدیم که استناد به اساس سوسیالیسم علمی و معلومات اجتماعی صحیح روسیه شوروی - هرچند که ما هم اطلاع کافی نداریم - به قدر مقدور توضیحات داده، تا اندازه‌ای کشف حقیقت نموده باشیم.

در سنه ۱۹۲۱ کنگره عمومی شوراهای روسیه، بعد از استماع توضیحات رفیق لنین برای ترقی اوضاع اقتصادی داخلی روسیه و بعضی ملاحظات خارجی، سیاست جدیدی اتخاذ نمود. این تاکتیک در بعضی قسمت‌ها مخالف سیاستی بود که تا به حال روسیه شوروی تعقیب می‌کرد.

لایحه تازه که در این خصوص قبول شده، مشعر به آزادی تجارت، رد املاک و خانه‌های کوچک و متوسط به صاحبانش و جلب سرمایه خارجی، اجازه تأسیس کارخانجات شخصی و غیره بود. علاوه بر این کارخانه‌های بزرگ، راه آهن، تجارت خارجه، معادن نفت [و غیره که در انحصار دولت بوده، برای هر یک از این مؤسسه‌ها اداره مخصوص و دفترخانه علیحده‌ای تأسیس شد. به هر یک از آنها مختاریت داده شد که عایدات و مخارجش معلوم بوده باشد. در صورتی که تا قبول این لایحه تمام مؤسسات در اختیار اداره مرکزی شورای متصرفات عالی بوده، اداره خصوصی نداشتند. هر چند امروز هم مؤسسات مزبور در اختیار اداره فوق‌الذکر است، لیکن شکل اداره‌اش مطابق اصول مؤسسه خصوصی می‌باشد که رفیق لنین اصول سرمایه‌داری دولتی‌اش می‌نامد.

اینک سیاست جدید سبب اقدامات جدیدی شده که هر یک از آنها برای اشخاص بی‌خبر از وضع روسیه شوروی موجب حیرت می‌باشد. مثل آزادی تجارت و تعیین مالیات بر عایدات، تأسیس بانک عمومی دولتی و غیره که در موقع انقلاب هیچ یک از این ادارات حائز اهمیت نبود و مردم هم تصور می‌کردند که جمعیت کمونیزم عبارت از این است که تا

به حال در روسیه بوده است. در صورتی که روسیه می‌خواست از دوره سرمایه‌داری به دوره کومونیزم برود. مدت حاکمیت کارگر و دهاتی به منزله پلی است میان دو عالم سرمایه‌داری و کومونیزم. قبل از این که ما، کومونیست‌های روسیه را در این سیاست تنقید یا تقدیر کنیم، لابدیم به وضعیت سیاسی و اقتصادی روسیه عطف نظر نماییم.

مملکتی که بیشتر از هفتاد درصد اهالی اش سرمایه‌دار کوچک و صاحب املاک و متصرفات خصوصی است، یک عده کارگران که کم‌تر از بیست و پنج درصد نفوس روسیه را تشکیل نمی‌دهند، سلطه سیاسی و اقتصادی را در دست داشته، جماعت عظیمی را به طرف مقصود سوق می‌دهند، ناچارند ملاحظه حال همان اکثریت را در نظر داشته باشند. همه را به خوبی معلوم است که مملکتی که چهار سال دوره جنگ عمومی و چهار سال هم انقلابات داخلی را طی کرده، حالیه موقعش چه اندازه خطرناک و ملتش تا چه درجه خسته و وامانده شده است. پس کومونیست‌ها امروز این فلاکت و خستگی توده عظیم ملت را فهمیده، اگر برای آسایش آن‌ها اقدامات عملی نکرده و آن‌ها را به طرف خودشان جلب نمی‌کردند، معلوم است که نمی‌توانستند انقلاب را اداره نموده، نتیجه صحیح از او بگیرند.

این هم معلوم است که برای هر فرد آزادی‌خواه، اهم از این که کارگر اروپایی یا رنجبر مشرقی باشد، مدافعه آزادی و انقلاب روسیه به هر قیمت و فداکاری باشد، واجب و لازم است. برای این که اگر انقلاب روسیه خفه شود، سال‌های دراز می‌خواهد که دوباره برای مظلومان دنیا مرکزی تأسیس شده و تشکیلات بین‌المللی امروز به عمل آید و وطنی مثل روسیه برای رنجبران (پرولتاریا) و آزادی‌خواهان دنیا به وجود آید. کومونیست‌ها در داخله روسیه به واسطه سیاست اقتصادی جدید، به سرمایه‌داران گذشت بزرگی کرده و شاید زیاده از این هم بکنند، ولی این

دلالت نمی‌کند بر این که آنها از اجرای مرام خودشان صرف نظر کرده‌اند. زیرا کومونیست‌ها تشکیل جمعیت اشتراکی را نمی‌خواهند تنها در روسیه اجرا کنند و غیرممکن بودن آن را از همه بهتر می‌دانند، بلکه آنها می‌خواهند مسلکشان در تمام نقاط کره زمین اجرا شود و روسیه شوروی در میدان مبارزه با سرمایه‌داران بین‌المللی موقع داخلی خودش را مستحکم کرده و محاصره چهارساله را محو نموده و با توسعه تشکیلات کارگران تمام دنیا، تهیه انقلاب اجتماعی عمومی را می‌بیند، آیا از عقیده و مسلک دور می‌افتد؟ آیا قشونی که برای حمله بر دشمن یا مدافعه در بعضی فرونت‌ها [جبهه‌ها] عقب‌نشینی می‌کند، دلالت بر مغلوبیت اوست؟

فقط اشخاصی که بی‌خبر از فنون جنگ می‌باشند، هر عقب‌نشینی را حمل بر مغلوبیت می‌کنند. در تاریخ انقلاب روسیه این اولین مانور سیاسی نیست که انقلابیون روسیه با کمال استادی اجرا کرده‌اند. از نظایر این [مانور] معاهده مشهور برست لیتوفسک^۲ است که در تاریخ ۱۹۱۸ میلادی حکومت شوروی روسیه با حکومت بورژوازی غالب آلمان بست که یکی از موجبات عمده دوام انقلاب در روسیه و غلبه کومونیست‌ها به این فرق سیاسی می‌باشد. در هر صورت سیاست اقتصادی جدید روسیه شوروی موفقیت بزرگی است در پیشرفت مسلک کومونیزم. اگر این سیاست و تاکتیک [اعمال] نمی‌شد، ممکن بود ارتجاع عودت کرده، اقتدار از دست انقلابیون خارج می‌شد و ضربت بزرگی به عالم آزادی وارد می‌آمد. لیکن سیاست جدید از یک طرف به احتیاجات اقتصادی روسیه کمک کرده، از طرف دیگر موجب امنیت کومونیست‌ها شده، جلوگیری از اقدامات خارجی و داخلی ضدانقلابیون می‌نماید. آنها که کومونیست‌ها را تنقید می‌کنند و تمام فعالیتشان عبارت از مقاله‌نویسی و نقادی است، نشان بدهند که چه اقدامات برای سوسیالیزم کرده و چه

ضروری به سرمایه‌دار و جهانگیران دنیا وارد آورده‌اند. غیر از این‌ها در وقت جنگ و صلح با مقالات و بیان‌نامه‌های خودشان کارگران را گول زده، جنگی را که برای اشغال مستعمرات و بازار تجارت سرمایه‌داران می‌شود، جنگی ملی نامیده‌اند و برای این که خودشان رئیس نیستند دستجات ضدانقلابی را بر علیه کارگر و عمله روسیه شورانیده‌اند و عرض این که عمله و دهاتی را کمک کنند، به ژنرال‌ها و دسته‌های سرمایه‌داران ملحق شده، برضد انقلاب جنگیده‌اند. حالا هم عینک‌های خودشان را به دماغ گرفته، قلم سیاه را برداشته، بدون این که استناد به اساس نمایند، حکم افلاس کومونیزم را می‌دهند.^۱

پرویز

۲

شمه‌ای از سیاست عالم اوهام راجع به دوستی آمریکا*

قبل از جنگ جهانگیری بازار ایران منحصر به دولت روس و انگلیس بود. این دو مملکت جهانگیر برای مقاصد سیاسی معینی خودشان ایران را میدان مبارزه قرار داده، حس نفرت ایرانیان را نسبت به خودشان روز به روز زیادتر می‌کردند. در همین شروع جنگ عمومی [جهانی اول] حریف و رقیب بزرگ تازه ممالک فوق، یعنی مملکت جهانگیر آلمان در ایران نفوذ پیدا کرده بود. زیرا خط راه آهن برلین - اسلامبول و بغداد^۲ راهی بر روی ایرانیان باز می‌کرد و ایرانیان با پیدا شدن دست سوم در تجارت ایران خوشوقت بودند. در وقت جنگ ایرانیان غلبه آلمان را که در جهانگیری از

انگلستان کم‌تر نبود، با هزاران چشم و گوش انتظار داشتند. و بلهلم^۴ که از مسبین جنگ عمومی است، در نظر ایرانیان فرشته خلاص‌کننده ایران بود. حتی بعضی فاناتیک‌ها و موهوم پرست‌ها به مسلمانی او معتقد بودند، در صورتی که او اگر مسلمانی را در خواب می‌دید، می‌ترسید.

جنگ جهانگیری با غلبه انگلستان و مغلوبیت آلمان ختم شد. و بلهلم که ایرانیان او را حاجی و بلهلم می‌گفتند، دچار قهر و غضب ملت آلمان گشته، از صحنه سیاست دنیا خود را کنار کشید. نفوذ آلمان هم با همان مغلوبیت در ایران گسیخته شد. اما ایرانیان که همیشه منتظرند دیگران برای استخلاص آنها بکشند، یا دستی از غیب برون آمده، بر سینه نامحرم زند، چنان که همیشه در سیاست به حيله و دیپلوماسی دیگران فوراً گول خورده، با نداهای شیرین و قشنگ سیاسیون ممالک متمدنه، بدون این که نداننده را بشناسند و مقاصد او را بفهمند، مثل شتر بی افسار به رقص می‌آیند، چنان که ندای ویلسن^۵ رئیس جمهور آمریکا و وعده ترک سلاح و تأمین استقلال ملل ضعیفه یا مواد چهارده‌گانه مشهور او را ندای غیبی خیال کردند. در صورتی که ویلسن با این ندا فقط یک سیاست ورل مهمی به منفعت آمریکا بازی می‌کرد.

جنگ عمومی آلمان را که رقیب انگلستان بود، از میان برداشته، به جای او امریکای شمالی را گذاشت. اگر درست ملاحظه کنیم، می‌بینیم که در جنگ عالمگیر غلبه تنها نصیب امریکای شمالی گردیده است؛ زیرا امریکای شمالی فقط در وقت جنگ ثروت دنیا را به دست گرفته بود. اما انگلستان بعد از جنگ خود را در مقابل امر واقع دید، آن هم غلبه امریکای شمالی بود. ویلسن بازی خود را انجام داد. ذهن دیپلمات‌های دنیا را مشوب کرد. فتح آمریکا را تأمین نمود. لیکن ما در همان ساده‌لوحی خودمان باقی هستیم و مجمع اتفاق ملل^۶ را که مانور سیاسی و برای ناکام مرده شدن تولد یافته بود، محکمه عدالتش دانستیم. در صورت عضویت

داشتن انگلیس و ایران در همان مجمع، انگلیسی‌ها تا به امور نظمی و عدلیه، به کارهای داخلی ایران مداخله کرده، به واسطه آلت کردن رئیس‌الوزرای ایران [وثوق‌الدوله]، معاهده استقلال‌کش ایران و انگلیس [۱۹۱۹] را می‌خواستند به رسمیت برسانند، هیچ صدایی از آن مجمع عدالت شنیده نشد. حالا هم مجلس شورای ملی عضویت ایران را در همان زنده بی‌روح و مقوای تهی قبول و تصویب می‌کند و حال آن‌که مجمع فوق‌الذکر با مادر غیرمهربان خود ویلسن، از دنیای سیاست رحلت کرده است و بعد از ختم جنگ عمومی، چرخ سیاست عالم را رقابت انگلستان و آمریکا حرکت می‌دهد.

امروز انگلستان خود را در مقابل مملکتی می‌بیند که از هر حیث مسلح و قوی است. امروز رقابت آمریکا و انگلستان، فلاکت بزرگی [را] بعد از جنگ عالمگیری برای جمعیت بشر تهیه می‌کند. وضعیت دنیای سرمایه‌داری پیر که غیر از موت چاره دیگری ندارد، در مدت دو سه سال اخیر به نظر بعضی دکترهای کم تجربه سیاسی خوب می‌آید. به خیال آن‌ها این پیره‌زن دارد چاق می‌شود. اما از سیاست عالم معلوم می‌شود که آن فربهی و چاقی که باعث خوش‌نیتی آن‌ها شده بود، از صحت و سلامت او نبوده، بلکه به جنگ تازه‌ای حامله شده است که بعد از وضع حمل احتمال هلاکت او را دارد.

امروز انگلیسی‌ها ژاپون را بر علیه آمریکا، و آمریکا فرانسه را بر علیه انگلستان مثل چرخچی‌ها به میدان جنگ آینده سوق می‌دهند. آن‌ها نیز به توبه خود مانند موزیک‌چیان جنگی دارند نوای جنگ عمومی تازه‌ای می‌سرایند.

ما در خصوص غلبه و مغلوبیت طرفین در این مقاله نمی‌توانیم اظهار عقیده نماییم. فقط می‌توانیم بگوییم که دولت آمریکا و انگلستان جنگ خواهند کرد؛ هرچند که للوید ژورژ [لوید جورج نخست‌وزیر انگلستان]

در پارلمان انگلستان در طی اظهارات خود می‌گوید: اساس سیاست انگلستان باید دوستی با امریکای شمالی باشد. لیکن نتیجه کنفرانس واشنگتون^۷ اثبات کرد که این فکر در کلهٔ لئوید جورج همیشه نخواهد بود. زیرا روزی که در کنفرانس واشنگتون مسئلهٔ خلع سلاح مذاکره می‌شد، در همان روز پارلمان آمریکا بودجهٔ گشتی‌های جنگی را افزوده که بعد از مدت خیلی کم آمریکا دارای موقع اول در آب‌های دنیا خواهد شد. در صورتی که انگلستان این موقع مهم را به آسانی از دست نمی‌تواند بدهد. از اثرات همان رقابت است که آمریکا وادار به [خواستن] امتیاز معادن نفت شمال ایران و فرانسه به امتیاز معادن نفت آناتولی شدند که انگلستان این را هم به خونسردی نمی‌تواند بگذراند.

ما نمی‌توانیم بگوئیم که آمریکا به زودی شروع به استخراج نفت شمال ایران نخواهد کرد.^۸ اگر شروع هم بکند، برای خلاص ایران از استملاک دیگران چیزی نکرده، بلکه سیاستی در مقابل رقیب خود به خرج داده است.

یکی از روزنامه‌های آلمان در موضوع جنگ آینده شرحی نوشته، در آخر می‌گوید که در این جنگ غلبه برای هر طرف باشد، بدبختی نصیب مملکت چین است. حالا ما از کجا می‌دانیم که مشتری تازهٔ ما برای ایران هم مثل چین بدبختی تازه وارد نخواهد کرد؟ اگر اتفاق آمریکا و فرانسه به عمل آید، آیا می‌توان گفت که شرق نزدیک میدان مبارزه و مجادلهٔ طرفین نخواهد شد؟

پس اشخاصی که امروز آمریکا را خلاص‌کنندهٔ ایران می‌دانند، نباید آن قدر زودباور و ساده‌لوح باشند و هر ندا را ندای فرشتهٔ نجات پندارند. گذشته از این باید دانست که آمال سرمایه‌داری یکی است. اشغال مستعمرات و مکیدن خون ملل ضعیف و رنجبران کرهٔ زمین.

شده‌ای از سیاست دنیا سرمایه‌داری و مستملکات*

ترقی روزافزون صنایع و اختراعات قرون اخیر چنان کارگران را اسیر سرینجه آهنین سرمایه‌داران نموده است که به قول مارکس از تمام هستی خود ساقط [شده] و چیزی برای ادامه حیات خود به غیر از دو دست کارکن ندارند. چنان که دهاتیان به حکم ضرورت مجبورند ارزاق شهرنشینان را تهیه نمایند، همان طور هم سکنه ممالک عقب‌مانده آسیا، آفریقا، استرالیا و غیره در نتیجه فشارهای اقتصادی سرمایه‌داران اروپا و امریکا مبدل به مزدوران و کشور آنها حالت انبارهای مایحتاج آقایان مزبور را به خود گرفته است. هرگاه درست در مسئله تراکم ثروت سرمایه‌داران ممالک آمریکا و اروپا غوررسی نمایم، خواهیم دید که قسمت اعظم آن از چاپیدن ممالک شرقی به اسم تجارت و غیره به عمل آمده است.

یک نفر پرفسور روسی در این خصوص مطابق تحقیقاتی که در موقع سیاحت خود در هندوستان به عمل آورده و از اوضاع اقتصادی آن سامان اطلاعات کامل حاصل نموده است، چنین اظهار عقیده می‌نماید که انگلیسی‌ها ثروت هندوستان را به اندازه‌ای معروض چپاول قرار داده و در عرض ده سال از آن به قول خودشان استفاده کرده‌اند که هرگاه در بین یک صد و سی میلیون سکنه روسیه تقسیم می‌گردید، هر نفری را ششصد منات طلا سهم می‌رسید. کومونست مشهور هندوستان، رفیق روی^۹ در کنگره دوم بین‌الملل ثالث [اترناسیونال سوم = کمیترن] در طی بیانات خود

راجع به سیاست مستملکاتی چنین اظهار داشت: «هرگاه هندوستان از بد غاصبانۀ انگلیسی‌ها خارج گردد، تجارتخانه‌های عظیم و کارخانجات جسیم جزیرهٔ بریطانیای کبیر مبدل به کلبۀ ماهیگیری خواهد شد.»

البته این مسئله قابل تردید نیست که هرگاه فرانسه از هندوچین و تونس و مراکش و ممالک سرمایه‌داری دیگر مانند امریکا و غیره از مستملکات خود دست بکشند، به همان حالتی که رفیق روی در خصوص انگلیس قائل است گرفتار خواهند شد و چون سیادت اقتصادی سرمایه‌داران دنیا بسته به استملاک ممالک غیرتمدنه می‌باشد و حکومت‌های دنیا نیز تابع نفوذ آنها هستند، به رقابت همدیگر دول متبوعهٔ خود را وادار می‌کنند که به هر نیرنگ و خونریزی و مصارفات کمرشکن هم بوده باشد، به اشغال مستملکات بکوشند. در نتیجهٔ همان جنگ و خونریزی‌ها، عوض این که نفع ببرند ضررهای کلی به خود و رقیبان خود می‌رسانند. محض تلافی و پرکردن جای آن، کارگران و دهاتیان مملکت و مستملکات خودشان را فشار می‌آورند.

برای فهماندن و مدلل ساختن این امر واقع، کافی است که نظری به اوضاع اقتصادی بعد از ختم جنگ بین‌المللی بیاندازیم و ببینیم کدام مملکتی است که دچار بحران اقتصادی نیست و کجاست که عدهٔ بیکاران به درجه‌ای نرسیده است که حکومت آن جا می‌تواند از عهدهٔ اداره کردن آنها برآید. مملکتی که در این حیص و بیص بیش‌تر از تمام ممالک دنیا استفاده کرده است، عبارت از جماهیر متحدهٔ آمریکا است که امروزه متجاوز از ده گزور کارگر بیکار در کوچه‌های آن سرگردان و در فلاکت هستند. حالیه در انگلستان، فرانسه، ایتالیا و غیره که در جزو ممالک فاتح به شمار می‌روند، اعتصابات و انقلابات داخلی که حاکی از بحران اقتصادی آنهاست، خاتمه نمی‌یابد، چه رسد به ممالک مغلوب.

کشمکش و همجشمی استملاک‌چیان نه تنها در وطن مادری [متروپل]

تولید هرج و مرج استحصالی کرده، بلکه به اهالی مستملکات نیز تأثیر می‌کند و حس ملی آن‌ها را به هیجان آورده، باعث انقلاب بر علیه استملاکچیان می‌گردد.

نهضت انقلابی کنونی در مصر، مراکش و هندوستان، ایرلاند و غیره نیز نظریات فوق را تأکید می‌نماید. چون ما یقین داریم که آزادی مستملکات با نجات عالم از چپاول سرمایه‌داران و انقراض اصول سرمایه‌داری و استملاک است و اکنون هم شالوده افکار حساسین جدی بشریت را تشکیل می‌دهند، لذا ما می‌توانیم با کمال قوت قلب گسیخته شدن تاروپود دام‌های ستمکاری را در آتیه خیلی نزدیک به عموم طرفداران سعادت بشری مژده بدهیم.

پرویز

۴

اسارت اقتصادی*

بلی لایحه استقراض یک میلیون دلار به وثیقه سهم دولت از منابع نفت جنوب با تنزیل هفت درصد در مجلس ملی تصویب گردید.

مطبوعات ایران متأسفانه تاکنون برای حل این گونه مسائل حیاتی از نقطه نظر علم اقتصاد قلم‌فرسایی نکرده، ذهن عموم را با حقایق و معضلات مسائل اقتصادی آشنا ننموده‌اند. لذا ما ناچاریم این مسئله مهم را فقط مطابق تبعات اساتید فن اقتصاد و تعلیقات آن‌ها به عرض عموم برسانیم.

برای روشن ساختن مبحثی که می‌خواهیم داخل آن گردیم، از دادن پاسخ ذیل ناگزیریم:

ثروت ملی چه قسم متراکم می‌گردد؟ به چه سناسبت ما همیشه دچار بحران اقتصادی هستیم؟

مطابق تحقیقات و تدقیقات علمای عالم و از روی تجربیاتی که در طی سوانح تاریخی آموخته‌ایم، می‌توان گفت که تراکم ثروت در بد یک ملتی ناشی از دو چیز می‌باشد. نخست از پرمحصول بودن زحمت در سایهٔ مدنیت و دوم به وسیلهٔ استفاده از ثروت و حاصل زحمت ملل ضعیف. برای روشن ساختن این مبحث به نظر ما، مقایسهٔ حاصل زحمت کارگر ایران با کارگر مسالک متمدنه کافی است. تصور نمایید که در آمریکا یک نفر کارگر کار ده نفر کارگر روسی و در روسیه یک نفر کارگر کار ده نفر کارگر ایرانی را به وسیلهٔ ماشین آلات به عمل می‌آورد. همچنین ده نفر عملهٔ راه آهن آلمان کار هزار نفر مکاری ایرانی را در مدت خیلی کم مجری می‌دارند.

زارع آمریکایی در عرض هشت ساعت به توسط اسباب فلاحتی الکتریکی می‌تواند روزی پنج خروار زمین را تخم‌افشانی نماید، ولی زارع ایرانی با هن و هن از طلوع آفتاب تا غروب کار می‌کند و بیشتر از پنج من نمی‌تواند بذر بکارد. گمان می‌کنیم فارئین محترم را دیگر در خصوص مؤثر بودن پرمحصولی زحمت بد تراکم ثروت ملی جای تردیدی نمانده است. نظر به این که مقالهٔ اخیر ما در تحت عنوان سرمایه‌داران و مستملکات تا اندازه‌ای راجع به قسمت استفادهٔ سرمایه‌داران از ملل ضعیف بود، یک بار دیگر خودمان را محتاج نمی‌دانیم در این موضوع بسط مقال بدهیم، ولی همین قدر به هموطنان خود توصیه می‌کنیم که فقر کنونی کشور ایران را در مقابل انظار خود مجسم نموده و عملیات بانک انگلیسی و سایر مؤسسات تجارتهی سرمایه‌داران خارجه را به دقت ملاحظه فرموده، معنی

استفاده سرمایه‌داران را از ملل ضعیف درست ملتفت گردند و پی به اسرار تجمع ثروت در دست ملت قوی ببرند.

اگر موقعیت کنونی ایران را از نقطه نظر اقتصادی درست بسنجیم بی اختیار به اسارت اقتصادی خود در دست سرمایه‌داران اجنبی باید اعتراف بکنیم.

حالا غوررسی بکنیم آیا استقراض خارجی قادر به استخلاص ما از چنگال دیو اسارت اقتصادی و خاتمه دادن به بحران مالی ما خواهد بود یا خیر؟ چرا؟ به این مناسبت که هر پولی که به عنوان قرض گرفته شود، باید دانست که اولاً همان پول باز در مقابل امتعه خارجه، باز به جیب ملل سرمایه‌دار برمی‌گردد. یعنی به طور غیرمستقیم از کشور ما خارج می‌گردد و بعدها نیز باید از ثروت و وطن خودمان یک تومان از بابت اصلی به اضافه هفتصد دینار به عنوان ربح به همان قرض دهنده مستقیماً ادا بکنیم. پس نتیجه این می‌شود که در مقابل یک تومانی که گرفته‌ایم، باید یک تومان به طور غیرمستقیم و یک تومان و هفتصد دینار هم مستقیماً بپردازیم. البته به این ترتیب باز هم به زودی محتاج به استقراض تازه می‌شویم و روز به روز قلاده اسارت ما محکمتر و بحران بی‌پولی شدیدتر می‌گردد.

بلی، در صورتی که دولت و مجلس شورای ملی ایرانیان را به نام حفظ استقلال مملکت و ادار به استقراض داخلی می‌نمود و نقشه برای احیای صنایع ایران مطابق آخرین اصول علمی تهیه و با خونسردی تمام به اجرای آن کوشش می‌نمود، این اقدامات را ممکن بود تقدیس کرد والا استقراض یک میلیون دلار، زخم‌های هولناک ما را التیام نخواهد کرد. و این گونه اقدامات ولو موقتاً هم بوده باشد، بحران اقتصادی را بر طرف نخواهد کرد.

افسوس متمولین این نکات را ملتفت نیستند و پول‌های خود را در زیرزمین‌ها و بانک‌های خارجه پنهان کرده، می‌خواهند استقلال ایران

محفوظ بماند و دولت هم سیاست روزمره را تعاقب نموده، به استراضات کوچک متوسل می‌گردد. البته به این ترتیب نمی‌شود امیدوار به استخلاص از اسارت اقتصادی سرمایه‌داران ممالک اجنبی گردید.

احمد پرویز

۵

فساد تشکیلات اجتماعی ما*

در مقالات گذشته نتایج سیاست استملاک‌چیان و تأثیرات آن را در اوضاع اقتصادی ایران توضیح داده، تا اندازه‌ای لطماتی را که سرمایه خارجی به صنایع محلی وارد آورده، ذکر نموده بودیم. در این مقاله می‌خواهیم از فساد اجتماعی در ایران بحث نماییم. لذا مجبور هستیم باز نفوذ سیاست استملاک‌چیان را در نظر داشته باشیم؛ برای این که تجارت و سیاست آن‌ها همچنان که صنعت و بازار ایران را از جریان معمولی و از راه ترقی و توسعه منحرف کرده، جریان اجتماعی را نیز از راه معمولی دور انداخته است. در ایران که تقریباً از بیست سال قبل نهضت سرمایه‌داری و اضمحلال دوره فئودالیزم شروع شده و طرفداران تغییر در اول وهله به فداکاری قیام کرده‌اند، سیاست خارجی است که نمی‌گذارد به قدر مطلوب از نهضت ملی و فداکاری آزادی‌خواهان نتیجه گرفته شود.

برای توضیح این مطلب اگر به تاریخ خیلی نزدیک ایران رجوع نماییم، خواهیم دید که عملیات دول همسایه مثل انگلیس و روسیه تزاری و غیره با انقلابات غیرمطلوب و دسته‌بندی‌های ضدانقلابی، شورانیدن متفدین بر علیه آزادی‌خواهان و به میان آوردن رؤسای مصنوعی و تشکیل فرق

بی اساس حیات اجتماعی ما را زهرآلود نموده است و با این وسیله ایرانیان از اجتماعات مأیوس و از همدیگر ظنین گردیده‌اند.

سیاست منحوس استملاکچیان در پایتخت و ولایات همواره بسیاری از متجددین و منورالفکرهای ایرانی را به ماجراجویی و متقلبی واداشته است و به این وسیله صدمات عمده و سکتۀ بزرگی به زندگانی اجتماعی ما وارد آورده است. امروز در میان جمعیت ما دلالات سیاسی و خودفروشان اجتماعی آن قدر زیاد شده که ملت و جمعیت سرخود را گم کرده و از این رو زندگانی اجتماعی روزبه روز عقب می‌افتد و محیط و فضای جمعیت رفته‌رفته تاریک‌تر می‌گردد. برای اثبات این مدعا کافایت که به دسته‌بندی‌های رنگارنگ و فرقه‌های گوناگون و لیدرهایی که مثل کلیشه در هر مقوله استعمال می‌شوند و هر روز با لباس تازه‌ای در بازار اجتماع عرض اندام می‌نمایند و هر دقیقه با یک اسمی دسته‌ای به دور خود جمع می‌کنند، با نظر تدقیق بنگریم. اگر درست تعمق نماییم می‌بینیم که اجانب با پول و وعده ریاست چه هرج و مرجی به میان جمعیت ما انداخته و ما را دچار [چه] امراض مزمن ماجراجویی و تقلب نموده‌اند. همه می‌دانند که در این دوره اوضاع اقتصادی ایران مقتضی یک جریان بزرگ ملی و بورژوازیست.

اگر ایران خواست از دوره سیاه فئودالیزم خارج و به دوره دیموکراتیزم و بورژوازی قدم‌گذار شود، هیئت مجموعه ملت به طور حتم می‌بایست به دو قسم منقسم گردد: محافظه‌کاران و آزادی‌خواهان. ولی ما امروز هزار دسته و فرقه مختلف‌المناسر در ایران می‌بینیم که در مقابل جریان طبیعی اجتماعی به منزله سدهای مصنوعی درست شده از طرف اجانب می‌باشند.

مثلاً اگر اعضای حوزه فرق کنونی را از نقطه نظر اجتماعی تدقیق و تفتیش کنیم، خواهیم دید که در فرقه دموکرات اکثریت با اریستوکرات‌ها و

در فرقهٔ سوسیالیست با کاپیتالیست‌ها (سرمایه‌داران) است. چرا؟
برای این که دیپلمات‌های خارجی در مبارزهٔ با رقیبان خود از بومی‌ها
استفاده کرده و با وسایط مختلف اکثر ایرانیان را از حکومت فکر و عقیدهٔ
خودشان عزل و زمام اختیار آن‌ها را به دست گرفته و نگذاشته‌اند که هر
کسی پیرو فکر و عقیدهٔ مستقل خود شده و به طبقهٔ خود خدمت نماید.
زیرا که به جای مسلک سیاسی، مسلک استفاده از موقع و فرصت برقرار
گردیده است.

ما می‌خواستیم در این مقاله در تفریق جریانات اجتماعی و خاصیت
جمعیت از نقطهٔ نظر علمی و تجربهٔ ایضاحات بدهیم، اما بدبختانه موفق
شدن به حل این مسئله خیلی مشکل است. زیرا به طوری که مذکور شد،
جریانات اجتماعی ایران از روی قوانین طبیعی نبوده، بلکه تابع سیاست
دیپلمات‌های خارجی است.

البته با این اظهارات ما نمی‌خواهیم مضر بودن اجتماعات را ثابت کرده
و آلت بودن همهٔ سیاست‌چیان را مدلل سازیم. می‌خواهیم فقط فساد
زندگانی اجتماعی ایران را به نظر قارئین برسانیم و تنها راه چاره را که
عبارت از محو اصول سرمایه‌داری بین‌المللی و کوتاه شدن دست
استملاک‌چیان از ایران است، عرضه بداریم.

احمد پرویز

۶

انقلاب مصر ۱۹۵۲

از قرار اخبار متواتری که اخیراً به مطبوعات مرکز از منابع مختلف می‌رسد،
حاکمی بر این است که در مصر انقلاب خیلی مهمی شروع شده است.

از اخبار رسمی انگلستان رویتز روی هم رفته چنین مفهوم می‌گردد که تمام طبقات محلی مصر بر ضد استملاک انگلستان قیام نموده، مدتی است جنگ و اعتصابات خودشان را دوام می‌دهند و انگلیسی‌ها از رؤسای انقلاب هر قدر حبس، تبعید و قتل می‌کنند، باز هم اشخاص دیگر جای آن‌ها را گرفته، انقلاب را تعقیب می‌نمایند. حتی از قرار معلوم زن‌ها و اطفال هم در نهضت انقلابی شرکت داشته و برای اظهار تنفر نسبت به انگلیسی‌ها اطاق‌های راه‌آهن و خانه‌های آن‌ها را هدف سنگ و کلوخ می‌سازند.

رویتز خبر می‌دهد که برای خفه کردن انقلاب مصر، از انگلستان قوا و کشتی‌های جنگی فرستاده می‌شود. در این صورت انقلاب مصر از نقطه نظر اجتماعی شکل غریبی به خود گرفته، به طوری که تا به حال در انقلابات ممالک دیگر نظیر آن دیده نشده است. نظر به این که اکثر صنایع و کارخانجات بزرگ مصر در دست سرمایه‌داران خارجی است و تجارت هم از دست تجار محلی دارد خارج می‌شود، اشخاص منوالفکر و متجدد از بیکاری و مسلوب‌الحقوقی ملت متأثر می‌باشند، این است که عمده کارخانجات برای حفظ حقوق صنفی با اعتصابات و نمایش‌ها، تجار به واسطه منع دخول امتعه خارجی و متجددین با تبلیغات و تهییج حس ملی به پیشرفت انقلاب کمک می‌کنند.

مصری‌ها با انقلاب کنونی مخاطرات بزرگی برای مستملکات انگلیس تهیه کرده‌اند، زیرا که اگر آن‌ها موفقیت در راه حصول استقلال ملی حاصل نمایند، غیر از ضررهای عمده تجارتنی، کانال سویس [سوئز] هم که معبر عمده بریتانیا به هندوستان می‌باشد، دچار مخاطره خواهد گردید.

انگلیس برای جلوگیری از این مخاطره در فلسطین شروع به بازی کردن رل‌های جدید سیاسی کرد. به فرقه شوونیست یهودی مساعدت

(کرد) و به وسیله پرویگاندهای آنها موفق شد که عده کثیری از کلیسای سیه‌روزگار دنیا را در فلسطین گردآوری نموده^{۱۱} و در میادی امر در آن جا حکومت یهودی تشکیل داد. سپس مشاهده نمود که این مسئله باعث فشار عناصر عربی نژاد می‌گردد و ممکن است دامنه انقلابات مصر به فلسطین هم کشیده شود. این بود که به یکی از شاهکارهای پلتیکی خود، یعنی رفع مخاطره به توسط دشمن متوسل گردید و برای نیل به این مقصود یهودی‌ها را متهم به بلشویکی کرده، زمام حکومت را به دست دولت مختلطه‌ای که اکثریت آن را اعراب طرفدار انگلیس تشکیل می‌دهند، سپرد. از آن جایی که احساسات تنفرآمیز مشرقیان نسبت به استملاکچیان روز به روز در تزیاید و طبقات رنجبر اروپا نیز برای قطع ریشه نظام سرمایه‌داری مترصد اوضاع مساعدی هستند، لذا ظن قوی می‌رود که بالاخره فتح و نصرت نصیب انقلابیون مصر گردیده و کشور فراغنه حیات سیاسی خود را تجدید خواهد نمود.

احمد پرویز

۷

جدال سرمایه‌داران غرب*

در شرق نزدیک

برای بازیگران صحنه سیاست جهانگیری مسئله شرق نزدیک هنوز از اهمیت خود نکاسته است و در نتیجه روزه روز بر حدت وضعیت آن

دیار بلا دیده و چپاول کشیده افزوده می شود. هنوز نیرنگ های سیاسیون غرب اذهان و افکار مشرقیان را ناراحت و دچار تزلزل می سازد.

اگرچه در مقالات سابق اشارت بر این موضوع رفت، ولی نظر به این که این مسئله یک موضوع حیاتی و مماتی برای ما می باشد، ناچاریم حقایق را ولو مکرر هم بوده باشد، به سمع عموم رسانده، بر همه بفهمانیم که در دروازه های کشور ما چه کسانی ایستاده، برای اسارت اقتصادی ما طرح ریزی می کنند. اکنون ما در مقابل دو رقیب بزرگ عالم اقتصاد، یعنی انگلیس و آمریکا که عده ای از ممالک سرمایه داری دیگر را با خود همراه ساخته، برای به چنگ آوردن منابع ثروت ملل ضعیفه کوشش دارند، واقع گردیده ایم. حال باید این دو قوه سترگ را در مقابل انظار خود مجسم [کنیم] و اقدامات ریاکارانه آنها را از نقطه نظر نفع و ضرر خود بسنجیم و اساس خط مشی خود را بر شالوده حفظ حقوق و رفع اسارت اقتصادی بگذاریم و قایل به استقلال حقیقی گردیم.

امروز این دو قوه در شرق نزدیک داخل در عملیات جدی گردیده و علایم آن از اقدامات انگلیس در بین النهرین، حجاز و فلسطین برای تشکیل یک دولت عربی در تحت حمایت خود هویدا است. به این وسیله انگلیس می خواهد خلیج فارس و کانال سوئز را با خط آهن مربوط و حاکمیت خود را در تمام مشرق زمین مستقر و سکنه این سرزمین پر ثروت را مزدور سرمایه داران خود قرار بدهد. البته با حدوث این واقعه، یعنی پس از این که مهم ترین مستملکات از هم پاشیده انگلیس که عبارت از هندوستان و مصر باشد، به ترتیب فوق به هم متصل و ذخایر طبیعی این مستملکه بزرگ از قبیل معادن نفت [نفت] موصل و غیره در ید سرمایه داران ساحل تیمز واقع گردید، حاکمیت انگلستان نیز بر تمام عالم مسلم و ملل دیگر عالم محکوم به اطاعت از آن خواهد شد. دول فرانسه و آمریکا نیز به نوبه خود می خواهند اول رقیب را از میدان به در کرده، بعد

چنگال خود را بر تن ضعیف ملل مشرق فروکنند. این است که فرانسه به عثمانی‌ها در آناتولی و به اعراب در سوریه مساعدت می‌کند و امریکا دست قوی خود را از آن طرف اقیانوس کبیر به جانب نطف فلسطین و شمال ایران دراز می‌کند.

بلی جدال جهانگیری سرمایه‌داران خبر تازه‌ای نیست؛ ولی چیزی که بیشتر انتظار سیاسیون عالم را به خود متوجه ساخته، رنگ جدید این مجادله و یک اکتور نیرومند تازه نفس می‌باشد که جدیداً قدم به عرصه استملاک گذاشته است. حال پس از این که ما درست از مقاصد دول سرمایه‌دار فوق‌الذکر مطلع شدیم، به خوبی از عهده محاکمه واقعاتی که در ماورای سرحدات ما و یا تظاهراتی که در خود ایران به منصفه ظهور می‌رسد، برآیم.

ا. پرویز

۸

فتح کارگر و دهاتی روسیه*

جنگ بین‌المللی موازنه اقتصادی دنیا را به هم زده و وسایط انقلاب اجتماعی را تهیه کرده بود. صنف سرمایه‌داران عالم در مقابل این اوضاع درهم و برهم هراسان شده، اصلاً نمی‌دانستند که به کدام وسیله از عهده ترمیم و اصلاح اوضاع اقتصادی برآمده، چگونه از انقلاب اجتماعی جلوگیری نمایند.

این است که بدون فکر و تأمل عمیق، کورکورانه بر ضد انقلاب روسیه قیام کرده و هرچه توانستند در خاموش کردن آتش جهانگیر انقلاب

اجتماعی و سرنگون ساختن بیرق بین‌المللی قشون سرخ روسیه آزاد کوشیدند. دیکین‌ها، یوده‌نیچ‌ها، کالچاک‌ها^{۱۲} را پول و اسلحه داده، در داخله مملکت شورانده و در خارج به واسطه محاصره اقتصادی، اسباب پریشانی و گرسنگی روسیه را فراهم آوردند.

در نتیجه انقلاب اجتماعی روسیه، ملل ضعیفه مستملکات را معلوم شده بود که تنها با یاری کارگران مغرب از زیر استملاک و ظلم سرمایه‌داران موفق به آزادی می‌شوند. بنابراین با کمال صمیمیت، طرفدار روسیه آزاد شده، بلکه حاضر به کمک او بودند. سرمایه‌داران بین‌المللی برای جلوگیری از نهضت ملل صغیره مستملکات - مثل قفقاز، ترکستان و لهستان - را به توسط خادمین خودشان که سرمایه‌داران محلی باشند، فریب داده، بر علیه حکومت شوروی کارگران و دهاقین روسیه می‌شورانند و به واسطه انتشارات جعلی مطبوعات خود کوشش می‌کردند اثبات نمایند که روسیه به حقوق ملل ضعیفه تجاوز می‌نماید.

در خفه کردن روسیه، ممالک سرمایه‌دار غیر از منافع مشترکه صنفی، منفعت ملی خصوصی هم در نظر داشتند. مثلاً فرانسه می‌خواست در روسیه یک دولت سرمایه‌دار به عمل بیاید که تا از او قروض تزاری را وصول کند. انگلیس مایل بود که در روسیه یک دولت بورژوازی خیلی ضعیف، بلکه چند دولت کوچک تأسیس شود که نتوانند اولاً مستملکات او را دست‌درازی نمایند و ثانیاً بازار آنجا را به دست گرفته، کارگر و دهاقین روسیه را مثل هندی‌ها اسیر نماید.

اما انقلابیون روسیه با اقدامات جدی و فداکاری خود آرزوی ایشان را پوچ کرده، موفق به غلبه و فتح گردیدند و دری به روی کارگران دنیا گشاده، ثابت کردند که متانت کارگران قوی‌تر از عملیات محیله سرمایه‌داران می‌باشند. سرمایه‌داران بعد از چهار سال کشمکش و مبارزه فقط امروز حس کرده‌اند که خفه نمودن انقلاب روسیه ممکن نبوده، بدون اشتراک روسیه

موازنه اقتصادی عالم به وجود نمی‌آید و کنفرانس‌هایی که تا به حال بی‌روسیه دعوت کرده‌اند، بی‌نتیجه مانده است. مثل مجمع اتفاق ملل، کنفرانس واشنگتون و غیره.

بالاخره در این روزها بحران اقتصادی ایشان را مجبور کرده است که روسیه شوروی را به رسمیت بشناسند و رؤسای انقلاب اجتماعی را که دشمن جان و مال خود می‌دانند، به کنفرانس دعوت کنند و اقرار نمایند که فقط حکومت شوروی حق حکومت روسیه را دارد و بدون اشتراک روسیه آزاد ترمیم اوضاع اقتصادی عالم غیرممکن است.

ما در باره منافع اقتصادی عالم در کنفرانس کان^{۱۳} محتاج به تفصیل نیستیم، زیرا بر همه معلوم است که محصول فلاح و زراعت روسیه بازار اروپا را از انحصار امریک خلاص می‌کند. مملکت انگلیس و آلمان و ایتالی فقط از روسیه به واسطه مبادله مالالتجاره می‌توانند حیوانات و غله بگیرند و محتاج نمی‌شوند از امریک فقط در عوض طلا، اخذ آذوقه نمایند. روسیه آزاد هم به آسانی می‌تواند از صنایع اروپا استفاده کرده، صنایع داخلی را وسعت دهد و موقع سیاسی و اجتماعی خود را مستحکم سازد.

حالا بینیم منفعت سیاسی و مسلکی کومونیست‌های روسیه در اشتراک کردن به کنفرانس کان چیست؟ جلسه کارگر با سرمایه‌دار در یک محفل چه معنی دارد؟ سوسیالیست‌ها با کاپیتالیست‌ها چرا داخل مذاکره می‌شوند؟ گمان می‌کنیم در جواب سؤال فوق الفباخوانان مدرسه سیاست و اجتماع هم در دادن جواب ذیل تأمل نمی‌کنند:

موفقیت کارگران و فتح کومونیزم. زیرا روسیه شوروی اولین حکومت کارگری است که از طرف سرمایه‌داران شناخته می‌شود. کنفرانس کان اولین کنفرانسی است که کارگران در ردیف سرمایه‌داران نشسته، در مقدرات دنیا اظهار عقیده می‌کنند. فرقه کومونیست روسیه اولین فرقه کارگران است که در سیاست دنیا رسماً دخالت می‌نماید.

معلوم است که روسیه در کنفرانس گان نه تنها نماینده کارگران روسیه، بلکه مثل کارگران تمام دنیا می باشد که در تاریخ سوسیالیزم و زندگانی کارگری بدین واسطه یک دوره پر قیمت شروع و صحیفه درخشان تازه گشاده می شود و به غیر از این ها اشتراک روسیه در کنفرانس مزبور پرده از روی کارها برداشته و معلوم شد که فرانسه بعد از [آن] همه مغلوبیت تا به حال از اقدامات برضد انقلاب روسیه صرف نظر نکرده، باز هم می خواهد یک روسیه تزاری به وجود آورد و می ترسد از این که کنفرانس گان به عملیات ظالمانه او راجع به ملت آلمان سرحدی تعیین نماید.

بلکه ترس آن را دارد که آلمان و روسیه دوباره زنده شده، عملیات و اقدامات او را عقیم بگذارند. استعفای بریان رئیس جمهور فرانسه هم این نظریه را تأیید می کند.

در هر صورت [به رسمیت] شناخته شدن روسیه، در عالم سوسیالیزم و کارگری [یک] فتح بزرگ می باشد.

احمد پرویز

نهضت صنفی کارگران دنیا*

قبل از جنگ

متعاقب اعلان مشروطیت، در ایران نیز اتحادیه صنفی کارگران به وجود آمده، در هنگام جنگ بین المللی روز به روز بر وسعت خود افزود. از

مشاهده پیشرفت این تشکیلات تازه، پاره‌ای اشخاص بی‌اطلاع از عالم اجتماع، علت تولید و تشکیل آن را نفهمیده، به دریای تعجب و حیرت [فرو] گردیده‌اند و نمی‌دانند که این جمعیت از کجا تولید شده و چه عناصر را داراست و اهمیت آن در میان هیئت جامعه ملت تا چه اندازه بوده و در حیات اقتصادی ما چه لزومی دارد. بنابراین با تمام قوا به اثبات فقدان وجود کارگر در ایران کوشیده،^{۱۴} می‌خواهند بدین واسطه اتحادیه را بی‌معنی و اسم بی‌مسمی معرفی نمایند. اما کارگران به واسطه اتحاد، موجودیت خود را به تمام دنیا اعلان کرده و اهمیت خود را آشکار ساخته‌اند.

این گونه شارلاتان‌های بی‌مغز که ابداً از مبارزه کارگر و کارفرما خبردار نیستند و نتوانسته‌اند بفهمند که مبارزه کارگر و کارفرما در هر دوره‌ای به شکل مختلفی بوده است و طوری که کارل مارکس معلم بزرگ علم اجتماع اثبات می‌کند، تاریخ بشر را مبارزه صنفی تشکیل می‌دهد. لذا از گفتن بعضی حرف‌های مزخرف خودداری نمی‌کنند.

برای فهماندن اساس این مسئله و آسان نمودن [درک] مطلب، قبل از شرح اسباب تولید و توسعه اتحادیه‌های کارگران در ایران، لابدیم شمه‌ای از نهضت قبل از جنگ کارگران دنیا و جریانات امروزی در اطراف آن را به عرض قارئین برسانیم.

بنا به اختلاف وضعیت جغرافیایی و اسباب ترقی و توسعه تمدن در ممالک مختلفه دنیا و آزاد نبودن صنف کارگر از تحت فشار و تأثیر سرمایه‌داران محلی قبل از جنگ، شکل اتحادیه‌ها بر سه قسم بوده است که هر یک از آن‌ها استناداً به یک فلسفه اجتماعی، در عملیات خود راه‌های مختلفی می‌پیمودند.

۱- اتحادیه‌های فرانسه و اسپانی به اسم «سندیکای انقلابی» که بر وفق مسلک آنارشیزم، بر ضد هر نوع حکومت و صنف سرمایه‌داری مشغول

اقدامات بودند. به عقیده آنها تنها تشکیلات اتحادیه کارگران می تواند جمعیت سرمایه داری را از میان بردارد و ابداً هم به سیاست مداخله نماید. بالاخره مسلک سندیکای انقلابی در این دو کلمه ذیل جمع شده بود: اتحادیه صنفی باید مستقل و مختار باشد.

۲- اتحادیه های آنگلوساکسون موسوم به ترد اونیون* است که رؤسای آن می خواهند به واسطه حوزه های کوچک تبلیغات و شرکت های تعاونی، اوضاع زندگانی کارگران را اصلاح کنند و شاید وقتی هم - که به عقیده آنها به این زودی ممکن نیست - جمعیت سرمایه داری ضعیف شده، کم کم معدوم شود.

ترد اونیون ها اعتماد به کارگران جزء نداشته به اصطلاح اجتماعی فکر کارگر بروکراتی را تعقیب می نمایند.

۳- اتحادیه های آلمان و اتریش بود که در تحت تأثیر حزب سوسیال دموکرات برای اصلاحات اجتماعی سعی می کردند که بلکه به واسطه پارلمان و قوانین موضوعه آن بتوانند جمعیت کارگر را از زیر فشار سرمایه داران خلاص کنند. اما خط مشی آنها را حفظ اصول سرمایه داری و مدافعه از حقوق کارگران تشکیل می دهد. در نزد آنها انتخاب شدن یک نفر کارگر به عضویت پارلمان موفقیت بزرگی بوده، با مقابله مشترکه مابین کارگر و کارفرما علاج واقعی به دردهای صنف کارگر متصور است. اگر ما در فلسفه تشکیلات مختلفه و خط مشی آنها قدری تعمق نماییم، خواهیم دید که قبل از جنگ بین المللی تشکیلات کارگران دنیا در تحت تأثیر و نفوذ سرمایه داران بوده، اعتماد به صنف و قوه کارگری نداشته اند و لیبرال های اتحادیه های صنفی نگذاشته اند [آنها] کار و قدمی به طرف منافع خود بردارند.

چنان که اشاره شد در فرانسه و اسپانی نهضت کارگران از یک طرف

* Trade union

رؤسا را مجبور می‌کند که برای محور کردن اصول سرمایه‌داری بکوشند، از طرف دیگر سرمایه‌داران به عقیده و فکر آنها مسلط شده، نمی‌گذارند قدم از جاده معمولی خود کنار گذارند و برای صنف کارگر شروع به اقدامات و عملیات نمایند. این بود که در کنگره عمومی اتحادیه‌های صنفی فرانسه در ۱۹۰۶، قرار داده شد که سندیکا استقلال خود را حفظ کرده، نباید به کارهای سیاسی مداخله نماید.

رؤسای ترادونیون مایل بودند که جمعیت بشر از چنگال آهنین سرمایه‌داران خلاص بشوند، لیکن به واسطه حوزه‌های کوچک تبلیغ و شرکت‌های تعاونی، فکر کارگران را مشغول و روح آنها را تسخیر می‌کردند. در نتیجه سرمایه‌داران حکومت را در دست داشته، هر طور میل داشتند، با کارگران آن طور رفتار می‌کردند.

اتحادیه‌های آلمان و اتریش همچنین از یک طرف با مقابله مشترکه و قوانین وضع شده، از طرف پارلمان سرمایه‌داری می‌خواستند صنف کارگر را از خود راضی سازند و از طرف دیگر فراموش می‌کردند که سرمایه‌داران [با دراختیار داشتن زمام] قوه مقننه و مجریه و مطبوعات و اجتماعات، روز به روز موقعیت خود را مستحکم می‌سازند.

بعد از شرح فوق می‌توانیم بگوییم که قبل از جنگ تمام اتحادیه‌های صنفی دنیا در زیر نفوذ سرمایه‌داران بوده، در عوض مبارزه [در راه] حقوق کارگر، خدمت به صنف سرمایه‌داران می‌کردند و رؤسای آنها به جای پیشروی و راهنمایی به کارگران، آلت و بازیچه سرمایه‌داران محلی شده بودند.

این است که با شروع جنگ، تمام اتحادیه‌های صنفی به طرفداری سرمایه‌داران ملی قیام نمودند و رؤسای بروکرات آن [ها]، کارگران [را] به عنوان حفظ منافع ملی، تشویق و ترغیب به کمک حکومت کردند. رفاهیت صنفی را به کارگران در اشغال بازار تجارت و توسعه

مستملکات نشان دادند؛ واضح تر بگوییم، تشکیلات مبارزه صنفی مبدل به تشکیلات مصالحه با سرمایه داران و مدافعه از اصول سرمایه داری گردید. اما جنگ چهارساله عمومی و انقلاب روسیه و کشمکش سرمایه داران برای اشغال بازار دنیا و نتایج فتح و مغلوبیت، کارگران تمام دنیا را بیدار کرد. صنف فریب خورده کارگر چشم های خود را گشود، اعضای اتحادیه های صنفی در هر جا رؤسای کهنه خود را به خوبی شناخت و قوای تشکیلات صنفی مقصود سرمایه داران و فعالیت لیدرها به خوبی واضح و آشکار گردید. بنابراین امروز شکل اتحادیه های صنفی تغییر یافته و عده آنها روز به روز زیاد می شود. برای اثبات این مدعا کافی است که عده اعضای تشکیلات قبل از جنگ را با عده اعضای تشکیلات امروزه مقایسه کنیم.

قبل از جنگ اعضای اتحادیه های صنفی دنیا تقریباً ۱۸ کروور بود، اما الان به ۸۰ کروور می رسد.

احمد پرویز

۱۰

نهضت صنفی کارگران دنیا*

بعد از جنگ

-۲-

با خاتمه یافتن جنگ بین المللی، نهضت انقلابی صنف کارگر اساس سرمایه داری را متزلزل ساخته، یادگارهای پوسیده قرون وسطی را

محو و نابود نمود و اصول اداره اکثر ممالک مهمه بزرگ اروپا و آسیا را به هم زد.

در مدت خیلی کم امپراتور روسیه و آلمان و اتریش و غیره مخلوع و رؤسای جمهور کهنه از قبیل کلمانسو^{۱۵} و ویلسن از سرکار مردود شدند. کارگران که به صدای توپ‌های آتش‌فشان و بمب‌های خانه‌برانداز جهانگیران بیدار شده بودند، بنابه محکم نبودن اساس تشکیلات صنفی و نداشتن تجربیات انقلابی و محروم بودن از رؤسای صادق حقیقی باز هم در مقابل تشکیلات منظم سرمایه‌داران نتوانستند در تمام ممالک حکومت را به دست گرفته، انقلاب اجتماعی را به آخر برسانند.

سرمایه‌داران که صاحب تشکیلات منظم بودند، به وسایل ممکنه در راه انقلاب اجتماعی سدهای مصنوعی کشیده، موقتاً از پیشرفت آن جلوگیری کردند. در نتیجه به جای سلاطین مطلقه و مشروطه، سوسیالیست‌های دروغگو و دموکرات‌های کاسه‌لیس سرمایه‌داران به سر کار آمدند و مدتی سبب زنده ماندن وجود علیل و ناتوان سرمایه‌داری گردیده، ظاهراً از تولید انقلاب اجتماعی آسوده خاطر شدند.

صنف کارگر در این دوره اگرچه موفق به انقلاب اجتماعی نشده، اما مدرسه خیلی عالی را تمام کرده، تجربیات مهمی به دست آورد. همین نهضت راه مبارزه حقیقی را به کارگران عالم نشان داده، به آنها فهماند که فقط به واسطه تشکیلات منظم و مرتب می‌توان از انقلاب نهضت اجتماعی استفاده نمود. این است که امروزه صنف کارگر در همه جا مشغول تشکیلات تازه و تصفیه تشکیلات کهنه می‌باشد.

در مبحث علیحده گفته بودیم که ممالک سرمایه‌داری با تدارک جنگ عمومی تازه‌ای دارند در عوض ترمیم و اصلاح اوضاع اقتصادی عالم بر

تخریب آن می‌کوشند و علاج خاتمه دادن بحران اقتصادی را در زیاد کردن مدت کار و تقلیل مزد کارگر دانسته، با این وسیله فشار زیاد به صنف کارگر وارد می‌آورند. بنابراین خوانندگان روزنامه حقیقت به خوبی می‌دانند که چرا امروز کارگران عالم با جدیت تمام مشغول جمع‌آوری و نظم دادن قوای صنفی خود هستند و برای چه تشکیلات اتحادیه‌ها را می‌خواهند مطابق اساس همکاری در اقسام کار و صنعت مرتب نمایند؟ به چه ملاحظه با تأسیس کمیته‌های کارگران در کارخانجات و دارالصناعات در تفتیش و کنترل دخل و خرج سرمایه‌داران می‌کوشند؟ و برای چه مقصد مهمی اتحادیه‌های کهنه را به هم زده، با تأسیس اتحادیه‌های جدید انقلابی در اطراف اتحادیه بین‌الملل سرخ^{۱۶} مسکو تمرکز می‌یابند؟ علت چیست که عده‌ای اتحادیه بین‌الملل سرخ مسکو در مدت دو سال اخیر (۱۹۲۱-۱۹۲۰) متجاوز از ۳۵ کروور شده است؟

بلی همه این اقدامات و وقایع حاکی از تهیه اسباب انقلاب اجتماعی آینده و نتیجه تجربیات انقلاب‌های گذشته است.

برای توضیح اوضاع اتحادیه‌های عالم و نهضت کارگران دنیا عطف نظر به مذاکرات کنگره عمومی اتحادیه‌های فرانسه و کنگره‌های اتحادیه بعضی صنوف اسپانی و کنگره ترداویئون انگلیسی کافی خواهد شد.

در تاریخ ۸ ماه اوت سال ۱۹۲۱ میلادی کنگره کارگران معادن اسپانی همه‌اعضای کهنه کمیته مرکزی را خارج، به جای آن‌ها کمیته‌ای مرکب از عناصر انقلابی و طرفداران اتحادیه سرخ بین‌الملل انتخاب نمود.

همچنین در تاریخ ۲۰ ماه مزبور در کنگره کارگران فلزات اسپانی از ۱۱ نفر عضو کمیته، ۹ کارگر انقلابی انتخاب شده است. علاوه بر این، اتحادیه کارگران لوازم تحریر هم در دست انقلابیون بوده، به استثنای چند

اتحادیه جزئی تمام تشکیلات صنفی کارگران اسپانی طرفدار اتحادیه بین‌الملل سرخ می‌باشد.

در کنگره ترد اونیون که بزرگ‌ترین تشکیلات مملکت انگلستان است، ۸۶۵۰ نماینده از جانب ۶۴۰۰۰۰۰ نفر کارگر اشتراک می‌کردند. تمام ناطقین بر ضد حاکمیت سرمایه‌داران و به منفعت اصول سوسیالیزم و حکومت اجتماعی اظهار عقیده نمودند و مخصوصاً اتحادیه‌های معادن ذغال سنگ و آهن طرفداری خود را از بین‌الملل سرخ مسکو با عملیات و اعتصابات به ثبوت رساندند. از همه آنها مهم‌تر کنگره سندیکای فرانسه است که در اواخر ماه ژانویه ۱۹۲۱ در شهر لیل تشکیل شده. این کنگره با روح انقلاب کارگر مملو بوده، طرفداران اقلیت که می‌خواستند سندیکای فرانسه به بین‌الملل ملحق بشود، تا نصف حاضرین کنگره را به خود همراه کردند.

علاوه بر این، اتحادیه‌های کارگران راه آهن، فلزات و آذوقه که مهم‌ترین تشکیلات صنفی فرانسه می‌باشند، به دست انقلابیون افتاد. در میان طرفداران اکثریت که اصلاحچی (ریفورم |رفورمیست|) بودند، اختلاف عقیده به ظهور پیوست. اقلیون در میان توده ملت روز به روز بر نفوذ خود افزودند. از این رو می‌توان گفت که در کنگره آینده تمام تشکیلات صنفی سندیکای کارگران فرانسه به اتحاد بین‌الملل سرخ مسکو ملحق خواهد شد.

نهیضت صنفی کارگران دنیا

اتحادیه صنفی در شرق*

-۳-

ترقی محیرالعقول صنایع و سرمایه اروپای غربی، ممالک شرقی را خواهی نخواهی به تحت تسلط حاکمیت اقتصادی خود درآورده، صنایع یدی و تجارت محلی ممالک شرق در مقابل صنایع ماشینی روزبه روز از بین رفته، ملل شرق با به مصرف رساندن امتعه خارجه تیشه به ریشه ثروت محل خود زدند. و این بیچاره‌ها غیر از صرف کردن امتعه خارجی چاره دیگر هم نداشتند؛ زیرا حاصلات صنایع محلی بنا به فقدان وسایط صنعتی (تکنیک) برای آن‌ها ده مقابل گران‌تر تمام می‌شد. معلوم است که با این وضع مقاومت در جلورقابت امتعه خارجی برای امتعه داخلی خارج از حیز امکان بود.

اما در مدت جنگ چهار ساله بین‌المللی، سرمایه‌داران فرنگ، دارالصنایع و کارخانجات اروپ را در داخله اولاً برای تهیه اسباب جنگ مشغول داشتند و ثانیاً اکثر کارگر و صنعتگران را به تحت سلاح آورده، به میدان جنگ سوق دادند. بدین واسطه امتعه و حاصلات آن‌جا رو به نقصان نهاده، حتی ممالکی که قبل از جنگ به خارج امتعه حاضر می‌فرستادند، مجبور شدند برای رفع احتیاجات خود، جلب مالالتجاره از خارج بنمایند. از طرف دیگر وسایط حمل و نقل از قبیل راه آهن، کشتی‌ها و غیره نیز به کارهای قشونی و جنگی منحصر گردید. به این وسیله دست سرمایه‌داران غرب موقتاً از مستملکات کوتاه شد. صنایع

محلّی ممالک شرق بر حسب اجبار و احتیاج از موقع استفاده کرده، رو به ترقی نهاده. در نتیجه، میان صنعتکاران محلّی مستملکات، تشکیلات صنفی که از خواص ترقی صنایع می‌باشد، به وجود آمد. اروپایی‌ها بعد از آسوده شدن موقتی از طرف انقلاب اجتماعی، باز هم برای اعاده دوره قبل از جنگ به چابیدن (اکسپلوآتاسیون) ممالک عقب‌مانده شرق شروع کردند و به خفه کردن صنعت یدی محلّی که تازه نفس آسوده می‌زد، اقدام نمودند. حیل سیاسی و اقتصادی در شرق را یگانه علاج اصلاح و ترمیم اوضاع اقتصادی خود تصور کردند.

اما امروز کارگران و صنعتگران شرق که از کشمکش اجتماعی غرب چیزی فهمیده و منفعت اقتصادی خود را دانسته‌اند، به این زودی تسلیم سرمایه‌داران غرب نمی‌شوند و برای ترقی صنایع محلّی می‌کوشند. در این سامان غیر از اتحادیه‌های اصناف و تجار، اتحادیه‌های صنفی کارگر در مقابل سرمایه‌اروپا تشکیلات خود را مستحکم‌تر می‌نمایند. زیرا ایشان حس می‌کنند که اگر سرمایه‌غرب دوباره موقع اولی خود را به دست آورد، قبل از همه اصناف، صنف کارگر از گرسنگی و بی‌چیزی معدوم خواهد شد. از طرف دیگر، در شرق حیات کارگری در تحت قانون نیست. با کارگر مثل اسیر رفتار می‌نمایند. در بعضی نقاط دوره اسارت خاتمه نیافته و ملوک‌الطوایفی (فئودالیزم) نیز موقع خود را از دست نداده است. بنابراین تشکیلات جوان کارگران (اتحادیه صنفی) مجبور می‌شود علاوه از مبارزه بر علیه سرمایه‌اجانب، در اصلاح زندگانی خود و تعیین حدود کارگر و کارفرمایان داخلی بکوشد.

امروز ما می‌بینیم که اتحادیه‌های کارگران در استانبول، مصر، هندوستان، ایران، چین و غیره با دو دشمن خیلی قوی که عبارت از سرمایه‌داران خارجی و صنف محافظه‌کاران داخلی است، مشغول مبارزه

جدی می باشد. الان در مقابل اتحادیه های کارگران مشرق زمین، موانع و سدهای مستحکمی موجود است که تشکیلات مزبور مجبور می شود برای حفظ منافع صنفی خود آن ها را از میان بردارد.

این است وظیفه مقدس که صنف کارگر شرق در پیش دارد. این است سبب توسعه یافتن تشکیلات صنفی که سرمایه داران و سوسیالیست های دروغی اروپا را متحیر کرده است. بلی! کارگران شرق دارند در حیات اجتماعی دنیا اظهار وجود می نمایند. این پیش آمد برای اشخاصی که قانون اجتماع را بلد شده، خواص طبیعی اوضاع اقتصادی را درک نموده اند، نباید موجب حیرت و تعجب باشد. زیرا علناً دیده می شود که ساکنین ممالک هندوستان، مصر، چین و غیره در بایکوت کردن امتعه خارجی موفقیت های مهم به دست می آورند.

وقتی در روزنامه های خارجه خواننده می شود که در چین یا هند کنگره ملی انقلابی تشکیل می شود و شعار آزادی انتشار می یابد، می توان گفت که سرمایه و صنعت داخلی ترقی کرده است و یگانه استنادگاه تشکیلات فوق الذکر، اتحادیه های صنفی آن می باشد.

اینک وکیل آزادی خواه مجلس شورای ملی ایران تعیین حدود قوانین مابین کارگر و کارفرما را پیشنهاد می کند. می توان گفت او را مشاهده وجود اتحادیه های کارگری و حس احتیاجات صنف مزبور واداره به این اظهارات شایان تمجید می نماید.

بلی! در شرق نهضت کارگری شروع شده، با یک انتظام روزافزونی دارد بر وسعت مبارزه صنفی خود می افزاید. ما این قوه منظم را فقط آزادکننده صنایع محلی شرق دانسته و یقین داریم که این تشکیلات صنفی جوان دوره بربریت و ملوک الطوائفی را خاتمه داده و باعث طلوع آفتاب ترقی و تمدن در ممالک عقب مانده شرق خواهد شد.

نهیض فکری در ایران*

امروز موضوع مقالات روزنامه‌های داخلی ایران را مسئله اختلال افکار اشغال کرده است. یکی می‌گوید: «اختلال افکار از حماقت امروزه ماست» دیگری می‌نویسد: «تمام این‌ها نتیجه تشویش و اضطراب یک ملتی است.» سومی اظهار می‌کند که: «روزنامه‌های امروز حکم شب‌نامه‌های ۱۶ سال قبل را دارد که آن وقت مردم هم شب‌نامه را می‌خواندند، هم به تماشای منظره پای قاپوق^{۱۷} و سیزه‌میدان حاضر شده، پول چاقو هم می‌دادند.» آن یکی تیشه را از ریشه زده، همه این فیل و قال و جنجال سیاسی رادیمائوژی* و عوام‌فریبی می‌نامد.

آیا ما می‌توانیم به قول جراید این جنجال‌های سیاسی را به سکوت تماشا نموده، یا مانند هم‌قلمان خود حمل به نتیجه حماقت ملت کنیم؟ و یا به مؤثر نبودن روزنامه‌های امروزه در افکار قائل باشیم؟ یا این که وکلا و جراید را عوام‌فریب حساب کرده و ملت را فریفته چند نفر جنجالچی بدانیم؟ خیر! هیچ کدام از این‌ها قارئین حقیقت را قانع نمی‌کند. زیرا همه این مقالات در تحت نفوذ افکار عامه نوشته شده، هیچ کدام اسباب اختلال افکار و جنجال‌های سیاسی را به قدر لزوم تشریح (آنالیز) نکرده‌اند. اما اختلال افکار و جنجال‌های سیاسی که به اصطلاح آقایان بی‌معنی و وخیم است در نظر ما خیلی مهم و پر قیمت می‌باشد. زیرا می‌دانیم که فکر در نتیجه احتیاجات در کله افراد و یا در میان جمعیت تولید می‌شود. هیچ اتفاق نیفتاده است که از ساکنین جاهای گرم کسی در

شماره ۲۰، ۲۱ دلو (بهمن) ۱۳۰۰ = ۱۰ فوریه ۱۹۲۲

فکر تهیه پوسترین بوده و از ساکنین جاهای سرد، شخصی در سرمای زمستان به تدارک آب یخ اقدام کند.

بلی! در افکار هیئت جامعه ما نه این که اختلال، بلکه نهیض مهمی تولید شده است و این نهیض به قدری موافق احتیاجات هیئت جامعه است که اشخاص غیرمعتقد به اصل ثابت را هم به هیجان آورده، ایشان را مجبور می کند بنویسند که «این وضعیت قابل دوام نیست.» یا «عوام فریب‌ها ملت را کورکورانه به طرف مقصود خود می کشند.»

قارئین حقیقت مسبقند که ما راجع به فساد اخلاق اجتماعی اظهار عقیده کرده، نوشته بودیم که سیاست استملاک‌چیان خارجی حیات اجتماعی ما را خراب نموده، عوض مسلک و عقیده ثابت، ماجراجویی و تقلب را در میان لیدرها و رؤسای اجتماعات ما معمول کرده است اما نگفته بودیم و نمی توانستیم بگوییم که دیپلمات‌های اجانب و لیدرهای مصنوعی، توده ملت را گول زده‌اند. زیرا که اغفال نشدن توده ملت را می دانستیم.

همه قائل براین هستیم که ملت ایران از حیث علم و تمدن عقب‌ترین ملل دنیا است. اما انگلیس‌ها با آن قدرت و عظمت که داشتند باز هم نتوانستند ایرانیان را اغفال کرده، معاهده [۱۹۱۹] امضا شده از طرف رئیس‌الوزرای ایران [وثوق‌الدوله] را بقبولانند. درست است در تاریخ اتفاق افتاده است که شخصی محبوب‌القلوب ملت شده و اوامرش را ملت با کمال رغبت اجرا نموده است؛ مثل ناپولئون فرانسه، بیژمارک آلمان. اما این دلیل نمی‌شود بر این که اشخاص متنفذ ملت را به طرف مقصود خود می‌برند، بلکه دلیلی بر این است که ملت اشخاصی را برای اجرای مقاصد خود مجبور به سعی می‌نماید. اگر ناپولئون بر ضد خواهش ملت فرانسه و بیژمارک بر علیه افکار ملیون آلمان رفتار می‌کرد، ابداً نایل به موفقیت و طرف توجه ملت نمی‌گردید. مثل این که وثوق‌الدوله الان نیز در

نظر مردم ایران متفور می باشد. محمدعلی میرزا به اندازه‌ای طرف تنفر مردم است که حتی در ولایات اطفال کوچک و شاگردان مدارس او را با نمایش و بازی‌های خود مسخره می کنند.

اگر بخواهیم نهضت فکری امروز را بفهمیم لابدیم اوضاع اقتصادی مملکت و تراکم وسایل نهضت را به دقت تشریح کرده، ببینیم چرا صداها بلند شده، برای چه روزنامه‌ها مضطربند؟ علت چیست که هیچ حکومتی نمی تواند ملت را از خود راضی کند؟ به عقیده ما همه این‌ها از یک طرف نتیجه بحران اقتصادی و کساد بازار بوده از طرف دیگر حس احتیاج به حکومت ملی و اداره جدیدی می باشد که تا ملت بتواند از مشروطه به طور کامل استفاده نماید.

ما گفتیم توده ملت را فریب دادن ممکن نیست. این است که اظهار عقیده کرده، می نویسیم ملت ایران نمی خواهد بیش از این اشراف و اعیان‌زاده‌ها کرسی پارلمان را اشغال کرده، گرگ‌های پیر حاکم مطلق مملکت باشند. ملت نمی تواند ببیند که الدوله‌ها و السلطنه‌ها به اسم وکالت ایشان در دارالشورای ملی به عوض مدافعه حقوق ملت، به ازدیاد ثروت و نفوذ شخصی خود کوشند. ملت حس کرده است که در بالای سرش یک دسته جلاد، خون‌خوار، ظالم، عیاش، تن‌پرور، مفت‌خوار به اسم اشراف و متنفذ ایستاده، او را به پرتگاه هلاکت می کشد.

خلاصه نهضت فکری حالیه هیئت جامعه و توده ملت اولاً نتیجه مشاهده خیانت‌های اشراف و کهنه‌پرستان و سیاست استملاک‌چیان اجانب می باشد و ثانیاً فقدان پول، کساد بازار و بیکاری مردم زحمتکش است. چه کند کسی که زحمت و صنعت او را یک شاهی قیمت نمی دهند، در صورتی که می تواند کار کند، امتعه درست نماید و به هیئت جامعه منفعت برساند.

همچنین ملت می فهمد که برای حکومت وقت یک چاره بیش‌تر

نمی‌باشد. یعنی نظریات صنفی، رجال امروز را اجازه نمی‌دهد که در فکر چاره‌دیگری باشند و همه را معلوم است که آن چاره‌واحد عبارت از استقراض خارجی است. در صورتی که ملت ممکن نیست زیر بار این امر برود و هر حکومتی که به این کار، یعنی به استقراض از ممالک خارجه اقدام کند، به طور حتم می‌دانیم که اول باید استعفای خود را امضا نماید. بلی! مملکت محتاج بر این است که ملت به اداره کردن آن اقدام کرده و قوانینی که تعیین می‌شود از طرف ملت باشد. زیرا ملت احتیاجات خود را بهتر می‌داند، نه اشراف. برای این که اشراف و اعیان از اعضای ملت ایران نیستند. آن‌ها در پارک‌های عالی تمام وسایل زندگانی اروپا، بلکه بهتر از [وسایط زندگانی] اشراف آنجا را تهیه کرده‌اند. آن‌ها همه چیز دارند. نه اطفالشان محتاج نان و نه عیالشان محتاج لباس و نه خودشان. بلی! نهضت در نتیجه احتیاج است. کسانی که نهضت را جنجال و قیل و قال تصور می‌کنند، معلوم می‌شود که از احتیاجات توده ملت بی‌اطلاع می‌باشند.

احمد پرویز

۱۳

رفتنی هستید*

-۱-

توسعه تمدن جمعیت بشر نتیجه انقلابات و تحولات است. در هر مملکتی که انقلابات و تحولات روحی به عمل نیامده، تمدن و ترقی هم نصیب آن مملکت نشده است.

جمعیت بشر همیشه رو به ترقی می‌رود، با طبیعت می‌جنگد، خود را می‌خواهد حاکم طبیعت قهار قرار دهد. اما در این راه انسان فعال و جمعیت قادر دچار مشکلاتی می‌گردد که طبیعت در سال‌های طولانی جلو راه او را مهیا کرده است.

دیروز پدران ما از برای حفظ جان خود با حیوانات وحشی درنده مبارزه می‌کردند و یا می‌خواستند طوری کنند که اقلأً از سرمای زمستان و گرمای تابستان محفوظ باشند. اما امروز با وجودی که بشر به رفع قسمت مهمی از ترقی نایل گردیده است، معهذاً انسان عالم، انسان متمدن، انسان صنعتگر، انسان مسلح، باز هم می‌توان گفت غلبه تام بر طبیعت ندارد. باز هم طبیعت برای جلوگیری از حاکمیت مطلق بشر موانع تازه تولید کرده است. نه توپ‌های آتش‌فشان، نه کشتی‌های دریانورد، نه طیاره‌های آسمان‌پیما، نه شمنده‌های سریع‌السیر، نه کارخانجات جسیم، نه ماشین‌های الکتریکی، قابل تأمین نجات انسان از چنگال مظالم طبیعت نیست. بلکه اکثر آن‌ها خواهی نخواهی خدمت به طبیعت می‌کنند.

جمعیت بشر از یک طرف دسته دسته به طور اجبار با هزاران زحمت و مشقت محو و نابود می‌گردد، از طرف دیگر موانع طبیعی خود را از مقابل خود برداشته، جلو می‌رود.

دیروز اجداد ما در مقابل خود حیوانات سبع را می‌دیدند و به فکر دفاع از [خود در برابر] آن برمی‌آمدند. امروز ما در مقابل خویش انسان‌های سبع وحشی‌تر از آن‌ها را می‌بینیم که به اسلحه وقت مسلح شده‌اند، در مدافعه هستی و زندگانی خود با آن‌ها داخل مبارزه می‌شویم. دیروز پدران ما غلبه و فتح بر حیوانات درنده را آرزو می‌کردند، امروز ما در آرزوی غلبه بر انسان‌های درنده هستیم؛ زیرا آن‌ها زندگانی راحت می‌خواستند، ما هم برای همین می‌کوشیم. بسیاری از آن‌ها در مبارزه تلف شدند، اما بالاخره ما را از ترس حیوانات درنده خلاص کردند. به

غیر از حیوانات درنده چند سلسله انسان‌های خون‌خوار را هم از قبیل صاحبان غلام و کنیز، رؤسای قبایل و سلاطین مطلقه را معدوم کردند. لیکن حاکمیت تامه هنوز به دست نیامده است. هنوز طبیعت در مقابل جمعیت بشر موانع بزرگی دارد. اگر به دقت تمام تاریخ بشر را بی طرفانه تدقیق کنیم، خواهیم دید که موانع امروزی کوچک‌تر از موانع قرن گذشته نمی‌باشد. ما اگر دوره اسارت و بربریت را با امروز مقایسه کنیم، می‌بینیم فرق زیادی مابین صاحبان بردگان آن روز با سرمایه‌داران و منتفدین امروز نیست. بردگان آن روز هم مثل کارگر و صنف رنج‌کش امروز به نظر بی‌اهمیت می‌آمد. اما، مبارزه قرن‌های طولانی، آنها را از اسارت و بندگی خلاص نموده، برده‌فروشی به کلی از بین رفت و کم و بیش آزادی چهره گشود. همچنین دوره ملوک‌الطوایفی (فئودالیزم) و حتی سلطنت مطلقه و مشروطه در اکثر نقاط کره زمین خاتمه یافته است.

در هر قرن محتویات تاریخ بشر فقط و فقط عبارت از مبارزه با موانع طبیعی می‌باشد. موضوع مسلک و عقاید حکمای سلف و حاضره شاهد قوی است بر ادعای ما. بنابراین اشخاصی که با متجددین ضدیت می‌کنند، باید دانست که آنها را طبیعت نمی‌تواند حفظ و نگهداری کند. برای این که تمام مدافعین طبیعت یکی بعد از دیگری مغلوب گردیده‌اند، بشریت ابداً در مقابل موانع طبیعی ایست نکرده است. انسان همه موانع را از بین برداشته، جلو رفته و خواهد رفت.

این مبارزه یعنی مبارزه انسان با طبیعت در تمام نقاط دنیا وجود داشته، نظر به این که هر مملکت موقعیت مخصوصی دارد، این است که ساکنین بعضی ممالک چند دوره جلوتر افتاده‌اند، اما مبارزه تفاوت نکرده است. همان مبارزه، همان مجادله است که دارد هر روز به شکلی تازه تجلی می‌کند.

امروز مبارزه با طبیعت جدی‌تر از روزهای گذشته است. امروز یک دسته مظلوم و مقهور، دست‌های خونین قهار طبیعت را می‌خواهند از سر خود کوتاه سازند. ما به طور حتم می‌دانیم که اگر غلبهٔ نام‌باز هم به دست نیاید، لابد اشراف و ملاکین در شرق و سرمایه‌داری در غرب از بین خواهند رفت.

بلی! آقایان باسواد! آقایی که قادر به دیدن زیر پای خود هستی! شما از همان اشخاصی می‌باشید که طبیعت شما را برای جلوگیری از ترقیات و تمدن این جمعیت تولید نموده است. شما حق دارید، ما شما را می‌شناسم. فقط باید بدانید که اگر امروز هم نباشد، بعد از مدتی خیلی کم شما و آقایان شما را انسان‌های متجدد از بین خواهند برداشت. بعد از اندکی فروهر علم و تمدن شما آقایان را معدوم خواهد کرد. شما هم مثل حامیان اصول مطلقهٔ دورهٔ سی سال قبل فراموش خواهید شد. دانسته باشید، در مقابل جریان طبیعی جمعیت و مملکت دوام نکرده، رسوا خواهید شد. شما این را نمی‌فهمید، برای این که اطلاعات اجتماعی ندارید، از جریان اصول انقلاب و تحول اطلاعاتتان خیلی سطحی است. از انقلاب ممالک آلمان و اطریش صحبت می‌کنید و راجع به علما و هنرمندان خارجی سخن می‌رانید، در حالی که وسایط اطلاعات و اختیار عقیده برای شما مفقود است. زیرا که مختار نیستید. میرزا بنویس و نوکر غیرمستقیم اشراف هستید. این است که از فهم جریانات حوادث بین‌المللی محروم و بی‌نصیب شده‌اید.

آقای باسواد! در هیچ مملکتی انقلابات برای آلت کردن صنف کارگر نشده است، بلکه صنف کارگر برای آزادی از چنگال سرمایه‌داران قیام کرده است و آن طوری که شما وانمود می‌کنید، در هیچ جا این فکر از کلهٔ کارگران بیرون نرفته است. الان در خود آلمان و انگلستان کارگران با معبودهای شما سرگرم مبارزه‌اند.

آقای خوش فهم و باذوق! شما تصور نکنید که مدافعه و مبارزه کارگران را از روسیه آموختن برای ما عیب است، [چنین نیست]؛ زیرا مسئله برای ما وقتی عیب می باشد که مانند شما از اساس و مفهوم مبارزه های صنفی و بین المللی امروزه و اساس نهضت مقدس کارگران بی خیر باشیم.

بلی! ما طرفدار نهضت کارگری هستیم و به آن طرفداری در مقابل وجدان و انصاف خود، بلکه در مقابل بشریت، ملت، مملکت و صنف مظلوم رنجبر افتخار می کنیم، زیرا که نهضت معنوی کارگران عالم امید شماها را که یادگارهای قرون وسطی هستید، زایل و محو نموده است. بلی! دیروز ملت و کارگر بود، امروز هم ملت و کارگر است که می خواهد دوره ملوک الطوائفی اشرافی و مفت خواری را از میان بردارد. اگر مدتی شما به واسطه سرنیزه و پول های اجانب از حکومت و آقایی استفاده کرده، با لباس ملت پرستی آزادی خواهان را متهم ساختید، دلیل بی اساسی فکر ملت پروری و مسلک کارگری نیست. ما علناً می نویسیم و از تهمت و افترای هیچ کس هم باکی نداریم که سبب بدبختی ملت و مملکت، نفوذ سرمایه داران خارجی و وجود یادگارهای قرون وسطای داخلی می باشد.

ما عیب های آن ها را خواهیم گفت. ما وسایل ترقی مملکت را خواهیم نوشت تا [وقتی که] قلم ما نشکسته و کاغذ ما پاره نشده است. چه، پشتیبان رعیت و کارگر نیت پاک و حقیقت است. یقین داریم که مخالفین حیات این طبقه مغلوب و نابوده خواهند شد. باز چون شما ملتجی به دسته ای هستید که آن دسته رفتنی است، از این جهت باید دانسته باشید که در مقابل نهضت ملی و کارگری دوام نخواهید کرد!

ا. پرویز

رفتنی هستید*

-۲-

رفته رفته پرده از روی کارها برداشته می شود و حقیقت از میان ابرهای تیره و تاریک عرض اندام می نماید. سبب داد و فریادهای بی اساس، علت خودنمایی و معلومات فروشی های بی مورد، آهسته آهسته آشکار گشته است. می بینیم که از دلسوزی و تنقیدات بی معنی، دیماگوزی و عوام فریبی های شرم آور، مقصود آقایان چه بوده است.

ما گمان نمی کردیم که از قلم فرمایی ما در خصوص احتیاجات فعلی ملت ایران ضرری برای شخص آقایانی که تاکنون خودشان را طرفدار توده رنجبران معرفی می کردند، متصور بوده است. اینک دیده می شود که از اجتماع کارگران در اطراف اتحادیه های خود، آقایان متوحش و هراسناکند که مبادا این دفعه مثل انتخابات سال های گذشته، مهمانی های فسجنان مرغ پلوی آنها نتیجه و اثری نداشته باشد. لذا قبل از آن که ما شروع به مبحث نماییم، قارئین گرام را یادآوری می کنیم که جهت مغلطه چي گری آقایان کهنه پرست و کاسه لیس برای اشغال کرسی دارالشورای ملی است و بس.

* * *

چون موقعیت جغرافیایی، طبیعی و بین المللی ملل دنیا مختلف است، لذا ترتیب توسعه تمدن و ترقی ملل و جمعیت ها نیز متفاوت می باشد. اگر تاریخ ترقی انگلستان و فرانسه را با یکدیگر مقایسه کنیم، خواهیم دید که طریقه توسعه تمدن در این مملکت ها دارای فرق عظیمی است.

خونریزی‌هایی که در مملکت فرانسه برای صاف کردن جاده تمدن و ترقی رخ داده است، در انگلستان ابداً حادث نگردیده و سکنه جزایر بریتانی [بریتانیا] با سکونت و تأنی این راه را سیر نموده‌اند.

کسانی که می‌خواهند توسعه دایره تمدن و ترقی در ایران عیناً به همان شکلی که در مملکت فرانسه به عمل آمده است، انجام‌پذیر گردد، ما با هزاران تأسف مجبوریم بگوییم که سهو بزرگی می‌کنند. برای این که عادات و وسایل نهضت ایران با فرانسه متفاوت است. ممکن است تغییر وضع سیاست ایران به کلی برعکس انقلاب فرانسه به عمل آید و یا این که ایران مثل ژاپون دفعتاً اوضاع خود را تغییر داده، در مدت قلیلی شکل ممالک متمدنه را پیدا کند.

با وجود احتمالات فوق، باز هم اگر ما اوضاع کنونی ایران را با دوره دو قرن پیش فرانسه مقایسه بکنیم، خواهیم دید که وسایط انقلاب امروزه در ایران بیش از تاریخ فوق در فرانسه فراهم است.

ما نمی‌دانیم که هم قلمان باسواد ما چه تصور می‌کنند. آن چه که ما می‌بینیم با این وضع ابداً ممکن نیست ایرانیان از عهده حفظ استقلال ملی خود برآیند. زیرا که اوضاع زندگانی تمام طبقات این ملت - با استثنای مشتی اشراف - وخیم و رشته امیدواری تمام هیئت جامعه گسیخته شده است. بازار تجارت کساد، اکثر مردم بیکار، صنایع منقرض، دول همسایه مشغول آتربیک و خزانه دولت تهی می‌باشد.

علمای اجتماعی می‌گویند که تحول و انقلاب منتها نتیجه احتیاجات یک ملت و قوت تشکیلات حزبی یک صنفی نیست، بلکه سبب عمده آن ضعف و عجز طبقه حاکمه از اداره کردن مملکت می‌باشد.

اکنون ما می‌پرسیم: آیا طبقه حاکمه کنونی مملکت ایران قادر به اداره کردن آن هستند؟ آیا برای آن‌ها امکان دارد وسایل استقلال مملکت و وسایط تأمین حیات ملت ایران را فراهم بیاورند؟ آیا اشراف و اعیانی که

زمام حکومت ایران را به دست گرفته‌اند از عهده ترمیم اوضاع اقتصادی ایران و جلوگیری از تخطیات توانگران غرب و احداث صنایع ماشینی در این سرزمین و اصلاح اوضاع زندگانی صنف بزرگ و کارگر ایران برمی‌آیند؟

خیر، ما به طور حتم می‌دانیم که با اصول و وسایطی که در قرون وسطی در اروپا جاری بود، ممکن نیست در قرن بیستم امور یک چنین کشوری مثل ایران را اداره کرد.

واقعاً جای حیرت و تعجب است که آقایان کاندیداهای جدید دارالشورا، انقلاب مشروطیت و مبارزه ملت را با اصول مطلقه بی‌ثمر و بی‌فایده می‌شمارند و در عین حال برای اشغال کرسی وکالت از هیچ‌گونه شارلاتانی و ماجراجویی خودداری نمی‌کنند.

آقایان باید بدانید که اگر این انقلاب مشروطیت نبود، در عوض روزنامه‌های ملی امروزه، روزنامه انگلیسی یا روسی و یا فرانسوی منتشر می‌گردید. زیرا سلاطین مطلقه تا به حال ایران را فدای عیاشی و تن‌پروری خود کرده بودند. ما نمی‌توانیم در موقعی که بنویسند خون پاک شهدای حریت برای قلب و شارلاتانی ریخته شده است، ساکت باشیم. ما نمی‌توانیم قبول کنیم که انقلاب ایران مصنوعی و انقلابیون بی‌حقیقت بودند. ما نمی‌توانیم به‌بینیم که بر صحایف شرافت و بزرگواری تاریخ انقلاب ایران با اغراض شخصی و ریاست‌طلبی خط بطلان کشند. ما نمی‌توانیم از رنجاندن و تحقیر ارواح پاک جهانگیرخان‌ها [صوراسرافیل] و امثال ایشان متأثر نباشیم. در حیرتیم و اعجاب! ملت ایران چه قدر سنگدل و خونسرد است که در مقابل لاپایلات و مزخرفات اینان بی‌طرف مانده است.

بلی آقای درستکار غیر شارلاتان! در ایران آزادی خواه حقیقی و ملت درستکار وجود داشته که تا به حال ایران توانسته است حیات سیاسی

خود را ادامه دهد. اگر ما تا به حال امثال روسو، منتسکیو و داتن فرانسه را نداریم، اما در بالای سر شما و آقایان شما یک دسته فداکار با مشت آهنین ایستاده، عملیات سوء و اقدامات وطن‌فروشی شما را عقیم می‌گذارند. آقای فهیم! شما به خوبی باید بدانید که اگر سرمایه‌داران اجانب که ولی‌النعم و آقایان شما هستند، ملاحظه نمی‌کردند، همان اشخاصی که شارلاتان می‌نامید شما را از بین این جمعیت خارج کرده بوده‌اند. اگر انقلاب هندوستان و سایر مستملکات را با دقت ملاحظه کنید، خواهید دید که اربابانتان رفتنی هستند و رفتن آن‌ها به طور حتم موجب تشریف بردن حضرات امثال شما خواهد بود.

۱. پرویز

۱۵

سفات از کجاست؟*

تمدن و علم توسعه یافته، کتاب‌ها، مجله‌ها، رسالات، پیس‌ها، روزنامه‌ها و کتاب‌خانه‌ها، ممالک متمدن و نیم‌متمدن را مملو نمود. غلغله و صدای هادیان و معلمین اخلاق فضا را پر کرد. حتی در مدارس عالی و تالی دروس اخلاقی از اساس مهم پروگرام تعلیمات محسوب و حائز موقع مهمی در ردیف فنون گردید. ما هم هر وقت می‌خواهیم راجع به اخلاق چیزی بنویسیم فوراً قلم را به دست گرفته، به مدح و ثنای قرن بیستم شروع می‌کنیم و به ملامت و توبیخ ملت و جمعیت خود کوشش می‌نماییم. می‌خواهیم اروپا را مهد تمدن و اخلاق نشان داده، هم وطنان خود را روحاً، جسماً، عملاً و اخلاقاً به شکل اروپائیان بیاندازیم. اروپا را

بهشت و اروپائیان را از جمله فرشتگان جلوه می‌دهیم. اما امر برخلاف عقیده ما واقع شده است. ما ظاهر زندگانی و اخلاق اروپا را دیده، لباس قشنگ و فورم شیک و صحبت ملایم ایشان را اخلاق نیکو می‌پنداریم. در صورتی که اروپائیان به اخلاق دوره ما حسد می‌برند. آن‌ها فرض می‌کنند که اخلاق ما شرقیان به واسطه فقدان وسایل فاسد نشده است. در صورتی که هم ما سهو می‌کنیم، هم ایشان.

زیرا در شرق نیم‌متمدن و عقب مانده، یا در غرب متمدن و ترقی کرده، انسان از عادات و اخلاق دوره وحشیت و بربریت هنوز خلاصی پیدا نکرده است. توسعه علم و تمدن در عوض اصلاح و تهذیب، به فساد اخلاق و خراب کردن حالت روحیه افراد بشر سبب شده است.

برای توضیح مطالب مجبوریم از مریبان و هادیان تهذیب اخلاق فردی و اجتماعی سؤال کنیم. الان کجا است که هزاران زن‌های خوبرو و دختران زیبا برای تأمین حیات به خودفروشی اقدام نموده، سبب احداث یک صنف بزرگ فواحش ناموس فروش نشده باشد؟ کجا است که هزاران جوان رشید از شدت فقر مجبور به دزدی و غارتگری نباشند؟ در کدام مملکت متمدن و نیم‌متمدنی است که صدها اشخاص عالم و روشنفکر و یا عامی و بی‌اطلاع، از شدت فقدان وسایل زندگانی با انتحار بدرود زندگانی نمی‌گویند؟ کجا است که امراض سفلیس، شانکر، سوزاک، جذام اکثر جوانان را معیوب و مقطوع‌النسل و آتیه آن‌ها را فاسد نمی‌کند؟ در کدام نقطه است که هر روز هزاران فاجعه خونین در بین مردم، خصوصاً زن و شوهر اتفاق نمی‌افتد؟ کدام مملکت است که اکثر سکنه آن جا بی‌کار و مأیوس و تنبل و انگل نیستند؟

کدام دولت معظمی است که برای تجاوز به حقوق ممالک ضعیف، میلیون‌ها جوانان رنجبر را به اسم قشون از کار و سعی کنار کشیده، با فورم‌های شیک، قشنگ و وعده‌های گوناگون به جلادی برادران نوعی وادار نکرده‌اند؟

کدام شهری است که جمعیت آن به دو قسم منقسم نشده که یکی به واسطهٔ اصراف و عیاشی و دیگری از شدت فقر گرفتار سفالت و بداخلاقی نباشد؟

چرا در هیچ مملکتی نصایح مطبوعات و انتشارات علما منتج نتیجهٔ مطلوب نمی‌شود؟ زیرا که تبلیغ و ارشاد در اصلاح اخلاق عمومی مؤثر نبوده، بلکه برای نیل به این مقصود اقدام عملی و ایجاد وسایط مادی لزوم دارد.

این همه سفالت، میوسوس، بیکاری، دزدی، شارلاتانی، بی‌مبالاتی، دیوانگی، بی‌حسی، خیانت، جنایت، جین، گوشه‌نشینی، خودخواهی، عدم اعتماد به نفس، ریا، تنبلی، جاسوسوس، نمامی و غیره و غیره که جامعهٔ بشر عموماً به آن مبتلا شده است، مبدء خود را از اثرات تبلیغ و تشویق نگرفته، بلکه در مبارزهٔ حیات اقتصادی تدریجاً حادث شده و شالودهٔ مادی را دارا است که بدون محور نمودن آن اصلاح اخلاق عموم و احوال روحیهٔ مردم امکان‌پذیر نیست.

مادامی که مساوات اقتصادی تأمین نشده، وقتی که هر کس تنها برای شخص خود فکر می‌کند و تهیهٔ مایحتاج خود را می‌بیند، محال است اخلاق فردی یا اجتماعی اصلاح شود. زیرا تمام بداخلاقی‌ها نتیجهٔ عدم تناسب اوضاع اقتصادی می‌باشد که برای اصلاح اخلاق، خلاصی بشریت از فلاکت ایجاد تناسب در اوضاع اقتصادی لازم است. باید طوری بشود که قسمتی از مردم به واسطهٔ اصراف و قسمت دیگر از نیستی و فقر مبتلا به سوء اخلاق نشوند.

اگر اوضاع زندگانی سرمایه‌داران غرب، اشراف و فئودال‌های شرق را با اوضاع زندگانی کارگران غرب، دهاقین و صنعتگران یدی شرق مقایسه کنیم و عدهٔ بیکاران شرق و غرب را به خوبی تحت نظر دقت بیاوریم، خواهیم دید که تا اصول سرمایه‌داری در غرب و اشرافی در شرق وجود

دارد، روزه روز به سرعت هرچه تمام‌تر جمعیت بشر به طرف رذالت اخلاقی می‌رود. به این ملاحظه به قارئین حقیقت که از ما همیشه انتظار حق‌نویسی را دارند، یادآوری می‌کنیم که از انتشارات اشراف پرستان به شبهه نیفتاده، بدانند که با بودن اوضاع سرمایه‌داری و اشرافی نباید از طریق دیگر چشم‌داشت ترمیم اصلاح حیات اخلاقی و روحی (پسیکولوژی) داشته باشیم، زیرا سبب فساد اخلاق و احوال روحیه، اصول منحوس فوق‌الذکر است که تنها بعد از محو نمودن آن ممکن است برای فرد و جمعیت اخلاق حسنه بوجود آمده، توده بشر از گرداب مدهش و هولناک سفالت خلاصی یابد.

۱. پرویز

۱۶

فرونت [جبهه] واحد*

برای دانستن و به دست آوردن میزان صحیح مبارزه صنفی کارگران دنیا، دانستن وضع جریان حزب سوسیال دموکرات و مارکسیست لازم است. چون که حزب مزبور در هر وقت و هر زمانی سرمشق و پیش‌قدم کارگران در مبارزه با سرمایه‌داران محسوب است.

اگر قائل بر این باشیم که صنف کارگران به وسیله مبارزه سیاسی و به دست گرفتن حکومت موفق به تأمین حیات اقتصادی شده، صنف سرمایه‌داران را معدوم خواهد نمود، بایستی در مسئله انقلاب قبل از همه چیز فرق سیاسی را که منصوب به صنف کارگر است تحت نظر دقت بیاوریم، خط‌مشی و نظریات ایشان را سنجیده، ببینیم یک فرقه سیاسی،

صنف کارگر را چه طور از حیث سیاست مدافعه کرده و تا چه درجه استفاده برای حصول مقاصد مسلکی را در نظر گرفته است؟
 نظر به این که در مطبوعات ما راجع به فرقه سوسیالیست و اساس مسلک کارل مارکس اطلاعات کامل انتشار نیافته، از این جهت قارئین نیز از جریانات و تولید [تولد؟] حزب فوق‌الذکر به طور صحیح مطلع نشده‌اند. بنابراین ما مجبور شدیم که قبل از بحث در اوضاع کنونی فرقه سوسیالیست دنیا، شمه‌ای از حوادث مهم تاریخ نزدیک آن را به وجه اختصار بنویسیم.

آن‌هایی که از تاریخ سوسیال - دموکرات‌ها، یعنی پیروی کنندگان مسلک مارکس اطلاع دارند و حیات سیاسی کارگران اروپای غربی را همیشه در نظر می‌گیرند، به خوبی می‌دانند که با شروع شدن جنگ بین‌المللی، فرقه [های] سوسیال - دموکرات تمام دنیا در نتیجه خیانت و خطاهای بین‌الملل دوم سقوط کرده، مبدل به تشکیلات پروباگانچی سرمایه‌داران هم‌وطن گردیده بودند.

در این دوره مارکسیسم در زیر ابرهای تاریک ناپدید گشته، اسم سوسیالیسم در دست یک دسته بروکرات بی‌مغز شارلاتان آلت و تألیفات کارل مارکس و فریدریک انگلس با دستورالعمل پروفورهای طرفدار اصول سرمایه‌داری از طرف لیدرهای خائن، به منفعت سرمایه‌داران تفسیر می‌گردید. فقط چند نفر از مهاجرین روسی در تحت تربیت و راهنمایی رفیق لنین و معدودی اسپارتاکیست^{۱۸} های آلمان که در اطراف رفیق کارل لیبکخت، لوکزامبورک و چند نفر هم از ممالک دیگر، بر طبق اقتضای مسلک مارکسیسم بر علیه سرمایه‌داران قیام کرده، با جدیت هرچه تمام‌تر می‌خواستند صدای خود را به گوش صنف کارگر برسانند. در مقابل این دسته کوچک صحیح‌العمل دو وظیفه مهم بود:

احیای مسلک مارکس یا خراب کردن تشکیلات بین‌الملل ثانی و

مبارزه بر علیه جنگ و غارتگری سرمایه‌داران. چون در زمان جنگ سرمایه‌داران روح تمام کارگران را زهرآلود و صنف مزبور را با تبلیغات وطن‌پرستی و ملت‌دوستی و حس انتقام اغفال کرده بودند. بنابراین در آن دوره صدای مارکسیست‌های حقیقی حائز نتیجه مهمی نمی‌گردید. شیدمان‌ها، کائوتسک‌ها^{۱۹} در میدان مارکسیسم و سوسیالیسم آزادانه اسب‌های سیاه خود را به هر طرف می‌دواندند. اما باز هم باید اقرار کرد که در همان دوره شروع تجزیه فرقه مزبور شروع گشته، اساس موفقیت‌های امروزی در تأثیر اقدامات آن روز فداکاران فوق‌الذکر گذاشته شد.

آن روز مارکسیست‌های حقیقی می‌گفتند که باید جنگ جهانی را مبدل به انقلاب اجتماعی گردد و برای این بود که لیکنخت و سایرین لباس سربازی پوشیده، در فرونه در میان قشون مشغول تبلیغات به ضد جنگ بودند و برای جلوگیری از این خط‌مشی بود که سوسیالیست‌های دروغی آلمان می‌گفتند که اگر لنین در وطن خود روسیه بود، ابدأ بر ضد جنگ اقدامی نمی‌کرد. بالاخره جنگ غارتگری سرمایه‌داران تمام شد. هر چند که با خاتمه یافتن جنگ در تمام دنیا انقلاب اجتماعی به عمل نیامد، لیکن تبدلات مهمی به وقوع پیوسته و در بیشتر ممالک متحارب تغییرات بزرگی حادث شد.

وخیم‌ترین دوره برای سرمایه‌داران سنه ۱۹۱۸-۱۹۱۷ بود. در این دوره سلطنت تزاری روسیه و امپراتوری اطریش و آلمان منقرض شد و در اکثر نقاط اروپا و شرق عملیات جدی انقلابی به وقوع پیوست. در همین تاریخ سوسیالیست‌های دروغی با عملیات ضدانقلابی مثل کشتن لیکنخت و لوکزامبورگ در آلمان و عملیات خصمانه بر علیه انقلابیون روسیه و مدافعه اصول سرمایه‌داری در سایر ممالک خودشان را به خوبی معرفی کردند.

اوهام راجع به دوستی آمریکا ۱۰۳

بعد از جنگ تا سنه ۱۹۲۱ سوسیالیست‌های حقیقی جداً و عملاً داخل مبارزه و انقلاب شرقی [نهضت‌های رهایی‌بخش؟] و تمام نهضت‌های کارگری را عهده‌دار گردیدند. این وضعیت از یک طرف تشکیلات آن‌ها را مستحکم نموده و از طرف دیگر سبب سقوط تشکیلات سوسیال-دموکرات‌های خائن را فراهم کرد.

از تاریخ ختم جنگ تا سنه ۱۹۲۱ سوسیالیست‌های حقیقی که خود را برای تمیز دادن از سوسیالیست‌های خائن، کومونیست اعلان کردند و موفق به تشکیل مرکز بین‌المللی سیم کومونیستی گردیدند، با سه کنگره بین‌المللی^{۲۰} موقع و تشکیلات خود را محکم و خط‌مشی صحیحی معین نمودند. از میان سوسیالیست‌های خائن، کارگران پاک ضمیر روشن دل را با تفرقه انداختن در تشکیلات ایشان کنار و به تشکیلات خود ملحق کردند. ادبیات صحیحی ایجاد و آثار ذی‌قیمت کارل مارکس را از نو احیا نموده، به گوش تمام عالمیان رسانند.

۱. پرویز

۱۷

اوهام راجع به دوستی آمریکا*

در شماره ۳ حقیقت در تحت عنوان فوق از عملیات ممالک سرمایه‌داری ایضاحات مختصری داده، از هم‌قلمان خود سؤال کرده بودیم که آیا کسی می‌تواند ما را مطمئن کند که آمریکا با امتیاز نفت شمال برای ما بدبختی‌های جدیدی تهیه نخواهد کرد؟^{۲۱} ولی افسوس که این پرسش بی‌جواب ماند. هم‌قلمان ما مقهور احساسات شده، بنای طرفداری از

شماره ۴۲، ۱۹ حوت (اسفند) ۱۳۰۰ = ۱۰ مارس ۱۹۲۲

کمپانی استاندارد اوپل را گذاشته، دخول سرمایه آمریکا را در این سرزمین عقب مانده مانند ستاره سعادت تلقی کردند. بدون فکر و تأمل اظهار بشاشت و خشنودی نمودند و بدون غور عمیق در اساس مطلب شروع به تعرض و تنقید جریان ضد امتیاز مزبور کردند. لیکن ما از اوج این محیط تاریک نظر به سوی کمپانی آمریکای و جراید طهران افکنده، مبهوت و متبسم بودیم.

برای این که عادات دیرینه سرمایه داران را می دانستیم و اظهارات جراید ایران را از نقطه نظر سرمایه داران اروپایی و آمریکایی ملاحظه می کردیم. بر ما معلوم بود که عامه بیچاره از کثرت احتیاج منتظر یک چنین پیش آمدی می باشد و لابد از امتیاز نفت شمال به کمپانی امریکایی خوشحال خواهد شد. از این رو ما تعجب نمی کردیم که چرا ترقی خواهان حساس این عفریت فرشته نما را مثل شاهد مقصود استقبال می کند.

ما آن روز برای یادگار تاریخ گفتیم که هر صدایی را نباید صدای فرشته نجات پنداشت. اکثر قارئین حقیقت نیز در تحت تأثیر احساسات عامه مانده، نتوانستند نگارشات ما را به دقت ملاحظه کنند. چون که زبان الکن ما قاصر از رساندن صدای خود بر بالای این محیط پر از احساسات برد و ما در این موضوع [با] دلایل بسی عملی و روشن [ماهیت] ضعیف پروری سرمایه داران انگلستان و اسلام دوستی امپراتور آلمان (ویلهم) و انسانیت پروری ویلسن (رئیس جمهور سابق آمریکا) را هم خاطر نشان کرده بودیم.

حالا [که] پرده از روی سیاست انگلیس و آمریکا برداشته شده، افلاس آن احساسات بی اساس بر همه فاش گردیده، آیا باز هم آقایان در عقیده خود مصرّ بوده، مدافعه از سرمایه داران خارجی خواهند کرد؟ آیا آن ها که دیروز بر علیه جریان ضد امتیاز نفت شمال اظهار می داشتند که موفقیت را با خون باید مدافعه کرد امروز هم در عقیده خود نسبت به

کمپانی استاندارد اوپل باقی هستند؟ آیا آقایان امروز دیگر خط خود را اعتراف می‌کنند؟

همان‌طور که روز اول اخطار کردیم، در عالم سیاست و اقتصاد قایل به درستی و ضعیف دوستی زمامداران هیچ مملکت استملاکچی و سرمایه‌دار نیستیم، زیرا که می‌دانیم در این دوره چرخ‌های دوستی و الفت، دشمنی و مداومت ملی را مسئلهٔ منفعت مادی و سیاسی حرکت می‌دهد و بس.

در این صورت ما یقین داریم و این را به تمام هم‌وطنان خود گوشزد می‌کنیم که اگر آمریکا بداند که در نتیجهٔ مشارکت با سرمایه‌داران انگلیس می‌تواند از هزینهٔ معادن نفت شمال ایران استفاده کند، نه این که تنها در انقضای استقلال ایران، بلکه در محور نمودن ملت ایران هم خودداری نخواهد کرد.

ما این را هم یقین داریم که از برای ازدیاد ثروت مملکت و استفاده از منابع ثروت طبیعی، جلب سرمایهٔ خارجی لازم است و بی‌این، ایران امروزه نمی‌تواند در راه ترقی و ترمیم اوضاع اقتصادی قدمی بردارد. ما بر صد امتیازات معادن نفت به کمپانی‌های خارجه نیستیم، لیکن ما می‌گوییم که نباید یک دفعه به سخاوت آمده، تمام معادن نفت شمال را تقدیم یک کمپانی حریص نمود.

ما امیدواریم که باید در این گونهٔ مواقع مدتی در مطبوعات به واسطهٔ مقاله‌های متخصصین و مباحثهٔ اشخاص بصیر مسئله را روشن و در اجرای آن نفع و ضرر را معین کرد و نباید ملت را کورکورانه تابع احساسات نمود. ما می‌نویسیم که در دادن امتیازات به خارجه رئیس‌الوزراها و کابینه‌های وقت نباید حفظ موقعیت خود را در نظر بگیرند. ما می‌گوییم تا این که سیاست دول سرمایه‌دار معین نشده است و ما نمی‌دانیم که در این مبارزهٔ اقتصادی بین‌المللی کدام دولت پیشرفت

خواهد کرد و پیشرفت کدام یک از ممالک بزرگ در عالم سیاست و اقتصاد موجبات آسایش ما را فراهم خواهد آورد، نباید ثروت مملکت را به هر شرطی بوده باشد، به دست یک دولت سرمایه‌دار تسلیم نموده، وقتی که موقعیت سیاسی خود را نمی‌دانیم و سیاست بین‌المللی دنیا متزلزل است، وقتی که منتظر حوادث هستیم و پیش آمد فردا را نمی‌دانیم، نباید منابع اقتصادی خود را به قیمت خیلی گزاف هم بوده باشد، بفروشیم. احتمال کلی می‌رود که آمریکا در سیاست بین‌المللی با انگلیس‌ها موافقت کند. آیا در صورت وقوع یک چنین حادثه، دوستی دولت آمریکا برای ما نتایج وخیمی نخواهد داشت؟

ما با اشخاصی که آن روز هم از این مسئله کاملاً اطلاع داشته، به مدافعه آن کوشش می‌کردند، کاری نداریم. فقط به آن‌ها که اسیر محیط و احساسات پاک وطن‌پرستی و ترقی‌خواهی بودند، خطاب می‌کنیم: رفقا، شما آن روز مغلوب احساسات شده، نوشتید و نوشته خود را حقیقت پنداشتید. حالا که آن پرده‌های سیاه دریده شده، نباید دوباره حاضر به فریب خوردن باشید.

رفقا! حسیات شما را تقدیس می‌کنیم. لیکن بعد از این باید برای مدافعه حقوق ملی و مقاصد آزادی‌خواهی میزان صحیحی داشته باشیم. آن میزان هم به عقیده ما دانستن مقاصد ممالک استملاکچی می‌باشد. برای این که خود را اغفال نکنیم باید در نظر داشته باشیم که دول سرمایه‌دار در این گونه مواقع قبل از این که به ما رجوع نمایند، مسئله را در دربارهای لندن و پاریس و واشنگتن طرح نموده، توافق نظر حاصل کرده، سپس برای فورمالیته به ما رجوع و بعد از کشمکش‌های ظاهری مطابق تصمیمات خود عمل می‌کنند.

این نکته را نباید فراموش کرد والا نتیجه‌اش را به زودی مثل نتیجه امتیاز نطف شمال به کمپانی استاندارد اوپل خواهیم دید.

«حقیقت» و «شفق سرخ»*

از قرار معلوم بعضی رفقا در خصوص خط مشی حقیقت راجع به ترقی اوضاع اقتصادی و صنایع محلی متعجب شده، تصور کرده‌اند که مسلک حقیقت مخالف فکر ترقی صنایع و سرمایه در مملکت ایران می‌باشد. حتی این فکر طفلانه به صحایف روزنامجات هم سرایت کرده است.^{۲۲} رفیق ما شفق سرخ در قسمت مطبوعات داخله خود در باره سر مقاله حقیقت که در تحت عنوان «افسوس» بود، می‌نویسد که: «از این‌ها گذشته، مفاد مقاله مزبور این بود که باید سرمایه‌داری در مملکت ایجاد نمود و این نظریه با مسلک جریده مزبور که خود را طرفدار رنجبری می‌داند و بالطبع مخالف اصول کاپیتالیزم می‌باشد، منافی است.»

ما تصور نمی‌کنیم که رفیق ما در اظهارات خود نسبت به مسلک و تاکتیک روزنامه حقیقت دیماغوژی به خرج داده باشد. به عقیده ما نگارشات ایشان نتیجه جوانی در مسلک سوسیالیزم و عدم اطلاع از اوضاع سرمایه‌داران کنونی بین‌المللی می‌باشد. شاید جریده حقیقت دارای بعضی نواقص موقتی باشد. اما راجع به مسلک و حفظ موازنه تاکتیک اجازه بدهند یادآوری کنیم که کارکنان حقیقت می‌توانند از عهده قلم‌فرسایی در این خصوص برآیند.

رفیق عزیز! شما تصور نکنید که امروز مسلک کارگری و مدافعه حقوق رنجبران ایران مخالف ازدیاد ثروت ملی و ترویج صنایع محلی است. گمان می‌کنیم که شما در این فکر به خطا رفته‌اید. علتش هم این است که ملتفت نیستید که مسلک کارگری، مسلک بین‌المللی می‌باشد و نمی‌توان آن را در دایره یک مملکت محدود نمود. مبارزه با سرمایه‌داران یک محل

بدون ملاحظه مبارزه عمومی نتیجه مطلوبه نخواهد داد. رفیق محترم عزیز! گمان می‌کنم شما هم اگر با نظر تدقیق به احوال کنونی کاپیتالیسم بنگرید، تصدیق خواهید کرد که در سایه ترقی صنایع و وسایط ارتباط علاقه اقتصادی مردم این روزگار به یکدیگر به اندازه‌ای نزدیک شده است که هیچ ملتی بدون ملاحظه ممالک دیگر نمی‌تواند زیست نماید. سرمایه‌داران ممالک مختلفه هم نه این که تنها از مکیدن خون رنجبران وطن خود استفاده می‌کنند به وسیله چاپیدن (اکسپلوآتاسیون) رنجبران ممالک ضعیفه نیز بر ثروت و سرمایه خود می‌افزایند.

پس در صورتی که سرمایه‌داران اکتفا به چاپیدن هموطنان خود نمی‌نمایند، طرفداران مسلک کارگری هم نباید خط‌مشی خودشان را در دایره محدود یک مملکتی قرار بدهند. مادامی که سرمایه‌داری و غارتگری بین‌المللی است، مبارزه طرفداران محور اصول منحوس کاپیتالیسم هم باید بین‌المللی باشد.

گذشته از این، رفیق محترم! شما ملتفت هستید که کارگر و رنجبر شرقی بیش از سرمایه‌داران بزرگ و استملاکچی غرب چاییده می‌شوند؟ می‌دانید که ترقی روزافزون سرمایه اروپا، شرق را مبدل به انبار امتعه خام و بازار فروش متاع حاضر خود نموده است؟ آیا حس کرده‌اید که تشیید بنیان اصول کاپیتالیسم در عالم به واسطه استفاده سرمایه‌داران از ممالک نیم‌متمدن و مستملکات عقب‌مانده به عمل آید؟

آیا قائل بر این هستید که اگر ممالک هندوستان، عثمانی، چین، ایران و تمام افریقا از تحت تسلط سرمایه‌داران اروپا خارج شرد، اصول سرمایه‌داری در دنیا معدوم خواهد شد؟ آیا می‌دانید که وجود بازار مستملکات و اهالی ممالک نیم‌متمدن که اسرای سرمایه بین‌المللی هستند، سبب عدم پیشرفت مسلک سوسیالیسم و فعالیت صنف کارگران دنیا است؟

اگر شما این نکات را ملتفت نیستید، حقیقت مقصر نمی باشد. حقیقت تمام این ها را از نظر تدقیق گذرانده، برای پیشرفت ملک طرفدار ایجاد سرمایه در ایران و کوتاه کردن دست سرمایه داران غارتگر خارجی شده است. بلی، حقیقت طرفدار ایجاد کاپیتالیسم در ایران است، زیرا کاپیتالیسم در ایران ضربه به کاپیتالیسم اساسی خارجی که موانع حقیقی اصول ملوک الطوائفی و وحشی گری در ایران است، می باشد.

رفیق عزیز! حقیقت سالک عالم خیالی و موهوم نیست. حقیقت هر دقیقه و هر ثانیه را مغتنم شمرده، در اجرای وظیفه مقدس خود مطابق تقاضای آن روز قدم برمی دارد. حقیقت چی ها می دانند که امروز کارگران ایران محتاج کار و استقرار نظم و تعیین حدود [اختیارات] کارفرمایان می باشند. حقیقت می داند که در ایران اصول کاپیتالیسم تازه تولید می شود. حقیقت می فهمد که سیر ترقی ایران به چه منوال پیشرفت خواهد کرد. البته ضد کاپیتالیسم شدن مانع از تقاضای منافع کارگر و رنجبران محلی نیست. از شما باز هم سؤال می کنیم: آیا ترقی و رواج امتعه وطن در حیات کارگر و رنجبران ایران تأثیر ندارد؟ آیا آنها که امتعه وطنی به وجود می آورند، کارگر نیستند؟ آیا رواج امتعه وطن ضررهای عمده به سرمایه داران خارجی وارد نمی آورد؟ تصورات شما بر ما معلوم نیست. ما آنها را که پارچه های وطنی می بافند، چرم آلات و غیره درست می کنند، کارگر می دانیم. وقتی که هنوز جمعیت سوسیالیسم به وجود نیامده است، آیا نباید از حقوق آنها مدافعه کرد؟

این که می نویسید «البته نباید از نظر دور داشته باشند که قبل از کشیدن خط آهن ایجاد کلیه مؤسسات اقتصادی میسر و چندان عملی نیست». باید دانسته باشید که ما بر ضد راه آهن نیستیم و مقالات ما شاهد این مدعا است. لیکن الان که در ولایات و مرکز اهالی تفر از امتعه خارجی پیدا کرده اند، مضرات مال التجاره سرمایه داران غرب را احساس نموده و بر

ضد آن بیان‌نامه‌ها نوشته و کنفرانس‌ها می‌دهند، [آیا] نباید آن‌ها را به این کار عملی تشویق کرد؟ آیا بیانیه هیئت تجار اصفهان و اجتماع علمای قزوین* نتیجه حس تفرآمیز سکنه آن سامان نسبت به امتعه خارجی نمی‌باشد؟ چرا، آوردن سرخاب، سفیداب، چیت‌های پوسیده، ظروف برق و بورق‌دار، چادرهای اطلس، کفش‌های برقی در مدت قلیلی از بنادر خلیج فارس به اقصی نقاط ایران ممکن است حمل بشود، اما ترقی دادن به پارچه‌های یزد و کاشان، چادر و دستمال‌های ابریشمی خراسان، قلمکار و سماورهای اصفهان و غیره و غیره بدون ایجاد خط‌آهن عملی نمی‌باشد؟ راه‌آهن البته واجب است. آیا نباید با نبودن راه‌آهن، شتر و قاطر و الاغ را منحصر به امتعه خارجی کنیم؟ این‌ها به درد حمل مال‌التجاره وطنی نمی‌خورد؟ شما می‌نویسید که «تأسیس کارخانجات اعم از داخلی و خارجی بدون استقرار امنیت کامل و داشتن عدلیه منظم و وجود یک وضعیت اطمینان‌بخش صورت خارجی نخواهد گرفت.» باز هم این اظهارات دلیل نمی‌شود بر این که از مجلس ملی و یا از مؤسسات ملی و دولتی ترویج امتعه وطنی تقاضا نشود. ما هم وجود عدلیه منظم و استقرار امنیت را مخالف نیستیم. حالا که ما نوشتیم، خوب است شما هم لزوم امنیت و عدلیه منظم را اظهار می‌کردید. در هر صورت به عقیده ما شما در باره مسلک سوسیالیزم و منافع اقتصادی خوب است سکوت نمایید. برای این که از تحریرات شما معلوم می‌شود که از علوم اجتماعی و اقتصادی اطلاعاتی ندارید. قوه شعر و ادبیات‌تان بد نیست، خوب است که مجله ادبی انتشار داده، مسائل اجتماعی را به متخصصین واگذار کنید. اگر حقیقت هم راجع به ادبیات چیزی نوشت تنقید کنید. والا عدم اطلاع خود را از سوسیالیزم برای خاص و عام مکشوف داشته‌اید.^{۲۳}

۱. پرویز

«حقیقت» و «شفق سرخ»*

-۲-

رفیق محترم نویسنده نامه شفق سرخ به عقیده ما اگر جواب تنقید خود را به دقت ملاحظه و مطالعه می کردید، ملتفت می شدید که چرا ما طرفدار ایجاد سرمایه در ایران شده ایم. تعجب می کنیم که باز هم سؤال می کنید: «ما می خواهیم بفهمیم، نه این که اعتراض کنیم که آیا عقیده جریده حقیقت در این باب چیست؟ آیا باید برای ترقی صنعتی اصول کاپیتالیزم - همان کاپیتالیزمی که کارل مارکس و پیروانش بر ضد آن اعلان جنگ داده اند - در ایران جاری ساخت یا این که باید با همین حال فلاکت سیر نموده، راه دیگری پیدا نمود؟»

در صورتی که ما مکرراً نوشته ایم که باید در ایران ایجاد سرمایه نمود.^{۲۴} این اظهارات از نقطه نظر مسلک سوسیالیستی که اساسش در دایره بین المللی است، به عقیده ما صحیح و عملی می باشد. زیرا که ما را بیشتر از هر چیز سرمایه بین المللی تضییق می کند، ایجاد سرمایه [داخلی]، دست سرمایه خارجی را از ایران کوتاه می کند که این بر جمعیت کاپیتالیزم ضربه مهلک می باشد. گذشته از این طرفداری از ایجاد سرمایه در ایران مقصود اساسی نبوده، خط مشی (تاکتیک) موقتی است که تمام مارکسیست ها معتقد می باشند. ما نمی گوییم که حکماً در ایران کاپیتالیزم دایمی باشد. ما می گوییم کاپیتالیزم و تمرکز ثروت در مسالک شرق قدیمی است [در جهت] الغای مالکیت خصوصی و ایجاد جمعیت سوسیالیزم. تصور نمی کردیم بعد از آن شرحی که در شماره ۴۳ داده

بودیم، شما به نوشتن سؤالات ذیل مبادرت خواهید فرمود: «آیا انسان می‌تواند هم سوسیالیست باشد، هم طرفدار کاپیتالیزم؟ یا از سوسیالیزمی باید به این قدر قانع شد که از کارگراها اتحادیه تشکیل داده، فقط نگذاریم نسبت به آنها تحمیلات فوق‌العاده روی دهد.»

رفیق محترم! قرائت شماره ۴۳ را دوباره توصیه می‌کنیم که آنجا در این خصوص ایضاحات داده‌ایم. بلی، انسان هم سوسیالیست و هم طرفدار کاپیتالیزم نمی‌تواند بشود. اما انسان می‌تواند از آزمایش و رقابت جمعیت کاپیتالیزم استفاده نموده، برای غلبه بر دو دشمن، یکی را قوت دهد. انسان می‌تواند برای سوسیالیزم طرفدار خاتمه دادن اصول فئودالیزم و به وجود آوردن کاپیتالیزم بشود. اگر کاپیتالیزم نباشد، سوسیالیزم هم معنی نخواهد داشت. علاوه بر این سوسیالیزم مزیتی که به مسالک دیگر دارد، این است که پیروان آن مطابق اقتضای وقت با تاکتیک معینی کار می‌کنند. دیروز وقت انقلاب بود. پیشروان حقیقی و راهنمایان تجربه‌دیده کارگران روسیه به الغای مالکیت خصوصی و انحصار انتقال سرمایه به عموم اقدام کردند و به اجرای آن کوشیدند. بدین واسطه به موفقیت‌های بزرگ نایل شدند. الان بعد از چهار سال مبارزه که اوضاع اقتصادی و سیاسی دنیا تغییر یافته، همان سوسیالیست‌های دیروزی، همان محوکنندگان کاپیتالیزم اجازه به ایجاد سرمایه‌داری و مالکیت خصوصی را در روسیه دادند. این عملیات نیز مثل عملیات وقت انقلاب منافی با مسلک سوسیالیزم نبوده و نیست، بلکه برای اجرای اصول سوسیالیزم در دنیا و نگهداشتن حکومت کارگران و دهاتی در روسیه وسیله و سبب می‌باشد.

رفیق محترم! البته اگر امروز ما و شما مدافعه از اتحادیه کارگران ایران می‌کنیم دلیل بر این نیست که ما می‌خواهیم در سوسیالیزم قناعت به آن بنماییم. البته اتحادیه کارگری در دوره سلطه بورژوازی و حاکمیت صنف

رنجبران (حکومت شوروی) لازم است. اما سوسیالیست‌ها تشکیل اتحادیه را مقصد نمی‌دانند، بلکه اتحادیه واسطه به اجرای مسلک می‌باشد و دیگر این که اتحادیه کارگری با فکر فرقه و یا فرد تشکیل نمی‌شود، بلکه این تشکیلاتی است که در مبارزه کارگر و کارفرما تولید شده، مدافعه وضعیت اقتصادی کارگران را عهده‌دار می‌باشد.

راجع به جلب سرمایه آمریکا که متوسل شدن به آن را یگانه چاره تصور می‌کنید، اظهارات شما به قدر لزوم واضح نبود. گویا مقصود شما این باشد که سرمایه آمریکا هم از زحمت کارگران استفاده (اکسپلوآتاسیون) می‌کنند، سرمایه‌داران ایران هم مطابق اقتضای منافع خود همان رویه را، یعنی مکیدن خون رنجبر و اکسپلوآتاسیون را تعقیب خواهند کرد. این هم نتیجه عدم ملاحظه و دقت در قرائت شماره ۴۳ می‌باشد. زیرا ما سرمایه داخلی مستملکات و اهمیت آن را در عالم کاپیتالیزم یادآوری کرده بودیم. ما می‌دانیم که سرمایه‌دار خواه داخلی یا خارجی باشد، برای اوضاع اقتصادی کارگران تفاوت ندارد. مقصود ما در شکل مبارزه و راه خلاصی صنف کارگر و رنجبر بود. اگر شما غیر از این راه دیگری در نظر دارید که هم سبب ترمیم اوضاع اقتصادی ایران و هم مطابق مسلک سوسیالیزم باشد، مرقوم فرمایید، اما این که از نقطه نظر رفاقت علاقه‌سند به تهذیب و متانت سندرجات حقیقت هستید کمال تشکر و امتنان را داریم. لیکن ما هم به نوبه خود به کارکنان شفق سرخ توصیه می‌کنیم که اول سندرجات ما را که فروعاً خالی از نقایص نیست به دقت ولی تا آخر خوانده، سپس در صورتی که نکته‌ای غیر مفهوم مانده باشد، یادآوری فرمایند تا توضیحات ممکنه داده شود.^{۲۵}

چاره اساسی لازم است*

ما دیروز مدافعه از امتعه وطن کردیم. اما می دانیم که این مسئله نتیجه موقتی دارد. اساساً ما قایل بر این نیستیم که امتعه وطن با این حال به تنهایی می تواند ما را از بحران اقتصادی نجات دهد. امتعه وطن در وقت جنگ به جهت بسته شدن راه های تجارت خارجه، رو به ترقی نهاده، در بازار خودنمایی می کند.

الان که جنگ عمومی موقتاً خاتمه پیدا کرده، در میان ملل دنیا مبارزه اقتصادی با شکل مدهشی تجلی می کند زیرا محسوس است که دست هر قدر قوی و ماهر و کارکن باشد، در مقابل ماشین قادر به رقابت و ایستادگی نیست. البته اگر مدتی به این منوال بگذرد باز هم صنایع محلی به همان وضعیت هفت سال قبل عودت نموده، امتعه وطن ما فقط در موزه های خارجی برای یادگار تاریخ جایگزین خواهد شد. این یک حقیقتی است که هیچ ذی عقل و شعوری به انکارش حاضر نمی شود.

حالا باید ملاحظه کرد که آیا در این دوره، یعنی در دوره ای که تمام همسایگان ما، آن همسایگانی که با ما سروکار دارند، مسلح به آلات و ادوات صنعتی بوده، به واسطه آن یک نفر از ایشان کار ده نفر از ماها را می تواند انجام دهد؟ آیا ما در این صورت می توانیم از عهده رفع حوایج خود برآییم؟ آیا می توانیم از تمام ممالک قطع علاقه کرده، فقط به امتعه وطنی قناعت کنیم؟

علم سیاست اقتصادی (اکنونومی پلتیک) اثبات می کند که بعد از این که وضعیت اقتصادی دنیا از دوره انفرادی به دوره اجتماعی قدم گذار شده و تقسیم مساعی در میان افراد بشر به عمل آمده است، هیچ فرد،

جمعیت و ملت نمی‌تواند به تنهایی از عهدهٔ احتیاجات مادی و معنوی [خود] برآید. چنان‌که افراد محصول دست خود را با یکدیگر مبادله می‌کنند، همان‌طور که ملل و ممالک مختلفه در مبادلهٔ زحمت ملی مجبور می‌باشند، بازار، تجارتخانه، بانک، پول، راه‌آهن و غیره همه وسایط مبادلهٔ زحمت است و بس. تجربه به ما نشان می‌دهد که بعد از تقسیم زحمت در میان بشر، افراد محتاج به یکدیگر هستند. مثلاً کفشدوز که در کار کفشدوزی تخصص پیدا کرده و تنها کفش حاضر می‌کند، وسایل زندگانی اش تنها عبارت از کفش نمی‌باشد، او باید لباس، نان و غیره هم تحصیل کند. این احتیاج او را محتاج به نانوا، فلاح، خیاط و غیره کرده است. همچنین اصناف دیگر محتاج کفش می‌باشند. این احتیاج است که انسان را به مبادلهٔ زحمت وادار می‌کند. بدون مبادلهٔ زحمت نه کفش دوز، نه نانوا، نه فلاح می‌تواند زندگانی کند. همچنین جمعیت‌ها و ملل هم هر کدام در یک قسمت لوازمات بشری تخصص [پیدا] کرده است. مثلاً اگر به داخلهٔ ایران بنگریم، رابطهٔ اقتصادی ولایات ایران را ملاحظه کنیم، می‌بینیم در گیلان و مازندران برنج و ماهی و ابریشم، در قزوین و زنجان میوه‌جات، در همدان چرم، در مشهد پرک شال، در اصفهان قلمکار، در کاشان و کرمان قالیچه و غیره به عمل می‌آید. این‌ها برای دانستن تخصص جمعیت‌های داخله که ما به واسطهٔ نداشتن احصائیهٔ صحیح نتوانستیم به طور قطع بنویسیم، به عقیدهٔ ما کافی است.

گمان می‌کنیم که قارئین ملتفت می‌شوند که موقعیت جغرافیایی و ارتباط تجارتي در داخلهٔ ایران سبب تقسیم زحمت به حاصلات فوق‌الذکر گردیده است. مثل این است که ممالک دنیا که در احتیاج بشر به تقسیم زحمت مجبور شده‌اند، مثلاً آمریکا در فلاح، انگلستان در منسوجات، آلمان در ماشین‌آلات، ایران در بافت قالی و همچنین در ممالک دیگر در اقسام استحصالات متخصص هستند. هر چند که این اختصاص به طور

قطعی و انحصاری نیست، در این ممالک هم از سایر لوازمات تهیه می‌شود. اما به طور کلی می‌نویسیم و الا غیر از قالی لوازمات دیگر هم از قبیل پشم، پوست حیوانات، حاصلات باغبانی، برنج و غیره از ایران به خارج صادر می‌شود. در آلمان غیر از ماشین آلات، سیب‌زمینی، گندم، فاستونی و غیره نیز به عمل آورده می‌شود. آمریکا صنایع ماشین‌سازی و نساجی هم دارد.

نظر ما در جزئیات نبود. فقط ما می‌خواستیم به طور کلی متخصص بودن ملل را که نتیجه استعداد محلی و موجودیت وسایط طبیعی است، من باب تمثیل خاطر نشان بکنیم و این را هم هر چند که خارج از موضوع است یادآوری می‌کنیم که در وقت جنگ موازنه اقتصادی دنیا به هم خورده، مخصوصاً آمریکا غیر از مواد فلاحتی سائر امتعه بازار دنیا را هم در ید انحصار خود آورده بود. این است که امروز اروپا هر قدر به ترمیم اوضاع اقتصادی می‌کوشد، آن قدر هم هرج و مرج و آنارشی اقتصادی در آمریکا تولید می‌شود.

پس در صورتی که ما نمی‌توانیم بدون مبادله زحمت خود با سایر ملل احتیاجات خود را مرتفع سازیم - در صورتی که هیچ مملکتی در حیات اقتصادی خود قائم به خود نیست - در صورتی که تخصص در یک قسمت از مایحتاج را دارا هستیم و برای قسمت‌های دیگر محتاج دیگران می‌باشیم، چه طور می‌توانیم از تجارت خارجه صرف‌نظر نماییم؟

بلی لابدیم، باید تجارت کنیم، اما چه طور، با چه وسیله؟ آیا [به] حالتی که در امتعه تجارتي داریم؟ آیا با وسایطی که در استحصال امتعه‌ای که تخصص [اختصاص] به ما دارد، اتخاذ کرده‌ایم؟ ما مکرر اظهار کرده‌ایم که برای معاصر شدن، احتیاج به معاصر کردن صنایع داریم. برای مقاومت در مقابل تجارت، پر محصول نمودن زحمت شرط است. ده نفر ما کار یک نفر را می‌کند. آیا در مبادله با زحمت خارج نباید زحمت ده نفر را به

زحمت یک نفر بدهیم؟ آیا در این صورت ده نفر ایرانی به قدر یک نفر خارجی حاصل به دست نمی‌آورد؟ آیا در این صورت این‌ها محکوم به فقر و آن‌ها بالطبع مالک ثروت هنگفت نخواهند شد؟

دیروز به ما گفتند که امتعهٔ وطنی کفایت احتیاجات ما را نمی‌کند. ما تصدیق می‌کنیم. اما مسئله سر امتعهٔ وطن نیست. درد این است که محصول زحمت ما کفایت احتیاجات ما را نمی‌کند. باید ده نفر از ما بکوشد تا وسایل زندگانی یک نفر را مثل انسان‌های معاصر تهیه کند. خلاصه این است که ما باید به پر محصول نمودن زحمت که عبارت از ایجاد صنایع ماشینی و الکتریکی باشد، سعی کنیم. مادامی که این را نداریم باید بدانیم که هر چه می‌نویسیم، هر فکر که می‌کنیم، به سر همدیگر می‌زنیم، چشم یکدیگر را کور می‌کنیم، فایده اساسی نخواهد داشت.

یکی از آقایانی که در بارهٔ شرائین و شریانات چیزی می‌نویسد، عقیده‌اش این است که اگر شرائین شود، تمام کارها اصلاح خواهد شد. آن یکی چند ماه است که یخهٔ [یقۀ] دانتن، روسو، مونتسکیو را چسبیده، مثل فسنجان نیم شمال در هر مقوله اسم ایشان را به میان می‌آورد. آن دیگری خودش را در ایران ادیب یگانه و متخصص در فن روزنامه‌نویسی دانسته، به نصیحت سایرین می‌کوشد. یکی هم می‌گوید که اگر روزنامه‌نویس به کسی فحش بدهد، باید محاکمه شود...

دیگری از گریبان هوجی‌ها گرفته، هر روز تکراراً به معرفی کردن ایشان سعی می‌کند. آن یکی هم می‌گوید که اگر می‌خواهید حقوق شما محفوظ باشد فلان کس را وکیل کنید. همهٔ این‌ها و ما معتقد بر این هستیم که راهنمای سعادت بوده، ملت را می‌خواهیم نجات بدهیم؛ اما تصور نمی‌کنیم که نجات ملت بسته به حل نمودن مسائل فوق باشد. ملت را

فلاکت اقتصادی به طرف عدم رهسپار کرده است. ملت را فقدان وسایط زحمت و صنایع وقت به فلاکت سوق داده است. همه از استقلال وطن، آزادی و ترقی ملت صحبت می‌کنیم. در صورتی که با بودن وضعیت کنونی کلمات استقلال و طرفداری از آزادی ملت موهوم و بی‌معنی است. با این حال، ملت پرستی و وطن‌خواهی، آکتوری و مسخره‌بازی است. ما شاید در جزئیات بتوانیم اظهار عقیده خصوصی بکنیم. یعنی نظریات ما در جزئیات علیحده باشد. اما به طور کلی می‌بینیم که با این حال پر محصول کردن زحمت نیز غیرممکن است. امتیاز معادن، فروش ثروت طبیعی در سایر اقدامات نظیر این، دردهای ما را علاج نخواهد نمود. استقراض خارجی فقط مدت خیلی کمی می‌تواند کفایت به مخارج ادارات دولتی کند. گمان می‌کنیم رفقای روزنامه‌نویس ما در این موضوع بحث خواهند کرد و مسئله را روشن خواهند فرمود. ما هم به نوبه خود به قدر امکان در اطراف این موضوع اظهار عقیده خواهیم نمود.

ا. پرویز

۲۱

گمون پاریس

عید رنجبران دنیا*

به طوری که انقلاب فرانسه به صنف بورژوازی راه مبارزه با صنف روحانیون و ملاک و فئودال را یاد داده، به همین ترتیب هم گمون پاریس سنه ۱۸۷۱، به صنف کارگر و رنجبر دنیا راه مبارزه را آموخت. اهمیت

انقلاب سال ۱۸۷۱ برای صنف کارگر بیش از اهمیت انقلاب سال اخیر [۱۷۸۹؟] قرن هجدهم فرانسه برای طبقه بورژوازی می باشد. این است که امروزه کارگران تمام دنیا هجدهم ماه مارس را که روز اعلان کمون کارگران فرانسه است، عید می گیرند.

در سنه ۱۸۷۱، قشون امپراتوری آلمان به دروازه های شهر پاریس رسیده و در فرانسه حکومت جمهوری اعلان و مبارزه صنف کارگران با سرمایه داران روز به روز جدی تر و عملی تر می شد. سرمایه داران در مقابل نهضت کارگران متزلزل بودند. حکومت مدافعه ملی در عوض مدافعه ملت از تجاوزات خارجی و حفظ آزادی، مهیای صلح با امپراطور آلمان شده، ارتجاع و تسلیم [شدن] به قوای ضد آزادی خارجی را به دخالت رنجبران در سیاست داخلی ترجیح می داد. صنف کارگر هم احساس کرده بود که برای سرمایه داران وطن پرستی، ملت دوستی یا مدافعه آزادی و اصول جمهوریت اهمیت ندارد، تمام این ها الفاظی است که برای به دست گرفتن حکومت تا به حال انتشار داده اند برای آن ها فقط و فقط حفظ ثروت خود و منافع اقتصادی اهمیت واقعی دارد. این تجربیات به رنجبران اثبات کرد که سرمایه داران حاضر هستند برای حفظ منافع خصوصی خود استقلال فرانسه را دو دستی تسلیم اجانب نمایند، بلکه به این وسیله بتوانند جلوگیری از نهضت رنجبران بکنند.

لذا در هفدهم [هجدهم] همین ماه مارس در سایه یک قیام مجدانه، زمام حکومت را از دست سرمایه داران (حکومت مدافعه ملی) گرفته، اعلان کمون دادند.

این اولین انقلاب سوسیالیستی در دنیا بود که مرکز سوسیالیست های عالم (بین الملل اول) هم در آن شرکت داشت. حکومت رنجبران پاریس دو ماه و پنج روز [۷۲ روز] دوام پیدا کرده، در این مدت قلیل در اکثر

قسمت‌های اداری حکومتی قوانین سوسیالیستی وضع و به اجرای آن کوشیدند. اما تا آن روز چون صنف کارگر همیشه برای آزادی مبارزه کرده دارای روح و پسیکولوژی انسانیت‌پروری و مساوات‌خواهی بود. بنابراین مرتکب بعضی اشتباهات گردیدند که در نتیجه آن بیش از دو ماه و پنج روز نتوانستند حاکمیت خود را ادامه دهند. تا آن روز کارگران فرانسه از وحشی‌گری و جلادی صنف بورژوازی کماحقه مسبوق نبودند. این بود که در وقت تسلط خود کوشش به انهدام عناصر ضدانقلابی نمودند و از این جهت کارکنان سرمایه‌داران در ورسای تمرکز پیدا کرده، در تحت فرماندهی «گالیفه»^{*} بر کمون پاریس حمله آوردند. کوچه‌های پاریس را با خون کارگران و زن و بچه‌هاشان مبدل به رودخانه‌های خون کردند. هرکس را در لباس کهنه دیدند، به قتل رساندند. کارگران پاریس اگرچه در ماه مای (مه) سال ۱۸۷۱ سی هزار نفر را فدای اشتباهات خود کردند، این کشتار رنجبران دنیا را از ماهیت احساسات انسانیت‌پروری سرمایه‌داران مطلع ساخت. در نتیجه این گونه جلادی صاحبان سرمایه، کارگران دنیا شکل مبارزه خود را تغییر دادند. انقلاب کمون در حیات سوسیالیست‌های دنیا تأثیرات بزرگی را حاوی است. کارل مارکس در کتاب خود موسوم به مبارزه صنفی در فرانسه، کمون پاریس را از عوامل مهم سقوط بین‌الملل اول معرفی می‌کند.^{۲۶}

بلی، انقلاب کمون پاریس به کارگران دنیا خیلی چیزها آموخت. حتی می‌توان گفت که در این مدت خیلی بیش از چند قرن مبارزه به تجربیات طبقه کارگر افزوده گشت. اگر ما رجوع به انقلاب سوسیالیستی روسیه کنیم و تروریزم کارگران روسیه را با تروریزم (آدم‌کشی) سرمایه‌داران پاریس مقایسه نماییم، بر ما معلوم خواهد شد که کدام صنف دارای انصاف و وجدان می‌باشد.

* Zornal فرانسوی Galliffet

در هر صورت انقلاب ۱۸۷۱ سرمشق انقلابیون روسیه شد. کمون پاریس بود که نگذاشت کارگران روسیه اعتماد به صنف سرمایه‌دار نمایند. کمون پاریس بود که به کارگران روسیه اصول مبارزه را آموخت. موجودین کمون پاریس اهمیت صنف دهاتی را احساس نکرده بودند و عدم اشتراک دهاتیان در کمون پاریس یکی از عوامل انقراض سریع این نهضت محسوب می‌گردد. ولی، کارگران روسیه ملتفت این نکته شده و طبقهٔ بزرگ‌را نیز با خود همراه کردند. بالاخره به اتفاق ایشان قادر به ادامهٔ حکومت سوسیالیستی گردیدند. دیروز تمام کارگران دنیا به یادگار کمون پاریس، یعنی اولین انقلاب سوسیالیستی عید گرفته بودند. یاد آن روز را می‌کردند و می‌خواستند با یادآوری از فداکاری‌های رنجبران پاریس و شهدای کمون، نام مجاهدین راه سعادت بشر را زنده نمایند.

ما هم در ایران اولین دفعه صدای خود را به [صدای] کارگران دنیا مخلوط کرده، می‌گوییم:

زنده باد خاطرات مجاهدین پاریس در قلوب رنجبران عالم.
پاینده باد اتحاد تمام کارگران دنیا. ۲۷

۱. پرویز

امروزها در جراید مرکزی و میان مردم مسئلهٔ احیای قانون اساسی و اجرای اصول مشروطیت با حس و حرارت تامی در جریان است. ۲۸

وسعت روزافزون این نهضت جدید که در نتیجه فشار ارتجاعیون تولید شده است، هر انسان ذی‌حسی را تهییج و به اظهار عقیده وامی‌دارد. از قراری که شایع است گویا حکومت نظامی که برخلاف قانون مشروطیت و با بودن مجلس شورا دوام داشت، ملغی شده و جرایدی که بدون سبب و محاکمه توقیف شده بودند، دوباره منتشر خواهند شد. هنوز بر ما واضح و معلوم نیست که آقایان تا چه درجه حاضر به دست کشیدن از دیکتاتوری و فعال میثانی گردیده‌اند؟ هنوز معلوم نیست که تا چه اندازه قانون عدلیه و محاکمه مراعات خواهد شد و حکام ولایات و ایالات تا چه درجه خود را در مقابل قانون و ملت و اهالی ولایتی که حکمرانی می‌کنند مسئول خواهند دانست و چه طور از عملیات خودسرانه مأمورین دولت در ولایات تفتیش و جلوگیری خواهد شد؟ ادارات لشکری که حق مداخله به امورات کشوری ندارند، بعد از این علاقه و رابطه ایشان با مردم چه طور باید بشود؟ عملیات زمامداران به طوری غیر معلوم است که هیچ نویسنده‌ای ممکن نیست در تحریرات خود دچار مشکلات نباشد. این است که ما در این مقاله از نوشتن جزئیات صرف‌نظر [کرده] و به طور کلی در اجرای قانون اظهار [نظر] خواهیم نمود.

امروز از هموطنان خیلی می‌گویند که مشروطه نتیجه مطلوبه ندارد و انتظار ماها غلط بود. حتی [بعضی] از نویسندگانی که ادعای متفکری می‌کنند، با حالت یأس می‌گویند که: «دیگر خسته شدیم، این‌ها همه نتیجه بالهوسی بوده است. باید بعد از این با سکوت و تأنی تن به قضا داده، منتظر حوادث شد تا چه پیش بیاید». بعضی از این نظریه‌ها درست است. مثلاً ما هم تصدیق می‌کنیم که از مشروطه ایران نتیجه مطلوبه حاصل نشده است، اما حرف در این است که مشروطه تا به حال نبوده، قانون تا امروز نتیجه عملی داشته است [؟]. اما بلکه در دوره اول و دوم دارالشورای ملی واسطه تبلیغات بوده است. ما همه تصدیق باید بکنیم که

مشروطه اختیارات حاکمیت مطلق و فعال مایشائی سلطان را محدود می‌کند و جلوگیری از عملیات خودسرانه حکام مستبد می‌نماید، وزرا را در مقابل ملت و محکمه مسئول می‌داند. یعنی بر خلاف منافع یک دسته از اهل مملکت است که مدت‌های متمادی حکمرانی کرده، با وسایط مختلفه تا خون و عروق ملت نفوذ رسانده‌اند، بدعت‌ها و عادات که سال‌های دراز به ملت یاد داده‌اند، با نوشته شدن و امضا گردیدن نتیجه نمی‌تواند بدهد. بلکه بیشتر از اخذ امضای مشروطیت، اجرای آن فداکاری لازم دارد. محو عادات استبدادپرستی و تسلیم محض شدن در مقابل حکام، مجاهدت می‌خواهد. آن مستبدین در مقابل نهضت ملی و احساسات مردم مجبور به امضای قانون اساسی و وعده‌های دروغی بودند. لیکن به این زودی که نمی‌توانستند دست از آقایی و منفعت خود بکشند. آن روز بیچاره بودند، لذا موقتاً در روی کاغذ حاضر به دادن حقوق ملت شدند. اما زودباورها می‌توانند باور کنند که فقط با این امضا مشروطه و قانون گرفتند. دیگر تمام کارها باید درست بشود. تاریخ ممالک دنیا به خوبی نشان می‌دهد که مبارزه با استبداد بعد از امضای قانون مشروطه زیاده از اخذ آن بوده است. انقلابیون فرانسه در موقع انقلاب مشروطیت برای اجرای بیانیه‌ای که موسوم به «حقوق انسانیت و هموطنان»^{۲۹} بود، بیشتر از اعلان آن بیانیه کوشیده‌اند. برای احیای مشروطیت ملت فرانسه به مراتب زیادتر از گرفتن آن زحمت کشیده، قربانی داده‌اند. در مبارزه اجرای قانون بود که ملت فرانسه مقصود لویی شانزدهم را فهمیده، با این که به عقیده ایشان سلطان مقدس‌ترین تمام مردم بود، با کمال حقارت محاکمه نموده، او را مقتول کردند و در نتیجه این بود که ملت حکام و سلاطین را شناخت و لذت آزادی را حس کرد. زیرا هر کدام از مواد قانون را بعد از مبارزه چند سال اجرا نمود. بنابراین است که ما از نتیجه ندادن مشروطه مانند سایرین مأیوس نیستیم، ما

می دانیم که مشروطه نداریم. اختیارات سلاطین و حکام را به اندازه لزوم با قانون محدود نکرده ایم. از این روست که نتیجه مشروطه و آزادی را ما بعد از اجرای قانون می دانیم. مشروطه در روی کاغذ البته نتیجه ندارد. گاو را با مناجات از مزرعه بیرون نمی توان کرد. برای اخراج آن چماق لازم است. همچنین اختیارات مستبدین و مرتجعین هم با نوشتن قانون محدود نمی شود. بلکه قانون را باید اجرا کرد و برای این است که آزادی خواهان و انقلابیون باید همیشه اجرای قانون را در نظر بگیرند، نه وضع آن را.

وضع با اجرا، قول با فعل، علم با عمل خیلی مسافت دارد. امروز است که ملت برای اجرای قانون به هیجان افتاده است. امروز است که ملت می خواهد بعد از شانزده سال قانون مشروطه را که حق خورد اوست، عملی نماید. امروز است که در مرکز ولایات ملت احتیاج به اجرای قانون اساسی دارد. امروز است که مردم می گویند در مقابل حکام فقط ملت هست. امروز است که عامه می خواهد آقایان و حکمفرمایان را تابع اختیارات خود نماید. همین نهضت مشروطه خواهی و قانون پرستی است که آزادی خواهان حساس و ترقی پروران جدی را تهییج کرده، با وجود حبس و تبعید شدن و رسوایی که هر دقیقه متصور است، به گفتن حقیقت و نوشتن خواهش و احتیاجات ملت وامی دارد. این است که ارتجاع سیاه را مجبور به دادن وعده های دروغی می نماید.

نه رفقا! بعد از این نباید به وعده های دروغ اعتماد کرد. نباید اجازه داد که مرتجعین سیاه فعال مایشائی خود را به موقع اجرا گذارده، مشروطه و قانون را عقیم بگذارند، آزادی خواهان و مشروطه طلبان را به اساس مختلف در محبس های تاریک و نمناک خفه کنند؛ اسب های سیاه خود را در هر طرف این مملکت آغشته به خون احرار به جولان آورند، قراردادها عقد کنند، در کنفرانس ها خود را به نمایندگی مملکت مشروطه ایران معرفی نمایند. رفقا! ما ایشان را مقصر نمی دانیم، منفعت آن ها این طور

اقتضا می‌کند، مقصر ما هستیم که اگر بگذاریم آن‌ها به آرزوی خود موفق می‌شوند. مقصر ما می‌شویم اگر اسباب دیکتاتوری اشخاص را فراهم بیاوریم و در مقابل ارتجاع سکوت نماییم.

رفقا! مرتجعین و مستبدین، نهضت آزادی و احیای قانون اساسی را که در میان عامه تولید شده است، به خوبی حس کرده‌اند. آن‌ها می‌فهمند که ملت بعد از این زیر بار هیچ زور و سرنیزه‌ای نخواهد رفت و در مقابل هیچ شخص پرزوری سر تسلیم فرود نخواهد آورد. دوره دیکتاتوری و فعال مایشائی دیگر گذشته است.

رفقا! مرتجعین حس تنفر ملت را نسبت به خود فهمیده و از این جهت است که به واهمه افتاده‌اند، اعتماد به خود ندارند و می‌ترسند که اگر قانون اساسی اجرا بشود، ملت بخواهد به آزادی از حقوق خود استفاده کند. دیگر ایشان نمی‌توانند به طور سابق زندگانی نمایند. این است که اولاً می‌کوشند به واسطه نوکرهای مستقیم و غیرمستقیم، مشروطه و آزادی را مصنوعی نشان بدهند. آزادی خواهان و قانون پرستان را شورش طلب و هرج و مرج خواه، بلکه شارلاتان و متقلب معرفی کنند. انقلابیون گذشته و نویسندگان دوره اول را بد و نویسندگان امروز را بدتر از ایشان بنمایانند. اما حقیقت بر خلاف عملیات ایشان است. امر واقع که مستور کردن آن ابداً ممکن نیست، برعکس انتشارات آنان به وقوع می‌رسد. اگر ملت احتیاج به قانون ندارد، اگر از ارتجاع نمی‌ترسد، چرا انجمن‌های محلی را نمی‌خواهند تشکیل کنند؟ برای چه انتخاب نمایندگان دارالشورای ملی را حواله به سرنیزه حکومت نظامی می‌کنند؟ علت چیست شوراهای بلدیه مسکوت عنه مانده؟ برای چه قلم نویسندگان با شکستن و زیان‌گویندگان با بریده شدن تهدید می‌شود؟ چرا نمی‌خواهند آزادی کلام، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماع و مجامع عملی شود؟ تمام این‌ها برای جلوگیری از نهضت ضد ارتجاع می‌باشد.

رفقا! اشراف و ارتجاعچی‌ها و دیکتاتورها خودشان هم می‌دانند که ایشان قادر به اجرای قانون اساسی نمی‌باشند، زیرا قانون اساسی برخلاف منافع ایشان است. اگر قانون اساسی اجرا شود، باید آن‌ها را از میان بردارد. قانون برای محو کردن اختیارات ایشان است. ایشان چه طور می‌توانند طرفدار قانون باشند؟ ایشان چه طور می‌توانند از طرف ملت وکالت داشته باشند؟ ملت می‌خواهد وکیل داشته باشد که حقوق خود را از تعرض همین اشخاص محفوظ بدارد.

رفقا! ما [همان] طوری که در مقاله‌های گذشته خود یادآوری کرده‌ایم، الان هم می‌گوییم: مادام که قوه داریم، زبان داریم، ولو این‌که یک نفر هم بوده باشیم، خواهیم گفت که باید اشراف پوسیده و مرتجعین و اشخاصی که خدمت به ایشان می‌کنند، در مقابل نهضت ملی و آزادی از میان بروند. این دوره جدید که مسئله اجرای قانون اساسی و آزادی مطرح شده است با مرگ و محو یادگارهای قرون وسطی خاتمه خواهد یافت. در این دوره ملت می‌خواهد در حیات سیاسی و اقتصادی خود عملاً اشتراک کند. این دوره ملت می‌خواهد فکر دیکتاتوری و فعال مایشائی و کلمه «من» را از میان بردارد.

شاید این جریان بیشتر از ماها را به وادی هلاکت سوق بدهد. شاید ملت به تدریج (اولوسیون)* موفق به آرزوی خود گردد، یا این‌که در مقابل فشار و تضییقات ارتجاع یک دفعه تمام عناصر ملی به هیجان آمده، به شکل رولوسیون** تمام دشمنان و موانع آزادی را معدوم کند. در هر صورت ما معتقد به موفقیت ملت می‌باشیم.

+

* Evolution (تکامل)

** Revolution (انقلاب)

حفظ آزادی وظیفه ملت است*

-۲-

یکی از موجبات موفقیت ملل دنیا این است که در میان ممالک بی طرف و دشمن، طرفدار برای خود ایجاد بکنند. مخصوصاً در دوره جنگ بین‌المللی اهمیت این مسئله به خوبی معلوم و آشکار گردید.

متحارین علاوه از فرونت‌های جنگی به این وسیله موفقیت‌های مهمی حاصل کردند. در وقت جنگ بین‌المللی عملیات سیاسی و شعارهای مشتع بیشتر از طیاره‌های آسمان‌پیما و توپ‌های آتش‌فشان و سربازان چالاک نتیجه‌های عملی داد. برای ایضاح این مطلب از اظهار بعضی از عملیات متحارین در این خصوص ناچاریم.

ساکنین اروپای روسیه که از جنس ملت ویلیکوروس [ولیکاروس] نبودند و همیشه برای استقلال خود از چنگ ویلیکوروس‌ها می‌کوشیدند، با وعده‌های آلمان برخلاف حکومت تزاری سعی کردند و اسباب هزیمت قشون روسیه را فراهم آورده، سبب اشغال مراکز مهم آن سامان از طرف حکومت آلمان شدند. برای این که حکومت آلمان با شعار آزادی ملل آن سامان - لهستانی‌ها و غیره - قیام کرده بود.

در قفقاز عثمانی‌ها با شعار آزادی مسلمین از تسلط حکومت تزاری پیش می‌رفتند. مسلمین قفقاز موفقیت عثمانی را یگانه آرزوی خود تصور کرده، در مغلوبیت روسیه از هرگونه عملیات خودداری نمی‌نمودند. همچنین روس‌ها به وعده تشکیل ارمنستان بزرگ، آرامنه را که تبعه عثمانی بودند، بر علیه حکومت عثمانی شورانیدند و جلوگیری از عملیات عثمانی در آناتولی کردند.

انگلیسی‌ها اعراب را با تطمیع تشکیل امپراتوری بزرگ اعراب بر ضد عثمانی شورانیده، خود را حامی اعراب قرار دادند و سبب تفرقه مملکت بزرگ شده، حاکم آن سامان گشتند.

بالاخره موفقیت انقلابیون روسیه بر همه معلوم و آشکار کرد که فتح و ظفر با سرنیزه و توپ نبوده، بلکه موفقیت و طرفداری معنوی توده عظیم کارگران و ضدیت با اصول سرمایه‌داری بین‌المللی و جهانگیری بود. صحیح است و ما هم تصدیق می‌کنیم که انقلابیون روسیه از نقطه نظر نظم و ترتیب نواقص کم داشتند، لیکن موفقیت ایشان را هیچ کس نمی‌تواند از قوه داخلی آن‌ها بدانند، بلکه پیشرفت انقلاب نتیجه طرفداری تمام کارگران دنیا به انقلابیون بود که نگذاشتند ممالک سرمایه‌دار که منصوب به او بودند، انقلاب روسیه را خفه نمایند. کارگران دنیا بودند که تمام ممالک سرمایه‌دار را مجبور به صلح با روسیه نمودند. البته این تنها در انقلاب روسیه نبوده، بلکه در انقلاب فرانسه هم به وقوع پیوست. اگر فرانسه در دست انقلابیون نبود، اگر شعار آزادی فرانسوی‌ها تمام دنیا را متزلزل و حسن توجه انقلابیون عالم را به خود جلب نمی‌کرد، از طرف قشون متحده آلمان و روسیه و انگلیس، مملکت فرانسه اشغال و آزادی آن‌ها محو می‌شد. شعارهای ضدانقلابیون بود که در هر فرونت اهالی آن مملکت با کمال صمیمیت، قشون فرانسه را استقبال می‌کردند و هر جا که قشون آزاد فرانسه قدم می‌گذازد، در همان جا فوراً اصول جمهوریت که در تاریخ به اسم جمهوری دختر مشهور است و فرانسه مادر جمهوری‌های کوچک شناخته می‌شد، به وجود می‌آمد. گمان می‌کنیم سبب موفقیت کمالیون [طرفداران مصطفی کمال آتاترک]، موجب اخذ استقلال ایرلاند^۳، پیشرفت کارهای انقلابی مصری‌ها محتاج به شرح نیست. همه این‌ها نتیجه طرفداری کارگران و آزادی‌خواهان دنیا است و بس.

وقتی که ما می خواهیم در این دوره، در دوره‌ای که دنیای امپریالیزم و استملاک متزلزل شده است، قدمی برای حفظ استقلال و آزادی خود برداشته و دست تجاوز خارجی را از خاک ایران کوتاه کنیم، وقتی که مایل هستیم گامی به دوره جدید گذاشته، خطاهای رژیم خائن گذشته را جبران نماییم، وقتی که اوضاع دنیا با خواهرش و تقاضای ما موافقت دارد، آیا ما می توانیم تنها تکیه به قوه داخلی خود نموده، بدون ملاحظه سیاست خارجی و پیدا کردن کمک و طرفدار در میان ملل مسالک سرمایه دار که دشمن دشمنان ما هستند، موفق به آرزوی خود شویم؟ آیا مضحک نیست که در سیاست داخلی خود از سیاست خارجی دنیا صرف نظر نماییم؟ آیا برای یک ملتی ممکن است امروز قائم به نفس خود بوده و با زور خود از عهده حفظ استقلال برآید؟ البته نه! به عقیده ما این سیاستی که اتخاذ کرده ایم و این راهی که ما می رویم ابداً نایل به موفقیت نخواهیم شد. امروز دنیا، دنیای دیگری است. امروز سیاست عالم غیر از سیاست صد سال قبل از این است. امروز مملکت انگلستان با آن زور و عظمت متشبه به تطبیع و تحییب ملل کوچک می شود. امروز هر ملتی که توانست در سیاست دنیا برای خود طرفدار زیاد پیدا کند، می تواند به موفقیت نایل شود.

این است که ما رفقای خود را مخاطب کرده، می گوییم: رفقا! اگر شما میل به آزادی و استقلال دارید و اگر می خواهید ترقی کرده، دست سرمایه داران متجاوز اجنبی را از مملکت خود دور کنید، باید سعی کنید که در عالم برای خود طرفدار پیدا نمایید. رفقا! ما از شما می پرسیم: آیا با وضع کنونی، هیچ ابلهی می تواند طرفدار ما باشد؟ آیا به ما نمی خندند که دوره قرون وسطی وحشیت و بربریت و فعال مایشائی را محافظه کرده، معهداً از دیگران امید کمک داشته باشیم؟

رفقا! امروز شما هم می دانید که در سیاست عالم دو قوه بزرگ در

مبارزه، دو دسته مبرز در جدال است: سرمایه‌داران و کارگران. دسته اول را که سرمایه‌داران باشند می‌دانید که موافق تقاضای منافع خود بالطبع دشمن ما هستند و فلاکت ما موجب سعادت و سیادت ایشان است. ایشان بدون مکیدن خون ماها قادر به زندگی نیستند. اساس سرمایه‌داری در اسارت و بدبختی ملل ضعیفه است.

از این رو اگر ما از آنها منتظر کمک باشیم و سعادت خود را در تکیه به سرمایه‌داران خارجی پنداریم، البته راه خطا پیموده و با پای خود به طرف هلاکت رفته‌ایم. پس با این وضع یک چاره بیشتر نداریم. آن هم کسب حسن توجه و کمک صنف کارگران عالم که دشمنان حقیقی ما هستند، می‌باشد. حالا باز هم از شما سؤال می‌کنم:

آیا با بودن اصول منحوس اشرافی - دیکتاتوری و فعال مایشائی حق داریم از کارگران دنیا انتظار مساعدت و کمک داشته باشیم؟ البته خیر! یا این که ممکن است در مقابل سرمایه‌هنگفت و صنایع خارق‌العاده و قشون منظم خارجی تنها با قوه محدود خود مبارزه کنیم؟ البته شما هم می‌دانید که ممکن نیست. ما هیچ چه [کذا] نداریم و همچو فکری هم برای ما غیر از اوهام و فاتازی [فاتزری] چیز دیگری نمی‌باشد. رفقا! تکرار می‌کنیم که ما باید صدای خود را به گوش تمام آزادی‌خواهان دنیا برسانیم. ما باید تمام کارگران دنیا را به معاونت و مساعدت خود [دعوت] بنماییم.

رفقا! غیر از کارگران غرب، یک قوه مهم انقلابی در شرق داریم. ما باید روحاً، جسماً و عملاً با آنها متحد شویم. زیرا منفعت کارگران و آزادی‌خواهان شرق در یک نقطه تمرکز می‌یابد. دشمنان همه ما یکی است: سرمایه‌داران خارجی!

ما باید برای این مسئله بکوشیم. البته موفقیت بی‌فداکاری حاصل نخواهد شد. ما باید اشراف و متنفذین و مرتجعین را فدای آزادی و

حفظ آزادی از وظایف ملت است ۱۳۱

استقلال خود بنماییم. ما باید خودمان را به دوستان خود عملاً معرفی کنیم. ما باید به دنیای مجدد [متجدد؟] اعلان آزادی خواهی و ترقی پروری خود را بدهیم.

آیا با اوضاع حاضره و زندگانی که امروز داریم ما را آزادی خواه و تجددپرور خواهند شناخت؟

۲۴

حفظ آزادی از وظایف ملت است*

-۳-

قشون

در این موقع لازم است فلسفه لزوم تأسیس قشون را به طور اختصار شرح دهیم.

قشون هم مانند سایر مؤسسه‌های دولتی برای حفظ منافع ملت تشکیل می‌شود. رویه و طرز و ترتیب استفاده از قشون هر مملکتی به نسبت قوانین مدونه و طرز حکومت آن مملکت خواهد بود. مثلاً قشون یک دولت مستبد مطیع اراده شخصی پادشاه بوده، مجری اوامر اوست و بس. همچنان‌که سایر دول هم فقط امضای شخص پادشاه را در عقد قراردادها و غیره معتبر می‌شناسند. بنابراین اگر قشون دول مستبده مرتکب عملیات شنیعۀ خلاف قانون مدنیت شده، بر علیه آزادی ملت اقدامی نمایند، نمی‌توان آن‌ها را قانوناً ملامت نمود.

قشون مملکت مشروطه و جمهوری و غیره مثل سایر مأمورین دولتی موظف است که موافق و مطابق تعلیمات حکومت ملی عمل نماید. چنان که بر خلاف آن رفتار کند به اصطلاح بین‌المللی مرتکب خیانت عالی گردیده، فقط محکوم به اعدام خواهد بود و در صورت عدم استطاعت حکومت ملی به اجرای این حکم، شخص یا اشخاص مذکور یاغی نامیده شده، دول کامله‌الوداد نمی‌توانند آن‌ها را عضو یا اعضای آن حکومت تصور کرده، بلکه بالعکس با آن‌ها همان معامله را می‌نمایند که مقامات رسمی با اشخاص یاغی می‌کنند. و این گونه اشخاص موافق قوانین مدونه ملل مشروطه از کلیه حقوق ملی مادام‌العمر محروم خواهند بود.

نظربه موقعیت کنونی برای روشن کردن مسائل جاریه لازم است این نکته را از نقطه نظر علمی و به جهت رفع سوء تفاهم مورد بحث قرار دهیم.

اولاً باید دانست که افراد قشون هر مملکت جزء جامعه همان ملت بوده و طبعاً با سایر افراد ملت مشترک المنافع می‌باشند. علاوه بر این افراد قشون در هر زمان از روی اصل روح اجتماع و موافق ترتیبات تکامل هر جامعه، موافقت تامه با آن نوع حکومت دارد و منافع آنان با منافع سایر افراد ملت که طبعاً از برادران و سایر بستگان افراد قشون تشکیل می‌شود، مشترک خواهد بود. و اگر غیر از این باشد، فی‌مابین ملت و قشون بلادرنگ مبارزه و کشمکش شروع گردیده، منتهی به انحلال قشون خواهد گردید. زیرا چنان که در مقدمه گفتیم، تشکیلات قشونی هم مثل تشکیلات سایر دوائر دولتی موظف به اجرای قوانین مملکتی بوده، از دولت و ملت حقوق می‌گیرند.

پس تصور ...* قشون در مقابل ملت و حکومت مشروطه بی‌مورد است. به خصوص در این دوره که صاحب‌منصبان و افراد قشون ایران مرکب از جوانان تحصیل کرده و عالم می‌باشد و هیچ نمی‌توان آن‌ها را به صاحب‌منصبان و افراد قشون دوره استبداد تشبیه نمود.

بنا بر مراتب فوق، اگر یک نفر مسلم برخلاف قوانین اسلام عمل نمود، نباید تمام مسلمین را غیرمسلم و متمرّد تصور کرد. همچنین هرگاه بر فرض تصور یک نفر ایرانی برخلاف قانون اساسی مملکت رفتار نمود، نباید تصور کرد که سایر افراد ایرانی برای احیای قانون اساسی قیام نخواهند کرد. بحث در موضوع فوق یک مسئله علمی است که تشریح آن در موقع کنونی برای تنویر افکار و رفع سوء تفاهم خیلی لازم است.

در خاتمه متذکر می شویم که قشون یک حکومت مشروطه هیچ وقت آلت اجرای مقاصد استبدادی نخواهد شد. همان طور که قشون حکومت غیر مشروطه هم نمی تواند برخلاف حکومت استبداد قیام نماید.

۲۵

حفظ آزادی از وظایف ملت است*

-۴-

پارلمان

قطع نظر از بحث در کیفیت روحی نمایندگان دوره چهارم مجلس شورای ملی ایران، موقع آن رسیده است که جنبه علمی مجلس مزبور را کاملاً و بدون پرده پوشی تحت مطالعه درآوریم.

مقدمتاً لازم است این نکته اساسی را تذکار نماییم که در حکومت مشروطه هیئت دولت که از طرف نمایندگان ملت برای اجرای قوانین

مشروطیت انتخاب می‌شوند، در مقابل مجلس مسئول اجرای کلیه قوانین حکومت ملی است که از تصویب مجلس ملی گذشته است. مجلس هم در مقابل ملت، عین موکلین خود مسئول نظارت در اجرای قوانین مزبور می‌باشد.

از مقدمه فوق این نتیجه به دست می‌آید که هرگاه هیئت دولت مملکت مشروطه بر خلاف اصول و تصمیمات مجلس ملی اقدام نمود، آن هیئت دولت طرف استیضاح نمایندگان پارلمان واقع گردیده و کابینه ساقط شود.

نکته مهم این موضوع این است که هرگاه پارلمان هیئت دولتی را انتخاب نمود و آن هیئت دولت مخالف اصول حکومت ملی عمل کرد و پارلمان هم برخلاف اصول پارلمانی و برخلاف افکار موکلین خود و به عبارت اخری مخالف وظیفه خود به عملیات دولت مثل تماشاچیان و اشخاص غیرذی‌نفع به نظر لاقیدی نگریسته، برای مشغول داشتن خود و حفظ صورت پارلمان به گذرانیدن قوانینی پرداخت که خود در همان آن عدم اجرای آن را مشاهده می‌نماید و در نتیجه این لاقیدی ملت دچار ارتجاع حکومت استبدادی شده، بهت، حیرت، تزلزل خاطر، لاتکلیفی و سرگردانی گریبان‌گیر ملت شود، در این صورت تکلیف ملت چیست؟

البته حفظ آزادی از وظایف ملت است!

و ملت آنچه را که به دادن قربانی‌ها و تحمل خسارات طاقت فرسا به چنگ آورده و رسماً آن را داراست از دست نخواهد داد و از طرف دیگر برحسب مقتضیات امروزه دنیا و بنا بر اصول تکامل، هیچ ملتی نمی‌تواند سیر قهقرایی نماید و ما در این خصوص تردیدی نداریم. لیکن در این جا ما می‌خواهیم در هویت مجلس شورای ملی امروزه بحث نموده، یک مسئله اساسی را حل و روشن نماییم.

اولاً باید دانست که پارلمان در حدود اجرا و عدم اجرای قوانین

حفظ آزادی از وظایف ملت است ۱۳۵

اساسی که وظیفه مهم و سبب اصلی وجود اوست، نمی‌تواند طریق محافظه‌کاری بی‌ماید.

ثانیاً آیا ممکن است که پارلمان بدون ایفای به وظیفه، موجودیت خود را ادامه دهد؟

البته خیر. بلکه پارلمان در صورت ادامه لاقیدی حتماً از طرفی دچار ارتجاع و از طرف دیگر مورد سخط و غضب ملت واقع خواهد گردید و بدیهی است که هر چیز و هر قوه در مقابل قوه مغلوب و مقهور خواهد گردید و این یک عامل مهم غیرمرئی است که برای اشخاص سطحی مشکل است در بادی امر پی به اهمیت آن ببرند.

حال باید دید که آیا پارلمان به اهمیت موقع خود پی برده و به وظیفه خویش عمل خواهد کرد؟ یا آن که باز هم راه مباطله و محافظه‌کاری را خواهد پیمود؟ شک نیست که دیگر برای مسامحه کاری آن‌ها مجالی نمانده و نمایندگان باید از دو کار یکی را اختیار کنند: ایفای وظیفه یا خاتمه دادن به موجودیت خود.

۲۶

حفظ آزادی از وظایف ملت است*

-۵-

حکومت نظامی، نظمیه

به موجب خبری که در شماره ۴۹ درج شد، از طرف بعضی مقامات پیشنهاد شده است که حاکم نظامی تهران از شغل قشونی استعفا کرده، به

ریاست نظامیه منصوب گردد.^{۴۱} در این جا لازم است مضرات این تغییر صوری و این تبدیل غیر احسن را به طور اختصار شرح دهیم. همه می دانند که حکومت نظامی در صورت لزوم سیاسی که بعضی اوقات در ممالک مشروطه در مواقع مهمه از قبیل زمان جنگ و انقلابات فوق العاده برای مدت محدودی وضع می شود، ولی در ایران از زمان زمامداری وثوق الدوله که همین حکومت نظامی برای تقویت و ادامه حیات خود می خواهد او را مثل بلای ناگهانی به ایران وارد کند، بدون یک لزوم سیاسی با یک روش معین و فقط با تغییر اسامی حکمرانان دیکتاتور تاکنون ادامه داشته.

آزادی طلبان و هواخواهان قانون در مقابل آن با کمال رشادت مقاومت نمودند و حکومت دیکتاتوری وثوق الدوله با آن که در آن موقع در کمال اقتدار بود و دولت قیم او [انگلستان] دارای قدرت فوق العاده و بازیگر سیاست دنیا شده بود، نتوانست به اعدام حس آزادی خواهی موفق شود. از شکنجه و تبعید آزادی خواهان به هیچ وجه فروگذار نکرد، معهذا عاقبت کار او چه شد؟ همه دیدید که در مقابل قوه ملت مغلوب و مقهور گردید. به قسمی که نتوانست در ایران زیست نماید و همان قراردادی را که با هزاران حيله و نیرنگ و با انواع دسایس و دسته بندی مصنوعی و با طرفداری جراید - همان جرایدی که امروز هم دوباره با وجود مغلوبیت در حمله اول ارتجاع، شکست فاحش خورده، باز هم با کمال پرویی طرفداری از ارتجاع نموده، تصور می کنند که امکان دارد معبود خود، وثوق الدوله^{۴۲} را به ایران عودت داده، مواد مهمه قرارداد را عملاً به موقع اجرا گذارند و در نتیجه این دفعه به جای ریاست بلدیة^{۴۳} قزوین به ریاست مالیه کرمانشاه تعیین شوند - با عبارات قشنگ و دلکش می خواست بر ملت ایران تحمیل نماید، ملفی گردید.

بر خوانندگان پوشیده نیست که اگر احساسات اهالی نسبت به زمان

و ثوق الدوله ترقی نکرده باشد، تنزل هم ننموده است. از طرف دیگر، امروز محیط دنیا اجازه جهانگیری و دیکتاتوری به احدی نمی‌دهد و یگانه عامل و طرفدار محور آزادی ملل دارد در خون خود دست و پا می‌زند و امروز یا فردا جهان فانی را بدرود می‌گوید.

ملل دنیا آزاد شدند و هر ملتی عهده‌دار تعیین مقدرات خود گردیده، روح ارتجاع و فعال‌میشائی مرده است. احیای آن از حیز امکان خارج می‌باشد.

طرفداران ارتجاع را توصیه می‌کنیم که قدری عمیق شده، برای حفظ صورت ظاهر خود هم که شده باشد، در وقایع دنیا اندکی مطالعه کرده، ببینند که آیا با این حال ممکن است دوباره ایران را به طور فقهرا به طرف ارتجاع سوق دهند؟

آیا نمی‌بینند که حتی ملل آفریقا برای استرداد آزادی با قوای انگلیس مشغول جنگ شده‌اند؟ آیا نمی‌توانید حس کنید که کنفرانس صلح ورسای^{۳۴} که برخلاف اصول آزادی ملل قراردادهایی منعقد کرده بود، باطل گردیده و نمایندگان آن مجبور به انعقاد کنفرانس ژن شده‌اند؟

آیا از دیروز عبرت نمی‌گیرید که عده شما خیلی زیادتر از امروز، قوا و وسایل اختناق آزادی فوق‌العاده بود و هیچ طرف نسبت با قوای امروزتان نبود، باز مغلوب و مقهور قوه ملت گردیدید؟

فراموش کرده‌اید که حکومت نظامی و ثوق الدوله که مجری آن نظمیة طهران و قشون انگلیس بود، در مقابل یک عده از آزادی خواهان فداکار ارکانش متزلزل گردید؟

آن روز را هم فراموش نکرده‌ایم که روزنامه شماها چه تهمت‌ها زده، احرار را آلت دست ممتازالملک‌ها و مستشارالدوله‌ها و غیره معرفی کرد. رفیق و همشهری شما سید مسلم^{۳۵} هم آمد در منزل حاجی امام جمعه خوبی سعی کرد مجلس را به هم بزند و یک نفر از اجله اشرا را

فرستادید که به صورت یک نفر معممی که در بالای منبر مشغول نطق بود، سیلی زده، او را از منبر فرود آورد؟ بالاخره چه نتیجه گرفتید؟ شما مغلوب شدید یا آزادی خواهان؟ جواب این مسئله را همه می توانند بدهند.

افسوس و هزار افسوس که دوره های تاریخ تجدید می شود و شما عبرت نمی گیرید. حبّ استفاده شخصی دیده بصیرت شما را کور و گوش شما را کر کرده است. از مقصود دور افتادیم. برگردیم سر مطلب: موضوع بحث ما این است که یک نفر حاکم نظامی یا رئیس نظمی که به اجرای اصول و احکام استبدادی و مخالف با قانون حکومت ملی عادت نموده، آیا می تواند رئیس نظمی حکومت مشروطه بشود؟ البته خیر! روح او در اطراف استبداد دایماً سیر می کند و رئیس نظمی پای تخت یک مملکت مشروطه باید دارای اخلاق حسنه آزادی خواهی و از طرفداران جدی حکومت ملی باشد و این تغییر صورت ظاهری مضراتش به مراتب زیادتر خواهد بود.

اگر امروز حکومت نظامی در امور خارج از حدود وظیفه حکومت نظامی عمل می کند، فردا که رئیس نظمی شد، طبعاً باید وزارت عدلیه بسته شود. شما نویسندگان بخوانید، دولت بداند که امروزه موافق مقتضیات دنیا، هر چیز باید به تمام معنی و حقیقت خود جلوه گر شده، امور مطابق این اصل به موقع اجرا گذارده شود. ملت پی به حقوق خود برده و به حقایق امور آشنا گردیده، دیگر نمی توان او را اغفال نمود.

حفظ آزادی از وظایف ملت است*

-۶-

چون بعضی روزنامه‌نویسان کاسه‌لیس که هر روز به نوبه سر میز یک مرتجع و اشراف پوسیده شکم خود را پر کرده و از برای خورش آمد آن‌ها کلماتی مزخرف به هم می‌بافند، با فکرهای کوتاه و گنگ خود مقالات چند روزه ما را چنین تعبیر می‌کنند که ما بر ضد این هستیم که ایران قشون منظم داشته باشد. هرچند اعتنا به این کوتاه‌نظران نباید کرد، ولی برای این که ملت از عقاید ما نسبت به قشون ایران مسیوق باشد، مقاله قشون و ملت را در این شماره منتشر کردیم.

قشون و ملت^{۳۶}

سیر تدریجی اجتماعات بشری با چه راهی بوده، مبحثی است خیلی وسیع که ما الان از اظهار آن به طور اجبار صرف نظر کردیم. در هر صورت ما الان می‌بینیم که در تمام ممالک هر یک از اعضا و عناصر جامعه به وظیفه‌ای جداگانه از وظایف مشترکه ملی مشغول می‌باشند. مثلاً یک قسمت بزرگری نموده برای عموم آذوقه تحصیل می‌نماید. یک قسمت صنعتگرند، آلت استحصال درست می‌کنند، مانند آهنگر و غیره. قسمت دیگر خانه می‌سازند یا لباس تهیه می‌کنند. همچنین قسمت‌های دیگر به کارهای دیگر مشغولند.

برای این که اعضای هیئت جامعه در وظایف خود مسامحه نکنند و به همدیگر تعرض نمایند و همچنین جمعیت‌های دیگر حقوق جمعیت را

پایمال نتوانند بکنند، از میان این اصناف مختلفه اشخاصی انتخاب کرده، آن‌ها را با قوانین و اختیارات معینی موظف می‌نمایند و به اسم حکومت موسوم می‌کنند. این است فلسفه حکومت.

برای اجرای وظایف داخلی و خارجی که ملت به عهده حکومت وامی‌گذارد، حکومت مجبور است یک دسته هم از میان ملت جمع کرده، در زیر نظام و سلاح بیاورد که آن دسته را قشون و سرباز می‌گوییم و این دسته مخصوص برای حفظ حدود سرحدات مملکتی است. البته برای اداره کردن آن یک شعبه به اسم وزارت جنگ تأسیس و کارهای جنگی به عهده آن محول می‌شود و برای کارهای علیحده ملی لابتاً وزارتخانه‌های مخصوص تشکیل داده و هر وزارتخانه کارهای راجع به خود را اجرا می‌نماید. مثلاً وزارت مالیه کارهای راجع به خود را، عدلیه کارهای راجع به عدلیه و سایرین کارهای مربوط به خود را اجرا می‌کنند و علاوه بر این برای حفظ امنیت داخلی نظمیه و امنیه تشکیل می‌شود که در اختیار وزارت داخله مشغول عملیات می‌باشد. بنابراین هر یک از وزارتخانه‌های مزبور باید فقط کارهای مربوط به خود را اجرا کند و در صورت مخلوط کردن کارهای وزارتخانه‌ها به همدیگر همیشه دیکتاتوری و هرج و مرج تولید می‌شود.

ماباظهارات فوق نمی‌خواهیم شکل حکومت و اداره آن را تشریح کنیم.

ما فقط برای این که عوام از مندرجات ما کاملاً مطلع شوند و اساس مبارزه ما را بفهمند و رقبای ما از انتشارات ما سوءاستفاده نکنند، به نوشتن این مختصر مبادرت کردیم. والا اظهار شکل حکومت و تقسیم وظایف آن توضیح و اضحات می‌باشد.

علاوه بر این، رابطه حکومت با ملت، رابطه حکام و اهالی ولایات، منافع و مضرات حکومت‌های مختلف را در صورت امکان به تدریج

خواهیم نوشت. آن وقت قارئین ملتفت خواهند شد که چرا ما مانند سایرین نمی‌توانیم اوضاع حاضر را با سکوت بگذرانیم.

با اظهارات فوق ما می‌خواستیم بگوییم حکومت و قشون مانند سایر تشکیلات، تشکیلات ملی بوده و هیچ‌گونه حق تفوق بر سایر اقسام اصناف ملت ندارد. طوری که قشون وظیفه خود را باید مقدس بدانند، همچنین برای کارگر و برزگر هم وظیفه خود مقدس می‌باشد.

طوری که کارگر و برزگر لازم است و بی‌بودن ایشان هیئت جامعه فلج می‌شود، همچنین قشون هم نباشد ممکن است از طرف قوای خارجی حقوق ملت لگدکوب شود. همان طوری که قشون لازم است حکومت هم لازم است. حکومت هم لازم است طوری که کارگر و فلاح لازم است. اما امروزها در ایران بعضی صداها مغروران^{۳۷} گوشزد و عملیات مخالف حقوقی از دایره قشونی به موقع اجرا گذاشته می‌شود که در مقابل آن انسان مطلع از وضع اجتماع نمی‌تواند [از تعجب] خودداری کند. هر چند ما می‌دانیم که افراد قشون آن اشخاصی که سینه‌های خود را سپر گلوله دشمن قرار می‌دهند، از این عملیات مسبوق نبوده و نیستند و تشکیلات قشونی به واسطه صاحب‌منصبانی که پسران اشراف هستند، در دست اشخاصی که غالباً در تحت نفوذ اشراف می‌باشند، اداره می‌شود. ممکن است از اسم آن‌ها استفاده کرده، پسران کارگر و برزگر را و به عبارت اخری اولاد ملت را به محو نمودن حقوق ملت و ادار نمایند.

در اکثر ممالک سرمایه‌داران کوشش کرده، قشون را مانند ماشین بی‌حس [در جهت] منافع خود مجبور به کار کردن نمودند و به ریختن خون هموطنان خود واداشته‌اند و به کشتن هزاران آزادی‌خواه که برادران همان قشون بودند، مجبور کردند. از این روست که انتشارات کاسه‌لیسان اشراف و عملیات بعضی صاحب‌منصبان قشون ما را متعجب نمی‌کند.

قاعده طبعی است کسی که خود را مسئول ندانست و از طرفی دیگر

کمکی از اهالی مملکت برای خود تصور کرد و وسایط دیکتاتوری برای او فراهم شد، می‌تواند از اسم قشون هم استفاده کند و تمام کارهای حقوقی را نیز لگدکوب نماید و از وظیفه قشونی خود تجاوز کرده به کارهای داخلی و مالی نیز دست‌اندازی کند و هر چه می‌تواند اجرا نماید. ما تعجب می‌کنیم بر این‌که چرا حقوق شناسان، چرا آزادی خواهان، چرا ملت راضی می‌شود بر این‌که اولاد او برای اجرای مقاصد اشراف آلت شود؟ چرا قشون که وظیفه‌اش مبارزه با دشمنان خارجی است واسطه مبارزه با متجددین بشود؟ چرا رؤسای قشون به کارهای سیاسی و انتخابی می‌توانند مداخله کنند؟ ما به طوری که مطابق وظیفه روزنامه‌نویسی خود می‌دانیم، می‌نویسیم: رفقای آزادی‌خواه! شما در هر جا باشید، خواه عضو قشون باشید، خواه کارگر باشید، خواه خارج باشید، در هر قسمت از کاری که موظفید باید در اجرای وظیفه خود بکشید و سایرین را هم وادار به اجرای وظایف خود نموده، اجازه ندهید کسی تجاوز از حدود خود نماید ولو این‌که هر قدر فداکار هم بوده باشد. فداکاری وظیفه عموم است. قشون آلمان، قشون انگلیس، قشون تمام ممالک در تاریخ خود موفقیت و فتح و ظفرهای بزرگی حاصل کرده‌اند، اما هیچ یک از صاحب منصبان آن‌ها تجاوز به آزادی ننموده‌اند، حق توقیف مطبوعات و انحصار کارهای دولتی - که رذل‌ترین وسایل برای انسان‌های فداکار و اشخاص وجیه‌الملله است - را نداشته‌اند.

وظیفه قشون و رؤسای آن بزرگ‌تر از آن است که جلوگیری از آزادی نمایند. مگر بس نیست اشراف پوسیده، خیانتکاران بی‌لیاقت از حکومت و وکالت استفاده کردند؟ مگر وقت نرسیده که سياهکاران ایران فدای ریاست‌طلبی و خودخواهی خود گردند؟ ما از اشخاصی که از قشون فداکار، از پسران کارگر و رنجبر می‌خواهند برای حفظ اصول اشرافی استفاده کنند، از اشخاصی که وجهه خود را با مدافعه و طرفداری از اصول

استبداد کم می‌کنند، سؤال می‌کنیم: آیا ممکن است بعد از این که اولاد ایران در کوچه‌ها و خیابان‌ها با سگ‌ها هم آغوش شده، برای یک لقمه نان از صبح تا شام مشغول گریه و زاری باشند؟ آیا ناموس انسانیت اجازه می‌دهد که هزاران خواهران ایرانی و مادرهای وطن سیروس و داریوش از نیستی و فقر برای رفع گرسنگی و احتیاج ساکن شهر نو باشند، اما پسران بربلیاقت اشراف و زن‌های متنفذین همه در پارک‌های عالی خود مشغول اصراف نتیجه زحمت بزرگران و کارگران بشوند؟ و علاوه حاکم، وزیر و وکیل ملت باشند؟ آیا وقت [آن] نرسیده است که به فلاکت ملت ایران خاتمه داده شود؟ آیا وقت [آن] نرسیده است که قشون ایران و رؤسای آن محبوب‌القلوب ملت باشند؟ آیا ملت قدر زمامداران لایق و صاحب‌منصبان فداکار را کم‌تر از اشراف خواهند دانست؟ آیا دعای زن‌های رنجبر و دختران ساده و بی‌آلایش بزرگران ارزان‌تر از تصدیق و تعریف ریایی اشراف‌زاده‌ها می‌باشد؟ قشون ایرانی صاحب‌منصب ایرانی، وزیر جنگ ایران! شما از ملت هستید و باید با ملت باشید. شما وقتی می‌توانید مقبول و محبوب ملت بشوید که به وظیفه مقدس خود عمل نمایید. شما زمانی می‌توانید ملت را از خود راضی سازید که تشکیلات مقدس قشونی را نگذارید سبب استفاده ارتجاع، ریاست اشراف و متنفذین شود. شما متجدد هستید و همیشه باید با متجددین باشید.

قشون ایران قشونی انقلابی است، باید پاک و منزه باشد. باید اشراف در قشون نفوذ نکنند. باید قشون برای ملت بوده، حفظ آزادی ملت هم وظیفه قشون باشد. رؤسای قشون همراهی از ملت کنند و رفیق آرادخواهان باشند. امروز در تمام ممالک دنیا سه قوه مهم دارد متحد می‌شود و نجات هر ملت از این سه قوه است:

کارگر، بزرگر و قشون. اشراف و مفت‌خویرها باید معدوم شوند. قشون باید در اختیار حکومت ملی و حکومت تابع مجلس ملی باشد.

قشون باید با طرفداری از قانون و آزادی، عملیات اشراف پوسیده را عقیم بگذارد.

این است وظیفه قشون در مقابل ملت. قشون نوکر هیچ کس نیست و قشون را هیچ کس تشکیل نداده و نمی تواند بدهد. قشون اولاد ملت بوده، با رنج دست کارگر و برزگران ایران تعیش کرده و در سایه حسن توجه ملت توسیع دایره می نماید.

آقایان کاسه‌لیسان اشراف که در مقابل حقیقت متزلزل شدند و احساسات ملت را نسبت به آزادی فهمیدند و انتشارات حقیقت را موافق تقاضای ملت دیدند، حالا هم مطابق عادات دایمی خود از کنار سفره اشراف پاشده، برای خاموش کردن حقیقت - که جز خیال خام و ناهمی چیز دیگر نیست - قلم سیاه را به دست می گیرند، فوراً حقیقت را مخالف تشکیلات قشونی معرفی می کنند. در صورتی که حقیقت خوانندگان خود را ساده تصور نمی کند. حقیقت اجازه نمی دهد که دشمنان آزادی از مندرجاتش سوءاستفاده نمایند!

ما اساساً مخالف با قشون هستیم.

جنگ بد است. قشون خلاف منافع بشر است. برای این که اولاً سبب ریخته شدن خون هزاران بی گناهان می شود، ثانیاً ثروت که برای استراحت و تعیش بشر است، پایمال می گردد. مشاهده ضرری که از جنگ بین المللی به عالم بشر و ثروت عمومی وارد شده است، هر انسان عاقلی را دیوانه می کند. این هم صحبت بزرگی است که امروز ما نمی خواستیم او را به طور کامل شرح دهیم، اما با این حال ما موافق تشکیلات قشونی بوده و به وسعت آن در ایران علاقه مندتر از سایرین بوده و بلکه می خواهیم تمام اولاد ایران زیر سلاح برود و اسلحه جنگی ما هزار دفعه خوب تر از امروز باشد. بلی، تنها ما آزادی خواهان دارای این عقیده می باشیم و این عقیده از هوا و هوس نبوده، بلکه نتیجه درک

احتیاجات ملی و صنف خود ماست. ما قشون لازم داریم. اگر قشون نداشته باشیم، اگر سلاح نداشته باشیم، در مقابل سرمایه‌داران و جهانگیران خارجی نمی‌توانیم زندگانی نماییم. مادامی که اروپا هر روز اسلحه تازه اختراع می‌کند و وسایل جدیدی تهیه می‌نماید، کشتی‌های جنگی سیستم جدید و هواپیماهای خارق‌العاده می‌سازد، ما نمی‌توانیم از تشکیل قشون صرف‌نظر کنیم. بالعکس ما باید قشون داشته باشیم. ما باید همه زیر اسلحه برویم. ما [باید] به طور عمومی نظام یاد بگیریم. ما باید همه مخترع آلات جنگ باشیم، زیرا در صورت مخالف ما را خفه می‌کنند، ما را محو می‌نمایند. ما باید خود را [از خود] دفاع بکنیم. این حقیقت مسلم است، اما نباید قشون ما در دست یک نفر یا چند نفر مرتجع داخلی و خارجی آلت باشد... از کودتا صحبت نکنید، او را من کردم! در صورتی که همه می‌دانیم کودتا به منفعت انگلیسی‌ها بود و اگر جلوگیری نشده بود می‌دیدید چه می‌شد.

تو که هستی؟ تو یک نفر نوکر ملت بیش‌تر نیستی. قشون اولاد تو نیست. مخارج قشون را از کیسه خود نمی‌دهی. تو نمی‌توانی قشون ایران را برخلاف ملت در دست نصرت‌الدوله و فرمانفرما آلت قرار دهی. تو اگر می‌خواهی حقیقتاً برای ملت و آزادی کار کنی باید تابع قانون ملت بشوی و خود را یک نفر مستخدم ملت و مجری و حامی آزادی دانی. البته آن وقت ملت و آزادی‌خواهان را است که مجسمه تو را برای یادگاری از طلا بریزند و همیشه نام تو را سرلوحه افتخار تاریخ ایران قرار دهند. شما می‌توانید در حدود وظیفه خود حامی آزادی‌خواهان، مجری آزادی شده، یک قسمت مهم تاریخ نجات ایران را به خود تخصیص دهید.

و هم می‌توانید پشت و پناه مرتجعین و حافظ استبداد شده، فقط به مدح و ثنای چند نفر روزنامه‌نویس کار بکنی که هر روز برای هر کس که تیکه [تکه] نانی جلوی آن‌ها بیندازد، مدح و ثناخوانی می‌کنند، قناعت کنید.

حفظ آزادی از وظایف ملت است*

-۷-

پارلمان (مجلس ملی) و ملت

مجلس ملی (پارلمان) تشکیلاتی است که از طرف ملت انتخاب شده، حق وضع قوانین و تعیین قوه مجریه که عبارت از هیئت وزرا باشد، مخصوص اوست. این تشکیلات تدریجاً بعد از مبارزات و انقلابات زیاد به وجود آمده است.

مدت متمادی که این فکر عملاً اجرا نگشته بود، در نظر متفکرین عالم، مجمع حقیقی نمایندگان ملت و مرکز اراده افراد جمعیت متصور بوده است. یعنی مدتی متفکرین گمان می‌کردند که با تأسیس پارلمان انتخابی تمام افراد ملت در حیات سیاسی و اجتماعی ملی شریک خواهند شد. ما با قانون اساسی ممالک مختلفه کاری نداریم. بهترین سیستم پارلمان‌تریزم که متهای آرزوی متفکرین بورژوازی و سوسیالیست‌هاست، مشهور به اصل دموکراسی است که در این سیستم تمام افراد ملت به طور مساوی، مستقیم، متناسب و مخفی در انتخابات شرکت می‌کنند. مع هذا این سیستم تاکنون نتوانست آن فلسفه مقدس را که منتظرش بودند، اجرا نماید. زیرا بعد از این که در اکثر ممالک اصول دموکراسی با تمام شرایط و جزئیاتش اعلان شد، تجربه نشان داد که با وجود آن اصول هم سرمایه‌داران و اقلیت که عبارت از پرزورها و دزدهای غیرمرئی هستند، استفاده کردند و کرسی‌های پارلمان‌های ممالک دموکراسی هم نصیب اکثریت مردم نگردید. مثلاً در آمریکا و سویس که

بهترین اصول پارلمانتاریزم مجری است و ملت آن‌ها هم متمدن‌ترین ملل دنیا محسوبند و کارگر و برزگر احتیاجات خود را بهتر می‌دانند، در آنجا نیز پارلمان در دست سرمایه‌داران و اقلیت ملت است. این که بعضی قوانین راجع به اصلاح اوضاع کارگر و برزگر وضع می‌کنند، اولاً از حیات انقلابی آن‌ها می‌ترسند و ثانیاً می‌خواهند صنف کارگر و برزگر کاملاً محو نشود. به عبارت اخری مثل این است که کسی برای استفاده خود به گاو و گوسفند خدمت می‌کند والا منافع ایشان همیشه مخالف منافع اکثریت است و قوانینی که وضع می‌کنند برخلاف آن‌ها خواهد شد.

این تجربه و مشاهده جنایاتی که به اسم دموکراسی و مجلس ملی سرمایه‌داران اجرا می‌کنند، هر روز بر دایره نفوذ مادیون می‌افزاید که به عقیده ایشان با بودن صنف بورژوازی و عدم تساوی اقتصادی هیچ حکومت و هیچ سیستم نمی‌تواند رفع احتیاجات اکثریت ملت را بنماید. پارلمانتاریزم در مطبوعات اجتماعی قرن‌ها است که موضوع بحث است و هر ملت از این مدرسه چیزها یاد گرفته، علما و متفکرین بر علیه و له آن کتاب‌ها تألیف کرده‌اند. ما هم در آینده از این مدرسه چیزها یاد خواهیم گرفت و از تجربیات متراکمه ملل دیگر استفاده نموده، خواه به طور تقبل یا به طور اجبار داخل به موضع پارلمانتاریزم خواهیم شد. چون می‌خواهیم از پارلمان امروزی ایران صحبت کنیم و برای این که در باره مسلک خود سوء تفاهم را راه ندهیم به نوشتن مقدمه فوق مبادرت کردیم.

* * *

طوری که اختصاراً راجع به سیستم پارلمانتاریزم اظهار عقیده کردیم، راجع به پارلمان امروز ایران نیز همه خوانندگان حقیقت‌مطلب خواهند شد که چه نظریه خواهیم داشت.

در ممالک دیگر سرمایه‌داران از دارالشوری استفاده می‌کنند و به منفعت خود قانون وضع می‌نمایند. اما در هیچ جا دیده نشده است که

اعضای پارلمان برخلاف پارلمان و اصول پارلمانتریزم رفتار نمایند، یا برخلاف قوانینی که وضع نموده‌اند، عملیات کنند یا برخلاف قانون اساسی و اصول ادارهٔ مملکت اقدام نمایند. زیرا تغییر قانون اساسی وظیفهٔ مجلس مؤسسان است. اما در ایران نمایندگانی که در تحت نفوذ سرنیزهٔ قشون انگلیس انتخاب شده‌اند، می‌خواهند قانون اساسی را به منفعت اشراف نالایق اصلاح کنند!^{۳۸}

درست است سرمایه‌داران باید به منفعت خود اقدام نمایند. ولی حرف در این است، عملیاتی که امروز نمایندگان دارالشورای می‌کنند، به منفعت سرمایه‌داران هم نیست.

ما با دقت تمام اظهارات تمام نمایندگان را تعقیب و هر کلمه را که می‌گویند می‌سنجیم و منبع و منشاء آن‌ها را پیدا می‌کنیم. این تدقیق به ما اجازه می‌دهد بگوییم که این بیچاره‌ها اصلاً صاحب فکر و عقیدهٔ مستقل نیستند. آن‌ها به یک دسته می‌مانند که فکر و عقیدهٔ خود را فروخته باشند. اگر هم واقعاً فروخته‌اند، چون ما با شخصیت هیچ‌کس کار نداریم، می‌خواهیم به افکار عامه که هر دقیقه منتظر شنیدن صدای حقیقت هستند، حالی بکنیم که دارالشورای حالیهٔ ما که مردم از آن منتظر فعالیت و اجرای قانون هستند، مستعد به اجرای مقاصد ایشان نمی‌باشد.

این دارالشوری که هست واقعاً دارالشورای ملی نبوده و نیست، بلکه اسمی است بی‌مسمی زیرا در هیچ دارالشورایی اکثریت آن برخلاف اصول مملکت و قانون اساسی نمی‌تواند و نمی‌گذاردند عمل کند.

این که به اسم دارالشورای چند وکیل جمع شده‌اند، رسماً نمی‌خواهیم چیزی در بارهٔ آن‌ها بنویسیم. زیرا ما از این رسمیت‌های مصنوعی همیشه بیزار بوده و هستیم. حقیقتاً آن چیزی که عملاً و واقعاً (فاکت) می‌بینیم مجمع مرتجعین و اشراف می‌باشد. اگر این طور نبودند، برخلاف قانون اساسی رفتار نمی‌کردند و در موقع محو شدن اساس

مشروطیت نمی‌نشستند و به اعاده ارتجاع خدمت نمی‌کردند. قارئین محترم بردارید و قوانینی را که در دوره چهارم تقنینیه وضع شده است - به غیر از دو سه معاهده نامه که در تحت تضييق افکار عامه قبول شده است - به دقت بسنجید و نطق‌هایی که در این مجمع اشراف گفته شده است، از نظر تدقیق بگذرانید و عناصری را که روی صندلی‌های بهارستان قرار گرفته‌اند به نظر بیاورید و تاریخ حیات آن‌ها را به دست بیاورید، آن وقت یقین داریم شما هم تصدیق می‌کنید که آن‌ها مجمع مبعوثین ملت نبوده، بلکه برای اغفال ملت و خواباندن اکثریت اهالی مملکت یک پستانک توخالی بیشتر نیست. اگر افکار عامه را به طور تدقیق از نظر دقت بگذرانیم، بر ما کشف و معلوم خواهد شد که ملت از این پارلمان ابداً راضی نبوده و نیست.

ملت همیشه از امر واقع و عمل امیدوار یا مأیوس می‌شود. توده ملت به طور کلی نفع و ضرر را از عمل حس می‌کند. هیچ کلمات مشعشع، شعارهای مقدس، رسمیت‌های مصنوعی او را قانع نمی‌کند. ملت توانا و فهیم است.

افراد ملت را هر شخصی به یک وسیله گول زده و انتخاب شده‌اند، ولی به طور عموم ملت در عقب این مجلس نیست. بلکه وقتی می‌آید که ملت ایران این دوره را مثل دوره وثوق‌الدوله با تنفر، این وکلا را مانند زمامداران دوره فترت با لعنت یاد خواهند کرد. و ما می‌دانیم که این وکلا با آن وضع اگر از طرف ملت تضييق نشده و دچار فشار آزادی‌خواهان نگردند، قدمی در راه اجرای قانون اساسی بر نمی‌دارند و فکری برای رفاهیت حال عامه نمی‌کنند.

زیرا آن‌ها از عامه نیستند. این‌ها حال عامه را نمی‌دانند. این‌ها از فلاکت مردم، از فلاکت اقتصادی متأثر نمی‌شوند. زیرا آن‌ها کارگر، برزگر، کسبه و تاجر نیستند. آن‌ها مفتخورند. آن‌ها زحمت نمی‌کشند و اوضاع

ملت از جهت مادی به آنها تأثیر نمی‌کند. آنها یا اشرافند یا بروکرات که وکالت را شغل و کسب می‌دانند. اگر این طور نبود، اگر وکلای حقیقی ملت بودند، نمی‌توانستند در مقابل ارتجاع و فلاکت‌های گوناگون ملت سکوت کرده، وقت خود را چندین روز به قانون جزئی بره‌کشی^{۳۹} یا مالیات آسیاب‌ها^{۴۰} مصروف نمایند.

این‌ها وکلایی هستند که می‌بینند قانون اساسی پایمال می‌شود. حکام نظامی حاکم قانون به خود گرفته و مردم از اوضاع حاضره متنفرند ولی ابدأ داخل در مذاکره نمی‌شوند. کسی [هم اگر] می‌خواهد حرفی بزند یا چیزی بنویسد، فوراً برای خفه کردن او به فکر وضع قانون می‌افتند.

خیلی تعجب است که قانون اساسی و روح آزادی را کاملاً فراموش می‌کنند، اما برای خفه کردن فکری که برخلاف ارتجاع تولید می‌شود، فوراً داخل عملیات می‌گردند. تمام ملت محو و نابود تضيیقات ارتجاعی می‌شود. دزدی و شارلاتانی تمام نقاط مملکت را گرفته است، ولی در مجلس اثری نیست. اما اگر نویسنده‌ای خیانت یکی از وکلارا نشان بدهد، در آن واحد کمیسیون‌ها تشکیل [می‌دهند] و حرارت‌هایی ظاهر می‌سازند.

وکلا؟ واقماً چه وکلایی داریم؟ چه مجلس مقدسی کارهای ملی ما را به دست گرفته است؟ چه اشخاص لایق و وجیه‌المله برای ما قانون وضع می‌کنند؟ حقیقتاً این‌ها چراغ دیده ملت هستند! ملت همه آنها را دوست می‌دارد و دامن هیچ‌یک از اعضای فعال و لیدرهای این دسته‌های مهم که اکثریت دارند، به هیچ آلاچی آلوده نشده است! همه مردمان مقدس، پاک و پاکیزه و وطن‌خواه و ملت پرست و دارای تمام صفات حسنه وکالت می‌باشند!

این‌ها واقماً کی هستند؟ برای چه جمع شده‌اند؟ از ملت چه می‌خواهند؟

ما فحش نمی دهیم. ما می خواهیم صورت و هویت واقعی ایشان را با وظیفه مقدسی که دارا هستند تصور نماییم. نه [اما] ما عاجز از آن هستیم، زیرا در این جا یک نفر رسام ماهر و نویسنده قوتمندی لازم است که هویت و شکل واقعی آن‌ها را ترسیم نماید و برای یادگار تاریخ ایران به ملت تودیع کند!

مقصود ما از نوشتن این عبارت درهم و برهم و بی ترتیب که نتیجه مشاهده اوضاع حاضره است این نیست که ما بخواهیم به وکلاء نصیحت نماییم و آن‌ها را از وخامت عملیات خود متنبه سازیم. ایشان متنبه نمی شوند و به فکر اصلاح کار نمی افتند، کار آن‌ها گذشته است. لازم هم ندیدیم به آن‌ها خطاب بکنیم. زیرا ما می دانیم که ما را این وکلا و آقایان ایشان به این روز سیاه نشانده‌اند.

در اوایل، یعنی قبل از آن‌که عملیات وکلا معلوم شود، بعضی‌ها در این خصوص تردید داشتند. اما بعد از آن‌که برای محمدعلی میرزای خائن حقوق تصویب کردند،^{۴۱} حدود وزرا را در مقابل قانون محدود نکردند، به عوض کسر از حقوق مستخدمین کل، اشخاص ضعیفی را که جاسوس نبودند و با توصیه مستر اسمارت رئیس شعبه انگلیسی‌ها داخل خدمت نشده بودند، از شغل منفصل نمودند بعد از آن‌که وجود صنف زحمت‌کش و کارگر را منکر شدند، بعد از آن‌که برای اشخاص متنفذ و اولاد آن‌ها اصول مستمری را که داشت متروک می شد، مجری داشتند. بعد از آن‌که علناً برخلاف آزادی مطبوعات نظر کردند، برخلاف معارف و توسعه تمدن حرکت کردند، معلمین را سه ماه مجبور به تعطیل [اعتصاب]^{۴۲} کردند، سعی در الغای نظام نامه‌ای که مابین کارگر و کارفرما^{۴۳} بود، نمودند، بالاخره بعد از این همه فریادها و اثبات خیانت‌ها که به نصرت‌الدوله^{۴۴} دادند، او را با ۴۱ رأی [به عنوان] نایب امین مجلس انتخاب کردند، آیا کسی می تواند قائل باشد که ملت به آن‌ها اعتماد

می‌کند؟ آیا کسی می‌تواند آن‌ها را باز وکلای مجلس ملی بدانند؟ آیا در مقابل دیکتاتوری اعضای حکومت، وکلا مقصر نمی‌باشند؟ این‌ها را کسی می‌تواند خائن به قسمی که خورده‌اند حساب نکند؟

بعضی‌ها می‌گویند که آن‌ها می‌ترسند. خیلی [جای] تعجب است از وکلایی که از اظهار حقیقت و مدافعه قانون بترسند! اگر می‌ترسند آن‌جا چرا نشسته‌اند؟ ما اعتقاد به ترس آن‌ها نداریم. ما آن‌ها را بی‌لیاقت تصور می‌کنیم. ما آن‌ها را آلت اغراض اشراف می‌دانیم. ما آن‌ها را آدم‌های فقیر و بیچاره می‌شماریم!

اگر این‌طور نبود، وقتی که مدیر روزنامه ملی را در حضور عموم بدون جهت با حکم یک نفر وزیر شلاق می‌زدند^{۴۵} و یک نفر زنی را که تشبیه او و وظیفه شرع است توسط آژان نظمیه در میدان عمومی شلاق زده^{۴۶} و ایران را در مقابل تمام عالم وحشی و نالایق قلمداد کردند، اقلأً اعتراض می‌نمودند. وقتی که حکومت نظامی به کارهای حقوقی مداخله می‌کرد و یک نفر با زور تمام اختیارات دولت را مونوپول [انحصار] می‌کرد، اقلأً حرفی می‌زدند. درست است چند نفر آزادی‌خواه هم در این مجلس اشتراک می‌کنند، [اما] خود آن‌ها هم مقرند که فقط اشتراک ایشان نتیجه پرویاگاندی دارد و آن‌ها هرچه بگویند به سنگ‌های خارا اثر نمی‌کند. آن‌ها از روز اول مصمم به خفه کردن آزادی و مشروطیت شده‌اند. نقشه و ثوق‌الدوله با دستورالعمل انگلیسی‌ها از انتخاب آن‌ها عبارت از جلوگیری از آزادی‌خواهی بوده است.

ما فقط به ملت و آزادی‌خواهان تذکر می‌دهیم که رفقا حفظ آزادی وظیفه شما است. اجرای قانون بسته به جدیت شما است. باید دهن‌گوینده‌ای را که برخلاف منافع آزادی و ملت حرف می‌زند، بشکنید. شما باید قلم هر متملق و مرتجع را بشکنید. شما باید به وکلای مصنوعی که هر دقیقه حاضرند ملت و وطن را فدای یک مرحبای اشراف پوسیده

نمایند یا رأی خود را به یک پلو و فسنگان بفروشند، باید بایکوت اعلان کنید. شما آن‌ها را عملاً متنبه نمایید و با مشت آهنین خود آن‌ها را متذکر کنید و به آن‌ها بفهمانید که ملت برای حفظ آزادی حاضر بوده، ابداً نخواهد گذاشت آقای و فرمانفرمایی اشراف و مستخدمین انگلیسی‌ها پردوام باشد. ما به وکلا می‌گوییم که ارتجاع شما ملت را مجبور به کارهایی خواهد کرد که شما ابداً منتظر نیستید. زیرا کاسه صبر و تحمل ملت در مقابل ارتجاع و خیانت‌های اشراف پوسیده و کاسه لیسان لبریز است.

۲۹

حفظ آزادی از وظایف ملت است*

-۸-

احزاب سیاسی و ملت

در تمام ممالکی که مساوات اقتصادی وجود ندارد، تولید فرق سیاسی حتمی است. زیرا اصناف مختلف فقط به واسطهٔ تشکیلات حزبی می‌توانند از عهدهٔ حفظ حقوق سیاسی و اقتصادی خود برآیند.

به طوری که مبارزهٔ صنفی همیشه در میان بشر بوده، حوادث تاریخ بشر را همان مبارزه تشکیل می‌دهد. همان‌طور هم تشکیلات حزبی را در تاریخ بشر می‌توان گفت که خیلی قدیم است. ما با تاریخ احزاب سیاسی کاری نداریم و قطعاً احزاب هر دوره به اندازهٔ وسعت، ادراک و تمدن همان دوره بوده است.

چرا حزب تشکیل می‌شود؟

معلوم است که حکومت همیشه سرکش بوده، حاضر نمی‌تواند بشود بر این که تمام مردم یا لاقط اکثریت را از خود راضی سازد. ناراضی‌ها نیز همگی به طور کامل منافع و مضرات خود را احساس نمی‌کنند، زیرا معلومات و اخلاق متفاوت است. بنابراین از میان مظلومین حساس و فعال‌ترین عناصر در اطراف یک مواد معینی که آن مواد موافق منافع ایشان است، جمع می‌شوند و قوای خود را در یک جا تمرکز می‌دهند. فکر خود را یکی می‌کنند و شروع به مبارزه با دشمن سیاسی و اقتصادی یا با دسته‌ای که سرکار و حکومت است می‌نمایند و صنف خود را از مظالم اصناف دیگر و یا حکومت مطلع می‌کنند و راه مبارزه و مدافعه حقوق را به توده می‌آموزند.

بالاخره در هر کار جلوی توده افتاده، او را به طرف منافع خود سوق می‌دهند. البته طبیعی است پرزورها و قوت‌مندان هم از این مسئله استفاده کرده، حساس‌ترین و فعال‌ترین اصناف حاکم و قوی جمع می‌شوند و در مقابل رقبای سیاسی و اقتصادی خود ایستادگی می‌کنند، با شعارهای مشعشع و تبلیغات و یا وسایل دیگر توده را به طرف مقصود می‌کشند.

در هر صورت امروز در میان ملل دنیا احزاب سیاسی وجود دارد و تمام احزاب سیاسی متعلق به صنفی بوده، مواد مرام خود را به منفعت صنف تعیین نموده‌اند. قوت و تشکیلات سیاسی بسته به قوت و اهمیت صنفی است که آن را تشکیل می‌دهد. مثلاً اگر بورژوازی کوچک در مملکت زیاد تضییق می‌شود و مانع به ترقی اوضاع اقتصادی ایشان زیاد است و حاکمیت در دست ملاک و [تحت] نفوذ آنها است، قطعاً فرق دیموکراسی جدی‌ترین و مهم‌ترین احزاب آن‌جا محسوب می‌شود. اگر تراست‌ها و سندیکاهای سرمایه‌داران بزرگ و یا سرمایه‌ماشین اهمیت دارد، لابداً حزبی که می‌تواند از حقوق آنها مدافعه کند، اهمیت دارد. یا

اگر کارگر و بزرگتر زیاده تزییق می شود و صنف کارگر در جامعه اهمیت دارد، بالطبع مسلک سوسیالیزم و احزاب کارگری مهم ترین تشکیلات سیاسی آن محل است.

به عبارت اخیری، فرق سیاسی تشکیلات اجتماعی بوده، برای حفظ حقوق دسته‌ای، از عناصر فعال و جدی آن دسته در اطراف مواد معینی تمرکز دسته مزبور را به طرف مقصود خود سوق می دهد. این است مختصر مفهوم تشکیلات سیاسی. این که رابطه و علاقه مردم با یکدیگر به طور کامل قطع نشده، با وجود عدم مساوات در زندگانی ملل، به واسطه ارتباط روحی، اخلاقی، فامیلی و غیره به هم مربوط هستند.

بنابراین احزاب سیاسی به واسطه پرویاگاند و راه‌های مختلف از قوه اصناف دیگر هم استفاده می کنند که ابدأ وجود آن فرقه برای آن‌ها فایده ندارد. البته این طور پیش آمده غالباً در ممالک غیرمتمدن و در میان مللی که تازه به دوره مبارزه سیاسی قدم گذار می شوند، اتفاق می افتد. اظهارات مختصر فوق به عقیده ما به قارئینی که از اجتماع و احزاب سیاسی اطلاعات کاملی ندارند، میزانی می دهد که مفهوم مقاله امروز ما سهل تر بشود. زیرا اکثر قارئین از طبقه عامه می باشند.

حال بینیم در ایران احزاب سیاسی چه طور است و علاقه و رابطه ایشان [نسبت] به اصناف و طبقات مختلفه تا چه اندازه است؟ آیا حقیقتاً احزاب ایران دارای مفهوم حزب سیاسی می باشند؟ آیا مرام و مسلک که اعضا و عناصر فرقه را به خود مربوط می کند، موافق احتیاجات صنف خود معین شده است؟ به عبارت اخیری حزب با تمام معنی در ایران وجود دارد؟ آیا این همه دموکرات‌های گوناگون، سوسیالیست‌های رنگارنگ در حقیقت احزاب سیاسی هستند؟ اگر یک نفر بخواهد اهمیت و میزان طبقات مختلفه را از نقطه نظر اجتماعی بفهمد و رجوع بدین

تشکیلات کند، آیا می‌تواند از این دسته‌های عجیب و غریب چیزی بفهمد؟ حزب برای حفظ حقوق اهالی است. حزب برای اجرای مسلک معینی است. آیا در ایران این گونه احزاب موجود است؟

آیا این اشخاص که ادعای عقیده و مسلک می‌کنند و حرارت مصنوعی به خرج می‌دهند، مستعد به اجرای مرام می‌باشند؟ آیا برای مظلومین ملت ایران، آیا برای تودهٔ خلق کدام یکی از این دسته‌ها می‌تواند حامی واقعی بشود؟ کدام یکی از این تشکیلات فرقهٔ اشراف کدام یکی فرقهٔ کسبه، برزگر و سرمایه‌داران کوچک و کدام فرقهٔ کارگر یا ملاک است؟ ما که مرام و نظامنامهٔ همهٔ این احزاب‌نساها، این کمیته‌ها و مقلدهای مصنوعی را خواندیم، در اساس و روح آن‌ها دقت کامل مصرف کردیم، مواد اساسی همهٔ آن‌ها یکی بود. در مواد همهٔ مرامنامه‌ها با الفاظ مختلف قید شده است که:

سلطه و اختیار مملکت باید در دست مجلس شورای ملی باشد. گویا اقتباس از یکدیگر [کرده] باشند! آزادی کلام، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات و جمعیت‌ها کاملاً محفوظ بشود. تعلیمات عمومی مجانی و اجباری گردد. انتخابات از روی اساس مساوی، مستقیم، متناسب و مخفی باشد.

در نظام‌نامه‌ها که کپی یکدیگر هستند و به اثر قلم یک نفر مالیخولیایی شبیه، همه حاوی کمیتهٔ مرکزی، محلی، ایالتی، ولایتی، حوزه، عضو، حق عضویت، دیسپلین و غیره می‌باشد.

حالاً که مرام‌نامه‌ها همه یکی است و همه می‌خواهند مواد فوق اجرا بشود، آیا انسان حق ندارد دچار حیرت شود، موقعی که مشاهده می‌کند: اولاً از اساس وجود این‌ها، در صورتی که اختلاف عقیده در بارهٔ اساس و اصول اداری در بین نیست.

ثانیاً این همه عملیاتی که برخلاف مسلک و مرام ایشان به عمل می‌آید، مثل محدود شدن اختیارات مجلس شورای ملی، نبودن آزادی

مطبوعات، آزادی کلام، آزادی اجتماعات، معهدا هیچ از طرف لیدران و رؤسای فرقه‌ها و احزاب مصنوعی گوناگون اقداماتی مشاهده نمی‌شود.

آیا با این حال، اگر ما بنویسیم که این‌ها دارای مسلک و عقیده نیستند، حقیقت نیست؟ آیا شما هم مثل سایرین خواهید گفت حقیقت فحاشی می‌کند؟ بهت آور و تعجب‌انگیز نیست که چرا از طرف لیدران احزاب سیاسی نما و فرقه‌ها هیچ صدایی در نمی‌آید؟

در این جاست که ما مجبور می‌شویم حقیقت را بنویسیم.

بلی، این همه احزاب و فرق حقیقتاً حزب و فرقه نیستند. این لیدرها مسلک و عقیده سیاسی ندارند. این‌ها در نتیجه احتیاجات مردم تولید نشده‌اند. این‌ها برای استفاده اشخاصند. این‌ها برای اشغال کرسی وکالت و مسند وزارت است. این‌ها برای طرفداری از فلان والی و فلان دزدی که در ایالت مشغول چاپیدن رعیت بیچاره است، تشکیل شده‌اند.

تا دیروز که اهالی بیچاره و مردمان ساده لوح و حساس و مقدس دور این شیادان سیاست جمع شده بودند، شاید حق داشتند، شاید تصور می‌کردند که وقتی این مواد مقدس اجرا خواهد شد، روزی می‌آید که به واسطه تشکیلات خود موفق به آرزوهای خود می‌گردند.

اما مبارزه امروزی نهضت و ضد ارتجاع به خوبی اثبات کرد که آن‌ها مستعد برای اجرای مواد مقدس مرام‌نامه‌ها نیستند.

آن‌ها یا دیوانه یا استفاده‌چی می‌باشند. شاید بعضی‌ها تصور بکنند که حقیقت برخلاف مسلک و فرق سیاسی است، حاشا حقیقت نجات ایران را در تحت لوای فرق سیاسی که فرق سیاسی واقعی باشند، می‌داند. حقیقت قایل بر این است که هر ملت که فرق سیاسی ندارد، آن ملت مرده است، روح ندارد و احتیاج خود را نمی‌داند. حقیقت برخلاف احزاب نیست. حقیقت برخلاف دستجات شخصی است که امروز اسم حزب در ایران به خود گرفته‌اند. حقیقت می‌داند که لیدران و رؤسای فرقه‌های

سیاسی فقط استفاده‌های شخصی را در نظر می‌گیرند. امروز مقام عمل است و بدین سبب حقیقت مجبور می‌شود به اشخاصی که از اجتماع خبردار هستند و تا به حال تابع اراده‌ی لیدرها بوده‌اند، خطاب کند:

رفقا! دیدید که این مواد مشعشع فایده‌ای ندارد؟ دیدید که شما را به اسم فرقه فریب می‌دهند، در یک حوزه جمع می‌کنند، از مرام و نظام صحبت می‌نمایند، اما در موقع عمل مانند مرده‌ها صدایی از ایشان در نمی‌آید؟ رفقا شما چرا از لیدرها که تا به حال برای شما از مواد آزادی خواهانه مرام‌نامه صحبت می‌کردند، نمی‌پرسید که تکلیف ما چیست؟ چرا مسلک و مرام مردم را خفه می‌کنند، اما شما ساکت نشسته‌اید؟ مگر ما نمی‌گفتیم که سلطه دولت باید در دست مجلس شورای ملی باشد؟ مگر ما نمی‌گفتیم کلام و مطبوعات آزاد بشود؟ مگر ما نمی‌گفتیم معارف ترقی نماید و تعلیمات اجباری بشود؟ پس این همه وعده‌ها کجاست؟ تا کی؟

تا امروز اقلأ از آزادی یک اسمی برده می‌شد، ولی حالیه آن را نیز می‌خواهند از میان ببرند. شما مگر به ریش مبارک آقا عاشق بودید؟ فرقه و مسلک شما عبارت از نظریات مقدس آقا بود؟ بلی شما و ما خطاکاریم شما و ما گناهکاریم که عقب هر گوینده می‌دویم و صدای هر کسی را صدای فرشته نجات تصور می‌کنیم.

اگر ما آدم بودیم، اگر ما واقعاً مسلک داشتیم، تابع محض لیدران بی مغز نمی‌شدیم. بلی، ما که عقب لیدران می‌رویم، گناهکاریم. آن‌ها که مایوس شده، در کنار نشسته‌اند از ما گناهکارتر و خطاکارترند.

ما نمی‌خواهیم شما حرف ما را تصدیق بکنید. ما نمی‌خواهیم شما [به] دسته‌ای که ما می‌نویسیم، ملحق بشوید. ما می‌گوییم اساس و مسلک خود را اجرا نمایید. مرام‌نامه [کافی] نیست. [مرام‌نامه] دعای همزاد نیست که همیشه در جیب نگاه داشته‌اید. آن برای عمل کردن است. آن برای احیا نمودن ملت است.

از آزادی صحبت می‌کنید، از مواد مرام سخن می‌رانید، اما آزادی در زیر چکمه‌های مرتجعین محو می‌شود. حکومت‌های نظامی ملت را مانند اسیر تابع صرف حرکات خود می‌کنند.

اشراف نالایق در دارالشورای نشسته، برخلاف آزادی قانون وضع می‌کنند. خائن و جلاد را به وکالت می‌پذیرند. خون اولین آزادی‌خواه ایران (خیابانی) هنوز خشک نشده است، اما قاتل^{۴۷} او با کمال بی‌شرمی از پشت تریبون بهارستان که در مقابل خون مجاهدین وطن ایجاد شده، نطق می‌کند.

ولی تو شب تا ساعت چهار مشغول خواندن مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم هستی. تو انتخاب متناسب و مستقیم را می‌خواهی یاد بگیری، یا در باره کمیته، کنگره، حوزه و کنفرانس حرف می‌زنی؟ این‌ها واقعاً حقه‌بازی نیست؟ این‌ها خیانت نیست؟ این‌ها بی‌لیاقتی نیست؟ خردت تصدیق نمی‌کنی که مجرای این خلاف قانونی‌ها و این جنایت‌ها تو هستی؟ تو تصور نمی‌کنی که دچار لعنت ابدی خواهی شد؟

تو تصور نمی‌کنی که غفلت پدیرت، تسلیم صرف بودن جدت، ترا پانصد سال از کاروان بشر عقب گذاشت؟ هیچ فکر نمی‌کنی که سهل‌انگاری و تماشاچی بودن گذشتگان سبب محو و انقراض تو شده؟ تو آیا امروز هم احساس نمی‌کنی داری محو می‌شوی؟

بلی، ما مقصریم، ما خیانتکاریم، ما ارتجاع‌پرستیم، ما جاهلیم. ما، بلی، بلی می‌گوییم. اگر آن‌طور نبود، ما هم به جایی رسیده بودیم. ما احزاب سیاسی را مثل تعزیه‌خوانی دسته‌حیدری و نعمتی و مریدبازی کرده‌ایم. چون حفظ آزادی وظیفه‌ماست، از این روست ما را باید توییح کرد، نه وزیرری را که تابع قانون نمی‌شود، یا وکیلی را که برخلاف احتیاج موکلین خود رفتار می‌نماید، نه رئیس کمیته‌ای را که برخلاف مرام خود حرکت می‌کند. زیرا حفظ آزادی از وظایف ملت است.

حفظ آزادی از وظایف ملت است*

-۹-

مطبوعات

اوضاع اسفناک مطبوعات هر ایرانی آزادی‌خواه و ترقی‌پرور را متأثر می‌کند. جراید مرکز ولایات اکثر دارای هیچ ملک و عقیده نیستند. آن‌ها مانند بوقلمون هر روز به یک رنگی جلوه‌گر می‌شوند و هر دوره، با شکل غریبی خودنمایی می‌کنند. طوری که اوضاع دیکتاتوری و فعال‌مابشائی حکام و وزراء، ارتجاع و استبدادپروری و کلا، خرابی و مصنوعی بودن احزاب، ما را به نوشتن و فریاد زدن وادار کرد، همان‌طور هم خرابی جراید را نیز نمی‌توان به سکوت گذراند.

اغلب جراید نماهای امروزه، این اوراق پریشان، مملو از لاطیالات و مزخرفات و موهومات و تکرار الفاظ مبتذل و افکار پوسیده است و مدیرانش مداحی این و آن راه معاش خود ات‌خاذ کرده‌اند. نهضت آزادی‌خواهی، نهضت ضداشرافی، نهضت احیا و اجرای قانون اساسی در میان ساکنین این مملکت خراب شده، به طور اجبار نهضت مطبوعات را تولید خواهد کرد، بلکه مطبوعات در تجدید و نهضت صف اول را خواهد گرفت.

زیرا مطبوعات مظهر افکار عامه است.

برای تربیت خلق، برای ایجاد و اجرای مقاصد مقدس، اول باید مطبوعات قدم بردارند. بنابراین نهضت اصلاح مطبوعات هم عمده‌ترین تمام فکرها است.

مطبوعات را باید اصلاح کرد. مداحی اشخاص را باید خاتمه داد. مطبوعات را باید آموخت. مطبوعات را باید به دست اشخاصی داد که مسلک دارند. باید طوری کرد که هویت جراید معلوم شود. در ممالک متمدن تمام روزنامه‌ها دارای مسلک و هویت معینی می‌باشند. روزنامه‌خوان هر روزنامه‌ای را که موافق مسلک خودش می‌داند، او را می‌خواند. متخصصین هر فنی مجله‌های راجع به آن فن را قرائت می‌کنند. اما جراید ایران را که می‌تواند بشناسد؟

این‌ها هم سوسیالیست و طرفدار کارگر و رنجبر، هم آزادی‌خواه و هم طرفدار ملت و اصول دیموکراسی می‌باشند. هم مشروطه می‌خواهند، هم جمهوریت را لازم می‌شمارند. هم دعاگوی شاه هستند، هم شکل اشراف و مرتجعین را گراور می‌کنند و شرح زندگانی آن‌ها را با اغراق می‌نویسند و آن‌ها را تعریف و توصیف می‌کنند و هم بر ضد اشراف چیز می‌نویسند. آیا کسی از این اوراق پریشان، از این ورق‌پاره‌های شرم‌آور که مانند روی مدیران و نویسندگان‌شان هزار شکل دارند، می‌تواند بفهمد که چه می‌خواهند؟ نجات ملت را یا ترقی مملکت را از که متظر هستند؟ آیا این اسم‌های بی‌مسمی، این گرامافون‌های بی‌روح به آن ... طنز شیهه نیستند که هر روز خود را به آغوش یک نفر شارلاتان انداخته، با غمزه‌های دروغی به او اظهار عشق و محبت می‌نمایند؟

قبل از آنی که راه اصلاح مطبوعات را بنویسیم، باید علت این افتضاح را نیز به طور اختصار خاطر نشان قارئین نماییم.

بلی علت خرابی مطبوعات، علت شارلاتانی روزنامه‌چی‌ها، سبب افلاس مسلک و عقیده مقاله‌چی‌ها نیز رجال پوسیده و اشراف نالایق هستند. اشراف و رجال پوسیده برای پوشانیدن جنایت‌های خود، برای رسیدن به مقاصد سیاسی، برای اشغال کرسی وزرات و یا وکالت، این روزنامه‌چی‌های بدبخت، این مداحین یاوه‌سرا را پول داده، تشویق کرده و

مدافعه می نمایند و بر علیه دشمنان خود وادار به نوشتن مقالات می نمایند و بکارت و شرف این بدبخت‌های بیچاره را می برند.

این سبب فلاکت و بدبختی مطبوعات ما است. این اشراف و رجال دولت و حکام ولایات است که به واسطهٔ مزدوران خود افکار عامه را خراب می کنند.

اما بعد از آنی که نویسندگان جسور قدم به میدان گذاشتند، تصفیة اوضاع حاضره و افشای خیانت زمامداران را وجههٔ همت خود قرار دادند و برخلاف عادات پوسیده، بر ضد تملق و ریاکاری حرف‌های پوست‌کنده گفتند، به قاتل و جانی، ولو این که قوی و پرزور بود، حمله کردند؛ عملیات غیر قانونی را ولو این که از طرف اشخاصی بزرگ به عمل می آمد به ملت فهماند؛ به عبارت اخیری اظهار حیات کردند، شکل ادارهٔ حکومت را پرسیدند. (۲) و به این واسطه کاخ کینه شدهٔ اشرافیت سترزل شد و ایوان استبداد رخنه [شکاف] پیدا کرد، دسته ارتجاع به وحشت افتاد.

اول با ورقه‌پاره‌هایی که مزدور اشراف بودند، تبلیغ کردند و لزوم تعدید مطبوعات را پیش کشیدند، بعد به واسطهٔ حکومت نظامی و غیره روزنامه‌های طرفدار اصلاحات را توقیف و مدیرانش را مجازات و بعضی را مجبور به تحصن^{۴۸} کردند، تبعید نمودند، بعضی‌ها را تطمیع کردند، اما آن فکر مقدس خاموش و آن نهضت ادبی که برای اصلاح تمام کارهای ملی شروع شده است خاتمه پیدا نکرد، بلکه یک دورهٔ تجدد، یک شجاعت و شهامت ادبی شروع گردید.

این روزها در روزنامه‌ها می خوانیم که آقایان مشیرالدوله اشراف و سردار معظم خراسانی [تیمورناش] غارتگر به مجلس شورای ملی که در شماره‌های گذشته از هویت آن صحبت کرده‌ایم، راجع به محدود کردن اختیارات مطبوعات پیشنهاد کرده‌اند و خواسته‌اند مدیران و نویسندگان روزنامه‌ها را به دست عدلیه که غیر از رشوه‌گیری و خیانتکاری چیز دیگری نمی دانند، بسپارند، یا به دست تأمینات نظمیه که مجمع

دزدهاست، بدهند و به اسم اصلاح مطبوعات، مطبوعات را، آزادی کلام و آزادی عقیده را از میان بردارند. زیرا نه تأمینات و نه عدلیه هیچ کدام از آنها نمی توانند مطبوعات را اصلاح کنند. شاید مشیرالدوله این حقیقت مسلم را می داند، بلکه سردار معظم، نصرت الدوله [نیز] می دانند، اما ایشان از این اقدام مقصودی دارند.^{۴۹}

باید مطبوعات اصلاح شود، باید مداحی خاتمه یابد، باید تهمت و افترا از صحایف روزنامه ها شسته شود. اما این وظیفه حکومت نیست، حکومت نمی تواند از عهده این کار برآید. زیرا قاعدتاً همیشه در ایران روزنامه ها با حکومت طرف می شوند. زیرا همیشه حکومت مجری خیانت بوده است. همیشه عدلیه مرکز ظلم و فجایع می باشد. اصلاح را باید قلم های شجاع و فکرهای وسیع نویسندگان بی ملاحظه و بی طرف از نقطه نظر شخصیت به عمل بیاورند. فقط نویسندگان قادر به اصلاح مطبوعات می باشند.

ملت هم با حسن توجه و خواندن و قبول کردن نظریات و حرف های منطقی ایشان در اصلاح مطبوعات اشتراک می کند. زیرا ملت ورق پاره های متملقین را نمی خواند. متملق می نویسد، چاپ می کند، فقط در روی کاغذ می ماند. نویسندگان متجدد هستند که با کمک ملت این خس و خاشاک را جاروب می کنند.

بعد از این نهضت، بعد از این که پرده دریده شد، بعد از این که اصول تنقید به میان آمد، بعد از این که قلم فولاد این نویسنده ها سرکشها را از میان افواج و توپ های مسلسل بیرون کشیده، به تحت تنقید در آورد، بعد از این که نویسنده افکار عامه را به دست گرفت، ممکن نیست دوباره ملت با خواندن الفاظ متملقین و ریاکاران وقت تلف نماید و آنها به خودی خود محو خواهند شد.

پیشنهاد مشیرالدوله و سردار معظم هم بی جهت نیست. آنها مقصودی دارند. پس چرا آنها راجع به حکومت نظامی که خلاف قانون است، حرف نمی زنند؟ چرا به فریاد اهالی ولایات گوش نمی دهند؟ چرا

در بارهٔ فلاکت و بحران اقتصادی فکر نمی‌کنند؟ فوراً در خصوص مطبوعات دلسوزی می‌کنند؟

زیرا از مطبوعات و از نهضت ادبی می‌ترسند. از قلم‌های بی‌هراس به فکر حفظ ریاست خود می‌افتند. آن‌ها می‌دانند که بیداری ملت و خاتمه یافتن عادات اشرافی به ضرر آن‌ها است. آن‌ها نفع و ضرر خود را ملاحظه می‌کنند، نه ترقی ملت را، آن‌ها ملت را برای ریاست خود می‌خواهند، نه خود را نوکر ملت و مزدبگیر مملکت [می‌دانند].

ما می‌دانیم، آن‌ها که به اسم وکالت کرسی‌های بهارستان را اشغال کرده‌اند، آن‌ها که اقدام به حفظ اساس منحوس استبداد کرده‌اند، آن‌ها که نوکری فرمانفرماها را به کمر بسته‌اند، آن‌ها که سبب بدبختی این ملت هستند، آن‌ها که قاتل را مدافعه می‌کنند، آن‌ها قدر وکالت خود را نمی‌دانند. آن‌ها که نمی‌توانند از عهدهٔ برداشتن حکومت نظامی برآیند، آن‌ها نمی‌توانند اختیار وزراء را محدود کنند، آن‌ها که تسلیم محض دیکتاتورها و فعال مایشاءها هستند، آن‌ها که حقوق موکلین خود را می‌فروشند، این پیشنهاد را هم قبول خواهند کرد و این زخم تازه را نیز از بالای زخم‌های مهلک بر پیکر مطبوعات خواهند زد.

یقین باید بدانند که عزم نویسندگان امروزی راسخ است. نهضت ادبی قابل گشتن نیست. شما هر فکری بکنید، هر نوع جلوگیری نمایید، خفه نخواهند شد. شما روزنامه‌های ما را توقیف می‌کنید، شب‌نامه می‌نویسیم، شب‌نامه را پاره می‌کنید، حرف می‌زنیم، نطق می‌کنیم. زیرا این نهضت یک نفر، دو نفر نیست. این نهضت ملی است، ملت ما را به نوشتن خیانت‌های شما وادار می‌کند. شما عاجز از گشتن تمام ملت می‌باشید.

در هر صورت ما نخواهیم گذاشت شما مطبوعات را دوباره به اوضاع سابق عودت داده، مداح خود سازید. شما هم بدانید که هر قدر آن‌ها از شما توصیف بکنند، آن‌قدر مردم از آن‌ها و از شما متنفر می‌شوند و هویت شما ظاهر می‌گردد. آقای مشیرالدوله و سردار معظم خراسانی! آیا از این

کارهایی که مرتکب می‌شوید، از این سوءاستفاده‌ها که از وظیفه خود می‌کنید، آیا از روز انتقام ملت نمی‌ترسید؟ آیا نمی‌ترسید از روزی که این ملت قیام کرده هم شماها را با مجمع اشراف پرستان (پارلمان) فدای عملیات سوء خودتان نماید. آیا نمی‌دانید که آب رفته دوباره به جوی بر نمی‌گردد؟ آیا تصور نمی‌کنید که مردم از شنیدن لفظ موهوم و بی‌معنی که القاب می‌گویند متأذی می‌باشند؟ زیرا ملت می‌داند که وقتی گربه و سگ‌های ناصرالدین شاه هم دارای لقب بوده‌اند! آیا حس نمی‌کنید که ملت امروز حاضر، محض بلی بلی گفتن نیست؟ آیا نمی‌دانید که ملت از دروغ‌گو، ریاکار و متملقین بیزار شده است؟ آیا شما حس نمی‌کنید که ملت با ما است؟

پس از پارک‌های عالی پایین بیایید، با مردم بنشینید، ببینید که شما چه قدر موجب تنفر عامه هستید؟ ببینید حامیان شما را مردم با چه نظر نگاه می‌کنند؟ این را هم بدانید که وکالت و وزارت شما موقتی است. ایران و ایرانیان را به شما نفروخته‌اند و ایرانی نمی‌تواند همیشه در عادات پوسیده، موهومات پرستی اشراف خواهی باقی ماند.

خواهی نخواهی منورالفکرها، نویسندگان عملاً به اصلاح مفساد شروع کرده، عملاً قید اسارت را پاره می‌کنند. عملاً ملت را از میان افواج مهلک سستی و بی‌طرفی و کم‌اعتنایی با بازوان توانای خود بیرون می‌کنند و به آن‌ها می‌فهمانند. هر کسی در مقابل وظیفه خود مشول است. هیچ کس حق توفیق به دیگری ندارد. زارع، کارگر، نویسنده، معلم، سرباز، وزیر و وکیل یکی هستند. هرکس در این جامعه زحمت می‌کشد. هرکس آقای خودش است. هرکس عزت نفس دارد. هرکس حق حیات دارد.

این است اقدام بزرگی که الان از طرف نویسندگان شروع شده است. این است که ملت هم با حسن توجه نویسندگان را امیدواری می‌دهد و می‌گوید: تو بنویس. تو بگو، تو را بکشند، من زنده‌ام. من عملیات تو را در تاریخ نگاه خواهم داشت.

حفظ آزادی از وظایف ملت است *

- ۱۰ -

کابینه‌ها و ملت

در ایران یک جریان عجیب و غریبی است که در ممالک دیگر خیلی کم اتفاق می‌افتد و آن هم زود زود تغییر کردن هیئت وزرا است. در تهران چند نفر رجال مصنوعی هست که دائماً برای متزلزل کردن کابینه یکدیگر مشغول آتریبک و دسیسه می‌باشند. برای برانداختن کابینه‌ای که سرکار است و اشغال مسند ریاست وزرا، از هر ماجرای استفاده می‌کنند و به هر وسیله داخلی و خارجی متشبث می‌شوند. مخصوصاً در مواقعی که یک قدر آزادی کلام بوده و اهالی در حیات سیاسی تأثیر داشته باشد، این اشخاص جدی‌تر و کاری‌تر می‌شوند، دسته و حزب تشکیل می‌دهند، جراید را با پول و وعده‌ها به طرف خود می‌کشند، منتظر الوزاره‌ها را به کار می‌اندازند، هر کس را با وعده کار و شغلی به کار وامی‌دارند. به عبارت اخیری بازار کابینه‌سازی و وزیر تراشی گرم می‌شود. درست است که در ممالک دیگر نیز کابینه‌ها تغییر می‌یابد و خلق بر علیه رئیس‌الوزراء می‌کوشند و او را از رأس کار خارج می‌کنند، اما ایشان این کار را برای وزیر تراشی نمی‌کنند، بلکه هر یک از رجال به یک طبقه یا حزبی در مملکت مربوط بوده و ریاست او را برای حفظ منافع آن طبقه لازم می‌دانند. حزب یا طبقه یا صنف کوشش می‌کند که کاندید او را بگذارند تا به واسطه آن منافع صنفی خود را محفوظ دارد. بنابراین تغییر کابینه‌های ممالک متمدنه بعد از تغییرات و حوادث مهم در جامعه پیش

می آید. مثلاً بعد از جنگ بین‌المللی اکثر کابینه‌های ممالک متحارب تغییر یافت و رئیس‌الوزراهای خیلی قدیمی که بعضی ده سال ریاست کرده بودند، مجبور به استعفا گردیدند.

همچنین در بدو شروع مذاکره کنفرانس ژن تزلزلی در کابینه‌های اروپا مشاهده شد و در بعضی جاها مانند فرانسه، آلمان و ایتالیا تغییر کابینه به عمل آمد. زیرا رئیس‌الوزراها چون مربوط به یک فکر و دسته هستند که در آن موقع در میان توده ملت آن فکر اهمیت پیدا می‌کند و در اثر آن کابینه از اداره کردن مملکت خود را عاجز مشاهده کرده، استعفا می‌دهد. اما رجال ایران، این کلیشه‌های مصنوعی، همه از یک طبقه می‌باشند. همه اشراف و ملاک هستند و معلوم نیست که چه فکر سیاسی را دارا می‌باشند و در میان هیئت جامعه منسوب به یک طبقه یا حزب سیاسی که اساسی باشد، نیستند.

طوری که در مقدمه گفتیم، هرکس پول زیاد دارد، یا از مریدان خود خوب مدافعه کرده است، یا این که از همه این‌ها بدتر، موجب اطمینان سفارت‌خانه‌های اجانب است، موفقیت پیدا می‌کند.

این است که همیشه اهالی بیچاره و ملت بدبخت بدون این که علت تغییر را بفهمند، بدون این که به او مراجعه شود، به بازار و سرکار آمده، مطلع می‌شود که کابینه استعفا داده، بحران به وجود آمده، یا این که فوراً رئیس‌الوزرای دیروزی جای او را اشغال کرده است.

مردم چون این گونه تغییرات را بیشتر دیده [اند]، برای آن‌ها مسئله عادی شده، هیچ اهمیت نمی‌دهند. زیر ریاست این مرد پوسیده را اقلأ چهار دفعه دیده و فهمیده‌اند که این قبیل اشخاص از ریاست مقصود دیگری ندارند و برای رئیس شدن لابداً مقداری پول هم خرج کرده و به سفارت هم بعضی وعده‌ها داده‌اند.

ما که این روزها به تنقید اوضاع حاضره شروع کردیم و عملیات اشراف و زمامداران را شرح دادیم، بعضی تصور کرده‌اند که گویا ما

می‌خواهیم طوری که معمول است، کابینه حاضره را بیندازیم یا کابینه دیگری را از رجال پوسیده تدارک کنیم. نه، ابداً. ما به آت‌ریک شخصی رجال کهنه تنزل نمی‌کنیم و آلت اغراض شخصی هیچ متنفذی هم نمی‌شویم. برای ما وثوق‌الدوله، قوام‌السلطنه، سپهسالار اعظم، مشیرالدوله، فرمانفرما و غیره یکی هستند. ما کهنه‌ها را لایق اداره کردن مملکت نمی‌دانیم. ما اساساً مخالف اشراف و زمامداری آنها هستیم. ما می‌گوییم ملت باید حاکم باشد. ما می‌نویسیم اشراف حق حکومت در این مملکت را ندارند. زیرا آنها کار نمی‌کنند. آنها به جامعه منفعت نمی‌رسانند. آنها از درد و احتیاج ملت خبردار نیستند. آنها مسلک سیاسی ندارند. آنها نمی‌دانیم ما را به کجا می‌برند. آنها مردمان بی‌روح و مرده هستند. آنها از تجدد می‌ترسند. امروز اوضاع اقتصادی مملکت بریاد است. امروز هیچ ایرانی غیر از مفت‌خورها اطمینان به فردای خود ندارد. زیرا نمی‌داند که فردا هم در سرکار خود باقی خواهد بود و پول نان و پتیر اقلأً به دست خواهد آورد یا خیر. امروز ایران دچار بحران اقتصادی است که از آن بحران تنها با زحمت طبقات ملت و اکثریت تامه ساکنین مملکت می‌تواند خلاصی یابد.

به عبارت اخری ایران محتاج اصلاح و ساینط زحمت زارع و کارگر و اصناف، ایجاد وسایل حمل و نقل برای تجار و غیره می‌باشد.

آیا مشیرالدوله، قوام‌السلطنه یا سپهسالار که از قزوين [؟] رجزخوانی می‌کند و می‌خواهد خود را ملت پرست معرفی نماید، قادر هستند احتیاجات طبقه ملت را مرتفع سازند؟

آیا آنها احساس می‌کنند که باید ملت را به کار واداشته، اوضاع اقتصادی را ترمیم نمود؟

آنها هر قسم تجدد را خیال واهی تصور می‌کنند. راه آهن یعنی چه؟ شرکت‌های تعاونی چه معنی دارد؟ تقسیم اراضی چه موضوعی است؟ ترویج امتعه وطن برای چیست؟ بانک فلاحتی و صنعتی یا تجارتي چه

مؤسسه‌ای است؟ این همه پیشنهادهای در نظر این آقایان مسخره‌بازی است. آن‌ها می‌خواهند ایران در همان حالی که در زمان نوح بوده است، باقی بماند.

این‌ها مجلس و قانون اساسی را هم مسخره‌بازی می‌دانند. این‌ها در زمان ریاست وزرای خود هفته‌ای یک دفعه به دربار تشریف می‌آورند و ولگرد‌ها را ملاقات می‌کنند، در باره توقیف جراید یا تعیین حکام یا پیدا کردن القاب مناسب مشغول جستجو می‌شوند و در باره قرض از خارجه با وزرا مذاکره می‌کنند. بعد از این که استعفا دادند، ملت پرست می‌شوند. ادعای آزادی خواهی می‌نمایند. به جراید پول داده عکس خود را انتشار می‌دهند و رجز می‌خوانند. در هر هفته یک دفعه به ملاقات سفیر یا رئیس شعبه سیاسی دول همسایه تشریف می‌برند.

آیا این اشخاص با این حرص و طمع که دارند، نباید معدوم گردند؟ نباید گریبان ملت ایران از دست نالایق این‌ها خلاصی یابد؟ یک ملت محو شود بهتر است یا چند نفر مفت‌خور که مانع تجدد و ترقی هستند؟ گیرم ما هم نوشتم، ما هم شش یا ده سال عمر خود را با مداحی و نصیحت و تملق گذراندیم. رجال کهنه هم با همین رویه مشغول کابینه‌پزی شدند. آیا کسی دیگر تمام پرده‌های سیاه عادات می‌شوم استبدادپرستی و ریاکاری را دریده، مضر بودن این پارازیت‌ها را نخواهد نوشت؟

رفقا، نویسندگان محترم! ما ادعای علم نمی‌کنیم. ما ادعای شاعری و ادیبی را در نظر نداریم. ما نمی‌خواهیم شهرت پیدا کنیم، ما نمی‌خواهیم با رئیس‌الوزراء و مقامات عالیه مربوط بشویم و ایشان توصیه ما را قبول بکنند. شما عصبانی نشوید، گیرم که حاصل زحمت و رنج دست زارع و کارگر و کسبه ایران را از اشراف شما می‌گیرید، اما حقیقت را پامال نکنید. ملت را به طرف آن‌ها جلب نظر ننمایید. بگذارید ملت ایران نیز قدمی در راه ترقی بردارد.

رفقا، نویسندگان! وجدان خود را حکم قرار دهید، آیا از این حکومت‌های گوناگون و کابینه‌های رنگارنگ روح ملت خیردار هست؟ آیا حیات و زندگانی این‌ها با ملت متناسب دارد؟ آیا این‌ها به جامعه منفعتی می‌رسانند؟ آیا این مبالغ‌گزافی را که به مصرف پارک‌ها رسانده‌اند از خون ملت تهیه نکرده‌اند؟

آیا این اسراف فرعون‌ی که اشراف می‌کنند، پول‌هایی را که در زیرزمین دفن کرده‌اند یا در بانک‌های خارجه گذاشته‌اند، برای مداوای یکی از دردهای ملت کافی نمی‌شود؟ آیا آن‌ها اقلاً نمی‌توانستند با این پول‌ها، کارخانه‌ها، دارالصنایع تأسیس کنند که [بدین وسیله] هم برای بیکاران ملت کار پیدا شود، هم ملت از تحت فشار اقتصادی اجانب خلاصی یابد؟ بلی این کارها ممکن بود، اما نکردند و نخواستند بکنند. پس در این صورت فایده وجود این‌ها چیست؟ خائن حکماً کسی نیست که با وثوق‌الدوله قرارداد امضا کند. مانعین ترقی مملکت به هر نوع و شکل و هر که بوده باشد، خائن محسوب می‌شوند!

۳۲

حفظ آزادی از وظایف ملت است *

-۱۱-

آخرین امید ارتجاعیون

آخرین امید ارتجاعیون دیماگوژی و ابله‌فریبی است. از وسایل مهم دیماگوژی‌های ایشان تبلیغات عالم‌نماها و روحانیون دروغی می‌باشد.

روحانیون که در دست ارتجاع آلت می‌شوند، دو طبقه‌اند: [آن‌هایی که] غیر از ملائی کسب و صنعت مشروعی ندارند و ملانماهای صاحب ملک که دارای جنبه‌ی اشرافی هستند. طبقه‌ی اول پول لازم دارند. زندگانی می‌خواهند [بکنند و] هر کس به آن‌ها پول داد، به طرف او می‌روند. هر جا که سفره پهن شد در اطراف آن تمرکز می‌یابند. غذاهای لذیذ را هر کس پیش ایشان گذاشت از او تعریف و توصیف می‌کنند. طبقه‌ی دوم خودشان جزو اشراف هستند. هر نوع تجدد و ترقی آن‌ها را می‌ترساند. هر قانون و عدالت موجودیت آن‌ها را تهدید می‌کند. این طبقه هیچ ممکن نیست از اشراف جدا شده، به منفعت اسلام و روحانیت کار کنند. این‌ها با اشراف یکی هستند. ملک دارند. نوکرها و کنیزهای متعدد دارند. درشکه و اتوموبیل دارند. نفوذ دارند. حکومت دارند. همه چیز دارند. ارتجاع به این‌ها نیز مثل سایر اشراف فایده‌ی زیادی می‌رساند. این است که در مقابل نهضت آزادی خواهی و ضدارتجاع، این دو طبقه به هیجان آمده، شروع به ابله‌فریبی می‌نمایند. این قاعده‌ی طبیعی است. در دوره‌ی انقلاب مشروطیت هم این طور بود. آن روز نیز این قبیل عالم‌نماها به میان مردم افتادند، از مستبدین و محمدعلی میرزا مدافعه کردند. دین را خواستند در دست استبداد آلت دست قرار دهند. ملت و آزادی‌خواهان را تکفیر کردند و لامذهب و بابی گفتند. اما روحانیت حقیقی آلت مقاصد مفت‌خورها و ملاکین نشد. روحانیون حقیقی در مقابل استبداد پرستان ایستادگی کردند و عملیات سوء ایشان را عقیم گذاشتند و در تاریخ انقلاب ایران اسم روحانیون حقیقی با کلمات برجسته ثبت شد. در اوایل انقلاب فرانسه نیز این طور شد. آن جا هم روحانیون حقیقی برخلاف مفت‌خورها به ملیون گرویدند و وسایل مغلوبیت اشراف و استبدادچی‌ها را فراهم آوردند. مفت‌خورهای عثمانی نیز با شعار «شریعت استریز- شریعت می‌خواهیم» بر علیه آزادی قیام کردند و سبب ریخته شدن خون

هزاران مسلمان بی‌گناه گردیدند. بالاخره ملت آزادی‌خواه چاره را در معدوم کردن آن‌ها دیده، گریبان ملت عثمانی را از دست این میکرب‌های موذی خلاص کردند.

با اطلاعات کامل که اداره ما به دست آورده است، گویا مرتجعین این آخرین واسطه خود را نیز به کار واداشته‌اند و دو طبقه روحانی‌نما را که در فوق از ایشان معرفی کردیم، دستورالعمل داده به میان مردم فرستاده‌اند. عامه بیچاره را تبلیغ می‌کنند و آزادی‌خواهان را مخالف عقاید اسلامی معرفی می‌نمایند. دین را بر منفعت اشراف آلت استفاده قرار می‌دهند. در مساجد و منابر مانند ملانماها و خواجه‌های عثمانی «دین از دست رفت» می‌گویند. ما هر چند می‌دانیم که ابله‌فریبی و دیماغوژی بعد از این آنقدر تأثیر ندارد، لیکن از اظهار حقیقت هم نمی‌توانستیم خودداری نموده، عملیات ایشان را با سکوت بگذرانیم. امروز مردم بر علیه ارتجاع اشراف قیام کرده، می‌خواهند دست خیانتکار اشراف و مرتجعین را از سر خود دور کنند و در حیات سیاسی و اقتصادی خود کاملاً دخالت داشته باشند. منافع مشترکه ملی را مدافعه کرده، از صدماتی که به همه وارد می‌آید مشترکاً جلوگیری کنند. برای این مقصود بزرگ و مسلک عالی فریاد می‌کنند، میتینگ می‌دهند، مقاله می‌نویسند، تشکیلات می‌دهند، حبس و تبعید می‌گردند و به عبارت اخری هر کس به وسیله‌ای برای حصول این مقصود می‌کوشد.

پس آقایانی که با این نهضت ضدیت می‌کنند، چه مقصودی دارند؟ اگر آن‌ها خودشان اقرار هم نکنند، یا این که هیچ خودشان نفهمند، برای همه واضح و آشکار است که ایشان طرفدار استبداد و ارتجاع هستند. ایشان از نصرت‌الدوله‌ها و فرمانفرماها، قوام‌السلطنه‌ها، وثوق‌الدوله‌ها و سایرالدوله‌ها و السلطنه‌ها پول می‌گیرند و از آن‌ها مدافعه می‌کنند. آیا این دفاع چه دخل به عالم دیانت و اسلام دارد؟ مگر شریعت این‌ها را حکماً زمامدار این مملکت قرار داده است؟

مگر اشراف و مرتجعین دین دار هستند؟ مگر این‌ها عقیده دارند؟ مگر یک شریعت و قانونی هست که فجایع ایشان را مشروع بدانند؟ آلت کردن دین برای پیشرفت مقاصد بی دین‌ها آیا دلیل بی دینی نیست؟ این‌ها که به اسم دین از ایشان مدافعه می شود، چه فداکاری برای اسلام به خرج داده‌اند؟ چه مجاهدت در راه ترقی مسلمین نموده‌اند؟ غیر از این است که ایران را تسلیم انگلیسی‌ها نمودند؟ غیر از این است که مقاصد اجانب را پیشرفت دادند؟ غیر از این است که ایران را به این اوضاع فلاکت دچار کردند؟ غیر از این است که آزادی ملت را محو کردند؟ غیر از این است که ترقی پروران را در محبس‌های تاریک خفه نمودند؟ غیر از این است که روحانیون تعالی پرور را به دار زدند؟ غیر از این است که سبب انقراض مملکت را فراهم آوردند؟ غیر از این است که دو میلیون مسلمان شیعه علی بن ابیطالب را از گرسنگی کشتند؟ غیر از این است که ایران را هزار سال از ملل عالم عقب انداختند؟ غیر از این‌ها برای اسلام و یا ایران چه خدمت کرده‌اند؟ یکی از خدمات این‌ها را نشان بدهید و بعد از آن واشریعتا بگویید. شریعت و دین چه دخل به ارتجاع و ارتجاعیون دارد؟

آیا این همه فجایع را که ارتجاعیون و زمامداران تا به حال مرتکب شده‌اند، موافق مذهب بوده است؟ ما از تهمت و افترای هیچ مفت خور و مرتجعین باک نداریم و علناً می‌گوییم که نباید روحانیت در دست اشراف و ارتجاع آلت باشد. نباید طمع مفت خورها، اسلام را به منفعت انگلیسی‌ها و ادار به خدمت نماید. نباید مسلمانان را دو سه نفر مفت خور برای تأمین معیشت خود به دشمنان اسلام بفروشد. به عقیده ما روحانیون حقیقی هم نمی‌توانند در این مسئله بی طرف بمانند. ایشان راست که رویه مقدس آزادی خواهی آخوند ملاک‌آزم خراسانی و ثقة‌الاسلام آذربایجانی و سایر علمای حقیقی ایشان را پیش بگیرند، از

مرتجعین و عملیات سوء ملانماها جلوگیری کنند.

ما نمی دانیم اگر دین مانع اجرای قانون اساسی است، اگر اسلام سبب بدبختی است، اگر دین برخلاف تجدد است، اگر دین برخلاف اختراعات و علوم جدیده است، اگر شریعت و قرآن می گوید مسلمانها از الاغ دست نکشند، به فکر ایجاد راه آهن نیفتند، اگر دین می گوید مسلمانها با شمشیرهای بیست قرن قبل یا گرزهای رستم و سهراب به جلوی توپهای مسلسل بروند، اگر دین می گوید مسلمانان باید بارکش اجانب باشند، اگر دین می گوید باید اکثر شیعیان علی بن ابوطالب بی کار باشند، اگر دین می گوید بیشتر جوانان مسلمان مبتلا به امراض سفلیس و جذام باشند، اگر دین می گوید مردم باید تابع مطلق استبداد و مظالم اشراف باشند، اگر دین می گوید مسلمانها در مقابل ترقی روزافزون سایرین به فکر ترقی نیفتند، اگر واقعاً دین و شریعت مطهر اسلام اینها را می گوید، خوب است روحانیون گرام و علمای عظام اجتماع نموده، آنها را اعلام کنند تا آزادی خواهان نیز تکلیف خود را بدانند.^{۵۰}

۳۳

بشارت به آزادی خواهان

ولایات و کلیشه های مرکز*

دیروز هویت این مجمع مرتجعین را که دارالشورای کبری ملی نامیده می شود، خاطر نشان قارئین حقیقت^{۵۱} کردیم. دیروز گفتیم که از این

مجلس از این وکلا، از این متولدین دورهٔ دیکتاتوری و ثوق‌الدوله، نباید ملت انتظار حفظ آزادی و اجرای قانون را داشته باشد. اما حقیقت که احتیاج به نوشتن و گفتن ندارد، دیری نکشید، شب همان روز که مقالهٔ ما راجع به مجلس منتشر شد، مخبرالسلطنه قاتل، مخبرالسلطنه اشراف، مخبرالسلطنه مرتجع را همان مجمع جنایات به عضویت قبول کرد.

ما نمی‌خواستیم به تکرار کردن نظریات خود اقدام کنیم. لیکن تحقیقات نوعی که از طرف وکلای مصنوعی نسبت به اهالی ولایات حادث شد، جسارت‌ها که از طرف عزیزان بی‌جهت به ناموس آزادی‌خواهان به عمل آمد، ما را مجبور کرد دوباره راجع به مجلس ملی (اشراف) اوراق حقیقت را مصروف داریم.

آیا آذربایجان یا گیلانی یا خراسانی بعد از این عملیات نالایت، بعد از شنیدن این تحقیقات نوعی حق ندارد به فکر چاره بیفتد؟ حق ندارد خودش را از دست این خادمین ارتجاع و نوکرهای غیرمستقیم اجانب خلاص کند؟ آیا امروز دهاتی ایرانی، کارگر ایرانی، کسبه و تجار ایرانی در مقابل فشار و ارتجاع می‌تواند به فکر چاره نیفتد؟ آیا اهالی با‌بخت ایالات [را] که امنیت ندارند، وسایل زندگانی ندارند، کار پیدا نمی‌کنند، از گرسنگی در گوشه‌ها مانند حیوانات می‌میرند، یا به ممالکت خارجه مهاجرت می‌کنند، ممکن است با کلمات مشعشع و الفاظ موهوم اغفال کرد؟ در صورتی که آن دهاتی بیچاره اصلاً سراد ندارد که معنی وطن و ملت را بفهمد. وقتی که یک راه خلاصی و چاره تصور کرد، فوراً آن را تعقیب خواهد کرد و کسی حق ندارد گرسنه را در دزدیدن نان متهم کند. زیرا او مجبور است، او زندگانی می‌خواهد. آیا در مقابل این همه فساد، این همه جنایات، این همه دیکتاتوری‌ها، این همه خلاف قانونی‌ها، این همه ارتجاع، یک نفر ایرانی با حس، با شرافت می‌تواند سکوت نموده، مشبث به وسایل مختلفه نشود، به فکر آزادی نوع خود قیام نکند؟

شیخ محمد خیابانی را که [چه کسی] نمی شناسد؟ که می تواند بگوید او طرفدار استقلال و آزادی ایران نبود؟ کسی می تواند ایران پرستی و مرکزخواهی او را انکار کند؟ مبتکر شعار «آذربایجان جزء لاینفک ایران است» که بود؟ مگر شیخ محمد خیابانی نبود؟^{۵۲} مگر خطبه‌ها و مقاله‌های شیخ را از اوراق تجدد تبریز شسته‌اند؟ نه، اوراق تاریخ را ادعای وکلای مصنوعی نمی‌تواند با عبارات ننگ‌آور خود سیاه کند. هیچ مخیرالسلطنه و مشیرالدوله قادر به کشتن تاریخ نیست. آن‌ها خیابانی را کشتند اما آثار خیابانی را که شاهد مسلک و عقیده مقدس او بود نمی‌تواند بکشند!

جوانان آذربایجانی بودند که حتی در خارجه، در قفقاز عملاً و به واسطه روزنامه‌ها و جرید، برخلاف تجزیه آذربایجان کار کردند. شعار خیابانی را مهاجرین آذربایجانی در بادکوبه در مقابل میلیون قفقاز و مبرزین هوشمند آنجا اعلان نمودند، روزنامه‌ای به اسم آذربایجان جزء لاینفک ایران است انتشار دادند.^{۵۳}

آذربایجانی ایرانی است، او تجزیه نمی‌خواهد، او را با تهمتی که خودش تنفر دارد، نکشید. آذربایجانی آزادی می‌خواهد، آذربایجانی قانون می‌خواهد، آذربایجانی وطن سعادتمند می‌خواهد، آذربایجانی بر ضد وطن فروش‌ها قیام می‌کند و با شرافت هم می‌میرد.

آذربایجانی توانست تحمل کند وثوق‌الدوله قرار داد میثوم را با سرنیزه انگلیسی به ملت بقبولاند. همچنین خراسانی و گیلانی تجزیه نمی‌خواستند. آن‌ها هم می‌خواستند جلوی ارتجاع را مسدود کنند. آن‌ها هم با صدای رسا می‌گفتند، تا قشون انگلیسی‌ها در ایران است، تا قانون اساسی اجرا نمی‌شود، ما مبارزه خواهیم کرد، کشته خواهیم شد. زیرا ایشان مردن با شرافت را به زندگانی ننگین ترجیح می‌دادند.

بلی، این انقلابات، این قیام‌ها در نتیجه فشار و ارتجاع اشراف بود. این

خون‌ها را وثوق‌الدوله‌ها و فرمانفرماها و قوام‌السلطنه‌ها، بلکه مشیرالدوله‌ها و مؤتمن‌الملک‌ها ریختند. سبب برپادی مملکت این‌ها هستند. این‌ها باید کشته شوند. این‌ها باید محکوم گردند.

ملت باید از این‌ها انتقام بکشد. ایران را این‌ها برای حفظ ریاست خود، اشغال منصب وزارت و وکالت بر باد داده و می‌دهند. آزادی‌خواهان را آن‌ها مجبور به قیام می‌نمایند. فکر تجزیه را آن‌ها تولید می‌کنند. دزدها را این‌ها می‌تراشند. نفوذ اجانب و مداخله دیگران را عملیات مرتجعانه این‌ها در ایران جای‌گزین می‌کند.

بلی شما، شما ای مقواهای مصنوعی، شما ای خادمین ارتجاع و مدافعین جنایتکاران، شما ایران را پاره پاره می‌کنید. شما سبب هرج و مرج مملکت هستید. شما، آیا می‌توانید مطمئن باشید که در مقابل فشار و تضيیقات شما در مقابل حرکات غیرقانونی شما در آذربایجان و خراسان، گیلان یا شیراز و اصفهان، خیابانی‌ها، [کلنل] محمدتقی‌خان‌های جدیدی قیام نخواهند نمود؟ خیابانی را کشتید، اما نهضت قانون‌خواهی و فکر ملت‌پروری کشته نشده است. مادامی که شما خدمت به ارتجاع می‌کنید، مادامی که قانون اساسی را لگدکوب می‌نمایید، هیچ حکومت نظامی و نظمی و مستشار خارجی نمی‌تواند جلوگیری از نهضت و قیام ملت نماید. سبب الغای قرارداد انگلیس و ایران، سبب اخراج قشون انگلیس، قیام آذربایجان و گیلان بود. آن قیام‌ها مقدس است. آن قیام‌ها هرچند گیلان و آذربایجان را خراب کرد، اما ایران را آزاد نمود. آن ارواح مقدس، آن خاک‌های پاک است که ما را وادار به نوشتن حقیقت می‌کند. ما آن قبور محترم را که شما نبش می‌کنید و می‌خواهید پایمال نمایید، معبود خود می‌دانیم. زیرا روح استقلال و آزادی را آن‌ها زنده کرده‌اند، آن‌ها شرافت تاریخ ایران هستند.^{۵۴}

ای وکلا که قاتل را مدافعه کردید، می‌دانیم که عصبانی خواهید شد

[بشوید] برای ما مساوی است. می‌توانید قلم ما را بشکنید و کاغذ ما را پاره کنید. بلکه ما از شما منتظر جنایات بزرگ‌تر از آن هستیم. بعد از این فجایع کسی نمی‌تواند از شما منتظر حفظ قانون انسانیت باشد. اما آن را هم یقین بدانید که اهالی ولایات و مرکز، فجایع و عملیاتی را که از طرف شما به عمل می‌آید به خونسردی تلقی نخواهند کرد. اهالی ایالات از این مرکز جنایت چه خیانت‌ها که مشاهده نکرده‌اند. آن‌ها تابع و معروض چپاول سلاطین مطلقه‌حالیه (حکام) هستند. آن‌ها انجمن محلی ندارند. آن‌ها بلدیة ندارند. معارف ندارند. امنیت ندارند. آن‌ها را به حکام می‌فروشد. آن‌ها را در تحت اختیار تام دزدهای مشروع می‌گذارند.

ولایات انقلاب کرد. ولایات محمدعلی میرزا را مخلوع نمود. ولایات آزادی گرفت. ولایات از قربانی دادن جوانان خود خودداری نکرد. اما مرکز مرتجع، مرکز خیانت‌کار آن‌ها را به اجانب فروخت. آزادی آن‌ها را محدود کرد. قانون اساسی آن‌ها را مسکوت عنہ گذاشت. [آن‌ها را] از حق تشکیل انجمن محروم ساخت.

جای تعجب است این که وکلای مصنوعی به شهدای آزادی تهمت هم می‌زنند. آن‌ها را مخالف استقلال مملکت معرفی می‌کنند و تجزیه‌کنندگان ایالات نشان می‌دهند. مردم هم مانند گوسفندان بی‌زبان تماشا می‌کنند.

بلی آذربایجانی و گیلانی یاغی، خراسانی از آن‌ها یاغی‌تر بود. برای چه؟ این یاغی‌ها چه می‌خواستند؟ این بدبخت‌ها چرا خود را به کشتن دادند و وطن خود را به فلاکت سوق نمودند؟ شعار آن‌ها مگر غیر از این بود که باید قانون اساسی اجرا شود؟ باید خائنین و وطن‌فروش‌ها مجازات شوند؟ باید دست خیانتکار انگلیس از ایران کوتاه گردد؟ اگر یاغی‌گری این است، این طور یاغی‌گری را باید تمام اولاد ایران، تمام ایالات سرمشق خود قرار دهند. زیرا در نتیجه آن یاغی‌گری‌ها بود که قرارداد منحوس لغو

شد، وثوق الدوله خائن و در تعقیب او سیدضیاءالدین نوکر مستقیم انگلیس از ایران فراری شدند. این بود سبب بدبختی آذربایجان و گیلان. آیا با این وضع که اشراف نالایق و مرتجعین رفتار می کنند، ممکن است از این گونه یاغی گری ها مطمئن شد؟ مادام که قانون اساسی اجرا نشده، مادام که بروکرات ها و رجال پوسیده نالایق که از بی لیاقتی و بی عرضگی، ایران را تل خاکستر کرده اند، دست از گریبان ملت نکشیده اند، مادام که آزادی نیست، ملت ایران و اهالی ایالات یاغی خواهند شد. برای ایجاد امنیت، مراعات قانون و اصول آزادی لازم است که آن را هم از زمامداران امروز منتظر نباید شد.

۳۴

حقیقت، فحش و هتاک *

به مساعدت دشمنان آزادی، آزادی خواهان مصنوعی هم به زبان آمده اند. ^{۵۵} حال این ها هم می خواهند مردم را اغفال کنند. دیروز که آزادی خواهان از فشار و تزییق حکومت نظامی و دیکتاتوری و پایمال شدن قانون اساسی منزجر بودند و آزادی لسان و مطبوعات و اجرای قانون اساسی را می خواستند، از طرف همین گونه حضرات تنقید و متهم می شدند.

امروز بعد از این همه فریادها، شلاق خوردن ها، حبس ها و تبعیدها و تحصن ها که حکومت مجبور شده موقتاً سیاست خود را تغییر دهد و ظاهراً جلوگیری از مطبوعات و اجتماعات نمی کند، تا شاید بدین وسیله

از نهضت ملی جلوگیری کند، این آقایان مانند پهلوانان دروغی و بازیگران سیرک خود را به میدان انداخته، تعریف از آزادی مطبوعات نموده، حکومت نظامی را که شلاق می‌زند، زبان می‌برد، قلم می‌شکند، جای عدلیه و مالیه را اشغال می‌کند، اسم بلارسم معرفی می‌نمایند!

ما که در شماره‌های اخیر روزنامه خود هم چنین سایر هم‌قلمان آزادی‌خواه، خیانت‌های اشراف و بی‌لیاقتی زمامداران را شرح داده و سبب فلاکت و بدبختی ایران را نشان دادیم، حالا ما را فحاش و هتاک می‌گویند. ما بی‌جهت حکومت را تنقید کردیم، اعتراضات ما به مجلس موضوع ندارد، گویا دیگر آزادی است و گرگ و میش با هم زندگانی می‌کنند. ما در این شماره نمی‌خواهیم از تغییر سیاست دولت صحبت کنیم. ما می‌خواهیم بدانیم آقایان فحش را چه می‌دانند و هتاک را چه می‌خوانند؟ زیرا اگر ما واقعاً از فحش دادن محظوظیم و حقیقتاً هتاک هستیم، پس اشخاص بدی هستیم. فحش‌های ما چیست؟ خوب است آقایان یکی از فحش‌هایی را که ما داده‌ایم بنویسند و بگویند که فلان عبارت فحش بوده و برخلاف عفت روزنامه‌نویسی است.

ما می‌گوییم اکثر وکلای مجلس شورای امروز عبارت از اشخاص مرتجع و نالایق بوده و ملت از آنها خبر ندارد. ما می‌نویسیم که در این مجمع، مرتجعین حقوق ملت را می‌فروشدند و به قانون خیانت می‌کنند. ما می‌گوییم که این جا مجمع مردمان بیچاره، فاقد عقیده و مقوای بی‌روح است. ما می‌نویسیم که در این جا غارتگران و وطن‌فروشان جمع شده‌اند. ما می‌نویسیم که اکثر اعضای مجلس به طور مستقیم و غیرمستقیم نوکر انگلیس‌ها هستند. ما می‌نویسیم که همه افراد در مقابل قانون مسئول نیستند. ما می‌نویسیم که مالیه مملکت را اختلاس می‌کنند. ما می‌گوییم که سبب خرابی ایران اشراف پوسیده و مداحین آنها می‌باشند. ما می‌گوییم که زمامداران دیروزی و امروزی قادر به اصلاح اوضاع اقتصادی مملکت

نمی‌باشند. ما می‌گوییم که حکام ولایات و ایالات خود را فعال مایشاء دانسته، بر جان و مال و ناموس مردم رحم نمی‌کنند و همه از غارتگری در عرض مدت مختصری حکومت، پارک‌های عالی می‌سازند. ما می‌نویسیم که جراید ما مانند مداحان و درویش‌های دیروزی بوده و جز تملق اشراف کاری ندارند و هر کدام جیره‌خوار یک اشراف یا مدافع یک غارتگر می‌باشند. ما می‌نویسیم که معارف خراب است، عدلیه منبع ظلم است، بلدیة در افلاس بلد می‌کوشد، انجمن‌های ولایتی و ایالتی را اشراف خورده‌اند. ما می‌نویسیم که فشار اشراف و تضییق دولت، غارتگری حکام، پایمال شدن قانون اساسی مردم را به قیام مجبور می‌کند. ما می‌نویسیم که خودسری اشراف آزادی‌خواهان را مجبور به تحصن می‌کند. ما می‌نویسیم که ادارات با توصیه سفارت انگلیس مأمورین را اخراج یا قبول می‌کند. ما می‌نویسیم که وضعیّت بین‌المللی ما معلوم نیست و حکومت عاجز از دانستن اوضاع بین‌المللی است. ما می‌گوییم خودمان را نباید گول بزیم که استقلال داخلی داریم. حیات ما بازبچه سیاست انگلیس و تجارت ما در دست بانک و سایر مؤسسات انگلیسی است و مأمورین انگلیسی در اطراف مملکت تحرکات می‌کنند. ما می‌نویسیم که مرکز ثقل ایران سفارت‌خانه‌های اجنبی است. ما می‌نویسیم که احزاب در دست اشخاص آلت می‌باشند. ما می‌نویسیم وثوق‌الدوله و تمام مدافعین قرارداد [۱۹۱۹] خائن بودند. ما می‌نویسیم که طرفداران سید ضیاء‌الدین و ناشرین افکار او نوکرهای جیره‌خوار سفارت انگلیس [هستند] و به مملکت خیانت می‌کنند. ما می‌نویسیم که بین‌النهرین می‌توانست یک امیر فیصول [فیصل] انگلیسی را قبول کند، اما ایران آزاد، ایران حساس، ایران مستقل به چنین ننگی تن در نمی‌دهد و شما هم مانند معبودتان آرزوی این فکر را به فرنگستان یا به گورستان خواهید برد.

آیا این‌ها فحش است؟ پس حقیقت کجاست؟ اگر این را ننویسیم پس

چه بنویسیم. آیا جلد سوم پاردایان‌ها را بنویسم خوب است؟ آیا اشراف را [اسئل] شما تنها وثوق الدوله و قوام‌السلطنه دانسته و همیشه بر آن‌ها هجوم کنیم؟ آیا از لیاقت و کاردانی حکام صحبت کنیم و شکل آن‌ها را زینت [بخش] صحایف خود قرار دهیم؟ یا گریبان میرابو را گرفته، هر روز به خورد قارئین مانند یک نفر آدم صحیح‌العامل بدهیم، یا به قول سلیمان میرزا مانند دوره‌های ناصری در روزنامه‌ها بنویسیم: ایالت امن، والی مشغول رسیدگی امور، عامه هم از اقدامات عادلانه ایشان به دعای ذات ملکوتی سمات مشغول. امروز باران بارید، دیشب هوا ابر بود و غیره.

بلی اگر ما این‌ها را بنویسیم آنوقت با نزاکت چیز نوشته‌ایم والا تنقید و کشف حقیقت، فحص و اثبات اختلاس و خیانت خارج از نزاکت و اظهار چاول بیت‌المال مملکت، تهمت است؟ خاک بر سر آن‌ها که با الفاظ موهوم و نزاکت‌های مصنوعی یک ملت بیچاره را موهوم‌پرست و یک مملکت را ویران نمودند.

نه خیر آقایان ما تعظیم نمی‌کنیم و دروغ نمی‌گوییم. ما نزاکت را عبارت از ریا و تملق نمی‌دانیم. ما بت‌های معبود شما را درهم می‌شکنیم و ملت را از جامد و بی‌روح بودن اشراف آگاه می‌کنیم. این جا مسئله اجتماعی و مبارزه آزادی است. نزاکت یعنی چه؟ هتاکی چیست؟ عفت قلم در مبارزه با دزدان و غارتگران چه معنی دارد؟ عجیب است ... دزدی بکنند، خیانت بکنند، حقوق ملت را پایمال بکنند، آن وقت روزنامه نیز سکوت نموده و این عمل را هم عفت قلم و نزاکت نام بگذارد.

احترام مطبوعات! عزیزان ما، رفقای محترم، احترام مطبوعات در اظهار حقایق است نه در تعریف هر دزد و غارتگر. احترام مطبوعات در حفظ حقوق ملت است، نه سکوت در موقع پایمالی قوانین. احترام مطبوعات در اظهار عقیده سالم و فکر متین است، نه در تعریف و تمجید این وزیر یا این حاکم و آن والی. احترام مطبوعات در جلوگیری از

مرتجعین است، نه در تقدیر و تمجید عملیات مستبدانه آنها اگر عبارت جراید شما را مثلاً «حضرت اشرف امجد والا ارواحنا فداه با قدوم قیمت لزوم به ساحت مقدس مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه تشریف آوردند»، یا اوضاع اقتصادی و سیاسی و اجتماعی ما را یا حرکات وحشیانه رؤسای ما را از قبیل چوب زدن فراش تلگراف در این قرن یا هزار فجایع دیگر را مخبرین جراید خارجه به روزنامه‌های متبوعه خود می‌نویسند، آیا به ما نخواهند خندید؟ آیا نزاکت خانم واری ما را مسخره نخواهند نمود. اگر ما هم سکوت کرده و به این فجایع اعتراض نکنیم؟

آقایان این نزاکت و عفت نیست، بلکه خیانت است که شما نسبت به وظیفه خود می‌کنید و جنایتی است که به نام مطبوعات اجرا می‌کنید. تا مطالب گفته نشود، تا فریاد نزنیم، تا قلم‌های فولادی خود را به چشم خیانتکاران فرو نبریم، ممکن نیست از این مذلت نجات یابیم.

در مبارزه این دوره اخیر، ما به موفقیت‌های عمده نائل شده و اگر ظاهراً هم بوده باشد، آزادی قلم را تا اندازه‌ای به دست آورده‌ایم. ولی این‌ها آن قدر برای ما فایده ندارد، زیرا می‌دانیم که همه این‌ها موقتی و آن‌ها متتهز فرصت هستند. آن‌ها تا جان دارند در حفظ استبداد خواهند کوشید، و این طبیعی است، زیرا توبه‌گرگ مرگ است. تا این‌ها آقایی به ما می‌کنند، اطمینان به آزادی و ترقی ملت نداریم. با وجود این، در این مبارزه ما یک موفقیت را مهم می‌شماریم و آن برداشته شدن نقاب از روی بعضی نقاب‌داران و آشکار شدن مصنوعی بودن جنجال‌های بعضی نویسندگان بود که در اول صدای خود را برای استفاده با صدای آزادی‌خواهان مخلوط کرده، فریاد آزادی‌خواهی می‌زدند؛ در صورتی که باطناً برخلاف آزادی و مشروطیت بودند و به طور غیرمستقیم می‌خواستند برای معبود خود کار کنند و سیاست انگلیس‌ها را پیش ببرند. ما این‌ها را به اسم نمی‌نویسیم، شاید وقتی هم مجبور بشویم که هویت

آنها را، تشکیلات آنها، نقشه‌هایی را که اجرا کرده در نظر دارند بنویسیم. فقط این یک اشاره بود به اشخاصی که مندرجات مطبوعات را به دقت مطالعه می‌کنند. حالا باید منتظر شد که اشراف پوسیده از یک طرف و کارکنان انگلیس از طرف دیگر چه رولی بازی کرده و موقعیت خود را چگونه حفظ خواهند کرد.

ملت به مجلس اعتماد ندارد و هر قانونی وضع شود، مانند قراردادهای دوره فترت غیر رسمی خواهد بود. حکومت که قادر بر راضی کردن ملت و اجرای اصلاحات اساسی در مملکت نیست. جراید مرتجع رسوا شده و سقوط کردند و ملت روزنامه‌های آنها را نخوانده و اعتنایی نمی‌کند. نظام و قشون هم ممکن نیست بعد از این آلت آنها شده، برخلاف آزادی کار کند.

آقای وزیر جنگ هم از قرار معلوم می‌خواهند قانون و آزادی را مدافعه کرده و می‌گویند نباید خون آزادی‌خواهان به واسطه اشراف خیانت‌کار پایمال شود.

در این صورت باید منتظر احساسات و فعالیت آزادی‌خواهان و جنایات جدید مرتجعین و کارکنان و ناشرین افکار انگلیس شد.

۳۵

اعتصاب پلیس*

باز هم تعطیل. باز هم اعتصاب.^{۵۶} باز هم ترور. باز هم مطالبه حقوق. نظمی و اعتصاب! این چه تماشای غریبی است. آژان که موظف حفظ

امنیت است از گرسنگی تعطیل می‌کند. این در هیچ جا و هیچ مملکت دیده و شنیده نشده است. ما با اساس نظمیۀ کاری نداریم. ما می‌خواهیم بدانیم آیا تمام مستخدمین بزرگ دولت و سایر مفت‌خورها مانند آژان‌ها پنج ماه حقوق نگرفته‌اند؟ آیا مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم که از ملت دریافت می‌شود، استقراض خارجی که در عوض فروش مملکت تحصیل می‌کنند، واقعاً در این پنج شش ماه اقلأً دو ماه یا سه ماه حقوق آژان‌ها را کفایت نمی‌کرد؟ شاید در مملکت پول نیست؟ شاید دولت امکان ندارد؟ اگر این طور بود ما آژان‌ها و کارکنان نظمیۀ را خائن می‌گفتیم، ما آن‌ها را ملت فروش و دزد و غارتگر می‌نامیدیم. اما این طور نیست. وزرا چهار ماه حقوق خود را از قرار ماهی هزار تومان پیشکی می‌گیرند و چندین هزار تومان برای تاج‌گذاری تصویب و تأدیبه می‌نمایند. اعیان و اشراف برای وکیل شدن که اولین درجه برای وزیر شدن است، پنج هزار تومان پول مصرف می‌کنند. اگر دولت پول ندارد، پس آن‌ها چرا برای وزارت و وکالت این قدر حریص هستند؟

بلی پول هست، اما برای وزرا، برای پرداخت حقوق اشراف و سایر مفت‌خورها، برای وکلا، برای لهور و لعب. چه طور شده است یک قسمت از نوکرهای دولت پارک می‌سازند، اما قسمت دیگر که از شب تا سحر نخوابیده، محافظ ناموس و مال آن‌ها هستند، در سر شش ماه نمی‌توانند پانزده تومان حقوق خود را بگیرند؟ برای پانزده تومان حقوق‌بگیرها پول پیدا نمی‌شود، اما برای هزار تومان حقوق‌بگیرها چهار ماه پیشکی داده می‌شود.

گیرم که پول نیست، اما وظیفۀ دولت نیست که برای تهیه پول فکر بکنند؟ بلی آن‌ها نیز این را می‌خواهند. می‌خواهند حقیقت بنویسد که پول تهیه کنند، فوراً بروند نفت شمال را به آمریکا بفروشند، یا گمرک فلان قسمت ایران را به انگلیس‌ها تسلیم کنند و پول بگیرند و بیاورند در میان

وزرا و مستخدمین کل و پروباگاندها تقسیم کنند و مفت خورها، صاحبان صد قطعه ده و مالکان ده هزار تومان پارک [پارک‌های ده هزار تومانی] مشغول عیاشی بشوند.

چرا دولت نمی‌تواند پول تهیه کند؟ چرا پول تهیه شده معلوم نیست به کجا می‌رود؟ چرا مخارج و مداخل یک فامیل روحانی‌نما که به پنجاه هزار تومان می‌رسد و ممکن است چندین ماه حقوق آزان‌ها را تأمین کند، فوراً داده می‌شود؟

دولت می‌تواند پول تهیه کند و مجلس نیز می‌تواند قانون مالیات بر عایدات و دارایی را که در تمام ممالک دنیا در جریان است، وضع نماید. وزرا و مستخدمین که دارایی دارند ناممکن است دوماه، سه ماه حقوق نگیرند، تا آزان‌های گرسنه اقلأً به نصف حقوق پنج ماه و لباس خود برسند. این‌ها حقایقی هستند که مفت خورها، اشراف و اشخاصی که برای منافع ملت و مصالح مملکت محکوم هستند، [؟] فحش می‌دانند. بگذارید آن‌ها فحش بدانند. ما حقیقت را گفته و فاکت عمل را نشان می‌دهیم و می‌گوییم زمامداران امروز و اشراف نالایق قادر به اداره کردن مملکت نیستند. باید اداره مملکت را به دست ملت بدهند. ملت باید این‌ها را پس زده و خود به اداره مملکت اقدام کند. مگر بس نیست؟ مگر صبر، دوام، طاقت چه قدر؟ مگر از مشاهده این اوضاع دلخراش، این منظره هولناک جوانان ترقی‌پرور و حساس ایران خسته نشدند؟ لعنت بر طوق لعنت و خواب غفلت! لعنت بر حیات آلوده به حرکات سفالت! لعنت بر زندگانی ننگین! تف به آرزوهای دور و دراز!

کی مقصر است؟ کی باید محاکمه شود؟ همه. همه. همه!

کنفرانس ژن *

برخلاف خواهش و مانع تراشی فرانسه و آمریکا، کنفرانس بین‌المللی در ژن منعقد شد.^{۵۷} این اولین کنفرانسی است که بعد از جنگ بین‌المللی و تغییر رژیم سلطنت در اکثر ممالک، نمایندگان آلمان و روسیه [در آن] اشتراک می‌نمایند.

در این کنفرانس که برای ترمیم اوضاع اقتصادی اروپا، در تعقیب کنفرانس واشنگتن تشکیل شد، از هر نقطه نظر وضعیت نمایندگان روسیه نظر دقت هر متفکر را به خود جلب نموده، همه منتظر بودند که دیپلمات‌های کارگران و رنجبران روسیه آیا قادر به حفظ حقوق دولت متبوعه خود بوده و می‌توانند از عهده اجرای تاکتیک مسلکی برآیند، یا خیر؟

اروپا به بازار روسیه محتاج است. روسیه فقط می‌تواند اروپا را از تحت مونوپل (انحصار) سرمایه آمریکا خلاص کند. قطع روابطه تجارتمی با روسیه سبب فلج شدن تمام ممالک اروپا است. این بازار بزرگ هم از نقطه نظر واردات و هم از حیث صادرات دارای منافع بزرگی است که اروپا خواهی نخواهی مجبور است از آن استفاده نماید. همین نظریه یکی از موجبات مهم تشکیل کنفرانس ژن می‌باشد.

از یک طرف هم روسیه دارای جنبه بین‌المللی بوده، ضدیت علنی با آن برای هیچ دولت سرمایه‌دار امکان‌پذیر نیست. این جنبه نیز سبب تزلزل اروپاست.

برای رفع این خطر، یعنی اصول حاکمیت رنجبران، به همه معلوم است که دول سرمایه‌دار به هر وسیله متشبث گردیدند، با سرریزه و

شورائیدن عناصر ضدانقلابی سعی کردند، اما در نتیجه خود را مغلوب دیدند. در آخر تصور کردند که ممکن است به دسیسه و حیل دیپلوماسی و کنفرانس‌ها به آرزوی خود موفق بشوند.

سابقاً در کنفرانس‌های برلن و کان شرایطی را یادداشت کردند که او را به هر وسیله باشد در کنفرانس ژن گذرانده، به یک کرشمه دو کار کرده باشند.

اولاً جلوگیری از نهضت اجتماعی نموده، نگذارند روسیه سرمشق کارگران دنیا بشود. ثانیاً روسیه را به شکل مستعمرات خود درآورده، اوضاع اقتصادی خود را ترمیم کنند. دول سرمایه‌دار قبلاً تصمیم گرفتند که روسیه باید تمام قروض خود را که به مسالک خارجه دارد، بدهد. ثانیاً از تبلیغات و مدافعهٔ صنف کارگران بین‌المللی صرف‌نظر نماید. ثالثاً حفظ منافع مالی و جانی تبعهٔ خارجه را که در روسیه هستند، عهده‌دار شود.

این یک نوع حيله و نیرنگ دیپلوماسی بود. با این مسائل می‌خواستند روسیه را مجبور بکنند که خودش از حضور در کنفرانس ژن امتناع کند. یا این که در آن جا ایشان را مانند اسیر در خانهٔ در بسته انداخته، مجبور به قبول کردن تکالیف خود نمایند. اما زمامداران روسیه که چهار سال دورهٔ انقلاب را سیر نموده، هجوم، دفاع، عقب‌نشینی و هر نوع مانور سیاسی را به خوبی یاد گرفته بودند، در این مبارزه، در این فرونت نیز توانستند نایل به موفقیت مهمی بشوند و از عهدهٔ وظیفه برآمده، عملیات دیپلومات‌های سرمایه‌داران را عقیم بگذارند.

برخلاف انتظار سرمایه‌داران، نمایندگان روسیه در ژن با انتشار دادن بیانیهٔ رسمی به تمام ممالک دنیا اعلام نمودند که روسیه حاضر است تمام قرض‌های خارجی را بدهد، ولی [باید] ضرورهایی که با انتریک و شورائیدن دستجات مختلف بر علیه حکومت شوروی به روسیه وارد آمده، مسترد گردد و حکومت ساوتی نیز رسماً شناخته شود. روسیه

شوروی نه این که تنها جزای قتل را، بلکه تشکیلات «چیکا»، کمیسری فوق‌العاده را نیز الغا کرده است. نه این که تنها حفظ املاک خصوصی تبعه‌های خارجه را در روسیه عهده‌دار شده، بلکه مالکیت شخصی جزئی تبعه‌های خود را نیز تأمین نموده است.

هرگاه سرمایه‌داران از مداخله در امورات داخلی روسیه و شورانیدن فراری‌ها و سایر فرق سیاسی از قبیل «اس ار» و منشویک‌ها^{۵۸} دست بکشند، روسیه هم حاضر است از تبلیغات سوسیالیستی در ممالک دیگر صرف‌نظر کند.

نمایندگان روسیه با این مانور توانستند جلوگیری از هرگونه اتهامات و بهانه‌دول سرمایه‌دار نموده، خود را مانند یک دولت مستقل و معتبر در ردیف دول بزرگ معرفی کنند و افکار عامه بین‌المللی را متوجه خود سازند. رفیق چیچرین [کمیسر خلق برای امور خارجه و رئیس هیئت نمایندگی شوروی در کنفرانس] در نطق تاریخی خود تمام عملیات ظالمانه دیپلمات‌های متفقین را بی‌نتیجه گذاشت. چیچرین در کنفرانس خیلی ساده گفت: «نمایندگان روسیه در این جا برای مدافعه صلح عمومی آمده‌اند. ما به لزوم رابطه اقتصادی بین‌المللی معترفیم. ما در این جا مسلک و نظریه خود را تبلیغ نخواهیم نمود.»

با این اظهارات بر تمام قوانین و اتهامات فرانسه و غیره سرحدی معین کرده، برای حفظ منافع بین‌المللی روسیه حلقه محکمی کشیده شد. لئوید [لوید] جرج گفت: «در این کنفرانس ما نباید از نقطه نظر اصول شاه‌پرستی یا دیموکراسی و یا شوروی مذاکره نماییم. ما در این جا نماینده ممالکی هستیم که به همدیگر محتاج می‌باشیم.» به دروغگو لعنت. اساساً می‌توان گفت این نظریه مهم اساس کنفرانس زن را تشکیل می‌داد، اگر نماینده فرانسه خودداری ننموده بود و لئوید جرج برخلاف قول خود رفتار نمی‌کرد.

رفیق چیچرین برای این که هویت دشمنان کارگران و حرص جهانگیری و خونریزی ایشان را ثابت کند، برخلاف انتظار فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها مسئله خلع سلاح را پیش کشید و برای ایجاد صلح عمومی لزوم خلع سلاح را یگانه چاره نشان داد.

این پیشنهاد برای دول جهانگیر مهلک بود. بارتو [وزیر خارجه فرانسه] نتوانست خودداری نماید و بر علیه چیچرین اعتراض کرد. این اعتراض و آن تکلیف سبب خفه شدن دیپلوماسی فرانسه شد. بعد از این پیش آمد همه دانستند که مقصود فرانسه چه بوده است.

موقیت روسیه علاوه از مغلوب و رسوا شدن بارتو، امضای معاهده با دولت آلمان می باشد. اتفاق آلمان و روسیه هم از نقطه نظر سیاسی و هم از جهت اقتصادی برای هر دو دولت اهمیت دارد. زیرا روسیه محتاج صنایع، متخصصین و ماشین‌های الکتریکی آلمان بوده، آلمان نیز محتاج مواد خام روسیه می باشد. اتفاق آلمان و روسیه موقیت فرانسه را دائماً در تزلزل خواهد آورد.

نمایندگان روسیه تا به حال که تلگرافات بی سیم خبر می دهد، در کنفرانس موقع اول را حائز شده اند. به نظر ما سبب موقیت روسیه علاوه از مهارت نمایندگان و درستی تاکتیک خودشان، اختلاف بین متفقین می باشد. از آن جایی که کاملاً اعتماد بر اختلاف مابین اتانت [متفقین] را معتقدیم و می دانیم که با بودن اصول سرمایه داری، همیشه در میان ممالک جهانگیر مبارزه گوناگون حکمفرماست. از این نقطه نظر می توانیم بگوییم که روسیه شوروی از نفاق سرمایه داران استفاده نموده، بر پیشرفت کارهای خود خواهد افزود.

راجع به اختلافات جدید مابین نمایندگان روسیه و انگلیس در شماره آینده.*

۱. پرویز

* از ادامه مقاله در شماره‌های بعدی خبری نیست.

تجدد و انقلاب *

انقلاب که زهره هر مرتجع را چاک می‌کند، تجدد و تحول که هر محافظه‌کار را می‌ترساند، سبب ترقی بشر است.

دنیای امروزه چند دوره به تحول و انقلاب معروض، ملل متفرقه چند دفعه وضع زندگانی، اخلاق، عادات، اصول سیاسی و وسایط اقتصادی خود را تغییر داده، تا بدین جا رسیده است. اگر انقلاب نبود ترقی و تمدن نصیب انسان‌های متمدن نمی‌شد.

قرون وسطی را اروپایی‌ها با تنفر یاد می‌کنند، زیرا آن وقت اروپا اخلاقاً، روحاً، عملاً، عادتاً، محافظه‌کار بود. قرون ۱۶-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰ اروپا را احیا کرد، زیرا در این قرن‌ها در هر طرف اروپا تجدد و انقلابات در تعقیب یکدیگر تولید شد. در ادبیات، در علوم، در اخلاق، در آداب، در اصول اداره مملکتی، در وسایل لوازمات حیاتی، در همه چیز انقلاب و در هر کار تجدد به عمل آمد.

شاید بعضی‌ها تصور بکنند که ما مردم را به انقلاب دعوت می‌کنیم، چون که در ایران انقلاب را تنها عبارت از خون‌ریزی و تغییر حکومت با زور سرنیزه می‌دانند. نه ما نمی‌گوییم انقلاب بکنیم. اگر عوامل انقلاب موجود نباشد، با گفتن و نوشتن ما انقلاب نمی‌شود. اگر عوامل انقلاب موجود است، ما هم نگوئیم، انقلاب حادث خواهد شد.

مقصود ما این است که ما برای ترقی کردن، برای این که بخواهیم، یعنی بتوانیم قدمی چند به طرف معاصر شدن با ملل دیگر برداریم، خواهی نخواهی در همه چیز مجبور به انقلاب خواهیم شد.

ما انقلاب را تنها عبارت از قیام یک دسته ناراضی‌های برخلاف

حکومت نمی دانیم. به عقیده ما قیام بر علیه اوضاع کنونی، مطبوعات، قیام ما برای خاتمه دادن [به] دسته‌بازی و بداخلاقی و خودفروشی نیز یک نوع انقلاب است.

به عبارت اخری، ما تغییرات اساسی در حیات اقتصادی و سیاسی یا اجتماعی یا ادبی را انقلاب می‌نامیم. «رولوسیون» که ما انقلاب می‌گوییم، خود یک قسم «ایولوسیون» (تکامل) است و اگر ایولوسیون نباشد، رولوسیون (انقلاب) حادث نمی‌شود.

موجبات انقلاب به تدریج متراکم شده، در اثر یک حرکت اجتماعی دوره‌کهنه خاتمه یافته، دوره جدید شروع می‌شود. اشخاصی که ضدانقلاب هستند و انقلاب و تحول را برخلاف منافع مملکت می‌دانند، لابد ملتفت روش ترقی نبوده، از مسائل اجتماعی، از تاریخ تمدن بی‌اطلاع می‌باشند. اشخاصی که تصور می‌کنند چند نفر در یک جامعه یا یک مملکت می‌توانند انقلابی حادث بکنند، آنها نیز سهو می‌کنند. زیرا انقلاب چنانچه گفتیم دفعتاً به فکر مردم نمی‌آید. بلکه مدت‌های ستادی انسان‌ها با موانع تجدد و با فشار و تضییق سباززه می‌کنند، غالب می‌شوند، مغلوب می‌گردند، سهو می‌کنند، طرف می‌شوند، به هر وسیله و واسطه دست می‌اندازند.

نهایت در موقف فرصت، در وقتی که حکومت یا موانع دیگر عاجز از محافظه وضعیت شد و اکثریت خود را ذی‌نفع و قادر از تغییر رژیم دید، کاسه صبر و تحمل توده ناراضی پر شده، نهضت عمومی تولید گردیده، آن وقت طبعاً انقلاب می‌شود.

انقلاب و موفقیت آن تنها از ناراضی بودن مردم از حکومت یا از اصول ادبی کهنه و غیره نیست، بلکه برای پیشرفت انقلاب عالم به حقوق و کار خود بودن ناراضی‌ها و عجز حکومت از اداره کردن مملکت لازم است. در سال قحطی [۱۳۳۶ ق] سه‌کرور از اهالی ایران از گرسنگی مردند،

اما انقلاب و قیام بر علیه حکومت تولید نشد. با وجود این که زندگانی سخت تر از امروز بود و مردم ناراضی تر از امروز بودند. همین انقلابی ها که [آن ها را] مصنوعی می گوئیم، آن روز نیز بودند، خردشان هم گرسنه و محتاج تر از همه وقت بودند. برای این که آن روز موفقیت حکومت محکم بود، حکومت از عهده اداره کردن و دوام دادن فجایع و مظالم خود برمی آمد. اما در انقلاب مشروطه خواهی موفقیت محمدعلی میرزا متزلزل بود. آن دوره دولت نمی توانست جلوگیری از نهضت مردم و احساسات ملت بنماید.

ما نمی گزیم تبلیغ و تشویق در هیئت جامعه بی تأثیر است. ما هم یک نوع تبلیغ و ارشاد می کنیم. اما مسئله در اساس و عوامل انقلاب است. ما نمی گوییم در زمان وثوق الدوله که سال قحطی بود، فشار و تضییقات نبود و انقلاب لزوم نداشت، با وثوق الدوله یک نفر آدم اداره کننده بود. نه این طور نیست. مقصود شخص نیست. آن روز احساسات و تشکیلات انقلابی موجود نبود و وسایل اداره برای دولت مهیا بود. آن روز عوامل انقلاب فراهم نبود. آن روز یک نوع تاریکی و سفالت سرتاسر ایران را احاطه نموده، سرنیزه انگلیس ها نیز در بالای سر مردم گرسنه بود. مردم می مردند، اما صدا در نمی آوردند. حالا که مردم از انقلاب و تجدد صحبت می کنند، بعضی ها می گویند انقلاب در ایران الان موضوع ندارد، ملت جاهل است، اداره کنندگان انقلاب وجود ندارند. بعضی ها بدون این که توضیح بدهند، داد و فریاد می کنند، نعره می کشند، اقدام می خواهند، انقلاب خوین می طلبند. در چنین دوره ما نیز نمی توانیم از اظهار رأی نسبت به انقلاب خودداری بکنیم.

عوامل انقلاب کدام است؟ آیا وجود دارد؟ آیا اهالی مملکت، توده ملت از این اصول اداره و اوضاع حاضره بیزار هستند؟ آیا حکومت و زمامداران از اداره مملکت عاجزند؟ این جاست که باید توضیح داد و عوامل انقلاب را تشریح نمود.

یکی از اعضای فعال هیئت جامعه ملی، زارعین و برزرگان هستند. امروز زارع و برزرگر ایران در خالصه جات [خالصجات] در دست اجاره دارها و عمال ایشان و در اراضی بی [ملک] که مالک و اربابی است در دست مظالم ارباب و مالکین اسیرند.

مملکت مشروطه است، قانون اساسی دارد، اما قانون در جلو چشم مقنن‌ها در خود دارالشوری اجرا نمی‌شود، کجا مانده در دهات فرمانفرما، سپهدار و غیره.

زارع مانند ۵۰ سال قبل، بلکه به مراتب بدتر از آن دچار مشقت می‌باشد. زارع نوگر و غلام زرخرید مالک است. مالک بر مال و جان، حتی در اکثر جاها به ناموس و مذهب زارع تسلط دارد. زارع تخم [بذر] ندارد. زارع کار ندارد. زارع یک سال شب و روز زحمت می‌کشد و اربابان، اجاره داران، مفت خورها وقت خرمن با هزار اسم و رسم محصول را از دست آن بیچاره می‌گیرند و زارع همیشه مقروض، همیشه گرسنه است و در اکثر جاها معروض چپاول ایلات و اشرار است. این اکثریت تاّمه، این جمعیت فعال، از همه چیز مأیوس و در این مأیوسیت روزبه روز تلف شده، از میان می‌روند. خرده مالکین نیز دچار مظالم پرزورها، رؤسای ایلات و اربابان بزرگ شده، مجبورند که ملک خود را به مبلغ جزئی بفروشند و دست از مزرعه خود بکشند. این فلاکت‌ها سبب خرابی دهات و مزارع شده است. این بدبختی‌ها رعیت بیچاره، زارع بدبخت را برخلاف اوضاع حاضره شورانیده است.

زارع امروز مأیوس است، زیرا زور ندارد. لیکن اگر از طرف طبقات دیگر جنبش و نهضتی به وجود بیاید، تمام طبقات زارعین، رعیت خرده مالک تا رعایای خالصجات قیام خواهند نمود.

رعیت بیچاره مالیات می‌دهد، بهره می‌دهد، مرغ می‌دهد، تخم مرغ می‌دهد، پیاز می‌دهد، نمی‌دانم چه می‌دهد، به دختر آقا عیدی

می فرستد، در عروسی پسر ارباب هیزم و دغال تهیه می کند، برای آقا قالیچه نماز می بافد، اما خود از زندگانی چه دیده است؟ هیچ چیز! روی دکتر ندیده است، مدرسه ندارد، با همان آلات [زمان] حضرت نوح و گاواهن [زمان] حضرت آدم زراعت می کند. آن را نیز نمی تواند در دست [خود] نگاه بدارد. مطالبه کاران آن را نیز از دستش گرفته، [او را] مجبور به گدایی و سئوال می کنند. اکثر کارگران و صنعتگران نیز بیکار و گرسنه هستند. آن ها که کار می کنند، از بیکاران بدبخت ترند، وقت کار معین نیست. حقوق غیرکافی سه ماه - چهار ماه نمی رسد. در هر دقیقه دچار تعرض و شلاق کارفرما هستند. کارفرما او را مانند اسیر می داند، کتک می زند، فحش می دهد، چهارده ساعت مجبور به کار کردن می نماید. هر دقیقه که بخواهد، کارگر بیچاره را از کار خارج می کند و در کوچه ها و ویلان و سرگردان می گذارد.

قانون به دکاکین و منابع کار ایران هنوز سرایت نکرده است. هنوز کارگر و صنعتگر مزدور بیچاره در تحت فشار استبداد می باشد. او نیز تا دیروز صدا در نمی آورد. او نیز بدبختی ها را از تقدیر می دانست. لیکن امروز که نهضت قانون خواهی و آزادی طلبی به وجود آمده، کارگر ایران نیز به تدریج صدا می کند، در اطراف تشکیلات کارگری تمرکز می یابد، از مجلس و حکومت، تعیین حدود کارگر و کارفرما را می خواهد. این هم یک عامل مهم در تجدد و انقلاب می باشد.

کسبه و تجار و صنف بورژوازی کوچک بدبخت تر از کارگر و زارع هستند. این ها دچار کساد بازاری و بحران مالی می باشند. در مملکت پول نیست. پول را انگلیس ها از ایران بردند. چیت های پوسیده، شیشه های رنگارنگ بی مصرف عطر، صابون، سرخاب، سفیدآب، پودر، فکل و کراوات را به جای او آوردند.

مال التجاره و امتعه خام از قبیل خشکبار، تنباکو، تریاک، پوست، پشم و

غیره دچار بحران شد. باغبان‌ها درخت میوه را بریده، فروختند، زیرا همیزم و ذغال از میوه گران‌تر بود و مشتری زیاد داشت. زراعت ابریشم، پنبه و غیره ترک شده، زیرا کسی نمی‌خرید. الان بازار پر از امتعه داخلی و خارجی است، اما کسی نمی‌خرد، زیرا پول نیست. اکثر تجار ایران مفلس و مابقی نیز منتظر افلاس می‌باشند.

اما مستخدمین دوایر دولتی، آنها بدبخت‌ترین طبقات ایرانند. آنها شش ماه، شش ماه حقوق نمی‌گیرند، آنها امنیت به کار خود ندارند. این‌ها وظیفه و مسئولیت را احساس نمی‌کنند. این‌ها با توصیه به کار آمده‌اند.

کابینه و رؤسای ادارات هر روز تغییر می‌یابد. آنها می‌ترسند که وزیر تازه قوم و خویش خود را به جای او [آنها] بیاورد و یا توصیه متنفذ دیگری را در حق دیگری قبول کند. زیرا قانون رسم عدالت در کار نیست. ادارات فعال مایشائی است. نظمی و قشون منتظر بحران و بدبختی بزرگی است. همیشه دولت نمی‌تواند قرض نموده، به خرج قشون برساند. قشون نیز لازم است. اگر قشون نباشد، اشرا و ایالات مملکت را محو می‌کنند. اهالی بدبخت ولایات و ایالات روی امن و امان نخواهند دید. هر چند تبریز را خود قشون غارت کرده است.^{۵۹}

اما این را نمی‌توان عادت و رسم پنداشت. از بی نظمی و غارتگری قشون جلوگیری کردن، اگر همیشه ایشان تأمین بشود، مشکل نیست.

اما حکومت، مجلس و زمامداران، این احتیاج ملت و طبقات را احساس نمی‌کنند. این‌ها کورکورانه می‌کوشند. در عوض این که به ترمیم اوضاع اقتصادی مردم بکوشند، عوض این که احتیاجات مردم را رفع کنند، عوض این که قانون اساسی را اجرا نمایند، عوض این که دهاتی و کارگر، تجار و اصناف را از خود راضی سازند، به میرزا علی اکبر ساعت‌ساز^{۶۰} مدیر گلشن و قانون، سرکشیک‌زاده، مسیوه‌هایم، رهنما و شیروانی‌ها^{۶۱} متوسل می‌شوند.

بیا از برای محدود کردن منطبعات قانون وضع می‌کنند، فشار می‌آورند، آتريک بازی، رضایت‌نامه مهر کردن را اساس کار می‌پندارند. حاجی محمدتقی بنکدار^{۶۲} را به بازار می‌فرستند، غافل از این که این گونه دیماغوژی و فشار امروز ابداً نتیجه ندارد. آیادر مقابل عوامل انقلاب، در مقابل نهضت‌های اجتماعی، بی‌لیاقتی و تحجر حکومت از اقداماتش معلوم نمی‌شود؟ آیا همین توسل‌ها به اشخاص کوچک، بی‌قدری حکومت را نمی‌فهماند؟

نیکلای دویم به راسپوتین^{۶۳} شاید و روحانی نما متوسل شد، ملت را فراموش کرد. عبدالحمید، خوجه‌ها را یگانه مدافع و حامی خود تصور می‌کرد. اما ترک‌های جوان^{۶۴} تمام طبقات ملت را با خود همراه نموده بودند. محمدعلی میرزا به شیخ فضل‌الله و سیدعلی آقای یزدی متوسل شده، برخلاف میل و احتیاج ملت رفتار کرد و بالاخره خلع و تبعید شد. حالا حکومت امروزه نیز از ملانماها، از دراویش و حقه‌بازها برای خرد طرفدار جمع کرده است. این‌ها نیز ملت و احتیاج ملت را فراموش کرده‌اند. این‌ها نیز عاجزند، این‌ها نیز بلااراده هستند. این‌ها نیز مدافعه موقعیت خود را در فشار و تضييق آوردن می‌دانند. این‌ها نیز تصور می‌کنند که می‌توانند نهضت اجتماعی را با زور و فشار خفه کنند.

این نیز یک نوع عجز و نالایقی است. نه محبس‌ها، نه تبعیدها، نه دار زدن‌ها، نه تیرباران نمودن، جلوگیری از انقلاب نکرده و نمی‌کند.

برای این‌که ملت انقلاب نکند، برای این‌که حکومت بتواند در مقام خود محکم شود، باید احتیاج مردم رفع شود. باید تقاضای ملت اجرا گردد. اگر حکومت نمی‌تواند تقاضای ملت را اجرا کند، معلوم است که عاجز است. اگر ملت بر علیه حکومت است، عوامل انقلاب وجود دارد. بینیم در این سوداکی‌ها غالب و کی‌ها مغلوب خواهند شد.

لزوم محاکمه*

در دارالشوری، در مطبوعات، در مجامع و در همه جا از عملیات سوء اولیای امور، از خیانت اشرف، از دزدی‌های گوناگون حکام، و امنای مالیه و رؤسای ادارات، از بی‌عرضگی، بلکه حرکات خلاف قانون و کلا، از خیانت‌های رنگارنگ مستشارهای خارجی نوشته و گفته شد، اما همان آتش و همان کاسه است، ابدأً تأثیر عملی از این قیل و قال مشهود نیست. دزد، غارتگر، قاتل و جانی درجای خود مشغول، هرکس هرچه می‌خواهد آن‌طور هم می‌کند. کهنه‌ها مشغول مصرف کردن اندوخته خود، تازه‌ها تأسی به آن‌ها کرده، مشغول پر کردن کیسه می‌باشند. به نویسندگان و گویندگان فقط اوراق پر از حرف بی‌ثمر مانده است.

قوام‌السلطنه، وثوق‌الدوله، فرمانفرما، یا اولاد و کیسه خودش، سردار معظم با اعوانش و ثوق‌السلطنه با همراهانش به این حرف‌ها اعتنا نکردند. خوب هم کردند، زیرا حق داشتند. آن‌ها ملت را خوب شناخته‌اند. مولتور^{۶۵} و ستداهل^{۶۶} و سایر مستشاران از دزدهای داخلی بهتر به عادات و اخلاق ما واقف شده‌اند. از این جهت انتشارات جراید و مقامات ملی را اعتنا نمی‌کنند. اصلاً وظیفه آن‌ها همین است. گفتن و نوشتن خیانت‌های خیانتکاران خوب است. از آن‌جایی که گفتن و نوشتن اثر ندارد، به عوض اصلاح فساد به عوض ترمیم، به خرابی کمک می‌کند.

زیرا سایرین نیز یاد می‌گیرند. برای این که می‌بینند فلان وزیر خیانت کرد، فلان حاکم قاتل و جانی شد، معهداً از طرف ملت یا دولت به او هیچ مجازات نشد. رفته رفته دزدی، رشوت، خیانت، اختلاس، فعال می‌شائی و خوردسری عادت می‌شود.

روسو حکومت ملی را به سه قسم تقسیم کرده بود؛ زیرا او طبیعت انسان را خوب می دانست. روسو می گفت [که] مملکت باید یک قوهٔ مقننه، یک قوهٔ مجریه، در بالای آنها یک قوهٔ قضائیه یا محاکمه داشته باشد. او می دانست که اگر قوهٔ مقننه و اجرائیه یکی بشود، همیشه ارتجاع و استبداد قانون و جامعهٔ ملی را تهدید خواهد کرد. زیرا اجراکنندگان همیشه سعی می کنند که قانون به منافع آنها باشد. اخبارات آنها را محدود نکنند. همین طور روسو احساس کرده بود که اگر مأمورین اجرای قانون مسئولیت خود را احساس نکنند، اگر تشکیلاتی نباشد که تشخیص بدهد آیا این کار که فلان مأمور می کند موافق قانون است یا خیر، البته قانون اجرا نخواهد شد. از این جهت آن روح بزرگ گفت که باید قوهٔ قضائیه نیز در دست ملت باشد. باید ملت نوکرهای خود را محاکمه کند. باید مأمورین ادارات ملی بدانند که اگر برخلاف قانون حرکت بکنند، فوراً محاکمه خواهند شد.

درست است که جرایم خارجه نیز از عملیات حکومت تنقید می کند و در مطبوعات سایر ممالک مبارزهٔ قلمی و اختلاف نظر زیادتر از مطبوعات ایران است. در پارلمانها نیز دولت را تنقید می کنند. مبارزهٔ صنفی، مجادلهٔ سیاسی نمایندگان ممالک متمدنه جدی تر از نمایندگان ما است. اساساً در مطبوعات و مجامع ملی ما مبارزهٔ اساسی و مشاجرهٔ سیاسی و فکری نیست. تمام این داد و فریادها حقوقی است. در پارلمان آلمان سوسیالیستهای دست چپ با سوسیالیستهای دست راست مبارزه می کنند. اما هیچ دیده نشده است در مجلس مبارزه در بارهٔ دزدی یک نفر مأمور و غارتگری یک نفر وزیر خیانت کار، یک نفر زمامدار مطرح شود. این وظیفهٔ قضات است. اگر وزیر خیانت نمود، باید محاکمه شود. اگر ولیعهد برخلاف شرافت ولایت عهدی سبب رسوایی مملکت را فراهم آورد، باید محاکمه شود. اگر والی مردم را بدون محاکمه تیرباران نمود،

باید محاکمه شود. اگر حاکم از مالیه فلان ایالت دزدی کرد، باید محاکمه شود. اگر مستشار دزدید، باید محاکمه شود. اگر رئیس اداره برخلاف قانون مشروطه رفتار نمود، باید محاکمه شود. اگر روحانی موقوفات را اختلاس کرد، باید محاکمه شود. اگر شاه برخلاف میل و رضای ملت رفتار نمود، باید محاکمه شود.

مادامی که اصول محاکمه تعمیم نشده است، مادام که حقوق همه معین نیست، مادامی که امتیازات شخصی و صنفی در کار است، مادامی که مأمورین، وزرا و امانا از سایر طبقات خود را ممتاز می‌دانند، دزدی و غارتگری، وطن‌فروشی و خیانت معمول بود، ملت برای آسایش و امنیت در حسرت خواهند ماند.

احیای حقوق، تعمیم قوانین جزا یکی از اهداف بزرگ حکومت ملی است. بی‌نتیجه بودن داد و فریاد مطبوعات و ملت نیز از عدم اجرای آن است. در دنیا دردی نیست که دوا نداشته باشد، فقدان دکترهای ماهر فقط درد بی‌درمان است و ما در این موضوع مفصل‌تر در آینده بحث خواهیم نمود.

۱. پرویز

[در] نصف اخیر قرن ۱۹ میلادی در ممالک اروپا، حکومت از دست ملوک‌الطوایف، روحانیون و اشراف خارج شده، به اختیار صنف سرمایه‌داران آمده بود. تولید ماشین‌های جدید و کشتی‌های بخار، سبب

بیگاری هزاران کارگر و صنعتگر یدی گردید. سرمایه‌داران کارگرها را زیاد به کار واداشته، هر طور که میل خودشان بود، با ایشان معامله می‌کردند. تمرکز سرمایه، عدم تساوی و تناسب در حیات و زندگانی مردم، کثرت روزافزون بیکاران، فکر سوسیالیسم [و] به اصطلاح مارکس کومونیسم را تأیید کرده و متفکرین آزاد را به فکر چاره‌جویی عملی وادار می‌کرد. زیرا زندگانی برای رنجبر (پرولتار) غیر قابل تحمل شده بود.

در سنه ۱۸۶۱ در اول ماه مه، در شهر لندن پایتخت انگلستان که از حیث تمرکز ثروت و توسعه صنایع ماشینی حایز موقع اول بود، تشکیلات و اجتماعی به اسم اتفاق ماورای ملی (بین‌المللی) به وجود آمد. در تعقیب آن، بیانیه‌ای [در بین] تمام کارگران منتشر شد. این بیانیه را معلم سوسیالیست‌ها کارل مارکس و فریدریک انگلیز [انگلس] آلمانی نوشته بود.^{۶۷}

در این بیانیه گفته می‌شد رنجبران روی زمین اتحاد کنید! «کارگر تو در اتحاد و قیام نمودن برای آزادی غیر از رنجبر استبداد چه داری که متضرر شوی؟ در عوض آن اگر موفق شوی یک عالم را خلاص کرده‌ای.»

این بیانیه دنیای سرمایه‌داری را متزلزل کرده، در میان صنف پرولتاریا (رنجبر) موجب نهضت شد. در نتیجه این بیانیه بود که بعد از ۹ سال در کوجه‌های پاریس بیرق کمون بلند شد. در نتیجه این بود که کارگران تمام دنیا توانستند اقلأً برای ادامه حیات خود، قانون واحدی ما بین خود و سرمایه‌داران تهیه کنند. وقت کار معین بشود، اولاد کارگر بتواند تحصیل کند، حفظ‌الصحه از طرف سرمایه‌داران برای کارگران تهیه شود.

هر چند بین‌الملل مزبور در اثر آنتریک بعضی از اعضای خود (در نتیجه مغلوبیت کمون پاریس) به واسطه مبارزه با آنارشیزم در ۱۸۷۳ سقوط کرده،* اما روح و فکر بین‌المللیت نمرد. موضوع مبارزه و عواملی که کارگران دنیا را متحد می‌کرد از بین نرفته بود.

کارگران و رنجبران دنیا محتاج به یک تشکیلات بین‌المللی بودند که بی‌وجود آن نمی‌توانستند با سرمایه‌داران مبارزه کنند. زیرا کارگران منورالفکر کتاب‌ها و رساله‌های مارکس و انگلیز را کاملاً خوانده و از اوضاع زندگانی خود احساس کرده بودند که بدون کمک کارگران تمام دنیا عاجز از مبارزه با سرمایه‌داران هستند و فهمیده بودند که ممالک دنیا از حیث اقتصادی به هم مربوط است و صنف سرمایه‌داران نیز بین‌المللی است.

از این نقطه نظر در سنه ۱۸۸۹ در پاریس اتحادیه بین‌المللی دویم دعوت شد. در این مجمع نمایندگان انگلستان، فرانسه، آلمان، ایتالیا و غیره حضور داشتند. قبل از تشکیل جلسه اول بین‌الملل دوم، در اول ماه مه یک سال قبل از سنه فوق‌الذکر، کارگران آمریکا قانون ۸ ساعت کار را در یک شبانه‌روز به دولت و سرمایه‌داران قبولانده، آن روز را برای خود عید معین کردند.

جلسه اول بین‌الملل دویم برای عملی کردن اتحاد رنجبران دنیا و برای فهماندن قوه و موجودیت کارگران، لزوم یک روز تعطیل عمومی و بین‌المللی را احساس کرد.

چون اساس تشکیلات بین‌المللی در اول ماه مه گذاشته شده بود و بیانیه مشهور بین‌المللی در آن روز انتشار یافته بود و چون این روز قبل از این هم در اروپا عید بزرگی بود و کارگران آمریکا نیز در این روز به تعیین ۸ ساعت مدت کار موفق شده بودند، بنابراین همان عید بین‌المللی را اول ماه مه قرار دادند.^{۶۸}

الان از آن تاریخ ۳۴ سال می‌گذرد. در این مدت هر سال اول ماه مه از طرف کارگران تمام دنیا در آن جاها که کارگر وجود دارد، در آن جاها که از سوسیالیزم اثری مشهود است، عید گرفته می‌شود. معمولاً کارگرها در همین روز از ماه مه تقاضاهای خود را به دولت تقدیم می‌کنند. دول

حکومت آن‌ها که میل دارند با ملت و کارگر با ملایمت رفتار نمایند اغلب امروز پیشنهاد ایشان را قبول می‌کنند و امروز عملاً فکر بین‌المللی را ثابت می‌کنند. اشراف و متمولین از این روز می‌ترسند. دولتی که رو به ارتجاع است از امروز، یعنی از اول ماه مه متزلزل است.

الان، یعنی بعد از ۳۴ سال شنیده می‌شود که کارگران ایران نیز می‌خواهند اول ماه مه را تعطیل کنند و مانند کارگران تمام دنیا عید بگیرند و از قراری که معلوم است سوسیالیست‌ها نیز می‌خواهند در این عید شرکت داشته باشند.

ما این تصمیم را تقدیس نموده، به مؤسین آن تبریک گفته، راجع به موضوع وجود کارگر در ایران، یا این که لزوم همچون عیدی از نقطه نظر سوسیالیستی و غیره حرفی نخواهیم زد. لیکن اوضاع حاضر و نهضت قانون‌خواهی و آزادی‌طلبی که شروع شده و مردم از دولت تقاضاهای مخصوص دارند، تصور می‌کنم عید گرفتن در اول ماه مه تا اندازه‌ای بی‌موضوع هم نیست.

امروز در ایران لزوم تغییرات و اصلاحات اساسی ثابت شده است. یا به واسطه انقلاب دیموکراسی یا به آرای معتدل مثلاً اصلاح، باید یک حکومت ملی با تمام معنی تأسیس بشود و قانون اساسی که اساس حکومت ملی است تعمیم گردد. معارف و صنایع توسعه یابد، تجارت و زراعت معاصر شود.

امروز ایران محتاج اصلاحاتی است که هر بی‌حسی در آن تردیدی ندارد. خوب است رؤسای دولت و زمامداران مملکتی تأسی به حکومت‌های معتدل کرده، در روز اول ماه مه که سوم رمضان است، تقاضای ملت و خواهش آزادی‌خواهان را قبول کرده، حکومت نظامی را لغو نماید و اجرای قانون اساسی را اعلان کند و اشخاصی را که از وظیفه خود سوءاستفاده کرده، سبب بربادی مملکت شده‌اند، محاکمه نماید و

این خبر را به هر وسیله باشد به مطبوعات خارجی برساند تا در این روز که رنجبران و مظلومین تمام ممالک عید گرفته‌اند، نمایش می‌دهند، حقوق می‌خواهند، دنیا را متزلزل کرده‌اند، دولت ما نیز متمدن و مظلوم پرست معرفی شود. حکومت هم در داخله محبوب‌القلوب ملت و هم در خارجه محبوب‌القلوب تامه واقع گردد.

این یک پیشنهادی است که به دولت می‌کنیم ولی چون می‌دانیم حکومت از حال ملت خیردار نیست و هر فکر جدید را هوا و هوس می‌داند، به این واسطه آن قدر هم انتظار نداریم که از این تکلیف، یعنی در اجرای قانون و رفع احتیاجات ملت عملاً از طرف دولت اقدامی بشود. اما آنان که قانون اساسی می‌خواهند، آنان که هر روز لایحه مهر کرده به اداره روزنامه‌ها می‌فرستند، آن‌ها که حرارت به خرج می‌دهند، آن‌ها که نجات ایران را در خاتمه دادن به دورهٔ ماوک‌الطوائفی، آقای، اشرافی و دیکتاتوری می‌دانند، باید امروز همین اول ماه مه تعطیل بکنند. همین روز سوم رمضان عزا بگیرند، نه عید؛ [در] همین اول ماه مه که تمام مظلومین حقوق خود را مطالبه می‌کنند [آنان نیز] حقوق خود را مطالبه کنند.

اول ماه مه باید تعطیل بشود. این تعطیل هرج و مرج نیست. این تعطیل انقلاب هم نیست. این تعطیلی است که باید ملت از حکومت با زور حقوق خود را مسترد دارد. این عید نیست، بلکه این روز دادخواهی است. این روزی است که دولت باید موجودیت ملت را بفهمد. باید به حکومت فهماند که تو نوکر ملت هستی و باید موافق خواش ملت رفتار کنی. تو نمی‌توانی از آزادی قلم، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات جلوگیری کنی، زیرا این حق مشروع ملت است. تو نباید بدون رضا و خواش ملت برخلاف مصالح ملت با اجانب معاهده عقد کنی. زیرا آن حق را ملت به تو نداده است. تو نباید و نمی‌توانی حکومت را برای شخص خود آلت استفاده قرار داده، اولاد و اتباع خود را وکیل کنی و قوم

و خویش خود را در ادارات دولتی جا به جا نمایی - مثل این که [وقتی] قوام‌السلطنه والی خراسان بود، برادر و دوستان او انتخاب می‌شدند، همین که نظام‌السلطنه رفت، پسر و دوستان او انتخاب می‌شوند. تو باید به امنیت مملکت گوشیده، نگذاری دزد و اشرار سلب امنیت از مردم نمایند و به ناموس و عزت اهالی تجاوز کنند. تو برای تفنن و گرفتن هزار تومان حقوق وزیر نمی‌شوی، ملت تو را برای کار، برای ایفای وظایف اجتماعی انتخاب کرده است.

این‌ها را باید به حکومت فهماند. ما غیر از این نظری نداریم. مقصود ما این است که حکومت خوب باشد، نه بد. ما می‌خواهیم ملت با حکومت باشد و حکومت با ملت. نه این‌که مانند امروز مردم متفر از حکومت و حکومت متوحش از ملت و هر دو بیزار از یکدیگر باشند. ما می‌خواهیم ملت و حکومت به کمک یکدیگر فلاکت، سفالت و بدبختی‌های هزارساله را خاتمه بدهند. ما کاندید|ای| تازه برای رئیس‌الوزارایی نداریم. ما وزیر عدلیه و یا مالیه را نیز نمی‌خواهیم از رفقای خود انتخاب بکنیم. ما می‌گوییم رئیس‌الوزرا یا سایر وزرا، هر کس این کارها را می‌تواند انجام دهد، باقی بماند، اگر نمی‌تواند باید کسی پیدا کرد که بتواند موافق میل و منافع ملت کار کند.

انقلاب برای تغییر کابینه بت‌پرستی است. قانون کار، تساوی حقوق، تساوی کار، تساوی شرف، تساوی عزت نفس، تساوی ناموس، تساوی معارف، تساوی حق و حقیقت، ما باید برای این‌ها بگوشیم. فریادهای ما برای این است، نه برای فلان رجال پوسیده، یا فلان آقا. ما بت‌پرست نیستیم و برای اشخاص نمی‌گوشیم. این است خواهش ما و آزادی‌خواهان عموماً.

ایران را از جهت اقتصاد امروز محتاج یک تغییرات دیموکراسی و بورژوازی می‌دانیم. خودمان دموکرات نبوده، از دموکرات‌های دروغی

ایران بیزاریم و همچنین از دموکرات‌های آمریکا متنفزیم، زیرا آن‌ها نیز سبب بدبختی میلیون‌ها کارگر و رنجبر هستند.

ما اساساً نجات بشر را در الغای مالکیت خصوصی می‌دانیم، این دزدی هم نیست، بلکه منبع و منشاء دزدی مالکیت خصوصی بوده، انبیا و حکما هر کس به اندازه‌ای با اصول سرمایه‌داری مبارزه نموده‌اند. با این عقیده ملانماها هم ما را نمی‌توانند تکفیر کنند.

ولی ایران امروز مساعد برای الغای مالکیت خصوصی نیست، زیرا اصلاً در ایران ثروت نیست که تا مالکیت او برای عموم باشد. در ایران باید ثروت را ایجاد کرد. این مخالف مسلک سوسیالیزم هم نیست. سوسیالیزم طوری که بعضی‌ها تصور می‌کنند، مخرب دنیا نیست، بلکه برای آبادی و آزادی بشر است. سوسیالیزم برای محو سرمایه نمی‌کوشد، به ازدیاد آن سعی می‌کند. سوسیالیزم نمی‌گوید انسان عالم نباشد، انسان مخترع نباشد، انسان از صنایع مستظرفه محظوظ نشود، بلکه سوسیالیزم می‌خواهد تمام مردم متمدن بشوند.

شاید سوسیالیست بودن در ایران موضوع ندارد، یا این که لازم است این مسلک در ایران اجری شود. ما امروز نمی‌خواهیم آن را تبلیغ کنیم. امروز ما غیر از اشراف و مفت‌خورها و آلت‌استفاده‌آن‌ها با هیچ کس طرف نیستیم. ما امروز برای ایران که یک عضو ناخوش و علیل جمعیت بشر است، از نقطه‌نظر سوسیالیستی، از نقطه‌نظر کومونیستی، از نقطه‌نظر وطن‌پرستی و حتی از نقطه‌نظر سرمایه‌داری اجرای قانون اساسی و معاصر شدن با ملل متمدن را لازم می‌دانیم.

اصول اداره، عادات، اخلاق، آداب، مطبوعات، معارف، تدریس، حتی لباس و حتی خوراک، همه چیز باید تغییر یابد. باید این کثافت‌ها پاک شود. باید یک دولت مقتدر ملی که واقعاً مرکزیت داشته باشد، تشکیل شود. ولایات و ایالات مسائل اجتماعی و اقتصادی خود را در انجمن‌های

ایالتی و ولایتی مذاکره و حل کنند. امروز حکومت مرکزی تنها تا دروازه طهران حاکمیت دارد و در خارج هر کس هر چه می خواهد می کند. ما نمی‌گوییم که ملت خوب است یا آزادی خواهان بهتر از حکومت هستند. هر یک بدی دارد و هر کس به اندازه خود مقصر است. از این روست که ما نیز مانند سایر کارگراها و سوسیالیست‌ها طرفدار تعطیل [اول] ماه مه و نمایش در آن روز شدیم.

نظریات ما در این عید: [این عید] ملی، و در عین ملی بودن، بین‌المللی است. مادام که ما ملت با تمام [۹]* از کجا می‌توانیم داخل به فوج بین‌الملل شویم. زیرا ما را قبول نمی‌کنند و راه نمی‌دهند. ما موجودیتی نداریم. باید تهیه کنیم. ما ثروت نداریم تا بر علیه آن نمایش بدهیم. ما امروز جهالت، تنبلی، اشراف مفت خور، جانی، قاتل، اشرار، ملوک الطوائف و خان خانی داریم. ما باید بر علیه آن‌ها نمایش بدهیم. ما باید در اول ماه مه مانند یک ملت زنده خود را معرفی کنیم. نه این که تنها اول ماه مه، بلکه هر روز، هر دقیقه - بعد از ساعت کار، زیرا ساعت کار کسی به کار سیاسی مشغول بشود، گناه است - باید نمایش‌های اجتماعی، میتنگ‌های سیاسی و کنفرانس‌های اخلاقی بدهیم. سیاست بین‌المللی را تعیین کنیم.

این است وظیفه کارگران و برزگران، ملیون، تجار، کسبه و سایر اصناف در روز اول ماه مه. شعارهای ما باید این باشد:

زنده باد قانون اساسی، زنده باد حقوق و مساوات، پاینده باد ایران معاصر و متمدن، زنده باد ایران جوان، زنده باد [اول] ماه مه و حقوق مظلومین دنیا، زنده باد آزادی.^{۶۹}

فرقه‌های سیاسی در مجلس *

در خارج مجلس شوری هیاهوی احزاب سیاسی به فلک عیوق رسیده است. به قدری فرق مختلفه از ارتجاعی، اسلامی، ملی، دموکرات، به اقسام مختلفه، سوسیالیست و غیره تشکیل شده که برای بیان احصائیه آنها یک کتاب منصلی باید نوشت.

اساساً در تمام پارلمان‌های دنیا فرقه‌های سیاسی معین و هرکدام صندلی و جای مخصوصی دارند و نماینده‌های فرقه‌های سیاسی مرام و مسلک معینی دارند که در موقع مذاکره یک موضوعی، هرکس مطابق مرام خود از نقطه نظر منافع فرقه خویش در آن موضوع مذاکره نموده، رأی می‌دهد یا رد می‌کند.

در مجلس شورای بادکوبه در زمان مساوات‌چی‌ها یک نفر وکیل کمونیست بوده که حالیه وزیر جنگ است. ۷۰ در آن زمان هر مذاکره و مبحثی که مطرح می‌شد، این وکیل کمونیست غالباً فریاد می‌کرد: «کارگران از گرسنگی می‌میرند و شما مشغول طرح این قانون‌ها می‌باشید.»

ولی بدبختانه در ایران این مسئله هم مثل سایر کارها درهم و برهم است | و کسی نمی‌داند مذاکرات اکثر نمایندگان ما از روی چه اساسی و مأخذی است. یک وکیل در آن واحد سوسیالیست است، ملی است، کمونیست است، مذهبی است، ارتجاعی است.

صرف نظر از نماینده‌های منفرد و مستقل که به واسطه بی‌مسلکی و بی‌اهمیتشان نمی‌توانند موضوع بحث واقع شوند، حالا در مجلس ما سه دسته وجود دارد:

- ۱- اکثریت که از نمایندگان دموکرات‌های مستقل، زره‌پوش، چپ - ارتجاعی، محافظه‌کار و غیره تشکیل شده.
- ۲- سوسیالیست اونیفیه [اجتماعیون اتحادیون].
- ۳- سوسیالیست دموکرات.^{۷۱}

ما در این جا نمی‌خواهیم از ماهیت بعضی از حیوان‌های عجیب‌الخلقه که فقط برای اغفال و پیش بردن مقاصد سوئی قدم به عالم سیاست گذاشته‌اند، بحث کنیم؛ ولی مقصود ما این است که بگوییم در مجلس چهارم احزاب سیاسی موجود است. حتی دولت هم از وجود این دسته‌ها مسبق و مجبور شده است که برای تهیه نقشه اصلاحات از هر کدام این دسته و پارتی‌ها یک عده برای کمیسیون دوازده نفری تقاضا کند.

در میان مردم هم وجود این پارتی‌ها و نمایندگانشان در مجلس معین و معلوم است که هر بچه سیاسی می‌تواند لیدرها و نمایندگانشان را بشمارد. حتی بعضی می‌گویند که مطابق ترقی کرن و وقت همیشه آنها که دیروز جلو و عقب بودند، امروز هم همانند. پس اعتدالی و دموکرات‌های تند دیروزی امروز دویارتی سوسیالیست را تشکیل داده‌اند. تنها فرقی که کرده، محدودی که در این مدت چند سال فترت مکتبی پیدا کرده یا وعده‌ها یا محبت‌هایی دیده‌اند، قدری قدمشان سست شده و مجبوراً با عقبی‌ها و کندروها همراه شده‌اند. پس می‌توان همان تاکتیک و سیاست دیروز را از امروزی‌ها منتظر شد. عجب‌تأماً با این‌ها کار نداریم و به زودی پرده از روی کارها برداشته شده، هویت هر کس معلوم می‌شود. ولی هدف ما در این است که این نمایندگان یا جسارت ندارند [امرام] خود و مسلک خود را در پارلمان اظهار کنند، یا به واسطه محافظه‌کاری و عدم مناسبت مسلک با عملیات و اظهاراتشان، می‌ترسند مشتشان باز شود.

مثلاً در خارج برای گول زدن افراد آزادی‌خواه و اغفال مردم، نلان وکیل خود را سوسیالیست اونیفیه معرفی کرده و در آزادی‌خواهی و

تندروی خود را حتی از کمونیست‌ها جلوتر نشان می‌دهد؛ ولی وقتی که در مجلس مذاکره انتخابات به میان می‌آید، همان وکیل آزادی‌خواه طرفدار انتخاب دو درجه‌ای شده و دیگری باسواد بودن را شرط انتخاب می‌داند، سومی بی‌سوادها و دهاتی‌ها را از حق انتخاب محروم می‌کند. چون رسماً هویت این نمایندگان معلوم نیست، اذهان عامه مشوب شده و کسی نمی‌داند چه بگوید و مردم نمی‌دانند این طرفدار انتخاب دو درجه همان وکیل تندرو و عضو مهم سومالیست اونیقیه است که حتی از فرقه محافظه‌کاران هم عقب‌تر رفته است.

به هر حال ما به وکلا تکلیف می‌کنیم که جسارت داشته، این ماسک را از صورت خودشان برداشته و در پشت پرده بازی نکرده، مردم را گول نزنند. زیرا از دیگران استفاده کردن عیب بزرگی است. هرکس باید هر چه دارد و می‌تواند به قوه روش خود بکند [؟] لازم است هر دسته مرام خود را روی میز رئیس مجلس گذاشته و نمایندگان خود را رسماً در پارلمان معرفی کرده، در صندلی و محلی که مخصوص اوست جای گیرد تا اگر وقتی وکیلی برخلاف مسلکش در مجلس حرفی زد، مردم دروغ‌گویی و بی‌اعتقادی او را نسبت به مسلک بفهمند و تکلیف خود را با این وکلای مزور که در خارج تظاهراتی علیحده و در مجلس مذاکراتی دیگر دارند، بدانند.

شاید بعضی‌ها تصور کنند که این موضوع سبب پاره شدن رشته اقلیت و اکثریت خواهد شد. به عقیده ما این تصور هم بی‌موضوع است، زیرا در صورت معلوم شدن هویت نمایندگان، آن وقت دسته‌های متجانس در روی اصول مشترک بهتر می‌توانند بدون تزلزل ائتلاف کنند. به علاوه افراد تشکیلات که خارج از مجلس شورا هستند، از روی وضوح خط‌مشی و تاکتیک خود را دانسته و پشتیبان حقیقی ائتلاف‌کنندگان می‌شوند. ما باید حقیقتاً آدم و متمدن شویم، آن وقت توقع داشته باشیم که

سایرین با ما مثل آدم رفتار کنند. در همسایگی ما مسلمان، روس، گرجی و ارمنی وجود دارد که به اعلی درجه تندی می‌روند و هرچه شما بخواهید در گوش‌های خود پنبه گذارده، اظهار بی‌اطلاعی کنید، معهذاً این سیل تأثیرات خود را در خانه ما کرده و خواهد کرد و شما با این عقل‌های ناقص به هیچ وسیله نمی‌توانید جلوگیری کنید.

در خانه کس است، یک حرف بس است.

پربروز تقی‌زاده در کاوه گفت: «معاصر شوید»، دیروز ما گفتیم. اما اگر شما نفهمید و اغراض خصوصی را باز هم موضوع کارهای خود قرار دهید، جز بدبختی و فلاکت برای خودتان ثمری نخواهد داد. ما منتظریم که این ماسک‌ها برداشته شود و شجاعت و جسارت که آخرین چاره دردهای بی‌درمان ماست، به میدان آید. والا ناچاریم اطلاعات جامعی از فرقه‌های پارلمانی با اسامی نمایندگان آنها و مقاصدی که دارند و منابعی که آنها را تقویت می‌کنند به طور واضح تهیه و در روزنامه درج کرده و مذاکراتی را هم که در این مدت وکیل‌ها در موضوع [های] مختلفه برخلاف مسلک خود اظهار کرده‌اند، از نظر عامه بگذرانیم تا مردم از مقیاس شیادی این ریاکاران مسبوق شده، بعضی از آزادی‌خواهان خود را از دام اغفال این‌ها خلاص کنند.

برای نجات جماعت باید نیت را خالص کرد و هر هوس و آرزوی شهوانی را از قلب بیرون نمود تا موفق به مقصود شد، والا هر دسیسه و نقشه شخصی دو روز مجری [؟] و بعد ظاهر و هویدا می‌شود.

فردا چه باید کرد؟*

سیاست دولت و مجلس روز به روز تاریک‌تر می‌شود. ارتجاع مانند پلنگ زخم خورده به خود می‌پیچد و برای حمله جدید فرصت می‌طلبد. ملت تاشا می‌کند، می‌خندد و می‌گرید، تعجب می‌نماید، تصدیق و تکذیب می‌کند. اوضاع کارگر، کاسب، فلاح، تاجر، صنعتگر، استاد، شاگرد بعد از این همه قیل و قال همان است که بود. رؤسای ایلات مشغول چپاول اموال رعایا و کسبه موهوم‌پرست مشغول موهوم‌پرستی، خائن به خیانت خود مشغول، دزد در کار دزدی، هر کس به عادت معمول خود باقی است. حکومت نظامی که همه بودن آن را به حال ملت و مسلکت مضر می‌دانند، باز هم اعلان می‌دهد: تار نزنید، نمایش ندهید، روزه بگیرید و کسی نیست بگوید: به تو چه؟ گیریم به مصلحتی تو حکومت نظامی هستی! وظیفه حکومت نظامی غیر از این است که تو فهمیده‌ای. مردم در قرن بیستم تار می‌زنند، نمایش می‌دهند و خودشان در مقابل عقیده و خدای خود مشغول می‌باشند. تو باید از هرج و مرج، دزدی و خونریزی جلوگیری کنی. به زندگانی خصوصی مردم و عقیده افراد چه کار داری؟ این دیگر حکومت نشد، لجاجت شد. به آن حکومتی که با ملت لجاجت کند، چه باید گفت؟

بلی اوضاع همان اوضاع دو ماه قبل است. فقط چیزی که هست امروز ظاهراً در طهران بعضی جراید که نتوانستند در مقابل حمله ارتجاع خودداری کنند و در نتیجه مختصری آن هم قولاً، نه عملاً بر ضد ارتجاع اقدامات کردند. تحصن در سفارت روس و حضرت عبدالعظیم باقی بوده، متحصنین بهارستان نیز به آن علاوه شدند. دیگر حکومت دلیلی

ندارد که مردم را اغفال کند و تحصن در سفارت خارجه را بهانه قرار دهد. زیرا حکومت تحصن در سفارت اجنبی را مداخله به کارهای داخلی ایران می‌دانست و به این بهانه استکفاف از اجرای قانون اساسی داشت. اینک در بهارستان نیز آزادی‌خواهان متحصن شده‌اند. حکومت باز هم سکوت کرده. ما از اول می‌دانستیم مسئله چطور است، اما بعد از تحصن در بهارستان بر همه معلوم شد که مسئله مداخله اجنبی بهانه بوده، بلکه منافع شخصی و صنفی اشراف برخلاف اجرای قانون اساسی است.

ما می‌خواستیم کار فردا را معین بکنیم و از موضوع دور افتادیم. تا به حال شعار آزادی‌خواهان فقط اجرای قانون اساسی بوده است، اما این شعار مبهم شاید به عقیده بعضی غیرعملی است، بلکه بعضی از عوام نمی‌دانند قانون چه چیز است. آیا سنگ است؟ دیوار است؟ نان است؟ کارخانه است؟ کار است؟ بهشت است؟ چیست؟ بنابراین پیشنهاد [باید] طوری باشد که همه معنی و اهمیت آن را بدانند.

عوام از اوضاع حاضر دلتنگ و از عملیات مرتجعین متنفر است و وظیفه منورالفکرها است که تقاضا و خواهش آن‌ها را به عبارت ساده و مختصر بنویسند و احتیاجات ایشان را از میان الفاظ مغلق بیرون کشیده و آشکار بگویند که ملت امروز چه لازم دارد و چه چیز را باید حکومت مجلس یا اشخاص اجرا کنند. وقتی که حکومت مسامحه کرد، ملت و توده عوام خواهد فهمید که مسئله در کجاست و مقصود چیست؟

از این نقطه نظر ما چیزهایی را که به عقیده خودمان قابل اجرا می‌دانستیم روی کاغذ آوردیم. خیلی خوشوقت می‌شویم که معارضین و موافقین نیز نظریات خود را که چه باید کرد به طور واضح بگویند. به عقیده ما:

۱- فردا باید بدون تأخیر در تمام نقاط ایران حکومت‌های نظامی لغو شود، زیرا مخالف قانون اساسی است.

- ۲- مجوسین سیاسی که به جرم آزادی خواهی یا هر نوع مسلک سیاسی در ایران توقیف شده اند، آزاد گردند.
- ۳- جرایدی که تا به حال بدون محاکمه هیئت منصفه در مرکز یا ولایات توقیف شده اند، منتشر گردند.
- ۴- اصول امتیاز روزنامه که برخلاف قانون اساسی است، ملغی گردد.
- ۵- نظارت و جلوگیری از هر قبیل مطبوعات آزادی خواه لغو شود.
- ۶- کنفرانس، میتینگ، اجتماعات، تعطیل [اعتصاب] در همه جا آزاد باشد.
- ۷- مأمورین دولتی که به آنها اتهام دزدی و خیانت زده شده، اعم از وزیر یا وکیل یا مستشار تحت محاکمه بیرون آیند [؟]
- ۸- قانون برای تعیین حدود کارگر و کارفرما وضع شود.
- ۹- از تعدیات ملاکین نسبت به رعایا کاملاً جلوگیری شده و قانون معینی برای حدود آنها وضع شود که نتوانند بر آنها تحمیل کنند.
- ۱۰- اراضی خالصه بین رعایا تقسیم شود.
- ۱۱- اصول مالیات بر عایدات تعیین شده و مالیات هایی که تحمیل به فقراست، ملغی گردد.
- ۱۲- انتخابات انجمن های ایالتی و ولایتی و بلدی شروع شود.
- ۱۳- ادارات کشوری از اختیار مأمورین لشکری خارج شود.
- ۱۴- مسافرت آزاد و جواز ملغی شود.
- ۱۵- در مناسبات تجارتمی و قوانین گمرکی تجدید نظر شود.
- ۱۶- به طور کامل از مظالم و غارتگری حکام و مأمورین دولت عموماً جلوگیری و در صورت تجدید فجایع آنها، مجازات سخت به آنها داده شود.*

چنین به نظر می رسد که مواد فوق الذکر مواد اصلی برنامه حداقل حزب کمونیست ایران بوده باشد.

این‌ها مسائلی است که به عقیده ما باید فردا حل شود. این‌ها وظیفه حکومت و مجلس شورای ملی است. اجرای مواد فوق‌الذکر برای حکومت ضرری ندارد ولی ملت می‌تواند نفسی به راحت کشیده، به فکر اصلاح اخلاق، عادات، ادبیات سیاسی، زندگانی و وسایل زحمت مشغول شود.

رفقا! قارئین! کارگران! زارعین! کسبه و تجارا! ملت! اجرای این مواد باید به کمک تمام شماها به عمل آید. این پیشنهاد موهوم نبوده و عملی است. ما می‌دانیم احتیاجات ملت و مملکت هزار دفعه زیادتر از این است. مثل تعلیم عمومی اجباری و مجانی، راه آهن، ترقی تجارت و صنایع، مدارس فلاحتی و صنعتی، تألیف کتب علمی، کارخانجات و هزار احتیاجات از این قبیل که ما فقط تاکنون اسمی از آن‌ها شنیده‌ایم و برای به دست آوردن آن‌ها باید بکوشیم.

اما اجرای مواد فوق فقط راهی به عالم تمدن باز خواهد کرد و ما بعد از این می‌توانیم قدری آسوده شده، به فکر رفع سایر احتیاجات بیهیم. مواد فوق‌الذکر و خیلی چیزهای دیگر مسائلی است که خود ملت برای گرفتن آن سعی کرده، فداکاری نموده، به سردار رفته است، خون ریخته، خون دل خورده، در مجلس‌های تاریک سال‌های دراز پوسیده شده و تهمت خورده است. متها زمامداران خائن مدتی از سرنیزه اجانب استفاده کرده و این حقوق ملت را سلب کرده‌اند. ایرانی برای این قانون چه زحماتی که نکشیده، چه جوانان آزادی‌خواه سینه‌های خود را سپر توپ‌های مسلسل لیاخوف‌ها و میلرهای روسیه تزاری و اسمیت‌ها و هیک‌های انگلیسی ننموده‌اند؟ این آزادی را انگلیس‌ها یا ترکمن‌ها برای ما نگرفته‌اند. پیشقدم‌های آزادی برای گرفتن این حق مشروع از طرف مرتجعین موهوم پرستان و مفت خورها مگر بابی، کافر، جاسوس، بی‌دین، وطن‌فروش معرفی نشده بودند؟ کی می‌تواند این‌ها را انکار کند؟ کی قادر است تاریخی را که با خون جوانان نوشته شده است، محو نماید؟ اگر فردا

هم نشود، پس فردا این حق را ملت خواهد گرفت. ولی خوب است که فردا همین مشیرالدوله، همین سردار سپه این حق مشروع را به صاحبانش مسترد دارند و خود را از مسئولیت تاریخی تبرئه کرده، آلت استفاده اشرف نشوند. بهانه تراشی و به دفع الوقت گذراندن دو روز تأثیر دارد. اول باید با اجرای مواد فوق ملت را آزاد و راضی نموده و به پشتیبانی ملت ملوک الطوائفی و خان خانی را از میان برداشت.

مگر نه اوضاع آذربایجان که باعث ازدیاد شرارت سمیتکوی^{۷۲} کرد شد، به واسطه همین ناراضی ملت تولید شد؟ مگر نه قوای مرکزی که بایست صرف سرکوبی اشرا و قطاع الطریق شود، به جنگ داخلی و مبارزه با ناراضی ها صرف شد؟

شما اگر طرفدار دولت مرکزی هستید، چرا ملت را از خود ناراضی نگاه داشته و به همین واسطه ملوک الطوائفی را تقویت می کنید؟ شما اگر طرفدار ملت و بر ضد اصول خان خانی هستید، چرا ملت را از خود راضی نمی کنید؟ معلوم نیست چه هستید؟ چه می خواهید؟ چه می کنید؟ و ایران به کدام مملکت دنیا شبیه است. ایران سیصد سال از ترقی بشری عقب مانده و با این رفتار شما هر روز عقب تر می رود و بالاخره معلوم نیست عاقبتش چه خواهد شد.

آقای مشیرالدوله باسواد، آزادی خواه، متمدن! سردار سپه ملت پرست، غیر اشرف، فداکار! اعضای صالح چهارمین مجلس شورای ملی! لجاجت، محافظه کاری، بهانه تراشی و [به] دفع الوقت گذراندن بس است! خطرناک است! قبول تقاضای ملت برای شما افتخار است نه ننگ. تصور نکنید اگر مطابق میل ملت رفتار کنید اسباب شکست شما می شود، بلکه برعکس موجب رضایت ملت و استحکام مبانی حکومت مرکزی و بالاخره باعث ترقی مملکت خواهد بود.

تربیت اجتماعی *

در میان جراید آزادی‌خواه مرکز در خصوص شکل اصلاح یا انقلاب دو نظریه است. یک دسته بازوی توانای یک مرد لایق را لازم می‌دانند و اصلاح اخلاق را از افراد و اشخاص منتظرند. دسته دیگر طرفدار اصلاح هیئت جامعه هستند و قارئین حقیقت می‌دانند که ما هم به دسته اخیر منسوب هستیم. یعنی ما نیز مانند سایر همفکرهای خود اصلاح اجتماعی را لازم می‌دانیم و حفظ آزادی را از وظایف ملت می‌شماریم.^{۷۳}

هرچند آن‌ها که از اساس مباحثه خبردار نیستند، روزنامه‌های آزادی‌خواه را نیز در شخصیت‌پرستی متهم می‌کنند و تشتت افکار را در خصوصیت می‌دانند، اما ما به این معتقد نبوده و نیستیم. ما سبب اختلاف عقیده را در سهو علمی، نه جنایت عمومی رفقای آزادی‌خواه می‌دانیم. اساس یکی است، ما هم از اوضاع حاضر متأثریم. ما تغییر این وضع خراب را می‌خواهیم، ایشان هم. فقط اختلاف در راه تغییر و اصلاح است. این موضوع تنها در ایران اتفاق نیفتاده، بلکه از دوره اقتدار روم [امپراتوری روم] این اختلاف نظر موجود، در قرن ۱۹-۲۰ توسعه یافته، اساس دو فلسفه بزرگ‌تر را تشکیل داده است که اگر مختصری از آن نظریه بحث بکنیم، شاید بتوانیم از عهده اثبات ادعای خود برآیم. در میان علمای اجتماعی دو فکری که گفتیم حائز اهمیت بوده، عبارت است از مسلک کالکتیویزم (اجتماعی) اندیویدوالیزم (آنارشیزم) انفرادی.

انفرادیون در تمام کتاب‌ها و آثار خود کوشش کرده‌اند اثبات نمایند که اصلاح اوضاع بشر بسته به اصلاح اخلاق افراد است. باید طوری کرد که

افراد خوبی را از بدی تمیز بدهند و آنچه خودشان راضی نیستند، برای غیر هم اجرا نکنند. به عبارت اخری باید وجدان حاکم باشد و انسان تابع وجدان بشود. تا وجدان حاکم نیست، ظلم و فجایع حکمفرما خواهد بود. چون هیئت جامعه متشکل از افراد است، اصلاح افراد موجب اصلاح هیئت جامعه است. آثار پرقیمت باکونین^{۷۴} معلم اول انفرادیون مبارز کارل مارکس (مخالف کارل مارکس) و تألیفات کروپاتکین^{۷۵} و سایر آثارشیت‌ها و انفرادیون، در اطراف این اساس نوشته شده است. برای این است که آثارشیت‌ها هر نوع قانون و حکومت را غلط می‌دانند. می‌گویند فقط آثارشیزم مادر قانون است. حاکم حقیقی وجدان بشر است و بس.

اما پیروان عقیده «کالکتیویزم» (اجتماعیون) می‌گویند که ما در یک دوره‌ای زندگانی می‌کنیم که مردم به یکدیگر محتاج هستند و احتیاج موجب روابط و علائق بزرگ افراد بشر به یکدیگر گشته است. انسان امروز مشترک‌المنافع است. فرد تنها قادر به ادامه حیات معاصر نیست. این‌ها برای اثبات عقیده خود، فلسفه حکیم والا‌شان انگلیسی «داروین» را پیش می‌کشند.

داروین می‌گوید که طبیعتاً انسان ظالم و جابر است، زیرا تمام ذی‌روح به واسطه خوردن ذی‌روح و محو کردن زنده ضعیف‌تر از خود زندگانی می‌نمایند. حیوانات، نباتات که به واسطه علم روح (بیولوژی) ذی‌روح بودنشان ثابت شده است، با خوردن و محو کردن ذی‌روحي مانند خود ادامه حیات می‌نمایند. اجتماعيون می‌گویند انسان طبعاً ظالم و غدار است. تالستوی تشویق می‌کرد که مردم گوشت نخورند، زیرا حیوانات جان دارند، اما اساساً نباتات را که دارای جان بودند به مصرف می‌رسانید، زیرا مجبور بود.

پس وقتی که انسان ظالم، خودخواه و قاتل است، هر فرد می‌خواهد

خودش بهتر از سایرین زندگانی کند و تمام خوبی‌ها نسبت به او بشود. کدام وجدان می‌تواند از ظلم خون‌خواری جلوگیری نماید؟ آیا وجدان داریم که هر روز گوسفند و گاو را در مقابل چشم بچه‌اش سر بریده می‌خوریم؟ آیا راضی می‌شویم ذی‌روح دیگر با ما این طور معامله بکند؟ البته خیر. پس مردم نمی‌توانند در مقابل طبیعت اعتنا به وجدان نموده، از ظلم و تعدی خودداری نمایند. علم و معارف نیز از اصلاح عادات و اخلاق افراد عاجز است. زیرا هر دقیقه در هر جا می‌بینیم که منورالفکرها، آن‌ها که معلومات زیاد دارند، عامی‌ها و بی‌سوادان را گول می‌زنند. دانایان از نادانان زیادتر ظالم و بداخلاق هستند. به عقیده این‌ها باید جامعه را تربیت کرد. باید همه افراد در مقابل جمعیت مسئول باشند. باید هیئت جامعه جلوگیری از فجایع و مظالم افراد بکند.

اگر مندرجات مطبوعات مرکز و ولایات را درست ملاحظه کنیم، این دو جریان را خواهیم دید. جراید ایران نیز دو اساس را تعقیب می‌کنند. مسلک انفرادی و مسلک اجتماعی. انفرادیون می‌نویسند افراد ملت بداخلاق هستند؛ ما روسو، میرابو نداریم؛ موتسکیو نداریم. ما به این واسطه نمی‌توانیم اخلاق خود را تهذیب کنیم و قابلیت تجدد نداریم. یا این که این‌ها سهر علمی می‌کنند، متأسفانه تاریخ را نیز نمی‌فهمند. این‌ها گمان نمی‌کنند که سبب انقلاب فرانسه و موجب تجدد فرانسوی‌ها روسو و موتسکیو بوده است. در صورتی که حقیقت برخلاف تصور آن‌ها [بوده] و اجتماع فرانسه روسو و موتسکیو را تهیه نموده است.

افراد هر قدر جدی باشند، فرد هستند. جمعیت فعال، جمعیت قادر، جمعیت عالم است. منتها اشخاص زیرک چون جمعیت را خوب شناخته‌اند، همیشه موافق احتیاج جمعیت حرف زده و از این نقطه نظر اهمیت پیدا کرده‌اند.

بعضی‌ها فریاد می‌کنند: برای ما یک بازوی توانا و یک مرد دلیر لازم

است. این هم سهو بزرگی است. در این قرن یک مرد توانا قادر به هیچ چیز نیست.^{۷۶} این جایک ملت زنده، یک جمعیت توانا لازم است. مرد به تنهایی از عهده اصلاح اوضاع عمومی بر نمی آید. به عقیده رفقای ما در صورتی که اکثر ایشان را نمی شناسیم، فقط از نقطه نظر این که فکرشان را صحیح می بینیم رفیق خطاب می کنیم ملت و جامعه را باید تربیت کرد. باید ایران تربیت اجتماعی داشته باشد. باید به قول صاعقه^{۷۷} مکتب اجتماعی ایجاد کرد. این فکر بزرگ قابل تصدیق است. حقیقتاً هم این طور است. مادام که جمعیت تربیت نشده، مادام که ملت قانون را نفهمیده، مادام که عادات و اخلاق از روی منافع اجتماعی اصلاح نشده، موفقیت و ترقی نصیب ما نخواهد شد.

جامعه باید از خیانت جلوگیری کند. ملت باید خوب را خوب و بد را بد بگوید. این هم در نتیجه تربیت اجتماعی است. باید افراد بفهمند که در جمعیت مسئولند. جمعیت منتقم است. جمعیت می بیند. جمعیت جلوگیری می کند. بدبختی های ما که سوء اخلاق افراد است، از فقدان تربیت اجتماعی می باشد. تربیت اجتماعی و مکتب اجتماعی کدام است؟ در این خصوص جراید چیزی نگفته اند و تصور می کنیم جریان خودش این فکر را نیز ایجاد خواهد کرد. نویسندگان در خصوص وسایط تربیت اجتماعی چیز خواهند نوشت.

ما تصور می کنیم مکتب اجتماعی که نتیجه عملی خواهد داد، تنها کنفرانس ها، میتینگ ها و نمایش ها نیست. بلکه لازم است ملت به انتخاب و وضع قانون اشتراک نماید. ما تصور می کنیم اگر انجمن های ایالتی و ولایتی انتخاب شود، اگر بلدیة قانونی تأسیس شود، یک مکتب اجتماعی خواهد بود. این جا افراد رأی خواهند داد، نطق خواهند کرد، مباحثه خواهند نمود، دردهای اجتماعی خود را خواهند گفت. اما آقایان این مکتب را نمی خواهند. زیرا از عالم بودن اجتماع و از فهمیدن جمعیت می ترسند.

یکی هم توسعه تشکیلات صنفی کارگر، تجار و کسبه است. این اتحادیه‌ها و جمعیت‌ها نیز در اخلاق اجتماعی تأثیر دارد. این‌ها به افراد می‌فهمانند که انسان باید ناموس اجتماعی داشته باشد و اگر بر ضد منافع عموم رفتار کرد بایکوت خواهد شد. افراد و اشخاص اگر به اجتماع عادت نکنند، فرداً فرد بد خواهند بود. اجتماع، اجتماع و اجتماع قوی لازم است.

برای توسعه اخلاق اجتماعی، ایجاد وسایط تربیت اجتماعی که عبارت است از اشتراک جمعیت در حیات سیاسی، اقتصادی، حکومت و صنف خود لازم است.

۴۳

تمدید تصویب شد *

تمدید تصویب شد و اکثر نمایندگان مجلس برخلاف اصل ۵۰ قانون اساسی رأی دادند.^{۷۸} اصل ۵۰ صریحاً می‌گوید که وقت وکالت اعضای مجلس شورای ملی دو سال است. این‌ها علناً برخلاف قانون اساسی رأی می‌دهند و گویا با تمدید می‌خواهند از فترت جلوگیری بکنند.

ما از ملت، از منصفین می‌پرسیم، این‌هایی که این عقیده را دارند، در دوره فترت کجا بودند؟ آیا همین‌ها با وثوق‌الدوله خائن همدست نبودند؟ مگر نه این‌ها تاریخ زندگانی خود را با خیانت‌های گوناگون سیاه کرده‌اند؟ مگر نه خود این‌ها زاینده شده دوره فترت هستند؟ مگر نه همین‌ها مرتجع و مستبدین دیروزی، دشمنان مجلس ملی هستند؟ قوانینی که این‌ها وضع کرده‌اند، مانند قرارداد وثوق‌الدوله غیر از سوزاندن چه فایده دارد؟

ای کله‌های مملو از موهومات، آیا ملتفت اقدامات خود شده‌اید؟ ای طهران، ای آذربایجان، ای ولایات، چشم خود را باز کرده، ببینید چه اشخاصی را وکیل خود قرار داده، اختیار خود را، ناموس اجتماعی خود را، آزادی و شرف خود را به دست کی‌ها سپرده‌اید؟

ای ملت تو بیدار نمی‌شوی، تو تابع زوری، تو عادت به عبودیت ظالمین کرده‌ای. تمدید یعنی چه؟ یعنی این که مدت خیانت و جنایت دراز شود.

علم و عمل اثبات می‌کند که وقت وکالت هر قدر کم‌تر باشد، برای موکلین همان قدر بهتر است. اگر مدت وکالت ۶ ماه یا یک سال بود، الان شر نصرت‌الدوله‌ها از سر ملت دور شده بود.

تمدید فقط برای استفاده‌چی‌ها فایده دارد، زیرا این‌ها یک دفعه با پول و اغفال وکیل می‌شوند، به مجلس که آمدند پرده‌ها را دریده، خود را معرفی می‌کنند، می‌دانند که دوباره انتخاب نخواهند شد، این است که برای تمدید وکالت سعی می‌کنند.

ای اکثریت مقصرا! ای اکثریت معلوم‌الحال! شما از روز انتقام نمی‌ترسید؟ شما نمی‌ترسید از روزی که ملت از گریبان شما گرفته، به محاکمه خلق خواهد کشید؟

آری شما جاهلید. تریاک، عرق، لهر و لعب شما را معیوب کرده. شما نمی‌توانید احساس کنید که دچار تنفر ملت هستید. شما نمی‌دانید که این ملت از خواب غفلت بیدار خواهد شد؟ شما نمی‌دانید که غضب ملت بزرگ‌ترین غضب است. می‌رسد روزی که اولاد ایران صندلی‌های مقدس بهارستان را از وجود شما پاک کند، آن وقت خواهید فهمید.

شما از جان ملت چه می‌خواهید؟ قرارداد بستید، خون زارعین را می‌خورید، ناموس ملت را پایمال می‌کنید، بی‌اعتبارنامه به مجلس می‌آید، با پول و سرنیزه انگلیس‌ها وکیل می‌شوید، قانون اساسی را

تحریف و تغییر می‌کنید، در مقابل چشم‌تان اصول آزادی محو می‌شود، متأثر نمی‌شوید.

مگر وقت [آن] نرسیده است که دست از گریبان این ملت بدبخت بردارید؟ مگر نمی‌بینید که ایران در نتیجه فقر و فلاکت اقتصادی خفه می‌شود؟ مگر تا کی با الاغ باید مسافرت نمود و با گاو آهن حضرت نوح زراعت کرد؟ شما ده می‌خرید، پارک می‌سازید، گل‌گاری می‌کنید، اما ملت بیکار است، ملت محتاج است، ملت دارد محو می‌شود. تجارت، زراعت، معارف و صنایع وجود ندارد. شما تصور می‌کنید وظیفه شما فقط تمدید و تحدید قانون اساسی است، یا آن که حاکم تراشی و کابینه‌سازی. مردم با قوه الکتریک کار می‌کنند یک نفر روزی کار هزار نفر ایرانی را انجام می‌دهد. شما پول جمع کرده، در زیرزمین دفن می‌کنید و به خوبی زندگانی می‌نمایید.

ای آلودگان هوا و هوس، وظیفه شما ترقی و تمدن است. زیرا شما می‌توانید کارخانه باز کنید، صنعت‌خانه تأسیس نمایید. هم خود منفعت ببرید، هم بازار را از تسلط اجانب خلاص نمایید، هم برای بیکاران کار پیدا شود. اما برعکس زینت می‌خرید و پارک می‌سازید، عیاشی می‌کنید، الکل و تریاک را تعمیم می‌نمایید، هر روز یک دختر باکره ایرانی را به شهر نو [می‌فرستید].

آیا می‌دانید چه وقت است؟ آیا می‌فهمید که چه دوره است؟ یقیناً می‌فرستید که نمی‌فهمید دل خود را خوش بدانید که وکیل دوره چهارم ایران هستید. اکثر شماها برای قبول کردن معاهده ایران و انگلیس انتخاب شده بودید، آن معاهده را ملت پاره کرده، حالا برخلاف قانون اساسی رفتار می‌کنید. دیروز مطبوعات را محدود کردید، امروز دوره وکالت را تمدید می‌کنید، فردا برخلاف انجمن‌های محلی حرف خواهید زد، پس فردا وجود مجلس شورا را بی‌لزوم خواهید گذاشت. زیرا شما آن

اشخاصی هستید که از اول طرفدار اصول مطلقه بودید. می‌رسد روزی که آن انگشت همان خائن که از بعد از ۱۶ سال اخذ مشروطه برخلاف آزادی بلند شده، بریده شود. یک روزی یک ملت همه این نطق‌های پیچ در پیچ را بر روی شما خواهد زد، خوب امتحان می‌دهید.

قانون اساسی مقت به دست نیامده، برای اخذ آن خون‌ها ریخته شده است. تحریف و تغییر آن آسان نیست. وضع کردن قانون، بستن قرارداد آن قدر زحمت ندارد، اما اجرا کردن آن هنر و مردی می‌خواهد.

شما آن روز بر له قرارداد نطق می‌کردید، مقاله می‌نوشتید، چه شد؟ کجا است آن قرارداد؟ هیچ خودتان هم نمی‌دانید، نمی‌دانید چه طور شد که ملت از شما روگردان شد. بلی بر این هم پشیمان خواهید شد! ای وکلا. ملت به شما این حق را نداده است. ملت به اختیار شما را وکیل نکرده است. اغلب شما به زور سرنیزه اجانب و فشار قنصل‌های انگلیس انتخاب شده‌اید این قوانین را که وضع می‌کنید، ملت [به رسمیت] نمی‌شناسد.

۴۴

ما معلم لازم داریم نه مستشار*

ما از هر جهت عقب مانده‌ایم. وسایل زندگانی، اصول ادارات ما بدون استثنا از وزارت‌خانه‌ها گرفته تا زندگانی عاقله همه غلط است. بازار تجارت، صنعت، زراعت، مأموریت، استخدام و کار از روی اصول صحیح نیست. این را باید هر فرد ایرانی بداند. اگر امروز هم به نواقص خود اقرار

نکنیم، فردا محو و نابود خواهیم شد. باید نواقص خودمان را فهمیده، به فکر اصلاح بیفتیم. ما از زندگانی دنیای معاصر بی‌اطلاعیم. این برای ما عیب نیست، فقط یاد نگرفتن و نیاموختن عیب است. ما باید از ملل متمدن یاد بگیریم، ما باید از علم علمای عصر استفاده کنیم، ما باید با خواهش و آرزو دست التماس به درگاه علمای ممالک متمدن دراز کرده، از آن‌ها دریوزگی کنیم. یعنی از علم آن‌ها، اختراعات آن‌ها، صنایع آن‌ها، اطلاعات آن‌ها، اصول آن‌ها استفاده کنیم. این عار نیست، بلکه شرف و مردانگی است. نباید در یادگرفتن متعصب شد، نباید جهالت به خرج داد، نباید محافظه کار شد، زیرا یک دقیقه مسامحه در این کار ما را صد سال عقب خواهد گذاشت.

اگر تا به حال نشده است، بعد از این باید بشود. باید این وسیله را بزرگ و کوچک، عالم و عامی شعار خود سازد. برویم یاد بگیریم، برویم بیاموزیم، برویم سؤال کنیم.

دولت و ملت باید در این راه از هر چه [همه چیز] بگذرند. تمام قوا باید برای این مسئله صرف بشود. نه این که تنها برویم در آن جا بیاموزیم، بلکه تمام دارایی خود را بدسیم از آن جا عالم، متخصص، معلم بیاوریم.

مستشاران و معلمین تا امروز.

از ۲۰ سال به این طرف مستشار یا معلم در ایران مد شده است. برای اصلاح ادارات دولتی از خارج متخصصین دعوت و ادارات به دست آن‌ها سپرده شده است. این را همه می‌دانند. شاید فلسفه‌اش هم خوب بوده و تصور رفته است که مستشاران خارجی از عهده اصلاح ادارات دولتی برآمده، ملت ایران را از دست مأمورین نالایق خلاص خواهند نمود. اما تجربه گذشته و عملیات مستشاران خارجه آن قدر ناگوار است که ما را وادار می‌کند بنویسیم که در عوض اصلاح به خرابی افزوده شده است.

دوسیهٔ اعمال مسیو نوزها، مسیو مورناردها، موسیو مولیتورها، مسیو وستداهل ها و غیره به ایرانیان می‌گوید که گول خوردید و نفهمیدید. بس است. شما با دست خود ادارات خود را به اجانب تحویل نمودید، آن‌ها عوض خدمت خیانت ورزیدند، عوض اصلاح خراب کردند، عوض این که آدم حاضر کنند، جلوگیری از ترقی و فهم ایرانی‌ها نمودند. ایران را همیشه محتاج خواستند. از ۱۶ سال به این طرف ادارات مهم ایران در دست مستشاران اجانب است، چه تازگی ایجاد نموده‌اند و چه اشخاصی را تعلیم داده‌اند؟ هیچ کس را.

۱۶ سال یک عمر است. در این مدت چرا چند نفر آدم برای ما تهیه نکرده‌اند که حالیه دوباره به جانب اجانب محتاج نباشیم؟ شاید نمی‌توانستند یا نخواستند و لازم ندیدند. ممکن است بعضی‌ها تصور بکنند که بلژیکی‌ها بد آدمی هستند، فرانسوی‌ها نیز لجوج هستند، از این جهت این‌ها خوب خدمت نمودند. به عقیدهٔ ما این هم غلط است. مسئله در استفاده از آن‌هاست. ایرانی‌ها نتوانستند در مقابل مخارج گزافی که به مصرف مستشاران می‌رسانیدند، [از آن‌ها] استفاده نمایند. جلب مستشاران لازم بود، اما استفاده کردن از آن‌ها لازم‌تر. مستشار آوردیم، استفاده نتوانستیم بکنیم. الان مطبوعات از دست آن‌ها فریاد می‌کنند. خیانت‌های علنی از آن‌ها به ظهور رسیده‌ست. درست است که یک دفعه مُرگان شوستر آمریکایی برخلاف میل انگلیس‌ها و روس‌ها رفتار کرده بود، لیکن آخر معلوم نبود که او هم مانند سایر مستشاران خدمت خواهد کرد. و ثانیاً او هم خودش کار می‌کرد و یا این که ایرانی‌ها را می‌آموخت؟ مقصود از مستشار یادگرفتن است، اما ما آن را احساس نکردیم. ما لله و قیم آوردیم، ما مفت‌خور جدید احداث کردیم.

مستشاران خارجه چه خیانت‌ها که نکردند؟ گمرک ایران را بر باد ندادند؟ تجار ایران را مجبور به افلاس نمودند؟ به کارهای داخلی

مداخله نمودند؟ تمبر نزدیدند؟ نظمیہ را به جاسوس‌گری سفارت انگلیس مبدل نکردند؟ آزادی‌خواهان را خفه نمودند؟ رشوه نگرفتند؟ پارتی‌بازی نکردند؟ ولگرد درست ننمودند؟ چه خیانت‌ها که از مستشاران خارجی ندیدیم؟ و الان هم نمی‌بینیم؟ و بعد از این هم نخواهیم دید؟

ما ایشان را مقصر نمی‌دانیم. هرکس غیرمسئول شد، فعال مایشاء باشد، همین طور می‌کند. اروپایی، آمریکایی، بلژیکی با انگلیسی فرق ندارد.

از اول ما می‌دانستیم که مستشار را باید معلم دانست، نه مدیر ادارات. مستشار را نباید مداخله به کار مسئول داد.

ولی تا امروز که مستشاران امتحان خوب ندادند و در عوض مخارجی که به مصرف رسیده، آن‌ها یک دینار، به ایران منفعت نرسانیدند. امروز مستشار لازم نداریم. امروز ادارات ما خراب است. آدم لایق اداره‌کن خیلی کم داریم. باید همه اصلاح شود. این‌ها را هم بدون کمک و یادگرفتن از اجانب نمی‌توانیم بکنیم.

شنیده می‌شود دولت از آمریکا مستشار دعوت کرده است. ما [نسبت به] این مستشارها بدبین هستیم، زیرا نمی‌دانیم با چه شرایط [آن‌ها را] دعوت نموده‌اند. آیا دولت از تاریخ عبرت گرفته؟ اول راه استفاده از معلومات آن‌ها را منظور داشته است؟ یا آن که به آمریکا اعتماد داشته و تصور کرده است که چون آمریکا از ما دورتر است، آن‌ها مردمان خوبی هستند. یک وقت هم مرگان شوستر در ایران خوب کار کرده است، از این جهت جلب مستشار از آمریکا را لازم دیده است.

در هر صورت ما می‌گوییم که ما مستشار لازم نداریم زیرا می‌دانیم که آمریکایی با بلژیکی تفاوت ندارد. در مسئله نفت شمال نیز گفتیم که آدم خوب در دنیا پیدا نمی‌شود. هر که اعتماد به دیگران کرد، گول خورد.

ما علم لازم داریم. ما نباید این دفعه یک عده آمریکایی آورده، زمام امور را به دست آنها بسپاریم. ما باید از خارجه معلم دعوت کنیم. در ادارات دولتی اشخاص مستعد و قابل پیدا نمی شوند. کلاس های موقتی یک ساله تأسیس نموده، آنها را تربیت و تعلیم نماییم. با این وسیله می توان به اصلاح ادارات کوشید.

یکی هم از خطب های بزرگی که تا به حال شده است و بعد از این معلوم است که می شود، دولت همیشه معلم و مستشار برای دوائر جلب کرده و حال آن که ما محتاج مستشاران صنعتی، تجارتي و فلاحتی هستیم. خوب بود دولت عوض مستشار اداره مالیه، چند متخصص صنعتی دعوت می نمود. صنعت قالی بافی را توسعه می داد. مسئله فلاحت را اصلاح می نمود. کارخانه چرم سازی و غیره تأسیس می کرد.^{۷۹}

۴۵

نویسندگان متملق *

به شما ای چیز نویس های فریب خورده! شما ای متملق [ها] و ولگردها! به شما ای کسانی که از مشاهده اوضاع ملت کور و از شنیدن ناله محتاجان کر هستید! به شما ای مستغرقین هوا و هوس! به شما جواب نداده و نخواهیم داد. اسم نالایق ورق پاره های ننگین را که بعد از سه ماه یک دفعه چاپ می کنید، نخواهیم نوشت، مطمئن باشید! چیزی هم ننوشته اید که کسی تنزل به جواب دادن بکند. مندرجات نامه اعمال شما را که اسمش را جریده گذاشته اید، برای شوخی، یکی از اعضای هیئت تحریریه حقیقت

* حقیقت ۷۵، ۱۸ نور (اردیبهشت) ۱۳۰۱ = ۸ مه ۱۹۲۲

می خواند، خلاصه می کند، به هیئت می آورد. ما که آن را تشریح می کنیم غیر از فحش هایی که لایق نویسنده است و جز عبارات مملو از تملق و مداحی چیزی نیست. معلوم است که هر کس به شما پول می دهد، آدم درست کار، وطن دوست، صحیح العمل و لایق است. هر کس به ورق پاره هایتان که اسم بلاسما است آبیونه نشد، دزد است، جاسوس اجنبی است، کافر است، لامذهب است، بابی و واجب القتل است.

مخصوصاً شما از ترقی روزنامه های دیگر کوک می شوید، ناسزا می گوید، دست و پای خود را گم می کنید، حس رقابت و بخالت شما را می کشد. بالاخره طاقت نیاورده، دامن های دراز را جمع می کنید، عمامه کوچولو را که مانند عقلمان کوتاه کرده اید، در کله بی مغز استوار ساخته،^{۸۰} به اداره که سه ماه سه ماه باز نشده، می آید، چیز نویس که نیستید، اقلان مثل بعضی ها نکته گیری بکنید. نوشته های آن جریده را که سبب طغیان حس رقابت شما بوده، رد نمایید، ناچار مجبور به فحش دادن می شوید. اتفاقاً چون بلد نیستید، فحش هایتان نیز خیلی خنک و بی مزه بوده، موجب سقوط شما می گردد.

از همه این ها بی مزه و خنک تر فوق العاده هایی است که منتشر کرده، مردم را منزجر نموده اید. فوق العاده را از عادی نیز عادی تر کرده اید.^{۸۱}

آقایان عزیز که روزنامه نویسی را به خود بسته اید، تصور نکنید که نویسندگان آزادی خواه و اصلاح طلب با شما میل رقابت دارند و نمی خواهند روزنامه های شما توسعه یابد، بلکه یقین داشته باشید که طرفداران توسعه و ترقی و مطبوعات همان اشخاص هستند که در اطراف روزنامه های آزادی خواه تمرکز یافته اند. تعرض و حمله نیز جایی دارد. شما با ناسزا گفتن کوچکی، پستی و عجز خود را اثبات می کنید. مطمئن باشید که کسی از مزخرفات شما متأثر نبوده و نیست.

رفیق دهگان از کارکنان حقیقت [است] و غالباً ایشان را تعرض می کنید،

[او] نیز به شما اعتنا نمی‌کند. با وجود این که حقیقت مال شخص دهگان نیست، ارگان یک جمعیتی است. مندرجات مختلف از طرف یک هیئت تحریریه تهیه می‌شود که دهگان نیز از اعضای آن هیئت است. با وجود این که مشترکین عهده‌دار مخارج روزنامه حقیقت است و دفتر روزنامه برای اعضای جمعیت که مسئول اوست و برای اشخاصی که علاقه‌دار به مطبوعات هستند، هر دقیقه باز است. با وجود این که خودتان هم می‌دانید [که حقیقت] به اندازه تمام روزنامه‌های طهران فروش می‌رود، باز هم حرف‌ها و تهمت‌هایی که لایق شأن خودتان است [به آن] می‌زنید.

ما از دهگان مدافعه نمی‌کنیم، زیرا ما مدافعه از اشخاص را بت پرستی می‌دانیم.

آقایانی که ادعای همکاری می‌کنید، نوشتجات خود را دوباره با دقت بخوانید. ما در عوض شما خجالت می‌کشیم، این همه لاطایلات چه ارزش دارد؟ شما که همیشه جاهل نخواهید ماند، طبعاً خواهی نخواهی مجبور خواهید شد که فکر بکنید. زیرا دنیا روز به روز تغییر می‌یابد و محیط عوض می‌شود. شاید آن وقت یکی از ورق‌پاره‌هایی را که امروز امضا کرده‌اید، پیدا کرده به شما نشان بدهند، آن وقت خجل و منفعل خواهید شد. شوخی نیست یک ملت دارد محو می‌شود، یک مملکت به طرف هلاکت می‌رود.

ارتجاع قوت یافته، مختصر حقوق و قانونی را که بعد از زحمت زیاد به وجود آمده است، از بین می‌برد. عصر تجدد و ترقی است. سایرین حاکم زمین، آسمان و زیر دریا هستند، ولی ما قوه حاکمه ملت را تا دروازه طهران نرسانده‌ایم. نویسندگان از تماشای این اوضاع مدش، این ترتیب خطرناک عصبانی می‌شوند. عملیات حکومت را تنقید می‌کنند. زمامداران را می‌فهمانند، ملت را بیدار می‌کنند، وظیفه هرکس را به

خودش می فهمانند. شما کورید، نمی بینید، عصبانی می شوید، ناسزا می گوید، تعرض می کنید. [شما] مقصر نیستید، زیرا نمی دانید. اگر می دانستید، اگر چشم بینا و گوش شنوا داشتید، شما نیز یکی از احتیاجات ملت را تا به حال می نوشتید، مداحی اشخاص را رویه خود قرار نمی دادید.

آزادی خواهان وقتی که داخل یک موضوعی می شوند، می دانند که در این کار اشخاص متضرر می شوند. زیرا مسئله پول، نفوذ و عادات پوسیده، به نویسندگان اصلاح طلب مخفی نیست. همه این‌ها را سنجیده و فهمیده، طغیان حس رقابت شما بوده، رد نمایید. ناچار مجبور به فحش دادن می شوید.* اتفاقاً چون نوشتن بلد نیستید، فحش‌هایتان نیز خیلی خنک و بی مزه بوده، زیاده از اول موجب سقوط شما می‌گردد، به نوشتن اقدام می‌کنید. آن‌ها که در تحریرات خود دچار به عکس‌الحرکه نشوند و بی جواب بمانند، معلوم است تیرشان به هدف نرسیده است.

ما می نویسیم و می دانیم که جیره خورهای اشراف متملق و ریاکاران سکوت نخواهند کرد. این فحش و ناسزاها که شما می دهید، ما را امیدوار می‌کند که نوشتجات ما تأثیر داشته، تیرهای ما به جگرگاه دشمن برخورده است. البته اصلاحات آسان که نیست، اگر آسان بود، هر کس می‌توانست بکند. همیشه با موانع جنگیده، تلخی‌های گوناگون را متحمل شده‌اند تا که موفقیت حاصل کرده‌اند و حال آن‌که دشمنان آزادی امروز قوی هستند، پول دارند، تسلط دارند، نفوذ دارند، اختیار دارند، اما آزادی خواهان غیر از سر پرشور و دل‌جسور دارای چیزی نیستند.

احیای یک ملت و آزادی یک مملکت مسئله آسانی نیست. آن‌ها که برای این‌ها می‌کوشند، لابداً دوست و دشمن خود را می‌دانند و می‌فهمند کی‌ها تا کجا با ایشان همراه و کی‌ها با ایشان دشمن [هستند] و مقاومت خواهند نمود.

*** نظم جملات به هم خورده است.

این مبارزه است، این جا طرف آزادی خواهان تنها حکومت نیست، بلکه مواقعی پیش می آید، حکومت هم که شما او را به بستن زبان ما دعوت می کنید، از ما مدافعه بکند، زیرا حکومت نیز از اوضاع ناگوار حاضره نمی تواند متأثر نباشد. شما تنها امروز - این را هم خیلی ناقص می توانید - بدانید، اما آزادی خواهان اصول اجتماعی را بلدند. شما تعجب می کنید از این که حقیقت چرا این قدر به حکومت و مجلس حمله می کند و توقیف نمی شود. اما آن را نمی دانید که هم حکومت، هم وکلای مجلس می دانند که حقیقت با کسی غرض شخصی ندارد، از وزرا، از اعیان، از کابینه چی ها پول نمی گیرد. ارگان تشکیلاتی است، با سرمایه شرکتی اداره می شود. در تحت تأثیر نفوذ شخصی متنفذین چیزی نمی نویسد و فقط برای حفظ آزادی و تمدن مملکت فریاد می کند. به در خانه اشرف نمی رود. تملق به وزراء و اعیان را عار می داند. اگر شما نیز این رویه که روزنامه های آزادی خواه پیش گرفته اند، پیش می گرفتید، تصور نکنید این اندازه بی اثر و بی اهمیت بودید!

همکاران محترم، ما با شخص شما دشمن نیستیم. ما همچنین با شخصیت و شرف نفس هیچ کس کار نداریم. اگر از دزدی و شارلاتانی بعضی ها صحبت می کنیم، از نقطه نظر منافع ملی است و بس. ما می خواهیم تا اندازه ای به وظیفه خود عمل نموده، در معاصر نمودن ملت و آبادی مملکت و اصلاح معایب بکوشیم. ما می خواهیم اصول اشرفی، مفت خواری، دین فروشی، رباکاری، ملوک الطوائفی از میان برداشته شود. ما می خواهیم به قدر امکان از حقوق کارگر، فلاح، مستخدم و سایر اصناف زحمتکش مدافعه کنیم.

این است مقصود و غرض ما. اگر شما به آن ها راضی نیستید، نشوید. ما با خواهش کسی از عقیده و رویه خود منصرف نخواهیم شد. فحش می دهید، بدهید، ناسزا بگویید، خودکشی بکنید، برای ما اهمیت ندارد.

ما وظیفه هر کس را خواهیم گفت، زیرا ما صاحبان وظیفه را یکی [برابر] می دانیم. وزیر به زارع، وکیل به کارگر حق توفیق ندارد. هیچ کس نباید خود را از سایر مسلمانان ممتاز بداند. این مخالف مذهب اسلام هم نیست. اگر نمی فهمید، تقصیر خودتان است.

۴۶

در اطراف استعفای کابینه *

-۱-

کابینه شتر گاو پلنگ بالاخره در مقابل تهاجمات دسته های چپ و راست تاب مقاومت نیاورده، این دفعه نیز استعفا داد.^{۸۲} تا به حال مردم تصور می کردند که ممکن است در میان اشراف کسانی یافت بشوند که با میل ملت رفتار نمایند. لیکن زمامداری چهارماهه مشیرالدوله ثابت کرد که این فکر و عقیده غلط است و اشراف حامی و نگهبان اشرافیت خود هستند. ما آن چه گفتنی بود قبل از استعفای کابینه گفتیم و حالیه مخالف رویه خود می دانیم که مجدداً عملیات این کابینه را تذکار کنیم. باز تکرار می کنیم که اساساً نفوذ شخصی و قوه اشخاص هیچ است. برای ترقی مملکت حکومت لازم است که با میل و کمک آزادی خواهان کار کند. حکومت بروکراسی سبب فلاکت ملت است و دوام هم ندارد، زیرا ملت محتاج است و احتیاج او را بر علیه تنبلی اشرافی، مفت خواری و عملیات غیر قانونی حکومت می شوراند.

در این مدت چهار ماه می‌توان گفت کابینه وقت مانند میهمان‌ها رفتار می‌کرد. جواب ملت را به دفع‌الوقت می‌گذرانید. به عبارت آخری لاتکلیف بود. حکومت و ملت با یکدیگر ارتباطی نداشتند. هرج و مرج تمام دوایر سیاسی را احاطه کرده بود، حس ارتجاع‌پرستی و آزادی‌خواهی به جوش آمده بود. مرتجعین برای محدود نمودن اختیارات ملت، آزادی‌خواهان برای اجرای اصول آزادی با جدیت هرچه تمام‌تر می‌کوشیدند و کابینه بی‌طرفانه تماشا می‌کرد. گویا این داد و فریادها به آن‌ها ربط نداشت. بالاخره در شب دوشنبه کابینه استعفا داد و گریبان خود را از دست این مردم خلاص نمود. علت اساسی استعفا کاملاً معلوم نیست. مردم اجرای قانون و الغای حکومت نظامی را طلب می‌کنند، ولی حکومت استعفا می‌دهد. این جا مسئله قدری مبهم است. خوب بود علت استعفای خود را به مردم می‌گفتند و ملت طرفدار آزادی را می‌شناخت و تکلیف آخری خود را می‌دانست. ما از تمام کابینه‌ها خواه جدیداً خواه حالیه فقط اجرای اصول آزادی را منتظریم. هرچند ما برله و علیه اشخاص نیستیم، ولی بعضی اشخاص هستند که خمیره وجودشان مستعد برای کار کردن مطابق میل ملت نیست. این دفعه باید حکومت ملی تشکیل داد. دوره الدوله‌ها، السلطنه‌ها تمام شد. باید این هیاکل کهنه را در موزه گذاشت و مردم بروند تماشا کنند که سبب خرابی و بدبختی ایران کی‌ها بوده‌اند.

کابینه آینده باید مرکب از اشخاص آزادی‌خواه باشد. شاید این کابینه به کابینه تمدن ایران موسوم شود. شاید چنین کابینه‌ای ملت را در امور اداره مملکت شرکت دهد. شاید مشیرالدوله آخرین رئیس‌الوزرای اشراف و ملاکین بشود و ایرانی از امروز به بعد خود را اداره نماید. اما با این مجلس، این شاه، این مردان سیاسی و لیدرهای احزاب که ما داریم حرف‌های ما فقط در عالم آرزو و خیال باقی خواهد ماند. باز هم یک پیرمرد کهنه سرکار می‌آید و باز دو روز دیگر می‌رود و یکی دیگر می‌آید.

با این ترتیب این زن هر شوهر هر روز شوهر خود را عوض می‌کند. بالاخره هم خودش، هم شوهرهایش از بی‌کفایتی عالم هستی را وداع خواهند گفت. اگر کابینه آینده نیز رویه کابینه‌های دیگر را پیش بگیرد، اگر این دفعه هم اشخاص پوسیده روی کار آیند، خواهی نخواهی زمینه یک انقلاب و جنبش بزرگی تهیه خواهد شد. باید به این مسائل شاه و مجلس به خوبی متوجه شوند و بدانند که ملت بیش از این حاضر نیست بار طاق‌فرسای استبداد را تحمل کند. مگر ممکن نیست اشخاصی که ملک ندارند، عضو کابینه شوند یا اشخاصی که مفت‌خور نیستند، دولت را تشکیل دهند.

این حرف‌ها مضحک است. زیرا بنا به عادت وزیر باید حتماً دارای لقب بوده، پارک داشته، دارای اتومبیل شخصی باشد. دیر دیر از خانه بیرون بیاید. با مردم معاشرت نکند. نوکر و خدمه بسیار داشته باشد. وقت صدا کردن نوکر «او هو» بگوید. سواد، تجربه، فهم، عقل، دراکه، معاشرت با مردم عیب بزرگی برای وزراست. وزرا نباید از مردمان عادی باشند. و طبیعی است که در ایران هم غیر از این رجال معدودی که می‌شناسیم و هر روز عوض می‌شوند، همچون اشخاصی نداریم. کسی نیست از ما سؤال کند: ای ملت بی‌عقل اگر رئیس‌الوزرای که بر علیه او این قدر انتریک می‌کنی [می‌کنید] تا او را از کار می‌اندازید، بد آدمی بود، پس چرا دو مرتبه او را می‌آورید و چرا دوباره بر علیه او قیام می‌کنید؟ مگر این مردهای پوسیده را اول دفعه است که امتحان می‌کنید؟

این پیرمردها مکرر آقای و حکمفرمایی کرده، سرکار آمده، امتحان داده‌اند، یک پول برای مملکت کار نکرده و رفته‌اند. این‌ها عوض نشده‌اند. همان‌ها هستند که بودند، بلکه پیری آن‌ها را بیشتر فرسوده و تنبل کرده است. باید منتظر کاندیدهای کابینه جدید شد که از چه طبقات تعیین می‌شوند. در هر صورت ما کار و عمل می‌خواهیم نه بت‌های جدید. ما مستخدم برای ملت لازم داریم نه فعال مایشاء.

باز هم در موضوع استعفا *

-۲-

چراید مرکز در سبب سقوط کابینه چیزها می نویسند.
ایران می گوید:

«کابینه می خواست کار کند، از اجانب جلب سرمایه نماید. ولی هیاهو و جنجال مزدوران اجانب برای سرمایه داران کمپانی های خارجی که از مسائل سیاسی دور بوده و همیشه به ظاهر یک جامعه و ملتی نگاه می کنند، این پیش آمدها کمال اهمیت را دارا بوده، آنها را صد قدم از ما دور انداخت. آنها دیگر به ما اعتماد نکردند. مشکوک واقع شدیم. این جنجالها در ولایات انعکاس بد و زشتی را به پا کرد. هیاهو، جنجال، فحش و بدگویی، تهمت و افترا ایجاد نقار و کدورت مراکز سیاسی خارجی را بر علیه دولت تهییج نموده و عملیات بعضی وکلا سبب اساسی سقوط کابینه بود.»

به عقیده ایران این آدم های مصنوعی، این متقلب ها شلوق کردند [و] نگذاشتند کابینه اجنبی ها را گول بزند. اجنبی ها چون معلومات ندارند، بی فهم هستند و به اندازه آقای شیخ المراقین زاده رهنما از احوال ایران خبر ندارند از آن جهت به دولت اعتماد نکردند. دولت هم که دید با این حال کاری نمی تواند بکند، استعفا داد والسلام.
اتحاد گناه سقوط کابینه را به عهده سفارت روس و وکلای اقلیت
تحمیل می کند و می گوید:

«این وکلای اقلیت مخصوصاً دشمن ایران هستند. مگر مشاهده

نمی‌کنید که این‌ها بالاخره نگذاشتند یک لایحه قانونی به پارلمان بیاید و اگر هم آمد نگذاشتند آن لایحه بگذرد. پارلمان معظم ما را به شکل یک «سن» مضحک درآوردند.»

خواننده چه جواب می‌دهی؟ می‌دانید کدام لایحه قانونی است که اقلیت مانع شده؟ آن لایحه بود که آزادی مطبوعات را سلب می‌کرد. لایحه‌ای که برای محمدعلی میرزا حقوق معین می‌نمود. لویجی که حق انتخابات را از ملت سلب می‌کرد!

اگر این لویج را اقلیت نگذاشته بگذرد، باید سرکشیک‌زاده شد و یک مستشار مسیوهایم^{۸۳} داشت که عار و حیا را وداع نموده، گفت که وکلای اقلیت ظالم و عوام‌فریب هستند. مانع از کار کردن پارلمان می‌شوند. بدکار کردند و خائن شدند.

باز در همان مقاله می‌نویسد:

«مگر نمی‌بینید که حیثیت پارلمان را به عنوان اشراف و عاقدین قرارداد می‌برند تا آزادی در مملکت محو و معدوم شود. این نقشه‌های دشمن است.»

با این عبارات آقای محمدکاظم سرکشیک‌زاده می‌خواهد اثبات کند که ما یک دارالشوری و وکلای قانونی داریم ولی یک اقلیت مستبد با دستور اجانب نمی‌گذارند پارلمان کار بکند. همه این‌ها را آقای سرکشیک‌زاده می‌دانست. ما نمی‌دانیم علت آن‌که آقای «اتحاد» با روس‌ها رسماً ضدیت می‌کند، برای نرسیدن مبلغی است که تا مدتی می‌گرفت، یا آن‌که از اولیای خودش به واسطه مسترهایم این‌طور دستورالعمل می‌گیرد و خودش هم بی‌اطلاع است؟ در هر صورت در آخر مقاله برای خالی نبودن عریضه از انگلیس‌ها هم شکایت می‌کند و می‌گوید که ما نمی‌گذاریم که شما اراده خود را به ما تحمیل کنید! انگلیس‌ها گویا به عقیده آقای سرکشیک‌زاده مستوفی‌الممالک را می‌خواستند به روی کار بیاورند و آقای سرکشیک‌زاده فهمید و نگذاشت!

ستارهٔ ایران تأسف می خورد که:

«رئیس الوزرای خوبی مانند آقای مشیرالدوله - که او را به مسالمت و مملکت خواهی و وطن پرستی و صحت عمل می شناسد - استعفا داده است، بعد از این باید به حال ایران گریست.»

برای آن که نویسنده های مفرط به ایشان تعرض نکنند، می نویسند که:

«ما حامی حکومت اشرافی نیستیم. آرزومند و عاشقیم که زمام امور مملکت به دست عناصر جوان افتد. ما می خواهیم طبقاتی مسئول ادارهٔ مملکت گردند که خود سختی کشیده و از حال ضعفا و بینوایان آگاه و باخبر باشند... این ها که امروز می گویند اشخاص جوان لازم است، سهو می کنند. هیچ نمی دانند، هنوز وقت [آن] نرسیده است. حالا مشیرالدوله خوب است. حکومت جوان وقتی باید سرکار بیاید که بتواند دوام داشته باشد.»

ما می گویم مگر این کابینه ها که هر روز سرکار می آیند، دوام دارند که حکومت آزادی خواه جوان نمی تواند دوام داشته باشد؟

نویسندهٔ این مقاله خوب بود علت این مسئله را تشریح می کرد والا با آن عقیدهٔ مقدس که آن ها دارند، با تکلیفی که می کنند، به قول ملاها اجتماع ضدین است. باید منتظر شد پوسیده ها مملکت را اداره کنند. وقتی که به مرحلهٔ مرگ رسید، آن وقت جوانان بیایند ایران را نجات دهند. به عقیدهٔ ما اگر پوسیده ها لایق بودند، تا به حال کار می کردند. از این ها منتظر نباید شد. هر چه زودتر در تشکیل حکومت آزادی خواه اقدام شود، بهتر است.

ما چنانچه در شمارهٔ گذشته نوشتیم، علت سقوط کابینه در اطراف مسئلهٔ اجرای قانون اساسی است. نه این که این کابینه، بلکه هر کابینه که

توانست قانون اساسی را اجرا نماید و آزادی را مدافعه کند و جلب حسن توجه آزادی خواهان را بکند، چنین کابینه‌ای سقوط خواهد کرد. ولی رسماً این موضوع کاملاً معین نشده است که چه قوه‌ای در مقابل تمایل دولت برای اجرای قانون اساسی عرض اندام می‌کند و خوب بود به جای این که جراید ایران و اتحاد اذهان مردم را مشوب کنند و انتشاراتی بیهوده بدهند، خود کابینه رسماً علت استعفا را قبلاً اعلان می‌کرد تا بی جهت هر کسی انتشاری از روی غرض ندهد، تا خدمتگزار خائن و خائن خدمتگزار به قلم نرود.

مردم امروز تا اندازه‌ای بیدار شده‌اند. چرا خودمان را گول می‌زنیم؟ خلق این مجلس را مجلس ملی واقعی نمی‌دانند. نمی‌توانند ببینند عاقدین قرارداد در کرسی پارلمان نشسته و به نام ملت ایران حرف بزنند. خلق نمی‌توانند متحمل مظالم حکام نظامی ولایات باشند. برای ایران کارکردن لازم است. مستوفی الممالک یا قوام السلطنه چه امتیازی به آقای نویسنده ستاره ایران دارند؟ چرا او نمی‌تواند وزیر شود؟ این جا تعجب می‌کنید چون که منتظر نبودید. به نظر شما بعید می‌آید. البته بعید است. زیرا شما جز گریه کاری نمی‌توانید بکنید. مدت‌ها است که به گریه کردن عادت کرده‌ایم. گریه کار ناامیدها است. نباید ناامید شد. اگر این مقصود امروز هم به دست نیاید، فردا خواهد شد. ولی پس از خرابی‌های بسیار.

علت استعفای کابینه *

-۳-

بحران کابینه هنوز باقی است. مردم منتظرند فردا کسی ها این مسند را اشغال خواهند نمود. جواب تلگراف رئیس الوزرا [به احمدشاه که در آن تاریخ در اروپا بود] هنوز نرسیده است. تصمیم قطعی مجلس معلوم نیست. در موضوع علت استعفا رأی ها مختلف است. بنابر انتشارات طرفداران آقای مشیرالدوله، سبب اساسی استعفا عملیات سردار سپه است.

جریده شفق سرخ می گوید: علت استعفای مشیرالدوله بعد از انتشار مکتوب کارگر قورخانه^{۸۴} شروع شده است. گویا سردار سپه جداً توقیف روزنامه حقیقت را خواسته، ولی مشیرالدوله رد نموده و بالاخره استعفا داده است. از این مطلب معلوم می شود که سردار سپه تا به حال سبب اجرا نشدن قانون اساسی و الفا نکردن حکومت نظامی بوده است و مخصوصاً توقیف جراید را ایشان تأیید نمودند. اما خود سردار سپه جداً این مسئله را تکذیب می کند و اظهار می نماید که همیشه حاضر است با میل ملت رفتار نموده و حامی قانون باشد. در صورتی که خود سردار سپه این مسئله را تکذیب می کند و همه می دانند که سردار سپه از کسی نمی ترسد و تملق و دروغگویی [را] نمی پسندد. به عقیده ما در این صورت نمی توان تهمت طرفدار توقیف مطبوعات و خلاف با آزادی بودن را به ایشان زد.

چرا نویسیم و نگوئیم که جنبه اشرافی و ضد آزادی خواهی آقای مشیرالدوله سبب سقوط کابینه خودش شد؟ چرا نویسیم که مشیرالدوله

می خواست مار را با دست سیدعلی بگیرد و ممکن نشد؟ چرا نگوییم که از اول هم مشیرالدوله با وسایل مختلف تقاضای طرفداران آزادی را به تعویق می انداخت؟ ما شاهد وعده‌هایی که سردار سپه به متحصنین داده بود، هستیم. چرا محافظه‌کاری می‌کنیم، چرا دیپلوماسی به خرج می‌دهیم؟ مشیرالدوله خودش برخلاف آزادی مطبوعات بود و با همراهی آقای سردار معظم [تیمورتاش] به مجلس در این موضوع پیشنهاد هم کرد.* او می‌خواست ملت در مقابل کابینه او صدا نداشته باشد. او راضی نمی‌شد مردم بر علیه اشراف چیز بنویسند. از طرف دیگر قوای ملیون را نیز خوب احساس کرده بود، می‌خواست اول به نام دارالشورا، بعد به اسم سردار سپه این کار را تمام بکنند. یعنی مطبوعات را توقیف نماید، و جهت خود را نیز نگاه دارد.

ما از عملیات مشیرالدوله تعجب نمی‌کنیم، ما از آن اشخاص تعجب می‌کنیم که دیروز در زمان همین مشیرالدوله دیدند که جراید را توقیف کردند: نویسندگان را تبعید نمودند، برخلاف قانون رفتار کردند، تبریز را غارت نمودند.** اما آقای مشیرالدوله استعفا نداد، اعتراض هم نکرد. اما امروز می‌نویسند که آقای مشیرالدوله برای اصول آزادی استعفا داده است. ما از بعضی اقدامات خلاف آزادی سردار سپه راضی نیستیم و بدون پرده‌پوشی هم می‌نویسیم، ولی تهمت و افتزایی را که به ایشان می‌بندند، نمی‌توانیم با وجود تکذیب خودشان قبول کنیم.

مشیرالدوله با این انتشارات می‌خواهد نفوذ از دست رفته خود را تحصیل کند و ضمناً رقیب خود را که سردار سپه باشد، به زمین بزند. این‌ها، این دیپلمات‌های کهنه، دشمن آزادی هستند. این‌ها نمی‌خواهند از طبقه رنجبر ولو یک نفر هم سرکار بیاید.

* ر.ک. به توضیح شماره ۴۹.

** ر.ک. به توضیح شماره ۵۹.

ما از سردار سپه مدافعه نمی‌کنیم. در مقالات گذشته خود مکرر گفته‌ایم که ایشان می‌توانند با میل ملیون و آزادی‌خواهان، ولی در حدود اختیارات خود رفتار نموده، وسایل اصلاح یک قسمت بزرگ از خرابی‌های مملکت را فراهم بیاورند و ممکن هم هست که به حرف اشخاص مرتجع که دور او را احاطه کرده‌اند گوش داده، سبب بدبختی مملکت بشود. این از روی تملق و ریا نبوده و نیست. این حقیقتی است که فقط روزنامه حقیقت می‌تواند بگوید.

در یکی از مقاله‌های سابق خود گفتیم که مشیرالدوله می‌خواهد به یک کرشمه دو کار را انجام دهد. با دست سردار سپه دهن آزادی‌خواهان را بشکند. با این طریق هم سردار سپه از نظر ملت بیفتد، هم آزادی‌خواهان را از سرش دور کند.

ما این را نیز می‌دانیم که کارکنان و شوق‌الدوله، قوام‌السلطنه، سیدضیاءالدین نیز بر علیه کابینه کار می‌کردند. اما اگر مشیرالدوله با میل آزادی‌خواهان رفتار می‌نمود، پیشنهاد ملیون را قبول می‌کرد. کارکنان قوام‌السلطنه و غیره هیچ کار نمی‌توانستند بکنند. اما مشیرالدوله این طور نکرد. برای این که نمی‌خواست یا برای او ممکن نبود. او اشراف است. او ملاک است. او می‌داند که هر قدر ملت به کار مملکتی نزدیک بشود، آن قدر به اشراف ضرر وارد می‌آید.

مخصوصاً اشراف برخلاف ترقی سردار سپه، به عبارت خودمان رضاخان هستند. زیرا او اشراف نیست، رعیت ندارد، ملک ندارد، لقب ندارد، برای او فرق ندارد اشراف منفعت بکنند یا ضرر نمایند.

اشراف امروز اولاً می‌کوشند هر طور بوده باشد، سردار سپه را در دست خود آلت نمایند. بعد وقتی که فرصت پیدا کردند، او را به زمین زده، اداره قشون را به دست بگیرند. فرمان‌فرما، نصرت‌الدوله،

مؤمن الملک، مشیرالدوله و سایر [افراد] طبقه اشراف نمی‌توانند ببینند که یک نفر غیراشراف دارای مقام وزارت جنگ شده، نفوذ پیدا کند.

شما قارئین محترم و شاید سردار سپه نیز ملتفت نیستید که در مقابل پیشرفت کارهای قشونی و توسعه نفوذ سردار سپه، نصرت‌الدوله‌ها در رخت خواب نیز راحت ندارند. خون دل می‌خورند. آن خنده‌ها که در پیش سردار سپه می‌کنند، مانند خنده پلنگ است که حاضر به پاره کردن سردار سپه می‌باشند. همچنین اکثر اشراف نیز همان طور. ما این‌ها را می‌بینیم. ما می‌بینیم یک دسته شارلاتان اشراف دزد، غارتگر از قبیل سردار معظم و نصرت‌الدوله و غیره دور سردار سپه را گرفته، اولاً از نام و نفوذ او بر علیه ملت استفاده می‌کنند، ثانیاً در زیر پای او چاه می‌کنند.

شما تصور نکنید که ما از سردار سپه تملق می‌کنیم یا از او می‌ترسیم. ما طوری که می‌نویسیم حکومت نظامی بد است. در قورخانه سردار اعتماد برخلاف منافع ملت رفتار می‌کند، همان طور هم خودمان را ذی‌حق می‌دانیم بنویسیم که علت اساسی استعفای مشیرالدوله خراب کردن سردار سپه است. مشیرالدوله برای خراب نمودن سردار سپه استعفا داد و از عملیات چهارماهه‌اش همین فکر تراوش می‌کرد.

باز هم تکرار می‌کنیم. غیر از اشخاص خائن مانند وثوق‌الدوله و قوام‌السلطنه و غیره که مشیرالدوله به مراتب بر آن‌ها ترجیح دارد، هرکس رئیس‌الوزراء بشود، باید بداند که بدون مساعدت آزادی‌خواهان و جلب تمایلات آن‌ها دوام و بقایی نخواهد داشت و منتظریم که سردار سپه هم مواعید خود را به موقع اجرا گذاشته، عملاً شایعات ضد آزادی‌خواهان بودن خود را تکذیب کنند.

ما و کابینه‌چی‌ها *

-۴-

ما مکرر گفته‌ایم - اگر فلسفه هم باشد - حقیقت است. امروز، فردا یا صد سال دیگر، شخص پرستی یعنی بت پرستی. باید مملکت در تحت قانون و اصول صحیحی مطابق نظریه پارتی [حزب] سیاسی اداره شود. وزرا و کابینه‌ها متکی به جمعیت و حزب بزرگ و منظمی باشند که بتوانند از عهده اداره کردن یک مملکتی برآیند و مسئولیت خود را در مقابل مسلک و عقیده رفقای خود احساس کنند. از شخص خود نترسند [ملاحظه شخص خود را نکنند] و برای حفظ شئونات شخصی هر روز یک حقه پیش نکشند. به همین ملاحظه ما در موضوع سقوط کابینه مشیرالدوله اظهار عقیده کرده و گفتیم که علت سقوط کابینه، آتتریک شخصی بین وزرا بوده. بعضی از آزادی خواهان جوان تصور کرده‌اند که شاید حقیقت تاکتیک و رویه سابق خود را عوض کرده، یا در عقیده حقیقت نویس‌ها تغییراتی پیدا شده است. آن‌ها که این فکر را می‌کنند، لابد مقالات گذشته حقیقت را با دقت نخوانده‌اند، یا این که فراموش کرده‌اند. صحیح است که ما عملیات سردار سپه را نه این که در یک مقاله، بلکه در اکثر مقالات خود تنقید کرده و گفته‌ایم که: در مملکت مشروطه وزیر جنگ نباید فرمانده کل بشود. در مواقع عادی حکومت نظامی غلط است. مالیات غیر مستقیم و خالصه ربط به تشکیلات قشونی ندارد. توقیف مطبوعات، تبعید نویسندگان و بالاخره شلاق زدن مردم و زن و وظیفه وزیر جنگ نبوده و نیست. وزیر جنگ نباید به کار سایر وزرات‌خانه‌ها دخالت نموده و وزراء را در تحت نفوذ خود گرفته

مانع از آزادی آنها در ادای وظیفه خود بشود. ولی با این مسائل ثابت نمی‌شود که حقیقت برخلاف شخص وزیر جنگ بوده یا با محمود آقا انصاری، حاکم نظامی و سایرین خصومت خصوصی داشته است. هم چنان که دیروز گفتیم نصرت‌الدوله‌ها و سایر مرتجعین دور سردار سپه را گرفته، به او تأثیر می‌کنند. از قدرت او برضد منافع ملت استفاده می‌نمایند. همان‌طور هم گفتیم که سردار سپه ملاک و اشراف نیست. این هم امر واقع است. ما نگفته و نمی‌گوییم هرکس ملاک و اشراف نشد، برخلاف میل ملت رفتار نمی‌کند. زیرا ممکن است کارگر نیز بدون تعقل بر منفعت اشراف کار کند. مگر این نویسنده‌های مزدور که از اشراف و پرزورها تملق می‌گویند به منفعت آنها چیز می‌نویسند، خودشان از طبقه اشراف هستند؟ رفقای نویسنده ما شاید ملاحظه می‌کنند و نمی‌نویسند، اما ما می‌نویسیم.

مشیرالدوله برخلاف سردار سپه بود و شاید سردار سپه هم برخلاف او بوده است. ما وکیل هیچ‌کس نیستیم و سردار سپه را تجربه نمی‌کنیم. خیلی ممکن است انتشارات شفق سرخ صحیح باشد و مندرجات حقیقت سبب رنجش و خشم سردار سپه شده و مرتجعین نیز به این آتش دامن زده، خواسته‌اند که سردار سپه با دست خود تیشه‌زن ریشه خود گردیده، مطبوعات را توقیف کند و از نظر مردم بیفتد. شاید مشیرالدوله به این بهانه استعفا داده است. اما این حادثه حقیقتی را که ما نوشته بودیم نمی‌تواند از میان ببرد. مشیرالدوله استعفا داده نه برای این که دلش برای مطبوعات سوخته و مایل به آزادی بوده است، بلکه او از رفتن نفوذ شخصی خود ترسیده است. مشیرالدوله وقتی که سرکار آمد، می‌دید که مطبوعات را توقیف می‌کنند، برخلاف آزادی رفتار می‌نمایند، دیکتاتور و فعال مایشاءها در سرکار هستند، پس چرا آن وقت ریاست را قبول کرد؟ ما شخص پرست نیستیم و آن چه می‌نویسیم از نقطه نظر وظیفه است.

مثلاً شایع است که سردار سپه می خواهد رئیس الوزراء بشود. این هم برای شخص سردار سپه و هم برای ایران خطرناک است. مشورت چي های مستبد و بی عقیده دشمنی خود را با سردار سپه ابراز می کنند. اگر سردار سپه رئیس الوزراء بشود، آن وقت باید در مقابل افکار و پارتی های [احزاب] مختلف هر روز مبارزه کرده و بالطبع از موضوع توسعه و تنظیم قشون که اصل مقصود تمام ایران پرستان است، باز می ماند.

* * *

ما آن جوانان حساس بی ریا را چطور می توانیم قانع کنیم بر این که وزیر جنگ تاکنون مطابق میل اشراف و مرتجعین رفتار ننموده و از دایره حدود خود قدم بیرون ننهاده است، در صورتی که قشون تحت اختیار او تبریز را غارت کرده. همچنین کابینه را چطور می توانیم مدافعه نماییم و حال آن که هر وزارت خانه یک مملکت مستقلی است و هر کس در مقابل عمیات خود غیرمسئول و بازار دزدی و رشوه رواج دارد. مشیرالدوله مقصر است، برای آن که رئیس الوزرا است. سایر وزرا نیز بی تقصیر نمی باشند.

ما هم تصدیق می کنیم که الان کسی در میدان نیست. باید اشخاص کاری سرکار باشند. اما تأسف می خوریم که اشخاص مجرب نیز مشغول انتریک بازی می شوند. مردان میدان امروزی نیز برای توقیف مطبوعات به سر همدیگر می زنند و در خراب کردن یکدیگر می کوشند. چرا؟ چه شده؟ حقیقت مکتوب کارگر قورخانه را چاپ کرده و مطبوعات جسارت پیدا کرده، معايب را می نویسند.

قارئین محترم، انصاف بدهید. حقیقت مگر چه نوشته است؟ حقیقت گفته است این مبالغی که در طهران از مالیه مملکت به وسایل مختلفه می دزدند باید از روی اساس صحیحی جمع آوری و برای قشون آذربایجان فرستاده شود تا دهات را غارت و دهاتی فلک زده را در به در نکنند. حکومت نظامی که در پایتخت رجز می خواند، خوب است برود در

خوی و ارومیه و سلماس زنان و دختران بدبخت مسلمان را از چنگال بیرحمانه کرده‌ها خلاص کند و جلوگیری از منهیات را به مقدسین چاله‌میدان و واعظین میدان توپ‌خانه واگذار کند. یا میرزا عبدالله واعظ خوب است برود در اردوی تبریز قشون را تشجیع و ترغیب به استخلاص زنان مسلمان از دست اکراد بکند.

برای بیان این مسائل استعفا دیگر لازم نیست. توقیف نمی‌خواهد. با گفتن این حقایق آسمان به زمین نمی‌آید. زمین هم فرو نمی‌رود. بلکه، باید خودشان جرأید را تشویق و ترغیب به کشف ردپای دزدی و خیانت‌ها بنمایند. ما می‌دانیم لیدرهایی که برای شخص خود کار می‌کنند، راضی نمی‌شوند، ولی ما به وظیفه خود عمل کرده، می‌گوییم:

در این موقع خطرناک که در نتیجه مسامحه کاری، عدم لیاقت و انتریک‌بازی اولیای امور، جنوب و شمال ایران در خطر است، باید تمام تشکیلات دست چپ، یعنی آن تشکیلاتی که طرفدار اشخاص معین و بت‌های مصنوعی نیستند، در اطراف یک تاکتیک مشترکه عمل معینی، متحد و مجتمع شوند و یک حکومت مقتدر ملی تشکیل دهند. تاکتیک معینی به دست آن حکومت بدهند، حدود و اختیار هر یک از وزرا را معین کنند تا حکومت بتواند موفقیت کامل به دست بیاورد. بعضی‌ها بعد از استعفای مشیرالدوله مسئله جنوب را پیش کشیده، می‌گویند: «انگلیس در جنوب به فکر تجزیه افتاده،^{۸۵} یا برای پیشرفت مقاصد سیاسی خود داخل بعضی عملیات شده‌اند. رابطه سمیتکو با انگلیس‌ها ثابت شده، پس نباید از مشیرالدوله دست کشید و کسانی که از عملیات مشیرالدوله ناراضی می‌باشند، خائن و کافرند. مشیرالدوله و سایر وزرا هر گاه خلاف کردند، باید سکوت نمود.»

چه فکر باطل و چه خیال خامی! مگر روح مشیرالدوله‌ها سبب این عملیات نیست؟ مگر اشراف برای حفظ خود نفوذ اجانب را در ایران

جای‌گزین نکردند؟ مگر این‌ها قادر به اداره کردن مملکت هستند؟ این‌ها اگر قادر بودند، در این مدت که مکرر وزیر شدند، کاری می‌کردند. نه! نه! ممکن نیست! ایران با دست این ترسوها، این پوسیده‌ها خلاص نمی‌شود و صد سال دیگر هم نخواهد شد. کسی که کابینه خود را نتواند اداره کند، کسی که در ریاست کابینه خودش به دسیسه‌بازها و اتریک‌بازها مجال و موقع بدهد، چطور ممکن است در این موقع مهم از عهده اداره ایران برآمده، این خطرات مهیب را مرتفع کند؟!

بلی! ما وقتی که مشیرالدوله در خواب بود و نویسنده بالغ نیز مشغول تیاتر و نمایش بودند، چهار ماه قبل گفتیم که شرارت سمیتکو از کجا آب می‌خورد. اما این‌ها در عوض گفتند چون حقیقت مفرط است، باید توقیف شود. شما امروز برای مدافعه مشیرالدوله مسئله جنوب و شمال را پیش می‌کشید ولی حقیقت در سابق این مسئله را مفصلاً منتشر کرد. و معلوم نیست در این مدت چه اقدامی شده. زیرا غالب اوقاتشان صرف تهیه قانون تحدید مطبوعات می‌شد و شما هم از صحت مزاج والی و تعریف این و آن چیز می‌نوشتید، ما نمی‌دانیم چه واقع شده که وطن در خطر افتاده؟ مگر دو ماه یا یک ماه قبل وطن در خطر بود؟ شاید آن روز چشم نداشته و خطر را نمی‌دیدید، ولی امروز که مرد میدان لیاقت از میان می‌رود، فوری خطرهای عجیب و غریب برای ایران تولید شده که آن را فقط امتحان بی‌لیاقتی داده‌ها می‌توانند اصلاح بکنند.

مرد میدان امروز مشیرالدوله‌ها نیستند. مرد میدان امروز دولتی است که بنیانش بر اصلاح خواهی و اساسش بر اجرای آمال آزادی‌خواهان باشد. مسئله جنوب خبر تازه [ای] نیست. از خیلی وقت تهیه شده و آن روزی که یک نفر زمامدار ایران به عنوان ناخوشی یک ماه مهمان سردار اقدس^{۸۶} بود، این نقشه‌ها تحت مذاکره در آمده و شاید مدتی قبل از آن هم اصل موضوع در لندن حل شده بود. ولی این زمامداران ندیدند و

نهميدند و چون فگرشان جز از ديداد ثروت و آتريک چيزی نيست به اين واسطه از هيچ قضایا و مسائلی که برای خرابی ايران کشيده می شود، خبر ندارند و اگر امروز هم استعفا پيش نيامده بود، اين مسئله را فلان روزنامه با آب و تاب نمی نوشت.

هر کسی نسبت به بت های اين نويسندگان بی مغز چيزی بنويسد و بی لياقتی آن ها را ثابت کند، فوراً اين ها حمله آورده، سعی می کنند منقد را خفه کنند. حالا تهمت يک انقلاب مصنوعي را به ما می زنند، در صورتی که امروز هيچ روزنامه طرفدار انقلاب مصنوعي و ضعف دولت نيست. ما مکرر گفته ايم که برای ايران امروز يک حکومت مقتدر لازم است که به پشتيبانی قوی آزادی خواهان [به] دوره ملوک الطوايفی، خان خانی، و ايل بازی ها خاتمه داده و به جای نفوذ اشخاص و لگرد که هر لحظه به واسطه پول گرفتن هر حکومت را متزلزل کرده و نمی گذارند دوام کند، پارتی های [حزاب] قوی با مقاصد معين برقرار شود. حکومت بروکراسی مقوايی نمی تواند از عهده اصلاح اين همه خرابی و خطرات جنوب و شمال برآيد. شما طرفداری حکومت و آزادی خواه [هی] را لفظاً به خود می بنديد و عملاً به دامان پوسيده ها می افتيد و اين به واسطه عدم اعتماد به قوه ملی و نفس خودتان است. حکومت مقتدر غير اشراف غير عملی، ولی حفظ استقلال با دست بد امتحان داده مرتجمين عملی است؟

بسیار خوب. باز هم مشيرالدوله و سردار معظم ها را سرکار بياوريد، به آن ها هم نصرة الدوله ها را بيفزاييد، تا مدتی به سر يکديگر بزنند. مطبوعات را توقيف کنند. وثوق السلطنه ها^{۸۷} باز هم در گيلان همسايه روسيه که تازه از انقلاب خارج شده، چند زن و گربه ديگر را توی جوال انداخته و بدنامی جديدي برای ايران توليد کنند و مدتی ديگر هم وقت مملکت را به سستی و تبلی، مشاجره و بدنامی ها بگذرانند و دشمن ها

هم به مرور سر فرصت جای خود را محکم کرده، پیش‌تر بیایند. آن وقت خدا کریم است.

۵۰

چارهٔ رفع بحران *

-۵-

امروز یا فردا بحران کابینه مرتفع و حرارت‌های مصنوعی نیز آرامش خواهد یافت و چند روزی در مراکز سیاسی و مطبوعات سکوت خواهد بود. اما موافق عادت و معمول گذشته، این سکونت دوام نداشته، شهوت ریاست رجال پوسیده دیگر خاموش نشده، بنابراین نوبت دسته‌بازی و کابینه‌سازی به آرزو رسیده‌ها می‌رسد. باز هم فریاد وطن در خطر است، آزادی محو می‌شود، بلند شده، با صدای آزادی‌خواهان واقعی مخلوط می‌شود. عوام بیچاره و بی‌اطلاع از مقاصد گویندگان به شبهه افتاده، منادیان آزادی دروغی را تعقیب می‌نمایند.

شما تصور نکنید با رفع بحران حالیه، این طهران، همین مرکز که تابع جریان سنگلج و چاله میدان است، از مبارزه و کابینه‌سازی خالی مانده و سیاست ایران از دست سیاست‌مداران دروازهٔ قزوین و امام‌زاده یحیی خلاص یا شاه‌آبادی بیچاره به آزادی و آرزوهای خود موفق خواهد شد. خیرا این اوضاع هر روزه به رنگی ظاهر می‌شود. بیچاره سنگلجی هم تقصیر ندارد. او از اول طرفدار تجدد و ترقی بوده و پیروی هر گوینده را می‌کرده، ولی همین که وطن مرشدش از خطر درآمد، دیگر به او اعتنایی

نکرده، او را ترک کرد. چاله میدانی بدبخت وقتی که شنید آن ناطق باحرارت در فلان اداره کار پیدا کرد یا نایب‌الحکومه و امین‌مالیه شده، از کردار خود پشیمان، از تمام آزادی‌خواهان متأذی، از بخت خود شاکی به قهوه‌خانه آمده مشغول فحش دادن به تمام آزادی‌خواهان می‌شود و رفقای خود را نیز مایوس می‌کند. این‌ها حق داشتند، زیرا چون فکرشان ساده است، همه را مانند خود می‌پنداشتند. تصور نمی‌کردند که در سیاست هم دلالی می‌کنند و هر آدمی را به مبلغی می‌فروشد. چون به احوال و روحیه دلال‌ها آشنا نبود. نمی‌دانست که مبارزه کابینه‌سازی و کیل‌تراشی در این مدت مشروطه یک آدم‌های سنگ‌دل، بداخلاق، دروغگو، بی‌صداقت و ماجراجو و بی‌حقیقت درست کرده است. او تصور می‌کرد که این‌ها هم واقماً مثل او برای مملکت و عقیده می‌کوشند، فکر دارد [ند]، وجدان و انصاف دارد [ند]! اما نتیجه این می‌شود. چون این دفعه گول خورد، فردا دیگر به حرف دیگران گوش نمی‌دهد و پس‌فردا خودش آن چه یاد گرفته، به موقع اجرا می‌گذارد. پارتی می‌شود. گول می‌زند. کار درست می‌کند و توصیه می‌کند. یک دفعه می‌بینید که ۲ تمام کله‌پزها، گیوه‌چی‌ها، بنکدارها، بازیگرها، لیدر و رئیس شدند. فرقه‌های گوناگون زایدند. صاحب چهار روزنامه به اسم‌های مختلفه می‌شوند، پول می‌گیرند، وزیرشناس می‌شوند. در باره رجال اظهار عقیده می‌کنند. فحش می‌دهند. فوق‌العاده منتشر می‌کنند. خود را از بیزمارک بالاتر می‌دانند. علت چه بود؟ چون چند دفعه گول خورده بودند، شروع به گول زدن نمودند. این گول خورده‌های دیروز و گول زنده‌های امروز روز به روز توسعه یافته، یک صنف بزرگ و لگردد، هوجی و کمیته‌چی تهیه نموده است.

از این جهت است که هنوز در ایران یک حزب سیاسی منظمی نیست و حکومت‌های ایران همیشه به انتریک‌بازی مشغول بوده، هیچ کاری نتوانسته‌اند انجام دهند. هر گوینده و شئونده را مغرض و کارکن کابینه یا اجانب تصور می‌کنند و با عملیات شرم‌آور برای خفه کردن هر کس ولو

این که آدم درستکار است، بدون استثنا سعی می‌کنند و تشکیلات را ولو این که اساسی باشد، با خود طرف کرده و شاید خودشان هم مجبور به استعفا شده و هم تشکیلات اساسی را خراب می‌نمایند.

ما یقین داریم این دفعه نیز مشیرالدوله یا یکی دیگر از این قبیل اشخاص سرکار آمده، چند روز سکوت، بعد نهضت، سپس بحران و در آخر تحدید یا تبعیت یا ترمیم به میان می‌آید. با این ترتیب درس از بر شده را دوباره شروع می‌کنند. این است کار جامعه که مرکز مملکت را تشکیل داده‌اند. این است مشغلهٔ سیاسیونی که می‌خواهند در مقابل سیاست خارجی مقاومت کرده، و داخلهٔ ایران را ترقی دهند!

در این اواخر برای ایجاد عدم اطمینان بین افراد، از همان منبع اجنبی‌ها یک حقه و نیرنگ دیگری تلقین شده که آن‌هم تهمت اجنبی‌پرستی است. کسی که برخلاف میل یک نویسنده چیز نوشت یا گفت که «باید متمدن شد و اصولی که ما زندگانی می‌کنیم باعث اضمحلال ما خواهد بود و باید وسایل اصلاح اوضاع زارع و رنجبر را فراهم بیاوریم» فوراً به او تهمت می‌زنند که روس‌پرست است. از پروس پول می‌گیرد و خائن است. یا این که کسی [اگر] گفت این هوچی‌ها تاکنون نگذاشته‌اند یک حکومت دو سال دوام کند و باید آن‌ها را از مداخله در امور مملکت منع کرد و انقلاب و تجدد باید اساس داشته باشد، آن هم انگلیس‌پرست است. این موضوع بیشتر از همه علت‌ها عدم اعتماد افراد به برجسته‌ها شده و نمی‌گذارد صمیمیت و صداقت میان اشخاص تولید شود.

این جامعهٔ ماست که با این جامعه، با این وزرا، با این وکلای خواهیم به طرف ترقی برویم و خود را از چنگال مهلک سفالت اقتصادی و سیاسی نجات دهیم.

می‌گویند امروز بحران است. امروز موقع خطرناک است. انسان [را] از خواندن این عبارات خنده می‌گیرد. کی بحران نبود؟ کی خطر مرتفع شده؟ و کی کابینه‌ها از تزلزل آسوده خاطر بوده‌اند؟ کدام حکومت پروگرام

خود را اجرا نموده و موفقیت در یک اصلاحی یافته که امروز را ما روز فوق‌العاده و این بحران را خطرناک‌تر حساب کنیم؟ نه! همان آش است و همان کاسه! همان حمام کهنه است و مشتری‌های سابق. هیچ فرقی ندارد. فرقی که هست عمامه‌های بزرگ غالباً به فکل و کراوات تبدیل شده. ما همیشه می‌گوییم و آن‌ها نیز که بیش‌تر از ما به اوضاع مملکت واقف بوده، کشمکش‌های سیاسی دیده، تغییر کابینه و حکام را مشاهده کرده‌اند، جلب مستشاران و دادن امتیازات را ناظر بوده‌اند، تجربه تلخ استقراض‌ها را چشیده‌اند، آن‌ها هم می‌گویند که ایران به طرف گرداب هلاکت می‌رود. ایران در دست ناخدایان بی‌اطلاع است. ایران را خارجی‌ها خفه می‌کنند. ایران فدای شهوت زمامداران نالایق می‌شود. ایران در دست یک دسته پارازیت و مفت‌خوار ویران می‌شود.

نویسندگان ما بچه‌های کوچ‌ه و بچه‌های عمارت را موضوع بحث قرار می‌دهند، ولی بی‌خبرند که در این سرزمین نه آن بچه کوچ‌ه‌های صاف و ساده که ویکتور هوگو تصویر می‌کند، هست و نه آن بچه عمارت [های] دارای حیل دیپلوماسی گوناگون وجود دارد. این‌ها بدبخت، آن‌ها بدبخت‌تر، آن‌ها در شیادی کم‌تر از این‌ها نیستند، این‌ها نیز در بی‌اطلاعی مزیتی بر آن‌ها ندارند. آن‌ها را تریاک محو می‌کند، این‌ها را پیری رویان لاله‌زار و توپ‌خانه به امراض ... مبتلا می‌کند. آن‌ها خراب، این‌ها خراب‌تر از آن‌ها. آن‌ها بی‌کار و تنبل، این‌ها بی‌عرضه‌تر از آن‌ها. شاعرها و نقاش‌ها خوب تصویر می‌کنند، ولی آن تصویرهای قشنگ و خیالات عالی خود آن‌ها است، نه حقیقت. کاشکی جامعه ما دارای بچه کوچ‌ه‌ها و بچه عمارت ویکتور هوگو بودند، اما چنین نیست.

ایران الان محتاج یک قوه منظم و متحد صحیح می‌باشد. و آن‌ها که غرض شخصی ندارند، علاج کار را در یک تشکیلات اساسی می‌دانند.

هرکس می‌خواهد خدمت به ایران کند، باید در تأسیس تشکیلات منظم اساسی بکوشد. ما الان خیلی تشکیلات داریم. شاید همه این دموکرات‌های رنگارنگ و سوسیالیست‌ها ادعا می‌کنند که کمیته دارند و با مرکب سرخ از کمیته امر به حوزه‌ها صادر می‌کنند، عیب ندارد. این‌ها نیز به جای خود باشد. ولی الان وقتی است که باید برای مملکت بکوشند. فرقه مقصود نیست، بلکه فرقه واسطه‌ای برای اجرای مقصود است. این همه فرقه‌چی که اکثر ایشان ادعای آزادی‌خواهی می‌کنند و می‌خواهند اوضاع تغییر یابد، خوب است در تحت مواد معینی متحد شوند. تمام تشکیلات بدون آن که تشکیلات خود را به هم زند، در اطراف آن تاکتیک بکوشند. نویسنده‌گان نیز برای اجرای آن تاکتیک قلم‌فرسایی کنند.

ما می‌دانیم که ممکن است مسلک اساسی احزاب و یا جراید آزادی‌خواه فرق داشته باشد، اما امروز ایران را باید در نظر گرفت. باید طوری کرد که امروز یک قدم به سوی مقصود برداشته شود. فردا هرکس دید که قدم دوم بر ضرر اوست، او کنار بکشد و آن‌ها منفعت خود را در آن خط حرکت می‌دهند، باز هم کار می‌کنند. بدون این اتحاد و اشتراک و تهذیب اخلاق ممکن نیست اوضاع سیاسی اصلاح شود. علاوه بر این ارتجاع روز به روز بر وسعت خود می‌افزاید. شاید اجنبی‌پرست‌ها نیز کار می‌کنند، اما نباید آزادی‌خواهان ساکت بنشینند و منتظر حوادث باشند. باید توده را نه با زور و حيله، بلکه با حقیقت و تاکتیک صحیح [راه برد]. مسئله ترویج مملکت در جای خود باقی است.

امروز هیچ ایرانی بی‌شرف هم راضی به تجزیه یک ده ایران نمی‌باشد، اما اجانب می‌توانند صحیح‌العمل‌ترین آزادی‌خواهان را فریب دهند. برای این که تاکتیک معین نیست. چون تشکیلات در دست اشخاص است. برای این که مسلک در این مبارزه‌های شخصی از بین رفته و به اصطلاح، خلق همه آوانتوریست و ماجراجو شده. باید از ماجراجویی جلوگیری کرد.

کابینه جدید *

-۶-

مشیرالدوله ریاست کابینه را قبول کرد. جراید نیز هر یک به نوبه خود بعد از حمد و تنای بسیار آرزو و تقاضاهای خود را نوشتند. هرکس آن چه را که می دانست به مذاق عامه خوش آیند است، اشعار داشت. کوشیدند که نه سیخ بسوزد، نه کباب. هم مشیرالدوله راضی از آن‌ها باشد، هم اهالی از آن‌ها منتزجر نشوند.

ما گفته‌ایم که تغییر کابینه و تبدیل اشخاص نتیجه نخواهد داد. آن مرض و علتی که باعث انزجار و تنفر عامه می باشد و سبب غوغای مطبوعات شده، به جای خود باقی است و بدون شک احتیاجات خلق و افکار عامه فردا همین اشخاص را که امروز از ریاست وزرایی مشیرالدوله اظهار بشاشت می کنند و با فلسفه‌های ضدتجدد و انقلاب خود را عالم روح اجتماعی و دیگران را کودک و بی عقل می پندارند، مجبور خواهد کرد که بر ضد اوضاع حاضره فریاد کنند.

دیروز همین‌ها برخلاف اوضاع می نوشتند و اظهار شکایت می کردند. اما امروز به همان رئیس دیروزی که از او شکایت می کردند، تکیه کرده، اجرای آمال خود را از او می خواهند. ما نمی گوییم که این‌ها خودشان دارای آمال و آرزوهای معلوم و معین اساسی نمی باشند و در اطراف جزئیات سیر می کنند، ولی چون عملاً می بینیم که این‌ها اسیر احساسات بوده، دارای منطقی اساسی نمی باشند، از این جهت بدون تردید می گوییم که فردا همین مدافعین در تحت تأثیر افکار عامه مجبور خواهند شد

برخلاف اظهارات امروز خود چیز بنویسند. زیرا هنوز معلوم نیست که آیا مشیرالدوله از عهده رفع احتیاجات ملت برمی آید یا خیر؟ و آیا این محیط و این مملکت به واسطه چند روز کناره گیری عوض شده یا نه؟ ما خیلی میل داریم مشیرالدوله بتواند از عهده رفع احتیاجات عمومی برآمده، احساسات ضد را تسکین دهد و مردم را از حکومت و مجلس راضی سازد و شرمفت خورها، امین مالیه های دزد، حکام غارتگر و ایلات شرور را از سر مردم دفع کند. ما خیلی آرزو داریم مشیرالدوله نوعی رفتار کند که ملت پشتیبان دولت و دولت خود را خادم ملت حساب کند و این گفتگو و زمزمه ها از بین برود. ما خیلی مسرور خواهیم شد اگر ببینیم که این کابینه برخلاف انتظار یک کابینه جدی بوده، اوضاع اقتصادی را اصلاح و دست اجنبی را کوتاه کند. خدا کند این کابینه بتواند گریبان ملت را از دست اشرف، منتظرالوزاره ها، ولگردها و کابینه سازها خلاص کند. خدا کند سمیتکوبه خودی خود از میان برود و اتحاد ایلات جنوبی و تجزیه جنوب سر نگیرد. خدا کند اکثریت از مسئله اصلاح و تغییر و تفسیر قانون اساسی دست بردارد. خدا کند فوری به حساب دزدها و مستشارهای خارجی رسیدگی شده، این دزدی های رنگارنگ خاتمه یابد. خدا کند یک از هزاران احتیاج ملت که کتابها برای شرحش لازم است، اصلاح شود. در آن صورت که مردم دیوانه نیستند تا بی خود و بی جهت برضد رئیس الوزرا حرف بزنند.

ولی اگر خدای ناکرده، باز هم همان رویه سابق پیش آمد، آزادی خواهان در هر نقطه حبس و تبعید شدند و متقدین را در عوض دزدان تیبیه و مجازات کردند، گارها عبارت از حرف زدن و دید و بازدید شد، در آن صورت نتیجه معلوم است. آن روز خیلی مضحک خواهد بود برای اشخاص مرافق امروزی که برخلاف کابینه اظهار می کنند و مضحک تر می شود جرایدی که در اطراف خیانت و دزدی غارتگران اظهار اطلاع نمایند.

ما پیش از همه این‌ها که خودشان هم نمی‌دانند چه می‌خواهند، روزی معتدل، فردا سوسیالیست و دیگر روز ملتچی و وطن‌پرست می‌شوند، میل داریم که حکومت دوام داشته و موافق میل آزادی‌خواهان رفتار کند و اوضاع خراب مملکت را اصلاح و این سرزمین را از چپاول دزدان و غارتگران داخلی و خارجی حفظ کند. سرتاسر مملکت را با خط راه آهن به یکدیگر متصل نموده، خان‌خانی و ملوک‌الطوایفی را از میان برده، اقتدار دولت را در نقاط دوردست تمرکز داده، وسایل توسعه معارف و تمدن را در تمام ایران فراهم بیاورد. ولی هیأت، تجربه تلخ گذشته به ما می‌فهماند که چنین آرزوهایی خیلی خام است، زیرا فقط همان موانع و مشکلاتی که سبب سقوط کابینه شد، باز هم موجود و هیچ تغییری راه نیافته است. نه احتیاجات مملکت کم شده، نه این‌ها افکار جدیدی پیدا کرده‌اند که آن‌ها را بتوانند اصلاح کنند.

ما می‌گوییم رفقا شما سهو می‌کنید و خطا می‌روید. این‌ها باز خواهند گفت: اجرای قانون اساسی لزوم ندارد. حکومت نظامی لازم است. معارف چیست؟ ایجاد مؤسسه‌های صنعتی خیال بیهوده است. راه آهن فکر عملی نیست و همه این مسائل فکرهای موهوم است. فقط چند کمیون تشکیل و دو سه نقشه برای تحدید مطبوعات تهیه و متحدالمآل‌هایی به حکام و ادارات صادر، چند ماه دیگر وقت مملکت تلف، باز تبلیغات متظرالوزاره‌ها و آتربیک بین زمین‌داران شروع و لابد مندرجات یک روزنامه آتش خشم و غضب یکی را تحریک و مجدداً کابینه از زیر بار مسئولیت شانه خود را خالی خواهد کرد و پرده می‌افتد. خدا کند و ما هم از صمیم قلب آرزو داریم که کابینه مشیرالدوله این طور نباشد و حقیقتاً در این دفعه یک قدم به طرف ترقی پیش برویم.

باز هم بحران *

-۷-

بحران کابینه تجدید شد و مشیرالدوله دو مرتبه از قبول ریاست وزرایی قطعاً امتناع نمود و علت را هم کسالت مزاج و خستگی دماغ خود بیان نموده است. ما از ابتدا هم بدون یک تغییرات اساسی معتقد به دوام کابینه مشیرالدوله نبودیم. مقالات اخیرمان را سایرین حمل بر غرض نموده و اشکال تراشی معرفی می نمودند، در صورتی که ما حقیقت را می گفتیم، ولی آنها از عوام فریبی یا بی اطلاعی علت اساسی را کنار گذاشته، به جزئیات می پرداختند و اصلاح واقعی را فراموش کرده، در اطراف مشیرالدوله و کاندیداهای دیگر داد و فریاد می کردند.

ما اساساً مخالف انحصار حکومت در دست اشراف هستیم، اما در مسئله به خصوص استعفا و قبول مشیرالدوله، بر ضد شخص او نبودیم؛ با وجودی که او را اشراف می دانستیم، باز هزار درجه او را به قوام السلطنه و وثوق الدوله حتی کاندیداهای جدید جوان نما ترجیح می دهیم. مقصود ما از این فریادها غیر از این بود که دیگران نسبت به ما تصور می کردند. ما می گفتیم اساساً باید طوری کرد که این جریانهای گوناگون و قوای مختلف نتواند از سستی و تبلی حکومت استفاده کرده، چهار نفر ولگرد، یک کابینه را متزلزل کند. ما می گفتیم که حکومت باید موافق تمایل آزادی خواهان رفتار کند. ما می گفتیم که رئیس کابینه باید اصول مملکت را محافظه کرده، این هرج و مرج اداری را خاتمه دهد و در عوض دیکتاتوری و عدم مسئولیت قوانین مملکتی را به موقع اجرا گذارده و

عملاً به اصطلاح حال عامه بگوشد. ما هم می‌توانستیم مانند سایر روزنامه‌های متملق و ابن‌الوقت با دروغ و ریاکاری خود را در نظر آقایان شیرین کرده و بی‌جهت با اظهار حقیقت موجب قهر و غضب خدایان ایران را فراهم نسازیم، ولی عقیده و تاکتیک ما غیر از این است.

هر کس حقیقت را مرتباً خوانده، می‌داند که ما معتقد بودیم که این کابینه نیز مانند سایر کابینه‌ها دوام نخواهد داشت. هرچند این حقیقت آن روز در مذاق مشیرالدوله‌ای‌ها تلخ بود، حتی سبب رنجش بعضی دوستان حقیقت نیز شده بود. ولی امروز سهر نکردن ما و خبط معارضین به خوبی آشکار شد. آن‌ها که خود را علامهٔ سیاست می‌شمردند، اعتراف به خبط خود نکرده، باز هم خواهند گفت که در نتیجهٔ متانت و جدیت ما بود که آقای مشیرالدوله ریاست وزرایی را قبول کردند. آیا تمام نواقص با چند مقالهٔ تملق‌آمیز و ریاکارانه اصلاح می‌شود؟ اساساً یک سلسله حقایق بس ناگوار است که ما را مجبور به گفتن نموده و آن عبارت از موانع زیادی است که مشیرالدوله یا دیگری نیز از مشاهدهٔ آن‌ها عاجز نبوده، بلکه همه می‌دانند ولی نمی‌خواهند یا جرأت ندارند بگویند.

۱- اکثریت معلوم‌الهویهٔ مجلس از مقام وکالت استفاده کرده، خود را حاکم مطلق ایران می‌داند و اکثر فجایع و خلاف‌کاری‌ها از این دسته تراوش می‌کند. این اکثریت کهنه‌پرست بی‌لیاقت جبون با کمک مستقیم و غیرمستقیم اجنبی برای خفه کردن آزادی و عقیم گذاشتن عملیات متجددین برای انحصار قوهٔ مقننه و مجریه از هیچ کاری فروگذار نمی‌کند. آن‌ها سعی می‌کنند رفقاشان وزیر بشوند و مملکت هر چه هست و هر چه بشود، در آن‌ها تأثیری ندارد. به همین طریق یک قسمت از اقلیت.

۲- دخالت شخص سردار سپه در امور دولتی و غیرمسئول بودن ایشان است؛ زیرا سردار سپه امروز خود را مثل یک نفر ایل‌بیگی و رؤسای معمولی طوایف تصور می‌کند، قشون را نوکر شخص خود می‌داند، در

تعیین و تغییر کابینه پافشاری می‌کند، مجلس باید رأی ایشان را بپذیرد و رئیس‌الوزرا به رأی ایشان عمل کند، در صورتی که بر طبق قانون اگر شاه در تعیین رئیس‌الوزرا اصرار کند، مردم منزجر می‌شوند، ولی سردار سپه با وجودی که مثل سایر وزرا در مقابل اصول مملکت مسئول است و با همه فداکاری‌های ایشان، باز قانون نمی‌تواند تبعیض و امتیازی را برای ایشان قایل شود. معهذاً در تعیین رئیس‌الوزرا دخالت تام دارد. لئوید ژرژ [جورج] و وزیر جنگ انگلستان با آن همه فداکاری ابداً نمی‌توانند جسارت به قانون سلطنتی نمایند و همین احترام آن‌ها به قانون است که موجب ترقی و عظمت آن‌ها شده است.

۳- شاه است که با اشغال مقام مهم و عهده‌دار بودن وظیفه بزرگ مملکت‌داری خدا می‌داند در کجا و به چه کار مشغول است و با وجود این که به چشم اروپا را چندین دفعه دیده‌اند، آیا هیچ آرزو می‌کنند که از آن خوبی‌ها نمونه‌ای [در ایران بیاورند؟]

۴- موانع خارجی و مسئله نفت شمال و زمزمه قرارداد جدید، جلب مستشار، ایجاد راه آهن و مسائل اقتصادی مخلوط شده و سفارت علاقه‌دار به این مسائل کابینه را دچار تزلزل می‌کند.

۵- احزاب و دسته‌ها که مقصودشان وکیل و وزیرسازی است و غالباً برای همین کار به عرصه آمده‌اند و دائماً برضد حکومت‌ها آنتریک می‌کنند.

۶- مطبوعات است که اکثرشان با پول منتظرالوزاره‌ها منتشر می‌شوند و لایتنقطع زیرپای دولت چاه می‌کنند.

۷- آزادی‌خواهان که از عدم لیاقت و پیشرفت حکومت در مدت مشروطیت عصبانی شده، از توسعه و قوت ارتجاع به تنگ آمده، حکومت را مورد حمله قرار می‌دهند.

۸- دسته‌های مختلف ایلات مانند سمیتکو و ایلات جنوب که به تحریک اجانب قوت پیدا کرده، موجب سلب امنیت جانی و مالی شده‌اند.

۹- فقدان تجارت و بحران اقتصادی و فقر عمومی است که روز به روز توسعه می‌یابد و مردم را متوحش کرده است.

تمام این موانع را مشیرالدوله می‌فهمد و می‌سنجد و عدم پیشرفت کارها را دانسته استعفا می‌دهد. ما از اول گفتیم که بحران از مجلس، شاه، سردار سپه، سستی مشیرالدوله، انتریک مطبوعات و دسته‌های کابینه‌تراش و سایر مسائل تولید می‌شود. ولی دیگران خرس را در خانه گذاشته، در کوه‌ها و صحراها می‌گشتند.

الآن نیز معلوم نیست که این قوای مختلف به کی تمایل دارند؟ اکثریت چه می‌خواهد؟ شاه نظرش چیست؟ اجانب و نوکرهای مستقیم و غیرمستقیم آنها چه دستورالعمل داده‌اند؟ البته به زودی معلوم خواهد شد.

بعضی‌ها تصور می‌کنند در این کابینه یا ارتجاع غلبه می‌کند یا میلیون فاتح شده، آمال آنها به موقع اجرا نهاده خواهد شد. یا این که حکومت مختلطی از تمام دسته‌های قوی تشکیل خواهد شد. باید منتظر شد.

۵۳

مسئله کابینه *

-۸-

هنوز رئیس کابینه معلوم نیست. خلق همه منتظرند که با ریاست کی حکومت به حالت عادی خواهد افتاد. اگرچه رئیس‌الوزراهای وقت به طبقه یا حزب سیاسی، ولو این که عبارت از دستجات طهران هم باشد،

انتساب رسمی نداشته و ندارند. اگرچه وزرا یا پول یا با زور اجنبی یا با دیپلوماسی خود مدت حکمرانی خود را دوام می دهند.

اگرچه تمام اهالی مملکت در موضوع کاندیدهاها علاقه ظاهری مستقیم ندارند. اگرچه دو حزب قوی، دو تشکیلات مهم در مقابل یکدیگر فرونت نبسته‌اند، اما با این همه بحران امروزه آنقدر هم عادی نیست. این جا دو قوه، دو دسته غیرمتشکل با همدیگر می جنگند. سربازهای این فرونت عبارت است از دستجات اقلیت، اکثریت و بی طرفها در پارلمان، احزاب سیاسی و مطبوعات در خارج. از اینها یک دسته به منفعت مستوفی الممالک، دسته دیگر برای قوام السلطنه کار می کنند.

طرفداران مستوفی ملیوز و آزادی خواهان، کارکنان قوام السلطنه مفت خورها و مرتجعین هستند. در مقابل این فرونت، فرونت طرفداران ریاست سردار سپه است. بعضی ها می گویند که هر طور هست سردار سپه باید رئیس الوزرا بشود. ما هنوز نمی دانیم در مجلس با این عقیده همراه پیدا شده است یا نه. اما گمان نمی کنیم آنها که این فکر را دارند، در مقامات اجتماعی و ملت حایز اهمیت باشند. و این هم به ما معلوم نیست که سردار سپه واقعا خودش با این دسته مخالف است یا موافق؟ اما از نقطه نظر تجربه اجتماعی ما گمان نمی کنیم که در مجلس این جریان آخری، اهمیت داشته باشد. در خارج نیز آنقدر خوب تلقی نمی شود. نه از این نقطه نظر که سردار سپه لیاقت ندارد، بلکه از برای ترقی مملکت و قشون است. اگر سردار سپه رئیس الوزرا بشود، مجبور است تابع جریانات مجلس بوده، آنچه را ملت در باره آزادی می خواهد، بدهد و یا باید یک دفعه درب مجلس را بسته، حکومت دیکتاتوری اعلان بشود. در حالت اولی معلوم است که دستجات مختلف با نظریه های مخالف مبارزه ها می کنند، در اجتماعات و مطبوعات برای اجرای مقاصد سیاسی می کوشند. مقاصد همه آنها که یکی نیست. لابد در نتیجه کش مکش

سیاسی سردار سپه به عوض توسعه قشون، باید مشغول مسائل اجتماعی باشد. شاید بعد از مدت خیلی کم بحران دیگر به وجود آید در پیش آمد ثانوی معلوم است که امروز ملت اولاً به زیر بار دیکتاتوری نمی رود و ثانیاً بدین واسطه به دست اجانب برای مداخلات غیر مشروع بهانه داده می شود. ثانیاً دره بیکی ها، قلدرها و اشرار با دولت طرف می شوند. لابد دولت دیکتاتور نیز طرف توجه ملت واقع نمی تواند بشود. از این نقطه نظر طرفداران فکر دیکتاتوری و ریاست وزرایی سردار سپه هم به مملکت و ملت، هم به شخص سردار سپه خیانت می کنند. این ها اشخاصی هستند که فقط امروز [را] می بینند، آن هم ناقص، و تصور می کنند که با چند نفر قشون جوان ممکن است هم در مقابل اشرار و ایلات بدون اکتساب و جاهت، بدون معاونت ملت، مبارزه و هم جلوگیری از آزادی خواهی گردد. و حال آن که قشون با علاقه و روابط غیر مرئی با ملت و ملیون مربوطیت تام دارد و آن ها را بر ضد ملت استعمال کردن یا برخلاف آزادی به کار واداشتن خارج از حیز امکان است. از طرف دیگر مسئله شاه است که ممکن نیست با این عقیده همراه باشد. احتمال دارد با انتریک و دستور اجانب داخل بعضی عملیات بشود، نتیجه با فلاکت ایران خاتمه یابد. این آرزوی انگلیس ها است. انگلیس ها از یک طرف وسایل دیکتاتوری را فراهم می آورند، از طرف دیگر شاه را به آغوش کشیده، نگه می دارند. از طرفی هم به اسامی مختلف دسته هایی تشکیل می دهند. با این وسیله آن نقشه کهنه را که «با دست جنوب، مرکز و شمال را منکوب نموده، ایران را به تحت الحمايگی انگلیس ها می اندازند» و همان نقشه را می خواهند به کار برند. شاید مسئله نفت شمال و واهمه از توسعه انقلاب هندوستان، انگلیس ها را وادار به اجرای این نقشه بکند. در این حال حکومت دیکتاتوری مجبور است در مقابل این مخاطرات خواهش انگلیس ها را قبول کند. خواهش آن ها نیز معلوم است. از این نقطه نظر مسئله ریاست

وزرایی سردار سپه یا تشکیل حکومت دیکتاتوری ممکن نیست و هیچ سید شوشتی‌ها^{۸۸} و بنکدارها و سایر حقه‌بازها که توی کوچه‌ها و مسجدها می‌روند، بیچاره عوام را به هیجان می‌آورند، نمی‌توانند این فلاکت را به ملت تحمیل کنند.

اما قوام‌السلطنه حالش معلوم است. هنوز خود را تبرئه نکرده است. دیروز هم رئیس‌الوزرا بود، اگر خوب بود، کاری می‌کرد. علاوه بر این، اکثریت در این مسئله در اقلیت می‌باشد. از ملت به غیر از چند نفر منتظرالخدمت و جیره خورش کسی با این فکر طرفدار نمی‌باشد. قوام‌السلطنه و کمپانی‌اش امروز از چشم مردم افتاده‌اند. علاوه بر این تشکیلات ملی ولو این که اسمی باشد، الان عبارت است از تشکیلات کارگری سوسیال اونیفیه و سوسیال دیموکرات‌ها که امروز این‌ها نسبتاً صورت خارجی دارند. هیچ کدام از این‌ها با قوام‌السلطنه همراه نمی‌باشند. طرفداران سیدضیاءالدین نیز رسماً با او طرف هستند. در این صورت اگر قوام‌السلطنه سرکار بیاید، دوام و ثبات نخواهد داشت. فردا یا پس فردا استعفا داده، بحران از این سخت‌تر خواهد شد. اما مستوفی‌الممالک. وی نیز اشراف است. او نیز چند دفعه رئیس‌الوزرا شده است و عملیات درخشان از خود به یادگار گذاشته. اما خیانت عمده هم نکرده، دزد نیست و با آزادی ضدیت ندارد. و حالیه هم تشکیلات دست چپ و جراید آزادی‌خواه با ایشان همراهی می‌کنند و شاید اگر بتواند مواعی را که نوشته‌ایم، مرتفع سازد و مقاصد آزادی‌خواهان را اجرا نماید، دوامش بیش‌تر از دیگران باشد.

به علاوه چنان‌چه از جریان‌های پارلمانی معلوم می‌شود، چندین نقشه در میان است؛ یکی ریاست وزرایی مستوفی‌الممالک با وزرات داخلگی قوام‌السلطنه و نقشه دیگر این است که از سه فراکسیون اکثریت، اقلیت و بی‌طرف، یک فراکسیون رئیس‌الوزرا تعیین کند و دو فراکسیون دیگر هرکدام سه نفر وزیر از خودشان تعیین کنند.

ما با وجودی که از [به] مستوفی الممالک بدین نستیم، مع هذا معتقدیم که اگر قبول نکند، اشخاصی دیگر از قبیل مستشارالدوله و مشاور الممالک [را] هم ممکن است به سر کار آورد.

۵۴

کابینه قوام السلطنه *

-۹-

بعد از یک ماه قیل و قال و دسته بندی های خصوصی بر روی استفاده شخصی، بالاخره بحران کابینه در شرف تمام شدن است و مجلس شورای ملی با اکثریت ۶۴ رأی در مقابل ۲۱ رأی تمایل خود را نسبت به قوام السلطنه اظهار داشت.

خوانندگان محترم می دانند که در این مدت مفصلاً در خصوص کابینه ها اظهار عقیده نموده ایم و علت سقوط کابینه مشیرالدوله و سایر کابینه های اشرافی را به قدر لزوم شرح داده ایم و دوباره بعضی مسائل را برای یادآوری به قوام السلطنه تکرار می کنیم.

آقای قوام السلطنه باید بدانند که موقع فوق العاده مهم و کار بسیار سختی را به عهده می گیرند. هرج و مرج مملکت، قشون کشی و عصیان ایلات محتاج به شرح نیست و خود آقای قوام السلطنه به وخامت اوضاع پی برده اند.

۱- بحران اقتصادی، فقر و تنگدستی ملت را به تنگ آورده و حیات

عمومی را مشکل نموده است. مردم بیکار و گرسنه هستند و به غیر از معدودی اشراف و مفت خوار کسی به زندگانی فردای خود اطمینان ندارد. مستخدمین ادارات دولتی، معلمین و سایر دوایر از قبیل عدلیه، نظمی و غیره مدتی است حقوق نگرفته و با نهایت عسرت و پریشانی زندگانی می‌کنند. قشون و فرونت پول، قورخانه، لباس و وسایط حمل و نقل می‌خواهد. در نتیجه دیکتاتوری و فعال مایشائی اصول آزادی و قانون اساسی از بین رفته است. حکومت‌های نظامی جای انجمن محلی و حکومت قانون را گرفته، کاملاً اصول ادارهٔ استبداد حکمفرما است.

۲- تودهٔ ملت و آزادی خواهان برخلاف این اوضاع و با حکومت مبارزه می‌کنند و بدون راضی کردن آنها ممکن نیست هیچ حکومتی دوام بکند.

۳- احتمال موفقیت نمایندگان تجارتهای ایران در مسکو و اتحاد روس و آلمان که نتیجه‌اش خارج شدن بازار ایران از انحصار انگلیس است، آنها را فوق‌العاده عصبانی کرده و وادار به عملیات بر ضد حکومت نموده است.

۴- مسئله نفت شمال امید بخش نیست و زمزمهٔ شرکت «استاندارد اویل» با انگلیسی‌ها فوق‌العاده مردم را به این شرکت ظنین کرده و می‌ترسند مبادا کابینهٔ جدید که خود مبادرت به دادن این امتیاز کرده، مساعی خود را برای تثبیت آن به کار برده و با حیل‌های دیپلماسی ملت را اغفال و دست‌های جنایت‌کار انگلیس را باطناً در کار نفت شمال دخالت دهد.

۵- به اکثریت وکلای مجلس اعتماد کردن ممکن نیست؛ زیرا آنها دارای عقیدهٔ اساسی نیستند، منافع عمومی را به منافع شخصی می‌فروشند، در مقابل جنبش کوچکی دست و پای خود را گم کرده، متلاشی می‌شوند و برخلاف عملیات خود رأی می‌دهند، تطمیع می‌شوند و خود را می‌فروشند. خیلی ممکن است فردا یا پس فردا خواهش یک نفر آنها را انجام ندهد، برضد حکومت قیام و در انداختن کابینه مثل دوره‌های گذشته اقدام کنند.

۶- عادات و اخلاق سیاسی در این مدت مختصر عوض نشده، کابینه‌چی‌ها و منتظرالوزاره‌ها سر جای خودشان هستند و اشتباهی ایشان کم‌تر از اشتباهی قوام‌السلطنه و پول ایشان نیز کم‌تر از ایشان نیست. اوضاع ناگوار حاضره و سابقه قوام‌السلطنه برای پیشرفت کار کابینه‌چی‌ها دست‌آویز مهمی می‌باشد.

۷- توده ملت و ملیون شخصاً از آقای قوام‌السلطنه خوش‌بین نیستند. نه ملیون و عناصر صالح تنها، بلکه قسمت دست‌چپ اشراف انگلوفیل نیز با ایشان همراه نیستند. اما اشراف انگلیس‌پرست را که یگانه‌های خود تصور می‌کند، در میان ملت دارای نفوذ و اهمیت نبوده و در انظار عامه متنفر هستند. به علاوه اعتماد به آن‌ها غلط است، زیرا ممکن است فردا از شکل آقای قوام‌السلطنه خوششان نیاید و به دیگران کمک کنند.

۸- اقلیت مجلس ابدأ با ایشان همراه نیستند و در نتیجه عدم اعتماد آن‌ها بود که دفعه اول قوام‌السلطنه مجبور به استعفا شد.

۹- مطبوعات به غیر از آن‌ها که مسلکی غیر از پول ندارند و همیشه مداح و ثناخوان کابینه‌های وقت و حضرت اشرف‌ها هستند، از ایشان راضی نیستند و انتظار عملیات درخشنده باشکوهی از ایشان ندارند.

۱۰- در بالای همه این‌ها حس اصلاحات، مسئله راه‌آهن، ثروت و وسایط کار، تهیه پول، اما نه با استقراض خارجی، جلوگیری از دزدی‌های مستخدمین و قطع دست مفت‌خواران از خزانه دولت، تعمیم معارف و تأسیس مدارس صنعتی و غیره که هیچ دولتی بدون توجه کامل به این مسئله و اجرای آن‌ها پایدار نمی‌ماند.

آقای قوام‌السلطنه در مقابل این سختی‌ها و اشکال‌ها به روی کار می‌آید و به مسند ریاست وزرای می‌نشیند.

ما مکرر گفته‌ایم و شاید به قول [رشید] یاسمی مبتذل هم شده است.

ما طرفدار اشخاص معینی نیستیم و اشراف را بدون استثنا لایق اداره کردن ایران نمی‌دانیم و از هیچ‌یک آن‌ها منتظر ترقی نیستیم. این‌ها مدتیست زمامدارند و هر روز ایران خراب‌تر شده. این‌ها قوهٔ اصلاح یک واگون اسبی طهران را ندارند. این‌ها قدرت جلوگیری از یک مأمور دزد را ندارند. پس کسانی که این قدر قوهٔ متفکره نداشته باشند و از عهدهٔ اصلاح کوچک‌ترین کار برنیايند چگونه از آن‌ها ما توقع ترقی مملکت را داشته باشیم؟

این عقیدهٔ ماست، ایمان ماست و نباید آقای قوام‌السلطنه از این^۱ حقیقت برنجد. زیرا بدبختانه تاکنون آثاری از خود و رفقايشان ظاهر نشده که بتوانند منطقی ما را رد کنند.

یک روز مظالم تزاری، روز دیگر تحریک انگلیس را بهانه قرار می‌دهند، در صورتی که اگر این‌ها لیاقت داشتند، این موانع و اشکالات اهمیتی نداشت. این‌ها باید با عمل و کار ما را قانع کنند والا تعریف و توصیف فلان روزنامهٔ جیره‌خوار نمی‌تواند حقایق را پرده‌پوشی کند. اگر قوام‌السلطنه می‌خواهد کار کند، مجبور است وضعیات را کاملاً دانسته و احتیاجات ملت را احساس کند. والا اگر به سرکار آمدند، اصلاحات را در تغییر دادن اشخاص اداری و حکام و گماردن چند نفر از اشخاصی که برای رسیدن به ریاست وزرایی به آن‌ها وعده‌ها داده‌اند - به جای آن‌ها - بدانند یا به فکر انتقام کشیدن از دشمنان شخصی خود و مطبوعات که بر ضد او هستند برآیند و مقصود اصلی را فقط ریاست وزرایی قرار دهند، یقین بدانند که خطرات را مهم‌تر و بدبختی را سخت‌تر می‌کنند.

ملت ایران مایل به استقراض خارجی نیست. ملت مسئلهٔ نفت شمال را بر وفق منافع خود نمی‌داند. ملت حاضر نیست یک قسمت از دارایی خود را به انگلیس و امریکا بفروشد. ملت از نفت جنوب نتیجه نبرده که

۱ در اصل ناخوانا بود.

نفت شمال را نیز به آن علاوه کند. ملت می داند که عصیان ایلات و سمیتکو برای قبول کردن شرایط مهلک انگلیس ها است. ملت از انگلیس به طور واضح و صریح متنفر است. پس هر کس بخواهد به حيله یا زور بر خلاف این تمایلات ملت اقدام کند، خودش رسوا شده و بالاخره به قهر و غضب ملت دچار خواهد شد. امروز، دیروز نیست که ملت را گوساله خواندند. امروز ایران یا باید به سرعت اصلاح شود، یا آغوش خود را برای انقلاب و تغییرات اساسی باز کند.

امروز برای اداره کردن ایران اشخاص آزادی خواه، فداکار، جسور و صحیح العمل و فعال لازم است که با صفات فوق بدون ترس از ولگردان و مفت خواران اصلاحاتی [را] که بدون آن ها زندگانی محال است، اجرا کنند، یا کسانی که منتسب به حزب منظم باشند که تشکیلات آن حزب مانند رگ های بدن در تمام مملکت ریشه دوانده باشد.

اما آقای قوام السلطنه که دیروز در مقابل مشکلات بی اهمیت تر از امروز تاب مقاومت نیاورده، استعفا دادند، امروز به کدام یک از این ها تکیه کرده، خود را حاضر برای زمامداری این ملت بدبخت پریشان روزگار می کنند. خودشان یقین می دانند که نه در ایران تشکیلات منظمی است که ایشان را حفظ کند و نه ایشان مانند بیزمارک با قدرت و فکر اساسی خود می توانند ایران را نجات دهند؛ زیرا چندین دفعه امتحاناتشان یادگار خوبی برای ایشان باقی نگذاشته، مگر این که بگویند تمام کارهای دنیا اتفاقی است و خدا کریم است. در آن صورت باید از مادیات و حقایق مشهوره صرف نظر کرد.

ما مداح و متملق نیستیم و ما را عار می آید که مانند دیگران قصیده بنویسیم و دل خود را به خیالات واهی خوش کنیم. بدبختی و خطر آن قدر مهیب است که نباید یک دقیقه وقت مملکت را تلف کرد. اما به طور واضح می بینیم که بیشتر تر از مشاهده خطر، موضوع رقابت در

رئیس‌الوزرای ذی‌مدخل است. در مسائل اجتماعی نمی‌توان به طور قطع یک مسئله را پیش‌بینی کرد. در ریاضی می‌گوییم دو ضرب در دو مساوی است با چهار، اما نمی‌توانیم بگوییم که آیا قوام‌السلطنه قادر به رفع این موانع و اجرای آمل و آرزوهای آزادی‌خواهان است؟ نمی‌توانیم تصور کنیم که یک ماه یا دو ماه بیشتر بتوانند دوام کنند، یا فلان مسئله را برای آمریکا یا انگلیس انجام ندهند؟ در مسائل اجتماعی این طور نمی‌توان پیش‌بینی کرد.

اما به طور کلی می‌توان گفت که قوام‌السلطنه با این طریق قادر به اداره کردن مملکت به طور دلخواه نیست و ما با کمال تأسف به قارئین خود می‌گوییم که قوام‌السلطنه یا باید یک قسمت مملکت را فدای ریاست خود کند، یا کاملاً مطابق میل ملیون و آزادی‌خواهان رفتار کند والا کابینه ایشان دوامی نداشته، بی‌خود وقت را تلف و خطرات را بزرگ‌تر می‌نمایند، باید منتظر آینده شد.

ا. پرویز

۵۵

کابینه جوان *

-۱۰-

ما برای مدافعه حقوق طبقه رنجبر بر ضد مفت‌خورها ولو با قلم هم بوده باشد، اقدام کردیم. به کشف خیانت‌ها و مضرات طبقه آریستوکراسی شروع نمودیم. بیدار کردن مظلومین را وظیفه خود دانستیم. ملاحظات

خصوصی، دوستی و هر نوع علاقه شخصی را کنار گذاشتیم. قبل از اقدام و شروع به حقیقت‌نویسی تمام اتهامات و مهاجمات دستجات مختلف را پیش‌بینی کرده، تمام تلخی‌ها و مشقت‌ها را به خود قبول نمودیم.

فشار و تضییقات در کله متفکرین و سیاسیون آزادی‌خواه عقیده ضد‌اشرافی، بلکه تغییر رژیم را تولید کرده است. ما هم به ترویج و توسعه این عقیده کوشیدیم. ما هم مکرر گفتیم که باید ملت از دست گرگ‌ها و منت‌خورهای داخلی مملکت از تحت تسلط استعمارچیان خارجی خلاص بشود.

عادات کهنه، اخلاق، سیاست، سیستم ادارات، حتی لباس، خوراک، فکر و احساسات کهنه باید تغییر یابد و ملت و مملکت با تمام معنایش معاصر و متجدد بشود.

وسایط زحمت موافق عصر حاضر باشد. عادات پوسیده، اخلاق پوسیده، سیاست پوسیده، به عبارت اخیری الاغ‌های پوسیده، گاوآهن پوسیده، داس پوسیده و تمام چیزهای پوسیده را دور کرد، سوزاند، محو و نابود نمود. مانند آدم‌های جدید با اسلحه جدید، با وسایط کار جدید، با فکر و احساسات جدید، با علم جدید، با حکومت جدید، با ملت جدید، قدم به عالم جدید گذاشت و زندگانی جدید کرد. ما همه آن‌ها را از وظایف ملت دانستیم. ما گفتیم قبل از تغییر رژیم و اصلاح محیط هر چیز غیرممکن و محال است. زیرا امروز ملت و اشخاص متجدد طبقاتی که منافع مادی ایشان تجدد و معاصر شدن را اقتضا می‌کند، دارای هیچ اختیاری نیستند. مدت‌ها است که مسئله تعمیم معارف و خط‌آهن در جریان است و همه در این خصوص حرف می‌زنند. استفاده از منابع ثروت مملکت در مذاکره است، اما نتیجه عملی که بتواند انسان را امیدوار کند در میان نیست. برای این که زمامداران مملکت لایق نیستند و در اکثر مسائل علاقه‌مند نمی‌باشند.

اتفاقاً اشخاصی که دعاگو و مداح اشخاصی معدود، بلکه شخص معینی بودند، با بعضی از اشراف و زمامداران عداوت و غرض خصوصی داشتند و ایشان را مانع پیشرفت کار آقای خود تصور می‌کردند، صدای خود را به صدای ما ملحق نموده، با ما هم‌صدا شوند. ما آن روز مقصود ایشان را می‌دانستیم که آن‌ها بر ضد اساس اشرافیت نیستند، بلکه به تراشیدن اشراف و دیکتاتورهای جوان سعی دارند. برای کوتاه کردن دست اجنبیان استعمارچی نمی‌کوشند، بلکه عملیات ایشان به طور غیرمستقیم سیاست استعماری انگلیس‌ها را مدافعه می‌کنند. آن روز تهاجم دستجات ارتجاعی به ما فرصت نمی‌داد سوء تفاهمی که برای قارئین خود از خواندن این جریان ضد اشراف حاصل شده بود، مرتفع سازیم.

بالاخره دوام بحران، توسعه هرج و مرج به جرأت ایشان افزود. به تک و دو افتادند و با مقامات رسمی و غیره ساختند، وعده و وعیدها دادند، بعضی از جراید را با خود همراه نمودند، با مقامات خارجی، با آن مقاماتی که از اول با معاونت آن جا به سر کار آمده بودند، داخل مذاکره شدند. فکر خود را از لفافه عبارات جوان بیرون آورده، علناً برای دیکتاتوری شخصی سیدضیاءالدین پرویاگانند کردند. زمزمه‌ها نمودند. مکتوب او را به جراید دادند. خواستند دوباره اذهان مردم را متقلب سازند [و] با دست انگلیس‌ها دوباره او را به ملت تحمیل کنند. چند سال دیگر به واسطه او ملت را بخوابانند. او نیز مدتی مانند وثوق‌الدوله قوانین مملکت را در زیرپای خود محو نموده، با میل انگلیس‌ها بازی کند، ملت را به روز سیاه بنشانند.

اداره حقیقت چون در انگلرفیلی سیدضیاءالدین تردید نداشت، چون کاملاً مطلع بود که سیاست انگلیس‌ها گاهی با دست نصرت‌الدوله فرمانفرماها و سردار معظم‌ها، گاهی هم با کودتای سیدضیاء و دیکتاتوری وثوق‌الدوله، گاه به کمک حکومت مرکزی و گاه هم با دست

سمیتکوی شقی و الوار دزد و سایر دسته‌های غارتگر اجرا می‌شود. بنابراین اولاً برای این که قارئین در فهم جریان دوچار مشکلات نشوند و دوباره فرصت داده نشود که انگلیس‌ها، ثانیاً برای استحکام منافع خود در هندوستان، بین‌النهرین، حفظ راه آهن بغداد و حجاز، بردن نفت [نفت] جنوب و شمال، ایران به دست گرفتن مالیه و قشون ایران، دوست قدیم خود را به سرکار بیاورند و حتی الامکان از خطر جلوگیری شود. مکتوب م. ج. ^{۸۹} که شمه‌ای از احوال روحیه و عملیات گذشته و نقشه آینده سیدضیاء را حاکی بود، در حقیقت درج گردید.

بنابراین هر یک از ایشان که نوکرهای سیدضیاء‌الدین هستند، مخبرها، منشی‌ها و آدم‌های او می‌باشند، همیشه گندم‌های سال قحطی و معاونت‌های گوناگون که به ایشان کرده است، همه را تلافی کرده، هر یک به نوبه خود، به یکی از کارکنان حقیقت فحش می‌دهند. چون نمی‌توانند مکتوب م. ج. را رد کنند، به دماغ‌گوزی و ابله‌فریبی متشبث می‌شوند، به شخصیت افراد، به تهمت زدن اشخاص می‌کوشند. این بود که ما وادار شدیم که حتی الامکان اساساً غلط بودن فکر دیکتاتوری را بیان کنیم. حالاً ما در این مقاله نمی‌گوییم که سیدضیاء‌الدین آنگلو فیل است یا نیست و حقیقتاً می‌توانست انگلیسی‌ها را گول زند، اول با کمک آن‌ها به سرکار بیاید، بعد بر علیه آن‌ها بکوشد یا خیر. این‌ها را به مطلعین واگذار می‌کنیم. این‌ها دیروز جوان جوان می‌گفتند، مداحی می‌کردند، قصیده می‌ساختند، بالای کوه البرز می‌رفتند. عاطفه مرغ و سایر حیوانات را قائل بودند، اما انسان را دارای عاطفه نمی‌دانستند. کاملاً وطن ایشان درخطر بود، امروز فقط می‌گویند سیدضیاء‌الدین را لازم دارند. جوان معهود عبارت از او بوده است. در اصول اداره مملکت، در باره واسطه‌ای که حکومت این جوان نیرومند مدافعه خواهد کرد، در باره قوای ملی و صتفی که جوان دیکتاتور، جوان مطلق به آن‌ها استناد خواهد کرد، هنوز معلوم نیست.

هنوز معلوم نیست که آقایان کدام شکل اداره را مفید و کدام اصول را مصلحت می‌دانند. انتهای آمال و آرزوی ایشان بعد از آن که حکومت جوان به سر کار آمد با چه وسایل و برای چه باید بکوشند؟ البته این را خودشان نیز نمی‌دانند. این‌ها فرمانفرما را برای این که پیر شده است بد می‌دانند و دیگری را برای این که با سید بد بوده است مرتجع می‌شمارند. از این روست که یک وقت می‌بینید یکی را دزد جانی، مختلس و بعد از مدت خیلی کم با اراده، زیرک، عاقل و کارکن معرفی می‌کنند. یک وقت به قوام‌السلطنه مثلاً می‌گویند تو بعد از آن که او را قجریده ما از خون ما رنگین شد، فقط آن وقت می‌توانی رئیس‌الوزرا بشوی، اما بعد از آن که احتمال ریاست او را دیدند، پیش او رفته، مانند روضه‌خوان‌ها و شعرای متملق فردا در شأن او قصیده مفصل ایجاد می‌کنند.

از این‌ها معلوم می‌شود که جوان خواهان مسلک معینی ندارند و برخلاف اشراف نیستند و مفت‌خورها را مانند یک صنف تصور نمی‌کنند. هر یک از اشراف با میل این‌ها مخالف شد، آدم بدی است، خائن است، مختلس است، اشراف است، ولی در صورت موافقت آدم صحیح‌العمل، درست‌کار و بااراده می‌باشد.

همه امروز معتقد بر این هستند که در نتیجه فشار اجانب و دیکتاتوری، اشخاص انگلوفیل و تزاریون، ایرانیان در سابق نتوانسته بودند از مشروطه و آزادی نتیجه عملی بگیرند. ارتجاع سرتاسر مملکت را احاطه کرده، اوضاع اقتصادی خراب و بی‌کاری روز به روز توسعه یافته، ولی امروز موضوع راه آهن، تعمیم معارف، اصلاح اوضاع اقتصادی و اجرای قوانین اساسی در میان است و در افکار عامه نیز نهضت ضدارتجاعی تولید شده است. ملیون و آزادی‌خواهان مضرات نفاق را احساس نموده، احزاب سیاسی مبارزه می‌کنند و خیلی ممکن است که یکی از آن‌ها با تاکتیک عملی و فعالیت صحیح موفقیت پیدا کند، توده

ملت را با خود همراه ننماید و به طرف مقصود و مسلک خود سوق بدهد. در همچو موقعی یک نفر دیکتاتور، ولو این که اصلاح طلب هم بوده، بد سابقه و آنگلوفیل و آلت اجرای مقاصد انگلیس هم نشود، ممکن است آیا به آسانی، بدون خونریزی، بدون مجادله به سرکار بیاید و دوام داشته باشد؟ آیا مثلاً اگر سیدضیاء را دوباره به دیکتاتوری قبول نمودیم، ممکن است با میل ملیون رفتار شود؟ انجمن‌های ایالتی دعوت گردد؟ انتخابات مجلس از ملیون باشد؟ صنف اشراف از بین برود؟ راه آهن و مسئله مالیه بدون دخالت انگلیس‌ها خاتمه یابد؟ نفت شمال را نگذارد انگلیس‌ها باعث بشوند در زیرزمین مدفون بماند؟ آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات، آزادی احزاب، آزادی عقیده، آزادی فکر و وجدان کاملاً مراعات بشود؟ اگر اینطور باشد، اجازه بدهند بگوییم که دوروز هم نمی‌توانند دوام بکنند. برای این که تکیه‌گاه نخواهند داشت. برای این که دچار دستجات مختلف خواهد بود. برای این که منسوب به یک قوه داخلی نیست. اگر بنا باشد مانند وثوق‌الدوله دیکتاتور بشود، به سرنیزه و پول انگلیس‌ها تکیه کند، آیا در همچو موقعی ممکن است دچار مشکلات و انقلابات نشود؟ آیا ملیون و آزادی خواهان سکوت خواهند کرد؟

این را هم باید در نظر گرفت که آمریکا، فرانسه، آلمان و روسیه نیز به این رویه راضی نشده، به ناراضی‌ها کمک نموده، وسایل عقیم گذاشتن عملیات او را فراهم خواهند آورد. این طبیعی است [که] اگر سایرین در تحت احساسات گوناگون، این فاکت و حقیقت را تصدیق نمی‌کنند، اگر غلامان آقا از آن جایی که از مراجع آقا خوشنود هستند و آقای بزرگوار خود را دوست می‌دارند، شب و روز در فراقش ناله می‌کنند، تأسف می‌خورند، این‌ها را فراموش کرده‌اند. ما در نتیجه مطالعات بی‌طرفانه و تجربه گذشته این طور می‌بینیم. علاوه بر این اگر معتقد باشیم که در ایران مشروطه، مجلس، قانون، اصول آزادی لازم نیست، احزاب سیاسی نباید

باشد، آزادی مطبوعات، اجتماعات و مجامع غلط است، یک نفر آدم جوان و جدی لازم است. آیا این فکر پوسیده‌تر از اشراف نیست؟ اما نادرها را که با فوتش سلطنتش هم بر باد شد، فراموش نکرده‌ایم. آیا ما به آن طرفداران محمدعلی میرزا شبیه نیستیم که الان هم نجات ایران را در سلطنت او می‌دانند؟ دیکتاتور جوان باشد یا پیر چه تفاوت دارد؟ اگرچه آقایان در ایران غیر از آقا و ولی نعمت خویش هیچ کس را معتقد نیستند، اگر کسی جدی‌تر از سید هم پیدا شود، اگر از او زیرک‌تر هم باشد، کاری هم باشد، خوش سابقه و وجیه‌المله هم باشد، باز دست از جوان‌خواهی خود برنمی‌دارند، مرحمت‌های بی‌پایان آقا را فراموش نمی‌کنند. لذت دوره‌ای که آقا هر یک از آن‌ها را به یک اداره جا داده و در سایه او حکومت می‌کردند، فراموش نمی‌کنند و فراموش‌شدنی هم نیست که بدون سابقه و زحمتی یک دفعه انسان به مقامات عالی برسد.

اما ما همیشه گفته‌ایم و می‌گوییم و با معارضین خود مبارزه کرده و خواهیم کرد. ما می‌گوییم باید قوه ملی را حاکم کرد. باید اراده ملت را فهمید. باید به قوه ملی تکیه نمود. باید تجدد را از کلبه‌های دهاتی شروع کرد. باید کلفت‌های خانه اشراف را به حیات مملکت علاقه‌مند نمود. باید توجه ملت را فهمید. باید با کمک ملت، با دست ملت با یاری ملت رژیم فاسد را محو نمود و در جای او دولت جدید ملی که تمام عناصر ملی شریک آن باشند، تأسیس کرد. ایران بعد از این نباید جولانگاه دیکتاتوری و اشخاص معدود بشود.

تا امروز بسیاری از جوانان تحصیل کرده به سرکار آمده‌اند، در ادارات جای گرفته‌اند، [اما] چون محیط فاسد و رژیم جنایت‌پرور بوده، ایشان به تدریج تحت تأثیر محیط و در نتیجه فقدان مسئولیت و محاکمه، به شکل همان پوسیده‌های قدیمی‌ها افتاده‌اند، برای مدافعه خود رشوه داده، برای پر کردن جای آن رشوه گرفته‌اند. آلت کرده‌اند و آلت شده‌اند. گول زده‌اند و گول خورده‌اند. این طبیعی است.

اگر وقتی انگلیس‌ها لازم دانستند که برای بعضی مسائل سیاسی یک کودتا بکنند، به ملت ایران بعضی وعده و وعیدهایی بدهند، اولاً ممکن است که همیشه این طور نباشند. اگر امروز همچو اقدامی را در نظر داشته باشند، معلوم است که برای عقیم گذاشتن نهضت آزادی خواهی و مسئله امتیاز نفت و راه آهن و غیره است.

همچنین مخالفت و شورانیدن دستجات مختلف این مسئله را تأیید می‌کنند. اما بینیم این ملت را چطور باید تلقی، بلکه آزادی خواهان چه طور تماشا بنمایند.

ما باز هم می‌گوییم [و] از تهمت هیچ انگلوفیلی باک نداریم و به داد و فریاد نوکرهای رسمی و غیررسمی سیدضیاءالدین گوش نمی‌کنیم. از مدافعه نظریه خود صرف نظر نخواهیم کرد و برای قطع کردن هر دست که از طرف انگلیسی‌ها به گریبان ملت بچسبد، بدون استثنا کوشش خواهیم نمود. یا محو می‌شویم و یا نمی‌گذاریم دیکتاتوری فلان نوکر انگلیس یا فلان جیره‌خوار قدیمی لندن در پایتخت مملکت ما قائم بشود.

اشراف همه بدند، همه دزدند و اشرافیت مضر به حال ایران است. برای محو اشرافیت، بی ملاحظه باید سعی کرد. همچنین، سیاست استعماری، خفه کردن استقلال ملی، از طرف هر دولت باشد، برای ایرانیان تحمل ناپذیر است. باید بر ضد او قیام کرد. ما ضعیفیم، ملت به خوبی پی به حقوق خود نبرده است. این را تصدیق می‌کنیم. اما فداکاری و مبارزه، کار و فعالیت باید در همچون موقعی باشد، والا ملت عالم خودش می‌تواند از خود دفاع کند. سایرین بخوابند، سکوت کنند، عیب ندارد، [اما] ما سکوت نمی‌کنیم. یک کلمه، یک قدم، یک نیت پاک، معاونت یک نفر هوشیار را نیز موفقیت می‌دانیم.

کنفرانس ژن و مرتجعین *

کنفرانس ژن تمام شد. ما در مقاله‌های گذشته خود نوشته بودیم، این کنفرانس که اولین دفعه نمایندگان حکومت کارگری با نمایندگان سرمایه‌داران در یک محفل اشتراک می‌کنند، برای سوسیالیست‌ها مجلس امتحانی است.

از روزی که مسئله کنفرانس به میان آمد، نمایندگان روسیه شوروی انظار تمام دیپلمات‌ها و سیاسیون دنیا را به خود جلب نمودند. هر کسی فکری می‌کرد، یعنی می‌گفتند که سرمایه‌داران نمایندگان روسیه را مجبور به تسلیم خواهند کرد و دیگران تصور می‌کردند روسیه از تحت تسلط حکومت کارگر و دهاتی خارج خواهد شد. مخصوصاً مطبوعات که با مهاجرین روس همراه بودند کوشش می‌کردند میلیوکف و گوچکوف^{۹۰} و سایر ضدانقلابیون را به سر کار بیاورند. اشتباهی دیپلمات‌های فرانسه بیش‌تر از این‌ها بود. ایشان می‌خواستند به هر وسیله باشد، خطر اتفاق آلمان و روسیه را مرتفع نمایند و قروض سابق و لاحق را از روسیه گرفته وی را خفه کنند.

اما در کنفرانس ژن معلوم شد که کارگر و دهاتی برای حفظ حقوق خود و دادن امتحان لایق هستند.

روسیه در این کنفرانس نه این که از خود دفاع کرد، بلکه به واسطه تکلیف خلع سلاح و معاهده روس و آلمان قدمی به طرف مسلک خود برداشت و به کارگران دنیا فهماند که تمام تبلیغات و انتشارات ضدانقلاب روسیه بی‌اساس است.

روسیه با میلیتاریزم سرخ هیچ مسلکت را تهدید نکرده، بلکه قشون

سرخ برای مقابله با هجوم میلیتاریزم سیاه است و اگر سرمایه‌داران دست از سلاح بردارند، روسیه احتیاج به قشون نخواهد داشت. معاهده روس و آلمان وضعیت بین‌المللی روسیه شوروی را تغییر داده، معاهده مظلوم‌کش ورسای ملغی شد و روسیه شوروی خود را مانند یک دولت بزرگ معرفی کرد.

این موفقیت نتیجه آن عقب‌نشینی بود که سایرین آن را برخلاف مسلک کارگری و یا سقوط کومونیزم می‌نامیدند. ما در نمره اول در باره سیاست اقتصادی جدید روسیه گفتیم^{۹۱} که این سیاست جدید دلالت به سقوط مسلک نمی‌کند، بلکه یک مانور سیاسی و عقب‌نشینی برای حمله می‌باشد. همین سیاست اقتصادی جدید بود که در کنفرانس ژن دهن دیپلمات‌های سرمایه‌دار را بسته، از یک طرف حکومت کارگری به درجه رسمیت رسید، از طرف دیگر حکومت در دست کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها باقی ماند و موقعیت داخلی مستحکم شد. ضربه مهلکی به میلیتاریزم سیاه و دشمنان صنف کارگران زد، حتی نماینده فرانسه بارتو نیز از کارکردن کنفرانس اظهار امتنان نموده، می‌گوید: کنفرانس ژن زمینه تهیه کرده و کنفرانس لاهه صلح عمومی را مستقر خواهد کرد.

ما در شماره‌های آینده در خصوص ممکن بودن صلح عمومی در دوره سرمایه‌داری اظهار عقیده خواهیم کرد.

کنفرانس ژن در ایران نیز بی‌تأثیر نماند و برای خفه کردن آزادی‌خواهان در دست انگلیسی‌ها و ارتجاعیون آلت بزرگ شد. در موقعی که ارتجاع سیاه، ملیون را خفه می‌کرد، در وقتی که آزادی‌خواهان به دیکتاتوری و پامال شدن قانون اساسی اعتراض می‌کردند، متحصن می‌شدند، مقاله می‌نوشتند، مرتجعین و انگلیس‌چی‌ها خود را به میدان انداخته، به اسم کنفرانس ژن و به تهمت روس‌پرستی بر ضد عملیات

آزادی خواهان کوشیدند. از خود چیزها جعل کردند، در گول زدن عامه سعی بیهوده کردند. ما آن روز به ایشان جواب ندادیم، زیرا می دانستیم که کنفرانس مربوط به مسئله اجرا و قانون اساسی در ایران نبوده و نیست. آن روز دسته ای می گفتند که روس ها با شوراندن ملیون و آزادی خواهان می خواهند از کنفرانس ژن استفاده کنند و رقبای خود را بترسانند.

بالاخره کنفرانس ژن با موفقیت روسیه تمام شده، اما باز هم مسئله، اجرای قانون، محدود کردن اختیارات حکام و جلوگیری از مظالم دیکتاتور در میان است. حالیه نیز در ولایات حکام هرچه می خواهند می کنند. در خراسان نظام السلطنه، در گیلان و ثوق السلطنه، در تبریز مصدق السلطنه و سایر حکام با عملیات مرتجعانه خود سبب انزجار ملت را فراهم آورده اند. ملت بر علیه اوضاع حاضره است و علاوه بر این فلاکت و افلاس اقتصادی هر روز بر عده ناراضی ها می افزاید و روز به روز زمینه نهضت ضد ارتجاع توسعه می یابد.

مرتجعین دست از کنفرانس ژن کشیده، به دامن روس ها چسبیده از حالا می خواهند اولاً روسیه انقلابی را مانند روسیه تزاری جهانگیر و متجاوز [به] قلمداد کرده و یک قرارداد موهومی نیز مابین روس ها و انگلیس ها در موضوع ایران از خودشان جعل می کنند و بعد می خواهند به زور به مردم بفهمانند که تمام آزادی خواهان را روس ها تراشیده اند و چون روس ها با انگلیسی ها ساخته اند، بنابراین نباید به حرف آزادی خواهان گوش داد، زیرا این ها دروغ می گویند!

الآن مرتجعین و انگلوفیل ها با این گونه شایعه ها و تهمت ها بر علیه آزادی می کوشند.

اولاً این را باید تمام ایرانی ها بدانند و تمام این ها نیز می دانند که

روسیه امروز نمی تواند سیاست تزاری را تعقیب کند. علاوه بر این اساس حکومت شوروی برخلاف استملاک است و مدافع اصول استقلال ملی هر مسلکت است.

وضعیت اقتصادی و سیاسی روسیه سیاست استعمار را اجازه نمی دهد. سبب دوام و موفقیت روسیه فقط حسن توجه و طرفداری کارگر و مظلومین دنیاست. اگر روسیه برخلاف مسلک خود رفتار کند، فوراً دچار فلاکت شده، متلاشی می گردد.

مقایسه ترکستان و قفقاز حالیه با دوره تزاری و موازنه معارف، تمدن، حقوق ملی و غیر آنها به خوبی ادعای ما را اثبات می نماید.

اگر اساس فیدراسیون و اختیارات محلی که الآن در ملل کوچک روسیه است تشریح بشود، به خوبی ثابت خواهد شد که روسیه با اصول استملاک و استعمار نمی تواند دوام داشته باشد.

ما از انگلیسها و اشخاصی که از انگلیس پول می گیرند و روزنامه چاپ می کنند، از اشراف و مفت خورها که هر نوع تجدد و آزادی آنها را می ترساند و مخصوصاً توجه روسیه آزاد به آزادی خواهان ایران زیاده از حد موجب توحش آنها است. تعجب نداریم. این وظیفه آنها است، اما از مندرجات سوسیالیست مآبها که خود را از بالشویک چپ تر و از آنارشیت عصبانی تر می دانند، تعجب می کنیم که می گویند روسیه حالا ممکن است در یاره ایران با انگلیسها بسازد و همان نقشه و رویه تزار [در] ۱۹۰۷^{۹۲} را پیش بکشد. واقعا برای یک نفر انقلابی متجدد و آزادی خواه چه خط بزرگ و چه خیال خام است. اینها نمی توانند قبول کنند اجرای تمام نقشه های سیاسی بدون انقلاب اجتماعی در غرب ممکن نیست و نتیجه نخواهد داد.

اینها نمی دانند که روسیه حالیه در دست اشخاصی است که خود را

رئیس انقلاب اجتماعی دنیا می دانند. این ها تصور نمی توانند بکنند که روسیه مرکز تمام انقلابیون دنیا است. هستی روسیه، سیاست روسیه، کار روسیه، موجودیت روسیه بسته به انقلاب دنیا است.

روسیه شوروی، روسیه کارگری، انقلاب دنیا را می خواهد. این را باید دانست. آیا ممکن است چنین مملکتی، چنین دولتی به قبول نقشه منحوس تزاری تنزل بکند؟ آیا این روسیه شوروی، این تروتسکی ها و چیچرین ها نبودند که همان معاهده های سری تزاری را [ملفی] اعلان نمودند و سوزانیدند و محو کردند و دست مودت کارگری را از بالای سر قشون ایض [گارد سفید] از میان توپ های دستجات مختلف به طرف ملت ایران دراز کردند؟^{۹۳}

بلی شما کوتاه می بینید، شما در مواد جزئی سر همدیگر می زنید، اما خبر ندارید که بدون برداشته شدن دست استملاک و اصول استفاده از زحمت دیگران، هر اقدامی که می شود، فایده ندارد.

ما لازم نمی دانیم شرح بدهیم که چرا میان دول سرمایه دار فرق نمی گذاریم و سرمایه داران آمریکا را به سرمایه داران بلژیک و بلژیکی را به انگلیسی ترجیح نمی دهیم.

عجالتاً آن ها که می نویسند روس ها در تقسیم ایران با انگلیسی ها ساخته اند، چون دلایل مثبته اثبات نکرده اند، ما در نظریه خود باقی مانده، بر علیه و رد اتهامات آن ها کوشش خواهیم کرد و نخواهیم گذاشت آزادی خواهان واقعی را به روس پرستی و روسیه حالیه را به استملاک چی گیری معرفی کنند.

اصلاح طلبان واقعی *

اصلاحات چی‌ها را در مواقع عادی ممکن نیست از آزادی خواهان حقیقی تمیز داد. اما در موقع پیش آمد مسائل جدی و مهم نمی‌توانند افکار خود را در پس پردهٔ اختفا مستور داشته و فوراً خود را معرفی می‌کنند. این‌ها هر چند ادعای آزادی خواهی می‌کنند و سنگ ملت پرستی به سینه می‌زنند، ولی حقیقتاً این طور که وانمود می‌کنند، نیستند. این‌ها ایمان به قوهٔ قاهرهٔ ملت و انقلاب ندارند. ظاهراً از اوضاع ناراضی هستند و می‌گویند که باید وضعیت اصلاح بشود. لیکن این اصلاح را اولاً از صنف حاکمه انتظار دارند، ثانیاً نصیحت و تشویق را یگانه چارهٔ دردها تصور می‌کنند. به خیال این‌ها ممکن است با دست طبقهٔ ممتاز برای صنف‌های دیگر کار کرد.

بنابراین هر وقت در میان ملت نهضت و جنبش بر علیه مفساد و خرابی‌ها شروع می‌شود، این آقایان به میدان افتاده، گاه به نعل و گاه به میخ می‌زنند و نمی‌گذارند تودهٔ ملت کاملاً از حقوق خود دفاع کرده، قدمی به طرف ترقی بردارد. این گونه اشخاص در مسئلهٔ تجدد از خود اشراف و مرتجعین خطرناک‌تر می‌باشند، زیرا این‌ها با مرتجعین آمیزش و دوستی می‌کنند. از سفرهٔ آن‌ها می‌خورند، با مساعدت آن‌ها کارهای مهم برای خود و دوستانشان تهیه می‌کنند. این‌ها ظاهراً مرتجع نیستند ولی عملیات آن‌ها به نفع مرتجعین ختم می‌شود و چون در لباس آزادی خواهی هستند، سبب اغفال آزادی خواهان می‌شوند.

اساس مسلک و عقیدهٔ این‌ها برخلاف اصول غارتگری و مفت خواری نیست. این‌ها با تنقید کردن اولیای امور می‌خواهند موقعیت اشراف را

محکم‌تر کنند و آقایی آن‌ها را بر سر ملت دوام بدهند. از این جهت در مسائل جزئی عصبانی می‌شوند، نصیحت می‌کنند، حتی فحش هم به آن‌ها می‌دهند، ولی این غوغاها نه برای دلسوزی ملت و حفظ آزادی است، بلکه برای حمایت آقایان خودشان است. و اگر انتشارات این‌ها را در جراید ملاحظه کنید ملتفت می‌شوید که از یک طرف به مرتجعین نصیحت می‌کنند و از طرف دیگر به آزادی‌خواهان بد می‌گویند و مردم را از وخامت آزادی و تجدد می‌ترسانند و مثلاً می‌نویسند:

«ما نباید برای آزادی یا تغییر اوضاع کوشش بکنیم، زیرا یک دفعه مشروطه گرفتیم بی نتیجه ماند. ملت مستعد نیست. معارف نداریم. حزب سیاسی موجود نیست. در انتخابات ما را گول می‌زنند و باز هم اشراف انتخاب خواهند شد.»

اگر کسی از این مایوس‌ها پرسد که علت عقیم ماندن اصول آزادی چیست؟ قطعاً جواب خواهند داد که: ملت لایق نبوده، یا این که میرابو و روبسیپیر نداریم.

ولی ما از خوانندگان محترم سؤال می‌کنیم که آیا ملت نالایق است یا فشارهای خارجی در کار بوده است؟ اگر کسی به فداکاری‌های همین اهالی طهران و ولایات که نسبت به امروز بی اطلاع‌تر بودند، در سال‌های اول مشروطیت دقت کند، تصدیق خواهد کرد که مردم امروز خیلی لایق‌تر از مردم ده پانزده سال قبل می‌باشند. اما وقتی که ملت می‌داند و می‌بیند که مثلاً وکلای اصفهان به زور قنصل انگلیس انتخاب می‌شوند یا در خراسان به میل و زور قوام‌السلطنه و نظام‌السلطنه وکیل تعیین می‌شود، یا در رشت آن‌ها که احتمال دارد وکیل شوند تبعید می‌شوند* یا یک امین مالیه ورامین^{۹۴} با آن فجایع و دخالت در انتخابات باز مؤاخذه نمی‌شود و شاید ارتقای رتبه یابد، در این صورت چه گونه ملت می‌تواند به چنین پارلمانی اعتماد داشته باشد؟

خیر آقایان، ملت لایق است و قدر آزادی را می‌داند و همین ناراضی بودن ملت از مجلس و فریاد شما روزنامه‌نگاران که در تحت تأثیر افکار عمومی مجبوراً می‌کنید، دلیل و علامت فهم و آگاهی ملت است. ولی ملت را به زور خفه می‌کنند و اگر هم فریاد کند، جنبش نماید، می‌گویند غوغا طلب و هرج و مرج طلب هستند و برای اغفال عامه، روزنامه‌ها می‌نویسند:

ملت حاضر نیست، حزب نداریم، پس باید از اجرای قانون صرف نظر کرد و منتظر شد تا پس از چند سال حزب درست بشود و مدرسه تأسیس کنند. آیا این‌ها طفل و کودک می‌باشند؟ یا آن‌ها که می‌گویند در هر دقیقه و هر ثانیه ولو دو نفر باید در مدافعه از آزادی و جلوگیری از ارتجاع بکوشند؟ ما شاید ابجد خوان علم اجتماع هستیم، اما این‌ها که ادعای تخصص نموده، کوس هل من مبارزی می‌زنند، کور و نابینا هستند؟ تجربه می‌گوید که فرق سیاسی در مبارزه تولید شده و نشو و نما نموده و سقوط می‌کند.

هیچ عالم و هیچ مقتدر قادر نیست بدون شعارهای کوتاه، بدون مبارزه یومیه یک حزبی تشکیل دهد. این احزاب گوناگون که زود می‌آیند و زود متفرق شده، اسمی هم به یادگار نمی‌گذارند، نتیجه همان فکر باطل است که سوسیالیست‌مآب‌ها دارند و تصور می‌کنند بدون مبارزه می‌توان حزب داشت و آن حزب هم با یک تصمیم تمام کارها را اصلاح کند. برای اصلاحات، برای اجرای هر ماده قانون باید مبارزه کرد، نفع و ضرر اصول آزادی را به ملت فهماند. در نتیجه حزب تولید می‌شود والا بدون مبارزه هر قدر حوزه تشکیل دهید و مرام‌های مشعشع بنویسید، نمی‌توانید مردم را چهار جلسه در حوزه نگاه دارید.

یک عده سیاست‌مآب‌های دیگر که معارف را یگانه چاره دانسته و می‌گویند، اول مدرسه بعد آزادی، آن‌ها از این دسته مایوس‌ها جاهل‌تر

هستند و نمی‌دانند با این وضع اقتصادی و عدم تساوی و مفتخوری معارف ترقی نخواهد کرد. علم قبل از تهیه کار و مدرسه پیش از فکر شغل، فقط یک عده هوچی و سیاست فروش درست خواهد کرد. اگر کار پیدا بشود، همین مرتجع‌ها، همین بی‌اطلاع‌ها به هر قیمتی باشد، طفل خود را به مدرسه خواهند گذاشت.

مقصود شما از علم چیست؟ علم زراعت یا علم مفت‌خوری؟ تصور کنید در ده سال قبل چندین دارالفنون تأسیس شده بود و حالا اکثر مردم مهندس بودند، شما از آن‌ها چه استفاده می‌کردید؟ و از این عده که تحصیل کرده‌اند، چه استفاده کرده‌اید؟

شما تصور می‌کنید که با ده روز استخاره، به این کتاب و آن مجله نگاه کردن و بالاخره یک مقاله نوشتن کاشف آمریکا شده و حق دارید به نویسندگان حمله کنید، ولی خیر آقایان صریح به شما می‌گوییم و در آینده هم معلوم خواهد شد که این رژیم پوسیده، این عادات فاسد باید تغییر یابد و همه باید برای تغییر و محو بدبختی، اجرای آزادی و احیای اوضاع اقتصادی مبارزه کنند.

اشراف، مرتجعین و مفت‌خورها سبب خرابی مملکت شده، ثروت مملکت را بر باد داده و نمی‌گذارند هیچ اصلاح و آبادی در ایران بشود. این‌ها نمی‌فهمند تغییر رژیم چیست. خواهند گفت که این اشخاص می‌خواهند هرج و مرج بشود. نه خیر، هرج و مرج نمی‌خواهیم و می‌گوییم باید به تدریج با مبارزه یومیه این تغییر و انقلاب به عمل آید، ولی اگر شما اصرار در خرابی مملکت دارید و نمی‌خواهید اسم اصلاح و تغییر هم برده شود، آن وقت شما به دست خودتان هرج و مرج را تهیه می‌کنید.

این وطن‌چی‌ها اگر واقعاً طرفدار اصلاح هستند، در عوض مایوس

کردن مردم باید مبارزه یومیه را رویه خود سازند و عملاً از حقوق ملت دفاع کنند. مبارزه تنها با حکومت نیست، باید با اکثریت، با مفت خورها، با موانع خارجی، با عادات شوم، با تعقیب‌های موهوم، با آزادی خواهی دروغی مبارزه کرد و چشم و گوش ملت را باز نمود. طبیعت مبارزه می‌خواهد، هرکس مبارزه نکرد به آرزو هم نمی‌رسد.

۵۸

ژنی دروغی *

در ادبیات مثل و تشبیه هر قدر به چیزها یا اشخاص معروف و مشهور باشد، بهتر است. زیرا مقصود از تشبیه روشن کردن مبحث است. اگر کسی برای توضیح یک مطلب مثالی بیاورد که خواننده به آن سابقه نداشته باشد، البته فایده نخواهد داشت. مثلاً اگر کسی بگوید کلاه فلان وزیر مانند کلاه فلان مرد است در فلان جا، البته چیزی از این تشبیه معلوم نمی‌شود، زیرا او را نمی‌شناسد.

اکثر مندرجات روزنامه‌های امروز ایران دارای این عیب است. یک نویسنده تاریخ فرانسه یا آلمان را مقابل خود گذاشته، چند اسم که خودش هم به خوبی نمی‌شناسد، یادداشت کرده و هر روز آن‌ها را به خورد عامه می‌دهد و تصور نمی‌کند عامه از آن‌ها بی‌اطلاع هستند.

انتقادات آقای رشید یاسمی در ادبیات مخصوصاً ما را امیدوار می‌سازد و فوق‌العاده جالب توجه است. این که شکسپیر و فردوسی را ژنی حقیقی معرفی کرده بودند، طبیعی و به جا بود. زیرا خوانندگان اکثر

آن‌ها را کم و بیش می‌شناسند و اشخاصی هم یافت می‌شود که آثار آن‌ها را مطالعه کرده باشند. لیکن نمونه ژنی دروغی که نعمت خان عالی را نوشته بودند، خودشان می‌دانند که این شخص در جامعه ما معروفیت ندارد و ندرتاً کسی پیدا می‌شود که [آثار او را خوانده باشد.

هرچند قلم مقتدر یاسمی از عهده شناساندن ژنی دروغی برآمده بود، لیکن ژنی دروغی مثل ژنی حقیقی کم نیست که مجبور بشوید انگلستان را جستجو کرده تا با هزار زحمت شکسپیر را پیدا کنید. ماشاءالله در ایران، در هر اداره روزنامه، هر کمیته به حد وفور یافت می‌شود و شما مجبور نبودید بروید در هندوستان گردش کرده، یک نفر گمناام پیدا کنید، او را نمونه قرار دهید. خوب بود در همان شمارهٔ شفق سرخ مقالهٔ عید خون میرزادهٔ عشقی را که نویسنده‌اش دارای تمام صفات ژنی دروغی است نشان می‌دادید، مخصوصاً اشعاری که در اول سرمقاله نوشته بود:

مگو که غنچه چرا چاک چاک و دل خون است

که این نمایشی از زخم قلب مجنون است

نمونهٔ دل آزادگان بسود گل سرخ

چو این کلیشهٔ اوراق سرخ قانون است

عجول ۹۵

۵۹

رفیق عشقی*

غرض من تنقید مقالهٔ شما نبود و مقصود مثال [شما] بود، والا خودتان هم منکر نیستید که مقاله‌های شما خواه «عید خون» خواه «الفبا» خالی از

نقص نمی‌باشد و این که میل دارید که نواقص شما را بنویسند، قابل تقدیر است.

نقصان بزرگ شما این است که عید خون را برای دنیا می‌خواهید و به دنیا خطاب می‌کنید. در صورتی که دنیا مثل ایران نیست و در ممالک متمدنه امین مالیه‌ها و حکام و وزراء نمی‌توانند دزدی بکنند. دزدهای آن جا سرمایه‌دارهاست که با پنج روز عید خون گرفتن از عهده‌جلوگیری از مظالم اصول سرمایه‌داری برآمدن ممکن نیست.

به علاوه عقیده کارل مارکس در موضوع سوسیالیزم ورشکست شده^{۹۶} و محور اصول سرمایه‌داری فقط، ناجی بشر است.

عزیز من این ایران است که اولیای امور آن غیرمسئول و دزد هستند و دزدی‌های آن‌ها را شما نمی‌توانید در پنج روز ثابت کنید. زیرا در این مملکت حق و حقیقت را کسی قبول نمی‌کند و ممکن است در همان پنج روز عید خون همین دزدها با دست همان ملت که شما می‌خواهید با دست آن‌ها این کار را بکنید، شما را محو و نابود کنند. مگر نه این سید شوشتری‌ها و بنکدارها توی ملت هستند؟

آقای عشقی، نویسنده شخص شما را ندیده و از آثار شما جز دو مقاله الفبا و عید خون چیزی به نظرش نرسیده است.

رفیق عشقی، بعد از مقاله الفبا که عید خون را نوشتید، اشخاصی که پسیکولوژی (احوال روحیه) می‌دانند، ملتفت شدند که شما فکر مستقیمی نباید داشته باشید. دیروز غیر از الفبا همه را باطل می‌دانستید، امروز با پنج روز عید خون تمام دنیا را اصلاح می‌کنید. شخصی که ادعایش بزرگ‌تر از خودش باشد، کسی که بخواهد خود را طوری معرفی کند که آن طور نیست، مردم او را ژنی (داهیۀ) دروغی می‌گویند.

رفیق عشقی، در اشعار استعمال کلمات مبتذل و پوسیده شده خوب نیست. ادیب باید خودش فکر جدید را با کلمات قشنگ غیرمبتذل

بنویسد. کلمات غنچه، چاک چاک، قلب، مجنون، دل آزادگان، گل سرخ، این‌ها را تمام شعرای گذشته از شما قشنگ‌تر استعمال کرده‌اند. این کلمات ارزان شده است که ادبا از استعمال کلمات ارزان شده احتراز می‌کنند.

نمونهٔ دل آزادگان بود گل سرخ

چو این کلیشهٔ اوراق سرخ قانون است

ادیب فاضل آیا ملتفت هستی که این شعر تو را خواننده به آسانی درک نمی‌کند؟ آیا می‌دانی که نباید درک و فهم آثار ادبی مشکل باشد؟

در زمان قدیم می‌گفتند که فلان عالم کتابی نوشته است که هیچ کس نمی‌تواند آن را به آسانی بفهمد. این یک نوع مزیت [به شمار می‌آید] اما امروز سلامت و سادگی حسن ادبیات است. انصاف بدهید که سعدی پانصد سال قبل گل سرخ را چه قدر قشنگ در بیت:

گل سرخش چو عارض خویان سنبلس هم چو زلف محبوبان
استعمال کرده است.

رفیق عشقی این که شما پنج روز عید می‌خواهید ما کار نداریم و حاضر هم نیستیم با عقیدهٔ شما مخالفت کنیم. به ما مربوط هم نیست و ما مخالف هم نیستیم که جناب عالی خود را فدای این پنج روز عید خون کنید. عیب ندارد، فداکاری خوب چیزی است.

ما حالا آقای یاسمی را تصدیق می‌کنیم که ایشان یک نفر ژنی دروغی هندی را که مرده است و قادر به خواندن صفات خود نیست مثل آورده‌اند.

در این محیط حق‌گویی بد است. اگر کسی را طوری که هست بگویند البته بدش می‌آید و تصورات شخصی می‌کند. در صورتی که ما ابداً با آقای عشقی غرض خصوصی نداشته‌ایم، با پدر هم دشمن شخصی نیستیم. کردار را نیز نمی‌شناسیم. جنت و قانون^{۹۷} نیز مال پدر ما را نخورده است. ما

از آن جایی که علاقه‌ای تمام به مطبوعات و ادبیات داریم، در انتقادات منظوری غیر از خدمت نداریم. متأسفیم که به ایشان سوء تفاهم شده است. یکی خود را میرابو معرفی می‌کند، آن دیگری سرتاپا رجز می‌خواند، آن یکی قلم عقیف خود را تعریف می‌کند، آن دیگری مقالات خود را خودش در مقاله خود مهم می‌گوید. از شما سؤال می‌کنیم، انصافاً و وجداناً جواب بدهید، آیا این همه رهنماها، پدرها، کردارها، جنت‌ها و گلشن‌ها از آن ژنی‌های دروغی نیستند، چه هستند؟

عزیز من، بگذار مردم بگویند که زبان عشقی فرزند انقلاب بیرق خون یا خونین است.^{۹۸} مردم بگویند که این جوان خوب فکر کرده، خلق بگویند که دماغ این آدم آتش گرفته. خلق بگویند عشقی جوان متفکری است و فکر جدیدی ایجاد کرده، خدمت به عالم بشر فرموده است. متفکرین هیچ وقت قبل از پیشرفت مقاصد خود، قبل از موفقیت، خود را تعریف و توصیف نکرده‌اند. اگر همچو کسی پیدا بشود، ژنی دروغی و داهی غیر واقعی است. امیدواریم شما سعی کرده، خودنمایی و تصورات باطل را کنار خواهید گذاشت.^{۹۹}

عجول

مقاصد کوچک *

مقصود اعضای هر پارلمانی حفظ منافع موکلین خود می‌باشد. در پارلمان‌ها و کلا برای مدافعه مقاصد سیاسی و اقتصادی نوع خود دارای هرگونه اختیارات هستند. قانون مال و جان و کلا را مصون می‌دارد. آن‌ها

می‌توانند دارای هر مسلک و عقیده سیاسی باشند و بدون خوف و هراس آن مسلک را در پارلمان اظهار و مدافعه کنند. حبس و تبعید و جریمه و سایر جزایهای وکلا در اختیار پارلمان است.

وکیل، یعنی یک نفر نماینده سیاسی، یک نفر تعیین کننده حدود و اختیارات مملکت. وکیل، یعنی ممثل ملت. وکیل، یعنی آمر و حاکم مملکت. وکیل، یعنی مسئول حفظ منافع داخلی و خارجی و سیاسی و اقتصادی ملت. وکیل، یعنی برگزیده‌ترین اهالی مملکت.

ما با نوشتن این مسائل خود را کاشف آمریکا نمی‌دانیم. مقصود ما یادآوری به وکلا است. زیرا انسان وقتی که مدتی به کاری مداومت کرد، آن کار برای او عادت می‌شود و وظیفه را فراموش می‌کند و یک نوع تفنن و وقت‌گذرانی می‌پندارد. والا این‌ها چیزهایی است که تمام وکلا می‌دانند. چون مشغول کار هستند، لذا وظیفه را فراموش نموده‌اند. عادات منحوس خودخواهی و شخص‌پرستی ایشان را عاجز از فهم و اجرای وظایف خود کرده است.

* * *

در اصول پارلمان تأسیس فراکسیون، تشکیل گروپ و دستجات ضروری است. زیرا افراد موکلین در همه مسائل مشترک‌المنافع نیستند و وکلا نیز همگی از یک صنف یا طبقه نمی‌باشند.

در دوره سرمایه‌داری یا نیم‌فئودالی وجود احزاب سیاسی نیز حتمی است. هیچ ممکن نیست اعضای یک پارلمان همگی یک مسلک و عقیده داشته باشند. ممکن است در بعضی مسائل متحدالرأی بشوند، اما نه اساساً. برای این که در خارج پارلمان افراد ملت مختلف‌المنافع هستند.

مثلاً در ایران یک دسته رعیت زارع مزدور هستند که منافع ایشان تقسیم اراضی را اقتضا می‌کند. طبیعی است که دسته ملاکین برخلاف آنها است. البته ممکن است چند نفر از وکلا مایل به تقسیم اراضی باشند

و حال آن که بعضی از وکلا ملاک بوده، مجبور بر ضد تقسیم اراضی بشوند.

همچنین ممکن است در پارلمان وکلای تجار و صنعت‌کاران مشترک‌المنافع نباشند. تجار بخواهند مال‌التجاره خارجی بیاورند و چون این عمل بر ضرر صنعت‌گران داخلی است، نمایندگان ایشان مجبورند مخالفت کنند. مثلاً ممکن است در پارلمان نمایندگان روحانیون جدیت کنند که املاک موقوفه مال شخصی علما باشد. اما از طرف دیگر منورالفکرها و متجددین کوشش کنند که موقوفات تحت اختیار وزرات اوقاف و معارف بوده، به مصرف مدارس صنعتی برسند. در سیاست خارجی نیز در مجلس اختلاف عقیده حاصل می‌شود. نمایندگان تجاری که تجارت ایشان با انگلستان است، لابد کوشش خواهند کرد پارلمان یک نوع قوانین وضع کند که تجارت با انگلستان توسعه یابد. همچنین سایر تجاری که با دول دیگر سروکار دارند، طرفداران تجارت آن‌ها خواهند بود. به عبارت اخری، مختلف بودن منافع اقتصادی و سیاسی افراد ملت در پارلمان، سبب ایجاد دسته‌ها و فراقسیون‌ها می‌شود. این طبیعی است و کسی حق ندارد در این خصوص وکلا را تنقید کند.

مخصوصاً در پارلمانتاریزم حزب و تشکیلات سیاسی نیز مهم است. برای این که نمایندگان از قوه صنف خود بهتر استفاده کنند، به حزب آن صنف انتساب می‌کنند و با مرام و نظام معین آن صنف عمل می‌نمایند. بالاخره در پارلمان در عوض نماینده یا فراقسیون اشراف یا کارگر یا ملاک و یا روحانی، نماینده یا فراقسیون حزب دیموکرات، سوسیالیست، اعتدالی، حتی جمهوری طلب و مونارخیست گفته می‌شود. البته اکثریت با هر فراقسیون شد، تکلیف و پیشنهاد آن فراقسیون قبول می‌شود. قانون در نتیجه احتیاجات است. هر قانون تمام افراد ملت را نمی‌تواند راضی سازد. مثلاً قانون مالیات از عایدات را متمولین دوست نخواهند داشت، زیرا

متضرر می شوند. قانون مالیات بر افراد نیز فقرا را ناراضی می کند. بنابراین در پارلمان در جزئیات ممکن است که منافع دو فراقسیون در یک مسئله بر ضد یک فراقسیون دیگر موافق باشد و طبعاً ایشان متحد بشوند، اکثریت به عمل بیاید و مقصود خود را از پیش ببرند. اما این بر ضد فراقسیون و اختلاف مسلکی نبوده، برای کسب منافع فوری است.

بنابراین کرسی های پارلمان به سنگرها و قلعه های جنگی می ماند که در آن جا دسته های مختلف المنافع دائماً در مبارزه، هجوم و دفاع هستند. غالب و مغلوب می شوند. وکلا سربازان سیاسی و اقتصادی هستند که سینه های خود را سپر تعرض دشمن قرار داده، برای حفظ سنگر خود و مدافعه موکلین خود می کوشند. این طبیعی است. پارلمان عبارت از این است. این جا ملت کشتی می گیرد. این جا ملت جنگ می کند. این جا مرکز مبارزه های هموطنان است و در هر مملکت پارلمان (دارالشوری) این طور است.

اما پارلمان ایران و جالسین سالون قشنگ بهارستان ها چه کاره اند؟ نماینده کدام طبقه می باشند؟ به کدام حزب منسوبند؟ عقیده سیاسی و اقتصادی آن ها چیست؟ مدافع حقوق کی هستند و چه می کنند؟ و در این مدت چه کرده اند؟ آیا این پارلمان به پارلمان های ممالک دیگر شباهت دارد؟ بلی! صندلی، سالون، رئیس، نایب رئیس، فراقسیون، اقلیت و اکثریت همه را دارند، رأی می دهند، مبارزه می کنند و کرسی های بهارستان ایران نیز سنگربندی می شود؛ اما اگر از خودشان کسی سؤال کند که آقایان این همه فراقسیون و دسته بندی برای چیست و شما چه می خواهید؟ البته فوراً جواب خواهند داد، ریاست وزرابی فلان السلطنه یا بهمان الدوله، وکیل دیگر خواهد گفت، من هیچ در سیاست مداخله نمی کنم و اهل کشمکش نیستم. فقط طوری بشود که املاک من از دستم نرود. دیگری می گوید من با تصمیمات اکثریت همیشه همراهی می کنم

در صورتی که به حاکمی که مساعدت در انتخاب من نموده، کاری نداشته باشید. عده دیگری که قدری فرنگی مآب هستند و پُز و زرات دارند، می‌گویند هر دسته که مرا وزیر معارف یا عدلیه و مالیه کند، یا نماینده سیاسی مصر یا بلژیک نماید، یا امین مالیه مثلاً کرمان کند، به آن دسته رأی خواهم داد. این است مسلک و عقیده و مبارزه و جنجال فراکسیون‌های پارلمان ایران. این است نمایندگان ایران که ملت از آن‌ها انتظار ترقی دارد.

در عصری که دنیا به اوج ترقی رسیده و ایران به چاه مذلت افتاده است، در عصری که سایرین به ماشین و لوکوموتیف بخاری قناعت نکرده و به قوه الکتریک چندین دفعه مسافت راه آهن را نزدیک کرده‌اند، ایران دارد از حیث تجارت و اقتصاد محو می‌شود. در وقتی که دزدان و غارتگران در همه جای ایران مشغول کارند، در دوره‌ای که در ایران صد شاه حکومت می‌کند، در چنین موقعی پارلمان ایران بیست و پنج روز در باره ریاست وزرایی قوام‌السلطنه، مشیرالدوله و مستوفی‌الممالک زدو خورد می‌کند و هیچ نتیجه‌ای هم ظاهر نشده. این است اعمال برگزیدگان این ملت! این است نتیجه فراکسیون و حزب در ایران! این‌ها اشخاص معاصر نیستند. این‌ها کهنه‌پرست و محافظه‌کارند. این‌ها بی‌مسلک و بی‌عقیده‌اند.

این مردمان عصر گذشته با آن مغزهای مملو از خرافات، مقتن عصر جدید ایران هستند. فراکسیونی که مدرس یا فلان پیرمرد پوسیده تشکیل دهد، غیر از دسته‌بازی چه ثمری خواهد داد؟

خوانندگان محترم، شما از این نمایندگان کوتاه‌بین منفعت‌پرست غیر از انجام مقاصد پست شخصی چه دیده‌اید و [این‌ها] چه می‌توانند بکنند؟ این‌ها برای خود فکر می‌کنند. مقصود شخصی دارند. از وزرا تقاضای خصوصی دارند. رأی خود را می‌فروشند. فرصت را غنیمت دانسته، برای آینده خود فکر می‌کنند و می‌خواهند تمام وسایل زندگانی و شئون آتی

خود را تأمین کنند. مخارجی را که پدر و مادرشان در این مدت برای آنها صرف کرده، در این دوره وکالت جبران می نمایند.

این مردمان صد سال قبل، از احتیاجات ملت بی خبرند. اینها قادر به رفع حوایج ملی نمی باشند. هیکل اینها فکر و عقیده اینها مغایر اصول پارلمانی و غیرمستعد برای زمامداری سیاسی است. اینها برای گذاشتن در موزه جزء آثار عتیقه خوبند. اگر قایل بر آن باشیم که ایران نباید معاصر بشود و با همین حال باقی بماند، باید به این وکلا و این وضع پارلمان شکر و دعا کنیم والا در فکر تجدد و معاصر شدن و در آرزوی ترقی و تعالی بودن با وجود اینها منافات دارد.

یا ایران معاصر یا آثار عتیقه!

۱. پرویز

۶۱

فاجعه گیلان *

باز هم گیلان. هنوز شش ماه از غائله گیلان نگذشته، باز هم یک غایله های دیگری شروع می شود. حوادث گیلان که کرورها خسارات به کشور ایران رسانیده است، باز هم تجدید می شود. این جای حیرت و تعجب نیست که یک غائله با شورش دیگری عوض می شود. هنوز به یکی خاتمه نداده، دیگری از نو شروع می گردد. غائله جنگل، خراسان، مازندران، تبریز مملکت ما را آزرده و زبانهای مادی و معنوی ملت ما را فراهم می آورد. گیلان که مهم ترین و باثروت ترین از ایالات ایران را تشکیل می دهد، چندین سال است در شعله شورش می سوزد.

وقتی علت اصلی این حوادث را برسید به شما خواهند گفت که آن جا دست دسیسه کار اجانب در کار است و دزدهای مملکت و اراذل و اوباش را اجانب بر علیه حکومت ملی می شورانند که به مقاصد خود نایل بشوند. اما در حقیقت این طور نیست. پس چرا دیپلمات‌های ایران نمی‌توانند در ممالک خارجی متشبث به این گونه نیرنگ‌ها بشوند ولی در ایران اجانب می‌توانند ملت را بر علیه حکومت برانگیزانند؟ این حوادث و قیام‌های متوالی یک فلسفه اساسی و یک منطق ساده دارد که آقایان نمی‌خواهند اعتراف به آن بکنند.

ما نمی‌گوییم که اجانب در حوادث داخلی مملکت دخالت ندارد و این قیام‌ها بدون میل و اشتراک آن‌ها می‌باشد. اما باید فلسفه این را فهمید که چرا ملت ایران بر علیه حکومت خود قیام می‌کند؟ و در این مبارزه از اجانب هم طلب مساعدت می‌نماید؟

ما می‌گوییم که اساس ناراضی‌های ایالات و ولایات را روح فقدان اعتماد نسبت به دولت، که در مرکز حکم فرماست، تشکیل می‌دهد. این نکته از بدیهیات است که اکثر ساکنین این مملکت از دست حکم فرمایی و فعال مایشائی اریستوکرات‌ها و اعیان و اشراف که امور مملکت را در دست یک عده محدود متناسب به این طبقه انحصار (مونوپول) کرده‌اند، به تنگ آمده است. ملت ناراضی است، در فشار است. چرا؟ برای این که آزادی می‌خواهد، تمدن و معرفت می‌خواهد. می‌خواهد خود را در جرگه ملل دیگر ببیند. می‌خواهد که لفظ ایرانی موجب حقارت و تفرخ خارجه نباشد. قانون اساسی را می‌خواهد که برای گرفتن او هزاران پسران صالح خود را قربانی داده است. حکومت ملی را می‌خواهد که [دلش] به حال ایشان بسوزد و به درد ایشان چاره بکند.

اما ما می‌دانیم که حکومت‌های حالیه و کابینه‌های اشرافی آمال و آرزوهای ملت را نمی‌تواند انجام بدهند زیرا آن‌ها قادر نیستند و

نمی‌خواهند. فایدهٔ ایشان به غیر از فایدهٔ ملت است و منفعت ایشان در این است که ملت را در جهل و تاریکی نگهداشته، مطیع خودشان نمایند. اصلاحات مملکت و بخت‌یاری ملت ضرر این‌ها است.

ملت اجرای قانون اساسی و حکومت ملی را می‌خواهد که تودهٔ ملت و اکثریت ملت را تکیه‌گاه خود قرار بدهد، به این حقارت‌های ملی خاتمه بدهد، خود را نوکر ملت، نه نوکر اجانب بداند، با تحریکات یک همسایهٔ اجنبی که در ایران ذی‌نفع است، علاقهٔ دوستانهٔ خود را با همسایهٔ دیگر به هم نزند، یک سیاست صحیح و اساسی خارجی اتخاذ نماید، بحران مالی و اقتصادی را حل بکند، در ترقی معارف و پیشرفت تمدن جدیت بکند، گرسنه‌ها را نان، بیکاران را کار بدهد، در توسعهٔ تجارت و فلاح و صنایع و مشاغل جدید جد و جهد بکند، کارخانه‌ها باز نماید و راه‌های آهن و کشتی‌های تجارتمی‌درست بکند، ثروت مملکت را در عوض فکل و عطرها بی‌مصرف خارجی، که فقط اسباب تفتنات طبقات ممتاز می‌باشد، به دست خارجی داده، به ممالک اجنبی نفرستد. این است آرزو و آمال ساکنین مملکت. نه تنها ساکنین طهران، حتی دورترین نقاط ایران. این است آرزو و آمال تمام طبقات ملت، به غیر از طبقهٔ ممتاز. و این آرزو و آمال است که اکثر مردم مملکت را، اکثر ایالت‌ها را به طرف قیام و شورش‌ها سوق می‌دهد. زیرا آن‌ها خوب فهمیده‌اند که مرکز و مرکزبان قابل اصلاح نیستند. اجرای مقاصد ملت را برای خود مضر می‌دانند و شکی نیست تا مرکز اصلاح نشود، یا یک حکومت ملی برقرار نگردد که حامی ملت بوده با میل و رغبت اکثریت ملت رفتار کند، این قیام‌ها و شورش‌های متوالی خاتمه نخواهد یافت و آخر این مرض مملکت را به باد فنا خواهد داد.

حالا دقت بکنیم و ببینیم که حکومت ملی، دارالشورای ملی و وکلای او که کرسی نشینان بهارستان شده‌اند و قوانین مرتجعانه تدوین می‌نمایند، برای این غائله‌ها چه کرده‌اند؟

ما میل و رغبت ملت را نشان دادیم. حکومت هم که قوه اجرائیه ملت است در عوض اجرای مقاصد ملت و همراهی به او، او را موضوع استفاده شخصی خود قرار داده است. رئیس‌الوزراها ایران را مملکت شخصی خود قرار داده، ملت را اسیر خود می‌دانند. برای اجرای مقاصد شخصی خودشان ارتجاع را تقویت کرده، می‌خواهند فکر استقلال و آزادی را ریشه کن بکنند، مملکت را به هرج و مرج وامی‌دارند، عوض این‌که چاره‌های اساسی برای استخلاص از این بحران‌های متوالی اتخاذ نمایند، خودشان این بحران‌ها را زیادتر و قوی‌تر می‌نمایند. حکومت‌ها و مقامات مهمه را به خویش و اقوام و دوست و آشنای خود، ولو این‌که هیچ استعدادی هم نداشته باشند، می‌سپارند که از این خوان یغما متمتع گردند و به وسیله رشوه‌گیری و گول‌زنی و انتریک و راه‌های غیرمستقیم تحصیل ثروت بکنند که پس از استعفا بتوانند به آسودگی زندگی نمایند.

وقتی که غائله گیلان خاتمه یافت، ما خیال می‌کردیم که «حکومت ملی» آن‌ها یک سیاست تازه را تعقیب خواهد کرد که آن سیاست [موافق] با میل و آرزوی اهالی گیلان باشد که دوباره گیلانیان را برعلیه مرکز نشوراند. اعلان عفو عمومی که برای انقلابیون گیلان از طرف حکومت و وزارت جنگ اعلان شده بود، نظریات ما را تقویت نمود، اما در حقیقت برعکس شد. در عوض سیاست ملایم در گیلان، سیاست مستبدانه آقای وثوق‌السلطنه پدیدار شد که اقدامات مرتجعانه او باز هم گیلان را به طرف هرج و مرج سوق می‌دهد. باز هم شورش. باز هم قیام‌ها شروع می‌شود. وثوق‌السلطنه خود را یک شاه مستبد و گیلان را مملکت خود می‌پندارد. برخلاف اعلان حکومت و وزارت جنگ راجع به عفو عمومی آزادی خواهان را حبس می‌کند، تبعید می‌کند، ظلم و فشار فئودال‌های قرون وسطی را عقب گذاشته است.

حالا در قرن بیستم تازه می‌خواهد در گیلان دهاتیان را به حالت رعایای قرون وسطی دریاورد. هیئت عاملهٔ اتحادیهٔ حمال‌ها که در انزلی فقط برای مدافعه و بهبودی اوضاع اقتصادی خود تشکیل شده و از سیاست بالمهره عاری است، در محبس‌خانه‌های رشت توقیف کرده است.^{۱۰۰} برای [به جای] این که نماینده‌های انگلیس‌ها را به محبس بگذارند، نمایندهٔ آزادی‌خواهان را به همدان تبعید می‌کند. علاقهٔ دوستانه میان ملت‌های روس و ایران را با مساعدت به مرتجعین و عکس‌انقلابیون روس می‌خواهد قطع نماید. از نظر [ی] غارتگری و ظلم و استبداد به جایی رسیده است که تمام طبقات اهالی گیلان را بر علیه مرکز شورانیده است. باز هم در جنگل قیام شروع شده است. بعد از آسایش جزئی باز هم جنگ، مبارزه و خسارت ...

این است نتایج رفتار «حکومت ملی». این است قول حکومت آزادی‌خواه در موضوع اعلان عفو عمومی از شما ای وکلای ملت، از شما ای کرسی‌نشینان که خودتان را وکیل ملت می‌دانید. می‌پرسم آیا نمی‌بینید که موکلین شما که برای مدافعهٔ حقوق ایشان انتخاب شده‌اید، در زیر فشار دیسپوت‌ها و گردن‌کلفت‌ها و پارازیت‌های غیرمسئول که مملکت را به مهلکه و هرج و مرج سوق می‌دهند، جان می‌سپارند؟ از شما ای اصلاح‌طلبان بهارستان، ای ملت‌پرستان می‌پرسم، باز هم می‌خواهید به مملکت ما قشون اجنبی داخل نمایید و مملکت و ملت را به طرف او اتیوره‌ها [ماجرها] ی تازه بکشید؟

به شما می‌گوییم و از شما تقاضا می‌کنیم که هر گاه نمی‌خواهید حوادث گیلان باز تکرار شود، این فتودال‌های گیلان را که حرص و طمع ایشان آنها ندارد، بردارید.

ایلات*

باز هم در هر طرف دسایس شروع شده. ایلات و دزدهای عشایر مشغول غارتگری و ضعیف نمودن قوای حکومت مرکزی شده‌اند!

باز هم از جنوب و شمال شاهان کوچک و سلاطین مطلقه سربلند کرده‌اند. باز هم اسب‌های غارتگران به جولان آمده. باز هم کلاه‌برداری غارتگران معمولی تمام نقشه‌های ترقی‌پروری و آزادی‌خواهی را عقیم گذاشته و افکار عامه و نظریات ساکنین مرکز را به خود جلب نموده است. ایران اسماً یک مملکتی است که نویسندگان و ملت‌پرست‌ها دائماً به تاریخ و شش هزار ساله بودن سلطنت آن افتخار می‌کنند. بیچاره‌ها غافلند از این که هنوز ایران دارای یک حکومت مرکزی که تمام نقاط در تحت اختیار او باشد، نیست.

بعد از شانزده سال مشروطیت، هنوز هم این مملکت تشکیلات دولتی ندارد و به شکل یک دولت نیفتاده است. باز هم ده تا شاه، ده تا اصول‌اداره، ده تا مملکت مستقل است که هر یک برای خود زبان، عادات و مرسومات خصوصی دارند. در غرب و در شرق در هر جا سلاطین و مملکت‌های کوچک به حال اول خود باقی است. سلاطین و حکم‌فرمایان این سلطنت‌ها رؤسای عشایر و ایلات است. این‌ها، این شاه‌ها هر چه می‌خواهند آن‌طور هم می‌کنند. حکام و نمایندگان حکومت مرکزی فقط در شهرها و با میل ایشان رفتار می‌کنند و از ایشان می‌ترسند. ایلات قشون مسلح دارند، دربار دارند، رعیت دارند، مجازات می‌کنند، مالیات نمی‌دهند، قانون نمی‌شناسند، حقوق نمی‌فهمند، مملکت را می‌چاپند و جلوگیری از ترقی مملکت و حاکمیت شهرها و

حکومت مرکزی، می‌کنند. مخصوصاً رؤسای ایلات در این اواخر به خرده مالکین هجوم آورده، با زور و حيله اراضی را از دست ایشان می‌گیرند. با زور در اراضی و ملک ایشان کار می‌کنند. اگر یک ملاک کوچک در فروختن املاک و اراضی خود مسامحه کند، فوراً دهات او را غارت می‌کنند، رعایا را اذیت می‌نمایند، املاک را مخروبه می‌گذارند، تا این که مالک مجبور به فروختن املاک خود به قیمت خیلی کم‌تر به آن‌ها بشوند. از مشروطیت، قانون و حقوق به قلاء و مساکن ایلات هنوز صدایی نرسیده است. حکومت مشروطه و پارلمان نیز همان سیاست منحوسه دوره استبداد را در باره ایلات تعقیب کرده و در عوض برداشتن این قبیل اشخاص و برکندن بنیان این پارازیت‌ها و مملکت بر باددهندگان روز به روز بر قوت ایشان افزوده است.

تا امروز سیاست دولت مرکزی منوط به نظریات خصوصی حکام و والی‌ها بوده، والی نیز برای دوام دادن حکومت خود یک وضعیت خصوصی با ایلات و عشایر پیش گرفته است. برای این که خود را میهمان چند روزه دانسته و همت خود را به تحصیل مبالغی که برای رسیدن به حکومت صرف کرده، مصرف داشته است. این است که در این شانزده سال قدمی برای برداشتن اصول فئودالیزم و خان‌خانی برداشته نشده است، بلکه به قوت پیدا کردن آن کمک شده است. این خان‌خانی و خودسری به حکومت مرکزی نیز تأثیر زیاد داشته، در باره آزادی نیز کم ضرر نرسانده است. این‌ها همیشه طرفدار ارتجاع بوده، در خفه کردن آزادی‌خواهان، در ضعیف ساختن حکومت مشروطیت، خیانت‌های مهمی به کار برده‌اند. شریک دزد و یار قافله بوده، استفاده‌ها نموده‌اند.

این میکروب‌ها علاوه بر این که خودشان سبب بر بادی مملکت هستند، علاوه بر این که سلاح و قوای ایشان مملکت را بر باد می‌دهد، علاوه بر این که از ملت سلب آزادی نموده‌اند، علاوه بر این که در نتیجه

اتریک یکدیگر ایران را بر باد داده‌اند، غالباً در دست اجانب نیز آلت استفاده گشته، جلو هر قوه خارجی افتاده، بر علیه ایران کوشیده‌اند. وقتی که ایران خواسته به طرف ترقی قدمی بردارد، فوراً اجانب به این دسته‌های مسلح، به این قوای مستقل متشبث شده، اسباب بی نتیجه ماندن عملیات دولت ایران را فراهم آورده‌اند. این‌ها بیشتر تر به اجانب خدمت می‌نموده‌اند. روسیه تزاری در شمال، انگلیس‌ها در جنوب با دست این خائنین کار می‌کردند. این‌ها مسلم [است] و محل شبهه و تردیدی نیست.

آن‌ها دیوانه هم نیستند. منافع مادی و اقتصادی خود را در ضعف حکومت مرکزی و هرج و مرج می‌دانند.

اگر حکومت مرکزی، اگر دولت قانونی، اگر اهالی شهر و دهاتی‌ها قوت پیدا کنند، اگر در مملکت امنیت و قانون حکم فرما باشد، البته این‌ها متضرر خواهند شد. زیرا در آن وقت دیگر رؤسای ایلات و عشایر به این آسانی صاحب اغنام و احشام بی حد و حساب نخواهند گردید. هر یک در حدود خود نمی‌توانند سلطنت مطلقه تشکیل داده، هر چه دلشان خواست رفتار نمایند.

در نتیجه هرج و مرج این دستجات بی حد و حساب است که بسیاری از نقشه‌های دولت و پروگرام رئیس‌الوزراها عقیم مانده است.

خواه انگلیس، خواه دیگری که بخواهند دولت ایران را متزلزل کنند و به حکومت مرکزی حمله نمایند، فوراً با ایشان داخل مذاکره شده، اسباب هرج و مرج مملکت را فراهم می‌آورند.

تا امروز عملیات روسیه تزاری در میان ایلات شمال و شرق و عملیات انگلیس در هر نقطه ایران ثابت می‌کند که دولت ایران مرکزیت ندارد و ملت ایران را به واسطه شورانیدن ایلات می‌توان مجبور به تسلیم نمود.

این‌ها را انگلیس‌ها از ما بهتر دانستند، ماها اعتنا نکردیم. راه حل و چاره برای رفع این عناصر مضره تهیه نکردیم. اما مسترسون‌های^{۱۰۱} انگلیسی ریش خود را بلند کرده، به دست‌های خود حنا بستند، عمامه گذاشته، عبا پوشیده، به میان این ایلات رفته، موعظه نمودند. به زبان کردی روزنامه نوشتند. روح آن‌ها را تسخیر کردند، فکر و خیال آن‌ها را بر ضد دولت ایران پرورش دادند.

انگلیس‌ها بهتر می‌دانند که ایلات ایران یک قشون بی‌خرج و بی‌ماه است، برای این که همیشه حقوق نمی‌خواهند، لباس، خوراک و همه چیز را خود تهیه می‌کنند، فقط هر وقت که لازم شد، اسلحه خود را برداشته به جنگ می‌روند. وقتی که جنگ تمام شد، قتل و غارت خاتمه یافت، به خانه خود برمی‌گردند و مشغول زراعت و حیوان‌داری می‌شوند. اما دولت همیشه باید در مقابل آن‌ها با مخارج گزاف قشون منظم داشته باشد. علاوه بر این‌ها چون ایلات به محل خود آشنا هستند، برای جنگ با آن‌ها چندین برابر قوه لازم است.

انگلیس‌ها از چندی به این طرف در میان این قشون بی‌خرج، این ممالک کار کرده، برای این‌گونه ایام زمینه تهیه نموده‌اند. دولت ایران تا امروز اقدام عملی و چاره‌قطعی در باره مرکزیت دادن قوای ملی و برداشتن خان‌خانی نکرده است. اگر اتفاقاً بعضی وقت‌ها بر ضد یک ایل کار کرده باشد، آن هم به واسطه شورانیدن ایل دیگر بر علیه آن ایل یا این که با مخارج گزافی قشون‌کشی بوده، چاره واقعی نشده است. این هم طبعاً موجب هرج و مرج و عدم اعتماد ایشان به دولت بوده است. زمامداران نالایق که هم در دوره مشروطه، هم قبل از آن خود را وارث حکومت دانسته‌اند، همیشه والی بودن، وزارت و حاکم بودن خود را مدافعه نموده‌اند. این‌ها ابداً در فکر ایران نبوده و سیاست مثبتی [متینی؟] در باره ایلات و رفع مضرات ایشان اساساً تعقیب نکرده‌اند. تمام زحمت خود را

مصروف به خفه کردن فلان آزادی خواه، به توقیف فلان روزنامه، به تبعید فلان متفکر مصروف داشته‌اند. این رجال پوسیده مملکت را قربانی نفهمی و خیانت‌کاری خود کرده‌اند. تمام زمامداران ما به قدر یک نفر مستر سون جاسوس انگلیس به حالت روحیه ایلات ایران پی نبرده، آن‌ها را مثل فلان معلم یا فلان بقال و دموکرات تصور کرده، که با یک نفر آژان می‌توان آن‌ها را توقیف نمود.

این هرج و مرج و دوام خان‌خانی با این وضع که داریم ابداً اصلاح ناپذیر نبوده و نیست. مخصوصاً بعد از آنی که آتريک انگلیس‌ها در توی این کار است. برای خاتمه دادن به این هرج و مرج، برای اصلاح اساسی باید دولت ایران تاکتیک و سیاست روشنی داشته باشد. والا هیچ سرنیزه و حاکم و والی قادر به رفع خان‌خانی نمی‌باشد. اگرچه قشون یک نوع نسبت به سابق منظم‌تر است، اما این را باید دانست و اطمینان کرد که نتیجه ندارد. تا امروز با این وسایل هیچ کاری در این موضوع پیشرفت نکرده است، یک رئیس ایل کشته می‌شود، پسر او سرکار می‌آید و یا برادرش جای او را می‌گیرد. پس یک سیاست صحیح و چاره قطعی تدریجی لازم است.

به عقیده ما تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی یگانه چاره رفع این محذورات است. انجمن ولایتی مثل والی میهمان چند روزه نیست، بلکه از اهل محل است و به خوبی بصیرت به اهل محل دارد. این مجامع فقط صلاحیت جلوگیری از مظالم ایلات را داشته، از روی تاکتیک معینی کوشش می‌کند که خان‌خانی آن محل را از میان بردارد، با حکومت و سلطه اهل محل و قوت دادن اهالی شهر و دهاتی و [با] نوع به نوع امتیازات حقوق شهری و دهاتی نسبت به ایلات [قائل شدن] به تدریج می‌توان ایران را به شکل یک دولت درآورد. اگر در شانزده سال قبل این سیاست، یعنی سیاست اختیارات اهل محل از میان برداشتن

ملوک الطوائفی با دست اهل ولایات اتخاذ شده بود، الان دچار این محظورات نبودیم. ما چاره [ای] غیر از این نمی دانیم. شاید سایر نویسندگان چاره [ای] عملی تر از این می دانند. البته خوب است بنویسند، ما هم به نوبه خود مدافعه کرده، راه عملی این مسئله را تشریح می کنیم.

این را هم می دانیم که این زمامداران، این اشخاص نالایق، این پیره مردها که با استخاره کار کرده، وکالت و مجلس را مسخره بازی و اداره کردن مملکت را کاری ساده می پندارند، غیر از خوردن، خوابیدن، سخن گفتن، ریش عملی [؟] درست کردن و عینک زدن کاری از دستشان بر نمی آید. با دست اشخاصی که در یک ماه نتوانسته اند یک حکومت به روی کار بیاورند، با دست اشخاصی که خودشان مضرتر از دزدها هستند، با دست اشخاصی که مفت می خورند، با دست اشخاصی که خودشان نماینده و طرفدار جهان شاهها، قوام الملکها^{۱۰۲} و سایر رؤسای ایلات هستند، ما گمان نمی کنیم آن چه را که امروز ایران به آن احتیاج دارد، امکان پذیر بوده و با این اوضاع به ترقی مملکت بتوان امیدوار شد.

این اصل مسلم را یک دفعه باید دانست و فهمید که اینها از اداره کردن مملکت عاجزند و چون نمی دانند چه بکنند، هر قدمی هم که بردارند، بیش تر بر خرابی اوضاع و فلاکت عمومی افزوده می شود.

۱. پرویز

تجارت با روسیه *

از قراری که تلگراف بی سیم مسکو اشعار می دارد، کمیته اجرائیه

شوراهای روسیه به تجار ممالک خارجه اجازه داده است که به یارمارکه (بازار مکاره‌ای که هر سال تابستان در شهر نژنی نووگورود تشکیل می‌شود)^{۱۰۳} امتعه وارد [کنند] و از آن جا آزادند هر نوع جنس صادر کنند. قبل از جنگ در شمال ایران با وجود مداخلات غیرمشروع کارکنان روسیه تزاری، با وجود انقلاب و هرج و مرج داخلی ایران، باز هم در نتیجه تجارت روسیه روز به روز تجارت توسعه یافته به آبادی این سامان می‌افزود. به واسطه تجارت روسیه، تجارت و زراعت پنبه اهمیت پیدا کرده، راه شوسه و غیره نیز توسعه می‌یافت. قبل از جنگ، آذربایجان، گیلان و خراسان متمول و مهم‌ترین نقاط تجارت و حاصل‌خیز ایران شده، علاوه بر این صنایع محلی رو به ترقی بود. در رشت و تبریز بعضی ماشین‌ها [ماشین‌ها] از قبیل توتون [گوبی] و غیره پیدا شده، در سبزوار و نیشابور نیز کارخانه‌های پنبه‌پاک‌کنی به وجود آمده بود. سبب ترقی باغبانی و سایر محصولات محلی در ایران که قبل از جنگ و قطع روابط آن قدر محسوس نمی‌شد، فقط تجارت با روسیه بود. اما بعد از قطع روابط، وقتی که مردم درخت‌های میوه باغات را بریده، به عوض هیزم فروختند، وقتی که پنبه، چرم و غیره را کسی نخرید، آن وقت معلوم شد که تجارت روس در حیات اقتصادی ایران تا چه قدر اهمیت داشته است.

علاوه بر این، قطع شدن واردات از روسیه، ایران را کاملاً به تحت انحصار امتعه انگلیسی‌ها آورده، انگلیسی‌ها جنس خود را ده، بلکه صد برابر گران‌تر به فروش رسانده، پول ایران را تماماً کشیدند و بردند. از یک طرف بحران و کساد امتعه خارجی، از طرف دیگر منحصر شدن بازار ایران به انگلیس‌ها، سبب شده است که اما امروز همه بیکار، همه بی‌پول، همه گرسنه، همه لخت و برهنه هستیم. زمانی که امتعه روسیه را تجار ایران از یارمارکه (مکاره) از راه ولگا به حاجی ترخان آورده، قسمتی را از کراسنودسکی و عشق‌آباد به خراسان و سایر نقاط

شرق و قسمتی را از بادکوبه به انزلی، طهران، همدان و کرمانشاه، یا از آستارا به آذربایجان می‌بردند، در سایه این رقابت بود که از یک طرف سبب تنزل امتعه خارجی و از طرف دیگر سبب ترقی امتعه داخلی [فراهم] شده بود. به علاوه راه تبریز - جلفا - تفلیس - باطوم امتعه ایران، مخصوصاً فرش را به مراتب ارزان‌تر به بازار اروپا می‌رساند. تجارت ایران همان‌طور که برای ایرانیان فایده زیاد داشت، هم‌چنین برای روسیه نیز بی‌اهمیت نبود. روسیه نیز امتعه خود را مانند چیت، شیشه‌آلات و قند در بازار ایران به فروش می‌رساند.

با این مختصر ایضاحات البته نمی‌توانیم اهمیت تجارت این دو مملکت را به قدر لزوم تشریح کنیم. برای این که احصائیه صحیح گمرکی در دست نداریم و امیدواریم که آن را به زودی تهیه کرده، به نظر قارئین خود برسانیم. امروز چون تجارت روسیه به روی تجار ایران باز شده است، بدون مداخله و جلوگیری و نیشترک (تجارت‌خانه خارجی روسیه) ایرانیان می‌توانند هر قبیل امتعه داخلی به مکاره برده و از آن جا جنس خریدند، به ایران بیاورند. البته سؤال‌هایی که سفارت ایران در خصوص عودت دادن مال‌التجاره فروش نرفته به ایران یا ممالک دیگر به کمیسری تجارت روسیه داده است، تصور می‌کنیم به دلخواه ایرانیان جواب داده خواهد شد.

شروع به تجارت آزاد با روسیه را ما تصور می‌کنیم هر ایرانی با حس، هر تاجر با فکر، هر زارع و باغبان، حتی کارگر نیز برای خود عید بزرگ خواهد پنداشت. زیرا به واسطه تجارت روسیه، اولاً بازار ایران از انحصار انگلیس‌ها خارج شده، جنس خارجی تنزل می‌کند و ثانیاً امتعه داخلی از خشکیار، برنج، پوست حیوانات، توتون سیگار، قالی و غیره به فروش رفته، یواش یواش حیات عمومی به حالت عادی برمی‌گردد و روح تازه [ای] در اکثر نقاط ایران دمیده می‌شود.

بازار مکاره از آن جهت منبع تجارت ایران است که راهش خیلی آسان است. آن‌ها که از مسئله تجارت با خبرند، می‌دانند که حمل مال التجاره با راه دریایی و نهرها به مراتب آسان‌تر از راه آهن می‌باشد. بحر خزر و نهر ولگا تمام مشکلات حمل و نقل مال التجاره از مکاره را آسان می‌کند. هنوز ما نمی‌دانیم وسایط حمل و نقل تا چه اندازه برای تجار ایران قابل استفاده است. لیکن تصور می‌کنیم که روسیه شوروی می‌تواند با کشتی‌های تجارتمی بحر خزر موجب اطمینان تجار را فراهم آورده، به توسعه و ازدیاد تجارت با معاونت‌های عملی کوشیده و حتی الامکان تجار ایران نیز بهتر است با هم دیگر اتحاد و اتفاق داشته، تمام پیشنهادهای خود با تمام وسایلی را که لازم دارند، مانند یک تشکیلات به روی کاغذ بیاورند به توسط دولت یا مستقیماً به نظر دوایر تجارتمی روسیه برسانند.

این اولین دفعه است که بعد از انقلاب روسیه بازار مکاره تشکیل می‌شود و تجار خارجه مال التجاره خود را به بازار روسیه می‌آورند تا امروز کمیساریای تجارت خارجه روسیه تمام واردات و صادرات را انحصار کرده بود و از این جهت تجار ایران نیز خیلی شکایت‌ها می‌کردند. این‌ها ذی‌حق بودند یا آن‌ها از نظر ملکی خود حق داشتند؟

ما در این مقاله به این‌ها کار نداریم. فقط انحصار تجارت از طرف اداره تجارت خارجی روسیه تجار ایران را خیلی تأثیر [متأثر؟] کرده بود و همه منتظر اقدامات نمایندگان تجارتمی ایران در مسکو بوده و هستند و خیلی احتمال می‌رود که در این خصوص نیز موفقیت کامل برای طرفین حاصل شود، زیرا که امروز روسیه محتاج به امتعه ایران می‌باشد. خشکبار، پنبه، برنج، توتون سیگار و غیره ایران، شاید گندم خراسان می‌تواند در حیات اقتصادی روسیه رول بزرگی بازی نماید. همچنین قند، چیت، نفت و سایر امتعه روسیه را نیز بازار ایران احتیاج دارد. طوری که در بالا گفتیم، ایران امروز کاملاً در تحت مونوپول [انحصار] امتعه انگلیس است. امتعه روسیه

فقط می تواند این زنجیر را پاره کند. ما همه می دانیم که در تجارت، رقابت سبب ارزانی و خوبی متاع می شود. امروز انگلیس ها چون رقیب ندارند، هر چه اشیاء بد و پوسیده باشد، به ایران آورده، هر قیمت که مایل بوده اند به فروش رسانده اند. اما فردا اگر رقیب بزرگی پیدا شود، البته این طور نخواهد بود، بلکه امتعه هر کس ارزان تر و خوب تر شد به فروش می رود و فروشندگان نیز کوشش می کنند که هر چه ارزان تر امتعه خود را تمام کنند و سعی نمایند که توجه مشتری های خود را به خوبی و قشنگی به امتعه خود جلب کنند. گذشته از این ها معاهده آلمان و روسیه نیز در تجارت و بازار ایران بی اثر نخواهد شد، زیرا قبل از جنگ امتعه و جنس آلمان در بازار ایران نفوذ مهم پیدا کرده بود و همه می دانیم که آن وقت راه آهن بغداد و برلن هنوز قابل استفاده نبوده، اکثر مال التجاره آلمان از راه روسیه به ایران حمل می شد.

ما حتماً می دانیم که نمایندگان تجارتهای ایران در مسکو در مسئله ترازیت تحصیل موفقیت خواهند کرد. حالا اگر یک دولت عادل و عاقل داشتیم، اگر یک حکومت داشتیم که پروگرامش در روی منافع ملی، نه مدافعه ریاست طرح شده بود، اگر متمدن و پول داران باشرف و باعقل داشتیم که سرمایه خود را در عوض ده خریدن، پارک ساختن، اتومبیل و درشکه نگه داشتن، به تأسیس کارخانه و دارالصنایع صرف می کردند، به آسانی ممکن می شد از صنایع خارق العاده آلمان استفاده بکنیم و روسیه نیز به واسطه راه های نزدیک خود، گمان نمی کنیم که حاضر به کمک ایرانیان نمی شد. اما سبب تأسف است که ما نه آن دولت عادل و نه این ملت عاقل را داریم.

به هر حال با تجارت روسیه و آلمان در بازار ایران، در حیات اقتصادی ایران دوره جدیدی شروع می شود.

اگر [بنا بر این باشد] که ما نیز تمام اقدامات سیاسی را از نتیجه مسائل اقتصادی بدانیم و منافع مادی را حرکت دهنده چرخ‌های سیاست دنیا بپنداریم، البته در اوضاع امروزه ایران نیز دچار بعضی اشکالات نشده، گول هر گوینده را نخواهیم خورد. سمیتکو قوت پیدا می‌کند، نوکران دولت بر ضد دولت قیام می‌نمایند، لرها به غارتگری شروع می‌کنند، مستر ویلسن انگلیسی،^{۱۰۴} نایب‌السلطنه بین‌النهرین، به عنوان نماینده نطق جنوب به طهران می‌آید، کابینه یک ماه در بحران می‌ماند، اکثریت مجلس به هم می‌خورد، روز به روز هرج و مرج توسعه می‌یابد. این‌ها برای چیست؟ اگر بگوییم موجد این هرج و مرج تنها عناصر داخلی است، البته سهو بزرگی کرده‌ایم. اگر روزنامه‌های مرکز را بخوانیم، خواهیم دید از منابع خارجی این هرج و مرج‌ها تراوش می‌کند.

بعضی‌ها که از روح سیاست خارجی خبردار نیستند، می‌گویند روسیه نیز سبب هرج و مرج در ایران شده است. آن‌ها تصور می‌کنند که از خارج هم مثل ایرانی‌ها اشخاصی پیدا می‌شوند که بدون منافع مادی یک دقیقه خود را به کارهای بی‌مصرف، صرف یا برخلاف منافع اقتصادی خود اقدام نمایند. فاکت می‌گوید روسیه از یک طرف با آلمان معاهده بسته، از طرف دیگر درهای تجارت روسیه به روی تجار باز شده و بازار ایران در مدت کمی از دست انگلیس‌ها خارج می‌شود، بنابراین انگلیس‌ها مجبورند آتتریک کنند و هرج و مرج تولید نمایند. غارتگری را توسعه دهند و طوری نمایند که موقعیت خود را حفظ کنند. اما روس‌ها برعکس مجبورند برای توسعه تجارت خود، برای اصلاح اقتصادی خود، حتی الامکان کوشش کنند که در ایران امنیت و آسودگی استقرار یافته و طرفین استفاده کنند. روسیه خیلی خوب می‌داند که ایران محتاج به امته می‌باشد و بازار ایران از دست امته پوسیده‌گران انگلیسی خراب شده است و اگر بتواند با امته انگلیسی در ایران رقابت کند، ضربه‌های مهلکی

به سرمایه انگلیسی زده است. باید کارکنان حکومت شوروی را دیوانه پنداشت اگر برای خاطر سید جلال* دیوانه غارتگر در جنگل دست از این منافع مهم خود بردارند.

نویسندگان مهملی که امروز روسیه را محرک هرج و مرج می‌پندارند، ابله و کورند. معاهدهٔ ۱۹۰۷ بر علیه نفوذ [آلمان] و راه آهن بغداد و برلن مابین انگلیس و روسیه منعقد شد، ولی امروز تماماً وضعیت برعکس آن روز است. این روزنامه‌نویس‌های بی‌حس نمی‌دانند که مبارزهٔ اقتصادی امروز خیلی مهم‌تر از مبارزهٔ با توپ و تفنگ است. انگلیس‌ها تصور می‌کنند که با آتربیک و هرج و مرج ممکن است از تجارت ایران با روسیه و آلمان جلوگیری کنند، نه این سیل می‌آید. اگر بنا باشد انگلیس‌ها در سیاست مخصوص خود دوام کنند و ایران را دچار آناارشی نمایند، شاید هم به واسطهٔ آگنت [عامل و جاسوس] و نوکرهای غیرمستقیم خود به ایران قشون هم بیاورند یا دولت ایران را مجبور به معاهده‌های استقلال‌کش نمایند. باید یقین بدانند که ایرانیان را مجبوراً به دامن روسیهٔ شوروی و آلمان انداخته‌اند، زیرا ایرانی‌ها بیش از این طاقت چپاول و غارتگری اقتصادی و مالی ایشان را ندارند. زیادی از این، ایرانیان نمی‌توانند دچار بحران اقتصادی بشوند. این را باید انگلیس‌ها به خوبی احساس کنند که آن دست‌های نیرومند که قرارداد وثوق‌الدوله را پاره کردند، آن سینه‌های مملو از آتش که جلو توپ‌ها و مترالیوزها ایستاده، قشون انگلیس‌ها را از ایران خارج کردند، آن سرهای پرشور که برای آزادی و استقلال ایران به سر دار رفتند، باز هم از آن‌ها اشخاصی باقی مانده است. یک دفعه برای اخراج دزد خانه‌های خود را آتش می‌زنیم، یک دفعه برای زنده شدن می‌میریم، یک دفعه برای کسب شرافت تمام تهمت‌ها را به خود قبول می‌کنیم. وقتی که ما را به حال خود نمی‌گذارند،

وقتی که دست از سر ما نمی‌کشند، وقتی که می‌خواهند برای منفعت خود ما را محو کنند، وقتی که نمی‌گذارند ما به اصلاح اوضاع اقتصادی خود بکوشیم، نهایت ما هم شورش می‌کنیم، قیام می‌نماییم و باز هم سینه‌های خود را سپر گلوله‌های انگلیس‌ها کرده، در زیر آتش آبرویان‌ها جلو می‌رویم، یا محو می‌شویم یا دست‌های خائن را یک دفعه قطع می‌کنیم. انتقام منطق نمی‌داند. انقلاب زور نمی‌شناسد. انفجار از سوختن و سوزاندن باک ندارد.

۱. پرویز

۶۴

حکومت مرکزی و اختیارات محلی *

برای آن که ملت بتواند کاملاً از حقوق خود استفاده نماید، حکومت ملی و اصول دمکراسی کاملاً اجرا شود، لازم است که یک مملکت به جمهوریت‌های کوچک تبدیل یابد.

تجربه ثابت می‌کند که در حوزه‌های کوچک انتخابات بهتر به منفعت ملت انجام می‌گیرد. مملکت سوئیس یک نمونه از این موضوع است. برای همین است که آمریکا و آلمان نیز اصول فدراسیون را قبول کرده‌اند و روسیه شوروی نیز همان اصول را اختیار نموده است.

اصول فدراسیون هرچند در ممالک متفاوت است، لیکن اساس و فلسفه آنها اختلافی ندارد. اصول فدراسیون و اختیار اهل محل تنها برای اجرای انتخابات نیست، بلکه برای جلوگیری از هرج و مرج داخلی و حفظ و ترقی ملت فایده زیاد دارد. زیرا ساکنین یک نقطه در حیات و

معیشت خود یک نوع احتیاجات خصوصی دارند که آن‌ها را خود اهل محل بهتر از دیگران مسبقند. مثلاً اهالی کنار دریا به چیزهایی که ساکن دشت و کوهستان احتیاج دارند، محتاج نیستند. احتیاجات اهالی گرمسیر غیر از احتیاجات اهالی سردسیر است. از این نقطه نظر است که اصول مختاریت محلی در اکثر ممالک اروپا و آمریکا قائم شده است.

فرانسه اگرچه اصول فدراسیون را قبول نکرده است، معهداً در آن جا نیز اهالی ولایات و شهرها یک نوع اداره و اختیارات خصوصی دارند و مسائل راجع به محل را خودشان حل می‌کنند و در تاریخ انقلاب فرانسه انجمن‌های محلی دخالت بزرگ داشته است.

در سابق گمان می‌کردند که با زور سرنیزه ممکن است اهالی یک مملکت را در اطراف یک حکومت مرکزیت داد. اما بعد از توسعه تمدن معلوم شد که زور سرنیزه لازم نیست. به وسیله اختیارات محلی و قوانین می‌توان به آسانی از تمام قوای اهالی مملکت استفاده نمود. بنابراین امروز می‌بینیم که حقوق و امتیازات اهالی محل یا به واسطه اصول فدراسیون یا انجمن و شوراهای محلی تأمین شده و حاکمیت یک شهر یا یک طایفه یا ایل از میان رفته و تمام اهالی مملکت دارای یک حق بالسویه شده‌اند و ممکن هم نیست حقیقتاً یک ایالت یا اکثریت اهالی را از حقوق خود محروم کرد.

در مملکت یک حقوق عمومی و قوانین اساسی است که همه به آن‌ها علاقه دارند و البته آن را باید تمام نمایندگان ملت در یک جا مشترکاً حل کنند. اما بعضی مسائل مختص به اهالی یک محل است. مانند مسئله ماهی‌گیری در گیلان که اهالی خراسان ابداً از آن اطلاعی ندارند. یا موضوع زراعت تریاک خراسان که ربطی به گیلانی‌ها ندارد. در همچو مسائل البته باید اهل محل خودشان فکر کنند و قوانین مطابق احتیاجات خود وضع کنند. منتهی این قوانین نباید مخالف اساس قوانین عمومی باشد.

در ایران اجرای اصول فدراسیون ممکن است یا نه؟

این موضوع هر چند به طور وضوح در مراکز سیاسی موضوع مباحثه نبوده، فقط در مراومه دسته [های] اتفاق و ترقی و سوسیالیست ایران که در سال‌های قبل منتشر شده، از این اصول مختصری بحث شده است. هر چند بعضی‌ها قیام شیخ محمد خیابانی و کلنل محمدتقی خان را حمل به تجزیه آذربایجان و خراسان کرده‌اند، اما اساساً در خود اهالی محل احساسات مختاریت نبوده است.

شرارت ایلات و کردها به این مقاله مربوط نیست و این‌ها آثار ملوک الطوائفی قدیم است. این را نمی‌توان انکار کرد که حکومت مرکزی تاکنون توجه تامی به ولایات معطوف نداشته و آن‌ها را از خود راضی نکرده و این که آن‌ها تاکنون به فکر تجزیه نیفتاده‌اند، همان احساسات ایرانیت بوده است و الا با این اصول اداره ممکن نبود از مردم جلوگیری شود. ما کار نداریم که در ابتدا چگونه بوده. شاید آذربایجانی‌ها از جنس مغول‌ها هستند، یا خراسانی‌ها از نسل عرب یا گیلانی‌ها از ملت دیگر یا کردها از نسل مدی بوده‌اند. این‌ها را امروز مدرک قرار دادن دیوانگی است. احساسات و عادات امروز تمام سکنه ایران، ایرانیت همه را ثابت می‌کند. ولی در عین حال حکومت مرکز نمی‌تواند آن‌ها را قانع سازد.

پس به طور خلاصه می‌توان گفت اهالی ایران همگی دارای یک احساسات بوده، فقط شرایط محلی هر ولایت متفاوت است. ایرانیت مافوق همه نوع اختلافات است. یک نفر آذربایجانی خود را بهتر از شیرازی ایران‌پرست می‌داند. شاید شیرازی بهتر از خراسانی و اصفهانی بهتر از همه باشد. لیکن با وجود این باز هم شورش‌ها را [ناشی] از فکر تجزیه نمی‌توان گفت. حتی اگر دست خارجی در بین نبوده، اسمعیل آقای سمیتکو نیز مسئله استقلال کردستان را پیش نمی‌کشید.

ما ابداً از این پیش آمدها تعجب نداریم. برای این که در فوق گفتیم و در

مقاله «ایلات» نیز اشاره کردیم که اهالی محل دارای احتیاجات مخصوصی هستند و حکومت مرکز نیز تا امروز یک سیاست مخصوص و معینی برای رفع آن‌ها تعقیب نکرده است و بنابراین، اهالی راضی از حکومت مرکزی می‌باشند و نه حاضر برای تجزیه. این است که عقیده فدراسیون در ایران اساسی ندارد. زیرا اکثریت این مملکت بی علم و جاهل است و ما حالا آدم‌هایی را که بتوانند طهران را اداره کنند، نداریم و به طریق اولی اداره کردن ممالک کوچک امکان ندارد. پس فقط چاره در تشکیل انجمن‌های ولایتی است. با تشکیل این انجمن‌ها به خوبی می‌توان از فکر تجزیه و استقلال جلوگیری کرد و ایرانیت را فوق تمام منافع خصوصی قرار داد.

ایران حالا احتیاج به فدراسیون ندارد. امروز باید به واسطه توسعه اختیارات اهالی محل به مرکزیت دادن حکومت کوشید و الاً روز به روز عدم رضایت اهالی توسعه یافته، فکر تجزیه تولید خواهد شد.

آن‌ها که تصور می‌کنند چند نفر مخبرالسلطنه و فرمانفرما می‌توانند ایران را اداره کنند، وزیر و والی شده، بزرگان محلی را در عوض دزدها بکشند، یا به زور سرنیزه و پول وکیل شده، قوه مقننه را به دست بگیرند، البته با این فکر مخالف هستند. ما با آن‌ها کاری نداریم. زیرا عملیات آن‌ها در مقابل چشم تمام ایرانیان است و همین اعمال زشت و سوءاداره این کهنه‌هاست که مملکت دچار فلاکت شده و ولایات مجبور می‌شوند خود مستقیماً به اداره امور خود پردازند. چون که نتیجه استبداد و فشار ردالعمل است. سیاست منحوس امروز، فکر فدراسیون سهل است، فکر استقلال کامل را هم در کله اهالی جای می‌دهد.

این مسائل را مخبرالسلطنه و سایر اشراف احساس نمی‌کنند. آن‌ها می‌روند و خیابانی‌ها و آزادی‌خواهان را می‌کشند و دزدهای مسلح قراجه‌داغی و بجنوردی را به شهر دعوت می‌کنند. آن‌ها اصلاح‌طلبان را

می‌کشند و افتخار می‌کنند، اما اسلحه شاهسون را نمی‌گیرند و به سمیتکو اهمیت نمی‌دهند.

این حقایق ما را مجبور می‌کند که با اصول ادارهٔ امروز، ضدیت کنیم و لجاجت هم نداریم. زیرا هرچه را که به عقیدهٔ خودمان مفید و لازم می‌دانیم، می‌گوییم.

انجمن‌های محلی برای خاتمه دادن به ملوک‌الطوایفی، صحت انتخابات، ترقی تجارت و صنایع محلی وسیلهٔ بزرگی است و ضرری هم برای دولت ندارد. بالعکس اگر دولت همیشه یک قوهٔ علیحده باشد و ملت نیز با نظر منفی همیشه به حکومت نگاه کند، حکومت ملت را گوسفند بداند و ملت حکومت را گرگ تصور کند، روز به روز بر خرابی و بدبختی افزوده خواهد شد.

ما چون می‌دانیم رجال امروزی این عقاید را تصورات باطل می‌دانند، به ایشان حمله و تعرض نمی‌کنیم ولی به آن‌ها که خود را از ملت می‌دانند، می‌گوییم که در موضوع ایلات سهو بزرگی را مرتکب می‌شوند. مثلاً بعضی‌ها که خود را هادی فکر دموکراسی، بلکه سوسیالیست می‌دانند، باز هم مصلحت‌بینی می‌کنند که باید رؤسای ایلات را تطمیع کرد که دست از شرارت یا فکر استقلال بردارند و برای صحت نظریهٔ خود، پان ترکیست‌ها را دلیل می‌آورند اما فراموش کرده‌اند که سهوهای همین حزب اتحاد و ترقی بود که سبب فنای امپراطوری بزرگ ترک شده، اعراب بین‌النهرین را به آغوش انگلیس‌ها، فلسطین را به بغل فرانسه، ارمنی‌های آناتولی را به طرف روس‌ها یا یونانی‌ها انداخت.

اهالی ایران از ترک تالر و گرد ایرانیت را فوق تمام احساسات می‌دانند ولی با وجود این باید یک نوع اختیارات محلی به آن‌ها داد. اما عثمانی‌ها به اسم ترک و استبداد ملی، اعراب را از خود دور نمودند و حال آن‌که اگر اصول مختاریت محلی را قبول می‌کردند و عثمانی را یک دولت اسلامی

یا یک دولت مختلف‌العناصر معرفی می‌کردند و عملاً احساسات سایر نژادها را به اسم پان‌ترکیزم تحقیر نمی‌کردند، دوچار این اشکالات نمی‌شد. ترک‌ها این مسائل را نفهمیدند و خواستند شورش اعراب را با سرنیزه و ازامنه را با قتل عام بخوابانند. ایرانی‌های ساکن اسلامبول را «عجم اشکی» گفتند و همه را بر ضد خود شورانیده، عثمانی را متلاشی کردند.

همچنین روسیه تزاری در مقابل تقاضای اهالی ترکستان، لهستان، تاتارستان، قفقاز و غیره به سرنیزه متوسل شده، سیاست پان‌اسلاویزم را تعقیب نموده و سلطنت تزاری را قربانی این سیاست سوء نمودند. از کجا معلوم است که اگر انگلیسی‌ها اعراب را به خود وانگذارند و دست از گریبان هندی‌ها و غیره برندارند، مانند روسیه تزاری و عثمانی مضمحل نخواهند شد.

ما در ایران این‌گونه اسارت‌های ملی را قائل نیستیم ولی بعضی نویسندگان بی‌فکر، آذربایجان را ترک [خوانده] یا فلان ایل را ایرانی ندانسته، در باره آنها سیاست علیحده تعقیب می‌کنند و این مسئله خطرناک‌تر از سیاست دولت می‌باشد. اگر بنا باشد نویسندگان این فکرها را تلقین و حکومت نیز سیاست سابق را تعقیب کند، قطعاً از میان اهالی ولایات، ملت‌های جدیدی به زور احداث می‌کنند و دست خارجی نیز آنها را تأیید کرده، یک دفعه ملتفت می‌شویم که هرج و مرج مملکت را احاطه کرده است و فلان قسمت ایران را انگلیس‌ها مثل بین‌النهرین به اسم استقلال فلان طایفه در تحت تسلط خود درآورده است.

در هر حال دولت باید بدون تأخیر، انجمن‌های محلی را دعوت به انعقاد کند و اختیاراتی به اهالی بدهد و با آمال ملت مقاومت نکرده، آنها را به کمک خود بطلبد.

باز هم روزنامه‌ها*

ما یکی از مقالات مسلسل «حفظ آزادی از وظایف ملت است» را به مسئله مطبوعات اختصاص دادیم. قارئین می‌دانند که در آن مقاله ما فقط خیانت‌های اشراف را در عالم مطبوعات نشان داده بودیم. ما در آن مقاله می‌خواستیم ثابت کنیم که حب ریاست و آنتریک زمام‌داران، پول و وعده‌های گوناگون منتظر الوزاره‌ها مانند سایر قسمت‌های حیات اجتماعی ما، مطبوعات را نیز خراب کرده است.

اشراف، ثروت، پول، عشرت، حکومت و حق حیات را از ملت غصب نموده‌اند. با اشراف و بی‌وجدانی، ناموس ملت را لکه‌دار کرده، در کنار هر شهری یک شهر مخصوص ایجاد می‌نمایند. پارک‌های عالی، محلات قشنگ، فرش‌ها و تجملات شیک ایشان، مدفن ناموس و عصمت هزاران دختر باعصمت ایرانی است. و هر سال به انواع و اقسام حيله‌ها گول زده، بعد از برداشتن زیبایی و دارایی و بدبخت کردن آن‌ها را به خیابان لاله‌زار و ناصریه یا به شهر نو می‌فرستند، یا مجبور به انتحار می‌کنند. همان طور نیز صاحبان مطبوعات و جراید را پول داده، آن آرزو و نیت‌هایی را که [آن‌ها] در ابتدای تأسیس در سر داشتند، عقیم می‌گذارند و پس از آن که بکارت‌شان را برداشتند، آن‌ها را مانند همان دخترهای معصوم دیروزی و خودفروش‌های ردل امروزی قهراً به چرکاب ردالت می‌اندازند.

این‌ها را ما در مقاله «مطبوعات و ملت» شرح دادیم. اما تمام تقصیرها را به گردن اشراف تحمیل کردن نیز صحیح نمی‌باشد. مدیران مطبوعات نیز در قسمت خود مقصر هستند. این‌ها خوردشان برای خرابی مستعدند. گول زدن بد است، اما گول خوردن نیز ثواب [صواب؟] نیست.

این بدبختی‌ها مانند سایر بدبختی‌ها نتیجه عدم اطلاع کامل از اوضاع و نبودن مسلک و تاکتیک معینی پیش می‌آید. مادام که روزنامه‌نویس‌ها تابع پیش‌آمد و حوادث هستند، مادامی که روزنامه‌نویس‌ها قبل از شروع به انتشار روزنامه به طور واضح وظیفه خود را نمی‌بینند و مانند مسافری نقطه غیر معلوم، به راه افتاده‌اند، در این صورت تزلزل، بوقلمون‌واری، هر روز یک رنگ شدن، هر دقیقه یک فکر را تعقیب کردن، هر ماه یک راه رفتن، گاه چپ اندر چپ شدن و گاه راست اندر راست گردیدن، گاه تملق، گاه ربا، گاه فحش دادن حتمی است. چون مقصد از نوشتن، صاحب روزنامه شدن است. هر وقتی که آمال در اطراف مقاصد شخصی و منافع خصوصی محدود شد، مجبور است هر روز به یک لباس دیگر بیرون بیاید. این طبیعی و قطعی است و ما برای نمونه از مندرجات جراید میهن اقدام و غیره دلایل خیلی واضحی می‌توانیم بیاوریم.

میهن - ۲۵ رمضان. آقای مشیرالدوله را یگانه عنصر پاک و صالح ایران می‌دانیم.

میهن - ۱۰ شوال. هنوز وجاهت دروغی مشیرالدوله اسباب دست یک عده هوچی پارلمانی شده، از خاتمه دادن بدین بحران مهلک جلوگیری می‌شود.

میهن - ۱۳ رمضان. کلنل‌گری که سابقاً قونسول انگلیس مقیم مشهد بوده و در مدت جنگ قشون انگلیس در شرق ایران به دستورالعمل او باعث خرابی‌های بی‌شمار شده است، به واسطه دوستی و سابقه با قوام‌السلطنه داخل مذاکره با سفارت شده و او را کاندیدای ریاست وزرایی کرده است.

در همان شماره نسبت ارتجاع، اختلاس، اجنبی‌پرستی، خیانت و هرچه بدی هست به قوام‌السلطنه داده، در آخر مقاله می‌گوید:

و شما را ای ایادی خون‌خوار اجنبی اجازه اشغال نخواهیم داد.
میهن - ۶ شوال. قوام السلطنه فرد مبرز عملی است... با امتحانات عملی که آقای قوام السلطنه در تاریخ گذشته یادگار گذاشته، امیدواریم در این دومین مرتبه زمام‌داری یک مملکتی که تشنه این همه اصلاحات مهم اساسی است، کمر خم ننموده، بدون بیم و هراس و عدم اعتنا به عناصر هرج و مرج طلب مملکت را از این گرداب هولناک بدبختی نجات دهد.

اقدام - ۱۷ رمضان. قوام زندگانی خود را به محور آزادی و سعادت یک ملتی ترجیح داده است... دیگر ایران و ایرانی برای حکمرانی اشخاص مختلس و جانی و بد سابقه حاضر نیست.

اقدام - ۱۲ رمضان. قوام السلطنه که ما بارها او را دفن کردیم، طمع احراز بعضی مقامات ارجمند کرده و به توسط مبلغین خود مشغول نیرنگ هستند و ما تصور نمی‌کنیم که شما^{۱۰۵} به این‌ها اجازه دهید که بدبختی و فلاکت ما را تجدید کنند. این‌ها جگر ملت را فشرده و هنوز چنگال آنان خون‌آلود است.

اقدام - ۱۲ شوال. آن‌هایی که آمدند و رفتند، نالایق بوده و هستند. لاکن شما که واجد یک فکر روشن و روح تازه هستید، بالنسبه از اغلب آن‌ها قادرتر و جدی‌تر هستید... شما مشهور به قوه اراده و عزم هستید... و غیره و غیره.

اگر کسی از آن‌ها پرسد که آقایان محترم شما که دیروز قوام السلطنه یا دیگری را بد می‌دانستید، فحش می‌دادید، نالایق می‌گفتید، چه شد که امروز کاملاً طرف‌داری می‌کنید و بی‌زماری می‌نامید؟ خواننده بیچاره حرف دیروزی را تصدیق کند، یا امروزی را؟ آیا مقالات با حرارت را قبول نماید یا مسلک اعتدالی و فکر مدافعه از حکومت اشرافی را؟

نصرت‌الدوله که خود را یک نفر دیپلمات می‌داند و هر خیانت که مرتکب می‌شود، می‌فهمد، باز هم از اقرار به خطای خود خودداری نکرده، از کرسی پارلمان می‌گوید که من در قبول فوری امتیاز نفت شمال نفهمیدم، سهو نمودم. در صورتی که ما همه می‌دانیم که نصرت‌الدوله آن روز هم می‌دانست. فقط امروز مصلحت را در این می‌بیند. او زیرک است و می‌خواهد آن خیانتی را که می‌رفت پرده از رویش برداشته شود، دوباره مستور نماید. او می‌دانست که ملیون از امتیاز نفت شمال به کمپانی «استاندارد اویل» راضی نمی‌باشند. نه برای این که کمپانی «استاندارد اویل» بد است یا با انگلیس‌ها شریک شده است، بلکه برای این است که دولت آمریکا ممکن است با انگلیس‌ها ساخته باشد و ممکن هم نیست یک کمپانی بدون اجازه دولت متبوعه خود بتواند یک امتیاز خارجی را با کمپانی دولت دیگری به میان بگذارد. آن هم امتیازی به این بزرگی که خالی از منافع سیاسی نیست. بلکه دولت آمریکا در موضوع نفت شمال بیش‌تر از موانع اقتصادی دچار مشکلات سیاسی خواهد شد.

نصرت‌الدوله امروز این مسئله را می‌داند، آن روز هم می‌دانست. امروز دروغ می‌گوید که من گول خوردم و ندانستم که این امتیاز با ریسمان به امتیاز جنوب بسته بوده است. نصرت‌الدوله چون می‌است معینی دارد و می‌خواهد به هر وسیله باشد آن سیاست را از پیش ببرد، ولو این که بنا باشد از انگلیس‌ها بد بگوید.

اگر او فکر خائنانه خود را اجرا کند، منتها یک خائن زیرک دارای فکر معینی معرفی می‌شود. اما آن‌ها که نمی‌فهمند و تاکتیک معینی ندارند، فقط از دور صدایی شنیده، داد و فریاد می‌کردند و امروز هم برخلاف آن چیز می‌نویسند، امروز هم نمی‌دانند. آن‌ها در برابر، بیش‌تر از نصرت‌الدوله مقتضح می‌شوند.

نصرت‌الدوله خیانت عمدی می‌کند و خائن است، اما آن‌ها هم خائن و هم بی‌اطلاع، هم مزدور و هم دزدند.

اگر ما بخواهیم مندرجات اکثر روزنامه‌ها را از اول تا آخر مقایسه بکنیم برای احذی جای تردید باقی نخواهد ماند.

شاید بعضی‌ها بعد از این به ما حمله کنند و نوشته‌های ما را فحش حساب نمایند، اما از اول می‌گوییم که ما غرض خصوصی با ایشان نداریم، ما می‌گوییم که نویسنده جریده باید مسلک داشته [باشد] ولو اشراف‌پرست هم باشد. ولی کسی نمی‌تواند از مندرجات این جراید مسلک و عقیده مستقیم آن‌ها را بداند.

همان‌طور که اعضای مجلس از سیاست می‌ترسند و قسم می‌خورند در سیاست مداخله نکنند، همان‌طور که نمایندگان احزاب جرأت نمی‌کنند مسلک خود را اظهار نمایند، همان‌طوری که در مجلس دموکرات‌ها مدافع فکر اریستوکراسی و بعضی سوسیالیست‌ها حافظ اصول اشرافیت هستند، همان‌طور هم جراید برخلاف ادعای خود رفتار می‌کنند. مثلاً در سرلوحه روزنامه می‌نویسند که روزنامه‌ایست مستقل‌الافکار، اجتماعی، طرفدار کارگر، ارگان کارگر، یا می‌بینید دیگری برای اثبات وطن‌پرستی خود نقشه ایران را در کلیشه روزنامه گنجانده یا برای [نشان دادن] انقلابی بودن خود، سرلوحه را با رنگ قرمز چاپ می‌کند، ولی مندرجات آن‌ها یکی دعاگویی از قوام‌السلطنه و حضرت اشرف‌ها، دیگری ارگان قوام‌الملک شیرازی، سومی جیره‌خوار فلان ایل، چهارمی وقف نصرت‌الدوله، پنجمی مخصوص اظهار محاسن مولتور و خرابی اتحادیه پست، ششمی نوکر دولت، هفتمی مدافع سردار مؤید برادر صمدخان ظالم شریر معروف [است و] هشتمی و نهمی دم سیدضیاء را گرفته این طرف و آن طرف می‌روند!

کاشکی این هم دایمی بود. اما نه! این طور نیست. می‌بینید مانند زن [...] هر یک چهار دفعه به حباله نکاح فلان رجل رفته، بعد طلاق گرفته، شوهر دیگر اختیار می‌کند. بلکه مانند ماه‌رویان عشق فروش هر روز در

آغوش یکی می خوابند، هر دم مترس تازه می گیرند، هر دقیقه برای یکی می رقصند.

این ها از حیث بی مسلکی به اکتورها خیلی شباهت دارند. ما از اکتورها معذرت می خواهیم. زیرا اکتوری صنعت [هنر] عالی است. مقصود کار است. مثلاً یک اکتور گاه قاتل می شود، گاه مقتول، گاه عاشق است گاه رقیب. اما او صنعتگر [هنرمند] است و هر قدر بتواند بیش تر تغییر قیافه بدهد، همان قدر بهتر است. اما روزنامه نویس این حق را ندارد. بوقلمون صفتی برای نویسنده، برای شخص سیاسی ننگ و اسارت است. مطبوعات سند تاریخی است، افسانه نیست. روزنامه، تاریخ آمال و افکار ملت است، آن را لکه دار کردن، تاریخ یک ملت را خراب نمودن است. اگر یک نفر تاریخ نویس بخواهد در باره فلان شخص، مثلاً قوام السلطنه چیز بنویسد و سند خود را اقدام یا میهن قرار دهد، آیا در نوشتن تاریخ دوچار مشکلات نشده، کارکنان آن ها را متزلزل و بی مسلک نخواهد خواند؟

ممکن است آقایان عصبانی شده، یا فحش بدهند و در عوض اصلاح خود به ما حمله کنند، یا اظهارات ما را خارج از نزاکت قلمداد کرده، در چشم خود درخت را ندیده، به موهای چشم ما ایراد نمایند.

اما ما چه کنیم. حقیقت این طور است. ماست سفید است. اگر شما برای این که ما می گوئیم ماست سفید است، بدتان آمد و این حقایق را فحش می دانید، با ما کار نداشته باشید. شاید ما هم عیب زیاد داریم، ولی عیب ما عیب شما را مشروع نمی کند. شما کوشش کنید رنگ ماست را آن طور که می خواهید بکنید و الا حمله و فحش های خنک بی مزه و فکاهیات لوس فایده ندارد.

امروز همه مردم می گویند، اغلب جراید از قوام السلطنه پول گرفته اند. آیا نگارشات آن ها به مردم حق نمی دهد که این سوءظن ها را بکنند؟

۱. پرویز

سید ضیاءالدین *

مثلی است که «دره که خلوت شد، رویاه شاه می شود.» سید ضیاءالدین^{۱۰۶} نیز ادامه بحران و خرابی وضعیت را دیده و مملکت را خلوت تصور کرده، به فکر سلطنت افتاده است! از این رو به یک نفر از همکاران خود مکتوب مفصلی نوشته و توصیه نموده است که در جراید طهران درج کند. شاید بدین واسطه موجودیت خود را معلوم کرده و بدین طریق بفهمد زمینه چیست تا بلکه در آتیه بتواند به مقام اولی خود برگشته، کارهای مهم انگلیسی ها را انجام دهد.

جریده ستاره ایران که هنوز هویت سیاسی و مسلک خود را معرفی نکرده، گاه به نعل و گاه به میخ زده و عمری به سر برده است، آن مکتوب را در شماره ۱۹۲ درج نموده است.

سید ضیاءالدین در عبارات مشعشعی که لابد چند دفعه نوشته و قلم کشیده و مدتی وقت خود را صرف آن کرده است، اولاً از زور بازوی نیرومند خود تعریف می کند و خود را قادر، فعال، کاری و در عین حال صحیح العمل، درستکار، پاک و پاکیزه معرفی می کند. بعد برای خالی نبودن عریضه و جلب توجه خوانندگان طوری که معمول سایر جراید ایران است، به اشراف حمله می کند و در آخر از عملیات خود دفاع نموده، ضمناً خود را ضد و دشمن انگلیس ها نشان می دهد.

از همه مضحک تر این است که می نویسد دوباره قضایا به میل من ختم خواهد شد و در نتیجه باز من آمده، ایران و ایرانیان را نجات خواهم داد! و قسم می خورد که تا به حال دزدی نکرده، یعنی شانسش بزرگ تر از دزدی بوده است و این همه اتومبیل، درشکه، مطبوعه، مبالغ گزافی که خرج

می‌کرد و هنوز هم در خیابان‌های باصفای سویس مصرف می‌کند، این‌ها را با عرق جبین کدیمین تحصیل نموده است و مال خودش می‌باشد. این رجز از رجز سپهسالار اعظم نیز مفصل‌تر و خنک‌تر است و خواننده را خسته می‌کند. با وجودی که سیدضیاءالدین از بی‌کاری استفاده کرده، با اسلوب قشنگ ادبی نوشته است، ستاره ایران می‌گوید من این مکتوب را برای این درج کردم که اسناد تاریخی و اطلاعات اجتماعی است. گویا یک مکتوب بهتر از اوراق رعد اعمال سیدضیاءالدین را ثابت می‌کند! شاید مقصود ستاره ایران شست و شوی سید بوده است و این را هم با چند مکتوب یا یک روزنامه اقدام یا مجله عصر جدید پاک کردن محال است مادامی که اوراق رعد پایمال نشده، پاک کردن سیدضیاءالدین خیال باطل است. هیچ نویسنده بوقلمون‌صفت هیچ روزنامه مزدور هیچ عصر جدید یا عصر الکتریک نمی‌تواند عملیات جنایت‌کارانه و تاریخ سیاه سیدضیاءالدین را پنهان کند.

من با آن جوانانی که سیدضیاءالدین آن‌ها را در اداره‌ها جای داد و آن‌ها نیز مدتی بدین مناسبت او را رزاق واقعی خود می‌دانند، کار ندارم و نیز آن‌هایی را هم که سید برای اغفال عامه حبس کرده بود و ایشان نیز از دست او عصبانی هستند و فحش می‌دهند، ذی‌حق نمی‌دانم و هم به یک عده اشخاصی که از دور چیزی شنیده و از ماهیت و حقیقت کار اطلاع ندارند، اعتراض نمی‌کنم. لیکن حقایقی را که در باره او می‌دانم و می‌بینم که سعی در پرده‌پوشی آن‌ها می‌کنند مرا وادار به نوشتن این مکتوب کرد. من با سید عداوت شخصی ندارم. من در مدت ریاست او در تهران نبوده‌ام و شاید در طهران اشخاص زیادی باشند که جنایات سید را بهتر از من بدانند.

همه می‌دانیم که سیدضیاءالدین یک آدم بی‌طرف و خارج از جمعیت نبوده و دروغ‌گو بوده. سید مدتی در مطبوعات و اجتماعات کار می‌کرد و در جریانات سیاسی اشتراک کرده و امتحان داده بود.

سیدضیاءالدین مدیر رعد بود و تمام ایرانیان به خوبی می‌دانند که مسلک و عقیده اساسی او [پیش بردن] سیاست و حقوق انگلیس در ایران بود و اکنون نیز دست‌پروردگان او مدافعتند که نجات ایران در زیر قیمومت انگلیس‌ها است و صریح به مردم تلقین می‌کنند که اگر انگلیس‌ها ایران را تصرف بکنند و در عوض راه‌آهن بکشند، بهتر است از این که ما مستقل باشیم و راه‌آهن نداشته باشیم.

این عقیده آنگلو فیل‌های جوان امروز است که در سایه تبلیغات سیدضیاء پیدا شده‌اند و رعد مروج این فکر بود. وثوق‌الدوله نیز همین را می‌گفت ولی هیچ کدام نمی‌دانند که زندگانی آزاد در کلبه خراب دهاتی بهتر است از حبس در یک پارک عالی. راه‌آهن و همه چیز برای ملت و آزادی است، نه همه چیز برای راه‌آهن. این فکر در نهاد سیدضیاء متمکن شده و محال است بتواند طریقی غیر از آن بی‌ماید.

اما خیر! آقا سیدضیاءالدین بی‌جهت زحمت می‌کشی. می‌دانم چه می‌خواهی. مدتی است جریان‌هایی را که می‌خواهی با خودت مساعد کنی می‌بینیم. اما وقت گذشته و پرده از روی کارها برداشته شده، ملیون و آزادی‌خواهان به زبان آمده‌اند، نویسندگان جسور عزم خود را در مدافعه حقوق عامه محکم کرده‌اند. امروز دیگر نمی‌گذارند با زبان‌های دیپلوماسی و مکتوب‌های ادبی عامه را گول بزنی. عامه نیز تا اندازه‌ای می‌فهمد که وضعیت خیلی تغییر یافته است. در افکار ملت نهضت جدیدی احداث شده است. آن درخت‌هایی که شما دیده بودید، آن‌ها را برای پارو درست کردن بریده‌اند.

دوست عزیزم. از قوه خود می‌نویسی، اما یقین بدان و به خودت نیز مشتبه نشود که تو دارای هیچ قوه نبودی، تو را سرنیزه و نقشه انگلیس‌ها پیش کشیده بود. انگلیس‌ها تو را می‌رقصانیده و به وعده‌های موهوم دست انداخته بودند و مردم نیز از انگلیس می‌ترسیدند و موقتاً تسلیم سرنیزه بودند، نه طرفدار تو و وثوق‌الدوله!

خیلی از نظامی‌ها و سیاسیون می‌دانند که تو چطور شد در رأس قرار گرفتی. بیانیۀ سردار سپه راجع به مسبب واقعی کودتا نیز این نظریه را تأیید و مطلب را آفتابی می‌کند. آیا [کار] به همین سادگی بود و تو به قوه شعور خودت این نقشه را فراهم می‌کردی؟ مردم به تو می‌خندند و اگر ملت را هنوز گوساله و کور می‌دانی تقصیر خودت است. تو بهتر می‌دانی که خانواده‌ات منفور ملت است و ابوی شما مشهورترین مرتجعین و یکی از اکتورهای میدان توپ‌خانه بود. خودت نیز از اول بر ضد مشروطیت و آزادی بودی و افکار اصلیت را در شیراز چاپ و منتشر می‌کردی و به همین واسطه از اول دخالت در عالم سیاست همیشه آزادی‌خواهان و ملیون با تو ضدیت می‌کردند و به نظر سوءظن به تو نگاه می‌کردند. حالا می‌خواهی خودت را بر ضد انگلیس معرفی کنی! عزیزم کارهای عملی و فاکت را با حرف نمی‌شود انکار کرد. می‌گویی بر ضد نفت جنوب بودم و قرارداد را لغو کردم. این‌ها را به که می‌گویی؟ و در چه دوره می‌نویسی؟ یقیناً در روشنائی چراغ برق نوشته‌ای. زیرا اغلب این‌گونه مکتوب‌های فانتازی در روشنائی چراغ نوشته و در روشنائی آفتاب فاسد می‌شوند. حس جاه‌طلبی تو را کور کرده است. باز هم مثل سابق به زور انگلیس‌ها مطمئن شده، ملت را بی‌فهم و گوساله می‌دانی.

یاد داری دو سال قبل در شهری از شهرهای کنار دریای خزر، خارج از ایران [باکو؟] من از طرف جمعی از ایرانیان مهاجر برای یک مسئله سیاسی پیش تو آمده بودم و تو آن روز از طرف وثوق‌الدوله نماینده فوق‌العاده، بلکه از طرف انگلیس‌ها جاسوس بودی؟ یاد داری که من وضعیت فلاکت‌آمیز ایران را برای تو تصویر می‌کردم ولی تو می‌گفتی که ایران بهشت شده است؟ و به من می‌گفتی که چون تو مدتی است از ایران دور افتاده‌ای، نمی‌دانی ایران چه شده است؟ در صورتی که من فوج فوج بدبختان و گرسنگان ایرانی را که از شدت ظلم فرار کرده، برای حمالی به

خارجه می‌رفتند، می‌دیدم. من جراید ایران را، کتاب‌های آبی انگلیسی و سرخ روسی را با زحمات زیاد به دست آورده، می‌خواندم. با مجامع سیاسی داخلی رابطه داشته و عملیات زمام‌داران ایران را مطالعه می‌کردم. یاد داری که تو ما را دعوت می‌کردی که بیاییم با هم کار کنیم و خیلی از وثوق‌الدوله تعریف می‌کردی. یادت رفته مقالات جریده حریت که با تو در موضوع قرارداد ضدیت می‌نمود؟^{۱۰۷} یاد داری که ایرانیان کارگر تو را خائن وطن خوانده، از میان خودشان بیرون کردند و بر ضد تو که از قرارداد دفاع می‌کردی بیان‌نامه نوشتند؟ یاد داری آن پول‌های گزاف را که برای نزدیک کردن مردم به انگلیس و خفه کردن صدای ایرانیان مصرف می‌کردی؟ فراموش کردی آن بیان‌نامه را که به زبان فارسی، ترکی، روسی در مدافعه از قرارداد انگلیس و ایران نوشتی و افتخار هم می‌کردی؟ تو مگر با دست خودت در بیان‌نامه رسمی نوشتی که تاریخ جدید ایران از روز عقد قرارداد با انگلیس شروع می‌شود؟

همه این نوشتجات با همین مکتوب الان در پیش من است.

حریف! چه قدر زود تغییر مسلک دادی و گریه عابد شدی! کدام

ادعای تو را قبول کنیم و تو را ذاهب کدام فکر بدانیم؟

یقیناً یادت رفته که آن روز ما به تو می‌گفتیم که ما با دست ملت و شاید با دست خود انگلیس‌ها قرارداد را پاره می‌کنیم و سلطنت و وثوق‌الدوله را به هم می‌زنیم، ولی تو می‌خندیدی، برای این که ایمان به قدرت جماعت و ملت نداشتی. آن روز ما به تو می‌گفتیم نجات ایران در کوتاه کردن دست خیانت‌کار انگلیس‌ها است و تو ما را دیوانه می‌پنداشتی و می‌گفتی قوه‌ای فوق قوه انگلیس در دنیا پیدا نمی‌شود!

آن چیزهایی را که دو سال قبل به تو گفته و در جراید منتشر نمودیم و قسمتی از آن‌ها را امروز اجرا نمودیم، یعنی انگلیس‌ها را مجبور کردیم دست از قرارداد بکشند، و وثوق‌الدوله را از ایران بیرون کردیم، حالا تو تازه داری از سویس آن‌ها را برای ما می‌خوانی!

نه آقای بزرگوار!

آن کارهایی را که تو به خودت نسبت می دهی آن‌ها را تو نکردی، آن‌ها را ملت کرد. تو باز ملت را نمی شناسی. اما ما بهر ملت سجده می کنیم، در تربیت ملت می کوشیم و تربیت آن‌ها را نافع تر از رئیس الوزرای می دانیم. تو برای ریاست خود بکوش، زیرا تو تنها خودت را می پرستی و خودت را فرد می دانی و این از نقص قوه فکر و شعور تو است!

این که می نویسی که تو احتیاجات ملت را احساس کرده بودی، این هم سهو است. تو قادر به احساس این مسئله نبود، زیرا اگر بودی آن همه فعالیت در ایران و خارج برای اجرای قرارداد به خرج نمی دادی. تو وقتی که دیدی کار از کار گذشته، انقلابیون دروازه‌های طهران را می زنند و منافع انگلیس در خطر است، با دست آن‌ها به روی کار آمدی و به غیر از این هم چاره‌ای نبود. به خود مغرور باش. این‌ها فکر تو نبود، تو واسطه و آلت اجرای سیاست انگلیس بودی. تو می خواستی با این اعمال و بیانیه‌ها ملت را گول زده، مطمئن کنی. آن وقت ایران را برای انگلیس‌ها لهستان ثانی کنی! تو طفل هستی. فردا را ابداً نمی بینی. مغروری. زود گول می خوری. تو خائن و مرتجعی. تو تصور می کردی و حالا هم یقین داری که در ایران یا دست انگلیس‌ها هر کاری را می شود انجام داد، دیکتاتور شد و حکومت کرد. تو پیش خود فکر می کردی که ملت ایران اصلاً دارای اهمیت نیست. نابالغ است. گوساله است و چیزی نمی فهمد. این‌ها را نیز الان هم همین مکتوب تو می رساند. گویا تنها تو هستی و هیچ کس را عالم تر از خود نمی دانی. عزیز من هر سال نوروز به روز شنبه نمی افتد! همیشه انگلیس‌ها از یک نفر استفاده نمی کنند. این‌ها تمام ایران را فدای کمترین منافع خود می کنند. امثال تو را زود می توانند بتراشند. ندیدی با نصره الدوله چه کردند؟ آقای طباطبایی! باز هم مثل سابق می گویی که انگلیس‌ها را گول می زنم. مگر ندیدی که با دست تو اشراف را گرفتند و با دست آن‌ها تو را بیرون کردند!

تو بر ضد اشراف حرف می‌زنی. در صورتی که خود و خانواده‌ات پشت‌اندريشت نوکر اشراف بودید. مگر استخوان و رگ‌های شما از ته سفره اشراف تغذیه نشده است؟

می‌نویسی که در ایران باز هم برای ریاست من زمینه تهیه می‌شود. مگر باز هم اختیارات وسیعی از یاروها مطالبه کردی و موفق شدی؟ اما این را بدان که در ایران دیگر برای شماها جایی نیست. ایران محتاج یک نفر نوکر انگلیس نمی‌باشد. زمینه هم نیست. اگر در لندن زمینه هست، آن موضوع دیگری است. اما ما گمان نداریم دیگر لندن مثل سابق هرکاری را که بخواهد بکند، موفق شود.

جثه تو، سابقه زشت تو، خانواده تو خیلی کوچک‌تر از آن است که بتواند ایران را از این بدبختی نجات دهد. ایران امروز تشکیلات اجتماعی می‌خواهد. ایران امروز محتاج به یک حزب بزرگ ملی است، نه یک نفر بدسابقه نوکر انگلیس.

این‌ها را تا اندازه‌ای عامه احساس کرده‌اند. ولی تو در سوئیس هستی و نمی‌دانی. آن‌جا جای خوبی است. همیشه آرزو کردی که آن‌جاها باشی. حتی وقتی به یکی از سردارها که در پاریس همراه تو بود، گفته بودی که باید رفت به ایران، هر طور است پول هنگفتی تهیه کرد و آمد این‌جا و با این ماه‌رویان عیش کرد. حالا که موفق به آرزوی دیرینه شدی، همان‌جا بنشین و رمان‌های شیرین عشق‌بازی اروپا را بخوان و برای تغییر ذائقه قدری شراب شامپانی بنوش. چراید اروپا را بخوان و اجتماع آن‌جا را تدقیق کن و فکر عمومی آن‌ها را با جاه‌طلبی و افکار مرتجعانه خودت مقایسه کن!

عزیز من! ما می‌گوییم ایران مانند سوئیس بشود. ملت تربیت بشود، جماعت حکومت کند، نه یک نفر دیکتاتور. تو جوان بدی نیستی و زود در تحت تأثیر می‌آیی. مخصوصاً آن صحبت‌هایی که با تو کرده بودم، دیدم که بعضی‌ها را یاد گرفته و به خرج دادی. این عادت خوبی است، اما

کوشش کن که بیش تر از این آلت دست انگلیس ها نشوی و تو را پستانک تو خالی قرار داده، به دهن ملت ندهند و مثل آن دفعه تو را بخوابانند. ملت بزرگ است، عامه قادر است، در مقابل ملت قوه و زور پوچ است، ولی اشخاص با هوپ می آیند و با لوپ می روند. تو هم این طور بودی. ۱۰۸

م. ج [میرجعفر جوادزاده]

۶۷

گیلان *

عملیات وثوق السلطنه** و توسعه هرج و مرج در گیلان ما را مجبور نمود که مقاله امروز را به آن جا اختصاص داده، شاید بتوانیم با روشن نمودن مطلب خدمتی به آزادی خواهان واقعی آن جا نموده، سوء تفاهماتی را که از عملیات و غارتگری سید جلال^{۱۰۹} در مرکز یا در خود رشت تولید شده است، تا اندازه ای مرتفع کنیم.

گیلان از حیث جغرافیایی و تجارت می توان گفت بهترین نقاط ایران محسوب می شود. ارتباط نزدیک آن جا با روسیه، مشاهده آزادی و انقلاب قفقاز، تأثیرات عمیقی در گیلانی ها نموده، حاصل خیز بودن اراضی، آسانی تحصیل معاش و وجود کسب و کار برای همه یک حالت روحیه صلح جویانه در اهالی آن جا تولید نموده است. مسئله ملوک الطوائفی، خان خانی و غیره نیز نسبت به سایر نقاط ایران در گیلان از بین رفته است.

*** شماره ۹۷، ۲۴ جزوا (خرداد) ۱۳۰۱ = ۱۴ ژوئن ۱۹۲۲

*** ر.ک. به توضیح شماره ۸۷

گیلانی زارع است، کاسب است، تاجر است و مالک است. ایلات و قبایل مخصوص مسلح قابل اعتنایی ندارد. در میان این جنگل‌های تاریک، عوض وحشی‌ها مردمان خیلی ساده و زحمت‌کش و صلح‌جو زندگی می‌نمایند. با وجود این که برای دزدی و غارت‌گری زمینه مساعدتر است، با آن که چند نفر اهل محل در میان جنگل می‌تواند با یک اردو بجنگد، باز هم آن غارت، چپاول، دزدی که در سایر ایالات حکم فرما است، در آن جا اتفاق نمی‌افتد، بلکه در اواخر پناه‌گاه و مأمن خلخال، گرم‌رودی، حتی اردبیلی و زنجان شده و هزاران مهاجرین ولایات دیگر در سال قحطی، در مواقع شلوغی به آن جا رفته، خود را از چنگال اشرار خلاص کردند و از نعمت فراوان این سامان منتعم شدند. تحصیل کته و ماهی با پیاز یا سیر برای کسی مشکل نیست. همه می‌توانند روزی چند ماهی صید کرده، معیشت خود را تأمین نمایند. همه می‌توانند در گوشه جنگل بوستان درست نموده، با محصول آن زیست نمایند.

این است که گیلان بهترین و متمدن‌ترین و امنیت‌طلب‌ترین و آسایش‌خواه‌ترین ایالات ایران است. گیلک و طالش زراعت ابریشم و برنج خود را دوست می‌دارند، شب و روز فکر، خیال، آرزو و آمالشان همان زراعت و حیوان‌داری است و بس.

گیلان سرپیچ نیست. نسبت به سایر ایالات، بلکه به طهران فاناتیک نمی‌باشد. با وجود این همه عادات یک عادت خیلی غریبی دارند. این‌ها از زور و فشار زود متأثر می‌شوند. در ظاهر تسلیمند، اما باطناً به رفع آن سعی می‌کنند. «با حرف گیله مرد قانع نمی‌شود» مثل معروف است.

بنابراین بیشتر از حرف زدن مایل به عمل و کار هستند. در آزادی‌خواهی و وطن‌پرستی نیز از سایر شهرهای ایران جلو هستند. وقتی که ایران آغوش خود را برای انگلیس‌ها گشاده بود، وقتی که قشون تزاری را طهرانی‌ها بتل می‌کردند، گیلانی، آن زارع، آن گیله مرد ساده، اقلأً با

شکستن چرخ‌های عرابهٔ توپ، با سوراخ کردن رزین اتومبیل اظهار ضدیت می نمودند.

گیله‌مرد نسبت به ملاک نیز همین‌طور است. او ظاهراً تسلیم مالک است، اما باطناً دشمن جان و عدوی اوست.

این ایالت که جزئی از اخلاق اهالی او را بیان نمودیم، از شروع جنگ بین‌المللی یک نوع رنگ ضد مرکزیت و مخالفت با سیاست مرکزی را به خود گرفته است. دولت و قشون اجانب مدت چند سال بود که در جنگل‌های گیلان با آن مردمان آسایش طلب جنگیدند و در این مدت به دفعات غالب و مغلوب شده، ثبات و متانت به خرج داده‌اند و اسم جنگلی افکار عامه را به طور خود [چنان] به خود جلب نموده بود که حتی پیره‌زن‌ها و اطفال کوچک از ایشان طرفداری می‌کردند. موفقیت ایشان را موفقیت خود دانسته، نجات ایران را از آن‌ها منتظر بودند. الان نیز در ایران کسی نیست که از قضیهٔ گیلان و انقلابات پی‌درپی آن سامان بی‌خبر باشد.

جراید مرکزی انقلابیون گیلان را متجاسر می‌گفتند و مانند سایر عصیان‌های غارتگری مانند سمیتکو و غیره تصور می‌کردند. اما اساساً این‌طور نیست. بلکه در اول امر انقلاب گیلان و تأسیس جنگل برای اخراج قشون روس و انگلیس از ایران بود. بعد برای الغای قرارداد و برانداختن وثوق‌الدوله و اخراج قشون انگلیس بود. همین نظریه انقلابیون گیلان را با روسیه متحد کرد. زیرا ایشان به آرزوی خود فقط با معاونت مادی و معنوی روسیه موفق می‌شدند. در آخر اگرچه خودشان محور شدند، اما قسمتی از آرزوهای خود را انجام دادند. کوچک‌خان و اکثر قائدین قضیهٔ گیلان که در آخر مفتضح شدند، در اوایل امر وقتی که شعارهای ملی داشتند، نه این که محبوب‌القلوب اهالی گیلان، بلکه تمام

ایران شده بودند. زن‌های گیلان با شستن و دوختن لباس مجاهدین و حاضر نمودن خوراک و غذای ایشان افتخار می‌کردند.

حس آزادی‌خواهی گیلانی‌ها، هر درخت جنگل را یک قلعه محکم، هر کلبه بزرگری را یک مرکز قیام کرده بود. گیلان چند سال برای همه مجاهدین لباس، خوراک، اسلحه و مهمات تهیه نموده، مرد مردانه جنگید. تا این که ظاهراً هم بوده باشد، دست انگلیس‌ها را از ایران خارج کرد و دوره فترت را خاتمه داد. خود هم محو شد.

اغلب این‌ها که الان در کرسی پارلمان نشسته‌اند، آن‌ها که با پول و سرنیزه انگلیس‌ها وکیل شده‌اند، نمی‌دانند، اما تاریخ می‌گوید که گیلانی جوانان خود را فدا نمود، از زندگانی خود دست کشید، دارایی خود را داد تا که این پارلمان، این مجلس چهارم افتتاح شد.

در این انقلابات در این مبارزه و کشمکش‌ها صدای توپ‌ها، بمباردان آذربایجان‌ها، نطق‌های آتشین انقلابیون، فرونت جراید، بیانیه‌ها، فقط نتیجه‌ای که برای گیلانی داد، کلمه آزادی‌خواهی و چشم بینا بود. گیلان در وقت انقلاب بیدار شد، قوه خود را احساس کرد. زور ملت را فهمید. به فلسفه آزادی پی برده و عادت کرد. ضمناً از واهمه جنگ، از خوف و هراس دعوا بیرون آمد، فرار کردن، تیر انداختن، جنگ نمودن، پنهان شدن، متانت و دوام را آموخت.

اما بعد از خاتمه یافتن شورش، بعد از مردن کوچک‌خان و فرار سایرین، گیلان کاملاً به تحت تصرف قوای مرکزی درآمد. اما عادات و اخلاق آزادی‌طلبی در کله مردم باقی بود. بنابراین حکومت مرکزی را لازم و واجب بود که احساسات ایشان را به خوبی بفهمد و برای ساکت کردن و خاتمه دادن شورش، برای جلب توجه و راضی کردن اهالی به طور آزادی رفتار نماید. از مجاهدین که از میرزا کوچک خان و عملیات ننگین او

دلننگ شده، کنار کشیده بودند، دلجویی نموده به سر کار بیاورد. اصول مشروطه و قانون را مراعات نماید. از آزادی اجتماعات، آزادی کلام و مطبوعات جلوگیری نکند. عفو عمومی که داده بود، عملی نماید تا این که ملت دوره انقلاب را فراموش کند و این دوره را به آن دوره ترجیح بدهد. زمینه شورش هنوز هم مرتفع نشده است. حالا هم درگیلان خیلی ها از ارتجاع و اربابان ناراضی هستند. منتها میرزا کوچک ایشان را با شخصیت پرستی و با دیکتاتوری رنجانده بود، ایشان هم بر ضد او کار می کردند، نتیجه هم با مغلوبیت میرزا کوچک تمام شده، اما این ناراضی بودن تا وفات میرزا کوچک بود. بعد از فوت او دولت اگر به فوریت ایشان را به طرف خود، نه با زور، بلکه با قانون و آزادی و با چیزهایی که آن‌ها را راضی می کرد، جلب می نمود، ممکن بود که گیلان ساکت بنشیند و اهالی مشغول کسب و کار خود بشوند. اما زمامداران نالایق این را احساس نکردند. به عوض آن بر خلاف قول خود رفتار کردند. حکومت نظامی را سخت تر از جاهای دیگر نمودند. به عوض والی آزادی خواه و وجیه‌المله که بتواند میرزا کوچک و سایر رؤسای انقلابی را از یاد اهالی ببرد، وثوق‌السلطنه مرتجع و انگلیس پرست را بدان جا فرستادند.

وثوق‌السلطنه با دستور انگلیس‌ها شروع به انتقام کشیدن از ملیون نمود. قوانین مملکت را به زیر پای خود انداخت، علناً و رسماً برخلاف قانون اساسی [رفتار] نمود. زارع و دهاتی را از آزادی مهاجرت و کار محروم نمود. طرفداری از ملاکین و مفتخورها کرد. کاندیدای اهالی انزلی، آخوندزاده^{۱۱۰} را که از ملیون امتحان داده بود، با دستور انگلیس‌ها به همدان و هژیر را که از جوانان پاک و آزادی خواهان واقعی بود، به زنجان تبعید نمود. دکتر ابوالقاسم خان که تقصیری به غیر از نشان دادن حرکات خلاف قانونی حکومت و مدافعه حقوق زارعین نداشت، اول حبس و بعد [چون] دید که به مرکز و جراید تلگراف کرده، دارد پرده از روی کارها برداشته می شود، او را مفقود کرد و معلوم نیست کجا است.

الآن [وضع] گیلان هزار مرتبه بدتر از دوره استبداد است. دو نفر نمی‌تواند در یک جا جمع بشود. هیچ کس حق ندارد کلمه قانون به زبان بیاورد. هیچ کس نمی‌داند که فردا شب به خانه خود برمی‌گردد یا دچار قهر و غضب راپورت‌چی‌های وثوق‌السلطنه شده، به محبس تاریک می‌رود. این تشدد و ارتجاع دوباره تنفر اهالی گیلان و ملیون را نسبت به حکومت مرکزی توسعه می‌دهد. مردم به غارتگری و شلوغی سابق حسد می‌برند.

در همچو موقعی سیدجلال نیز در جنگل دسته‌ای به دور خود جمع و با دستورالعمل انگلیس‌ها علم عصیان را بلند کرده است. الآن در گیلان انگلیس‌ها از یک طرف با دست وثوق‌السلطنه به اهالی فشار می‌آورند، از طرف دیگر سیدجلال و ناراضی‌ها را به انقلاب و شورش دعوت می‌کند.^{۱۱۱}

عنقریب اگر از طرف دولت به گیلان توجه مخصوص نگردد، وثوق‌السلطنه نوکر و مستخدم انگلیس‌ها، از آن جا برداشته نشود، سمیکوی تازه‌ای در گیلان به وجود می‌آید. این از سمیتکو [هم] مدهش‌تر خواهد بود. زیرا جنگل‌های گیلان به مراتب نزدیک‌تر از ارومیه و خوی به طهران است.

انگلیس‌ها به شورش گیلان از شورش سمیتکو زیاده‌تر علاقه‌مند هستند. برای این که در این کار دو منفعت دارند. یکی این است که موافق تصمیم خود بر شورش می‌افزایند تا آن چه که از دولت می‌خواهند زود بگیرند، یا برای امنیت دوباره قشون بیاورند، پلیس جنوب تشکیل بدهند. نفع دوم این که عامه را از روسیه رقیب خود ظنین بنمایند و به شبهه بیندازند.

در هر حال افق گیلان تاریک است. ابرهای مرگ در بالای سرزمین گیلان سایه‌انداز است. جنگل دوباره منتظر یک جنبش است. این را باید

دولت از امروز بدانند. چاره آن هم فقط اجرای اصول آزادی در آن سامان است. علاج فقط مدافعه و پیش کشیدن آزادی خواهان گیلان و عوض کردن، بلکه توقیف نمودن و تیرباران کردن و ثوق السلطنه است. این را باید همه بدانند. غیر از این چاره ای نیست. زور فایده ندارد. سر نیزه بر توسعه آن می افزاید. ما می دانیم انگلیس ها از او مدافعه می کنند. حتی می خواهند وزیرش کنند. زمام داران و رئیس الوزراء هم از ترس ریاست خود نمی خواهند تکلیف انگلیس ها را رد کنند. اما وظیفه ما نوشتن است و گفتن و برای آینده یادداشت نمودن.

۱. پرویز

۶۸

ستاره ایران *

نویسنده محترم! من به شما فحش نداده و تهمت نزده بودم که تو هم مثل سایرین فوری مکتوب مرا از سفارت خانه ها بیرون آوردی و یقه «دهگان» بیچاره را گرفتی. من یک حقیقت واضح که هم خودت و هم خوانندگان ستاره و حقیقت همه می دانند اظهار کردم که مسلک و هویت سیاسی شما معلوم نیست. آیا این دروغ است؟ آیا شما تصور می کنید خوانندگان تدریجی مندرجات ستاره را مخصوصاً از ابتدای انتشار دوره اخیر حس نمی کنند؟ خیر! خوب می فهمند و در موقع مندرجات روزنامه ات را از نظر عامه می گذرانند.

انسان وقتی که جوان است و باحرارت، بیش تر جلب توجه دیگران را می کند و همین که پیر شد، نفوذش می رود. تو نیز همین طوری، یک روز

دست چپ را اشغال کرده و طرف توجه آزادی خواهان و تندروان بودی، اما امروز برعکس تنزل کرده‌ای! زیرا قدری به مقصود رسیده‌ای و حالیه موقع راحتی و نتیجه گرفتن است. تو دیگر آن جوان دیروز نیستی. پیر و معتدل شده‌ای و با تو مندرجات روزنامه‌ات هم.

تو می نویسی که من تنزل نمی‌کنم. اما خودت نمی‌فهمی که خیلی تنزل کرده‌ای. حرف تنها فایده ندارد. آری تو خیلی تنزل کرده‌ای. از وقتی که معتدل شده‌ای، با اعتدالیون دیروز هم مسلک شده‌ای. از وقتی که آزادی خواهان تندرو، رفقای دیروزت، تو را از میان خود راندند، از وقتی که در پرده سیدضیاء چی شدی، در صورتی که زیر اسم ضیاء کلمه انگلیسی پنهان است، از آن وقت تو به مرور تنزل کردی و بعد هم خواهی کرد.

اگر از ما باور نداری از اغلب دوستان قدیمت پیرس و توجه عامه را در گذشته و حال به جریده‌ات مقایسه نما تا بفهمی.

اما در موضوع امضای من. البته از این نمره برای ولینعمت و بت معبودت فرستاده می‌شود. او این امضا را خیلی خواننده. مرا خوب می‌شناسد و مایه حریف خود را به خوبی می‌داند. او خواهد فهمید که من کیستم و مقصود من هم همان است.

م.ج. ۱۱۲ [میرجعفر جوادزاده]

دوره‌ها را سیر کرده و مدرسه مبارزه را تمام نموده‌ای. تو که به قول خودت دارای فکر متین و عقیده ثابت هستی. چرا دست و پای خود را گم کردی؟ تو که تنزل به جواب دادن من نمی‌کردی. چه شد که یک دفعه فواره زدی و رجز خواندی؟ من که با تو کاری نداشتم و نگفته بودم دست از رویه خود بردار. من نوشته بودم در این مدت طولانی شما عقیده و هویت سیاسی خود را معرفی نفرموده‌اید. آیا این کفر است؟ رجزخوانی امروز تو نیز همین نظریه ما را می‌رساند که هنوز هم نمی‌دانی چه هستی! تو مگر تعمیم معارف را یگانه چاره نمی‌دانی؟ خوب. این که عقیده سیاسی نیست! این موضوع را کسی نمی‌تواند برای خود عقیده سیاسی حساب کند. مگر می‌گذارند بدون اصلاحات سیاسی تعمیم معارف را از قول به فعل آورد؟ آقای تعمیم معارف چی! معلمین از گرسنگی می‌میرند، برای آن‌ها چه کرده‌ای؟ اگر مسلک تو همین تعمیم معارف است پس با کابینه‌سازی چه کار داری؟

چرا مداحی این و آن را می‌کنی؟ مگر تعمیم معارف عبارت از رئیس‌الوزرای فلان کس است؟ آقای مرشد! با من چه کار داری؟ من که رئیس‌الوزرا نیستم. دیکتاتور هم نمی‌خواهم بشوم. کاندید وزارت هم ندارم. مداح هیچ کس هم نیستم. توصیه به هیچ وزیری هم نمی‌کنم. کارچاق‌کنی برای کسی نمی‌نمایم. درب خانه این وزیر و آن حاکم نمی‌روم. روزنامه یومیه هم ندارم. گاه به میل روس‌ها و گاه انگلیس‌ها نمی‌روم. گاه در سوسیال اونیفیه و گاه منزل مشیرالدوله نیستم. مسلک من و عقیده من پول نیست و لازم هم نمی‌دانم تو مرا بشناسی. من با تو طرف هم نبودم.

من گفتم سیدضیاءالدین برای ایران مضر بود. هرچه طهرانی می‌داند که سید نوکر انگلیس‌ها بود، به دست آن‌ها روی کار آمد و حالا هم برایش کار می‌کنند. این یک عقیده است که من دارم. شما که آن قدر طرفدار

آزادی عقیده هستید، پس چرا اصل موضوع را کنار گذاشته، به شخصیت می‌پردازید. اگر شما این روابط را نمی‌دانید، من تقصیر ندارم. اگر اطراف شما از کسانی است که عکس این‌ها را به شما تزریق می‌کنند، تقصیر من نیست! مرشد محترم، یک نفر کارگر در کارخانهٔ یک سرمایه‌دار کار می‌کند، آیا عقیده و فکرش را به او تقدیم کرده است؟ خیر مدهش‌ترین دشمنان کارفرماها مستخدمین هستند! تو دفعهٔ اول گفتی دهگان ادارهٔ تو آمده، به بیست تومان خدمت می‌کرد، یا بهمن [شیدانی] در مطبعهٔ روشنایی مستخدم بود. مگر کار کردن عیب است؟ مگر باید همهٔ مردم مثل شماها در دوایر دولتی خدمت بکنند یا به واسطهٔ وزیرتراشی و مفت‌خوری زندگی کنند. این شما هستید که هر کس به شما تکه نانی داد در درب خانه‌اش می‌نشیند و پایش را می‌لیند. اما سایرین کار می‌کنند و در مقابل حقوق می‌گیرند و صاحب کار را حاکم عقیدهٔ خود نمی‌دانند. بلکه هر قدر بیش‌تر نزدیک می‌شوند، طینت صاحب‌کار را بهتر شناخته، متنفر می‌شوند و بر ضد او می‌کوشند. نویسندهٔ محترم نان ده ما و شما ملت ایران است. ما باید حقوق آن‌ها را حفظ کنیم و نه این که برای زندگانی کردن و عیش نمودن رضایت به پیشرفت نقشهٔ دشمن ایران بدهیم. تو نمک به حرامی یا این‌ها؟

می‌دانم چرا برای دانستن امضای من کوشش داری! تو می‌خواهی یک قدر فحش زیادتر بدهی. زیرا قدرت مدافعه از عقیدهٔ خود را نداری. بلکه از اصل عقیده نداری! تو نمی‌توانی از آن کسی که ما در بارهٔ او اظهار عقیده کرده بودیم، دفاع بکنی. زیرا آن چه ما نوشتیم حقیقت بود. تو می‌خواهی که مرا شناخته، فوری مرا هم مثل سایرین بگویی که تو یک وقت در فلان جا خدمت کرده و مفت‌خور نیستی. بدرت تاجر نیست یا مانند رفیق خجالت‌نکشیده، می‌گویی فلان نویسنده دیپلوم ندارد و ... [پس] باید به من سجده نماید. زیرا من اروپا رفته، کوتلت خورده‌ام و طعم

راگو را بهتر از دیگران می‌دانم. هر وقت خواستم وزیر یا دیکتاتور بشوم مالیه و قشون را به دست انگلیس‌ها بدهم، یا مدیر روزنامه بشوم، آن وقت خود را به تو معرفی می‌کنم.

تو می‌گویی حالا همه ساکت نشسته منتظر حوادث باشند. مدرس‌ها و نصره‌الدوله‌ها هر چه می‌خواهند بکنند. فلان نوکر انگلیس بیاید کودتا بکند. فلان حاکم و والی یا فلان وزیر مملکت را غارت کنند. بعد از صد سال دیگر از چهار تا مدرسه طهران پنج اشراف‌زاده دیپلوم بگیرد، بعد از خرابی بصره شروع به اصلاح مملکت نماید!

به به! عجب خیال خامی!

ما منکر سیر تدریجی نیستیم. ولی سیر تدریجی محرک و تشکیلات قوی لازم دارد. اگر سیر تدریجی به خودی خود ملت را ترقی می‌دهد، پس چرا تو روزنامه می‌نویسی و فریاد می‌کنی؟ آن اصلاحات که در شماره ۱۸۴:

«شما باید برای نجات از گرداب فلاکت و نکبت، محیط را یک باره واژگون سازید! اصول معیشت و زندگی آینده‌اش را ریخته، ملیتش را فی‌مابین ملل دنیا محفوظ دارید. کوچک‌ترین مسائل فردی تا بزرگ‌ترین قضایای اجتماعی را کم‌کم و کیفاً زیر و رو کرده، تغییر نمایید.»

نوشته بودی، چه بود؟ آیا آن سیر تدریجی بود؟ مگر تو بر علیه رژیم مملکت عصیان و قیام نکرده و در نمرات مسلسل خود نمی‌نوشتی محیط را باید واژگون ساخت؟ تو که دموکراسی را هم زیاد می‌دانی، پس این‌ها چیست که می‌نویسی؟

مرشد محترم یقیناً آن مقاله را هیچ نخوانده یا نفهمیده بودی، یا این که روزنامه‌ات حقیقتاً شترگاو پلنگ است. اگر این طور است که من خوب تو را شناختم که گاهی به نعل و گاهی به میخ می‌زنی. کاشکی اعتدالی بودی،

کاشکی مسلک معینی داشتی، کاشکی چیزی بودی تا این که ما می دانستیم با کدامین عقیده مبارزه می کنیم.

اما هیچ نبوده و نیستی. این اسباب تأسف است که در تحت تأثیر دیگران هستی. وجدانت به تو عذاب می دهد و یقین بدان که همان هم تو را خراب خواهد کرد.

پیر محترم! کارکنان حقیقت آن طور که تو تصور می کنی از تو ناامید نبودند، به همین جهت به حمله و تعرض شدید همکارت ینش جواب ندادند و این از نقطه نظر جواب ابلهان خاموشی است، نبود. بلکه ما مایل به مبارزه با ستاره ایران نبودیم. آن روز که در مقاله اول عصبانی شده، از مشیرالدوله دفاع کرده، به حقیقت نیش می زدی، کارکنان حقیقت صبر نمودند و به پیری و استادی تو احترام کردند. اما تو هم تا این اندازه نمی بایستی در تحت تأثیر دیگران رفته، عصبانی شوی و تیرهای فحش مخصوص خودت را به طرف آنها پرتاب کنی! تا اندازه ای مستقل باشی بهتر است. ما نان کور نیستیم. آن اندازه که فحش های شما را به خونسردی رد می کنیم، به همان اندازه از فعالیت و خدمتتان ممنونیم. ما خود هیچ نیستیم. ما برای جماعت و عقیده می کوشیم. اگر تو هم این عقیده را داری تازه مثل ما شده ای. منتها تو مسلک ما را غلط و ما هم مسلک شما را خطا می دانیم. دیگر عصبانی شدن و فحش دادن لازم نیست.

اگر اطفال نورسیده به آن پیر بزرگوار جسارتی کردند، عفو کنید، زیرا طبیعی است که همیشه پیران خرفت مورد مسخره و مضحکه جوانان می شوند و این خود سبب عصبانی شدن است.^{۱۱۴}

شمه‌ای از سیاست استعماری *

دیپلومات‌های دول جهانگیر اساس سیاست استملاک را در روی احساسات و منافع مادی اهالی مستملکات قرار می‌دهند. قبل از این که قدم به جایی بگذارند یا شروع به استفاده از یک ملتی بکنند، احوال روحی، وضعیت طبقاتی و اجتماعی آن جا را می‌آموزند و به خوبی تاریخ مادی و معنوی و عادات قدیمی و جدید ایشان را یاد می‌گیرند، قوه طبقاتی و احساسات عامه را می‌سنجند، بعد شروع به مقدمات و تهییج احساسات آن ملت می‌کنند.

عامه بی‌چاره بدون این که پی به روح سیاست ببرد و کاملاً اطراف قضیه را ملاحظه کند، دست به دست این دیپلومات‌های ماهر می‌دهد، یک ملت جهانگیر را حامی و ناجی خود می‌داند.

از روزی که سیاست استعماری خارجی در ایران شروع شده است، اگر از همان روز تاریخ حوادث و انقلابات ایران را تشریح کنیم، این فاکت واضح و حقیقت‌عریان ظاهر می‌گردد.

انگلیس‌ها تمام تحمیلات و امتیازات خود را نیز از احساسات ملت استفاده نموده، به دست آورده‌اند. روزی که ایرانی‌ها با روس‌ها می‌جنگیدند، همان روز دیده می‌شد که انگلیس‌ها با مهارت تامی شروع به سیاست خود نموده‌اند، با دست نایب‌السلطنه بدبخت، [عباس میرزا] مؤسس قشون جدید و نظام تازه ایران گشته، آن روز محبوب‌القلوب ملت ایران شده بودند.

ایرانیان آن روز، این روزهای تیره و تار را ابداً فکر نمی‌کردند، بلکه کسی اگر ضدانگلیس‌ها یک حرف می‌زد، از میان ملت ایران مردود می‌شد.

برای این که آن روز احساسات ایرانی با این عقیده همراه بود و انگلیس‌ها نیز آن را به خوبی دانسته بودند.

مسئله بانک، امتیاز راه آهن و معادن نفت و غیره نیز به واسطه پیدا کردن احساسات عامه به دست آن‌ها افتاده است.

همچنین در عثمانی نیز احساسات اعراب را یاد گرفته، موافق آن کار کرده‌اند که امروز ممالک وسیع فلسطین، بین‌النهرین و غیره را مالک هستند. همه را معلوم است که در عربستان یک نهضت آزادی اعراب و تأسیس امپراطوری بزرگ عرب تولید شده بود. انگلیس‌ها سیاست استعماری خود را بر روی همین اساس استوار کردند و با وعده و حتی در اول کار با عملیات موافق احساسات اعراب رفتار کردند. نهایت پنجاه آهتین خود را چنان به گریبان ایشان استوار کرده‌اند که به این زودی‌ها امید استقلال و آزادی برای عربستان محتمل نمی‌باشد.

عرب‌های بیچاره در تحت احساسات آزادی خواهی به دانه‌های چاق انگلیس‌ها فریفته شده، به دام استعمار گرفتار گشتند. این‌ها گرسنه بودند و گرسنه همیشه خود را به هر واسطه می‌زند. آن‌ها که در شرف غرق شدن هستند، به گاه هم دست می‌اندازند. اما کمک انگلیس‌ها مانند کمک آن شبان بود که صبح گوسفند را به قول سعدی از دست گرگ خلاص کند، شب خودش با کارد تیز سر او را ببرد.

در زمان جنگ بین‌المللی توسعه نفوذ آلمان در ایران هم با این وسیله بود که آلمان‌ها نیز از احساسات ضدانگلیسی و روسیه تزاری استفاده کرده، ایرانیان ایشان را ناجی ایران دانستند. ویلهلم امپراطور آلمان، میلیتاریزم آلمان گویا از روس‌های تزاری و انگلیس‌های امپریالیزم بهتر بود. گویا آن‌ها انسان، ایشان شیطان بودند، اما تفاوت اساسی در مابین استملاک چپان هیچ ملت وجود ندارد. زیرا گرگ باید گوسفند را بخورد. طبیعت او این طور است، اگر نخورد زندگانی نمی‌تواند بکند.

چون شعارهای آن روز آلمان‌ها عملی‌تر بود، چون ایشان احتیاجات ایران را خوب می‌دانستند، بنابراین ایرانیان را توانستند به طرف خود بکشند. از فکر یکی از آنها که اسیر احساسات بودند، خطور نمی‌کرد که ممکن است در جنگ آلمان‌ها مغلوب بشوند، یا آلمان‌ها هم سیاست استعماری و اصول استفاده (اکسپلوآتاسیون) را تعقیب نمایند. اگر کسی آن روز موافق منطق، برخلاف انتظار احساسات اظهار عقیده می‌کرد، لابد دچار طعن و غضب ملت می‌شد. دیپلمات‌های آمریکا وقتی که به استملاک و استعمار بازار چین شروع کردند، شعار خود را آزادی چین از دست ژاپونی‌ها قرار داده بودند. این شعار هم منتهای آمال و آرزوی ملیون چین بود. بنابراین چینی‌ها به دامن آمریکا افتادند. دست التماس به در سرمایه‌داران آمریکا بردند، زیرا امیدها و آرزوهای خود را از دهن آمریکا می‌شنیدند. آن روز آمریکایی‌ها موفقیت تحصیل کردند، اما باز هم فقر، باز هم بی‌کاری، باز هم فلاکت اقتصادی دست از گریبان ملت چین نکشید. جوانان حساس چینی که دیروز آمریکایی‌ها را ملک می‌دانستند و انسان‌های فوق‌العاده خوش‌اخلاق تصور می‌کردند، امروز فقط بیدار شده می‌فهمند که سهو بزرگی کرده‌اند و نفهمیدند که استعمارچی‌ها تفاوت ندارند. آمریکایی با ژاپونی یکی است، برای این که اساس سیاست استعماری در چاییدن ممالک ضعیفه و ملل غیرمتمدن گذاشته شده است.

به عبارت ساده، استعمارچیان آمریکا و اروپایی می‌دانند که ما مثلاً مانند مرکب‌های فرار کرده به خوردن علف احتیاج داریم. علف را در دست می‌گیرند به ما نشان می‌دهند ما چون محتاج هستیم، دیگر نمی‌دانیم که مقصود ایشان از نشان دادن علف سیر کردن ما نبوده، بلکه سوار شدن به پشت ما است. ما این را احساس نمی‌کنیم، عرعرکنان به طرف ایشان رفته گرفتار می‌شویم. لجام [به] دهن به ما زده، به پشت ما

سوار می‌شوند. زنجیر ما را طوری محکم می‌کنند که تا زنده هستیم بارکش آن‌ها بشویم.

اگر با دقت به تاریخ جدید ایران نگاه بکنیم، این مسئله را تصدیق خواهیم نمود. آن‌ها که سیاست استعمارچی‌ها را تا امروز به دفعات مشاهده نموده‌اند، معترفند که این جا زور آن قدر فایده ندارد، بلکه سیاست و فهم کار می‌کند.

مثلاً در دوره انقلاب اول ایران، انگلیس‌ها حس آزادی‌خواهی ایرانیان را فهمیده، درهای سفارت خود را به روی ملت ایران گشودند و با آزادی‌خواهان همراه شدند. زیرا آن روز آرزویی غیر از این برای ایرانیان حساس نبود. ایشان با میل ایرانیان رفتار کردند و با شعارهای حمایت ضعفا و توسعه تمدن و معارف، اصلاح ادارات، جلب مستشارها، اصلاح اوضاع اقتصادی، تأسیس بانک، ایجاد راه آهن، حفر معادن و غیره را بیان کردند. این‌ها در اول به ایرانیان وعده دادند، ایرانی‌ها چون محتاج بودند به طرف ایشان رهسپار گردیدند. احساسات نگذاشت که هویت این‌ها را بشناسیم، مقاصد این آدم‌های [به ظاهر] انسانیت‌پرور و رحیم را بدانیم، پیش ایشان رفتیم. سوارمان شدند. الان چه چیز داریم؟ کدام یکی از آن وعده‌ها که ما را به طرف انگلیس‌ها کشیده بود، به منافع ما تمام شده است؟

آیا این بانک‌ها، راه شوسه، راه آهن، معادن نفت، منافع گمرکات و غیره به درد ما خورده، ما را خلاص کرد؟ آیا تمدن شدیم؟ یا در فقر و فاقه باقی هستیم؟ اگر همان مسئله نفت شمال و کمپانی استاندارد اوایل را برداریم، شش ماه قبل اگر کسی بر ضد این امتیاز حرف می‌زد آیا فوراً دچار تنفر عامه نمی‌شد؟ آیا معترضین آن روز که یکی ما هستیم، از طرف اشخاص حساس و بی‌فکر، بر تعرض و فحش گوناگون دچار نشدیم؟ این طبیعی است، برای این که آن روز احساسات عامه و توجه مردم طرفدار اصلاح اوضاع اقتصادی بود، نفت شمال نوید کار و تولید ثروت را به

ایرانیان می‌داد. در این جا منطبق به درد نمی‌خورد. از این رو است که مستشرقین از زندگانی شخص و عائله گرفته تا حیات اجتماعی اخلاق و تاریخ ما را با ذره‌بین‌های کوچک‌بین تحقیق می‌کنند و شعار خود را در اطراف احتیاج ما خانه می‌دهند.

اگر از من پرسند کدام علم و صنعت مشکل‌تر و عمل نمودنش سخت‌تر است، بدون تردید جواب می‌دهم که علم دانستن احتیاجات ملل دیگر و فهمیدن احساسات بشر و یاد گرفتن تقاضاهای انسان‌ها و نگاه داشتن حاکمیت و تسلط یک ملت بر سر ملت دیگر.

اساس روسیه تزاری را به هم نزد، مگر ندانستن احتیاجات ملل مختلف و خشونت در سیاست استعماری. همچنین امپراطوری بزرگ عثمانی را.

وقتی که این را تصدیق کردیم، وقتی که معترف شدیم ممالک استعمارچی از احساسات احتیاجات مستعمرات استفاده می‌کنند، دیگر در موضوع فعالیت و جدیت سیدضیاءالدین ابدأ دچار مشکلات نخواهیم شد و تعجب هم نخواهیم کرد که چرا سیدضیاءالدین با آن سابقه معروف انگلوفیلی با آن هويت آشکار ارتجاعی که داشت، باز هم جوانانی هستند که او را ناجی ایران می‌دانند و تصور می‌کنند که انگلیس‌ها برخلاف حرکات سیدضیاءالدین بودند، اما عقل و منطق این‌ها را قبول نمی‌کند.

فاکت و حقیقت در زیر احساسات اگرچه موقتاً مستور می‌شود، اما محو نمی‌گردد. قبل از کودتا همه را معلوم است که وضعیت سیاسی انگلیس‌ها در ایران به درجه صفر رسیده بود. اهالی از کوچک تا بزرگ بر ضد انگلیس‌ها بودند. انقلاب توسعه می‌یافت، انگلیس‌ها مجبور بودند قشون خود را از ایران [بیرون] بکشند.

روسیه شوروی الغای تمام امتیازات و قراردادهای دولت تزاری را وعده می‌داد، طوری که سردار سپه در بیانیه رسمی خودش تشریح کرده است، قشون نیز گرسنه و بی‌لباس بود و مردم بر ضد اشراف و متمولین بودند.

از این اوضاع انگلیس‌ها بی‌اطلاع نبودند. می‌دانستند که دارد نفوذ ایشان از بین می‌رود و خیلی ممکن است که انقلاب و شورش بزرگی در مرکز ولایات ایران بر علیه انگلیس‌ها حادث بشود. بنابراین آقای سید ضیاء را با نقشهٔ ضد اشرافی و موافق احساسات آن روز ایرانیان به سرکار آوردند.

ما با آن کار نداریم که سید ضیاء خوب کار کرد یا بد، ما آن را می‌دانیم که سیدضیاء آن روز هم با میل انگلیس‌ها رفتار نمود. آن روز هم از احساسات ضد اشرافی و به اسم اصلاحات توسط او انگلیس‌ها خوب استفاده کردند. اگر انگلیس‌ها اشراف را به دست او نمی‌گرفتند و شروع به بعضی اصلاحات غیرمهم نمی‌کردند، نمی‌توانستند جلو چشم ایرانیان را علف‌اندود بکنند. آیا ممکن بود وضعیت سیاسی خود را دوباره اصلاح کنند؟ آیا ممکن بود ملت رم کرده را دوباره سوار شوند؟

ما می‌دانستیم که دوستان سید ضیاء خیلی مایل هستند اگر فحش هم باشد در بارهٔ او نوشته شود تا اسم او از اذهان فراموش نگردد. ما می‌دانستیم که انگلیس‌ها مخالف او نبوده، به کارکنان مستقیم و غیرمستقیم خود مدافعه از مشارالیه را توصیه می‌کنند. ما این را هم خوب می‌دانیم که آن روز انگلیس‌ها خوب از احساسات ایرانی‌ها استفاده کردند. بعضی‌ها که خیلی مایلند موضوع سیدضیاء مطرح بشود و از احساسات عامه بر له او استفاده کنند، منطلق را کنار گذاشته به ما حمله می‌کنند و سعی می‌نمایند قضیه را با دلخواه خود تعبیر کنند.

اگر مسئلهٔ استعماری و سیاست استقلال‌کش خارجی را فراموش کنیم، آن وقت باید اعتراف کنیم که وثوق‌الدوله هم خوب کار کرده است. او هم به ترقی معارف و غیره کوشیده است، در صورتی که همه او را لعنت می‌فرستیم. ما این را هنوز هم نمی‌توانیم کاملاً تصدیق کنیم که تمام اهالی بر ضد او هستند. شاید بعد از مدتی اشخاص بی‌شرمی پیدا شده، از او هم مداحی نمایند و در شأن او قصیده سازند.

آن‌ها که مکتوب بعضی جوانان را شاهد درست‌کاری سید می‌دانند، از نویسندگان آن مکتوب‌ها بی‌شعورترند. آن‌ها که کار سیدضیاء را برای ایران نافع می‌دانند از خود او بی‌فهم‌تر می‌باشند. ما به طور کلی که بی‌فهم نمی‌گوییم، یعنی [می‌خواهیم بگوییم که] از سیاست استعماری انگلیس‌ها اطلاع ندارند. انگلیس‌ها همیشه مار را با دست سیدعلی می‌گیرند. این دفعه نیز از فکر ایرانیان با دست سیدضیاء استفاده کردند. زودباورها فقط می‌توانند ضد اشرافی [بودن] سیدضیاء را از روی مسلک بدانند. جوانان حساس بی‌تجربه و بی‌اطلاع می‌توانند تصدیق کنند که مقصود کابینه سیاه الغای قرارداد بود. برای این که تاریخ سیاست انگلیس‌ها این حقیقت قاطع را به چشم ناینبای آنگلو فیل‌های جدید ایران می‌زند و کوری این‌ها را ثابت می‌کند. شاید بعضی‌ها این را به خود ببندند و مانند ستاره‌ایران و اقدام به افراد کارکنان ما حمله نمایند که به رفقای خود می‌گوییم قول داده‌ایم به مشاجرات قلمی با جریده ستاره ایران ادامه ندهیم. او هم قول داده است و با این حال همه‌روزه با کلمات رکیک به ما فحش می‌دهد. اما ما تا آخر با ایشان با نزاکت رفتار خواهیم کرد. وقتی دیدیم که دوباره پرویز را تزویر نوشت، وقتی که مشاهده نمودیم که م.ج. را جواداوف بادکوبه‌ای معرفی کرد و فحش‌های سابق را تکرار نمود، آن وقت باز هم فحش نخواهیم داد. فقط فحش‌های او را به خودش رد خواهیم کرد، زیرا که ما فقط بر ضد سیاست انگلیس و اشراف هستیم، نه طالب فحاشی.

هر احساساتی که ما را به طرف انگلیس بکشد با او بدون ملاحظه مبارزه خواهیم کرد. نخواهیم گذاشت تا قلم در دست داریم سیاست استعماری و استملاک هیچ دولت در ایران پیشرفت نکند. شاید این ادعای بزرگی است. در هر صورت ما برای این مقصود کوشیده و خواهیم کوشید.

۱. پرویز

مصاحبه با نمایندگان آذربایجان *

روز گذشته قبل از ظهر یکی از اعضای هیئت تحریریه^{۱۱۵} در منزل آقای سیدجلیل اردبیلی ملاقاتی با آقایان حاج سیدالمحققین و معتمدالتجار و فیوضات، نمایندگان آذربایجان نموده و اطلاعات ذیل را راجع به اوضاع آذربایجان تحصیل و به نظر قارئین می‌رساند.

س - علل و موجبات طغیان سمیتکو چیست؟

ج - اساساً غالب ایلات ایران از چندی به این طرف عادت به شرارت و یاغی‌گری کرده‌اند و هر وقت موقع به دست آورند شروع می‌کنند. ولی در این موضوع به خصوص: اولاً اسمعیل آقا (سمیتکو) با برادرش جعفر آقا از زمان سابق مصدر شرارت و همیشه موجبات زحمت دولت را فراهم نموده‌اند و به همین جهت مرحوم حسنقلی [حسین‌قلی] خان نظام‌السلطنه [مافی، والی وقت] جعفر آقا [شکاک] را با تدبیری به تبریز آورده و مقتول نمود. از آن وقت ریاست ایل به سمیتکو منتقل [شد] و مشارالیه سرسلسله شرارت و یغماگری گردید تا در ظرف این چند سال اخیر حکومت وقت عوض این که از کمی قوه سمیتکو استفاده نموده و قلع و قمعش نماید، بعد از اخذ مبلغی معتنابه تقدیمی، وعده لقب سردار نصرت و شمشیر و ماهی هزار تومان مقرری به او داده شد. ولی از ادای شمشیر و مقرری در همان ماه اول نکول نمودند. این مسئله بی‌نهایت مشارالیه را عصبانی نموده، به طغیان خود افزود و در این بین بمبئی به عنوان امانت برای مشارالیه فرستاده شد که برادرش و جمعی را مقتول ساخت. سمیتکو این اقدام را از طرف حکومت وقت می‌داند و این پیش‌آمد موجب خیال استقلال کردستان در ذهن او می‌شود. ثانیاً اوضاع

خراب داخلی و عدم توجه به اصلاحات است که هر کس را به طمع دست اندازی می اندازد. ثالثاً موقعیتی بود که سمیتکو در جنگ بین المللی به واسطه کشمکش روس و عثمانی به دست آورده. رابعاً تحریکاتی است که از طرف دیگران به عنوان استقلال کردستان می شود.

س - روابط سمیتکو با خارجی ها چه گونه است؟

ج - سمیتکو در موقع جنگ یک رویه مخصوص تعقیب کرد. زمانی که روس ها در آذربایجان نفوذ داشتند، خود را به آنها بسته، از آنها قوه و اسلحه گرفت و با ترک ها طرف [شد]. همین که روس ها به واسطه انقلاب مراجعت کردند و مسئله تجهیز آسوری ها به میدان آمد، سمیتکو با ترک ها یار و همدست شده، از آنها اسلحه گرفته، با آسوری ها جنگید. حالیه که انگلیس ها را در بین النهرین قوی می داند، خود را به آنها بسته است و فعلاً یک عده از عساکر و صاحب منصبان عثمانی دور او هستند که مطابق تقریرات نماینده دولت آنقره (آنکارا) در تبریز، صاحب منصبان و عساکر مذکوره فراری هستند و کمالیون ابداً مساعدتی با سمیتکو ندارند. در هر صورت او از هر پیش آمد استفاده کرده، خود را قوی نموده است.

س - قوای او چیست؟

ج - آن چه ما شنیده ایم در ابتدا قوای او خیلی کم بوده و چهار پنج هزار قشونی که در زمان کابینه وثوق الدوله با جدیت سردار انتصار تشکیل و برای سرکوبی او اعزام شده بود، او را سخت مستأصل و پریشان کرده و عده ای از فراری های عثمانی را که نزد او بودند، سردار انتصار با تدبیر جلب و از دور او متفرق کرد. اگراد نزدیک به او از ترس دولت نیمی خدمتگذار دولت و نیم دیگر بی طرفی را اختیار کرده بودند. همین که نزدیک بود به کلی شر او رفع شود، ناگاه تلگرافی از مرکز به فلیوف رسید و او را مأمور کرد با سمیتکو مصالحه کنند. این مسئله باعث یأس اگراد از

غلبه دولت شده، بعدها با او همدست شدند و حالیه قوه شان زیاد و اسلحه به آنها می‌رسد. نظر به اطلاعاتی که از یک نفر صاحب‌منصب ژاندارمری که در ساوجبلاغ اسیر شده بود، به دست آورده‌ایم، قوای آنها همیشه تحت سلاح نیست. آنها در دهات مشغول رعیتی می‌باشند و چون جاسوس‌های آنها در اطراف بسیار است، همین که موقع خطری می‌رسد، فوری با تلفون که در همه دهات دارند، به آنها اطلاع می‌دهند و در ظرف یک روز قوای کافی در نقطه خطر حاضر می‌شود.

س - علت عدم پیشرفت قوای دولتی چه بود؟

ج - قوای دولتی چهار دفعه تاکنون عقب‌نشینی کرده‌اند. ۱- قوای قزاق در شرف‌خانه در تحت فرماندهی ظفرالدوله. ۲- قوای ژاندارمری در تحت فرماندهی ملک‌زاده در ساوجبلاغ. ۳- قوای چریک در تحت امر سردار ارشد در طسوج. ۴- قوای خالو قربان در ساوجبلاغ. علت سه واقعه اولی به واسطه کمی عده بود. مخبرالسلطنه خودش فرمانده و نقشه‌کش اردو بوده و اهمیت قوای اکراد را به مرکز حالی نمی‌کرد. خودسرانه عده‌های کمی به فرونت می‌فرستاد و آنها هم در مقابل قوای زیاد طرف کاری از پیش نمی‌بردند. فقط علت اساسی شکست‌ها را ما از سوء سیاست مخبرالسلطنه می‌دانیم که به طهران کاملاً اهمیت موضوع و لزوم اقدامات جدی را خاطر نشان نمی‌کرد. به علاوه اغلب نقشه‌های جنگی را با مقدار عده که فرستاده، به این و آن می‌گفت و جاسوسان سمیتکو فوری به او اطلاع می‌دادند. شکست چهارم که خالو قربان خورد، به واسطه این بوده که آنها نظامی نبودند و روح نظامی نداشتند. روی هم رفته این شکست‌ها را ما مهم نمی‌شماریم که جبران‌پذیر نباشد، ولی در صورتی که سهوهای گذشته تجدید نشود.

س - فرونت حالیه چطور است؟

ج - فرونت شرف خانه کاملاً محکم و اطمینان کامل حاصل است که از اکراد جلوگیری کند و آن چه می شنویم برای فرونت ساوجبلاغ هم قوا از طهران اعزام شده و می شود. در تبریز در تهیه عده کافی هستند که به زودی این فرونت را نیز محکم کنند. زمان حرکت [ما] قوای طرفین در حدود میان دو آب بود.

س - کدام نقاط فعلاً در اشغال سمیتکو است و رفتارش چه طور است؟

ج - سلماس و ارومیه و سلدوز و ساوجبلاغ در تصرف اکراد است و از هیچ جنایت و شتاعتی نسبت به اهالی فروگذار ندارند. در موقعی که اعانه از مردم می خواهند، اگر کسی پول نداشته باشد بدهد، فوراً اسباب خانه او را به قیمت نازل هراج و به عنوان اعانه ضبط می کنند.

س - نظریه شما راجع به این عصیان چیست؟

ج - این مسئله را نباید به سایر اغتشاش ها قیاس کرد. یک ذره غفلت کردستان را از دست ما می برد. به علاوه اگر قوای دولت موفقیت حاصل نکند، آذربایجان نیز پای مال شرارت شاهسون می شود. به عبارت اخری دو ایالت زرخیز و قشون خیز ما از دست می رود و خراب می شود. دولت باید تمام قوای خود را از مالیه و قشون صرف این کار کرده و به هر قیمتی باشد خاتمه به این کار بدهد.

در دو سال قبل با سه هزار قوه ممکن بود از این خطر جلوگیری شود، ولی مسامحه و خودسری والی وقت بر جسارت آنها [چنان] افزوده که حالیه برای دفع آنها پانزده الی بیست هزار قشون لازم است و در صورت مسامحه امروزه در آینده بیش تر از این صرف قوه لازم خواهد شد.

یکی از جمله مسائل مهمه که دولت باید خیلی دقت کند، مسئله متنفذین داخلی است. در آذربایجان اشخاصی هستند که سالهاست مالیات نداده و غارت و دزدی های زیادی کرده اند. این ها اساساً از فتح

کامل دولت می ترسند که بعد از سمیتکو به جزای اعمالشان برسند. این است که امروزه از وارد کردن هیچ گونه سگته به قوای دولت کوتاهی نمی کنند و در مواقع لزوم اطلاعات لازمه را به سمیتکو می رسانند. چند نفر از این قبیل اشخاص فعلاً در تبریز به حکم والی توقیف هستند و حالیه مبلغینشان در اطراف مشغول تحریک می باشند و غارت هایی که به اسم شاهسون می شود، عمده اش مربوط به خوانین محلی می باشد و مقصودشان مشغول کردن دولت است.

لازم است از طرفی یک قوه به والی داد که این غارتگرهای کوچک را از میان بردارد و از طرف دیگر با قوای موجود به دفع سایرین بپردازد. زیرا گذشته از این که غارتگران محل با سمیتکو مساعدت می کنند، اساساً برای حفظ امنیت داخلی و تأمین روابط تجارتنی این کار از همه ضروری تر است.

از همه مهم تر، مسئله ای که برای اصلاح این مفاسد لازم است وجود انجمن ایالتی است. اگر انجمن ایالتی می بود، مخبر السلطنه نمی توانست خودسرانه مرتکب این سهوها بشود. انجمن ایالتی به واسطه اطلاعات محلی کمک قابلی به دولت می کند و راهنمایی های مؤثر می نماید و خود انجمن ایالتی به نفسه تأثیر زیادی در اصلاح وضعیات دارد.

س - علت استعفای مصدق السلطنه ^{۱۱۶} چیست؟

ج - اساساً والی شخص سریع التأثیر است و مرکز مساعدت لازم به او نمی کند و اختیاراتی ندارد. همین حال او را کسل و عصبانی کرده و ممد بر علت استعفا شده است. اعمال دولت های ما افراط و تفریط است. یک دفعه به مخبر السلطنه آن اختیارات تام را می دهند که مرتکب آن فجایع و بدبختی ها می شود، یک دفعه به یک والی آن قدر اقتدار نمی دهند که بتواند دشمنان داخلی را دفع کند. به علاوه نوکرهای مستقیم رؤسای

عشایر غارتگر که در مرکز نشسته و تحریکاتی می‌کنند نیز مؤثر در علت استعفا می‌باشد.

۷۲

ارتجاع در بالای ارتجاع *

خرابی اوضاع مملکت بر همه معلوم است^{۱۱۷}. اوضاع اقتصادی و مشکلات مادی را نیز همه می‌دانند. انقلاب و قتل و غارت نیز به کسی [نا] مکشوف نمی‌باشد.

ما چون دفعات عدیده به تشریح وضعیت کوشیده و همچنین علت عقیم ماندن قانون اساسی، سبب نهضت قانون‌طلبی را مکرر نوشته‌ایم. بنابراین از تکرار مفصل صرف نظر می‌کنیم.

در هر صورت در این دوره در ایران زمام‌داران مرتجع به تدریج قوانین مملکت را فراموش کرده، دوره استبداد و سلطه مطلقه را اعاده داده‌اند. در هر طرف حکومت نظامی آمر مطلق، فعال مایشاء و در هر کار، وزراء غیرمسئول هستند. در مدت شانزده سال عوض این که به تدریج حکومت ملی از قوه به فعل آید، از روی کاغذ به حیات تطبیق شود، مانند ادیان منسوخ بی‌تأثیر مانده است.

از یک طرف فشار حکومت مطلقه، از طرف دیگر بحران اقتصادی در افکار توده ملت احساسات ضدارتجاع و اشرافی را تولید نموده است. بنابراین اگر یک دسته یا یک روزنامه بر له آزادی اظهار می‌کند، مردم به اطراف او جمع می‌شوند. زیرا احتیاج دارند. احتیاجات خود را احساس

می‌کنند. اظهارات جراید را موافق آمال خود می‌بینند. تا امروز حکومت‌های مختلف برای اداره کردن مملکت نقشه متین و بااساسی نداشته‌اند. لذا تابع حوادث و پیش‌آمد بوده، حیات اجتماعی ما نیز مانند حیات انفرادی لاابالیانه پیش‌رفته و همیشه فعالیت‌مان برخلاف منافع مادی و اجتماعی تمام شده است.

در دوره کابینه مشیرالدوله که تحصن در سفارت روس و حضرت عبدالعظیم و مجلس شورای ملی پیش‌آمد، برای همین بود. زیرا حکومت نظامی بر خلاف قانون اساسی در هر روز اعلان منتشر نموده و موجودیت نویسندگان جراید را تهدید می‌کرد. در نتیجه این خلاف قانونی‌ها هم حکومت مشیرالدوله رفت. زیرا مشیرالدوله با وجود اشرافی و ارتجاعي خود احساسات ملت را فهمید و دانست که اگر بخواهد بیش‌تر از این فشار بیاورد، اولاً به پای خود تیشه زده است و ثانیاً مملکت را به آتارشی و هرج و مرج سوق داده است.

چون اشراف بود خواهش ملیون را نیز نمی‌توانست قبول نموده انجام دهد. بنابراین استعفا داد و رفت. بعد از چهل روز بحران، قوام‌السلطنه به روی کار آمد. قبل از آمدن ایشان همه جراید آزادی‌خواه متحد‌الرأی لزوم اجرای قانون اساسی، الغای حکومت نظامی، آزادی کلام و مطبوعات و اجتماعات را به دولت پیشنهاد کردند. ما هم در این موضوع مقالات متعددی نوشتیم.

همه منتظر بودند که ببینند آقای قوام‌السلطنه بعد از مشیرالدوله با ملیون چه‌طور رفتار خواهد کرد و ملت را با چه وسیله و راهی از خودش راضی خواهد کرد و سوءظن‌هایی [را] که ملت به ایشان دارند چه‌طور مرتفع می‌نمایند. به عبارت اخری ملت را خواهد شناخت، به ملت تعظیم خواهد کرد و سیاست جدیدی که امروز ایران به آن احتیاج دارد اتخاذ خواهد نمود یا خیر؟

این انتظار طول نکشید. بعد از چند روز آقای قوام‌السلطنه در عوض بیانیه تشویق برای حفظ و اجرای قوانین فراموش شده مملکت، به جای بیرون آوردن متحصنین و الغای حکومت نظامی، بر علیه آزادی مطبوعات دوبیانیه منتشر کرد. در تعقیب آن روزنامه سیاست بعد ایران آزاد را توقیف نموده، به واسطه آژان تأمینات، سانسور مطبوعات را شروع کرد. شب جمعه در وقت چاپ شدن، آژان‌ها را در سر مطبعه‌ای که حقیقت چاپ می‌شود، نگاه داشت.

این قدم اول آقای قوام‌السلطنه اثبات می‌کند که ایشان باز هم سیاست خشن دوره استبداد و فعال مایشائی را انتخاب کرده‌اند. هنوز هم نمی‌دانند که ارتجاع و فشار ردالعمل دارد، هنوز ملتفت نیستند که با توقیف مطبوعات جلوگیری از نهضت عمومی نمی‌شود.

نهضت عمومی را مطبوعات تولید نکرده‌اند، آن را ارتجاع و منافع مادی و فلاکت اقتصادی ایجاد نموده است. مردم آزادی و قانون را محض اظهارات نویسندگان مطالبه نمی‌کنند، بلکه به او احتیاج دارند. اما آقای قوام‌السلطنه فوراً گریبان مطبوعات را گرفته، سانسور و توقیف را پیش کشید. حال آن که رفع احتیاجات ملت، فعالیت برای اصلاح حال عامه، اجرای قوانین مشروطه خودش اساساً جلوگیری از تعرض مطبوعات می‌کرد.

برای پیشرفت کار، برای اجرای عدالت، مجازات و تنبیه دزدها و ظالمین لازم بود. اما حکومت، دزدها و ظلمه را مجازات نمی‌کند. از این [جا] معلوم می‌شود که سیاست و خط‌مشی حکومت بر وفق منافع ملی نمی‌باشد. حکومت باز هم از آزادی مطبوعات می‌ترسد، باز هم از ملت ظنین است.

علم و تجربه اجتماعی ثابت می‌کند که حکومت فقط با جلب نمودن توجه عامه، با طرفداری صمیمی ملت، با همراهی جراید می‌تواند کار

بکند، مملکت را به طرف سعادت سوق دهد. اگر منتهای آمال زمامداران امروز در اطراف ریاست شخصی و حفظ مقام خود است این موضوعی است علیحده. اگر واقعاً آمال و مقاصدشان خدمت به ملت است و خود را خادم و نوکر ملت می دانند، نه وارث حکومت، آن وقت اجازه بدهند بگوییم که سهو بزرگی در تعقیب سیاست ارتجاعی می نمایند.

مردم در دوره زندگانی مشاهده می کنند که وحشی های آفریقا نیز لذت حکومت ملی و آزادی را احساس کرده اند. اساساً معنی و مفهوم حکومت کهنه از بین رفته، امروز حکومت مفهوم دیگری دارد. در قرون وسطی فقط اصول سانسور اجری می شد، در همچو عصر و موقعی این سیاست وخیم و مضر و بلکه مهلک است. در این دوره اشخاصی می توانند موفقیت پیدا کنند که احتیاجات ملت را بفهمند تا جزئیات احساسات طبقاتی را احساس کنند. سیاست خود را در بالای احتیاجات طبقات مختلف قرار دهند، طوری رفتار کنند که قدم امروز مقدمه قدم های فردا باشد. بدانند که آخر چه می خواهد بکنند، آن نقطه که می خواهد مملکت را سوق دهد کجاست؟

همسایگان ما همه رفتند، ما مجبوریم برویم. نمی توانیم به طرف ارتجاع برگردیم و سیر فتهقراایی بکنیم. اگر یک حکومتی این عقیده را داشته باشد، یقیناً در مقابل سیل بنیان کن ترقی ملت معدوم می شود.

نهضت توده [در] سیر ترقی بزرگ است. از او جلوگیری کردن ممکن نیست. این را باید یک دفعه فهمید. تغییر و تجدد طبیعی است. ارتجاع و فشار نتیجه برعکس می دهد. هرکس با تجدد مقاومت کرد، به فنای خود کوشید.

ما اروپا را نمی گوییم. لندن و پاریس را نیز پیش نمی کشیم. همان هندوستان و جراید و مطالعه مطبوعات آن جا را به حکومت توصیه می کنیم. بخوانند و ببینند که جراید هندوستان تا چه اندازه آزاد هستند؟

آیا آن جا برای روزنامه امتیاز هست؟ یا حکومت حق مداخله به مطبوعات دارد؟ از اظهار مظالم انگلیس چیزی فروگذاری می‌کنند؟ حال آن که هندوستان دارالشورای ملی و نهضت آزادی خواهی به حرکت آورده است. موفقیت انگلیس‌ها در آن جا از موی باریکی آویخته است، با این همه آزادی مطبوعات را ملاحظه می‌کنند.

ما هزاران احتیاج داریم. اغلب جراید ما برای منافع شخصی، برای استفاده‌های مادی خود را فروخته، فرار کرده‌اند. دو سه جریده باقی مانده که تا اندازه‌ای جسورانه می‌نویسند و از اظهار معایب خودداری نمی‌کنند. البته حکومت هم به این‌ها کار دارد.

حکومت نباید با توقیف روزنامه، بلکه باید با مفقود کردن چیزهایی که مطبوعات را تهییج می‌کند، جلوگیری نماید. مگر غیر از این است که روزنامه‌ها می‌نویسند: اشراف نالایقند. حکومت بوروکراسی سبب برپادی مملکت است. ادارات خراب است. اصول آزادی از بین رفته است. حکومت‌های گذشته برای منافع خصوص نفوذ اجانب را تقویت می‌کردند. حکومت حق ندارد برخلاف قانون رفتار نماید. [امروز] وزرا حقوقاً با افراد ملت مساوی نیستند و در مقابل ملت مسئولیت ندارند. [که باید داشته باشند]

مگر گناه است که نوشته می‌شود اختلاسات و خیانت نشود؟ بر رعایای کاسب و کارگر از طرف ملاکین و کارفرمایان ظلم و تعدی نباشد؟ اشراف باید دست از اشرافیت و مفت‌خوری برداشته، اندوخته‌های خود را به مؤسسات عام‌المنفعه مصرف کنند؟ هم خودشان منفعت ببرند، هم برای ملت کار پیدا شود؟

مطبوعات این را می‌گویند، حکومت هم باید این‌ها را تدقیق کند، بفهمد، نه این که جراید را توقیف کنند. وقتی که حکومت این تقاضاها را قبول کرد، نویسندگان دیوانه نیستند که بر ضد آن‌ها چیز بنویسند.

شاید تصور برود که ما با ایران آزاد یا سیاست هم‌مسلك هستیم. از آن نقطه نظر عملیات آقای قوام‌السلطنه را نسبت به ایشان انتقاد می‌کنیم. نه، اساساً ما حکومت را ذی‌حق نمی‌دانیم که به واسطه آژان نظمی به اداره هر روزنامه و لو روزنامه بدر و کردار هم باشد تعرض کند، یا تحریرات روزنامه‌ها را سانسور نماید، یا با میل خود آن‌ها را توقیف کند. زیرا این حق را حکومت با وجود مجلس ملی ندارد. شاید ایشان هزار دلیل و برهان بیاورند، بیست بیانیه بنویسند و ده بهانه بتراشند. قانون اساسی می‌گوید مطبوعات را فقط هیئت منصفه حق مداخله دارد. خود آقای قوام‌السلطنه باید تصدیق بفرمایند که آژان نظمی منصف نیست. اگر از ما نرنجند، اجازه بدهند بگوییم که خود رئیس‌الوزراء نیز راجع به مطبوعات نمی‌تواند منصف بشود. بنابراین هیچ صلاحیت ندارد روزنامه‌ها را با دست آژان توقیف بکند. اگر ما این را ارتجاع می‌نامیم حق داشته‌ایم. زیرا قبل از توقیف جراید خیلی وظایف فوری و مهم است که حکومت آن‌ها را فراموش کرده است.

خیلی چیزهای کردنی هست که ابداً به فکر آن نیست، فوراً توقیف جراید و سلب آزادی مطبوعات را ما چه تسمیه کنیم؟ آیا این ارتجاع در بالای ارتجاع نیست؟ آیا بعد از این هم باید نویسندگان ریاکاری و تملق را پیشه خود قرار دهند؟ آیا این دوره هم دردهای ملت نوشته نشود؟ آیا در این دوره هم فکرهای آزاد خفه بشود؟ آیا بعد از این هم جراید در مدح رئیس‌الوزراء چیز بنویسند؟ آیا بعد از این هم وزرا و زمامداران حاضرند دعا و ثنای مهمل و کلمات بی‌معنا و اسامی بی‌مسمی را در حق خود بشنوند؟

اگر آن‌ها حاضرند، ما نمی‌توانیم تحمل بکنیم. اگر آن‌ها مایلند جراید دروغ بنویسند، قصیده بسازند، مداحی بکنند، ملت حاضر به گوش دادن آن‌ها نمی‌باشد. اگر حکومت میل دارد مردم را اغفال کند، بخواباند، زبان

ایشان را قطع کند، ملت حاضر به اغفال نباید بشود و نخواهد شد. امروز به پنج سال قبل شباهت ندارد. امروز کارد به استخوان رسیده است. ما غرض خصوصی با شما نداریم، با مشیرالدوله هم نداشتیم و سایر اشراف را به شما ترجیح نمی‌دهیم. همه یکی هستید. غرض و آمال و آرزوی ما ترقی مملکت و آزادی ملت است. اگر شما از این پرنسیب خارج بشوید و به ترقی ملت و مملکت نکوشید، ما با شما مبارزه خواهیم کرد و همچنین با سایرین.

۱. پرویز

ضمیمه ۴

سید محمد دهگان

سید محمد دهگان که به مناسبت به عهده داشتن مدیر مسئولی حقیقت مورد بهتان و تعرض روزنامه نگاران مخالف بود، در نوشته‌ای تحت عنوان «در جواب تهمت‌ها» که در شماره ۵۹ (۲۳ فروردین ۱۳۰۱/۱۳ آوریل ۱۹۲۲) آن روزنامه به چاپ رسیده، ترجمه‌ی حال کوتاهی از خود به دست داده که لازم است به همراه توضیحاتی در این جا بازخوانی شود:

«... من از سلسله سادات کلپری کاشان، که از بین این طایفه ادبای نامی به وجود آمده‌اند، مانند سردبیر جیل‌المین که دایی زاده ابری است، می‌باشم. پدر من مرحوم سید محمد تقی منخلص به عندلیب کاشانی است که دیوان اشعارش در ۱۳۱۳ ق در اسلامبول، مطبعه اختر طبع و منتشر شده است. پدر من چهل و پنج سال قبل، از ایران مهاجرت کرده و در روسیه اقامت جست. همواره به ترویج علم و ادب اشتغال داشت و شاگردهای نامی از قبیل مرحوم حاج سید عظیم شروانی منخلص به سید، که از کثرت اشتیاق مستنی از تعریف است، تربیت نمود...»

بنابراین سید جلال‌الدین حسینی مؤیدالاسلام و احياناً برادر کوچک او سید حسن کاشانی، مدیران و نویسندگان هفته‌نامه و روزنامه معروف جیل‌المین در کلکته و تهران و رشت دایی زاده‌های عندلیب کاشانی، پدر سید محمد دهگان بوده‌اند. از اطلاعاتی که عندلیب خود در مقدمه دیوانش در باره خویش به دست داده، چنین برمی‌آید که وی در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه از زادگاه خود به عزم تجارت راهی تهران می‌شود و با موزونان آن دیار و از آن جمله بهار شروانی (۱۳۰۰-۱۲۴۷ ق) شاعر خوش قریحه - که از ناصرالدین شاه لقب ملک‌الشعرایی گرفته و پرفسور حمید محمدزاده دیوان اشعار او را برای چاپ آماده کرده و ... آشنا و انیس و جلیس شده، پس از دو سال توقف در تهران به زادگاه خود برگشته، مدتی بعد روی سوی قفقاز می‌نهد. خودش در این مورد چنین می‌نویسد:

«... چندی نگذشت که باز عزیمت سفر کرده، به شروان رفتم ... پس از پنج سال در داغستان رحل اقامت افکنده و مکرر به طرف گرجستان و سایر بلاد قفقاز به

جهت خرید و فروش رفت و آمد نمودم. تا آن که تاریخ هجری به یک هزار و سیصد و چهار رسید. پس از یک قرن توقف به وطن مراجعت نمودم.

اگر قرن را بنا به عرف ۳۰ سال حساب کنیم^۱ می توان گفت که عندلیب در حدود نیمه دوم دهه ۱۲۷۰ ق / ۱۸۵۰ و یا اوایل دهه بعدی در شروان اقامت داشته است. اطلاعات موجود حاکی از آن است که در این زمان سید عظیم شروانی در شروان نمی توانسته است باشد. زیرا وی در آن تاریخ جوانی بیست و چند ساله و در ایران و عراق و مصر و شام مشغول «تکمیل علوم» بوده است و احياناً اگر ملاقات و مؤانستی بین دو سید کاشانی و شروانی صورت گرفته باشد، پس از بازگشت سیدعظیم به شماخی بوده که دیگر در آن تاریخ عالمی بوده است کاملاً آشنا به زبان عربی و فارسی. اگر نوشته خود دهگان را اساس بگیریم، مهاجرت پدرش به قفقاز مصادف بوده است با سالهای ۹۵-۱۲۹۴ / ۷۸-۱۸۷۷. سیدعظیم در آن سالها مکتب‌داری چهل و چند ساله بوده است. در هر حال، غیر از ادعای سیدمحمد دهگان سند دیگری دال بر شاگردی سیدعظیم شروانی (۱۸۳۵-۸۸) در محضر عندلیب کاشانی در دست نیست. اما احتمال این که بین دو شاعر مؤانستی وجود داشته، بعید نیست، خصوصاً که خود عندلیب نیز خاطرنشان ساخته است که هنگام اقامت در شروان «در صحبت موزونان آن جا روز می گذشتم و کربت غربت را با دیدار ایشان سهل می انگاشتم».

گفتنی است که نخستین چاپ دیوان ۶۴۹ صفحه‌ای سیدعظیم در سال ۱۸۹۷ در تبریز صورت گرفته و دو سال پیش از آن هم مجموعه‌ای از حکایات و تمثیلات منظوم و منثور شاعر همزمان در تقلیس و تبریز چاپ و منتشر شده بود. وی در کنار کلیات ترکی، کلیات فارسی نیز داشته، بعضی از اشعار حافظ و سعدی را هم نیز تضمین و قصص‌الانیا را از فارسی به ترکی آذربایجانی ترجمه کرده است. سید در اواخر عمر خود تذکره‌ای نیز تألیف کرده است که دربردارنده ترجمه حال و نمونه‌های اشعار شعرای قفقاز، ایران، ترکستان و روم است. در فصل ثانی آن که مختص شعرای ایران است، تنها ۱۹ شاعر معرفی شده و در بین آنها سخن از عندلیب کاشانی نرفته است.^۲

۱. اگرچه خودش گفته ۵ سال در شروان و پس از آن قریب ۳۰ سال در داغستان اقامت داشته است!

2. Seyid əzım Şirvani əsərləri, 3 cild, Bakı, 1967-74/ Seyid əzım Şirvaninin Yaradıcılıq Yolu, Sadiq Hüseynov, Bakı 1977/Azərbaycan ədəbiyyat Tarixi, 2 cild, Bakı 1960, S. 291-318.

عندلیب به طوری که خود می‌گوید، پس از ترک شروان قریب سی سال هم در داغستان رحل اقامت افکنده است. احتمال می‌توان داد که وی یا در این سفر و یا حتی پیش از آن با طالبوف آشنا شده و اگرچه در دیوانش نامی از آن نویسنده نام‌آور نبرده، احتمالاً آن دو ایرانی در آن دیار غربت ارتباط دائمی داشته‌اند.

گفتنی است که طالبوف در اواسط قرن نوزدهم و احتمالاً ۵۶ سالی پیش از عندلیب به قفقاز مهاجرت کرده و در دستگاه عریض و طویل مقاطعه‌کاری محمدعلی خان کاشانی که به نوشته اعتمادالسلطنه در سال ۱۳۰۷ ق / ۱۸۸۹ م «به واسطه نوکری روس صاحب یک کرور دولت شده» بود،^۱ به کار مشغول شد و پس از مدتی مستقلاً به مقاطعه‌کاری پرداخته، ابتدا در خاسایور داغستان و سپس در تمر [طمر = تیمور] خان شورا که در سال ۱۹۲۲ به یادبود بونیاکسکی^۲ (۱۸۹۰-۱۹۱۹) بونیاکسک نامیده شد، رحل اقامت افکند. طالبوف در این دوره ضمن کشیدن راه شوسه معروف قفقاز - ستاوروپول، مالک و اجاره‌دار و مدیر مؤسساتی چون کارخانه‌های آجرسازی، شبکه پست و حمل و نقل و ... نیز بوده است.

طالبوف که مایه‌های نخستین سرمایه‌داری و مدیریت را از دستگاه محمدعلی خان داشته، گویا از باب حق‌شناسی و یا ادای دین، نام دو تن از فرزندان او را، که در قفقاز معروف به ابراهیم بیگوف بوده، در سینه طالبی (کتاب احمد) خود آورده است. در دیوان عندلیب کاشانی نیز - که «برحسب فرمایش علی‌اجاه معظمه مکرمه، نساخانم، حلیله (عمر) جلیله مرحمت پناه علیین آرامگاه، محمدعلی خان کاشانی» در سال ۱۳۱۳ ق در چاپخانه اختر استانبول به چاپ رسیده - قصاید متعددی که به مناسبت تولد و زفاف فرزندان محمدعلی خان در فاصله سال‌های ۱۲۹۳ و ۱۳۰۸ ق و وفات خود وی در سال ۱۳۱۰ ق سروده شده، مندرج است. این همه حاکی از ارتباط وی با محمدعلی خان کاشی و افراد خانواده وی و نیز شخص طالبوف است.

نامه‌ای از طالبوف، که در ۴ مه ۱۹۰۶ / ربیع‌الاول ۱۳۲۴ به دوستی نوشته، در دست است که در آن اشاره‌ای به مناسبات خود با عندلیب و فرزند وی کرده است:

«جناب آقا سیدتقی آمد. سلام شما را رسانیدم. بی‌چاره نه‌گوش می‌شوند و نه اعضایش به اراده او تبعیت می‌کند. همان زنده‌دلی او را نگاه می‌دارد. پسر پانزده ساله‌ای دارد. الان در مدرسه [نمرخان] شوره در درجه چهارم است. خیلی

۱. روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، به کوشش ایرج افشار، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۵، ص ۶۶۱.

2. Buynakski

قابل و نجیب و مستعد است. مواظب خواندن او منم و تحمل سایر چیزهایش را هم دارم. یقین آدم خوبی از آب درمی آید.»^۱

تردیدی نیست که منظور از «آقا سید تقی» همان عندلیب کاشانی بوده و «پسر پانزده ساله» او هم کسی جز سیدمحمد دهگان بعدی نبوده است. دلایلی که برای اثبات این ادعا می توان ارائه داد، از این قرار است:

۱- چاپ مقاله‌ای به قلم سیدمحمد تقی زاده تحت عنوان «وفات استاد و یا فریاد شاگرد» به مناسبت درگذشت طالبوف در ۱۰ ربیع الاول ۱۳۲۹ / ۱۱ مارس ۱۹۱۱ در ورقه‌ای که ضمیمه شماره ۵۲ (۱۷ ربیع الاول ۱۳۲۹ / ۶ [۱۹] مارس ۱۹۱۱) روزنامه صدای منطبقه باکو بود. این مقاله با این جملات به پایان رسیده است:

«ای پیر حقیقت، در مزار خود آسوده بخواب. مهندس که بذرهایی که در دل‌های فرزندان وطن کاشته‌ای هدر خواهد شد. سوگند به وطن که قبله گاهت بود، آن بذرها روزی سبز و خرم خواهد شد و موافق آمال و آرزوهایت محصول خواهد داد. آسوده بخواب ای پیر دعاگوی وطن، روزی دعاهای تو به همت اولاد وطن مستجاب خواهد شد. آن روز به افتخار تو جشن و سرور برپا خواهد شد و مجسمه‌هایت در قلب وطن برپا داشته خواهد شد.»

۲- نوشته خود سید محمد دهگان تحت عنوان «در جواب تهمت‌ها»:

«نظر به این که مرحوم طالبوف صاحب کتاب احمد، با پدر من مناسبات نزدیکی داشت و اولادی از خود نداشت، زحمت تربیت بنده را متقبل شد و دیپلومی که از مدرسه عالی روسیه در دست دارم از شفقت‌های پدرانه آن مرحوم است. آثار فعالیت که از بنده به یادگار مانده، انجمن خیریه ایرانیان و مدرسه مجیدیه ایرانیان تمرخان شوره - مدرسه نجات ایران کرزونی [گروزی؟] و پانصد جلد کتابی است که به کتابخانه مدرسه اتحاد ایرانیان بادکوبه هدیه داده‌ام ...»
این اطلاعات با آگاهی‌هایی که میرعلی منافی در باره سید محمد تقی زاده گرد آورده، ارتباط روشن‌گر دارد:

«هویت سید محمد تقی زاده مدت‌ها ناشناخته بود. در شماره ۱ سال ۱۹۰۸ روزنامه اتفاق چاپ باکو، تحت عنوان «از خیرنگار مخصوصمان» می‌خوانیم که کمندی‌های آخтам صبری خیر اولاد (عظسه غروب دلالت بر خیر دارد) و خود - خود سلطان مجید غنی زاده به

۱. ایرج افشار، سواد و بیاض، تهران: کتابفروشی دهخدا، ۱۳۴۴، ص ۷۰.

همت جمعیت تئاتر تمرخان شورا در آن شهر اجرا گردیده و در این نمایش سیدمحمد تقی‌زاده نقش آقا جواد را ایفا کرده است. معلوم شده است که تقی‌زاده مذکور از ساکنان تمرخان شورا و مدیر مدرسه مجیدیه آن شهر بوده است. بنا به اظهارات مورث‌توضی (مرتضی) هاشم‌زاده داغستانی، سید محمد تقی‌زاده یکی از جوانانی بوده که به خرج طالبوف در تمرخان شورا تحصیل کرده بودند. پدر او (تقی‌زاده) دوست میرزا عبدالرحیم [طالبوف] بوده است. در مخزن دست‌نوشته‌های جمهوری [آذربایجان]، تعدادی از کتاب‌های طالبوف و نیز بعضی کتاب‌های دیگر مسمور به مهر کتاب‌خانه سید محمد تقی‌زاده (به روسی) وجود دارد. او به آثار طالبوف جلد مخصوص گرفته است.^۱

شکرالله مانی نیز که از یاران سیدمحمد دهگان بوده، نوشته است که «تمام کتب و آثار مرحوم طالبوف به قلم دهگان نوشته شده و چاپ گردیده است.»^۲

بدین ترتیب، تطبیق آگاهی‌های پراکنده مذکور تردیدی باقی نمی‌گذارد که سیدمحمد پسر سیدتقی عندلیب کاشانی در آن سال‌ها به مناسبت نام پدرش نام خانوادگی تقی‌زاده را برای خود برگزیده بوده و حیثاً پس از بازگشت به ایران در حدود سال‌های ۱۲۹۰ خ / ۱۳۲۹ ق / ۱۹۱۱ م، یعنی کمی پس از درگذشت طالبوف، نام خانوادگی دهگان را برای خود برگزیده باشد.

آقای کاوه دهگان، مترجم ارزنده و فرزند سیدمحمد دهگان نیز به نویسنده این سطور توضیح دادند که پدر بزرگشان سیدمحمدتقی عندلیب کاشانی در قفقاز با اصلی خانم، دختری از اهل تشیع قفقاز ازدواج کرده که حاصل آن ازدواج، پنج پسر و دو دختر بوده که گویا همه در تمرخان شورا به دنیا آمده بودند. در شناسنامه سیدمحمد دهگان هم نام پدرش سیدمحمد تقی نوشته شده است. طالبوف که از سه زن خود بیچاره نشده بوده، خرج تحصیل و سرپرستی پسرانی را عهده‌دار شده بوده که سیدمحمد و عبدالرزاق خان از آن جمله بوده‌اند.

پیش از آن که جریان زندگی سیدمحمد دهگان را تعقیب کنیم، بی‌مناسبت نیست با یکی دیگر از پرورش‌یافتگان طالبوف نیز آشنا شویم. وی یک آذربایجانی خامنه‌ای‌الاصل به نام عبدالرزاق خان بی‌نیاز بوده و به نوشته طبری، پسر رفیق و همدم وی و شوهر دخترش (آذر بی‌نیاز) «در تمرخان شورا، در داغستان در خانواده میرزا عبدالرحیم طالبوف

1. Mirza Abdurrahim Talibov, Mir Əli Manafi, Bakı 1977, S. 24.

۲. شکرالله مانی، پیشین، ص ۱۸.

معروف پرورده شد. در قفقاز همراه دوست خود دهگان، که پسرخوانده طالبوف و بعدها مدیر روزنامه حقیقت، ارگان اتحادیه‌های کارگری در تهران بود، وارد جمعیت همت [سازمان سوسیال دموکراسی مسلمانان قفقازی - ایرانی] گردید... [وی] از کسانی است که همراه سرگی اورجونیکیدزه، از رهبران حزب سوسیال دموکرات کارگری ... در قفقاز ... به عنوان مجاهد به ایران آمده، در رشت به مجاهدان سردار محیی پیوست ... او که پس از فتح تهران وارد نظمیّه شده بود، با درجه سلطانی (سروانی) رئیس نظمیّه ساری شد و در پرتو خصال انسانی و رفتار مردمی خود نامی نیکو از خود به یادگار گذاشت و سرانجام پس از سرکوبی و قتل امیر مزید سزادکوهی به دست رضاخان سردار سپه، از نظمیّه کناره‌گیری کرده، به استخدام اداره ثبت اسناد در آمد و در چهل سالگی در دماوند، تبعیدگاه خود خواسته‌اش به علت بیماری سل درگذشت و در گورستان محقر آن قصبه دفن شد.^۱

سیدمحمد دهگان در فروردین ۱۳۰۱ «در جواب تهمت‌ها» در معرفی خود می‌نویسد که «من تقریباً یازده سال است در ایران هستم. دو سال ریاست کمپانی زینگرا را داشتم ...» ولی از این که دهگان پس از مراجعت به ایران به چه کارهای دیگری اشتغال داشته، اطلاعات کافی در دست نیست. همین قدر می‌دانیم که به ادعای حسین صبا، مدیر روزنامه ستاره ایران، سابقاً، یعنی پیش از انتشار روزنامه حقیقت به اداره ستاره ایران مراجعت کرده، «به بیست تومان خدمت می‌کرده است» و در سال ۱۲۹۸ خ هم مدیر داخلی روزنامه رعد بوده است. می‌دانیم که رعد به صاحب امتیازی و مدیریت سیدضیاءالدین که از سال ۱۳۲۷ ق روزنامه‌های شرق و برق را درآورده بود، از اواخر سال ۱۳۲۸ ق / ۱۲۸۹ خ به تئاریق تا اسفند ۱۲۹۹ منتشر گردیده است. پیشه‌وری هم در بازجویی مورخ ۹ بهمن ۱۳۰۹ خود اظهار داشته است که در سال ۱۹۲۰ [که احتمالاً دقیق نباشد] در مطبعه ایران با وی آشنا شده است.^۲

س. م. دهگان از حدود سال ۱۲۹۷ ش به سازمان‌دهی کارگران چاپخانه‌های تهران پرداخت و در اواخر سال ۱۲۹۸ به مدیریت اتحادیه آن‌ها انتخاب شد. سیدضیاءالدین پس از اطلاع از انجام انتخابات، کارکنان مطبعه روزنامه را در انتخاب ادامه کار و حفظ عضویت اتحادیه مخیر می‌گذارد و دهگان با وجود مشکلات مالی از خدمت روزنامه کناره‌گیری می‌کند. بعد از آن به تدریج اتحادیه‌های کارکنان و کارگران شغل‌ها و صنایع دیگر نیز که شخص دهگان در سازمان‌دهی غالب آن‌ها نقش مستقیم و غیرمستقیم داشته، تشکیل می‌گردد و سرانجام با گرد هم آمدن نمایندگان ۸-۱۷ اتحادیه «اتحادیه عمومی

۱. احسان طبری، دهه نخستین، تهران: آلفا، ۱۳۵۸، صص ۱۲۸-۳۷.

۲. بیات، پیشین، ص ۱۲۳.

کارگران مرکزی» در اوایل نیمه دوم سال ۱۳۰۰ خ شکل گرفت و این اتحادیه که در حدود ۸ هزار عضو داشت، سید محمد دهگان را به صدارت خود برگزید. اتحادیه عمومی به زودی ارگان خود، روزنامه حقیقت را که نخستین شماره‌اش در ۹ دی ماه ۱۳۰۰ منتشر گردید، پیدا کرد. دهگان مدیر مسئول این روزنامه بود.

در بعضی منابع از این که دهگان عضو حزب عدالت [کمونیست] ایران بوده، سخن رفته است. سلام‌الله جاوید، که در این دوره از فعالان حزب کمونیست بوده و چند ماه پس از توقیف روزنامه حقیقت به تهران آمده، در بین کسانی که پس از رسیدن حیدرعمواوغلو به رهبریت حزب [در شهریور ۱۲۹۹] به حزب پیوسته‌اند، نام دهگان را نیز آورده است:

«نیک‌بین پس از آمدن به تهران با جوادزاده و [علی] امیرخیزی در ارتباط بوده، به اتفاق به سازمان‌دهی تشکیلات تیران و فعالیت آن می‌پردازند. در آن تاریخ به سبب آن‌که انقلاب به سرعت نزدیک می‌شد، علاقه‌مندان اجتماع هر یک از نظری می‌کوشیدند در تشکیلات کمونیستی شرکت داشته باشند. در جریان تشکیل حزب عدالت در تهران، مخصوصاً پس از آمدن حیدرعمواوغلو بر سر کار، بر تعداد کسانی که به حزب عدالت می‌پیوستند، افزوده شد. از آن جمله سیدجلیل اردبیلی، میرزا اسمعیل یکانی، بهمن شیدانی، علوی زاده، حسین امید، دهگان، بهبهانی و چند نفر دیگر که نامشان را فراموش کرده‌ام، به آن پیوستند... پس از انتشار خبر کشته شدن عمواوغلو [در اواخر مهر ۱۳۰۰] وضع دگرگون شد و در تشکیلات سستی راه یافت... اما از همان خاطرات چنین برمی‌آید که دهگان پس از مرگ عمواوغلو نیز به همکاری با حزب ادامه داده است. چنان که وقتی پس از مرگ عمواوغلو، کمیته مرکزی تهران نمایندگان را برای گرفتن تماس با کمیترن به روسیه اعزام می‌کند، دهگان نیز جزو آن‌ها بوده است. چهار نماینده دیگر از هیئت پنج نفری اعزامی که همه کم و بیش با روزنامه حقیقت ارتباط داشته‌اند، عبارت بودند از کریم نیک‌بین و حسین امید و بهمن شیدانی و بهبهانی.^۱ پیش‌دوری هم در بازجویی روز ۱۴ اسفند ۱۳۰۹ خود در بین «اساسی هیئت کمونیستی سنه ۱۳۰۲» نام سیدمحمد دهگان را نیز در کنار نام دو سه نفر دیگر آورده است.^۲ ویلم فلور نیز با توجه به چنین اطلاعاتی محمدخان دهگان را «یکی از اعضای حزب کمونیست ایران» به شمار آورده است.^۳

۱. جاوید، پیشین، ص ۶۵.

۲. بیات، پیشین، ص ۱۲۳.

۳. فلور، پیشین، ص ۲۶.

با این همه سندی دال بر شرکت دهگان در کمیته‌های حزبی در دست نیست. لازم به تذکر است که حزب در تشکیل و راهبرد اتحادیه‌ها، از طرق مختلف و از آن جمله پدید آوردن هسته‌های مخفی در درون بعضی از آن‌ها فعال بوده است. همچنان که بعضی از وابستگان و رهبران حزب چون جوادزاده در انتشار ارگان اتحادیه‌ها فعال بوده‌اند. چنان که سلام‌الله جاوید، یکی از اعضای حزب، در این مورد چنین اظهار داشته است:

«نخستین روزنامه‌ای که به رهبری حزب عدالت ایران به عنوان ارگان اتحادیه‌ها در تهران منتشر گردید، روزنامه حقیقت بود. مدیر رسمی آن به طاهر دهگان بود ولی اغلب امور را میرحسین جوادزاده اداره می‌کرد. نیکبین و دهگان و اعضای دیگر نیز مقالات مناسب و مفید می‌نوشتند. جمله «رنجبر روی زمین اتحاد»، شعار سوسیالیست‌ها نخستین بار در بالای آن درج گردید...»^۱

دهگان گذشته از نوشتن سرمقاله‌هایی چون «بورژوازی و عمال آن‌ها» در ش ۱۰ و «سالوسی سیاه» در دفاع از اتحادیه‌ها در شماره ۲۹ و مقالاتی چون «فشار اقتصادی و بحران حیات» در شماره‌های ۱۷ و ۱۸ حقیقت، ترجمه رسالات پروگرام ایرفوت، نوشته کائوتسکی و بیان ظلم پرنس گروپاتکین را نیز به طور پاورقی ادامه‌دار در شماره‌های مختلف آن منتشر کرد. مقایسه محتوای و بینش حاکم بر نوشته‌های جوادزاده و دهگان و به ویژه انتخاب رسالات مذکور - که نویسندگانشان از جانب رهبران بولشویسم به عنوان مرتد و آنارشویست مورد حمله بودند - حاکی از اختلاف خط مشی آن‌هاست؛ اما از قرار معلوم آن دو مناسبات دوستانه داشته‌اند؛ اگرچه در کتاب معمول و «سیا» ساخته زندگانی من^۲ ابوالقاسم لاهوتی، از زبان لاهوتی نوشته شده است:

پس از ماجراهای جنگل، پیشه‌وری «در ۱۹۲۲ به ایران اعزام و ریاست حزب کمونیست ایران به عهده او واگذار شد؛ ولی دستوراکید به او داده شد که تمام عملیات خود را مخفی نگاه داشته و نگذارد که کسی متوجه بشود که کمونیست‌ها از جنبش کارگران پشتیبانی می‌کنند. [او و رضا روستا]... به تهران رفتند و ... اتحادیه کارگران ایران را که در ۱۹۲۱ از طرف سیدمحمد دهگان

۱. جاوید، پیشین، ص ۷۹.

۲. در مورد چگونگی تدوین کتاب مذکور ر. ک: کاوه بیات، کودتای لاهوتی، تهران: نشر شیرازه، ۱۳۷۶، صص ۴۵؛ احمد اشرف «توهم توطئه»، فصلنامه گفتگو، ش ۸ (تابستان

تأسیس شده بود، در اختیار گرفتند. سید محمد عضو حزب بود، ولی مأموریت جداگان‌ای داشت و از همان ابتدای کار بین او و پیشه‌وری رقابت و حسادت پیداشد... [پیشه‌وری که] همیشه سعی داشت کاری را که دیگران کرده بودند، به نام خود تمام کند، مثلاً سید بیچاره روزنامه حقیقت را ... دست تنها می‌نوشت و منتشر می‌کرد ... [پیشه‌وری بعدها در آژو ادعا کرد که] «من شخصاً عهده‌دار تحریر آن بودم ...»^۱

ویلم فلور نیز با استفاده از کتاب مذکور نوشته است که فرستاده شدن روستا و پیشه‌وری «سخت خشم دهگان را برانگیخت و تضاد ماتی در میان آنان رخ داد و چون ناچار بودند که پنهانی کار کنند، این کشمکش به دشمنی آشکار منجر نشد»^۲ گفتنی است که به هنگام انتشار حقیقت، دهگان نیز مثل جوادزاده آماج حملات روزنامه‌های دست راستی بود. به عنوان مثال شماره ۱۱۱۱ (۱۹ فروردین ۱۳۰۱) روزنامه ایران، که صاحب امتیاز و مدیرش زین‌العابدین رهنما بود، فحش‌نامه‌ایست بر ضد دهگان. صفحه نخست شماره مذکور با این جملات و عبارات گشوده شده است:

«به جریده مزدور اجنبی!

تو کوچک‌تر و ننگین‌تر از آنی که قلم عقیق من سابقه فحیح تو را تشریح نماید. افکار عمومی مزدوران اجانب را شناختند و محاکمه می‌کند.
ز. رهنما»

و بعد از آن نوشته زیر جلب نظر می‌کند:

«آقای دهگان، مدیر ورقه مزدور و سیاهکار حقیقت!

تو به قدری بی‌شرف و جنایتکار هستی که شایسته نیست نویسنده معظم ایران به تو جوابی بدهد. تو دیروز در انزلی و بادکوبه به شهادت دوسیه مأمورین نظامی و غیرنظامی، که در حدود بحر خزر متوقف بودند، یک نفر دزد و قاچاق‌چی بودی. امروز به مزدوری و خیانت و پول‌گرفتن از اجنبی و به قول خودت به نوکری و ارگان یک سفارت‌خانه افتخار می‌کنی!
تو یک روز قاچاق‌چی انزلی و چندی قبل در طبران در میان کارگران

۱. «ابوالقاسم لاهوتی» زندگانی من، بی‌تا، بی‌جا، بی‌نا، صص ۲۷۰-۸.

۲. فلور، پیشین، صص ۳۰-۱.

بیچاره مبلغ بیانی [کذا] بردی و امروز بولشویک شده و می‌خواهی طبران را غارت کنی و ملت ایران را جزو ممالک اجنبی درآوری! چه نقشهٔ مضحک و جنایتکارانه‌ای!

مردم، تو دزد و قاجاق‌چی و بی‌شرف را خوب شناخته‌اند. تو ایرانی نیستی و از نژاد حمال‌های قفقاز و پرورش شدهٔ آن‌ها هستی و به این جهت است که کسی تنزل نمی‌کند به تو جوابی دهد. تو به همین حقه‌بازی‌ها و تعرض به اشخاص بزرگ و شرافتمند می‌خواهی کسب شهرت کنی!

نقشهٔ خیانت‌کارانهٔ تحصن [روزنامه‌نگاران] هم روی آب افتاد و هر حقه‌بازی هم تو یا رفقای تو کنند دیگر اثری نخواهد داشت و کسی گول شما را نمی‌خورد و به اجنبی پناه نمی‌برد و تیران هم به رغم شما یادگوبه و گیلان و انزلی نخواهد شد.

تو باز هم فحش بده، ولی صفحات روزنامهٔ ایران مقدس تو و پاک‌تر از این است که نام مشریم و ننگ‌آور و کلمهٔ بی‌معنی و مزخرف (دهگان) را که حتی خودت هم از تفسیر کردن آن عاجز هستی، دوباره ذکر کنی. دیگر به تو جوابی نخواهیم داد. همین قدر می‌گوییم که کسی تحصن اختیار نمی‌کند و طبران هم هرج و مرج و نمونهٔ گیلان نمی‌شود. مردم زهر این قبیل حقه‌بازی‌های شما را چشیده‌اند و با نظر نفرت به شما نگاه می‌کنند.

به امضای جمعی مطلقین و آزادی‌خواهان»

در واکنش به چنین حملاتی بود که دهگان در «جواب تهمت‌ها» را که در صفحات گذشته فرازهایی از آن نقل گردید، نوشت و اتحادیهٔ کارگران به دفاع از وی برخاست:

بیانیهٔ اتحادیهٔ کارگران

رفقا، کارگران

ما روزنامهٔ حقیقت را طرفدار حقیقی رنجبر و کارگران و میرا از هر گونه تهمت و افترا می‌دانیم. حقیقت است که عملاً از حقوق ملت مدافع می‌کند و حقایق را بی‌پرده می‌نویسد. ما کارکنان و نویسندگان حقیقت را با این شجاعت ادبی که طرفدار کارگران است، تبریک گفته، متانت و دوام ایشان را در این فکر و مسلک مقدس آرزو مندیم.

روزنامه [های] ایران و اتحاد که نسبت به مدیر روزنامه حقیقت هتاک‌ی و فحاشی کرده‌اند، ما این طور اشخاص را دشمن کارگران و مزدور اجانب دانسته، به مدیر این ورق‌پاره‌های مملو از فحش و عاری از حقیقت اظهار نفرت می‌کنیم.

زنده باد حقیقت و آزادی خِراهان! مرده باد مرتجعین و خائنین ملت.

محل امضای تمام نمایندگان اتحادیه عمومی کارگران مرکزی»^۱

سیدمحمد دهگان گذشته از پرداختن به امور اتحادیه مطابع و اتحادیه عمومی کارگران و روزنامه حقیقت، به ترجمه ادبیات مارکسیستی و کارگری نیز اشتغال داشت؛ چنان‌که مانیفست کمونیست را نخستین بار او بود که به زبان فارسی ترجمه کرد و ترجمه او به طور پاورقی در روزنامه طوفان به چاپ رسید. کاوه دهگان به یاد می‌آورد که آن زنده یاد در سال ۱۳۱۴ خ، زمانی که در بندر انزلی کار می‌کرده و وی در کلاس سوم ابتدایی درس می‌خوانده، در یک وضعیت بحرانی تمام دست‌نوشته‌ها و مدارک و اسناد خود را پاره کرد، چندان که یک هفته غذای خانه با همان‌ها پخته و گرم شد.

سیدمحمد دهگان در عین حال در ترتیب نمایش برای کارگران و به نفع صندوق اتحادیه نیز فعالیت داشته است. چنان‌که نقش فریدون را در نمایش کاوه، که در نیمه دوم فروردین و نیمه اول اردیبهشت ۱۳۰۱ به همت اتحادیه کارگران مطابع تهران و با شرکت اعضای آن در سالن گراند هتل به روی صحنه آمد، بازی کرده است.^۲ برای جلوگیری از اجرای نمایش مذکور کارشکنی‌هایی شده که بعضی از آن‌ها در کتاب شکرالله مانی^۳ و روزنامه حقیقت منعکس گردیده است.

در نوشته‌ای کوتاه تحت عنوان «نمایش پیس کاوه» که در ش ۶۸ (۸ اردیبهشت ۱۳۰۱) حقیقت به چاپ رسیده، پس از ستایش دلآوری و جوانمردی و اشاراتی به تأثیرات مثبت نمایش‌هایی از نوع نمایش مذکور اظهار می‌دارد که «بایستی سامی بیک پیس کاوه را به یک شکلی می‌نوشت که عثمانی‌ها این مرد شجاع و دلیر را از خود تصور می‌کردند. اما زمامداران نالایق تاریخ ما را نیز محو می‌کنند و از نمایش کاوه آهنگر جلوگیری می‌نمایند، در صورتی که دیگران می‌خواهند به پهلوان این حادثه با شرافت

۱. حقیقت، ش ۵۹ (۲۳ فروردین ۱۳۰۱)، ص ۱.

۲. شکرالله مانی، پیشین، ص ۱۶.

۳. همان، صص ۱۶-۷.

لباس ملی خود را بپوشانند. ما به آن ادیب فاضل بی طرف (سامی‌بیک) تعظیم می‌کنیم، زیرا او با تألیف این پس به تاریخ و روح ایران خدمت کرد. اما شما ای زمامداران ایرانی که جلوگیری از نمایش این پس می‌کنید، هرچه میل دارید، بکنید؟ تاریخ نخواهد مرد و شما ضحاک‌های امروزه نیز از قهر و غضب اولاد کابوه آهنگر خلاص نخواهید شد.

از قراری که اداره مطلع شده است، مدیر معارف آقای داور به نمایش از پیس‌های اخلاقی و اجتماعی راضی نبوده، به انواع حیل جلوگیری می‌نماید...^۱
شمس‌الدین سامی (۱۸۵۰-۱۹۰۴) مؤلف قاموس‌الاعلام و چند اثر ماندگار دیگر، کاوه را که موضوعش را از شاهنامه گرفته، در سال ۱۸۷۶ انتشار داده است. همین نمایش‌نامه را میرزا ابراهیم خان آجودان‌باشی به فارسی ترجمه کرده، تحت عنوان تئاتر ضحاک در سال ۱۳۲۳ ق در تهران چاپ و منتشر نموده است. ناگفته نماند که سامی بیک عثمانی داستان کاوه را به نوعی یک اثر ملی به شمار آورده است: «... مرقومات من از اتفاقات ملی تواریخ اسلاف مشحون است. این قصه [کاوه] به کلی هم اگر ملی گفته نشود مادامی که مبحوث عنه او در تواریخ اسلاف و ادبیات اسلامیة مشهور و متواتر است، باز یک اندازه‌ای می‌توان ملی شمرد.»^۱

س. م. دهگان در سال ۱۳۰۳ خ به نمایندگی از طرف اتحادیه‌های کارگری ایران جهت شرکت در کنفرانس پروفیترون (دفتر اجرائی بین‌الملل سندیکاهای سرخ) عازم مسکو شد و گزارشی در باره اتحادیه‌های کارگری ایران در کنفرانس ارائه داد.^۲ اگرچه اتحادیه عمومی کارگران مرکزی از طرف کنفرانس به رسمیت شناخته شده بود، پس از آن اتحادیه‌های کارگری به علل مختلف، که عمده‌ترین آن‌ها فشار فزاینده دیکتاتوری دم‌افزون بود، رو به اضمحلال نهاد. سیدمحمد دهگان نیز که زندگی در تهران برایش تحمل‌ناپذیر شده بود، با خانواده‌اش به بابل (بارفروش) مهاجرت کرد و در آن جا به کشت پنبه پرداخت و در پرتو مطالعه کتاب‌های راهنمای کاشت پنبه، مزرعه نمونه‌ای فراهم آورد که مورد توجه و استفاده کشاورزان قرار گرفت. اما دستگیری و زندانی شدن در آستانه آغاز سلطنت پهلوی تمام رشته‌هایش را پنبه کرد و پس از آزادی در نتیجه عفو عمومی داده شده به مناسبت تاج‌گذاری، با رمانتیس

۱. تیاتر ضحاک، صص ۳۰۴، نقل از ادبیات نمایشی در ایران، تهران: توس، ۱۳۴۳، ج ۲، ص ۲،

ص ۲۷۳.

۲. شاکری، پیشین، ج ۶، صص ۱۵-۱۱۴.

مزمئی که در زندان گرفتارش شده بود، به کارهای مختلف اداری چون ریاست بانک ایسران و شوروی و ریاست اداره پنبه) و ... در بارفروش و انزلی و بوشهر و خرم‌آباد پرداخت و سرانجام به گنجه فرزندش، توسط عنصری مرموز در چهارم شهریور ۱۳۲۰ در توپسراکان مسموم گردید و برای معالجه به همدان برده شد و در بیمارستان پهلوی آن شهر بستری گردید و در اول مهر ۱۳۲۰ هنگامی که در حدود پنجاه سال عمر کرده بوده، در همان جا درگذشت و در گورستان باباطاهر مدفون شد. بعدها در نتیجه تبدیل آن گورستان به پارک، از گور آن مبارز عدالت‌خواه نشانی باقی نماند.

توضیحات

۱. نابسامانی اقتصادی ناشی از جنگ جهانی اول و انقلاب و جنگ‌های داخلی در روسیه دولت نوبیاد شوروی را به اتخاذ تدابیر جدی به منظور احیای اقتصاد ملی واداشت. سیستم تدابیری که به منظور ترقی دادن به اوضاع اقتصادی در شوروی اتخاذ شد و اجرای آن‌ها تا سال ۱۹۲۹ ادامه یافت، به سیاست جدید اقتصادی (نپ) شهرت یافته است. به موجب این تدابیر در نظام مالیات‌بندی تجدیدنظر به عمل آمد و به اشخاص اجازه ایجاد مؤسسات خصوصی و تجارت در چهارچوب محدودی داده شد. بعضی‌ها گمان می‌برند که با اتخاذ این تدابیر سرمایه‌داری در روسیه احیا خواهد گردید و «مسئله کمونیسم» به افلاس خواهد گرایید. این مقاله به طرفداری از سیاست نپ نوشته شده است.

۲. معاهده صلحی که در ۳ مارس ۱۹۱۸ بین دولت شوروی و آلمان در برست لیتوفسک بسته شد. در این معاهده دولت شوروی وادار شد امتیازهای مختلفی به آلمان و متحدانش واگذار کند. این قرارداد بعدها به دنبال وقوع انقلاب در آلمان و سرنگونی نظام سلطنتی در آن کشور در نوامبر سال ۱۹۱۸ ابطال گردید.

۳. راه‌آهن بغداد که ساختمان آن در ۱۸۹۶ با سرمایه آلمان‌ها شروع شد، وسیله‌ای بود برای راه‌یابی و نفوذ امپریالیسم نوحاسته آلمان در خاورمیانه. این راه‌آهن می‌بایست برلن را به بغداد متصل می‌کرد. انگلیس و روسیه تزاری که از حضور رقیبی تازه‌نفس در خاورمیانه و نزدیک شدن آلمان به هندوستان احساس خطر می‌کردند، با ادامه ساختمان این راه به مخالفت پرداختند و با بستن قرارداد ۱۹۰۷، ایران و مناطق هم‌جوار آن را به مناطق نفوذ خود تقسیم کردند. ادامه ساختمان این راه را یکی از علل شعله‌ور شدن آتش جنگ جهانی اول دانسته‌اند. آخرین قسمت این راه در سال ۱۹۴۰ با سرمایه بریتانیا ساخته شد و بغداد به استانبول و از آن طریق به خطوط راه‌آهن اروپا متصل گشت.

۴. قیصر ویلهلم دوم، امپراتور آلمان که یکی از آتش‌افروزان جنگ جهانی اول بود، به دنبال قیام ۹ نوامبر ۱۹۱۸ مردم آلمان سرنگون گردیده، به هلند گریخت و آلمان شوروی یا حکومت جمهوری اعلام شد.

۵. وودرو ویلسون W. Wilson (۱۸۵۶-۱۹۲۴) رئیس‌جمهور آمریکا از ۱۹۱۳ تا ۱۹۲۱.

وی با طرح برنامه ۱۴ ماده‌ای خود برای تأمین صلح جهانی، نقش مهمی در شکل دادن به تحولات جهان در سال‌های بعد از جنگ - و همچنین تأمین خواسته‌ها و اهداف ایالات متحده - ایفا کرد.

۶. جامعه ملل The League of Nations یک سازمان بین‌المللی که در سال ۱۹۱۹ در جریان کنفرانس صلح پاریس با شرکت فاتحان جنگ جهانی اول و به منظور حفظ صلح و حل مسائل بین‌المللی از راه مذاکره، بنیان‌گذاری شد و تا آستانه جنگ جهانی دوم دوام آورد و مسئولیت‌ها و وظایف آن در آوریل ۱۹۴۶ به عهده سازمان ملل متحد United Nations واگذار گردید.

۷. کنفرانسی که در فاصله سال‌های ۲۲-۱۹۲۱ در واشینگتن با حضور بریتانیا، ژاپن، ایتالیا، فرانسه، ایالات متحده، چین، هلند، پرتغال و بلژیک برای ترتیب امور دریایی اقیانوس آرام تشکیل و به عقد قراردادهای مختلف منجر شد.

۸. بعد از پایان جنگ جهانی اول، نفتی ایالات متحده برای دستیابی بر ثروت‌های نفتی خاورمیانه و نزدیک وارد عمل شدند. نفت جنوب ایران در انحصار شرکت نفت انگلیس و ایران بود و بعد از مذاکراتی که در تهران و واشینگتن و لندن صورت گرفت، مجلس چهارم ایران در زمان دولت اول قوام‌السلطنه و در اواخر آبان ۱۳۰۰ امتیاز استخراج نفت پنج استان شمالی ایران را به مدت ۵۰ سال به کمپانی معروف استاندارد اوایل آمریکایی واگذار کرد. اعطای این امتیاز بلافاصله مورد اعتراض شرکت نفت ایران و انگلیس و نیز شوروی قرار گرفت.

بعد از مطرح شدن اعتراض دولت‌های بریتانیا و شوروی، شرکت استاندارد اوایل به رغم این که مطابق مصوبه مجلس حق واگذاری «این امتیاز را به دولت یا یک شرکت خارجی» نداشت و «در صورت تخلف از این ماده امتیاز مزبور ملغی» می‌گردید، نیمی از سهام خود را به شرکت نفت انگلیس و ایران واگذار کرد. این واگذاری نشان از نوعی تبانی و توافق ضمنی با دولت بریتانیا را داشت. این قرارداد به جهانی که در جای دیگری مورد بررسی قرار خواهد گرفت، سرنگرفت. در این جا به تذکر این نکته اکتفا می‌گردد که بعد از تصویب امتیاز نفت شمال، تبلیغات گسترده‌ای در جراید مختلف له یا علیه آن آغاز گردید. گروهی که گشایش پای آمریکا را در ایران به عنوان یک «قدرت ثالث» یکی از راه‌های نجات کشور از رقابت روس و انگلیس می‌دیدند، مانند «هیئت نمایندگان فرقه دموکرات ایران» با صدور اعلامیه‌ای در ۹ قوس (آذر) ۱۳۰۰، اعطای امتیاز به استاندارد اوایل را «بهترین اقدامی که در دوره مشروطیت برای سعادت ایران شده» بود، تلقی کرد.

۹. مانا بندرا ناث رُی Manabendra Nath Roy (۱۹۴۸-۱۸۹۲) سیاستمدار هندی. وی در فاصله سال‌های ۱۵-۱۹۱۰ بر ضد استعمار انگلیس مبارزه کرد. در ۱۹۱۵ وادار به مهاجرت از میهن خود شد. تا سال ۱۹۲۰ در مکزیک زندگی کرد و سپس به نهضت جهانی کمونیسم پیوست و از شرکت‌کنندگان فعال گنجره‌های دوم تا پنجم کمیترن بود. پیشه‌وری که به نام جوادزاده در گنجره سوم کمیترن (ژوئن - ژوئیه ۱۹۲۱) شرکت داشت، شخصاً با وی آشنایی داشته است.

۱۰. مصر از سال ۱۸۸۲ زیر یوغ استعمار بریتانیا به سر می‌برد و از آغاز جنگ اول جهانی تحت‌الحمایه بریتانیا گردید. جنبش آزادی‌بخش مصر که از سال ۱۹۱۸ در این کشور آغاز شده بود، در مارس ۱۹۲۰ به اوج خود رسیده، به جنگ مسلحانه تبدیل گردید و سرانجام در آوریل همان سال با قسوت هر چه بیشتری توسط سربازان انگلیسی سرکوب شد. اما این شکست مردم را از ادامه مبارزه برای آزادی باز نداشت. در سال ۱۹۲۱ قیام دیگری در گرفت که نیروهای اشغالگر از دامنه‌یابی هر چه بیشتر آن جلوگیری کردند. از قرار معلوم پرویز در باره این قیام است که سخن گفته. بریتانیا بعد از مواجه شدن با این قیام، در فوریه ۱۹۲۲ ضمن انتشار اعلامیه‌ای، استقلال مصر را پذیرفت ولی سربازان خود را از آن سرزمین بیرون نبرد.

در حقیقت شماره‌های ۱۶ و ۱۸ (۳ و ۷ فوریه ۱۹۲۲) اخباری دایر بر وقوع «اغتشاشات در قاهره به واسطه توقیف قائلین نهضت ملی مصر» و محکومیت بعضی از افرادی که در شورش دسامبر ۱۹۲۱ دستگیر شده بودند و نیز انتشار بیانیه‌ای در باره منع استعمال امتعه و اجناس انگلیسی و کشف اسلحه و توطئه ترور یکی از وابستگان انگلیس و ... در قاهره به نقل از «تلگرافات بی‌سیم مسکو» درج گردیده است.

۱۱. دولت انگلیس با صدور اعلامیه بالفور در سال ۱۹۱۷ علاقه خود را نسبت به «تأسیس میهن یهودی» در فلسطین اعلام کرد. بعد از آن دروازه‌های فلسطین، که یک ماه پس از صدور اعلامیه مذکور به تصرف انگلیسی‌ها درآمد، بیش از پیش به روی یهودیان گشوده شد. جریانی که به کشاکش‌های اعراب فلسطین و یهودیان و ایجاد کشور اسرائیل و ... منجر گردید.

۱۲. آنتون ایوانوویچ دنیکین A.I. Denikin (۱۸۷۲-۱۹۴۷)، نیکولای نیکولایوویچ یودنیچ N.N. Yudenich (۱۸۶۲-۱۹۳۳)، الکساندر واسیلی یویچ کالچاک A. V. Kolchak (۱۸۷۳-۱۹۲۰) از ژنرال‌های تزاری بودند که بعد از انقلاب اکتبر هر یک در مقام فرماندهی بخش‌هایی از نیروهای ضد شوروی - اولی در جنوب روسیه، دومی در

شمال غربی آن کشور و سومی در آرال و سیبری و خاور دور قرار گرفته. با حمایت دولت‌های متفق بریتانیا، ایالات متحده و فرانسه در صدد سرکوب انقلاب برآمدند، اما هر سه نیز سرانجام از نیروهای ارتش سرخ شکست خوردند. اولی و دومی بعد از شکست از ارتش سرخ به خارج از روسیه فرار کردند و کلچاک در سال ۱۹۲۰ به دست نیروهای انقلابی دستگیر و اعدام گردید.

۱۳. در ۶ تا ۱۳ ژانویه ۱۹۲۲ کنفرانسی با شرکت گروهی از نمایندگان کشورهای متفق در شهر کن (Cannes) واقع در جنوب شرقی فرانسه تشکیل گردید و در این مجمع تصمیم گرفته شد که یک کنفرانس بین‌المللی با شرکت آلمان و روسیه برای بحث در پیرامون مسائل مالی و اقتصادی اروپای مرکزی و شرقی فراخوانده شود. برای برپایی کنفرانس مذکور شهر ژنوا (جنوا) واقع در ایتالیا در نظر گرفته شد. دولت ایتالیا یک روز بعد از شروع کنفرانس کن، به عنوان میزبان کنفرانس ژن، از دولت شوروی برای شرکت در کنفرانس یاد شده که قرار بود در ماه مارس برگزار گردد، دعوت به عمل آورد. خبر این دعوت در حقیقت شماره ۸ (۲۴ جدی ۱۳۰۰ = ۱۴ ژانویه ۱۹۲۲) تحت عنوان «دعوت از روسیه ساوتی به کنفرانس» به قرار زیر منعکس شده است:

«در هشتم ژانویه، از هیئت نمایندگان تجارته روس مقیم روم تلگراف ذیل به عنوان رفیق لنین رئیس شوراهای ملی و رفیق جیچیرین کمیسر امور خارجه واصل گردیده است.

مضمون یادداشت حکومت ایتالیا که امروز عصر واصل شده: نظر به تصمیمی که اخیراً شورای عالی اتخاذ نموده است، در ماه مارس کنفرانس اقتصادی و مالی تشکیل می‌گردد که تمام دول اروپا در آن شرکت خواهند داشت. دولت ایتالیا با موافقت حکومت بریطانیای کبیر تصور می‌کند که حضور شخص لنین در کنفرانس مزبور حل مسئله موازنه اقتصادی عالم را فوق‌العاده آسان خواهد ساخت.

جواب روسیه

... کمیسر خارجه جواب تلگراف فوق را در هشتم ژانویه به شرح ذیل مخابره نمود:

دولت روس دعوت کنفرانس اروپا را که در ماه مارس منعقد خواهد شد، با میل قبول می‌نماید... در صورتی هم که رفیق لنین رئیس کمیسرهای ملی به

واسطه کثرت مشغله، که مخصوصاً مربوط به قحطی است، نتواند روسیه را ترک کند، معیذا هیئت نمایندگان با اختیاراتی که به وی تفویض خواهد شد، به منزله آن خواهد بود که لتین شرکت داشته باشد...

... موسولینی لیدر فاشیست‌ها اظهار داشت، در صورتی که لتین به کتفرانس بیاید، فاشیست‌ها هیچ پیش‌آمدی ایجاد نخواهند کرد، ولی به شرطی که لتین فقط برای شور در مسائل اقتصادی عزیمت نماید. لیکن اگر بعضی نمایشات بر له وی داده شود، فاشیست‌ها مجبورند دخالت کنند...

۱۴. سید یعقوب انوار نماینده فارس در مجلس منکر وجود کارگر در ایران شده بود و موضع‌گیری او بارها موجب اعتراضات اتحادیه‌های کارگری و محافل طرفدار کارگران در ایران شد. تفصیل قضیه به قرار وقت زیر است:
در جلسه ۶۰ دوره چهارم مجلس که روز ۲ دلو ۱۳۰۰ برگزار گردید، سلیمان میرزا بعد از تعریف و تمجید از مشیرالدوله، نخست‌وزیر وقت اظهار امیدواری کرد که:

«... انشاءالله بنده چند چیز را یادآوری می‌کنم. اولاً همان طور که خودشان فرمودند، اصلاح مالیه و بسط معارف و اجرای احکامات عدلیه بدون استننا و داشتن قانون استخدام برای ادارات و بالاخره داشتن یک قانون برای روابط بین کارگر و کارفرما، تا تکلیف همه مردم درست شود و اسباب رفاه و آسایش عموم حاصل آید...»

وقتی نوبت صحبت به سید یعقوب رسید، وی گفت:

«... اما راجع به مسئله کارگر و کارفرما که حضرت والا شاهزاده سلیمان میرزا فرمودند. عرض می‌کنم حضرت والا هنوز در ایران کارگر نداریم و تمام کارفرما هستند. ولی اگر خدا خواست و مملکت ما اهمیت پیدا کرد و باب تجارت و زراعت مفتح شد و کارخانه‌جانی پیدا شد، آن وقت قانون روابط کارگر و کارفرما روی کار خواهد آمد. اما حالا نه کارگر داریم و نه کارخانه داریم و نه راه آهن داریم که کارگر داشته باشند...»

دو روز بعد در شماره ۱۲ (۴ دلو ۱۳۰۰) روزنامه حقیقت، در مقاله‌ای تحت عنوان «جنایت فجیع» ایرادکننده این سخنان به سختی مورد نکوهش قرار گرفت.

«این نکته نه این که تنها بر ارباب دانش، بلکه بر هر شخص بی‌علم و نادانی هم

پوشیده نیست که موجد وسایل حیات جامعه طبقه کارگر و برزگر می باشد. واضح تر بگوییم، اغلب امتعه و اجناسی که در داخله مملکت به مصرف می رسد و یا به خارج حمل می گردد، حاصل دسترنج کارگران و برزگران ایران است. موجد وسایل زندگانی در این آب و خاک همان بازوهای نیرومند کارگران و برزگرانی است که احدی (به غیر از سید یعقوب) نمی تواند منکر آن گردد. و حتی ما با صدای رسا می گوییم و از عهده اثبات آن برمی آییم که خوشبختانه تعداد آن‌ها از عده مفت خواران و زالوهای اجتماع بیشتر است. فقط در شهر تهران چیل و هشت صنف کارگر موجود و شماره آن‌ها بالغ بر پنجاه هزار نفر می باشد و اگر هر یک نفر کارگر را روی هم رفته سه نفر، [یا] اهل بیت محسوب بداریم، بالغ بر یک صد و پنجاه هزار نفر می شوند. آیا انکار وجود یک چنین توده عظیمی دلیل بر بی اطلاعی گوینده نیست و خیانت او را نسبت به رنجبران اثبات نمی کند؟ گویا ایشان تصور می کنند فقط کسانی را کارگر می خوانند که در کارخانجات و یا معادن ذغال سنگ بزرگ اروپا کار می کنند. بلی ما یقین داریم که آقایانی امثال سید یعقوب‌ها مایل هستند پوتین‌های آمریکایی و ماهوت انگلیسی و تجملات پاریسی استعمال نمایند، ولی اگر نماینده محترم از علم اقتصاد اطلاع داشتند و می فهمیدند که تمام این امتعه در مقابل حاصل زحمت کارگران شرافتمند ایران وارد مملکت ما می شود و گذشته از آن اکثریت ملت از منسوجات و وطنی رخت می پوشند و از جرم ایرانی کفش پا می کنند و قسمت اعظم اسباب خانه آن‌ها را مسینه آلات و ظروف مصنوعات محلی تشکیل می دهد، هرگز به مقام جسارت آمده قلم بطلان مانند شمشیر جنگیزی بر روی این توده زحمت کش نمی کشیدند و از کرسی خطابه الفاظ ننگ آور ذیل را بر زبان جاری نمی کردند: در ایران ما کارگر نداریم. اگر خدا خواست باب زراعت مفتوح گردید آن وقت قانون کارگر و کارفرما لازم است ولی حالیه ما کارخانه نداریم، راه آهن نداریم.

آخرین بر این نماینده! واقماً یک حرف تازه زده است که تاکنون در هیچ یک از پارلمان‌های عالم نظیر این حرف شنیده نشده است. آقا! چگونه ممکن است مملکتی که دارای سی کروم سکنه است کارگر نداشته باشد؟ پس قالی‌ها و برک‌ها و شال‌های مختلف و چرم‌های جور به جور و هزاران مایحتاج این کشور را کی‌ها تهیه می کنند؟ شاید تصور می کنید که نان‌های تازه و دوآشه را که با کمال اسراف همه روزه میل می فرمایید خیل فرشتگان می بزنند!

روزنامه‌جاتی را که نطق‌های نیرنگ‌آمیر شما را منتشر می‌سازند، گویا اجنه حروف‌چینی کرده و چاپ می‌کنند. چراغ‌هایی که دولت‌سرای حضرت اجل عالی را روشن می‌کند، گویا از ماوراء سرحد با پای خود به طهران وارد شده است. تلگرافات و مراسله‌جات امثال شماها را که برای ازدیاد نفوذ خود به ولایات ارسال می‌دارید به زعم شما کبوترها حمل و نقل می‌کنند. عمارت‌هایی که در آن امثال شما زندگانی می‌کنند، در کارخانه‌های اروپا ساخته شده است. آقای نماینده تمام این‌ها و هزاران امثالش حاصل زحمت کارگران ایران است. اگر در مملکت ما استحصالات ماشین وجود ندارد، طرق آهن نداریم، معادن زیر خاک مانده، فلاحت ما مراحل اولی را طی می‌کند، تمام این‌ها عدم لیاقت زمامداری شماها را اثبات می‌کند، نه فقدان طبقه کارگر را.

آقای نماینده احتمال می‌رود به اندازه‌ای در این مملکت به شما خوب می‌گذرد که از سختی زندگانی توده رنجبر ایران بی‌اطلاع و وجود آن‌ها را نیز فراموش کرده‌اید. اگر اجازه بدهید دوستانه به شما توصیه می‌کنم اندکی با از پارک‌ها و سالن‌های معبوره‌های اعیان خود فراکشیده، تنزل به رسیدگی به اوضاع حیات کارگران سیه‌روزگار این شهر بکنید و به رأی‌العین مشاهده فرمایید که چگونه گرفتار فقر و مذلت هستند. بلی در هیچ جای عالم زندگانی کارگر مثل ایران معروض هوا و هوس‌های کارفرمایان نیست. در هیچ نقطه دنیا قانون صیانت کارگران مثل ایران فراموش نکرده است. باید اعتراف کرد که در ممالک اجنبی کم‌تر نماینده معیوبی نیز مثل سیدبعقوب دیده شده است. تاریخ هرگز جزیاتی را که یک وکیل با منکر شدن حقایق واقعی نسبت به توده کارگر مرتکب شده، فراموش نخواهد کرد و شما ای احفاد کاوه آهنگر و توده زحمت‌کش ایران، یعنی کسانی که ستارخان‌ها، جیانگیرخان‌ها، نجارزاده‌ها (طالب‌فها) و هزاران اشخاص نابغه از میان شماها عرض اندام نموده است و افتخار ایرانیان به وجود آن‌ها است، عصبانی نشوید. متانت خود را از دست ندهید. در دوره چهارم تقنینیه و زمامداری آقای مشیرالدوله سرانجام به تقاضاهای شماها به نام رفاهیت و صیانت عامه [ترتیب اثر] داده خواهد شد.

گفتنی آن که سیدبعقوب قبل از حکومت سردار سپه به گفته عشقی همیشه پای منبر مدرس را می‌خواند و در حکومت سردار سپه بر ضد مدرس و طرفدار تمام عملیات سردار سپه بود. او پس از فرار رضاخان در شهریور ۱۳۲۰ نخستین کسی بود که گفت: الخیر و فی ماوقع.

۱۵. کلمانسو Clemenceau (۱۸۴۱-۱۹۲۹). نخست‌وزیر فرانسه از ۱۹۰۶ تا ۱۹۰۹ و از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۰.

۱۶. در پی بروز جنگ جهانی اول و وقوع انشعاب اساسی در نهضت جهانی سوسیالیسم نسبت به مسئله جنگ، که تشکیل انترناسیونال سوم (کمیترون) در برابر انترناسیونال دوم یکی از نتایج آن بود، کمیترون، بین الملل سرخ اتحادیه‌های کارگری مشهور به پروفیترون را نیز برپا داشت که از ژوئیه ۱۹۲۱ شکل گرفت.

در بیانیه کنگره مؤسس پروفیترون آمده بود که «دو پنجم کارگران متشکل جهان به بین‌الملل سرخ اتحادیه‌های کارگری ملحق شده‌اند.» شورای مرکزی اتحادیه‌های ایران نیز که سیدمحمد دهگان مدیر روزنامه حقیقت، در رأس آن قرار داشت، عضو همین اتحادیه بود.

۱۷. میدان قاپوق که بعدها میدان اعدام نامیده شد، در جنوب غربی تهران قدیم قرار داشت و محکومین به مرگ را در آن جا اعدام می‌کردند. پول چاقو را کسان محکوم و تماشاگران به میرغضب می‌دادند.

۱۸. اسپارتاکیست‌ها Spartakists سازمان انقلابی جناح چپ سوسیال دموکرات‌های آلمان که همزمان با آغاز جنگ اول جهانی توسط کارل لیبکنخت (۱۸۷۱-۱۹۱۹)، Karl Liebknecht و روزا لوکزامبورگ (۱۸۷۱-۱۹۱۹) Rosa Luxemburg و دیگران تشکیل گردید. اسپارتاکیست‌ها به فعالیت تبلیغاتی در بین کارگران پرداختند، عملیات ضدجنگ را سازمان دادند، اعتصاب‌ها را رهبری کردند و سرشت امپریالیستی جنگ جهانی را افشا نمودند. آنان رودرروی سوسیال دموکرات‌های انترناسیونال دوم قرار داشتند.

۱۹. فیلیپ شیدمان Philipp Scheidmann (۱۸۶۵-۱۹۳۹). یکی از رهبران جناح راست حزب سوسیال دموکرات آلمان. کائوتسکی Karl Kautsky (۱۸۵۴-۱۹۳۸). یکی از معروف‌ترین رهبران حزب سوسیال دموکرات آلمان و انترناسیونال دوم.

۲۰. منظور کنگره‌های اول، دوم و سوم انترناسیونال سوم (کمونیستی) است که به ترتیب در ۶-۲ مارس، ۱۹ ژوئیه تا ۷ اوت ۱۹۲۰ و ۲۲ ژوئن تا ۱۲ ژوئیه ۱۹۲۱ در شوروی برگزار گردیده بود و شخص ا. پرویز (پیشه‌وری) در سومین کنگره شرکت داشته است.

۲۱. در توضیحی که در باره امتیاز نفت شمال قبلاً داده شد، یادآوری گردید که بعد از واگذاری امتیاز استخراج نفت شمال به کمپانی استاندارد اوپیل، آن شرکت بنا به قرارومندارهای قبلی و یا بنا به توافق بعدی و به منظور بازداشتن انگلیسی‌ها از

مخالفت، نیسی از سهام خود را به شرکت نفت انگلیس و ایران واگذار کرد. اعلام این توافق با چنان اعتراض گسترده‌ای در کشور روبه رو شد که دولت در مارس سال ۱۹۲۲ مجبور شد امتیاز استاندارد اویل را ملغی کند. مقاله دوم، پرویز تحت عنوان «اوهام راجع به دوستی آمریکا» در گریودار همان برآشتگی نوشته شده است. برای آگاهی از نمونه‌ای از «اوهام» رایج در آن زمان راجع به دوستی آمریکا سٹوری از سرمقاله شماره ۱۱۶۵ (۷ تیر ۱۳۰۱) روزنامه ایران جالب توجه است:

«... کابینه گذشته آقای فرام السلطنه یکی از عملیات درخشانش اعطای امتیاز نفت شمال بود. این اقدام حقیقتاً برای مملکت ما فوق‌العاده سودمند و مفید بود و اگر حقیقتاً این موضوع صورت عمل به خود گیرد و نفت استخراج شود، حالا هر کمپانی که صورت عمل به آن دهد، مملکت ما از یک سلسله مشکلات نجات خواهد یافت. ولی آیا می‌گذارند؟ ...»

به رغم تمام تلاش‌ها، امر واگذاری امتیاز نفت شمال به آمریکایی‌ها به جهت مخالفت‌های بریتانیا و شوروی صورت نگرفت.

۲۲. در شماره ۴ (۱۸ حوت ۱۳۰۰) روزنامه شفق سرخ که تحت مدیریت علی دشتی منتشر می‌شد، در ستون مطبوعات داخله، قسمتی از سرمقاله شماره ۴۰ (۱۷ حوت ۱۳۰۰) حقیقت را که به توسط سیدمحمد دهگان، مدیر مسئول روزنامه نوشته شده و در آن پیشنهاد شده بود که برای نجات کشور از فقر بایستی از امتعه و مصنوعات داخلی حمایت شود و سرمایه‌داران «به جای خرید ده و تسلیم کردن نقدینته خود به بانک‌های خارجی، به تأسیس کارخانه صادرات کنند». نقل کرده، بعد به انتقاد از پیشنهادات سرمقاله‌نویس حقیقت پرداخته بود:

«اما منع امتعه تجملی یا زیاد کردن تعرفه گمرکی، تصور نمی‌کنم دولت ایران آزادی کامل در این باب داشته باشد و به طور قطع مصنوعات یا سایر مصنوعات داخلی وافی به احتیاجات اهالی نیست و تأسیس کارخانجات، کارخانجات مهمی که حواجی زندگانی ما را کفایت نماید، جز با سرمایه‌های مهم صورت‌پذیر نیست و سرمایه‌های مهم، اعم از خارجی و داخلی، بدون استقرار امنیت کامل و داشتن عدلیه منظم و وجود یک وضعیت اطمینان‌بخش صورت خارجی نخواهد گرفت ... البته نباید از نظر دور داشته باشند که قبل از کشیدن خط‌آمن ایجاد کلیه مزمرسات اقتصادی متعمر و چندان عملی نیست.»

و سرانجام همان پریشی را که مقاله فوق در پاسخ آن نگارش یافته، مطرح می‌کند. ۳۳. علی دشتی در پاسخ این مقاله، تحت عنوان «شفق سرخ و حقیقت» در شماره ۶ (۲۵ حوت ۱۳۰۰) شفق سرخ چنین نوشت:

«... ما خیلی متأسفیم از این که جریده حقیقت درست در انتقادات ما دقت نفرموده و لذا جواب‌هایی داده‌اند که خیلی واضح برده؛ یعنی معرفی‌هایی از مندرجات خود نموده بودند که ما هم منکر نبودیم...»

چون جریده مزبور خود را ارگان کارگر معرفی کرده و ما میل داریم حقیقتاً به منافع کارگر برسید و شریکی در انجام وظیفه خود داشته باشیم (!) معامله به مثل نکرده و عجالتاً وارد این قضیه نمی‌شویم که آیا حقیقتاً نویسنده شفق سرخ فقط ذوق ادبی دارد و از مطالعات اجتماعی و اطلاعات و افه نسبت به مسائل اجتماعی یا اقتصادی بی‌پره است، یا نه ...

اولاً مسئله استعمال امتعه وطنی، ما هم تصدیق می‌کنیم که مقدس‌ترین وظیفه‌ایست که یک نفر ایرانی نسبت به وطن خود انجام داده است؛ ولی آیا امتعه داخلی وفاقی به احتیاجات اهالی هست یا نه؟

ثانیاً مسئله نیبه سرمایه داخلی، ما سرمایه داخلی نداریم و اگر هم داشته باشیم به واسطه فقدان امنیت و عدالت کامله، فقدان تخصص و معلومات فنی به کار برده نمی‌شود و باید سرمایه خارجی وارد کرد.

در هر دو صورت تا به اصول سرمایه‌داری، یعنی ایجاد مفیوم کاپیتالیزم به تمام معنی آن کلمه عمل نشود، ممکن نیست اقتصادیات ما ترقی کند.

یعنی برای استخراج نطف [نفت] سرمایه‌های داخلی وفاقی نیست. به علاوه مردم اطمینان ندارند جزئی نقدینه خود را در این کار به مصرف برسانند. پس باید به سرمایه‌دارهای آمریکا متوسل شد و سرمایه‌دار آمریکایی حاضر است پول خود را در این راه به مصرف برسانند. ولی برای این که از سرمایه خود ده برابر استفاده بردارد.

سرمایه‌دار آمریکا هر قدر فایده و منفعت از این راه تحصیل کند، حتی سرمایه می‌داند و قیمت کار را فقط به قدری که مزدور بتواند بخورد و نمیرد، می‌پردازد. یعنی قیمت کار - که در نظر بزرگان سوسیالیزم - از سرمایه بیشتر است و حتی در نظر بعضی تنها کار مولد ثروت است و سرمایه هیچ حتی استفاده از نتایج مادی کار ندارد... و همچنین تمرکز ثروت و مکتب مضمولین ایران در راه

ترقی صنایع غیر از این مفهومی و مصداقی نخواهد داشت. [این‌بار این باید به سرمایه‌های آمریکایی اجازه و امکان ورود به کشور را داد!] در این صورت ما می‌خواهیم بفهمیم، فقط می‌خواهیم بفهمیم. نه این که اعتراض کنیم که آیا عقیده جریده در این باب چیست؟ آیا باید برای ترقی صنعتی، اصول کاپیتالیسم، همان کاپیتالیسمی که کارل مارکس و پیروانش بر ضد آن اعلان جنگ داده‌اند، در ایران جاری [شود] یا این که باید با همین حال فلاکت صبر نمود و راه‌حل دیگری پیدا نمود؟...»

در پاسخ این نوشته بود که قسمت دوم «حقیقت و شغف سرخ» نوشته شد. ۲۴. روزنامه حقیقت در شرایطی که ایران هنوز از لحاظ تاریخی دوران ماقبل سرمایه‌داری را پشت سر نگذاشته بود، از سرمایه‌گذاری‌های داخلی جانب‌داری می‌کرد. به عنوان مثال می‌توان مطلبی را از شماره ۶۶ (۴ ثور ۱۳۰۱) آن نقل کرد که به مناسبت افتتاح نخستین کارخانه کبریت‌سازی در ایران (تبریز) نوشته شده:

«اولین کارخانه کبریت‌سازی در ایران»

این کارخانه را حاج محمدحجیم و حاج محمدباقر خوری در تبریز تأسیس کرده‌اند. تمام ماشین‌ها و لوازماتش در خود تبریز با زحمت استاد‌های ایرانی ساخته شده است. در این کارخانه به واسطه قوه دست‌ی روزی شصت هزار قوطی کبریت تهیه می‌شود. از طرف مؤسین این کارخانه پیشنهادی عبارت از مواد ذیل به وزارت فریاد عامه داده شده است که به تصویب دارالشورای ملی برسد:

- ۱- انحصار کارخانه کبریت‌سازی تمام ایران به مؤسسه مزبور به مدت ۶۱ سال.
 - ۲- معاف بردن کارخانه فوق‌الذکر از تمام عوارض گمرکی در موقع ورود ماشین‌های لازمه.
 - ۳- اجازه تأسیس شعبه در سایر نقاط ایران.
 - ۴- مساعدت از طرف دولت در تأسیس و فروش محصول کارخانه.
- مؤسین در مقابل پیشنهاد فوق، اجرای مواد ذیل را تعهد می‌کنند:
- ۱- عدم حق دخالت خارجه در شرکت سهام و غیره.
 - ۲- تا پنج سال تمام نواقصات کارخانه را باید به اتمام برساند.
 - ۳- بعد از بیست سال از منافع خالص صدی ۵ به مصارف معارف بدهد.

۴- تأمین معاش و حفظ الصحة کارگر و مستخدمین را کاملاً عهده‌دار می‌شوند.

ما در باره نفع و ضرر این کارخانه نسبت به مالیه امروز اظهار عقیده نمی‌کنیم. اما مؤسسين کارخانه را در این کار خیر تبریک گفته. به اولیای امور و وکلای مجلس یادآوری می‌کنیم که باید برای تشویق تمام تجار و مستولین ایران بپیشنهاد آقایان را به زودی تحت نظر دقت بیاورند و نسبت به تبعه‌های خارجه به ایشان گذشت مهم و عملی نمایند و سایر تجار را نیز توصیه می‌کنیم برای حفظ آزادی و استقلال مملکت، برای ترقی ملت، ناسی به آقایان فوق‌الذکر کرده، برای سایر قسمت‌های لازمه به فکر تأسیس کارخانجات بیفتند و دولت را نیز تذکر می‌دهیم نوعی کنند که امتیازات در روی کاغذ نماند.»

ناگفته نماند که بحث درباره کارخانه کبریت‌سازی سال‌ها پیش از زمان انتشار مقاله مورد بحث صورت گرفته است. در شماره ۱۸ (۱ صفر ۱۳۲۵ / ۱۶ مارس ۱۹۰۷) ۲۵۱ اسفند (۱۲۸۵)) روزنامه امید، چاپ تبریز در مقاله‌ای تحت عنوان «کبریت» پس از ذکر مطالبی در تاریخچه اختراع کبریت و ترکیبات و انواع آن چنین نوشته است:

«... دو سه سال است کارخانه‌های کبریت خیلی اهمیت پیدا کرده‌اند و هر سال اهمیت خود را می‌افزایند. این نیست مگر از غیرت مغریان. امیدواریم که هموطنان همتی نموده، اقلاً کارخانه مختصری بیاورند که رفع احتیاج نماییم.»

و در شماره بعد آن روزنامه که در تاریخ ۲۷ صفر ۱۳۲۵ / ۱۱ آوریل ۱۹۰۷ [۲۱ فورودین ۱۲۸۶] منتشر گردیده، چنین بشارت داده شده است:

«مژده»

بدین مژده گر جان فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست
سال گذشته آن چه را در آسمان می‌جنبیم، امسال در تبریز پیدا کردیم
کارخانه کبریت‌سازی به همت چند نفر از وطن پرستان تشکیل شده و
عجالتاً [کبریت را] با دست درست می‌کند. بقیه‌اگر هموطنان همت کنند ما شین
هم خواهند آورد.

هر قوطی از این کبریت‌ها صد دینار است و اگر طالب داشته باشد، ارزان‌تر
بخراد شد. چنین مشهور است که شمع گچی هم می‌ریزند.
عجالتاً به این زبان الکن باعشان این امر خیر را نهیت می‌گوییم و از

هموطنان خواهشمندیم که به ارزیابی کبریت‌های خارجه گول نخورند و گزینه این هم مثل کارخانه قند طهران خواهد شد.»

توضیح این که پیش از آن، در سال ۱۳۰۸ ه‍.ق یک کارخانه کبریت‌سازی در خزاین (الهبه)، واقع در نزدیکی تهران آن روز توسط کمپانی روس ایجاد شده بوده که در نتیجه رقابت کبریت اتریش و سوئد بسته شده بوده است. کارخانه قند کهریزک میرزا علی خان امین‌الدوله که در اواخر سال ۱۳۱۳ ه‍.ق به تولید قند آغاز کرده بود، در نتیجه رقابت و کارشکنی روسیه ورشکست شد. رک محمد علی جمالزاده: گنج شایگان، ج ۲، کتاب تهران: ۱۳۶۲، ص ۹۴ و ۱۰۰-۹۹ و...

۲۵. شفق سرخ بعدها نیز باز به همین موضوع مراجعت کرد. در سرمقاله شماره ۱۸ (۵ نور ۱۳۰۱) همان روزنامه، تحت عنوان «آیا ایران به طرف انقلاب می‌رود!» چنین می‌خوانیم:

«... جریده حقیقت هم که متظاهر به سوسیالیسم است و در سرلوحه خود شعار سوسیالیست‌ها را قرار داده است، نیز معتقد به ایجاد سرمایه و به کار انداختن منافع اقتصادی مملکت می‌باشد و در طی مقاله‌ای که شفق سرخ مختصر انتقادی از آن نمود، کاملاً معترف به این نکته می‌باشد...»

۲۶. مارکس کتاب مبارزه صنفی (طبقاتی) در فرانسه را در سال ۱۸۵۰، یعنی ۲۱ سال پیش از وقوع حادثه کمون پاریس نوشته، بنابراین در این اثر سخنی نیز در باره تأثیر شکست کمون، بر سقوط بین‌الملل نرفته است. شاید منظور نویسنده مقاله کتاب جنگ داخلی در فرانسه بوده که بلافاصله بعد از شکست کمون ولی پیش از انحلال انترناسیونال اول تصنیف گردیده است. با این همه در این که پس از شکست کمون پاریس، در نتیجه تشدید سلطه ارتجاع در اروپا ادامه فعالیت انترناسیونال در اروپا بسیار دشوار گردید، جای تردیدی نیست. در نتیجه دشواری ادامه فعالیت انترناسیونال اول در اروپا و کارشکنی‌های آنارشیست‌ها در کار آن بود که کنگره لاهه - منعقد شده در سال ۱۸۷۲ - تصمیم به انتقال شورای عمومی آن به ایالات متحده گرفت و در حقیقت با انتقال ستاد مرکزی انترناسیونال اول به ایالات متحده، آن سازمان عملاً به حالت تعطیل درآمد تا در سال ۱۸۷۶ انحلالش رسماً اعلان گردید.

۲۷. یک سال بعد، در شماره ۶ (۲۷ حوت ۱۳۰۱ = ۱۸ مارس ۱۹۲۳) روزنامه کار - جانشین اقتصاد ایران که آن نیز جانشین روزنامه حقیقت بود - مقاله‌ای تحت عنوان

«کمون پاریس» به مناسبت سالگرد انقلاب ۱۸ مارس ۱۸۷۱ انتشار یافت. در این مقاله چنین آمده بود:

«پنجاه و دو سال قبل از این، یعنی [در] ۱۸ مارس ۱۸۷۱ مسیحی، یک واقعه تاریخی حیز انگیزی روی داد که آن واقعه همیشه در نظر کارگران دنیا مسجّم بوده. آن روز را روز تاریخی مبارزه سرمایه و کار محسوب داشته و آن واقعه را به کمون پاریس موسوم کردند...»

این مقاله پس از شرحی مختصر از تحولات کمون با جملات زیر پایان می‌یابد:

«... این بود خلاصه‌ای از تاریخ کمون. یعنی آن روزی که فقرا و کارگران فرانسه برای سعادت نوع خود قدم به مبارزه با دشمنان حیات خود گذارده و برای حفظ حیثیات و شرافت صنفی مرگ را استقبال نموده و خود را محو و نابود ساخته و نبضت کارگری را به تمام عالم و کارگران دنیا به سادگار سپرده و سرمشق دادند.»

لازم به تذکر است که حادثه کمون پاریس در مطبوعات فارسی نخستین بار در شماره ۴۱۲ روزنامه ایران (اسفند ۱۲۵۸) [۸ مارس ۱۸۸۰] و به نقل از روزنامه اختر، چاپ استانبول منعکس گردید:

«... یک وقت در اثنای محاربه پروس و فرانسه، اصحاب این اعتقاد به نام کومونی و (انترناسیونال) شهرت یافته، نزدیک بود که فرانسه را محو و منقرض نمایند...»

۲۸. سلسله مقالات «حفظ آزادی از وظایف ملت است» که در ۱۱ قسمت از شماره ۴۹ تا ۶۰ حقیقت به چاپ رسیده و نام نویسنده را در زیر خود ندارد، بنا به دلایل زیر به نظر می‌آید که به قلم پرویز (پیشه‌وری) باشد:

- ۱- نویسنده اکثر سرمقاله‌هایی که نام نویسنده را در زیر خود دارند، ا. پرویز بوده و تمام سلسله مقالات یاد شده در جای سرمقاله به چاپ رسیده است.
- ۲- هماهنگی سبک و شیوه نگارش و پرداخت این مقالات با مقالاتی که امضای پرویز را دارند.
- ۳- در سرمقاله شماره ۹۵ (۲۱ جوزا ۱۳۰۱) حقیقت که امضای ا. پرویز را در زیر خود دارد، تصریح گردیده است که نویسنده مقالات فوق، پرویز بوده است؛ به قرار زیر:

«... ما یکی از مقالات مسلسل "حفظ آزادی از وظایف ملت است" را به مسئله مطبوعات اختصاص دادیم. قارئین می‌دانند که در آن مقاله ما فقط خیانت‌های اشراف را در عالم مطبوعات نشان داده بودیم. ما در آن مقاله می‌خواستیم ثابت کنیم که حب ریاست و آنتریک زمام‌داران، پول و وعده‌های گوناگون منتظرالوزاره‌ها مانند سایر قسمت‌های حیات اجتماعی ما، مطبوعات را نیز خراب کرده است...»

۴- سرمقاله شماره ۱۱۳ (۱۳ تیر ۱۳۲۲) روزنامه آژیر که ۲۲ سال بعد از نگارش این سلسله مقالات به توسط پیشه‌وری نوشته شده. چنین شروع می‌شود:

«حفظ آزادی از وظایف ملت است» این جمله را در مدرسه به ما یاد دادند... آن مدرسه قبل از دوره بیست ساله رضاخان وجود داشت ...

باری قویم‌الدوله معلم ما بود. به ما حکمت عملی درس می‌داد. برای ما از ولتر و روسو سخن می‌گفت. ولتر و روسو از اعماق قرن هیجدهم پیام‌های آزادی‌خواهانه خود را به وسیله او به ما ابلاغ می‌کردند. ما هم لبیک اجابت گشتیم. نمی‌دانم این آموزگار ما زنده است یا نه. اگر زنده است حتماً اثر مواعظ و درس‌های خود بی‌خبر است. ولی ما از او ممنونیم که ما را به زندان قصر هدایت کرد. راه تبعید را به ما نشان داد. ما را از راه بدر برد. راستی چقدر بدر شدن از راهی که دشمنان خلق سالک آن هستند لذت دارد...»

[مقالات و ترجمه‌هایی از قویم (قویم‌الدوله سابق) در سال اول، ش ۴ (آبان ۱۳۰۴) و ش ۱۱ (تیر ۱۳۰۵) و سال دوم، ش ۱ (دی ماه ۱۳۰۵) به چاپ رسیده است. آیا وی همان قویم‌الدوله مورد اشاره پیشه‌وری است؟]

۵- در شماره ۴۲ (۳۰ تیر ۱۳۲۲) روزنامه آژیر، تحت عنوان «از اندیشه‌های ۲۱ سال پیش ما» چنین می‌خوانیم:

«حفظ آزادی وظیفه ملت است»

زیر عنوان فوق در روزنامه حقیقت مقاله اجتماعی نوشته، می‌خواستیم به توده حالی کنیم که اگر خود مشکل نشده، از آزادی و حقوق خود نگاه‌داری نمایند، نه شاه، نه وزیر، نه پیشوا، نه پهلوان، بالاخره هیچ کس این کار را برایش انجام نخواهد داد: اینک یکی از مقاله‌ها که روزنامه شفق سرخ ضمن قسمت مطبوعاتی خود، خلاصه آن را چاپ و منتشر کرده بود.

حقیقت شماره ۳۹ [۴۹ درست است]

حفظ آزادی وظیفهٔ یک ملت است

در سرمقاله مفید و خوبی در این شماره حقیقت خواننده شد که این مسئله را تشریح می‌کرد: تنها وضع و تدوین قوانین فایده ندارد و تنها گرفتن مشروطیت برای سعادت‌تمندی ملت کافی نیست. قوانین باید اجرا شود و مشروطه باید در اثر مجاهدت متمادی آزادی‌خواهان صورت عمل و فعلیت به خود بگیرد. اعیان، اشراف و پرورش یافتگان استبداد هرگز به اجرای اصول مشروطیت مایل نیستند. این ملت است که نباید بگذارد به حقوق او تجاوز و تعدی بشود. ملت امروز سخت متوحش است. او عملی شدن قانون اساسی را می‌خواهد. انجمن‌های ایالتی و ولایتی را تقاضا می‌کند. او می‌خواهد قوانینی که در اثر مجاهدت و فداکاری به دست آمده است، عملی شود و مورد استفاده قرار گیرد...

خلاصه همان نظریه‌هایی را که ما [علی دشتی] در چند سرمقاله اخیر شفق سرخ نشر کرده بودیم تعقیب کرده و به علاوه نسبت به حبس و تبعید آزادی‌خواهان و توقیف جراید و تهدیداتی که نسبت به مطبوعات می‌شود، تعرض کرده بود.

شفق سرخ شماره ۹، ۹ حمل ۱۳۰۱ = ۳۰
مارس ۱۹۲۲.

۲۹. منظور «اعلامیهٔ حقوق بشر» است که در جریان انقلاب کبیر فرانسه، در ۲۶ اوت ۱۷۸۹ به تصویب مجلس مؤسسان برآمده از متن انقلاب رسید.

۳۰. سرزمین ایرلند در سده ۱۲ میلادی تحت فرمانروایی انگلستان درآمد و مبارزات استقلال خواهانهٔ مردم ایرلند به اشکال مختلف از همان زمان شروع گردید که هنوز هم بعد از هشت قرن پایان نپذیرفته است. به دنبال تشدید مبارزات آزادی‌بخش ایرلندی‌ها در زمان جنگ جهانی اول، استقلال مشروط بخشی از سرزمین ایرلند (بخش جنوبی آن) در سال ۱۹۲۱ از طرف انگلستان به رسمیت شناخته شد. اما مبارزه برای انقای شرایط اسارت‌بار استقلال که در سال‌های بعد بالمره از بین برده شد و نیز آزاد کردن ایرلند شمالی از زیر سیطرهٔ بریتانیا ادامه یافت و هنوز هم ادامه دارد.

۳۱. متن خبر که در شماره ۴۹ حقیقت به چاپ رسیده، به قرار زیر است:

«... از قرار خبر غیرمستقیم که تحصیل کرده‌ایم، در مقامات رسمی مذاکراتی راجع به انقای حکومت نظامی و ... جریان دارد و اخیراً از بعضی مقامات

پیشنهاد شده که حاکم نظامی از شغل قشونی استعفا نموده، به ریاست نظمیّه انتخاب شود!!!»

متن نامه‌ای نیز به امضای «وزارت جنگ - رضا» مورخ ۱۳ جدی (دی) ۱۳۰۰ خطاب به رئیس‌الوزرای وقت که در آن پیشنهاد گردیده که «... مقرر فرمایید ریاست نظمیّه را به عینده محمود آقا خان سرتیپ، حاکم نظامی محول و موکول دارند...» در ص ۲۵۸ جلد اول تاریخ مختصر احزاب سیاسی ملک‌الشعراء بهار (ج ۱، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۲) مندرج است.

۳۳. در اواخر سال ۱۳۰۰ برای بازگرداندن وثوق‌الدوله که پس از عملی نشدن قرارداد ایران و انگلیس در آستانه کودتای ۱۲۹۹ به اروپا رفته بود، زمینه‌چینی‌هایی به عمل آمد. در مورد این زمینه‌چینی‌ها مقاله‌ای در شماره ۵۵ (۱۷ جمل ۱۳۰۱) حقیقت تحت عنوان «وثوق‌الدوله» درج گردیده که نقل قسمت‌هایی از آن روشنگر تواند بود. نویسنده مقاله به این سؤال که آیا توطئه مراجعت وثوق‌الدوله عملی و قابل اجرا است؟ چنین پاسخ داده:

«آشنایان به سیاست امروز دنیا و مطلعین به اصول اجتماعی خوب می‌دانند که این عملیات غیرقابل اجرا است، زیرا: وثوق‌الدوله دیروز با وجود قشون انگلیس در ایران، با فشار حکومت نظامی و بالاخره با نفوذ کامل دولت انگلیس در سیاست دنیا، موفق به اجرای آن قرارداد می‌شوم نشد. امروز چگونه می‌تواند به ایران مراجعت کرده، مواد مهمه قرارداد را به طور غیرمستقیم - همان‌طور که پارسال در همین موقع آقا سیدضیاء‌الدین می‌خواست آن نقشه را اجرا کند و نتوانست - به موقع اجرا گذارد؟ وسایلی که دیروز برای اجرای مقاصد لرد کرزن برای وثوق‌الدوله موجود بود و با وجود آن موفق به اجرای آن نشد، امروز آن وسایلی در دنیا وجود ندارد، تا چه رسد به ایران ...

وثوق‌الدوله و کارکنان او در لندن و طهران بداندند که اگر دیروز برای آن‌ها ممکن بود به قول روزنامه تان ملت ایران را به تمنّی بخش، یعنی هر نفری را به صد دینار بفروشد، ولی بالاخره با مخارج زیادی که سفارت انگلیس برای پیشرفت آن نمود، حزب درست کرد، روزنامه مخصوص برای اغفال ملت تأسیس نمود، باز شکست خورده، مجبور به جلای وطن گردید، امروز به طریق اولی برای پیشرفت مقاصد او زمینه حاضر نیست...»

بالاخره نویسنده حقیقت در ادامه مطلب خطاب به وثوق‌الدوله و هوادارانش چنین می‌نویسد:

«... از این خیالات خام صرف‌نظر کنید، زیرا معبود شما لرد کرون هم به همین حالت لاتکلیفی امرار حیات می‌کند و نمی‌داند فردا بر سرش چه خواهد آمد. شما خوب است با همان ثروت‌هایی که از دست‌رنج ملت بدبخت ایران سرفت [کرده] و اندوخته‌اید، امرار حیات و تعیش کنید و وسایل راحتی شما در لندن هرگونه فراهم است. وضعیت دنیا دیگر اجازه استفاده به شماها نمی‌دهد. یک دفعه از جنگ انتقام ملت خلاص شدید، دیگر خود را به نیلکه نیندازید. در خاتمه متذکر می‌شویم که خبر ورود وثوق‌الدوله به سرحد مصادف با یک انقلاب خونین خواهد شد که تمام ایرانیان بر ضد او قیام خواهند کرد. ملت ایران دیگر فراموش‌کاری را فراموش کرده است.»

لازم به تذکر است که وثوق‌الدوله در سال ۱۳۰۱ شمسی به ایران بازنگشت و تنها چند سال بعد، پس از استحکام قدرت دیکتاتوری رضاخان و گرفته شدن تأمین مالی و جانی برای وی به وسیله انگلیس، در سال ۱۳۰۴ به ایران بازگشت و وکیل و وزیر گشت و میلیون‌ها ثروت اندوخت و در ۱۳۲۹ شمسی درگذشت. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، تهران: کتابفروشی زوار، ۱۳۵۷. ج ۶. ص ۱، ص ۳۵۲.

۳۳. منظور سرکشیک‌زاده، مدیر روزنامه اتحاد است که بعد از قبول تبعیت ایران در سال ۱۳۳۶ ق مدتی رئیس بلدیة قزوین بوده است.

۳۴. پیمانی که بعد از پایان جنگ جهانی اول، در ژوئن ۱۹۱۹ بین متفقین و آلمان و متحدانش یا به عبارت دیگر بین غالبان و مغلوبان جنگ بسته شد. در یکی از شماره‌های حقیقت در باره این صلح چنین نوشته شده است:

«... آن روز دولت آزادی‌کش انگلیس تصور می‌کرد که کنفرانس صلح و رسای را آلت اجرای مقاصد شوم جپانگیری خود کرده. به نام عدالت مثل همیشه سایر ملل را به طور مستقیم و غیرمستقیم در تحت رقیبت خود درخواهد آورد. به این واسطه قراردادهایی بر کنفرانس مزبور تحمیل کرد. ولی چون قراردادهای مزبور برخلاف استقلال ملل بود، کاملاً مثل قراردادهای کنگره وینه عملاً منفی [شد] و چندی نگذشت که خود آنها هم فهمیدند که نقشه آنها باطل شده و مجبور شدند فکر جدیدی بنمایند و کنفرانس زن را دعوت به انعقاد کردند...» (شماره ۵۵)

۳۵. سید مسلم شخصی بود عراقی الاصل و از عواملی که برای اجرای قرارداد ۱۹۱۹ تبلیغ می‌کرد. وی بعدها در زمان نخست‌وزیری اول قوام‌السلطنه در سال ۱۳۰۰ به ریاست بلدیة (شهرداری) حضرت عبدالعظیم منصوب گردید.

۳۶. پیشه‌وری بعدها در شماره ۵۸ (۳ شهریور ۱۳۲۲) روزنامه آژیو با اشاره به این مقاله چنین نوشت:

«اقتباس از شماره ۵۴ حقیقت.

حفظ آزادی و وظیفه ملت است.

مقاله زیر را ۱۶ حمل ۱۳۰۱، آوریل ۱۹۲۲، یعنی ۲۱ سال پیش، هنگام وزارت جنگ شاه ساین، به مناسبت توفیق جراید آزادی‌خواه و حرکات مترجمانه او در شماره ۵۴ روزنامه حقیقت چاپ و انتشار دادیم.

قشون و ملت

... تو که هستی؟ تو یک نفر نوکر ملت بیشتر نیستی! قشون اولاد تو نیست. مخارج قشون را از کیسه خود نمی‌دهی! تو نمی‌توانی قشون ایران را برخلاف ملت در دست مترجمین آلت قرار بدهی ... تو اگر می‌خواهی حقیقتاً برای ملت کار بکنی، باید تابع قوانین ملی بشوی و خود را یک نفر مستخدم ملت و مجری و حامی آزادی دانی ... و هم می‌توانید پشت و پناه مترجمین و حافظ استبداد شده ...»

و در پایان چنین می‌افزاید:

به طوری که ملاحظه می‌فرمایید سردار سپه شوق ثانی را انتخاب کرده، چیزی که از سلطنت ۲۰ ساله خود همراه بردند، حمد و ثنای مسعودی‌ها، آه و ناله مظلومین، تنفر و انزجار ملت و ناسزا و نفرین ستم‌بندگان ایران بود. افسرانی که امروز راه او را پیش گرفته‌اند، تصور نمی‌رود کارشان به آن جا هم بکشد. زیرا امروز کارها خیلی سریع‌تر انجام می‌گیرد و چشم و گوش ملت هم از آن روز بازتر است.»

گفتنی است که در همین شماره آژیو سرمقاله‌ای تحت عنوان «آقای وزیر جنگ سپهبد امیراحمدی بخوانند» چاپ شده که در آن به افسرانی که خواب دیکتاتوری را می‌دیدند، حمله شده است. باید خاطر نشان ساخت که مطالب فوق نیز دلیل دیگری

است بر نوشته شدن سلسله مقالات «حفظ آزادی...» به قلم پیشدوری.

۳۷. رضاخان در نخستین سالگرد کودتا طی ابلاغیهٔ بالابندی تأکید کرد که «... مسیب حقیقی کودتا منم» در بارهٔ این ابلاغیه در صفحات آینده سخن خواهد رفت.

۳۸. وقتی مجلس سوم بر اثر بحران ناشی از نقض بی‌طرفی ایران در جنگ اول جهانی و تجاوز نیروهای بیگانه به خاک کشور در اوایل آبان ماه ۱۲۹۴ تعطیل گردید، یک دورهٔ فترت ۶۷ ماهه در تاریخ مشروطیت ایران آغاز شد. وثوق‌الدوله برای آن که بتواند قرارداد ۱۹۱۹ را از تصویب مجلس بگذراند، دست به کار یک انتخابات فرمایشی شد. در بسیاری از ایالات و ولایات کاندیداهای طرفدار او از صندوق‌ها درآورده شدند و چون باز عناصر دموکرات از بعضی از شهرها چون تبریز انتخاب گردیدند، تشکیلات حاکمه دریافت که با وجود چنان عاصری تصویب قرارداد خالی از اشکال نخواهد بود. از این رو از برپایی مجلس سرباز زدند و افتتاح مجلس چهارم تا تیرماه ۱۳۰۰ به تعویق افتاد. بنابراین بسیاری از نمایندگان مجلس چهارم فرمایشی و هوادار قرارداد ۱۹۱۹ بودند. میرزادهٔ عشقی «مستزاد مجلس چهارم» را به مناسبت پایان یافتن همین دورهٔ قانون‌گذاری سروده و در آن از مجلس چهارم به عنوان «نگ بشر» یاد کرده است (کلیات مصور میرزادهٔ عشقی، چ هفتم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷، صص ۴۶-۴۴). و شاعری به نام علی آزاد به مناسبت پایان همان دوره شعری سروده که در شمارهٔ ۴۴ (جوزا ۱۳۰۲) روزنامهٔ کار به چاپ رسیده است:

شکر خدا که مجلس چارم تمام شد از شر او خلاص خواص و عوام شد
باقی نماند از وکلایش به غیر ننگ کم‌تر در آن میانه کسی نیک نام شد
جمعی وکیل خائن ایران خراب کن پختند هرچه در سر بی مغز خام شد...
گروهی از آزادی‌خواهان و مدیران جراید که به اتفاق فرخی یزدی به منظور اعتراض علیه قانون‌شکنی‌های رضاخان وزیر جنگ در سفارت شوروی متحصن شده بودند، در اوایل اردیبهشت ۱۳۰۱ «اتباه‌نامه»‌ای خطاب به مجلس چهارم که در صدد محروم کردن متحصنین از حقوق مدنی برآمده بود، انتشار دادند که در قسمتی از آن چنین آمده بود:

«... مجلس چهارم! همان روز افتتاح تو سی کرو و ملت ایران از حقوق مدنی محروم شدند.

مجلس چهارم! آیا در مقابل تو مدیر روزنامه را سلاق زدند و تو ساکت نشستی؟

مجلس چهارم! آیا در برابر تو آزادی‌خواهان را تبعید نکردند و تو دم

فروستی؟

مجلس چهارم! آیا با وجود تو بنون محاکمه حکم اعدام ندادند و تو ندیده انگاشتی؟

مجلس چهارم! آیا حکومت نظامی را در مرکزی که تو در آن ابراز موجودیت می‌نمایی، نگاه نداشتند. در حالی که تو مشغول تصویب مقرری شاه مخلوع بودی؟ ...»

با این حال در باره این مجلس نظرهای دیگری نیز ابراز گردیده است. از جمله می‌توان به نظر سیدحسن مدرس اشاره کرد که در جلسه ۲ میزان (مهر) ۱۳۰۱ همان مجلس، ضمن پاسخ به اعتراضات معتمدالتجار - نماینده آذربایجان - به قانون‌شکنی‌های سردار سپه (رضاخان) وزیر جنگ، در باره مجلس چهارم چنین اظهار نظر کرد:

«... اما این که فرمودند، بعضی اظهار بدبینی به مجلس می‌کنند، بنده این را نفهمیدم و اگر چنین چیزی هم باشد به غیر حق است. در سه دورهٔ تئینیه که من بوده‌ام و اغلب آقایان هم بوده‌اند، این مجلس از اول تشکیل خدماتی که به مملکت کرده است، بنده کم سراغ دارم در دوره‌های سابق چنین خدماتی شده باشد. یکی از عملیات مهم این مجلس لغو شدن قرارداد است که به واسطهٔ وجود این مجلس رد شد. قراردادی که همه می‌دانیم چه قدر برای مملکت مضر بود و آثارش تا موقع انعقاد مجلس باقی بود. [از طرف بعضی‌ها: قرارداد بک کاغذ بود ولی تحمیل‌توش عملاً هست!] پلیس جنوب که از آثار مشنومهٔ قرارداد بود، ملغی و مستشار که تا موقع انعقاد مجلس در خانهٔ من و شما همه بود، لغو گردید. این‌ها تمام به برکت وجود این مجلس بوده است. چرا خدمات را قدردانی نکنیم؟ بنده تقدیس می‌کنم این مجلس را که از اول خدماتی کرده‌اند و لاف‌زنی ضرری نرسانیده‌اند...»

۳۹. بره‌کشی در عرف سیاسی اصطلاحاً به آخرین روزهای عمر یک دورهٔ قانون‌گذاری گفته می‌شد که انتخابات دورهٔ بعدی در آن مدت برگزار می‌گردید. مستوفی در آخرین روز رئیس‌الوزرای خود در اواخر دورهٔ چهارم، در نطقی که به قول عشقی «چون توپ صدا کرد» و «مشت همه وا کرد» این اصطلاح را چنین استعمال کرده است:

«موقع بره‌کشی فرا رسیده است و معدهٔ من برای بره خوردن مستعد نیست...»

۳۰. مالیات طواحین یا آسیاب‌ها در اوایل حمل (فروردین) ۱۳۰۱ در مجلس مطرح و سلیمان میرزا اسکندری در مخالفت با این لایحه [شاید هم طرح] سخنان جالبی ایراد کرده است که در حقیقت شماره ۵۰ (۹ حمل) نقل گردیده. در قسمتی از نطق سلیمان میرزا چنین آمده است.

«... آسیاب ملک متمولین است. این مالیات را من غیر رسم تمام اشخاصی که نان می‌خورند باید بدهند و اعیان و اشراف که پلو و خوراک‌های مختلف گوناگون می‌خورند و تناول می‌فرمایند، در بیست و چهار ساعت یک لقمه نان را هم با کمال تنگی میل می‌فرمایند و به اندازه آن یک لقمه نان مالیات می‌دهند و بیشتر را باید فقرا بپردازند. پس چون آسیاب ملک است و متعلق به متمولین می‌باشد، بیشتر است مالیات را بر عایدات بگذارند. خواه از آسیاب، خواه از املاک، خواه از درشکه و غیره...»

۳۱. بحث در بارهٔ مقرری محمدعلی میرزا، روز ۸ دلو (بهمن) ۱۳۰۰ در مجلس شورای ملی صورت گرفت. در این جلسه سلیمان میرزا لیدر اجتماعیه با اختصاص مقرری به محمدعلی میرزای مخلوع به شدت مخالفت کرد و در قسمتی از سخنان خود در این خصوص گفت:

«... با این ترتیب عسرت و فلاکت ملت، هرگز راضی نمی‌شوم یک دینار به محمدعلی میرزا بدهند ... مالیات این مملکت را که دینار دینار از رعایای بدبخت فلک‌زده گرفته می‌شود، به اشخاصی بدهند که به مملکت خیانت کرده‌اند. با این هفتاد و دو هزار تومان می‌توانیم خیلی اصلاحات بکنیم. برای جمعیت فقیر و بی‌بضاعت مدارس تأسیس کنیم ... برای کسی که این مجلس را به سوپ بسته، شخصی که مثل میرزا ابراهیم آقا نمایندهٔ آذربایجان، ملک‌المتکلمین، میرزا جیانگیرخان و قاضی [ارداهی] را کشته، من جرئت این که ورقهٔ سفیدم را بدهم ندارم. خودم را در نزد خدا و خلق و ارواح شهادی راه آزادی مسئول می‌دانم. من یک دینار تصویب نمی‌کنم به محمدعلی میرزا داده شود...»

روزنامهٔ حقیقت [شماره ۱۵ (۱۱ دلو ۱۳۰۰)] بعد از نقل مذاکرات مجلس، خطاب به محمدحاشم میرزا، یکی از نمایندگان طرفدار تصویب مقرری چنین می‌نویسد:

«اگرچه ما غیر از این نتیجه دیگری را از این مجلس که اکثریت آن متشکل از هیاکل ارتجاع و سرآمدان استبداد و کینه پرستی است، منتظر نبودیم، ولی باز در این مرفق از اظهار عقیده خود ناچاریم:

آقای محمدهاشم میرزا! گویا به نظر شما هزاران هزار نفوس بی گناه که در دفع فتنه محمدعلی میرزای خائن به خاک سیاه نشستند، زن‌ها و بچه‌های معصوم که فدای راه حریت و گرفتار جنگال ... ایران نبودند؟ و حفظ شرف و حیثیت آن‌ها حفظ آبروی اهالی نبود؟ ... آقای محترم آیا محمدعلی میرزا املاک خود را که حالا جزو خالصه شده، از بطن ... خود درآورده و یا به کد یمین و عرق جبین کسب نموده است که در عوض آن بایستی بیوه‌زنان و رنجبران ایرانی سالیانه مبلغ سی هزار تومان تهیه کرده و برای مخارج شهوات رانی و بداخلاقی بزرگ‌ترین دشمن خود، یعنی شاه مخلوع به خارج بفرستند؟! ...»

در شماره ۱۷ (۱۶ دلو ۱۳۰۰) حقیقت در ستون «واردات اداری» به مناسبت تصویب حقوق سالانه محمدعلی میرزای معزول مقاله‌ای درج گردیده است که قسمت‌هایی از آن نقل می‌گردد:

«روز گذشته بعد از یادهای تلخی که یکی از وکلای مجلس از اعمال شاه سابق نمود، باز اکثریت حقوق سی هزار تومان را تصویب کرد ...
... مگر ما ضامن زندگانی قاتلین خود هستیم؟ مگر ما همیشه محکوم به این هستیم که پول نیغ جلااد را به طور پیشکی بدهیم و از زانری او بیوسیم ...
... اگر ارواح شهیدای راه حق از همان وکلایی که روحانی نیز تشریف دارند، به مقام بازخواست برآیند و صورت مخارجی را که در این مدت شده و می‌شود از آن‌ها بخواهند و در جواب بشنوند که سالی سی هزار تومان میل ملت را به قاتل آن‌ها می‌دهیم، چه خواهد گفت؟ ...»

اگر ماهی صد تومان برای مخارج کلیه مدارس یک شهر ایرانی می‌رسد، آن روزی صد تومان ما حلال بندگان اعلیحضرت باد! اگر در تمام ایران تنها یک مدرسه ایتم برای بازماندگان شهیدان تأسیس کرده‌ایم ماهی دو هزار و پانصد تومان نثارش باد! ..

آنچه می‌شد اگر همکارها، کاسه‌لیس‌ها، شرکا و همدست‌های محمدعلی میرزا که امروز هنوز بزرگان ما هستند و کورورها ثروت دارند و سابقه حقوق در میان‌شان موجود است، این یک فداکاری را به نام هم‌قطاری و «اصالت»

می‌کردند و این پول را ایشان [از کیسه خود] می‌پرداختند و ...»
 ۴۴. اعتصاب معلمین تهران به دنبال تعویق شش ماهه پرداخت حقوق در زمستان ۱۳۰۰ به وقوع پیوست و به درگیری‌های خیابانی کشید. این اعتصاب یکی از علل سقوط کابینه قوام‌السلطنه در آخر دی ماه ۱۳۰۰ بود. روزنامه حقیقت اخبار این اعتصاب را به تفصیل منعکس کرده و مصاحبه جالبی نیز تحت عنوان «گفتگویی مخبر ما با یکی از معلمین» [اعتصابی] در شماره ۳ (۱۲ جلدی ۱۳۰۰) آن روزنامه درج گردیده است که به جهت دارا بودن ارزش تاریخی عیناً نقل می‌گردد:

«مخبر - عده معلمین که اعتصاب کرده‌اند، چقدر است؟
 معلم - معلمین مدارس ابتدایی و متوسطه و دارالفنون و دارالمعلمین متجاوز از پانصد نفر می‌شود و همه این افراد از کنار خود کناره [گرفته] و اعتصاب سوده‌اند.

مخبر - چند باب مدرسه دولتی در طهران است؟
 معلم - در طهران سی باب مدرسه ابتدایی پسران و ده باب مدرسه ابتدایی دختران و هشت باب مدرسه متوسطه مردانه و یک مدرسه دارالفنون و یک باب مدرسه دارالمعلمین و یک باب مدرسه دارالمعلمیات و یک باب مدرسه طیبی و یک باب مدرسه موزیک وجود دارد. تقریباً دو سه باب مدرسه دیگر هم وجود دارد که جزء تشکیلات نظام و غیره است.

مخبر - مدارس نسوان هم اعتصاب کردند؟
 معلم - مدارس نسوان روز اول اعتصاب ما کار می‌کردند ولی در روز دوم جمعیت ما به چند نفر از پیرمردان امرداد که بروند و مدارس نسوان را تعطیل کنند. از آن روز مدارس نسوان هم اعتصاب کردند.

مخبر - مدیران مدارس راجع به اعتصاب چه عقیده داشتند و چه کردند؟
 معلم - مدیران از اول یا ما هم عقیده بودند و اختلاف ما در اعتصاب فقط یک روز بود. در روز سوم تعطیل یا ما مخالفت کرده و مخالف قول شرفی که به ما داده بودند، از ما کناره نموده، ساز نفاق زدند.

مخبر - مدیران در مخالفت چه نظریاتی داشتند؟
 معلم - علت این مسئله خیلی مفصل است. ناچارم مختصر بگویم. مدیران مدارس ابتدایی و متوسطه دولتی بیشترشان مردمانی هستند بی‌سواد [آن‌ها] در زمان‌های سابق روضه‌خوانی کرده، ضمناً مکتبی به اسم مدرسه داشتند.

دولت که خواست مدرسه تأسیس کند، مدرسه آنها را خرید و بدون امتحان آنها را مدیر قرار داد. این آقایان چون معلومات ندارند و بدون لیاقت سرکار آمده‌اند، از وزارت معارف می‌ترسند و همیشه می‌خواهند خودشیرینی کنند. بنابراین مخالفت می‌کنند و آن مدیران عالم و فاضل با شرفی که با این‌ها همکاری می‌کنند مجبورند برده را ندریده، موافقت کنند.

مخبر- معلمین ماهی چقدر حقوق دارند؟

معلم - معلمین مدرسه ابتدایی رسماً بیست و پنج تومان و معلم متوسطه ساعتی چهار قران، معلمین دارالفنون و دارالمعلمین نسبتاً حقوقشان کافی‌تر است.

مخبر- چند ماه است حقوق شما نرسیده؟

معلم - شش ماه و چند روز است. از سرطان [تبر] تا امروز.

مخبر- در این مدت چه گونه گذران کرده‌اید و حالا چه می‌کنید؟

معلم - آی آقا، چه گذرانی، فروش اثاثیه، قناعت، غیرت، نجابت و حورنابایدل. این‌ها سرمایه گذاران ما است.

مخبر- برای استیصال حقوق چه اقداماتی کرده‌اید.

معلم - هیچ اقدام قانونی نمانده که ما نکرده باشیم. از مقام وزارت [معارف] تا یک یک وزراء مکرر نوشتیم و استرحام کردیم. در قسمت مجلس از رئیس مجلس تا تمام افراد برجسته و صلحای و کلا همه را دیدیم، به همه گفتیم، از همه استرحام نمودیم. دو ماه قبل ده روز اعتصاب کردیم. مسائلات نوشتیم. بیاتیه‌ها دادیم. حرف‌ها زدیم. بای ما از دویدن خسته و حنجره ما از فشار حرف پاره شد. "کار رسوائی ما بر سر بازار کشید؟"

مخبر- دولت در کار شما چه اقداماتی کرده؟

معلم - وزیر ما همیشه به ما حق داده، خندیده و مقاومت کرده، ولی از ایشان کاری ندیدیم. شاید اثرش را بعداً ببینیم. اما آقای رئیس‌الوزرا به طور رسمی و غیررسمی وعده فرمودند که در همین روزها وجه کافی تهیه کرده، مرحمت کنند و نقداً سه هزار و دویست تومان شخصاً قرض کردند و دادند ولی ما پول را پس دادیم و منتظر تمام شدن چند روزیم.

مخبر - از طبقات مردم و جراید مرکزی به شما چه مساعدتی شد؟

معلم - از وکلا فقط شاهراهه سلیمان میرا برای ما در مجلس حرف زدند و با مصدق السلطنه [که در آن تاریخ وزیر مالیه دولت قوام بود] طرف شدند. از

ضعیف‌پرستی شاهزاده مهنویسم. اما جرایدی که به ما و مظلومیت ما رقت کرده، ماعدت نمودند. وطن، گلشن، تارک ایران، بدر این‌ها هستند. از این روزنامه‌ها و از ضعیف‌دوستی‌شان متشکریم.

مخبر - از دوازده هزار نومانگی که برای مخارج وزارت معارف تخصیص شده است، به شما چه رسیده است؟

معلم - در این خصوص دلگرمی پیدا کرده‌ایم ولی هنوز کرسی بچه‌ها گرم نشده است.»

چند روز بعد از درج این مصاحبه در حقیقت، کار این اعتصاب همچنان که مذکور افتاد به درگیری خیابانی کشید. درگیرودار اعتصاب معلمان، سردار معظم خراسانی - تیمورتاش بعدی که به وزارت دربار رضاخان رسید و در نهایت به دست او هم کشته شد - برای خوش‌آیند رضاخان وزیر جنگ اظهار می‌دارد که «من استخوان پوسیده یک سرباز را با بیست معلم عرض نمی‌کنم.» از خبری که روز یکشنبه ۲۴ جدی ۱۳۰۰ در روزنامه سیاست چاپ شده چنین برمی‌آید که سردار معظم روز سه‌شنبه (شب چهارشنبه، ۲۰ جدی) اظهار داشته است که «استخوان یک نفر سرباز برای من مقابل ۲۰ معلم ارزش دارد.» در هر صورت همین سخن مایه‌بخش تظاهرات خونینی در فردای انتشار این خبر در تهران می‌شود. سرمقاله حقیقت شماره ۸ (۲۴ جدی ۱۳۰۰) تحت عنوان «فاجعه معارف» که امضای ا. فریدون را در زیر خود دارد، نمایاننده گوشه‌هایی از آن می‌باشد:

«روز پنجشنبه، ۲۱ جدی، ۲ به غروب مانده، عده زیادی از محصلین مدارس متوسطه و ابتدایی طهران به مناسبت نطق سردار معظم خراسانی بر ضد معارف در مجلس شورای ملی با بیرق سیاه که کلمات «احتضار معارف» بر آن نوشته بود، در میدان نوب‌خانه جمع و با فریادهای «زنده باد معارف!»، «یا مرگ یا معارف!» می‌خواستند به طرف مسجد شاه برای حضور در اجتماع و میتینگی که از طرف فلسفی [مدیر روزنامه حیات جاوید - تحت عنوان «راجع به مسائل مهمه، بالخاصه معارف»] اعلان شده بود، بروند. در این بین قریب ده نفر آزان خود را در میان جمعیت محصلین انداخته، خواستند آن‌ها را مستغرق نمایند. محصلین ابدأ اعتنایی به آن‌ها نکرده و با جدیت تمام مشغول کار خود بودند. این بود که آقایان آزان‌ها به حدت آمده و از حرف به اقدامات، یعنی به استعمال مشت و سیلی و جوب گذشتند. معرکه و کشمکش عجیبی درگرفت. در

یک طرف آژان‌ها، غالب آمده و یکی دو نفر از محصلین را توفیق کرده و به کمیسری برسد و در طرف دیگر محصلین دور آژان‌ها را گرفته و آن‌ها را نصیحت و ملامت می‌کردند. بالاخره هشت نفر آژان سواره به کمک آژان‌های پیاده فرومانده رسیدند و زد و خورد از سر در گرفت. آقایان با کمال بی‌اعتنایی به مقام محصلین و معارف، اسب‌های خود را در میان اطفال به جولان آورده و با شلاق خواستند به مقصود برستند، ولی هیئات محصلین جوان در مقابل این همه زور و سلاح با کمال حمیت و غیرت مقاومت کرده و نمایش خود را به قصد اجتماع در مسجد سپهسالار تا خیابان پست‌خانه دوام دادند. در این جا یک سبعت تازه نیز مزید شد. یعنی یکی از سوارها با شمشیر برهنه اسب خود را توی نیپ محصلین سرداده و با پشت شمشیر آن قدر به سروکله چند نفر از آن‌ها زد که شمشیر دولا شد. باری تمام زحمات آقایان در پراکنده کردن جمعیت به هدر رفت و شاگردان مدارس بعد از نیم ساعت کشمکش و کوشش راه مسجد را پیش گرفته و با فریادهای زنده‌باد معارف خواهان و زنده باد سردار سپه (۱) و مرده باد دشمنان معارف از خیابان‌های پست‌خانه، باغ وحش و شاه‌آباد عبور کرده، از جلو مسجد دادگنان گذشته در مسجد سپهسالار تمرکز یافتند...

پیشه‌وری ۲۳ سال بعد در روزنامه ظفر، شماره ۴۷ (۱۳ بهمن ۱۳۲۳) از این حادثه چنین یاد کرد:

«... از اعتصابات آن دوره من خاطرات بسیار شیرینی دارم که شاید در موقعش بتوانم بنویسم ... دیگر، اعتصاب بزرگ معلمین [بود] که با نمایشی عظیم به آخر رسید... مخصوصاً نمایش اخیر بسیار جالب توجه بود. یکی از نمایندگان در مجلس گفته بود که من استخوان پوسیده یک سرباز را با صد [بیست؟] معلم عوض نمی‌کنم. در اثر این حرف که واقعاً برای خوش آیند سردار سپه گفته شده بود، اتحادیه معلمین اعتصاب کرد. برای همدردی اتحادیه‌های دیگر نیز به آن‌ها پیوستند. نمایش بسیار عظیم بود. پلیس سوار با شمشیر مداخله کرد ولی نمایش دهندگان با موفقیت کامل کار خود را ادامه دادند...»

در مقاله کوتاهی تحت عنوان «رفع اشتباه آقای نماینده» که به امضای «مکتبی» در شماره ۷ (۲۱ جدی) حقیقت به چاپ رسیده، بعد از سخن راندن در باره وطن‌فروشی

نمایندگان آن چنانی، خطاب به نماینده‌ای که چنان حسارتی کرده بود، چنین می‌نویسد:

«... شما به سراغ رفقای خود بروید و ما استخوان پوسیده‌ی یک نفر معلم را به صد نفر از امثال سرکار نمی‌فروشیم...» از خبری که تحت عنوان «محصلین» در شماره ۷ (۲۱ جدی) حقیقت درج گردیده، چنین برمی‌آید که یکی دو روز پیش از درگیری پلیس و محصلین، تظاهرات دیگری نیز به توسط محصلین راه افتاده بوده است. متن خبر به قرار زیر است:

«محصلین مدارس از لائیکلیفی و لاقیدی اولیای امور نسبت به معارف و معلمین به ستوه آمده با لوی «معارف در احتضار است» در خیابان‌ها حرکت کرده، در مدرسه ناصری نم‌رکز یافتند.»

از مطلبی که تحت عنوان «باز هم معارف - باز هم مدارس» به قلم «یک نفر معلم» ۵ ماه بعد از اعتصاب مذکور در شماره ۹۵ (۲۱ جوزا) حقیقت به چاپ رسیده است معلوم می‌گردد که مدت اعتصاب ۲۲ روز بوده است.

در قسمتی از سرمقاله روزنامه کار [شماره ۴۴ (۳۱ جوزای ۱۳۰۲)] تحت عنوان «ختم دوره چهارم» مجلس، در مورد معارف و اعتصابات معلمین مطالبی نوشته شده است که نقل آن روشنگر بخشی از مبارزات معلمان در آستانه شکل‌گیری دیکتاتوری رضاخان است:

«... قانون اساسی تعلیم اجباری را برای مملکت لازم می‌داند، ولی یک نفر وکیلی که جنایاتی را که در گیلان مرتکب شده بر هیچ کس مستور نیست [اشاره است به دوران والیگری تیمورتاش در گیلان و اعدام مبارزانی چون دکتر حشمت طالقانی و دیگران و ...] در پشت تربیون با نهایت فواحت فریاد زد: استخوان پوسیده‌ی یک سرباز بر صد نفر معلم ترجیح دارد...»

از اول افتتاح مجلس [چهارم] تارکشان مدارس دچار مضیقه گردیدند. هفت ماه حقوق این‌ها به تعویق افتاد، به وکلا مراجعه کردند، به دولت مراجعه نمودند، اثری نبخشید. مدارس را تعطیل کرده و خود در مدرسه سپیالار تحصن اختیار کردند. ده روز تعطیل ادامه داشت. بعد از ده روز به وسیله دادن ده هزار تومان پول آنآ و تأمین مآلاً معلمین را به کار گماشت، ولی پس از یک ماه باز پول نرسید. دولت به قول خود وفا نکرد. این دفعه معلمین عموماً تعطیل کرده، در دارالفنون متحصن شدند و [تحصن] بیست و دو روز ادامه داشت ...

تابستان گذشته فریب صد نفر معلم برای دریافت حقوق معرّفه و تأمین آتیه مدت دو ماه در مجلس متحصن بودند. فائده حاصل نشد. فریب به چهار ماه جمعی از مدیران برای گذشتن بودجه سال گذشته در مجلس متحصن بودند. اینک هم شنیده می‌شود که دو روز است فریب به سی نفر از معلمین و مدیران برای گذشتن بودجه هذالسنه در مجلس متحصنند. این‌ها بود معارف‌پروری آقایان [وکلاهی دوره چهارم]...»

لازم به تذکر است که حسین مکی در جلد اول تاریخ بیست ماه ایران (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷، صص ۴۱-۵۴۲) به اعتصاب اول و بت‌نشینی در مدرسه سپهسالار اشاره کرده است، به قرار زیر:

اعتصاب معلمین مدارس

روز ۱۶ صفر ۱۳۳۰ قمری برابر ۲۵ میزان ۱۳۰۰ خورشیدی به علت عقب افتادن حقوق، معلمین مدارس دولتی بیانیه‌ای منتشر گردید که در آن از تأخیر حقوق شش ماه [دو ماعده؟] خود شکایت نموده بودند و چون قبلاً هم چندین مرتبه موضوع نرسیدن حقوق را به اطلاع رئیس‌الوزراء رسانیده و به نتیجه نرسیده بودند، در ۱۸ صفر (۲۵ میزان) (مهر) عموم معلمین مدارس دولتی اعتصاب کرده و مدارس را تعطیل نمودند و در مسجد سپهسالار اجتماع کردند. در خلال این احوال یک نفر از طرف معلمین مأمور می‌شود که به وزارت فرهنگ رفته، با وزیر فرهنگ مذاکره نماید، ولی وزیر فرهنگ به نماینده معلمین اظیاری می‌کند که مخارج قشون بر همه چیز مقدم است. معلمین هم بیانیه آتشینی که در عنوان آن نوشته شده بود «دیوار آهنین» منتشر می‌سازند و دیگر حاضر نمی‌شوند سرکار خود بروند. ولی معلمین به عنوان این که حقوق چهار ماهه دیگر را مطالبه می‌کردند و حاضر نمی‌شدند که به کار خود مشغول شوند. بالنتیجه عمیدالشعراء (پدر عمیدی نوری مدیر روزنامه داد) که از دبیران محترم مدارس تهران بود، پشت میز خطابه رفته، بالبدیهه با این بیت شروع به سخنرانی می‌کند:

باید که از دو کار یکی اختیار کرد

یا ترک کار خویش و یا عزم کار کرد.

پس از بیانات مؤثر عمیدالشعراء معلمین به کار خود مشغول و از روز ۲۵

صفر [۴ عقرب (آبان)] مدارس دولتی تهران باز می‌شود.»

البته همانگونه که ملاحظه شد «تأخیر حقوق شش ماهه» درست نیست. در توضیح بیشتر کافی است از نامه‌ای تحت عنوان «نالهٔ معلمین مدارس» سخن رود که در شمارهٔ ۳ (۱۳ قوس [آذر] ۱۳۰۰) روزنامهٔ سیاست با امضای «جمعیت نمایندگان معلمین» چاپ شده و در آن گفته شده است که «سه ماه و نیم ناله زدیم» و همین عبارت نشان می‌دهد که در آن تاریخ در حدود سه ماه و نیم از پرداخت حقوق معلمین می‌گذشته است.

دربارهٔ تحصن دومانهٔ معلمین در مجلس شورای ملی در تابستان (مرداد - شهریور) ۱۳۰۱ اخباری در روزنامهٔ اقتصاد ایران که مدیرش ابوالفضل لسانی خود از رهبران اتحادیهٔ معلمین تهران بوده، اخباری درج گردیده که نقل می‌شود: بنا به خبری که در شمارهٔ ۲۳ (۲۸ اسد ۱۳۰۱) اقتصاد ایران درج گردیده، چنین معلوم می‌شود که شروع تحصن روز ۲۶ اسد (مرداد) ۱۳۰۱ بوده است.

در اقتصاد ایران شمارهٔ ۲۶ (۲۹ سنبله ۱۳۰۱) تحت عنوان «هنوز تحصن معلمین ادامه دارد» می‌خوانیم: «مدت یک ماه و نیم است که از عمر تحصن گذشته و هنوز به بلاتکلیفی معلمین و متحصنین خاتمه داده نشده است ...»

در شمارهٔ بعدی یعنی ۲۷ (۳۰ سنبله) تحت عنوان «خاتمهٔ تحصن معلمین» نوشته شده است که به خاطر قولی که رئیس دولت برای پرداخت دو ماه حقوق به معلمین داده، به تحصن خاتمه داده شد.

در روزنامهٔ کار شمارهٔ ۵ (۲۴ حوت ۱۳۰۱) - که مدیر آن نیز همان ابوالفضل لسانی معلم بوده - در مقاله‌ای تحت عنوان «معلم بدبخت است» به اعتصاب زستان ۱۳۰۰ و تحصن ۱۳۰۱ اشاره شده است. با نقل قسمتی از آن مقاله به این بحث پایان داده می‌شود:

«... سال گذشته در کابینهٔ اول قوام‌السلطنه، فشار استیصال معلمین را مجبور به تعطیل نموده و تعطیل کردند. شورش‌های محصلین برپا شد. بیرق‌های سیاه احتضار معارف به اهتزاز درآمد. مدتی از اوقات اطفال بدبخت به کلی ضایع شد. بالاخره دورهٔ تحصیلات سال گذشته به واسطهٔ آن تعطیل [اعتصاب]‌های متوالی ناقص گردید. تعطیل تابستان پیش آمد. معلمین در مجلس متحصن شدند. یک ماه سنبله [شهریور] را در عوض تدریس، در پارلمان متحصن شده، برای تأمین بودجهٔ خود، دوندگی‌ها کردند تا این که بالاخره به امر مجلس شورای ملی دولت تصویب‌نامه صادر کرد که همهٔ ماهه در هشتم ماه فرنگی

بلغ هشت هزار تومان از عایدات گمرک به مدارس پرداخته شود و حقوق معوقه به طور استیلاک تأدیه گردد. معلمین متقاعد شده در سر کلاس‌ها حاضر شده‌اند...»

۴۳. پیشه‌وری در مقاله خود تحت عنوان «یادداشتی چند از تاریخ پرافتخار سازمان کارگران» که در شماره ۴۷ (۱۳ بهمن ۱۳۲۳) روزنامه ظفر- ارگان شورای متحد مرکزی اتحادیه‌های کارگران و زحمت‌کشان ایران - به چاپ رسیده، در باره نظام‌نامه مذکور چنین می‌نویسد: «... کارگران چاپ‌خانه موفق شده بودند اتحادیه خود را [که در اثنای جنگ جهانی اول تأسیس گردیده بود] رسمیت بدهند. کابینه و ثوق‌الدوله برای تعیین حدود کارگر و کارفرما نظام‌نامه مخصوص نوشته، رسماً به دست آن‌ها داده بودند. [این نظام‌نامه] شاید اولین سندی است که به واسطه آن ساعت کار برای کارگر هشت ساعت تعیین گردیده است...»

۴۴. فیروز میرزا نصرت‌الدوله (۱۳۱۶ش - ۱۳۰۶ ق) فرزند ارشد عبدالحسن میرزا فرمانفرما، کفیل ایالت کرمان در ۱۳۲۵ ه.ق. پس از تحصیل در رشته حقوق در اروپا ۱۳۳۲-۱۳۳۳ و بازگشت به ایران معاونت وزارت عدلیه را عهده‌دار شد. در ۱۳۳۷، وزیر امور خارجه کابینه و ثوق‌الدوله و از عاملین مهم انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس بود و در عین حال یکی از نامزدهای کودتای انگلیسی ۱۲۹۹ به شمار می‌رود. طرح اعتبارنامه او به عنوان یکی از وکلای دوره چهارم مجلس و به ویژه دفاع مدرس از وی بحث و جنجال گسترده‌ای را موجب شد. برای آگاهی بیشتر از این بحث بنگرید: به محمد ترکمان (به کوشش) مدرس در پنج دوره تقنینه مجلس شورای ملی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ج اول، ۱۳۶۷، صص ۱۹۹-۱۹۴.

۴۵. می‌دانیم که بعد از شهادت کلنل پسیان در مهرماه ۱۳۰۰، قوام‌السلطنه نخست‌وزیر وقت به هر یک از فاتلان وی لقب‌هایی بخشید. روزنامه ستاره ایران این لقب‌بخشی‌ها را مورد تمسخر و انتقاد قرار داد و همین امر به رضاخان (وزیر جنگ) برخورد و «دو نفر قزاق را به اداره ستاره ایران، فرستاد و میرزا حسین خان صبا مدیر روزنامه ستاره ایران را به قزاقخانه بردند. سردار سپه فحش زیادی به او می‌دهد و سپس شلاقش می‌زند و... در طویله حبس می‌کند.»

دیگر از روزنامه‌نگارانی که از دست رضاخان - که می‌رفت تا رضاشاه گردد - کتک خورد، هاشم‌خان محیط، مدیر روزنامه وطن و فلسفی مدیر روزنامه حیات جاوید بود. رضاخان با مشقت خود دندان فلسفی را شکست. فرخی در خبری که در طوفان سال ۲، شماره ۱۴ (۱۳ میزان ۱۳۰۱) درج کرده، زیر عنوان «استخلاص مدیر حیات

جاوید» به این حادثه چنین اشاره کرده است:

«دو روز قبل آقای فلسفی، مدیر حیات جاوید از مجلس قانون مستخلص و دندان شکسته خود را [که توسط رضاخان شکسته شده بود] برای آزادی خواهان و هیئت متحد مطبوعات به ارمغان آوردند.»

روز بعد از شلاق خوردن مدیر ستاره ایران در میدان مشق و در حضور سردار سپه، علی دشتی مقاله‌ای در شماره دهم شفق سرخ - ۱۶ حمل ۱۳۰۱ - تحت عنوان «خطاب به آقای سردار سپه» چاپ کرد که تأثیر زیادی در اذهان گذاشت. در آن مقاله از آقای سردار سپه خواسته شده بود که مقاله را به دقت بخواند، زیرا از وقتی که متصدی وزارت جنگ شده، کم‌تر این‌گونه کلمات گران‌بها به مسامعش رسیده. در این مقاله طبع مجامله‌کار ایرانی را مایه گرفتار شدن زمام‌داران به خبط‌های مهلک دانسته و تذکر داده که «محمدعلی سیرزا وقتی ملتفت خبط‌های خود شد که در سفارت روس متحصن شده بود و ... فهمید آن همه تحسین و تمجید مقدمه این روز سیاه بوده است.» و پس از اشاره به شلاق خوردن مدیر ستاره ایران و این که مجامله‌کاران تذکری به او نداده‌اند که «این رفتار در خاطر عموم ملت چقدر سوءاثر بخشیده» خاطر نشان ساخته است که وی به رغم خطراتی که تهدیدش می‌کند، برآنست تا حقیقت را با وی در میان گذارد، چه نمی‌خواهد که تندروی‌های ایشان منتهی به عکس‌العملی شود که ایران را از استفاده از وجود ایشان محروم نماید. در پایان هم ضمن نان قرض دادن به سردار سپه، متذکر می‌شود که «شما برای اجرای نیت خود و برای توسعه قوای نظامی و عظمت دادن ایران، باید نه تنها مطابق قانون و اصول حکومت ملی ایران رفتار کنید، بلکه دست به دست آزادی‌خواهان داده، بنای استبداد و مفساد موجوده اجتماعی را متزلزل کرده، برای کلیه مظاهر اجتماعی خود یک طرح تازه جدیدی بریزید...» ابراهیم خواجه‌نوری، بازبگزان عصر طلایی، ج ۱، جزوه ۱۶، بی‌تا، انتشارات بنگاه زربخش، صص ۶۲-۲۶۱.

یحیی دولت‌آبادی نیز در زمینه کتک خوردن مدیران جراید به دست رضاخان مطالبی آورده است. حیات یحیی، (تهران: انتشارات عطار، ۱۳۶۲، ج ۴)، ص ۴، صص ۲۸۲-۸۱.

۴۶. در اواسط اسفند ۱۳۰۰ اسمارت و بریجمن، دو تن از اجزای سفارت بریتانیا در تهران در خانه عزیز کاشی - که برای بزرگان و رجال و اعیان پانندازی می‌کرد - دستگیر می‌شوند و بعد از تنظیم صورت جلسه آزاد می‌گردند؛ لیکن عزیز کاشی و یک

روسی دیگری به نام امیرزاده خانم به شهربانی جلب می‌شوند. حاج آقا جمال یکی از روحانیان متنفذ تهران شرحی به رضاخان (وزیر جنگ) می‌نویسد که بایستی بر آنها حد شرعی زده شود و او نیز امر می‌کند آنها را در میدان توپ‌خانه به سه پایه بسته، «حد» بزنند، که می‌زنند. ملک‌الشعرای بهار در این رابطه دو رباعی ساخته که یکی از آنها از این قرار است:

سردار سپه شجاعتی بارز کرد باقدرت خود «عزیز» را عاجز کرد
بگرفت و کتک زد و فرستاد به «خوار» چشمش نرنی حقیقتاً معجز کرد!

۴۷. منظور از قاتل خیابانی، مخیرالسلطنه هدایت است که به نمایندگی مجلس چهارم انتخاب شده بود و اعتبارنامه او از تصویب همان مجلسی که خیابانی هم روزی نماینده آن بود، گذشت. در این باره در صفحات بعدی توضیحات بیش‌تری داده خواهد شد.

۴۸. پیش از نخستین سالگرد کودتای ۱۲۹۹ بحث‌هایی در باره کودتا و مسببین آن درگرفته بود که رضاخان با صدور ابلاغیه‌ای خودش را صراحتاً «مسبب حقیقی کودتا» معرفی کرد و آن ابلاغیه را با این جملات به پایان رساند:

«... صریحاً اخطار می‌کنم که پس از این برخلاف ترتیب فوق در هر یک از روزنامه‌ها از این جانب ذکر شود، به نام مملکت و وجدان آن جریده را توقیف و مدیر و نویسنده آن را هم هر که باشد، تسلیم مجازات خواهم نمود.»

۱۴ روز بعد از صدور ابلاغیه فوق، رضاخان به توسط حکومت نظامی اعلامیه شدیدالحن دیگری خطاب به روزنامه‌نگاران صادر کرده، آنها را با شکستن قلم و بریدن زبان و حبس و زجر تهدید نمود. اما با این توپ و تشرها همه نویسندگان قلم‌ها را غلاف نکردند. فرخی یزدی در شماره ۲۲ طوفان مقاله شدیدی در اعتراض به قانون‌شکنی‌های رضاخان انتشار داد و چون عصر همان روز مأموران حکومت نظامی برای دستگیری‌اش رفتند، همراه تنی چند از روزنامه‌نگاران و روشنفکران به سفارت شوروی رفته، در آن جا متحصن شدند و این تحصن بیش از پنج ماه - تا اواخر مرداد ماه ۱۳۰۱ - ادامه یافت.

چند روز بعد از تحصن فرخی و دیگران در سفارت شوروی، فلسفی دارنده روزنامه حیات جاوید که پس از انتشار نخستین شماره تحت تعقیب حکومت نظامی قرار گرفته بود، همراه عده‌ای در حضرت عبدالعظیم تحصن اختیار کرد. همراهان فلسفی نیز بعد از چند روز از ترس واکنش رضاخان مخفیانه به سفارت شوروی رفتند و به

متحصنین آن جا پیوستند و فلسفی تنها ماند.

در اواخر فروردین ۱۳۰۱، ۷۰-۶۰ روزنامه‌نگار و روشنفکر دیگر به منظور اعتراض به پایمال شدن قانون اساسی در مجلس شورای ملی متحصن شدند. متحصنین مجلس در اعلامیه‌ای که صادر کردند و متن آن در حقیقت شماره ۶۵ (۳ ثور ۱۳۰۱) مندرج است، اعلام کردند که:

«هموطنان - مظالم و فجایع طاقت‌فرسای مرتجعین و سیاست روزمره دولت به قسی حوصله را بر ما تنگ نمود که بالاخره ما را برای تعیین مقدرات خود مجبور به تحسن ساخت ... ما برای یک مقاصد نوعی برای آرزوهای اجتماعی ملی، برای مطالبه حقوق پایمال شده و بالاخره برای درخواست اجرای قانون اساسی با یک احساسات فداکارانه به این معموره ملی آمده‌ایم...»

بدین ترتیب در اعتراض به قانون‌شکنی‌ها و زورگویی‌های رضاخان سه‌گانه قانون تحسن بوجود آمد. اخبار مربوط به تحسن و اعلامیه‌های متحصنین در روزنامه حقیقت درج می‌گردید و روزنامه‌هایی مانند اتحاد و ایران متحصنین و روزنامه پشتیبان آن‌ها را آمیج اتهامات و ناسازمائی خود قرار دادند. به عنوان نشان دادن مشتکی از نمونه خروار قسمتی از سرمقاله اتحاد شماره ۱۳۸ (۱۰ حمل) در این جا نقل می‌گردد:

«چندی بود اطلاع پیدا کردیم که یکی از اشخاصی که داعیه وطن‌پرستی دارد، در سفارت روس متحصن شده و چیزی را که ایران می‌رفت فراموش نماید، ثانیاً به خاطر آورده است. دیروز در روزنامه‌ای که ارگان مستقیم سفارت روس است مسئله تحسن به صورت قیام برای اجرای قانون اساسی و عملی نمودن آزادی ملت ایران در آمده بود...»

نامه‌های پشتیبانی از متحصنین در حقیقت به چاپ می‌رسید و مکتوب‌های تنفر از «اجنبی پرستان» در اتحاد و ایران، در رابطه با چنین روزنامه‌هایی متحدالمالکی تحت عنوان «از طرف متحصنین» در شماره ۵۸ (۲۲ حمل) حقیقت به چاپ رسیده که عیناً نقل می‌گردد:

«متمنی است به نام آزادی‌خواهی ناله ما متحصنین مظلوم را در جریده ملی خود درج فرمایید.

ما متحصنین که به واسطه فشار ارتجاع و تجاوزات خود سران قانون‌شکن

اجباراً و اضطراباً از ترس جان و بیم شلاق و تبعید به سفارت کارگران و دهاقین پناهنده شده، از عموم برادران حساس آزادی‌خواه خورد که در این موقع با حرارت و فداکاری فوق‌العاده با مظلومین هم‌آواز شده و اجرای قانون اساسی نقض شده را مطالبه می‌نمایند. با قلبی شکسته ولی با صمیمیت و محبت نشکر می‌نماییم و نیز از جراید حق‌گوی ملی که به وظیفه خود رفتار کرده و صدای ضعیف ما را به گوش آزادی‌خواهان ایران، بلکه به عالمان می‌رسانند، زاید‌الوصف متشکر و ضمناً به یکی دو جرایدی که فقط ستون‌های روزنامه خود را برای نقادی و فحاشی نسبت به ما ستمدیدگان جورکشیده اشغال می‌نمایند، تذکر می‌دهیم که اگر به رغم شما ما خاطی و مقصر هستیم که از بیم تجاوزات قانون‌شکنان به سفارت پناهنده شده‌ایم، خوب است لاف‌دل در تلر هنگامی‌های خود تقاضای اجرای قانون اساسی را که از آمال عمومی ایرانیان است، نموده و این درخواست را نه محض تحصن ما بلکه برای آزادی و رفاهیت ۲۹ کروور و اندی ملت ایران که تحصن اختیار نگرده‌اند و مقصر نیستند، بنمایید.»

وقتی کار تحصن صورت جدی‌تری به خود گرفت و سفیر شوروی - روستین - تذکراتی در این باره به رضاخان داد و سلطان احمد شاه طی تلگرافی در باره متحصنین از دولت توضیح خواست، رضاخان در صدد برآمد که متحصنین را پراکنده نماید. بدین منظور ابتدا تیمورتاش را در ۲۴ فروردین پیش متحصنین فرستاد، اما زبان‌بازی او کاری از پیش نبرد. سه روز بعد خود رضاخان، با فرخی یزدی مذاکره نمود که شرح آن در حقیقت شماره ۶۲ (۲۹ حمل) نقل گردیده است:

«عصر روز دوشنبه [۲۷ فروردین] ۲ به غروب آقای وزیر جنگ به پارک مخبرالدوله رفته و اتومبیل خودشان را به رفیق اسیدروف، نایب اول سفارت دولت جمهوری شوروی دادند و به پارک اتابک، محل تحصن متحصنین فرستادند و فرخی را به پارک با همان اتومبیل برای مذاکره با آقای وزیر جنگ آورده و مشغول مذاکرات لازمه شدند. آقای وزیر جنگ پس از یک سلسله مذاکرات راجع به این که من یک نفر سرباز و از طبقه سوم هستم و کاملاً با عقیده ملیون هم‌راهم و اگر سوءتفاهمی با اقداماتی را بر علیه قانون اساسی به نام من اشاعت داده‌اند، به کلی بی‌اصل بوده و من با تمام قوا برای اجرای قانون و تحکیم حکومت ملی حاضریم. ولی دولت نمی‌تواند رسماً اعلان کند که قانون اساسی را بعد از این مجری می‌کنم، زیرا این مسئله دلیل بر این است که تا به

حال ایران دارای حکومت مشروطه نبوده است. بالاخره مذاکرات این‌طور خاتمه پیدا می‌نماید که دولت اعلان رسمی به جراید و غیره بنماید که بعد از این دولت اقداماتی را که بر ضد حکومت مشروطه باشد مرتکب نشده و آقای وزیر جنگ کاملاً با تمام قوا برای اجرای قانون حاضر باشند. و باز چون حکومت نظامی طهران و ایالات و ولایات برخلاف مقررات حکومت پارلمانی است، فوراً النفا [شود] و آزادی مطبوعات هم به همان طوری که قانون معین کرده است، کاملاً آزاد باشد. آقای وزیر جنگ بعد از مذاکرات تشریف بردند و متحصنین منتظر اعلان این تمهیدات هستند که از تحصن خارج شوند.»

اما رضاخان قول خود را زیر پا گذاشت و به متحصنین پیغام فرستاد که شما باید اول سفارت را ترک کنید تا بعداً به مطالباتتان رسیدگی شود. نتیجه این آمد و رفت‌ها و پیغام فرستادن‌ها پیدا شدن اختلاف و نفاق در بین متحصنین بود که به خروج عده‌ای از آن‌ها از سفارت منجر شد. اما تحصن در صحن حضرت عبدالعظیم و مجلس همچنان ادامه یافت. در این بین مأموران و عمال رضاخان به تلقین و تفتین و تحجیب و پخش پول در بین متحصنین ادامه دادند و بعضی از آن‌ها را خریداری کردند و در نتیجه در روز ۶ تیرماه ۱۳۰۱، یعنی همان روزی که روزنامه حقیقت توقیف گردید، متحصنین مجلس و حضرت عبدالعظیم بعد از گرفتن قول‌های تشریفاتی از قوام‌السلطنه از تحصن خارج شدند. روزنامه اقدام، که در آن موقع از هواداران دولت بود، در شماره ۴۹ (۷ سرطان ۱۳۰۱) خود در باره این «خروج از تحصن» چنین خبر داده است:

«روز گذشته دو ساعت قبل از ظهر آقای رئیس‌الوزراء به مجلس شورای ملی رفته و آقایان متحصنین مجلس و حضرت عبدالعظیم هم به حضورشان رفتند و آقای رئیس‌الوزراء راجع به خروج ایشان از تحصن مذاکراتی فرموده و بعضی از آقایان متحصنین هم متدرجاً نطق‌هایی مبنی بر انقضاء حکومت نظامی و رفع توقیف جراید و آزادی قلم و غیره نموده و آقای رئیس‌الوزراء هم تمام پیشنهادهای آنان را پذیرفته و وعده دادند که به زودی مقاصد آن‌ها را انجام خواهند داد و لذا قرار بر این شد که ایشان از تحصن خارج شده و آقایان متحصنین هم پذیرفته و از روز گذشته خارج شدند. آقای رئیس مجلس [مؤمن‌الملک] هم شرحی راجع به متحصنین سفارت روس اظهار فرمودند که هر چه زودتر ایشان هم باید از تحصن خارج شوند...»

اما تحصن در سفارت شوروی بیش از یک ماه و نیم دیگر ادامه یافت و آن‌ها سرانجام بدون گرفتن نتیجه مشخصی ناگزیر در اواخر مرداد ماه به تحصن خود خاتمه دادند. فرخی یزدی در نخستین شماره دوره دوم روزنامه طوفان که چند روز بعد از ترک سفارت در ۳۱ اسد (مرداد) ۱۳۰۱ انتشار یافت، در باره تحصن چنین نوشت:

«... بالاخره مظالم ارتجاع و خودسری‌های حکومت وقت که مشیرالدوله و جیه‌الملله (۱) در رأس آن قرار گرفته بود، ما را مجبور نمود برای حفظ جان و به نام مسئولیت وجدان و مصونیت اصول آزادی به تحصن توسل جوییم. این یک نبرد و مبارزه بود که آمال متحصنین در قبال آن با موفقیت مستجاب می‌گردید ولی نتیجه معلوم نبود، زیرا در این محیط هیچ اقدامی را نمی‌توان با شرط کامیابی و حصول مقصود تضمین کرد. در این کشمکش کارکنان طوفان تا آخرین درجه امکان ایستادگی و استقامت به خرج داده، با هر گونه نیرنگ و آنتریک جنگ کرده، سنگر خود را محافظت نمودند. شاید جمعی از ابتدا تحصن ما را مخالف اصول وطن‌پرستی می‌دانستند، اما آن‌هایی که با نظر نیک‌بینی و حسن‌ظن به ما نگاه می‌کردند، معترف بودند که اگر تحصن در مقابل فشارهای استبدادی عناصر مرتجع موجود نمی‌گشت، صدمات خشن و جانگدازتری به روح آزادی وارد می‌آمد. با این همه در نتیجه عدم مساعدت مبرزین قوم که مبدا این گری افتخار را طوفان برپاید و خون‌سردی مرگبار اکثریت جامعه، تحصن جزو مسائل عادی محسوب گشته و بی‌اهمیت گردید. این نکته را نیز ناگفته نگذاریم که نماینده کنونی دولت روسیه در روزهای اخیر تحصن، بنا بر مصلحتی که بر ما معلوم نیست، برای پیشرفت مقاصد نوعی ما، مطابق اطمیناناتی که رفیق رشتین داده بود، مساعی خود را مبذول نداشت. زیرا که ما تصمیم گرفته بودیم یا برای ملت آزادی گرفته یا در فضای سفارت دولت حامی ملل مظلوم، مرگ را در آغوش گیریم. اما با حسن‌ظنی که ما نسبت به شارژدافر مذکور داشته و خدماتی را که از ایشان در راه انقلاب سراغ داریم تصور کردیم شاید در این مسئله صلاح دو ملت هم‌جوار ایران و روس ملحوظ شده باشد. به علاوه چون ما در مبارزه با کاپیتالیسم دنیا پناهگاهی برای ملل ضعیفه غیر از بین‌الملل سوم و حکومت کارگران و دهاقین سراغ نداریم، عجالتاً از این گونه گله‌گذاری‌ها صرف‌نظر می‌کنیم تا مبدا از این گله‌های دوستانه ما دیپلوماسی انگلیس موقع را غنیمت شمرده، استفاده نماید. با بیان این مقدمات البته تصدیق می‌نمایید که ادامه تحصن و پافشاری جز افسردگی روح و خفگی

احساسات نتیجه نداشت و چون بی‌روسته اقدامات ما مبنی بر عقیده مسلکی بوده و می‌باشد، ملاحظه کردیم که با وضعیت اخیر تحسن، روزنامه طرفان بهتر می‌تواند موقعیت از دست رفته ما را احراز نماید. اگرچه در این کشمکش حیاتی ما اقرار و اعتراف به مغلوبیت خود نمودیم ولی باوها موقعیت به ما اجازه داده و ممکن بود مغلوبیت نوعی را تبدیل به فتح و نصرت شخصی کرده، از تحسن خارج شویم؛ چنان‌که در تعقیب وعده‌های حضوری امیدوارکننده وزیر جنگ اگر عمر تحسن تمام می‌شد، علاوه بر آن‌که مانند امروز به تأمین منافع عمومی موفق نشده بودیم، منافع شخصی ما لااقل بهتر تضمین می‌شد و شاید همین آزادی‌خواهان لفظی ما را به کوتاه کردن زندگانی تحسن سرزنش و ملامت می‌کردند. اما روح آزادی‌خواهی به ما اجازه نمی‌داد که قبل از مسدود شدن طرق موفقیت به تأمینات شخصی تسلیم گردیم تا بالاخره نیز مجبور شدیم که حیات معنوی طرفان را تأمین نموده و مانند یک نفر نظامی بدون از دست دادن استحکامات عقیده با تسلیم نمودن قوای فکری خود به دشمن با کمال متانت عقب نشست، خوبستن را برای حمله ثانوی حاضر نماییم. اینک با همان مرام و سیر تغییرناپذیر خود برای نبرد با ارتجاع مهیا و آماده می‌باشیم...»

در روزنامه اقتصاد ایران شماره ۲۳ (۲۸ اسد ۱۳۰۱) چهار روز پیش از انتشار مقاله نقل شده فرخی تحت عنوان «خاتمه تحسن» چنین آمده بود:

«آخر الامر تحسن در سفارت ساوت روسیه خاتمه یافت. تحسن که این قدر باعث بحث و مذاکره شده بود، تحسن که تمایل ملیون و آزادی‌خواهان ایران را با صدای آهنگین اظهار می‌کرد، آخر الامر به اتمام رسید. اهمیت تحسن خیلی بزرگ بود. زیرا شعارهای متحصنین از درون قلب تمام آزادی‌خواهان و ملیون در می‌آمد و این مبارزه تنها مبارزه فرخی و رفقاییش با حکومت نبود. بلکه مبارزه ملی، مبارزه آزادی‌خواهان با کابوس ارتجاع و هرج و مرج، مبارزه برای استقلال، مبارزه بر ضد اضمحلال مهلک بود...»

هرچند خود فرخی اعتراف در مغلوبیت خود می‌نماید، اما ابداً این طور نیست. تحسن با هر نتیجه هم خاتمه یافته باشد، اهمیت او در قلب ملیون و آزادی‌خواهان اثر واقعی را دارد و می‌توان گفت که در تاریخ انقلاب و تجدد ایران یک صفحه تحسن هم علاوه خواهد شد. ممکن است فرخی مغلوب بشود، اما ملت مغلوب نمی‌شود. حس آزادی و استقلال بالاتر از آن است که به یک حمله ارتجاع بپذیرد....»

متحصنین تا همین اندازه هم که برای درهم شکستن ارتجاع و اجرای قانون اساسی قدم برداشته‌اند، مقام مهمی را حایز گردیده، روح شهیدای آزادی‌خواه را از خود خورسند نمودند.»

در همان روز انتشار مقاله فرخی، در اقتصاد ایران شماره ۲۵ (۳۱ اسد ۱۳۰۱) مطالبی تحت عنوان «متحصنین طهران» چاپ گردیده است که قسمت‌هایی از آن‌ها نقل می‌گردد:

«...بعد از کشمکش‌های زیاد بالاخره تحصن در سفارت‌خانه روس بنا به میل آزادی‌خواهان و ملیون خاتمه یافت. تحصن که اهمیت آن از دایره حدود مملکت ما خارج شده بود، تحصن که اهالی ایالات و ولایات با دقت تمام منتظر نتیجه او بودند به شادی آزادی‌خواهان خاتمه یافت ...

حکومت برای محافظت قوانین اساسی وعده داده است که تدابیر جدی اتخاذ نماید. به متحصنین آزادی نام و همچنین آزادی حرکت به تمام نقاط ایران و خارجه داده شده است. به فرخی اجازه نشر روزنامه طرفان داده شده است ...

در مدت ۱۶۲ روز، یعنی از حمل [درستش ۱۸ حوت (اسفند) ۱۳۰۰] تا ۲۵ اسد، تحصن در سفارت‌خانه روس مداومت داشت. در استقامت و مداومت، این تحصن اهمیت بزرگی را داراست و در تاریخ انقلاب قوای ملی و در آزادی و استقلال مقام مهمی را احراز کرده است...

ما باید علاقه و دوستی که سفارت روس راجع به تحصن به خرج داده است تصدیق نماییم. سفارت روس به کارهای متحصنین مداخله نکرده، فقط عادت میماند آزادی مملکت را به عمل آورد و با این اقدام در راه اخذ آزادی به طرفداران او مساعدت نمود...

تحصن زیارتگاه آزادی‌خواهان واقع افتاده بود. هر جمعه و هر روز عید، زحمت‌گشان و آزادی‌خواهان پیش متحصنین می‌رفتند. هزاران نفر پیش متحصنین بوده و نطق‌های آزادی‌خواهان را شنیده‌اند. تحصن مقاصد تبلیغی آزادی‌خواهان را به عمل آورده و به هزاران نفر ایرانی فیماند که مملکت بدون استقلال و آزادی نمی‌تواند زندگانی را به سر ببرد...»

۴۹. جناح‌های مختلف هیئت حاکمه هر کدام به شیوه مطلوب خود درصدد محدود کردن

آزادی قلم و مطبوعات بودند. در همان زمانی که رضاخان با شکستن قلم و بریدن زبان نویسندگان را تهدید می‌کرد، آن‌ها را کتک می‌زد، مشیرالدوله «لیبرال» می‌خواست با طناب قانون دست و پای قلم‌زنان را ببندد. چند روز بعد از انتشار اعلامیه حکومت نظامی در باره مطبوعات، مشیرالدوله رئیس‌الوزراء همراه سردار معظم (تیمورتاش) وزیر عدلیه لایحه‌ای در تفسیر اصل ۷۶ قانون اساسی به مجلس دادند که متن آن در شماره ۱۱۰۵ (۹ حمل ۱۳۰۱) روزنامه ایران انتشار یافته است.

«مجلس مقدس شورای ملی شیدالله ارکانه»

اصل ۷۹ قانون اساسی حاکی است که در موارد تقصیرات سیاسی و مطبوعات، هیئت‌منصفین در محاکم حاضر خواهند بود. اگرچه با توجه به علت حضور هیئت منصفه در محکمه اصل مزبور روشن و محتاج به تفسیر نیست، زیرا فقط در مواردی که جرم از نقطه نظر نظم و حقوق عمومی دارای حیثیت عمومی بوده و قطع نظر از مدعی خصوصی مدعی العموم عهده‌دار اقامه دعوی و تعقیب می‌باشد، ممکن است دولت راجع به محکومیت مجرمین و عدم محکومیت و با شدت و ضعف مجازات آن‌ها دارای نظری باشد و از این حیث ضمانت‌های بیش‌تری برای استقلال رأی و بی‌طرفی محکمه لازم آید. ولی در جرایمی که بیش‌تر دارای حیثیت خصوصی بوده و تعقیب آن‌ها از طرف مدعی العموم مشروطه به اقامه دعوی از طرف مدعی خصوصی است، احتمال اعمال نفوذ قوه اجرائیه در قوه قضائیه مستبعد است... وزارت عدلیه تفسیر اصل ۷۹ را لازم شمرده و معتقد است که باید اصل مزبور بدین طریق تفسیر شود:

در موارد تقصیرات سیاسی که مطابق قانون معین می‌شود، تقصیرات مطبوعات که مخالف نظم و حقوق عمومی و اصل مستقره مطابق قانون اساسی بوده و بدین واسطه دارای حیثیت عمومی است، هیئت منصفه در محاکم حاضر خواهند بود.

رئیس‌الوزراء- مشیرالدوله وزیرعدلیه - سردار معظم»

انتشار خبر تقدیم لایحه مزبور به مجلس، نگرانی‌هایی را در محافل مختلف مطبوعاتی برمی‌انگیزد. در صفحه نخست شفق شماره ۱۰ (۱۶ حمل) با عنوانی درست چنین اظهار نگرانی می‌شود:

«خطر متوجه مطبوعات»

آیا ارباب جراید در خوابند؟ این حرکتی را که بر ضد آنها حتی از کابینه هم محسوس می‌شود، مشاهده نمی‌کنند؟ پیشنهاد حیرت‌انگیزی که آقای مشیرالدوله و سردار معظم خراسانی با منطق‌های عجیب و غریب به مجلس نموده‌اند و در شماره ۱۱۰۵ ایران درج شده بود، ملاحظه نکرده‌اند؟ این نطقی که آقای مشیرالدوله و آقای سردار معظم خراسانی در خصوص هیئت منصفه و محاکمه مطبوعات اقامه کرده بودند، خیلی قابل انتقاد و شایسته رد و خدشه است.»

در شماره بعدی شفق سرخ (۱۹ حمل) زیر عنوان «نغمه ارتجاع از کابینه و از مجلس» چنین می‌خوانیم:

«قانون اساسی که در موضوع مطبوعات - به طور مطلق - وجود هیئت منصفه را تصریح کرده است، برحسب میل وزیر عدلیه تفسیرپذیر گشته و متأسفانه رئیس‌الوزراء وقت هم آن را به طور عادی نگریسته و تصویب می‌نماید...»

در همان روز انتشار شفق سرخ شماره اخیر، یعنی روز ۱۹ فروردین در حقیقت شماره ۵۶ زیر عنوان «قانون مطبوعات» چنین اظهار نگرانی شده بود:

«پیشنهاد عجیب و غریبی از طرف دولت راجع به مطبوعات به مجلس فرستاده شده است، به واسطه ضیق صفحات نظریات خود را در شماره آینده اظهار خواهیم داشت.» و این نظریات در قسمت نهم سلسله مقالات «حفظ آزادی...» که تحت عنوان «مطبوعات» بیان گردیده است، ابراز شد.

نکته‌ای که در این جا لازم به تذکر به نظر می‌رسد، این است که برخورد شفق سرخ با مسئله آزادی مطبوعات با برخورد حقیقت با همان مسئله ماهیتاً فرق داشت. برخورد شفق سرخ با این مسئله اصولاً یک وجه لیبرالی دارد. برای اثبات این ادعا کفایت قسمت‌هایی از بعضی از سرمقاله‌های همان روزنامه نقل گردد. در سرمقاله شماره ۷ شفق سرخ زیر عنوان «ملت چه می‌خواهد» چنین می‌خوانیم:

«... اگر امپراتوری روسیه به افکار و تمایلات ملت توجه داشتند، انقلاب ۱۹۱۷ روی نمی‌داد، اگر در ۱۹۰۵ آزادی صحیحی مانند مشروطیت انگلستان می‌داد، قصر سلطنت تزارها به این زودی ویران نمی‌شد و انقلاب سرخ لورای دهشتناک خود را بر روی مخروبه‌های آن نمی‌افراشت ... زمامداران انگلستان یک درس خوبی در موضوع اعتصابات کارگران به دنیا داده و به این حقیقت مسلم و

روشن عمل نمودند که با ملامت می‌توان از حدوث حوادث ناگوار جلوگیری نمود... امروز در طهران عناصر تندرو و افکار افراطی بدبختی و بیچارگی مردم را به استقبال در طرفان سهمگین می‌فرستد؟ و یأس از اوضاع موجود، مردم را در جستجوی یک گریزگاهی ساعی می‌کند؟ ... ایرانی بلشویک می‌شود؟ ... از لحاظ اشخاصی که در اجتماعات مطالعاتی دارند و می‌دانند، بلشویزم یک نیهض اقتصادی و رد فعل فشارهای سرمایه‌داری است و اصول سرمایه‌داری با آن مفهوم دهشتناکی که در اروپا دارد، در ایران وجود ندارد. خیلی محل تعجب است، ولی تعجب برای چه؟ شانزده سال ملت ایران چه اصلاح و چه آزادی را دیده است که فکر بلشویزمی را نپذیرد؟ ... آزادی‌خواه ایرانی وقتی از مشروطیت، از رجال مشروطیت، از وزراء مشروطیت و از کلیه مؤسسات مشروطیت مأیوس شد، روپالیت [سلطنت طلب] نمی‌شود، بلکه جمهوری طلب، بلشویک و آنارشیت می‌شود. ولی آیا حقیقتاً افکار عمومی متوجه این مرام‌های افراطی است؟ به عقیده ما خیر. ملت و توده مشروطه می‌خواهد. ملت قانون اساسی، آزادی فکر و عقیده می‌خواهد...

و یا در شماره ۱۸ (۵ ثور ۱۳۰۱) شفق سرخ، زیر عنوان «آیا ایران به طرف انقلاب می‌رود؟» چنین هشدار می‌دهد:

«... اگر عناصر ناراضی و دماغ‌های انقلابی و تمایل بلشویکی در جامعه ما ظاهر شده است، فقط برای این است که ایرانی از این رژیم، از این ترتیبات، از این اجنبی‌پرستی، از این منفعت‌جویی و بی‌حسی که در هیئت حاکمه موجود است، مأیوس گردیده و خود را به هر طرفان سهمگین تسلیم می‌نماید. اگر می‌خواهید انقلاب صادر نشود و طرفان بلشویزم آرامش وطن مقدس شما را پایمال نمایند، به اصلاح شتون جامعه قیام نمایید...»

با همه آن چه گذشت نباید چنین گمان برد که شفق سرخ و «موجد و نگارنده» آن - علی دشتی - خواهان آزادی کامل مطبوعات و قلم بوده‌اند. چهار روز بعد از صدور اعلامیه غلاظ و شداد حکومت نظامی رضاخانی، که شرحش گذشت، و تحسین روزنامه‌نگاران و روشنفکران در سفارت شوروی و حضرت عبدالعظیم، شفق سرخ در سرمقاله‌ای (شماره ۵، ۲۱ حوت ۱۳۰۰) تحت عنوان «توقیف جرایم» حکومت نظامی را دارای حق توقیف جرایم دانسته، ولی توصیه کرده بود که توقیف بهتر است

موافق قانون باشد:

«... حکومت نظامی می‌تواند جرایم را توقیف کند، ولی اگر به امر قانون توقیف کرد هیچ‌گونه احساس نارضایتی در اطراف عملیات ایشان مشهود نمی‌گردد. حکومت نظامی می‌تواند جرایم را توقیف نماید، ولی اگر مانند یک مجری قانون به توقیف جرایم مبادرت نمود، احترام و سطوت او در نظر ملت و افراد منور جامعه پیش‌تر است...»

هم‌زمان با اقدامات مشیرالدوله از مجاری قانونی، رضاخان هم به دست خشن حکومت نظامی، آزادی مطبوعات را هر روز به گونه‌ای تهدید می‌کرد. در همان روزهایی که لایحه مذکور توسط مشیرالدوله و تیمورتاش به مجلس داده شده بود، حکومت نظامی مدیران چاپ‌خانه‌ها را زیر فشار گذاشته بود که از چاپ مطالب مخالف با سیاست دولت خودداری کنند. مدیران چاپ‌خانه‌ها به دلایل زیر از امضای تعهدنامه‌ای که حکومت نظامی مصرانه در پی به امضا رساندن آن بوده، سر باز زدند:

۱-... ما کاسب هستیم و تشخیص سیاست دولت از عهده ما خارج است.
۲- اغلب مدیران که از ملل متنوعه می‌باشند دارای سواد فارسی کاملی نیستند که بخوانند و بفهمند.

۳- مدیران مطابع شب‌ها در مطبوعه نیستند و روزنامه‌ها هم تمام در شب طبع می‌شود... روزنامه حقیقت بعد از انعکاس این موضوع و شرح مباحثه بین مدیران چاپ‌خانه‌ها و مقامات حکومت نظامی در شماره ۵۱ (۱۰ حمل) در این باره چنین اظهار نظر می‌کند:

«حقیقتاً مایه تأسف است که روز به روز به قهقرا برمی‌گردیم، ولی بهتر از همه شقوق این است که حکومت نظامی حال که در امورات قضایی و سایر کارها هم مداخله می‌کند، خوب است اداره خود را در بهارستان تشکیل داده و به جای وکلای مجلس نسته، این اوامر خود را به طرز قانونی صادر و همه را مجبور به قبول آن نمایند والا با وجود مجلس و حکومت مشروطه و کابینه مسئول مجلس این احکام خودسرانه جز مخالفت با حکومت ملی چیز دیگری نیست. نمی‌دانیم وکلای پارلمان و جرایم طرفدار حکومت ملی در این موارد هم سکوت خواهند نمود.»

بعد از برافتادن دولت مشیرالدوله و سرکار آمدن قوام‌السلطنه، امر محدود کردن

آزادی مطبوعات شدت بیش‌تری گرفت. قوام‌السلطنه در نخستین سخنرانی خود بعد از معرفی کابینه در مجلس، در ۲۷ جوزا (خرداد) ۱۳۰۱، در باره مطبوعات چنین گفت:

«... چون متأسفانه عده‌ای از جراید از نبودن قانون هیئت منصفه سوءاستفاده نموده، رویه‌ای را اتخاذ کرده‌اند که بالنتیجه موجب هرج و مرج و تزلزل هیئت است، لذا برای جلوگیری از تکرار این وضعیات انتظار دارم هر چه زودتر قانون هیئت منصفه به تصویب مجلس شورای ملی رسیده، وسائل محاکمه مطبوعات مطابق قانون فراهم گردد.»

یک روز بعد «بیانیه آقای رئیس‌الوزراء» در روزنامه ایران (شماره ۱۱۵۸، ۲۸ جوزا = خرداد) به قرار زیر انتشار یافت:

«نظر به این که مطابق اصل ۷۹ قانون اساسی محاکمه مطبوعات باید با حضور هیئت منصفه بشود و نظر به این که قانون هیئت منصفه هنوز به تصویب مجلس شورای ملی نرسیده و متأسفانه محکمه صلاحیت‌دار برای محاکمه مطبوعات موجود نیست و اجرای قانون مطبوعات نسبت به نقض‌کنندگان قانون دچار وقفه و تعطیل گردیده است و نظر به این به واسطه فقدان محکمه صالح روزنامه‌ها تدریجاً رویه نامطلوبی را اتخاذ نموده‌اند که علاوه بر این که شایسته مقام جریده‌نگاری نیست، در هیچ حکومت ملی نیز نظیر آن دیده نشده و نظر به این که دولت نمی‌تواند در مقابل هر نوع تعرضات و تجاوزات نسبت به مقامات عالیه مملکتی و سایر طبقات بی‌قید بماند... لزوماً به عموم آقایان ارباب جواید اخطار می‌شود: مادام که قانون هیئت منصفه از مجلس نگذشته و محکمه صالحه تشکیل نیافته است، با حسن وفاق و وطن‌پرستی که از آقایان ارباب جراید انتظار می‌رود باید رویه سابق را متروک دانسته و در این موقع که حسیات وطن‌پرستی توحید مساعی دولت و ملت را در امنیت و آرامش مملکت ایجاب می‌نماید، از هر گونه تعرضات و تجاوزات بی‌رویه اجتناب ورزند و صفحات جراید را که باید با نشر عقاید مفید هادی افکار باشند، به درج مقالات و عبارات توهین‌آمیز آلوده ننمایند.

هرگاه با وجود این اخطار رویه نامطلوب سابق تعقیب شود و این نصیحت خیرخواهانه مؤثر نگردد، دولت ناچار است نظر به حفظ مصالح مملکت و نظر به این که محاکمه مطبوعات فعلاً مقدور نیست، هر روزنامه‌ای را که از حدود

نزاکت خارج شده و به تعرضات نامناسب و حملات بی‌رویه مبادرت ورزد، تا تشکیل محکمه صالحه آن روزنامه را تعطیل نماید. امیدواریم هرچه زودتر قانون هیئت منصفه به تصویب مجلس رسیده، محکمه صالحه تشکیل و موجبات این تصمیم مرتفع گردد.

قوام السلطنه - رئیس الوزراء»

در حدود یک هفته بعد از انتشار بیانیه فوق روزنامه‌های حقیقت و ایران آزاد در ۶ سرطان (تیر) به توسط دولت توقیف می‌شود و «از مطبوعه هم التزام می‌گیرند که در امور طبع آنان مداخله ننماید.» و در روزهای بعد روزنامه‌های دیگری توقیف می‌گردد.

از جمله روزنامه‌های توقیف شده اقتصاد ایران بود که در حدود بیست روز بعد از توقیف حقیقت به مثابه جانشین آن - از اواخر همان ماه سرطان (تیر) - به مدیریت ابوالفضل لسانی - یکی از فعالان اتحادیه معلمان تهران و از نویسندگان روزنامه حقیقت - به انتشار آغازیده بود. این روزنامه بعد از انتشار شماره ۳۰ (۷ سنبله ۱۳۰۱) توقیف گردید و شماره ۳۱ آن ۱۶ روز بعد، یعنی در ۲۳ سنبله = ۱۴ سپتامبر ۱۹۲۲ منتشر شد. در عنوان این شماره با خط درشت چنین درج گردیده بود:

«آزادی مطبوعات یک قدمی است در اجرای قانون اساسی مملکت. اتحاد کارگران تأمین‌کننده آزادی آن‌ها است. زنده باد آزادی مطبوعات. اعتصاب کارگران مطابع با موفقیت تمام دیروز خاتمه یافت و اعتصاب کارگران نساج هم پس از دو روز با موفقیت تمام خاتمه یافت. زنده باد اتحادیه کارگران مطابع و نساجان. پاینده باد اتحاد عزم کارگران.»

سرمقاله همین شماره تحت عنوان «ملت مغلوب نمی‌شود» روشنگر گوشه‌ای از تاریخ جنبش کارگری ایران است:

«روزنامه اقتصاد ایران بدون این که به کسی فحاشی و هتاک کند و یا آن که به فلان وزیر فحش داده، از فلان وزیر تملق بگوید و یا آن که برخلاف اعلان حکومت چیزی نوشته باشد، از طرف نظمی با چند روزنامه دیگر توقیف گردید. این مسئله باعث حیرت ما و قارئین اقتصاد ایران گردیده، زیرا روزنامه اقتصاد ایران برای بیدار کردن هموطنان خود قلم فرسایی می‌نمود و مدافعه از [مبارزه با] افکار اولیگارشسی و ملوک‌الطوایفی را یکی از مقدس‌ترین وظایف خود

می دانست و شب و روز در فاش کردن آنتریک های خونین اجانب می کوشید. در نتیجه این حق گوئی ها غفلتاً برخلاف انتظار توقیف شد... اجازه انتشار روزنامه های توقیف شده را ما یکی از فتوحات قوای ملی در اجرای قوانین اساسی مملکت می دانیم و با صدای بلند می گویم که قوای ملی هیچ وقت مغلوب نمی شود و هرکس که بخواهد او را بکشد بدون شک دوچار قهر ملت گردیده، خودش محو و نابود خواهد شد.»

در همان شماره ۳۱ اقتصاد ایران مطلبی تحت عنوان «جشن آزادی قلم» جلب توجه می کند:

«در نتیجه کودتای مطبوعات و موفقیت آزادی خواهان، مدیران جراید تصمیم گرفته اند که جشن باشکوهی به عنوان جشن آزادی قلم گرفته، روح آزادی خواهان و شهیدای راه حریت و فدائیان راه قاتون اساسی را خرسند نمایند. ما هم به نوبه خود این اقدام را بسی قابل تمجید دانسته، عامه آزادی خواهان را به حضور در این جشن دعوت می نمایم.»

روزنامه طوفان نیز که بعد از انتشار شماره ۴ سال دوم در همان روز ۷ سنبله همراه اقتصاد ایران توقیف شده بود، در شماره ۵ خود که یک روز پیش از انتشار شماره ۳۱ اقتصاد ایران و در روز ۲۲ سنبله (شهریور) انتشار یافت، از «جشن آزادی قلم» مزبور چنین خبر می دهد:

«به افتخار عظمت مطبوعات و به نام آزادی قلم که در نتیجه مجاهدات مدیران جراید توقیف شده و مساعدت و اعتصاب کارگران مطابع روز شنبه ۱۷ سنبله نصب ملت طهران شده است. جشن باشکوهی در نظر گرفته شده که پروگرام و موقع آن تقریباً پس از تبادل افکار در هیئت متحده مطبوعات در جراید عموماً اعلان خواهد شد.»

و اما چنین به نظر می رسد که علت توقیف روزنامه طوفان سوالی بوده که در ۷ سنبله (شهریور) از دولت کرده بود:

«سوال از رئیس دولت»

به موجب بیانیه منشره در دوم سرطان و ذکر ماده ۵۰ قانون مطبوعات که ذیلاً درج می شود:

ماده ۵۰- بقای توقیف و عدم توقیف روزنامه باید در ۲۴ ساعت به اطلاع محکمه قانونی (دیوان‌خانه محلی) رسیده، حکم توقیف یا سبب توقیف یا آزادی روزنامه و غیره کتباً باید اعلان شود.

از روی چه منطقی و به کدام دلیل جریده حقیقت، شفق سرخ، عصر انقلاب در طهران و جریده راه نجات در اصفهان و روزنامه خراسان در مشهد توقیف و به عرض کدام محکمه قانونی رسیده است؟

چون مایرخللاف دیگران معتقد به دوام روزنامه نبوده، فقط سعی می‌کنیم که حقایق را حتی در یک شماره هم باشد به اطلاع عامه برسانیم. جواب سؤال فوق را به اسرع اوقات از مقام ریاست وزراء انتظار داشته و در صورتی که تا ۲۴ ساعت جواب سؤال ما داده نشود، ایشان را به سمت یک رئیس‌الوزراء مطیع قانون نخواهیم شناخت.»

شکرالله مانی بی‌آن که زمان دقیق این اعتصاب را تعیین کرده باشد، با استفاده از حافظه خویش اطلاعات جالبی در باره این اعتصاب به دست داده است. بنا به نوشته او اعتصاب به خاطر توقیف ۱۴ روزنامه کارگری - چون حقیقت و کار - و روزنامه‌های جبهه آزادی [یعنی دموکرات و انقلابی] چون طوفان و ایران آزاد صورت گرفته بوده است. تاریخچه نهضت کارگری در ایران، (ج ۲، تهران؛ ۱۳۵۸؛ بی‌تا)، ص ۱۳.

البته چنان که گذشت، روزنامه حقیقت و ایران آزاد پیش‌تر توقیف شده بودند و روزنامه کار در این زمان هنوز انتشار نیافته بود و نخستین شماره‌اش بعدها در اسفند ۱۳۰۱ منتشر شد و بنابراین به جای روزنامه کار می‌بایست از روزنامه اقتصاد ایران سخن می‌رفت. این اشتباه را شمیده در کتاب جنبش کارگری و اتحادیه‌ای ایران (۱۹۴۶-۱۹۴۱)، چاپ باکو ۱۹۶۱ و دیگران نیز در جاهای دیگر تکرار کرده‌اند. ضمناً شمیده وقوع این اعتصاب را در سال ۱۹۲۱ و عبدالحسین آگهی در طی سال‌های ۲-۳۰۱۳ دانسته‌اند که با توجه به اسناد فوق دور از حقیقت هستند.

نوشته شکرالله مانی در باره اعتصاب مزبور به رغم اشتباهات جزئی روشنگر است. بنابراین نوشته، بعد از توقیف روزنامه‌های سترقی، اتحادیه مطابع تصمیم به اعتصاب می‌گیرد و روزنامه‌های دولتی و دست‌راستی ایران، گلشن، قانون، ساره ایران و اتحاد و ... نیز از انتشار باز می‌مانند. دولت رهبران اتحادیه را دستگیر می‌کند و چون با تهدید نمی‌تواند کارگران را وادار به ادامه کار بکند و از آن جایی که اتحادیه مرکزی نیز تصمیم به اعتصاب تمام کارگران به پشتیبانی از کارگران چاپ‌خانه‌ها می‌گیرد، دولت

بعد از مذاکراتی در سطوح بالا، مجبور به عقب‌نشینی شده، وزارت داخله به اداره نظمیہ دستور می‌دهد که «به مطایع اعلام نماید عموم جرایم که توقیف شده‌اند، از توقیف خارج و برای انتشارشان مانعی نمی‌باشد.» پیشین، ص ۱۴.
از مطلبی که در شماره ۳۴ (۲۶ سنبله ۱۳۰۱) روزنامه اقتصاد ایران به چاپ رسیده، چنین برمی‌آید که کارگران چاپ‌خانه‌ها بعد از پنج روز اعتصاب «به مقصود خود نائل گردیدند و اعتصاب با موفقیت تمام خاتمه یافت.»

البته بعد از آن نیز «آزادی مطبوعات» که به نوشته شماره ۳۳ روزنامه اقتصاد ایران «یکی از یادگارهای فداکاری و قربانی زیاد ملت ایران است که در مبارزه آزادی با ارتجاع به دست آمده، دشمنان مملکت و مرتجعین و استبداد طلبان را آبی راحت» نمی‌گذارد و آنان «برای خفه کردن آزادی مطبوعات از هیچ قسم اقدامات دست» نمی‌کشند و پا به پای شکل‌یابی دیکتاتوری رضاخان آزادی مطبوعات نیز محدودتر و محدودتر می‌شود تا دیگر نشانی از آن باقی نماند.

فرخی یزدی در سرمقاله طوفان [سال ۲، شماره ۱۹، ۲۷ میزان ۱۳۰۱] تحت عنوان «مطبوعات و محاکمه وزرا» خطاب به وزرا چنین می‌نویسد:

«... شما می‌خواهید قانون هیئت منصفه به هر رنگی هست از مجلس گذشته، جرایم محدود و این تنها وسیله انتشار اعمال سیئه شما معدوم شود. شما مایلید که برده از روی اسرار شوم زمامداری شما برداشته نشود و اعمال خودسرانه شما مورد ایراد واقع نشود... ما حاضریم محاکمه بشویم، ولی شما هم باید به حساب دعوت شوید.»

فرخی در شماره‌ای دیگر - طوفان، سال ۲، شماره ۸، ۳۰ سنبله ۱۳۰۱ - رضاخان را که غدارترین دشمن آزادی و مطبوعات بوده، مورد خطاب قرار داده، چنین می‌نویسد:

«آقای سردار سبه

در مملکت مشروطه در مقابل مجلس، یک نفر وزیر هر چند مقتدر هم باشد، قانون به او اجازه نمی‌دهد مدیر روزنامه را جلب به محاکمات عسکریه (نظامی) نماید...»

این بحث را با بیتی از فرخی به پایان می‌بریم:
آزادی است و مجلس و هر روزنامه را

هر روز بسی محاکمه توقیف می‌کنند!

۵۰. گفتنی است که روزنامه حقیقت در همین شماره ۶۰ و همچنین شماره بعدی (۶۱) متن «نطق آقای شیخ حسین لنگرانی»، یکی از روحانیون اهل سیاست آن زمان را که در «عصر نیمه شعبان» در حضرت عبدالعظیم ایراد کرده بود، آورده است. قسمت‌هایی از آن نطق، که هم‌زمان با تحصن گروهی از آزادی‌خواهان در حضرت عبدالعظیم و سفارت شوروی بیان گردیده، نقل می‌شود:

«... اما حکومت فعلی ما علاوه بر این که ابداً ابراز لیاقتی نکرده، ابداً آشنا به اخلاق اسلامی نیستند که سبیل است تمام هم خود را صرف محور آثار اسلامی و مخالفت با احکام قرآن کرده و ابداً علاقه‌مند به مملکت نیستند. مقدرات جامعه تابع منافع شخصی آنها شده و هیچ نمی‌توان هویت آنان را تشخیص داد. حقیقتاً حال خفاش را به خود گرفته، برحسب اقتضاء و صرفه‌گامی پرنده و گاهی چرند می‌شود. از یک طرف حکومت را ملی معرفی کرده و درب مجلس مفتوح است، از طرفی حکومت نظامی کاملاً حکم فرما و اظهار عقیده ممنوع [است] و هرگاه کسی بگوید آفابان من هم در این مملکت شریکم، خانه من هم هست، من یک نفر ایرانی مسلمانم، اسلام و قانون اساسی به من حق می‌دهد که در امور جامعه قضاوت کنم، شما حق ندارید برطبق میل و اراده مستبدانه خود بگیرید، بخورید، بیخشید، بفروشید؛ شما نمی‌توانید به دلخواه خود ببندید، بزنید، حبس کنید، تبعید کنید، اعدام کنید. قانون اساسی فقط وظیفه شما را اجرای قوانین تشخیص داده، فقط شما به منزله مأمور اجرا هستید. بر ما و بر شما قانون حاکم است. فوراً با همان چیزهایی که برای دیگری نتوانسته است بدینند، خودش مواجه می‌شود [؟] حقیقتاً این رباعی [فرخی که انتشارش در صفحه اول ژوئن ۱۸ حوت ۱۳۰۰ همراه با مقاله کوبنده‌ای نیز در همان شماره علیه قانون‌شکنی‌های سردار که موجب تعجب وی از جانب حکومت نظامی و تحصنش به سفارت شوروی در تهران شد] نتوانسته است کاملاً حال اوضاع حاضر را مجسم کند:

از یک طرفی مجلس ما شیک و فشنگ

و از یک طرفی عرصه به میلیون تنگ

قانون و حکومت نظامی و فشار

ایسن است حکومت شترگاو پلنگ

آفابان همین تضییقات و فشارهای غیرقابل تحمل است که افکار عامه را

عصبانی کرده، یکی را به فرار در سفارت روس و دیگری را به تحصن در این استان مقدس [حضرت عبدالعظیم] مجبور می‌کند. آقایان رفقای من همه می‌دانند که من با مداخلهٔ اجنبی در امور مملکتی به هیچ قسم موافقت نداشته و ندارم ولیکن آیا علت‌العلل تمام این بدبختی‌ها و پیش‌آمدهای خطرناک که رویهٔ دولت هر دقیقه خطرات آن را عظیم‌تر می‌کند، خود حکومت نیست؟

تعجب است که هیئت دولت راضی نیست که از او سؤال شود که با وجود تحمیل این همه مالیات‌های سنگین بر کارگر و رنجبر چه شده است که هر روز دست تکدی به [سوی] دشمنان دراز کرده و برای استقراض‌های خانمان‌سوز خود ناموس جامعه و استقلال مملکت را وثیقه می‌دهد و به جای این که افلاً یک قسمت از آن در مصالح مملکت صرف شود، تمام آن صرف تمیشت‌طلبانهٔ اشراف شده و برای اعدام ابناء وطن و غارت و چپاول دارایی آن‌ها به کار می‌رود...

... آقایان می‌دانید چرا مجلس و روحانیون مستنذ در مقابل این خلاف شرع‌ها و شناعت‌ها اعتراض نمی‌کنند؟ زیرا به مقتضای منافع اشرافی، اشراف و اشراف مآب‌ها سه قسمت شدند: یک قسمت هیئت دولت را تشکیل دادند، یک قسمت در لباس روحانیت عرض‌اندام کرده، یک قسمت کرسی‌های پارلمان را اشغال [نموده‌اند]. منافع مشترکهٔ آن‌ها اجازهٔ تعرض را نمی‌دهد، البته روحانی‌نمایی که در غارت بیت‌المال با دولت شریک است، منافع او را مجبور به موافقت می‌کند. بدیبهی است وکلایی که روح ملت از انتخاب آن‌ها خیر ندارد. مجلسی که قسمت اعظم اعضای آن بچه‌های قرارداد منحوس [۱۹۱۹] و دلال‌های اجنبی و عمال بیگانه و به توصیه و پیشنهاد سفارت انگلیس و شلاف و سرنیزه و ثوق‌الدولهٔ خائن وطن فروش برخلاف قانون انتخابات تعیین شده‌اند، البته از این شایع متأثر نشده که سهل است، ادامه و اشدداد آن را رضایت خواهند داد. این است که ما دولت را به عواقب وخیمهٔ این تاکتیک و رویه تذکر داده و خودمان مستقیماً الغای حکومت نظامی و اجرای قانون اساسی را جداً درخواست نموده و با صدای بلند فریاد می‌زنیم: لغو باد حکومت نظامی! نیست باد خائنین وطن!

توضیح این که شیخ حسین لنگرانی تا سال‌های بعد از انقلاب اسلامی در قید حیات بوده و بر سندی که در ۱۴ ثور (اردیبهشت) ۱۳۰۳، به هنگام غوغای جمهوری تحت

عنوان «برای قضاوت تاریخ» انتشار داده بوده، مقدمه‌ای نوشته، در کتابی که به اهتمام باقر بیدهندی در اواخر سال ۱۳۵۹ انتشار یافت، به چاپ رسانده است. در مقابل شیخ حسین لنکرانی‌ها، میرزا عبدالله واعظ‌ها نیز بوده‌اند که مورد انتقاد روزنامه حقیقت قرار می‌گرفتند. در سرمقاله شماره ۷۱ (۳۱ ثور ۱۳۰۱) حقیقت تحت عنوان «باز هم مغلطه» در این مورد چنین آمده است:

«... باز هم شنیده می‌شود که میرزا عبدالله واعظ در بالای منبر به آزادی و آزادی خوارهان فحش می‌دهد. عوام فریبی می‌کند. اسلام را به اشراف می‌فروشد. ما نمی‌خواستیم در این موضوع داخل بشویم و خیانت‌هایی را که این قبیل اشخاص به نام اسلام و به اسم دینانیت به ملت و مملکت نموده‌اند، بتویسیم؛ زیرا ما از عملیات این دعاگویان اشراف و .. اعیان باخبر هستیم ... عوض این که مسلمانان را ترغیب و تشویق برای ترقی و تمدن نمایند، عوض این که حامی فقرا باشید، سبب بدبختی و فلاکت اسلام و مسلمانان شده‌اید... آیا دین اسلام می‌گوید مسلمان‌ها بی‌سواد باشند؟ آیا اسلام گفته است که باید معتقدین آن تابع محض مظالم اشراف و ظالمین باشند؟ آیا مسلمانی عبارت از تسلیم بودن در مقابل خیانت‌های زمام‌داران است؟ آیا مسلمانی در بندگی و اسارت است؟ ...»

حکومت نظامی با زور و سرنیزه می‌خواهد حکم کند مردم روزه بگیرند و حال آن که این وظیفه شما بوده، شما باید طوری تبلیغ و ارشاد می‌کردید که مردم بدون اکراه روزه می‌گرفتند و احتیاج به زور سرنیزه نمی‌شد.

ما با عقاید و دین هیچ‌کس کاری نداریم، اما در این دوره، اعلان حکومت نظامی راجع به روزه، در خارج از ایران میان ملل دیگر موجب شرمندگی است. برای این که مردم دین را وظیفه وجدانی می‌خوانند و مسائل دینی باید با میل و رغبت باشد... اگر دل شما برای اسلام می‌سوزد و اگر مسلمانی کاری بکنند که سیصد میلیون مسلمان از اسارت کفار خلاصی یابند.»

در مقالات دیگری نیز از اعلان حکومت نظامی در باره ممنوعیت موسیقی و نمایش و روزه‌خواری انتقاد شده است؛ از جمله در مقاله‌ای تحت عنوان «رمضان تمام شد» که در شماره ۸۶ (۸ جزوا ۱۳۰۱) به چاپ رسیده بود. از این مقاله چنین برمی‌آید که روزنامه حقیقت آماج حملاتی قرار گرفته بوده است:

«... مخصوصاً جریده حقیقت در دست بعضی‌ها موضوع جدیدی بود. حکومت وقت و اشخاص نیز از این موضوع استفاده کردند... عوام بیچاره جهاد دینی را همان در ضدیت حقیقت تصور کردند... ما که همیشه کوشش می‌کنیم به مسائل و روحانی دخالت نکرده در اطراف مادیات بگردیم، به‌طور اجبار مجبور به نوشتن مقاله در اطراف روحانیون دروغی و حقیقی شدیم. مگر ما چه نوشته بودیم؟ چه چیز سبب کافر شدن حقیقت بود؟... ما برای فیماندن وظایف حکومت نظامی گفته بودیم که تو حق نداری به مسائل وجدانی و دینی مردم دخالت کنی...»

لازم به تذکر است که روزنامه حقیقت در حالی که با روحانی‌نمایان طرفدار اشرف درگیری داشت، روحانیان متعهد و مترقی را ارجح می‌نهاد. در حقیقت شماره ۷۷ (۲۱ ثور ۱۳۰۱) تحت عنوان «واعظ خوب» چنین می‌خوانیم:

«از فراری که شنیده شده، آقای آقا میرزا محمد همدانی که یکی از واعظ‌های درجه اول واقف به فلسفه اسلام و علل ترقی و تنزل مسلمین در گذشته و حال می‌باشد، در این شب‌های اخیر در مسجد شاه در منبر در حین موعظه مختصری دفاع از مندرجات حقیقت نموده و ضمناً اظهار داشته‌اند که وظیفه علماء و اهل منبر این است که توجیهی به حال زار مسلمین و علت انحطاط ممالک اسلامی نموده، خود را به جزئیات مشغول نکنند و همین عدم توجه علمای اعلام به ترقی سایر ملل باعث انحطاط مسلمین شده است.»

در شماره ۷۳ (۱۵ ثور ۱۳۰۱) حقیقت مقاله‌ای درج گردیده است تحت عنوان «اسلام و بیکاری». نویسنده این مقاله شیخ محمدحسین بروجردی «یکی از علمای فاضل» بود که با استناد به احادیث و آیات ثابت کرده بود که «اسلام بیکار را دشمن» می‌داند و «بنای مفت خواری را بر هم زده» است. بعد از به پایان رسیدن مقاله، از طرف روزنامه چنین توضیح داده شده است:

«مقاله فوق اثر قلم آقای آقا شیخ حسین بروجردی است و ما برای آن که ملت گول مفت‌خورها و دعاگویان ظالمین را نخورد و بدانند که اسلام از این مفت‌خورها بیزار است، مبادرت به درج آن نمودیم.»

در حقیقت شماره ۴۰ (۱۷ حوت ۱۳۰۰)، نامه بلندی که امضای «هیئت جامعه علمای اعلام و مجتهدین قزوین» را در زیر خود دارد، به چاپ رسیده است که قسمتی از آن

نامهٔ جالب نقل می‌گردد:

«... اقتصاد است که ازدیاد ثروت و مکت و دولت را منظوری است. متأسفانه ملت ایران و مسلمین این مملکت به قدری توسعه در تزیینات و تجملات مستحده داده‌اند و خود را به واسطهٔ تقلید دچار یک مشکلات اساسی لاینحلی نموده‌اند که موجب حیرت عقول ذوالعقول گردیده، بالاخره اغلی را مبتلا به فقر و فلاکت ساخته عدهٔ معدودی هم اگر در تمام ایران نفسی و قدرتی داشته باشند عن قریب آن‌ها هم دچار این بلا خواهند گشت... لذا هیئت مقدسهٔ علمیهٔ علمای اعلام و حجج اسلام فزویین متعالیهٔ المسلمین به طول بقائیم به تأییدات اعلیٰ حضرت اقدس امام عصر عجل الله تعالی فرجه، عامهٔ طبقات مسلمین را از نقطه نظر شرع و دیانت و اسلامیت متذکر می‌نمایند که الیوم ووظیفهٔ شرعیة مسلمین و منشرعین آن است که حتی المقدور این عادیات مذمومهٔ خود را که موجب هزاران خسران است در البسه و اقمشه و حلویات و تزیینات تقلیل و به مرور ایام موقوف و متروک سازند و به قدر الامکان به اقتصاد مشی و رفتار نمایند و طریقهٔ آباء گرام و اجداد فخام خود را پیشه گیرند. یا بودن مأکولات ارزان مایهٔ ایران، البته باید انواع حلویات را که از مادهٔ قند و شکر به عمل می‌آید، متروک سازند و به همین مختصرات داخلی به حکم «عزم قن» قانع گردند و به حلویات وطنی از قبیل استعمال چایی یا کشمش اکتفاء نمایند و نیز تجملات خود را در اعیاد از همین اجناس و حلویات وطنی قرار دهند و به همین منسوجات ایران اکتفا و اقتناع نموده و خود را به مشقت و کلفت نیندازند که شاید زاید بر این مسلمین رو به فقر و فلاکت نروند...»

۵۱. منظور از دیروز روز ۱۷ حمل است که قسمت هفتم سلسله مقالات «حفظ آزادی...» تحت عنوان «پارلمان (مجلس ملی) و ملت» در شمارهٔ ۵۵ حقیقت انتشار یافت. در این مقاله بود که پارلمان و نمایندگان معروض کوبنده‌ترین انتقادهای قرار گرفتند. اعتبارنامهٔ مخبرالسلطنه، که به «قاتل خیابانی» شهرت داشت، عصر همان روزه یعنی در ۱۶ حمل ۱۳۰۱ در مجلس از تصویب گذشت.

مخبرالسلطنه در انتخابات سال ۱۲۹۶ از تهران به نمایندگی مجلس (چهارم) انتخاب شده بود. بعد از آن در کابینه‌های عین الدوله و مستوفی و مشیرالدوله به مقام وزارت رسید، در تابستان ۱۲۹۹ به عنوان ایالت آذربایجان منصوب گردید و پس از سرکوبی قیام خیابانی در شهریور ۱۲۹۹، تا بهمن ۱۳۰۰ که قیام لاهوتی در تبریز صورت

گرفت، در مقام ایالت یاقی ماند. در اواخر اسفند ۱۳۰۰ به تهران بازگشت و در اواسط فروردین به مجلس که در اوایل تابستان ۱۳۰۰ افتتاح شده بود، رفت. خودش می‌نویسد که «احتمال خنکی‌ها از طرف اقلیت پرحرارت می‌دادم. سلیمان میرزا طرفدار انقلاب مخالفت کرد، کاسه و کوزه بر سر آزادی‌خواه [شخص مخیرالسلطنه] بدبخت شکسته شد...»

در حقیقت شماره ۵۲ (۱۳ حمل ۱۳۰۱) در مقاله‌ی امضایی تحت عنوان «امروز و گذشته» که احتمالاً توسط سیدمحمد دهگان نوشته شده، اشاره‌ای به تلاش مخیرالسلطنه برای اشغال کرسی نمایندگی رفته است:

«... آیا قانونی هست که فائل یگانه آزادی‌خواه آذربایجان - شیخ محمد خیابانی - بعد از مدتی ریاست در مرکز، هم با کمال آزادی زندگانی نماید و ابداً محاکمه نشود، بلکه منتظر اشتراک قانون‌گذاری و وکالت دارالشورای باشد؟...»

در هر صورت اعتبارنامه‌ی مخیرالسلطنه در ۱۶ فروردین در مجلس مطرح می‌شود و با اکثریت چشم‌گیری به تصویب می‌رسد! نقل قسمت‌هایی از مذاکرات مجلس در این باره بی‌مناسبت به نظر نمی‌رسد:

«... سلیمان میرزا... اشخاصی ... آقای مخیرالسلطنه را متهم می‌دانند که در قتل شخص بزرگی مثل خیابانی اقدام نموده است ... این مسئله، مسئله‌ای است که از نقطه نظر آزادی‌خواهی بایستی تعقیب شود. این شخص متوکل شده است و کسی بوده است که وکالت جایی مثل آذربایجان را داشته است ... من نمی‌دانم به چه جهت کشته شده است، بسیار خوب، بنده می‌گیریم هر کس شرکت در قتل کسی داشته باشد، بایستی از تمام حقوق مدنی و ملی محروم شود و هر کسی می‌خواهد باشد، بایستی محاکمه و مجازات شوند... می‌گویند که جنازه خیابانی را چند ساعت در مقابل دارالحکومه به استخفاف گذاشته‌اند... و باز شنیده‌ام که چهارصد خانه در تبریز بدبخت فلک‌زده در همان وقت حکومت ایشان، بعد از آن که وقایع تمام شده و بعد از آن که جنازه مرحوم خیابانی را برداشته‌اند، چند روز دیگرش غارت شده است ... می‌پرسم آیا اگر [چنین جناب] از کسی سرزده باشد، بایستی گفت روی صندلی وکالت بنشیند؟...»

آن‌گاه مخیرالسلطنه در دفاع از خود، خدماتش را برمی‌شمارد و می‌گوید اگر دیگران «با حرف تنها آزادی‌خواه بوده‌اند و به حرف اقدامات کرده‌اند، من آدمی هستم که هر چه کرده‌ام عملی بوده و عملاً آزادی‌خواه بوده‌ام!...» بعد از آن سیدحسن مدرس لیدر

اکثریت به عنوان موافق صحبت می‌کند:

به عقیده من مذاکرات خیلی خارج از موضوع است و عقیده‌ام این است که خیابانی آدم خوبی بود و حتی محمدتقی‌خان [پسیان] هم خیلی خوب بود و باز می‌خواهم عرض کنم کوچک‌خان هم آدم خوبی بود. بنده خودم برای قرارداد خدمت خیابانی آدم فرستادم. نمای موافقت کردم. فرمودند من با عراقی‌ها [منظور عراقی عجم است که یکی از ولایات ایران و شامل اراک و تفرش بوده] طرف مذاکره نمی‌شوم. تمام این‌ها درست است. لیکن بایستی برای کارها حدودی معین شود. خیابانی خوب بود، ولی ما نمی‌دانیم وضعیات آذربایجان چه بود؟ ...

... ما که این جا نسته‌ایم می‌گوییم مرحوم خیابانی شهید شد. اما کشنده کی بود؟ معلوم نیست. نسبت به آقای مخبرالسلطنه می‌دهند. بنده اگرچه با ایشان دوستی دوردور داشتم، لکن در این مدت هفت سال که به طهران آمده‌ام، بیش‌تر شنیده‌ام ایشان از خدمتگزاران وطن هستند. به قدری وطن‌خواه به‌دند که آخر «دهقان» هم شدند و دیدید که امضای خود را دهقان گذاردند [دهقان اسم مستعار مخبرالسلطنه بود] ... بنده عقیده‌ام این است که از حیث انتخاب و صحت انتخاب باید نسبت به ایشان رأی داد و اشکالی راجع به آن نمی‌بینم و امیدوارم آقایان هم بعد از این مذاکرات به اتفاق رأی بدهند و البته اگر ما را [اکثریت را] قانع می‌کردند به اتفاق رد می‌کردیم چون ما را قانع نکردند، لذا می‌خواهیم به اتفاق رأی بدهیم ...»

و بعد هم کفایت مذاکرات اعلان شد. سلیمان میرزا اعتراض می‌کند و می‌گوید که اکثریت می‌خواهد اقلیت را خفه کند و بالاخره ملک‌الشعرا بیار به عنوان مخالف صحبت کرده و گفت:

«... مرحوم خیابانی یک نفر یاغی و خودخواه نبود. اگر یک مردی در دوره فترت [۶۷ ماهه] قانون اساسی را در دست بگیرد و قیام بکند، شاید در نظر دولت وقت یاغی باشد، ولی در نظر ملت یاغی نیست و آزادی‌خواه است. شاید بعضی بخواهند بعضی ادعاها بکنند و بعضی تهمت‌ها بزنند، ولی در نتیجه وقتی بعد از پنجاه سال، صد سال مراجعه به تاریخ آذربایجان بشود، خواهند گفت: در بحیره فترت یک نفر محمدنام خیابانی که مرد فاضلی بود، قیام کرد و قانون اساسی را در دست گرفت و اجرای آن را از دولت وقت تقاضا

نمود و حزب دمکرات هم با او موافقت کردند و در روزنامه ارگان او [نجده] مقاله و خطابه‌هایی منتشر شد و کاملاً مطابق آزادی‌خواهی بود و این شخص به توسط حکومت وقت کشته شد. آیا این را نمی‌نویسند؟...

در هر صورت بعد از تمام این مذاکرات، اعتبارنامه جناب «عملاً آزادی خواه» به نوشته حقیقت در همان روز (شماره ۵۶) «به اکثریت ۴۹ رأی از ۶۷ رأی» تصویب شد. عین خیر تصویب اعتبارنامه مزبور که در جای سرمقاله شماره ۵۶ حقیقت با عنوان درشت «بشارت به آزادی خواهان» درج گردیده، نقل می‌شود:

«اعتبارنامه مخبرالسلطنه، قاتل شیخ محمد خیابانی و آزادی خواهان تبریز که بیوجه خوردند و کرسی‌های پارلمان را حفظ کردند، با وجود حملات شدید سلیمان میرزا و ملک‌الشعرا به اکثریت ۴۹ رأی از ۶۷ رأی تصویب و بر روی همان کرسی نمایندگی ایران جلوس کرد!»

و خود مخبرالسلطنه در خاطراتش با لحنی پیروزمندانه و طنزآمیز می‌نویسد که «رأی گرفته شد، شش نفر به مخالفت و رقیه آبی انداخته بودند...» خاطرات و خطرات، (تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۴۳)، ص ۲۴۰.

ولی بنا به صورت مذاکرات جلسه ۸۶ مجلس، مهره سیاه که علامت رد بوده، ۱۸ تا بوده است نه ۶ تا و از باقی رأی‌ها ۴۹ مهره سفید علامت قبول و ۵ نفر رأی ممتنع داده بودند و به عبارت دیگر در رأی‌گیری شرکت نکرده بودند. روزنامه حقیقت که تعداد رأی دهندگان را به جای ۷۲ نفر، ۶۷ نفر نوشته است، از این جا ناشی می‌شود که این روزنامه تعداد نماینده‌های شرکت‌کننده در رأی‌گیری را نوشته‌اند، نه نمایندگان حاضر در جلسه را که ۷۲ نفر بوده‌اند.

۵۲. روزنامه حقیقت در موارد دیگری نیز به دفاع از خیابانی پرداخته، او را طرفدار مرکزیت ایران دانسته است. در شماره ۵۹ (۲۳ حمل ۱۳۰۱) زیر عنوان «دفاع از خیابانی» چنین می‌خوانیم:

«در اوایل تشکیل کابینه سابق آقای مشیرالدوله، یک مکتوب خصوصی از طرف هیئت انقلاب تبریز به امضای حاجی محمدعلی بادامچی که عبارت از چهار صفحه بود، مقصد و مرام هیئت را نوشته بودند و عین آن توسط آقای حکیم‌الملک وزیر «الیه سابق» به هیئت وزراء فرستاده شد و خود نگارنده قبل از تسلیم آن مکتوب به هیئت وزراء متن آن را خوانده [است]. خلاصه مضمون آن

مکتوب عبارت بود از «مرکزیت»؛ و حتی تصریح کرده بودند که چون فنقاز را به نام حکومت آذربایجان نامیده‌اند، ما آذربایجان را آزادستان نامیده [ایم] که جزء لاینفک ایران است و هیچ مقصودی نداریم جز اجرای قانون اساسی و تنبیه غارتگران ایالات و ولایات.

یک نفر مطلع.

در شماره ۸۴ (۵ جزوا ۱۳۰۱) حقیقت نیز نامه‌ای از یک آذربایجانی در اعتراض به مطالب یکی از مقالات روزنامه اتحاد چاپ شده است. در این مقاله (اتحاد، شماره ۱۶۶) خیابانی تجزیه طلب قلمداد کرده شده بود. در قسمتی از آن اعتراض چنین آمده است:

«اگرچه بعضی‌ها می‌خواهند به زور مدلل دارند که آن مرحوم درصدد تجزیه آذربایجان و اعلام جمہوریت بود. ولی نطق‌های آن مرحوم و عملیات قیامیون به کلی ضد این مطلب را آفتابی و روشن می‌سازد. شیخ مرحوم آذربایجان را جزء لاینفک ایران دانسته ...»

۵۳. آذربایجان جزو لاینفک ایران ارگان تشکیلات باکوی حزب دموکرات ایران بود که هفته‌ای دو شماره و به زبان‌های آذربایجانی و فارسی منتشر می‌شد. نخستین شماره آن در ۱۰ فوریه ۱۹۱۸ انتشار یافت. میرجعفر جوادزاده (پشه‌وری) از همکاران آن بوده و مقالاتی در آن نوشته است. برای آگاهی بیشتر به مقدمه همین مجمرعه مراجعه شود.

۵۴. پشه‌وری در نطق روز ۱۹ شهریور ۱۳۲۴ خود که در سالن تئاتر شیر و خورشید تبریز ایراد کرد، چنین گفت:

«من همان روزی که اعتبارنامه قاتل او (خیابانی)، حاجی مخبرالسلطنه به تصویب رسید، به عنوان یک مخبر در مجلس حضور داشتم ... مجلس شورایی که با خون قهرمانان آذربایجان تشکیل یافته بود. اعتبارنامه این جلاده را تصویب کرده، او را نماینده ملت خواندند... من در آن زمان به مثابه یک آذربایجانی به نحوی شدید بر این عمل خائنانه مجلس در روزنامه حقیقت اعتراض کرده، با نوشتن عبارات جسورانه‌ای چون «ما آن قهر محترم را که شما آن‌ها را خائن می‌خوانید، معبود خود می‌خوانیم.» کوشیدم تا حسن ملیتی را که در دلم شعله‌ور می‌شد، تسکین دهم ...»

تیزیل صحیفه‌لر، ص ۴-۳۳.

با توجه به مطالب مذکور، این مقاله را که بدون نام نویسنده چاپ گردیده، می‌توان از پیشه‌وری دانست. ضمناً رابطه و هماهنگی این مقاله با قسمت‌هایی از سلسله مقالات «حفظ آزادی...» دلیل دیگری است بر اثبات این ادعا که نویسنده آن سلسله مقالات کسی جز پیشه‌وری نبوده است.

۵۵. پیشه‌وری در سرمقاله آذیر شماره ۱۸۱ (۳۱ مرداد ۱۳۲۳)، تحت عنوان «صد کلمه راجع به ناسزاهای آقای محمد سعود، انتقاد دوستانه از مرد امروز» در باره مقاله «حقیقت، فحش و هتاک» چنین می‌نویسد:

«... حتی من که دارم امروز با کمال تأسف این سطور را می‌نگارم، بیست و سه سال پیش در روزنامه حقیقت زیر عنوان «حقیقت، فحش و هتاک» مقاله مفصلی نوشته، ثابت کرده‌ام که فحاشی و هتاک بی‌بانه‌ایست که سرجمعین و دزدان و خیانت‌کاران از آن بر علیه آزادی مطبوعات سوءاستفاده کرده، می‌خواهند با هر کردن نویسندگان روی جنایت و خیانت‌های خرد را بیوشانند. در آن جا من به طور صریح نوشته‌ام، اگر روزنامه‌ها اشخاص معینی را نالایق، دزد و خائن معرفی می‌کنند، این را نباید فحش و ناسزا شمرد. این حقیقت دارد و روزنامه‌نویس نمی‌تواند ببیند، بشنود و بفهمد و ننویسد. این مقاله هنوز هم هست. خوشبختانه با تمام جدیتی که پلیس رضاخان برای از بین بردن آثار ما و سایر آزادی‌خواهان داشت، کتاب‌خانه دولتی را فراموش کرده، یک دوره از آن در آن جا باقی ماند. امروز هر کس بخواند، می‌تواند به آن جا مراجعه کرده و آن را بخواند و نظر اساسی ما را در باره فحش و هتاک به طور مشروح و مفصل درک بکند. ما در آن جا گفته‌ایم که شمردن کارهای خلاف قانون عمال دولت را نباید فحش و هتاک دانست...»

۵۶. روز ۲۹ فروردین پاسبان‌های تهران به بهانه نرسیدن حقوق دست از گمار کشیدند. حسین مکی بر آن است که یکی از علل این دست از کار کشیدن تحریکات عمال و کارکنان مخفی سردار سپه بود که می‌خواستند مشیرالدوله را خسته کرده، مجبور به استعفا نمایند تا زمینه برای رئیس‌الوزاری وی آماده شود. تاریخ یست ساله، (پیشین) ج ۲، ص ۵۷. این اعتصاب سه روز ادامه پیدا می‌کند. علت «تعطیل آژان‌ها» در شماره ۶۳ (۳۰ حمل) حقیقت از طرف نماینده اعتصاب‌کنندگان چنین اعلام گردیده است:

«محرماً» به عرض عموم می‌رساند که پس از انتظار سه ماه و نیم حقوق، در نتیجه زحمات افراد پلیس و شرمساری در نزد طلبکارها اخیراً راه چاره را مسدود دانسته، از ساعت ۴ بعد از ظهر، ۲۷ حمل متوالیاً تعطیل کرده، تا ساعت ۹ صبح جمعی از طرفه تعطیل‌کنندگان به وزارت جلیله داخله برای تظلم رفته، پس از مذاکرات زیاد رؤسای دوایر نظمیہ احضار و بانزده هزار تومان حواله داده شد که بین افراد تقسیم شود. با این پریشانی و سختی معیشت و این قسم حقوق دادن چه‌گونه اهالی طبران انتظار خدمت از پلیس دارند؟
فضل‌الله آقاخانی - نایب اول پلیس سوار.»

پس روزنامه حقیقت در پاسخ، یا به عبارت دقیق‌تر در توضیح مسئله می‌افزاید:

«اولاً ما به شما اطمینان می‌دهیم که این غارتگران که از غارت ملت پارک‌های عالی تهیه کرده‌اند و شما هم فقط به حفظ آن پارک‌ها اشتغال دارید، چنان بیت‌المال ملت را چپاول می‌کنند که به شما چیزی نمی‌رسد.
ثانیاً شما فقرا و بیچارگان تا با یکدیگر اتحاد و یگانگی نداشته باشید، اغنیاء نقدی خزانه دولت را به هزار اسم و رسم، شهریه، حق دعاگویی و غیره خالی کرده و همیشه نسیه و طلبکار بودن قسمت شما خواهد بود.
حقیقت.»

در حقیقت شماره ۶۴ نیز خبری درج گردیده است، به قرار زیر:

«رفع تعطیل»

از قرار خبری که ساعت نه و بعد از بسته شدن صفحات روزنامه به ما رسیده، اداره نظمیہ آزان‌ها را متقاعد نموده به کار خود مشغول شدند.»

در رابطه با «حقوق مستخدمین نظمیہ» در حقیقت شماره ۵ (۱۷ جدی) نیز خبری درج گردیده که روشنگر است:

«از قرار اطلاعات خصوصی حقوق مسیو وستداهل [رئیس کل نظمیہ] با رقبایش سالیانه شصت هزار تومان می‌باشد.»

گفتنی است که چند روز قبل از اعتصاب پلیس در تهران، در تبریز نیز که در آن زمان صدق‌السلطنه (دکتر مصدق) مقام ایالت آذربایجان را داشتند، آزان‌ها دست به

اعتصاب می‌زنند که گزارش آن در مطلبی تحت عنوان «تبریز» در حقیقت شماره ۷۱ (۱۳ ثور ۱۳۰۱) به چاپ رسیده است، به قرار زیر:

«... روز پنج‌شنبه ۱۶ حمل (فروردین) قسمتی از آزان‌ها به جیت نرسیدن حقوق چند ماهه تعطیل کرده می‌خواستند بازار را هم بسته، حقوق خودشان را با مساعدت اهل بازار مأخوذ دارند. ضمناً از شاهزاده مقتدرالدوله، رئیس تأمینات نیز شکایت می‌کردند که با آن همه مراجب هنگامت یک شاهی طلب ندارد، ولی دیگران ماه‌هاست که معیشت خود را با قرض می‌گذرانند. تازه بازار را می‌بستند که عده‌ای قزاق آزان‌های حقوق طلب را گرفتار و بعضی از آن‌ها را هم در نظمیہ کتک زدند. همان روز قزاق‌ها عوض آزان‌های مزبور سر پست بودند...»

دکتر مصدق نیز در خاطرات خود از این واقعه یاد کرده است. خاطرات و تألمات، تیران: عجمی، ۱۳۶۵، صص ۴۷-۱۴۶.

۵۷. کنفرانس ژن یا ژنوا (Genoa). حیثت نمایندگی شوروی در این کنفرانس، که افرادی چون چیچرین، کراسین، لیتوینف و نریمان نریمانوف ... را دربرمی‌گرفت، تأکید اصلی خود را بر اصول همزیستی مسالمت‌آمیز و خلع سلاح عمومی و کاهش نفرات آرتش‌ها و جلوگیری از کاربرد سلاح‌های ویران‌گر قرار دادند. در جریان برگزاری این کنفرانس یک قرارداد اقتصادی بین آلمان و شوروی بسته شد که موجبات نارضایی فرانسه و انگلیس را فراهم آورد. گو این که در این کنفرانس تصمیم مهمی گرفته نشد، ولی تشکیل آن نشانه‌ای از پیروزی مقدماتی دیپلماسی خارجی شوروی به شمار می‌رفت. در کنفرانس ژن ۲۹ کشور و از آن جمله بریتانیا، فرانسه، ایتالیا، بلژیک، ژاپن، آلمان، شوروی و ... شرکت داشتند. نماینده ایالات متحده به عنوان ناظر در جلسات شرکت می‌کرد. این کنفرانس از ۱۰ آوریل تا ۱۹ مه ۱۹۲۲ برپا بود و مقاله پیشه‌وری همزمان با جریان کنفرانس انتشار یافت. گفتنی است که این کنفرانس توجه جهانیان را به سوی خود جلب کرده بود و کمتر شماره‌ای از روزنامه حقیقت را در ایام برگزاری کنفرانس می‌توان پیدا کرد که اخبار و مطالب و مقالاتی در باره آن درج نکرده باشد. از جمله مطالب درج شده در حقیقت درباره کنفرانس یاد شده سلسله مقالاتی در سه قسمت تحت عنوان «در اطراف کنفرانس ژن» بود که در شماره‌های ۳۳، ۳۴ و ۳۵ یا امضای «ح.» به چاپ رسید. روزنامه دست راستی اتحاد نیز در ارتباط با همین سلسله مقالات در شماره ۱۳ حمل ۱۳۰۱ (۸ روز پیش از تشکیل کنفرانس) خود چنین نوشت:

«... جندی قبل در همان روزنامه که مدیرش را همه می‌شناسند، یک رشته مقالات مسلسلی در موضوع کنفرانس ژن نوشته شد... اینک کنفرانس ژن در شرف تشکیل است، اما آمریکا از فرستادن نماینده رسمی امتناع کرده، فرانسه از قبول روسیه استنکاف نمود و انگلیس هم اخیراً از تمایل به سیاست شناختن روسیه ابا کرد...»

۵۸. اس. ار. (انقلابیون سوسیالیست). حزبی متشکل از دموکرات‌ها که در اواخر ۱۹۰۱ در روسیه تشکیل یافت. این حزب بعد از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ به اتفاق منشویک و دیگر احزاب سوسیال دموکرات در دولت موقت شرکت کرد و بعد از انقلاب اکتبر برسد بلشویک‌ها موضع گرفت.

۵۹. غارت شدن تبریز توسط قشون به زمان شکست قیام حدوداً ده روزه لاهوتی در روز ۱۹ دی ماه ۱۳۰۰ در شهر تبریز مربوط می‌شود. بعد از شکست و فرار لاهوتی و ژاندارم‌های هوادار او و ورود نیروهای قزاق، خانه‌ها و مغازه‌های زیادی به توسط قزاق و افراد نیروی خالو قربان معروف و ارادل و اوپاش به غارت رفت که شرحش در بعضی از روزنامه‌های آن زمان و از آن جمله روزنامه حقیقت انتشار یافته است. در دومین قسمت از گزارش تحت عنوان «اوضاع تبریز» که «از طرف یکی از موثقین» نوشته شده و در شماره‌های ۲-۳-۶۱ حقیقت به چاپ رسیده، در باره این حادثه چنین می‌خوانیم:

«... شب پنج‌شنبه [یعنی عصر روز چهارشنبه ۱۹ دی ماه] سه ساعت از شب رفته تمامی قزاق‌ها و عده خالو قربان به شهر وارد و به فراغت‌بال به غارت بعضی خانه‌ها و بازار شروع کردند. صبح تا دو ساعت از دست رفته از بازار فارغ نشده بودند. یغمای آزادی‌خواهان هم تا ظییر دوام داشت. از تمام بازارهای تبریز آنچه غارت نشد، بازار امیر بود که در حکم کاروان‌سرا است و نصف بازارچه شتریان و چهار سبیل از بازار شیشه‌گرخانه‌ها و تمام میدان صاحب‌الامر. باقی، نصف دیگر بازارچه شتریان، مسگر بازار، [۹] دلاله‌زن بازار، راسته بازار، بازار صفی، چرکچی بازار، پشت بازار امیر، اوسه دوز بازار، بازارچه‌های خیابان، قدری از مغازه‌های مسجد [مسجد الملک و مغازه‌های سنگی ارمنستان و غیره همه به یغما رفت...»

در شماره ۶۳ حقیقت در دنباله گزارش مزبور مطالب جالب دیگری مندرج است که برای احتراز از اطناب، تنها بخش‌هایی از آن نقل می‌گردد:

«دو ساعت از دسته رفته [یعنی ساعت ۲ بعد از ظهر روز پنج‌شنبه ۲۰ دی ماه] چند نفر از صاحب‌منصبان به بازار آمده، از غارت ممانعت کردند... از دیمیرکرات‌ها خانه‌های حاج محمدعلی بادامچی، میرزا محمدعلی صفوت، میرزا علی اصغرخان سرتیب‌زاده، آقازاده، حاج اسمعیل آقا امیرخیزی، میرکاظم و چند نفر دیگر غارت شد.

بعناظرها تنها فزاق نبوده، عده خالو قربان نیز در آن حیص و بیص داد و بیداد را داده، بازارچه خیابان را جاروب غارت کشیدند. ولی چون غریب بودند و برای پنهان کردن مال‌ها به جز کاروان‌سرای کرایه جایی نداشتند، آن بود که اهل همان بازارچه مال خودشان را پیدا کرده، وجه جزئی تأدیه و امیال را مسترد داشتند.

رجال و اوباش نیز در سایه قرابت و آشنایی با فزاق‌ها از مال مردم دستبرد می‌کردند. از این قبیل اشخاص هر کجا که سراغ گرفتند، استرداد نمودند، ولی آن‌ها که شناخته نشد، مال مردم را مثل مال خودشان خوردند.

کلیه ده یک مال‌های غارتی استرداد نشد، زیرا که اغلب بازارها و تا طلوع صبح برده و کسی هم ندیده بود که تا استرداد شود... آن چه از فزاق‌ها پس گرفته می‌شد، به موجب ادعایی بود که صاحب مال از یک نفر فزاق معلوم و معین می‌کرد که در وقت غارت دیده و شناخته بود، آن هم بالتام استرداد نمی‌شد، ولی آن‌ها که غارت‌کننده مال خود را نمی‌شناختند، چیزی به دستشان نیامد...»

در مورد قیام لاهوتی و عواقب آن بنگرید به: کودتای لاهوتی، شیرازه، تهران، ۱۳۷۶. ۶۰. میرزا علی اکبر ساعت‌ساز یکی از معرکه‌گردان‌هایی بود که موافق سیاست سفارت انگلیس علیه روزنامه حقیقت و متحصنین سفارت شوروی و حضرت عبدالعظیم و مجلس تبلیغ و تحریک می‌کرد و با سرکشیک‌زاده و زین‌العابدین رهنما هم‌دست بود و در روزنامه‌های اتحاد و ایران علیه آزادی‌خواهان سم‌پاشی می‌کرد. محمدعلی طهرانی نامی در حقیقت شماره ۵۶ (۱۹ حمل) در ستون واردات اداری از نقش او در عقد قرارداد ۱۹۱۹ سخن می‌گوید:

«در شماره ۱۱۱۰ جریده ایران ... شرحی آقای میرزا علی اکبر ساعت‌ساز در

موضوع هویت فرخی و رفتایش برای تحصن به سفارت نوشته بودند. خیلی تعجب نمودم. بعد از فکر زیاد خیال کردم که آقای میرزا علی اکبر چون مدنی است که وجود محترم خودشان خجالت زده و دیگر نیرنگی نبود که در این مملکت نزدند که در نظر تمام ملت اظهر من الشمس است، کناره جویی اختیار فرمودند، حالیه باز مشغول شدند لوابیح در جراید درج بفرمایند و اظهار عقیده برای ملت و آب و خاک می نمایند. خدا یا رحم کن. یعنی آقای مذکور عملیات و عقیده خود را در دوره زمامداری آقای وثوق الدوله عاقد قرارداد انگلیس ها فراموش فرمودند که در ۲۴ ساعت چندین نفر را هر کدام نفری پنج قران می دادند. پنجاه نفر. صد نفر جلسات تشکیل می دادند و در جراید اظهار رضایت از عملیات آقای وثوق الدوله می نمودند....»

در شماره ۵۷ حقیقت نیز نامه‌ای به امضای اقل الحاج غلام حسین محسنی در رابطه با همان نوشته میرزا علی اکبر ساعت ساز در شماره ۱۱۱۰ ایوان چاپ گردیده و در آن بعد از اشاره به سوابق وابستگی وی به سفارت های انگلیس و روسیه تزاری. چنین سئوال کرده است:

«... از بی بولی در نهایت فلاکت بودید. در این صورت توضیح دهید چه طور شد طولی نکشید که صاحب ثروت شدید. همیشه شیک و قشنگ می گردید. در نهایت خوشی می گذرانید؟ گویا سرمایه وطن پرستی را تجارت کرده و این انتفاع را به دست آورده اید.»

فلسفی روزنامه نگار نیز که هم زمان با تحصن فرخی و عده ای دیگر در سفارت شوروی در اعتراض به قانون شکنی های رضاخانی که در راه رضا شاه شدن بود، در حضرت عبدالعظیم متحصن شده بود، در مطلبی تحت عنوان «رد مغلطه» که در شماره ۶۰ حقیقت به چاپ رسیده، از علی اکبر ساعت ساز چنین یاد می کند:

«در شماره های ۱۴۲ و ۱۴۳ ورق پاره اتحاد، سرکشیک زاده، علی اکبر ساعت ساز هر یک به نوبه برای خوش آمد ولی نعمان خویش حاکمی کرده و نامی از این جانب برده اند....»

برای نمونه قسمتی از یک نوشته علی اکبر ساعت ساز که تحت عنوان «من نمی ترسم» در اتحاد شماره ۱۴۴ (۲۰ حمل ۱۳۰۱) به چاپ رسیده، نقل می شود:

«آقای مدیر، من یک نفر ایرانی اجتماعی هستم و نمی‌ترسم. من به وطن عزیز خود علاقه‌مند می‌باشم و نمی‌ترسم ... من از میرزا فرخ [فرخی یزدی] و «تواریش‌های» [رفقای] او نمی‌ترسم ... من از [سیدمحمد] دهگان [مدیر روزنامه حقیقت] قاچاقچی پریروز، جاسوس دیروز و روزنامه‌نویس امروز نمی‌ترسم. من از بلشویک‌های دروغی و چپاول‌چیان حقیقی هم نمی‌ترسم... من علاقه‌مند به ایران و دیانت اسلامی هستم و نمی‌ترسم. من مانند نگارنده حقیقت ارگان اجنبی و متدین به مذهب جدید نیستم و نمی‌ترسم ...»

نسیم شمال نام ساعت‌ساز را در بیتی چنین آورده است:

سوربان کسوجه گگرد کاسه‌لیس

گشته ساعت‌ساز بر آن‌ها رئیس

۶۱. مدیر روزنامه گلشن سیدمحمدرضا امیررضوانی، مدیر روزنامه قانون سیداسدالله رسا بود. سرکشیک‌زاده که بعدها معروف به اتحاد شد، صاحب امتیاز و مدیر، مسیو هایم (حیم) کلیمی مدیر داخلی و سردبیر روزنامه اتحاد بود. زین‌العابدین رهنما مدیر روزنامه ایران و میرزا ابوطالب‌خان شیروانی مدیر روزنامه مبین بودند.
۶۲. حاجی محمدتقی بنکدار معروف به «سفارتی». هم او بود که بر جریان بست‌نشینی مشروطه‌خواهان در سفارت انگلیس در سال ۱۳۲۴ هـ ق نظارت داشت. وی از سرده‌های بازار تهران و نماینده مجلس شورای ملی در ادوار ۷ و ۸ و ۹ بود. در شماره‌های ۵۵، ۹۲ و ۱۰۱ روزنامه حقیقت اخباری مربوط به نوع فعالیت‌های او درج گردیده است:

«حرکت دوره‌گردها»

روز گذشته [۱۶ فروردین ۱۳۰۱] ساعت پنج بعد از ظهر حاجی محمدتقی بنکدار، شیخ عبدالحسین خرازی، حاج محمدحسین رزاز که از ولگردهای معروف و همه ملت شناسایی کامل نسبت به حال آن‌ها دارند، با عده دیگر از شاگردهای بیچاره که آلت دست آن‌ها و از هیچ جا خبر ندارد، در هیئت وزراء رفته که از مندرجات جراید آزادی‌خواه شکایت کنند.

اولاً تصور می‌کنیم آقای مشیرالدوله و آقای وزیر جنگ [رضاخان] نصایح

دل‌سوزانۀ جراید را که فقط برای اصلاحات است ترجیح به بیانات این مرنجبین خواهند داد. ثانیاً این اشخاص دوره‌گرد هر روز سر میز یک وزیر نشسته، از او تعریف و تمجید می‌کنند. دیروز مداح و نوب‌الدوله قرارداد بودند. امروز مداح این وزیر، فردا تعریف‌کنندهٔ وزیر دیگر. از هر بازاری سؤال شود، هويت این‌ها را می‌شناسد و می‌گیرد. ثانیاً حکومتی که بخواند تکیهٔ خود را به این اشخاص بدهد، مانند انکاء محمدعلی میرزا به صنیع حضرت‌ها خواهد بود. حکومت باید اتکانش به قانون و اعمال ترقی‌پرورانه و آزادی‌خواهانهٔ خودش باشد. حقیقت»

«رفیق جلیل‌زاده که یکی از اعضای مبرز اتحادیهٔ کارگران بزازخانه می‌باشد. در نتیجهٔ دسائس بنکدارها و هم‌مسلمان وی از قبیل حریرجیان و شرکاء خود منفصل شده است.

ما تصور نمی‌کنیم آقایان بتوانند با این اقدامات جلدگیری از نهضت کارگری در ایران بنمایند. زیرا که در سایر ممالک به وسیلهٔ تیرباران کردن، به دار زدن و غیره یورژوازی نایل به این مقصود نشد. در ایران هم با این حقه‌بازی‌ها موفق نخواهد شد. حقیقت»

«باز هم ولگورها»

«روز جمعهٔ گذشته [۲۶ خرداد ۱۳۰۱] در شاهزاده عبدالعظیم، حاجی محمدنقی بنکدار و شیخ عبدالحسین خزاری، عده‌ای از اعدان خود و شاگرد هوجی‌ها را جمع نموده، رفیق میرزا غلامحسین، نمایندهٔ اتحادیهٔ کارگران بزازخانه را مورد تهاجم قرار داده‌اند...»

۶۳. راسپوتین Rasputin (۱۸۷۲-۱۹۱۶) کشیش مرموزی که در دربار نیکلای دوم و ملکهٔ او نفوذی فوق‌العاده داشت و فساد اخلاقی زیان‌زد خاص و عام بود. وی سرانجام در آستانهٔ انقلاب ۱۹۱۷ در جریان یک توطئهٔ سیاسی به قتل رسید.

۶۴. ترک‌های جوان به‌گروهی از نیروهای سیاسی عثمانی اطلاق می‌شود که در سال‌های نخست قرن حاضر جنبش اصلاح‌طلبانه‌ای را بر ضد ظلم و استبداد سلطان عبدالحمید برپا کردند. جنبشی که با قیام ژوئیهٔ ۱۹۰۸ به رهبری حزب اتحاد و ترقی به پیروزی رسید. برای آگاهی بیشتر در مورد این جنبش رجوع کنید به: رحیم رئیس‌نیا

ایران و عثمانی در آستانهٔ قرن بیستم، تبریز: انتشارات ستوده، ۱۳۷۴، ج ۳، جلد سوم.
 ۶۵. کامیل مولیتور مستشار بلژیکی ادارهٔ پست در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۰۲ تا ۱۹۲۰. سال‌های آخر دوران خدمت وی در ایران با درگیری‌های فراوان، از جمله مبارزات اتحادیهٔ اجزاء پست، بر ضد او توأم بود. مبارزهٔ اتحادیهٔ مزبور با مولیتور در صفحات روزنامهٔ حقیقت انعکاس وسیع یافته و تمام اعلامیه‌های تشکل مزبور در آن روزنامه که ارگان اتحادیه‌ها بوده، انتشار یافته است.

۶۶. وستداهل Westdahl سوندی رئیس کل نظمیه. رضاخان سردار سپه که در صدد تحت فرمان درآوردن نظمیه بود، سرانجام در زمان نخست‌وزیری خود (دی ۱۳۰۲) وستداهل و سوندیان دیگر را مرخص کرد و محمد درگاهی یکی از عناصر مورد اعتماد خود را در رأس شهربانی قرار داد.

۶۷. «اتحادیهٔ کمونیست‌ها» یا «جمعیت بین‌المللی کارگران» در کنگرهٔ نوامبر ۱۸۴۷ خود که در لندن برگزار گردید، به مارکس و انگلس مأموریت داد که برنامهٔ تئوریک و عملی حزب را تهیه کنند تا منتشر گردد. آن‌ها نیز اثری را که «مانیفست (بیانیه) حزب کمونیست» نام گرفت بعد از چند ماه آمادهٔ چاپ کردند و در فوریهٔ ۱۸۴۸، منتشر ساختند.

۶۸. تاریخچهٔ پدید آمدن روز اول ماه مه، خلاصه‌وار به قرار زیر است. در اوایل سال ۱۸۸۶ جنبش کارگری برای قبولاندن اصل ۸ ساعت کار در روز به کارفرمایان، در آمریکا به اوج خود رسیده، در اول ماه مه همان سال بیش از ۳۵۰ هزار کارگر در شهرهای مختلف آمریکا دست به راه‌پیمایی زدند و در بعضی از شهرها خراست خود را قبولاندند، اما اعتصاب و تظاهرات در شیکاگو همچنان ادامه یافت و در ۳ مه با دخالت پلیس به خشونت کشیده شد و عده‌ای کشته و زخمی شدند. بعدها فدراسیون کار آمریکا در دسامبر ۱۸۸۸ در کنگره‌ای که در سن‌لویز تشکیل داد، تصمیم گرفت در روز اول ماه مه ۱۸۹۰ تظاهراتی به یادبود تظاهرات سال ۱۸۸۶ و به منظور تعمیم شمار ۸ ساعت کار در روز، برگزار کند. وقتی نخستین کنگرهٔ انترناسیونال دوم در ۱۴ تا ۲۱ ژوئیهٔ ۱۸۸۹ برگزار گردید، با توجه به سوابق مذکور تصمیم گرفته شد که روز اول ماه مه به عنوان روز همبستگی کارگران جهان تعیین شود.

۶۹. پیش از آنکه کارگران ایران برای اولین بار در مراسم روز اول ماه مه، در اردیبهشت ۱۳۰۱ شرکت کنند، در زمان قیام خیابانی، در اردیبهشت ۱۲۹۹، در عمارت جمعیت خیریهٔ تبریز جشنی با شرکت شیخ محمد خیابانی به همان مناسبت و نیز به منظور

تجلیل از باسکرویل آمریکایی که در جریان جنگ مقاومت تیریز در زمان انقلاب مشروطه به شهادت رسیده بود، یک گاردن پارتی تشکیل گردید که در آن «نخستین بار بود که دسته ارکستر ایرانی به طور مرتب و منظم در این شهر به نمایش پرداخت» و نیز «موزیک قزاق‌خانه و ارکستر ارامنه نیز در این جشن آزادی شرکت نموده بودند» و «برای تفریح مردم همه گونه وسایل آماده کرده بودند». به نوشته سیدعلی آذری «ساعت چهار بعداز ظهر نطقی از طرف یک نفر دموکرات ایراد گردید. موضوع نطق او مشتمل بر تاریخچه روز اول ماه مه و معنی بین‌المللی این روز خجسته و ... بود.» اما این گاردن پارتی جنبه ویژه کارگری نداشته و به طوری که در متن مقاله «اول ماه مه» تذکر داده شده، اول ماه مه ۱۹۲۲ (۱۳۰۱) را باید نخستین روزی دانست که کارگران ایران، هم‌صدا با کارگران جهان در مراسم اول ماه مه شرکت کرده‌اند. در مقاله‌ای هم که به مناسبت اول ماه مه ۱۹۲۳ (۱۱ ثور ۱۳۰۲) در شماره ۲۱ روزنامه کار تحت عنوان «اول ماه مه و موقعیت آن» انتشار یافته، چنین تذکر داده شده است:

«کارگران ایران هم با این که در آتش فقر و فاقه و تنگ‌دستی سوخته و در تحت فشار کارفرمایان می‌باشند، سال گذشته این روز را عید گرفته و مخصوصاً کارگران مطابع تهران به رفقای کارگر خود، یعنی کارگران دنیا موافقت خود را اعلام نمودند. شک نیست که این خود یک قدمی است در راه پیشرفت مقاصد بین‌المللی کارگران. امسال سال دویم است که کارگران ایران با ترتیبی بهتر و مکمل تر با برادران خود هم‌صدا خواهند شد. و حال می‌توان گفت، در ایران هم نهضت سوسیالیزم خیلی کم و محدود هم که باشد، شروع شده و امید است عنقریب کارگران ایران هم با کارگران سایر ممالک برای برانداختن بنیان ظلم و کندن ریشه استبداد و تخریب استحکامات سرمایه‌داران به دست اسلحه گرفته، در یک سنگر شروع به جنگ خواهند نمود. رفقا عید اول مه بر شما مبارک باد!»

مقاله مزبور در کتاب اول ماه مه، سه سند، سه گفتار، (تهران: انتشارات علم بی‌تا) تجدیدچاپ شده است.

در حدود یک ماه پیش از درج سرمقاله فوق‌الذکر، در سرمقاله کار، منتشر شده در ۶ حمل (فروردین) ۱۳۰۲، تحت عنوان «سال نو بر شما مبارک» اشاره‌ای به اول ماه مه رفته است. گو این که اطلاعات مندرج در آن مقاله چندان دقیق و درست نیست، اما به جهت سندیت عیناً نقل می‌گردد:

«... اول ماه می را سوبالیست‌های عالم عید می‌گیرند، برای آن که در تاریخ ۱۸۶۱ در اول ماه می بود که در شهر لندن اجتماع بین‌المللی به وجود آمد، در تعقیب آن بیانیه به تمام کارگران عالم منتشر شد که "رنجبران روی زمین اتحاد کنید... در نتیجه این بیانیه بود که بعد از ۹ سال در کرچه‌های پاریس بیرق کمون بلند شد... از این جهت تمام سوبالیست‌های عالم در هر کجا که باشند، اول ماه می را عید گرفته، تمام کارگران عالم در این روز تعطیل کرده، این عید بین‌المللی را حسن استقبال می‌کنند و حتی پارسال کارگران تهران اول ماه می را عید گرفته، دست از کار کشیدند...»

اینک برای آن که تصویری از برگزاری نخستین مراسم اول ماه مه در ایران داشت باشیم، اختیار و گزارش‌هایی را که در آن تاریخ در شماره‌های مختلف روزنامه حقیقت و روزنامه‌های دیگر در این رابطه انتشار یافته، نقل می‌کنیم:
 متن یک اعلان از شماره ۶۹ (۱۰ اردیبهشت ۱۳۰۱ = ۳۰ آوریل ۱۹۲۲) حقیقت:

نمایش کم‌دی اخلاقی در سه پرده به افتخار کارگران

عصر دوشنبه، اول ماه مه که لیل ۳۰ شنبه ۱۲ برج ثور است، در سالن گراند هتل داده خواهد شد. قیمت بلیط یک قران الی هفت قران است. محل فروش بلیط امشب و فردا شب درب گراند هتل.»

و همچنین متن خیر ذیل که در شماره ۷۰ (۱۱ اردیبهشت = ۱ مه) منتشر شده است:

«اخطار»

اتحادیه کارگران مطابع به سمع عموم کارگران می‌رساند، به موجب تصمیمی که به اکثریت آرا و اتخاذ شده است، اول ماه مه، امروز ۱۱ ثور، به مناسبت عید کارگران با عموم کارگران عالم هم‌آواز و کارگران مطابع تعطیل نموده‌اند.»

باز در شماره ۷۰:

«امشب نمایش در گراند هتل را که به مناسبت اول ماه مه به افتخار کارگران داده می‌شود، فراموش نکنید.»

در شماره ۷۱ (۱۳ اردیبهشت = ۳ مه):

اول ماه مه

میتینگ کارگران

روز دوشنبه، عصر از طرف عده‌ای از کارگران در مسجد سپهسالار میتینگ داده شد. بدو آقای کاوه نطق پلینی در معنی اول ساه مد و فرایده اتحاد کارگران اظهار و بعد شرحی بر ضد اوضاع حاضره و لزوم اجرای قانون اساسی ایراد کردند. سپس استاد حسین سیاسی نطق دلنشین که فوق‌العاده طرف توجه حضار شد، دایر به بدبختی و فلاکت طبقه زارع و کارگر و مظالم اشراف و نتیجه نگرفتن از مشروطیت و قانون اساسی در این مدت بیان نمودند. سعی می‌کنیم عین نطق‌شان را به دست آورده، در روزنامه درج کنیم. نزدیک غروب جمعیت با کمال آرامی متفرق شدند.»

«در مسجد شاه»

برای اظهار ضدیت با کارگران از طرف جمعی ولگردها که می‌خواهند خود را در مقامات عالیه جلوه دهند، جمعیتی در مسجد شاه دعوت شده بودند. بدو سید سقا خواسته نطق کند، دشمنان آزادی ممانعت از نطق او کرده، نمی‌گذارند مطالب حق خود را بگویند. بعد عده‌ای از ولگردها چند نفر را تشویق به نطق بر ضد کارگران می‌کنند. کارگران نیز مقابله به مثل کرده، هر کسی که سی خواسته شروع به نطق کند، به عنوانی مختلفه او را هو کرده، بالاخره کسی مرفق به نطق نشده. در خاتمه بعضی از مرتجعین بنای فحاشی به کارگران و نمایندگان آنها گذارده و حتی یک نفر از نمایندگان محترم کارگران را می‌زنند. کارگران نیز از این بی‌احترامی به جوش آمده، مقابله به مثل کرده، در نتیجه سیدمحمدعلی شوشتری و پسر حاجی محمدتقی سفارتی [بنکدار] معروف الحال به سزای بی‌احترامی که به کارگران نموده‌اند، رسیده از طرف جمعیت کتک می‌خورند.»

ما متحیریم دولت که تمام قوا از قبیل قشون، نظمیه، عدلیه و غیره در دست دارد، به چه علت به واسطه تثبیت به ولگردها و این قبیل اشخاص که مشرور عامه هستند، از حیثیت خود می‌کاهد و خود را در نظر عقلا کوچک و خفیف جلوه می‌دهد. حقیقت.»

«نمایش»

شب دوشنبه در سالن گراندهتل نمایش باشکوهی از طرف کارگران داده شد. اگرچه چند بیسی که قبلاً تهیه شده بود، از طرف مقامات مربوطه ممانعت شده

بود، معیناً در عرض یک روزه کارگران موفق به تهیه نمایش دیگر شدند. در بین نمایش استاد حسین سیاسی از طرف کارگران تبریک عید به حاضران گفته، بعد اسمعیل حروف چین نطق مختصری از طرف اتفاق جوانان ایراد نموده، تبریک عید اظهار کرد و نطق با غریب و فریادهای مرده باد اشراف پوسیده، نیست و نابود باد ظلم، زنده باد مساوات خاتمه پذیرفت.»

یک سال بعد، در ۱۱ ثور (اردیبهشت ۱۳۰۲) باز مراسم اول ماه مه از طرف کارگران ایران برگزار گردید که اخبار و گزارش‌های آن در روزنامه کار، ادامه‌دهنده راه روزنامه‌های حقیقت و اقتصاد ایران، منعکس شده است:
در سرلوحه شماره ۲۱ (۱۱ ثور ۱۳۰۲ = ۱ ماه مه ۱۹۲۳) کار این رباعی به چشم می‌زند:

ای کارگران عید شما امروز است

امروز برای کارگر نوروز است

روزی است که از طنطنه کارگری

سرمایه‌پرست در گداز و سوز است.

شیوا

از سرمقاله همین شماره، در سطور قبل سخن رفت. در این شماره در رابطه با مراسم روز اول ماه مه تنها یک خبر درج گردیده است، به قرار زیر:

«تقدیر و تشکر»

امروز کارگران مطابع طهران به مناسبت عید اول ماه مه اعتصاب نمودند. ما این اقدام مجدانه کارگران مطابع را که در حقیقت قاندين و مبرزین نهضت سوسیالیزم در ایران هستند و در این روز عید صدای خودشان را به گوش رفقای بین‌المللی خود می‌رسانند، تقدیس نموده، به ایشان و به توسط آنها به تمام کارگران ایران تبریک خودمان را می‌گوییم.
زنده باد کارگران ایران، پاینده باد اول ماه مه.»

در شماره ۲۲ (۱۴ ثور ۱۳۰۲) کار در ستون اخبار داخله چنین آمده است:

«تعطیل کارگران مطابع»

کارگران مطابع پریروز به پاس اول ماه مه و یادآوری از روز جنبش و هیجان کارگران عالم از کار دست کشیده، صدای کارگری خود را به گوش رفقای رنجبر

خود رسانیده، با کمال بشاشت آن روز را به سر برده، دو ساعت به غروب مانده از طرف دو نفر از کارگران در میدان توپخانه و محل سابق ایران آزاد نطقی مبسوط بر عالم کارگری بیان گردید.»

جشن در سفارت روس

در سفارت جمهوری روس پریروز مجلس جشنی منعقد و به یاد اول ماه موزیک و آلات موسیقی به نوازش درآمده، وزیر مختار روس، رفیق شویاتسکی نطقی بیان کرده که فریب دو ساعت ادامه یافت و در حین نطق، وزیر مختار دولت آلمان نیز تشریف آورده، تا غروب جشن ادامه یافته، سپس مفاد نطق را که قبلاً تهیه و طبع گردیده بود، در میان مردم توزیع نمودند.»

در شماره ۲۳ (۲۳ ثور ۱۳۰۲) کار این خبر درج گردیده است:

«به مناسبت اول ماه مه»

راپورت تلگرافی تبریز حاکی است که دیروز به مناسبت اول ماه مه، که عید کارگران است، قونسول دولت ساوتی در تئاتر ارامنه شب را از عده زیادی از اهالی و رؤسای ادارات دعوت نموده، نطق مفصلی کرده، پس از آن شروع به نمایش تئاتر گردید. تا ساعت یک بعد از نصف شب خاتمه یافت.»

و در شماره ۲۴ (۲۵ ثور ۱۳۰۲) کار چنین درج گردیده:

«نمایش کارگران»

بنا بر تصمیم اتحادیه مرکزی، کارگران روز اول ماه مه را به یادگار عید کارگران می‌خواستند جشنی بگیرند و در ضمن نماینده فرستاده [خواستند] از حکومت نظامی نیز کسب اجازه نموده باشند. حکومت نظامی نیز علاوه بر آن که اجازه نداد، نمایش را نیز به تعویق انداخته و اظهار می‌داشتند که کارگران اتحادیه را برای چه می‌خواهند؟»

در باره برگزاری مراسم اول ماه مه در سال‌های بعدی در منابع ذیل نیز مطالبی منعکس شده است: تاریخچه نهضت کارگری در ایران شکراله مانی (پیشین) و خاطرات اردشیر اواسیان، انتشارات حزب دموکراتیک مردم ایران، بی‌جا، آبان ۱۳۶۹، و نیز جلد اول اسناد تاریخی جنبش کارگری خسرو شاکری (پیشین)، ضمناً در آذین شماره

۲۷۴ (۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۴) مطلبی تحت عنوان «جشن ماه مه» در جای سرمقاله به چاپ رسیده است که به احتمال قوی به توسط شخص پیشه‌وری نوشته شده باشد:

«... کارگران ایران نیز بیست و پنج سال است که در این جشن بزرگ جهانی شرکت می‌کنند. در تهران ۱۲۹۹ [۱۳۰۱؟] به این مناسبت نمایش عظیمی داده شد. در مسجد سپهسالار نمایندگان کارگران سخنرانی بسیار جدی تشکیل داده، آرزوهای خود را که هشت ساعت کار و حفظ قانون اساسی و مشروطیت از مراد برجسته آنها بود، اعلان کردند. بعد از آن، همه ساله حتی در روزهای تاریک و مخوف سلطنت پهلوی همه ساله مراسم اول ماه مه اجرا می‌شد.

پلیس مختاری این روز را یادداشت کرده بود و می‌دانست که [این روز] روز شکار سیاسی است و در اثر تجربه فهمیده بود که به هر ترتیبی هست روز اول ماه مه از طرف کارگران تظاهری خواهد بود. این تظاهر به پلیس امکان خواهد داد عده‌ای را به دام بیندازد. اگر به دفتر اداره سیاسی مراجعه شود، معلوم خواهد شد که اغلب ترقیف‌ها در همین روز یا چند روز بعد از آن اتفاق افتاده است. جشن اول ماه مه در زندان قصر هم معمول بود. در آن جا هم آزادی‌خواهان زحمت‌کش با وجود فشار و تضییق طافت‌فرسا جشن می‌گرفتند و مطالبات خود را به زندان اعلان می‌کردند...»

در این جا بی‌مورد نخواهد بود اگر از مقاله دیگر «جوادزاده» سخن برود که تحت عنوان «۱۱ مای (= ۱ مه) در روزنامه کندی (۳۰ آوریل ۱۹۲۴) باکو، به چاپ رسیده است. وی در این مقاله خاطرنشان می‌سازد که اول ماه مه، ۲۴ سال پیش از آن [یعنی در سال ۱۹۰۰] تنها با شرکت ۱۳ نفر، آن هم به طور مخفیانه در شهر باکو برگزار شده بود. در زمان نگارش مقاله در ردیف جشن‌های رسمی حکومت [شوروی] درآمده است. او سپس نتیجه‌گیری می‌کند که «این ثابت می‌کند که طبقه فقرای کاسبه به صورتی جدی بیدار می‌گردد.»

متن کامل این مقاله در سیرجعفر پیشه‌وری (جوادزاده خلخالی)، سنجش اثر لرمی [منتخب آثار] باکو: ۱۹۶۵، آذربایجان روزنامه سینین نشریه سی. ص ۷۷-۱۷۶ به چاپ رسیده است.

غیر از اخبار و گزارش‌های مربوط به برگزاری نخستین جشن اول ماه مه در ایران، در روزنامه حقیقت اخباری از برگزاری این مراسم در سایر کشورها نیز درج گردیده که

سطوری از آنها نقل می‌شود:
در شماره ۷۲ (۱۴ اردیبهشت = ۵ مه)، گزارشی از تلگراف بی‌سیم در باره برگزاری مراسم اول ماه مه در مسکو:

«مسکو ۲ مه - عید اول مه از عصر ۳ آوریل شروع گشت. شب نشینی‌هایی که در کارخانجات و معادن [که] برای تذکار خاطره‌های گذشته تعطیل شده بود، با موفقیت انجام یافت. شب سی‌ام آوریل تمام شهر با بیرق‌های الوان و ریاحین تزیین شده بود.

صبح اول مه، مسکو رونق تازه به خود گرفت و ساعت نه صبح نرده عظیم رنجبران مسکو با ارکستر و سرودهای انقلابی به طرف «مرکز شهر روانه شدند. زن‌های کارگر با لباس‌های روشن و نوارهای سرخ بر سر و ردیف‌های جوانان در کوچه‌ها حرکت می‌کردند. کوچه‌های مسکو از جمعیت عظیمی مملو گشته و بیش از شصت هزار نفر در این عید شرکت جسته و عده جمعیت به مراتب بیش از سنوات قبل بود...»

در شماره ۷۳ (۱۵ ثور ۱۳۰۱) - حقیقت اخبار زیر در رابطه با برگزاری مراسم اول ماه مه ۱۹۲۲ در شهرهای مختلف اروپا درج گردیده:

«پاریس ۲ مه

از فراری که تلگراف بی‌سیم دولتی خبر می‌دهد، روز اول مه، کارگران فلزسازی و ساختمان و قسمت‌های دیگر اعتصاب کردند. در محله کارگران پاریس اغتشاشاتی به وقوع پیوست.

هانور ۱ مه

نمایشات اول مه در لندن یک غلبانی به عمل آورده، برای امداد به قحطی‌زدگان در کوچدها اعانه جمع می‌کردند.»

سن مارگاریت ۲ مه

عید اول مه با طرز مؤثری در ایتالیا به آخر رسیده، کارگران طرق آهن اعلان اعتصاب عمومی داده، فقط چند دستگاه واگون که فاشیست‌ها راه انداخته بودند، با اعتصاب مخالفت نمودند و قسمت‌های قشونی در بلاد ایتالیا تمرکز یافتند. لیکن مبینگ‌های کارگران با یک عظمت میمی تشکیل و جمله "فرونت (جبهه) واحد برای تقریب روسیه ساوینی" شعار نمایش دهندگان بود.»

خبری از شماره ۷۴ (۱۷ ثور ۱۳۰۱) حقیقت:

«اول ماه مه

لندن - بااستثنای، بوداپست که نمایش مه اکیداً ممنوع گردیده بود، کارگران در تمام پایتخت‌های عمده اروپا عید اول ماه مه را به تریبانات معموله و با نمایشات باشکوه گذرانیدند. در پاریس مأمورین دولتی و نظمیہ منتظر حدوث اغتشاشات و ایجاد زحمت بودند و به وسیله طیاره‌هایی که تلگراف بی‌سیم در آن‌ها نصب شده بود، مواظبت می‌کردند که مراکز اغتشاش را معلوم کنند. لیکن به استثنای یک مختصر تصادمی که در آن به عده کثیری از پلیس‌ها آزار رسید. اغتشاشات دیگری به وقوع نرسید. در لندن نمایشات خیلی منظم بود و یک اهمیت مخصوصی که نمایش در هید [هاید] پارک داشت، این بود که یک عده از کشیش‌ها در آن نمایش نطق کردند. تقاضاهای عمده کارگران اتحاد کارگران تمام دنیا و صلح بین‌المللی بود.»

۷۰. علی حیدر آقا کریم اوغلو قارایف (۱۹۳۸-۱۸۹۸). از سال ۱۹۱۹ به عضویت حزب کمونیست درآمد و سردبیری چند روزنامه کمونیستی را برعهده داشت. قارایف در دوران حکومت مساوات در جمهوری آذربایجان نماینده مجلس بود و از تریبون پارلمان برای پیش‌برد آراء خود و مبارزه با سیاست‌های دولت مساوات وسیعاً استفاده می‌کرد. بعد از حاکمیت شوروی در آذربایجان به عضویت کمیته موقت انقلابی آذربایجان و صدارت کمیته موقت انقلابی باکو انتخاب گردید و بعدها به کمپرسی خلق کار و کمپرسی خلق جنگ و امور دریایی و ... رسید. تاریخ مرگش تقویت‌کننده این گمان است که مضمون تصفیه‌های استالینی شده باشد.

۷۱. توسعه کوتاه‌مدت فعالیت‌های سیاسی در دوره بعد از کودتای ۱۲۹۹ به پیدایش احزاب و سازمان‌های چندی انجامید. غیر از حزب کمونیست ایران، که چند ماه پیش از وقوع کودتا نخستین کنگره خود را تشکیل داده بود، احزاب و سازمان‌های دیگری نیز اعلام موجودیت کردند و در فراکسیون‌ها و دسته‌بندی‌های مجلس فعالیت نمودند. هیچ کدام از حزب‌های یاد شده دارای زمینه اجتماعی قابل توجهی نبودند و چنان‌که روزنامه باکینسکی را بوجی در شماره ۴ ژوئیه ۱۹۲۲ به درستی متذکر گردید «حزب‌های ایران هرچند دارای همه نشانه‌ها و حتی برنامه حزبی هستند و بنا به معمول از روی حزب‌های مشابه اروپایی ساخته شده‌اند، تنها مفهومی هستند برای واژه حزب در سخن ... این‌ها در عمل گروه‌هایی هستند از چند نفری که می‌خواهند

فعالیت محدودی داشته باشند.»

به هر گونه حزبی را که در مجلس چهارم فعالیت داشتند و مورد نظر نویسنده مقاله بوده‌اند، می‌توان به قرار زیر معرفی نمود:

۱- اصلاح‌طلبان. اکثریت مجلس را تشکیل می‌دادند و به قول ملک‌الشعراى بهار از دموکرات‌ها و اعتدالی‌های قدیم و بی‌طرف‌ها و به‌طور کلی می‌توان گفت از محافظه‌کاران تشکیل می‌یافتند. رهبران معروفشان عبارت بودند از مدرس، تیمورتاش، نصرت‌الدوله فیروز و داور که غیر از مدرس همه از ارکان شکل‌گیری دیکتاتوری رضاخان شدند و سرانجام نیز زیر چرخ‌های اربابه همان دیکتاتوری نابود گشتند. دموکرات‌های مستقل، که طی نامه‌ای به امضای «راپطین کمیته دموکرات مستقل ایران» به نام‌های سیدعبدالحسین سلطانی و حبیب‌الله برزنی، که در حقیقت شماره ۷۲ (۱۴ ثور ۱۳۰۱) به چاپ رسیده، متذکر شده‌اند که «از افراد فرقه محترم دموکرات مستقل بیش از چند نفر در مجلس شورای ملی حضور نداشته، آنان نیز تاکنون عضویت فراکسیون اکثریت حاضره را قبول نکرده‌اند» در زمره همان اصلاح‌طلبان بوده‌اند. رهبران این به اصطلاح حزب، سید محمد تدین و ضیاء‌الواعظین بوده‌اند. به نوشته بهار، سردار سپه - که به مقام رئیس‌الوزرای رسیده بود - اختیار انتخابات دوره پنجم مجلس را به امیر لشکر خدایارخان و افراد حزب تازه تأسیس دموکرات مستقل سپرد. به عبارت دیگر مجلس پنجم را که راه سلطنت رضاخان را هموار کرد و اغلب نمایندگانش فرمایشی بودند، می‌توان دست‌پخت قزاق‌خانه و حزب دموکرات مستقل به حساب آورد. ملک‌الشعراء بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، پیشین، صص ۱۳۰ و ۳۰۷.

۲- سوسیالیست اونیفیه یا جمعیت اجتماعیون اتحادیون ایران از رهبران این حزب سیدمحمدصادق طباطبایی، حسین صبا، مدیر جریده ستاره ایران - و ناصرالاسلام - مدیر جریده شورا - قابل ذکر هستند. این گروه هم‌زمان با افتتاح مجلس چهارم به وجود آمد و با افزایش اقتدار رضاخان از میان رفت.

۳- حزب سوسیالیست دموکرات با سوسیال دموکرات، از بقایای جناح چپ حزب دموکرات - که متلاشی شده بود - تشکیل گردید. رهبر این حزب سلیمان میرزا اسکندری بود که بعدها از بنیان‌گذاران حزب توده شد. این حزب نیز پایگاه قابل توجهی در بین مردم نداشت و وجه عمده نمودش در فراکسیون پارلمانی اش متجلی می‌گشت. این حزب برخلاف نامش یک حزب سوسیالیستی کارگری نبوده، بلکه از منافع بورژوازی ملی و روشنفکران انقلابی مدافعه می‌کرد و در آن زمان یک حزب

دموکرات انقلابی به شمار می‌آمد.

۷۲. سمیتکو که به سنکو نیز شهرت داشت، نام مصفر «اسماعیل آقا» سرکرده ایل عبدویی از قبیله شکاک کرد است. جعفر آقا برادر وی در سال ۱۳۲۳ ق، به توسط نظام‌السلطنه مافی، والی وقت آذربایجان به خدعه کشته شد. سمیتکو از آن پس یاسی شد و سال‌ها در حدود سلماس و ارومیه و ماکو و خوی علم خردسری افراشت و دست به کشتار و غارت گشود. وی در این مدت به تفاریق از حمایت و پشتیبانی روس‌ها، عثمانی‌ها، انگلیسی‌ها و سرانجام ناسیونالیست‌های ترک برخوردار بود. سرانجام قلمه چهریق که مرکز عملیات او بود، بعد از بارها لشکرکشی در مرداد ۱۳۰۱ به دست نیروهای دولتی به فرماندهی سپهبد امان‌الله جهانبانی فتح گردید و طبل پیروزی به نام سردار سپه وزیر جنگ به صدا درآمد و او را پل‌های دیگر به تخت سلطنت نزدیک تر نمود. اسماعیل آقا بعد از شکست به خاک ترکیه فرار کرد. ولی بعدها تأمین گرفته، در سال ۱۳۰۷ به ایران بازگشت و سرانجام در تیرماه ۱۳۰۹ به قتل رسید.

۷۳. این جمله مبین این گمان است که نویسنده این مقاله نیز همان نویسنده مقالات «حفظ آزادی ...» می‌باشد.

۷۴. باکونین (۱۸۷۴-۱۸۱۴). انقلابی روس و یکی از آرمان‌پردازان آنارشسیم. وی بعد از پیوستن به انترناسیونال اول با جناح سوسیالیست آن از در تضاد درآمد و گوشتید تا آن را تجزیه نماید و در سال ۱۸۷۲ از انترناسیونال اول اخراج شد.

۷۵. کروپاتکین Kropotkin (۱۹۲۱-۱۸۴۲). از پایه‌گذاران مکتب آنارشسیم. یکی از آثار وی تحت عنوان بیان ظلم احتمالاً توسط سیدمحمد دهگان ترجمه شده، در چند شماره روزنامه حقیقت به طور پاورقی به چاپ رسیده است.

۷۶. در مطبوعات آن دوره در مورد احتیاج ایران به یک «بازوی توانا» و «مشت آهنین» و «منجی» و دیگر تماییر مشابه قلم‌فرسایی بسیار می‌شد. روشنفکرانی چون ملک‌الشعراى بهار چشم به خط افق دوخته بودند که گردی برخیزد و «از آن‌گورد صاحب کلاه می‌برآید!» خود وی در دیباچه تاریخی مختصر احزاب سیاسی اعتراف می‌کند که «من در بادی امر به این مرد فعال - رضاخان - نزدیک بودم و نظر به آن‌که تشنه حکومت مقتدر مرکزی بودم و از منفی‌بافی نیز خوشم نمی‌آمد، میل داشتیم به این مرد خدمت کنیم.» (ص ۱). اما بهار به مانند بعضی‌ها که در پی دیکتاتورهای چون نادر یا ناپلئون بودند، نبود، بلکه او در آرزوی ظهور یک جورج واشنگتن بود. وی در مقاله‌ای که در شماره اول روزنامه نوپار (۲ میزان ۱۳۰۱) نوشته، اشاره می‌کند به کتیک نمودن حسین صبا از دست رضاخان. گویا وقتی رضاخان، صبا را احضار کرده

و از وی پرسیده که این انتقادات را چرا از من کرده‌ای؟ جواب شنیده که «می‌خواهم که شما نادر بشوید!» و بهار اضافه می‌کند که:

«... تأسف داریم که چگونه سیاسیون و احرار ما غافل از اینند که در قرن بیستم کسی نمی‌تواند نادر یا بناپارت بشود و جریان ترقیات اجتماعی این اصل را محو نموده و به جای نادرها و بناپارت‌ها، واشنگتن می‌پروراند و صلاح بزرگان و رجال ما در نادر شدن نیست، زیرا نادرها در محیط امروزی قابل دوام نخواهند بود و روزنامه‌جاتی که بخواهند نادر درست کنند، مستحق همین معاملاتند!»

در همین راستا به مقاله‌ای تحت عنوان «به فرزند رشید ایران»، مندرج در شماره ۶۷ (۲۴ اسد ۱۳۰۱) روزنامه اقدام می‌توان اشاره کرد. مقاله مذکور با چنین عباراتی آغاز می‌گردد:

«به تو ای مایه امیدواری، به تو ای نمونه سلف و ای قائد نیک‌رأی و ای حامل لوی عظمت و مجد هیبت و توانایی و منجی ملت سرکوفته! به تو افتخار می‌کنیم که تنها شایان تقدیر هستی! ...»

و نمونه دیگر، سرلوحه شماره ۱۶ سال ۲ (۱۱ ثور ۱۳۰۲) روزنامه صاعقه می‌باشد که در آن این عبارات مطمئن پشت سر هم چیده شده است:

«آفتاب حقیقت از زیر ابر ظلمت خارج و افکار عموم ایرانیان را روشن نمود. یگانه ایران وطن پرست و احیاکننده نظام، مخرب اساس ملوک‌الطوایفی، آقای سردار سپه وزیر جنگ، پرده از روی اشتباهات برداشته و آنگلورفیلی سیدضیاء را اعلام نمودند. آری چنانچه ما کراراً نوشته‌ایم، رضاخان سردار سپه ایرانی و خون پاک ایرانیست در عروق او جریان دارد... هموطنان، قدر این نابغه عصر را دانسته، خدا را شکر کنید که اگر این وجود محترم نبودند، سیدضیاء ایران را به رایگان به اجانب تسلیم نموده بود. زنده باد علاقه‌مندان ایران! پاینده باد سردار سپه، سردار وطن پرست ایرانی!» و علی دشتی، که در فروردین ۱۳۰۱ به سردار سپه اندرز و تذکر می‌داد، دو سال بعد در شفق سرخ، مورخ ۱۹ فروردین ۱۳۰۳، پایه‌های تخت او را چنین رنگ و روغن می‌زد:

«پدر وطن رفت. آن کسی که بعد از دو قرن ضعف و مذلت و تفرق و تشتت

به ایران قوت و عزت و وحدت داده، روز گذشته از تیران بر از جنابت و غرض بیرون رفت ... سردار سپه پدر وطن است. سردار سپه نمونه روح مردانگی و شهامت و شجاعت ایرانی است. سردار سپه جانشین اردشیر بابکان و نادرشاه افشار است. سردار سپه قائد توانای ملیون و موضوع احترام و ستایش طبقات رنجبر و موجد نظام جدید ایران و ذاتاً یک نفر مصلح و ایران دوست ... است!»

روزنامه مورینگگ پست در روز ۱۷ مارس ۱۹۲۳، برای روزنامه‌های وابسته چنین سرمشق می‌داد:

«...ایران امروز مردی توانا و مبین‌پرست لازم دارد تا بتواند سکان کشتی شکسته‌اش را در دست گیرد.»

و در روز ۲۳ مه همان سال چنین جوسازی می‌کرد:

«...شخصیت برجسته و بااهبت وزیر جنگ در محیط تیره و تاریکت وزیران چون خورشید درخشندگی دارد.»

و این همه کسانی چون ایرج میرزا را چنین دچار توهم می‌کرد که چون:
تجارت نیست، صنعت نیست، ره نیست

امیدی جز به سردار سپه نیست!
۷۷. صاعقه یکی از روزنامه‌هایی که از سال ۱۳۰۰ انتشار می‌یافت. صاحب امتیاز و مدیر آن حسین متضر همایون بایندری بود. این روزنامه گو این که خود را «مستقل‌الافکار» معرفی می‌کرد، ولی خط مشی اساسی آن بر حمایت از استبداد رضاخان استوار بود. به عنوان نمونه می‌توان به اعلان تحریک‌کننده‌ای اشاره کرد که در شماره ۱۴ سال ۲ (۳ ثور ۱۳۰۲) صاعقه در باره حزب اجتماعیون (سوسیالیست) درج گردیده.

«یک ماده از مواد [نامه] اجتماعیون.

صفحه ۱۴.

۶. تبدیل تشکیلات زندگانی فردی به زندگانی اجتماعی و شناختن تمام افراد خانواده‌ها در حمایت و نظارت هیئت ... [کذا].

این به عین یکی از مواد مرام [نامه] کمونیست روسیه است که به فارسی ترجمه شده. مال، مال همه! اولاد، مال همه! عیال، مال همه!
درست دقت بفرمایید!

۷۸. در جلسات ۹۴ (۱۰ ثور ۱۳۰۱) و ۹۵ (۱۳ ثور) مجلس شورای ملی دوره چهارم، در پیرامون افزودن طول زمان دوره مجلس - که بنا به ماده ۵۰ قانون اساسی ۲ سال تعیین شده بود - مذاکراتی صورت گرفت و سرانجام پیشنهاد عده‌ای از نمایندگان که به قرار زیر بود، تصویب شد:

«اما امضاکنندگان پیشنهاد می‌کنیم که در اصل تمدید رأی گرفته شود، و در کیفیت علیحده صحبت شود.»

گروهی از نمایندگان و از آن جمله سلیمان میرزا به جهت این که راه دستبرد به قانون اساسی گشوده می‌شد، با مطرح شدن مسئله تمدید مخالفت کردند. مقاله «تسدید تصویب شد» در رابطه با تصویب پیشنهاد فوق نگارش یافته است.

۷۹. در همان روز انتشار مقاله «ما معلم لازم داریم نه مستشار»، سرمقاله‌ای تحت عنوان «مسئله جلب مستشاران آمریکایی» در شماره ۲۲ شفق سرخ علی دشتی منتشر شد. در این مقاله برای «جلب مستشاران آمریکایی» که مقدماتش از کابینه نخست قوام‌السلطنه شروع گردیده بود، چنین استدلال شده بود:

«اما مستشار چون فرنگی است و مخصوصاً شاپو هم به سر می‌گذارد. دیگر نه فلان جریده‌نگار، نه فلان ملاذالاسلام، نه آقای وکیل، نه هم سیاست بافان منفعت‌جویی به او کاغذ توصیه نخواهند نوشت و هیچ‌گونه توفعی از وی نخواهند داشت. بیش‌تر از همین نقطه‌نظر است که ما جلب مستشارهای خارجی را با نظر بدبینی نگاه نکرده و این که مخصوصاً از آمریکا به استخدام مأمورین مالیه مبادرت کرده‌اند، خوشنودیم. البته ما در میان ملل متمدنه بیش‌تر از همه به آمریکا حسن‌ظن داریم! برای این که تصور می‌کنیم سیاست مستعمراتی را در این قسمت از مشرق زمین تعقیب نخواهند نمود و امتحاناتی که شوستر و رفقای او به ایران داده‌اند، ما را امیدوار می‌کند که مستخدمین جدید هم با همان فعالیت و صمیمیت و عدم اعتنا به سیاست‌های دول اروپایی به ادای وظیفه خود قیام خواهند کرد...»

گذشته از جرایدی چون شفق سرخ که از مواضع سیاسی شناخته شده‌ای برخوردار بودند، بعضی از چهره‌های صادق، اما کوتاه‌بین نیز که به قول پیشدوری گرفتار «او هام راجع به دوستی آمریکا» شده بودند، مانند فرخی یزدی به مناسبت ورود میلیسو به

ایران، در روزنامهٔ خود [طوفان]، سال ۲، شمارهٔ ۳۱، ۲۸ عقرب (آبان) ۱۳۰۱ [خیرمقدم] می‌نوشتند:

بالاخره پس از آن همه انتظار و امید، شب یک‌شنبه دکتر میلسبو به همراهی شوق و شرف قلبی آرزومندان اصلاحات که فرسنگ‌ها راه او را استقبال و تجلیل می‌نمودند، وارد طهران شد. ورود این میهمان عزیز که از چندین ماه به این طرف با کمال بی‌صابری انتظار می‌رفت، آغاز یک دورهٔ جدید برای تاریخ ایران شروع خواهد نمود.

آزادی‌خواهان و عناصر استقلال‌طلب مدت‌هاست که انتظار خویش را متوجه ممالک متحدهٔ امریکا نموده و برای تنظیم ادارات و به کار انداختن منابع اقتصادی خود استمداد نموده‌اند.

دولت آزاد آمریکا نیز همیشه با مساعدت‌های معنوی تقاضاهای ملت ایران را اجابت نموده و پیوسته سعی می‌کرده است که روابط مستقیم و بادوامی بین دو ملت نجیب احداث نماید.

در خلال همین کشمکش محبت‌آمیز، سیزده سال پیش هیئت مأمورین آمریکایی در تحت ریاست مستر شوستر به ایران وارد گشتند.

آن مستشار محبوب پس از مختصر زمانی توقف اجباراً ایران را ترک گفته و روز حرکت او آزادی‌طلبان مملکت مانند خانواده‌ای که عزیزترین اولاد آنان عازم مسافرت طولانی باشد با چهرهٔ پژمرده و غمگین بی‌اختیار اشک خود را بدرقهٔ راه او نمودند» و باز هم در چنین فضایی بود که عارف قزوینی سروده:

ننگ آن خانه که میهمان ز سر خوان برود

جان نثارش کن و مگذار که میهمان برود

گر رود شوستر از ایران رود ایران بر باد

ای جوانان مگذارید که ایران برود

به جسم مرده جانی، تو جان یک جهانی

تو گنج شایگانی، تو عمر جاودانی

خدا کند بمانی، خدا کند بمانی!...

اما فرخی مدتی بعد به اشتباه خود پی برده، در بارهٔ میلسبو چنین سرود:

ایبن غنچهٔ نوشکنده خوش واشده است

و ایبن غورهٔ نارسیده حلوا شده است

آن را که برای نوزکری آوردیم
دیبری نگذشته است که آفا شده است

دکتر محمد مصدق در نطق خود در جلسه ۲۸ آذر ۱۳۲۳ مجلس در باره استخدام و اختیارات میلسو که بعدها هم با همان اختیارات سابق در ایران به کار پرداخت، چنین گفت:

«در سال ۱۳۰۱ شمسی که دولت وقت [قوام السلطنه] لایحه قانونی استخدام دکتر میلسو را به مجلس پیشنهاد کرد و ماده ۸ آن در ۴ اسد [مرداد ۱۳۰۱] بدین طریق گذشت: «دولت ایران بدون تصویب کتبی وزیر مالیه و رئیس کل مالیه، مطلقاً تعهد مالی نخواهد کرد و همچنین دولت تعهد می‌کند که هیچ مخارج دولتی یا انتقال وجوه عمومی نخواهد شد، مگر به امضای وزیر مالیه و تصدیق رئیس کل مالیه [میلسو]». من دانستم که قرارداد وثوق‌الدوله به صورت دیگری اجرا می‌شود. والا معنا ندارد که برای دولت ایران قیمی معین شود که بدون تصویب او نتواند تعهدی کند...»

۸۰. منظور کسانی چون سیدمحمدعلی شوشتری، عباس خلیلی، علی دشتی، زین‌العابدین رهنما، تدین و ... است که زمانی معمم بودند.

۸۱. مشفق کاظمی در مقاله طنزگونه‌ای تحت عنوان "فوق‌العاده، فوق‌العاده" در مجله ایوانشیر برلین، پس از اشاره به این گونه فوق‌العاده‌ها، از "فوق‌العاده‌ای" نام می‌برد که چاله‌میدانی‌ها منتشر ساخته بودند. به مناسبت اشاره‌ای که در آن به روزنامه حقیقت شده، قسمتی از آن نقل می‌شود:

«... چون مدیر لامصب حقیقت برخلاف دین حنیف اسلام چیزی نوشته و از این رو توهین به مصب ما چاله‌میدانی‌های یک جو غیرت دار، وارد آورده، لذا حکومت سوسیالیستی شوروی محله چاله‌میدان برای تنبیه مدیر مزبور و تنبیه اقارانش او را به یک مرتبه حمل کردن نخل در روز بیست و هشتم صفر مجبور می‌نماید.» (شماره ۸، نمره جمادی‌الآخر ۱۳۴۱، صص ۱۴-۲۱۳).

لازم به تذکر است که در شماره ۷۷ (۲۱ اردیبهشت ۱۳۰۱) حقیقت مطلبی تحت عنوان «رفقای چاله میدان» به چاپ رسیده است که مؤید نوشته فوق می‌باشد:

«روز گذشته فوق‌العاده‌ای از طرف اتحادیه هیئت چاله میدان منتشر شده است.

در لایحه مزبور جراید ستوه ایران، جهان زنان، مین، اقدام و حقیقت را مورد حمله قرار داده و آن‌ها را مخالف مذهب اسلام می‌خوانند. ما تعجبی نداریم که اغلب آن رفقا سواد کامل ندارند که به خوبی مقالات جراید را خوانده، بعد حکم بدهند. معینا ما احساسات ساده این رفقای عوام را تمجید می‌کنیم. ولی لوطیانه از آن رفقا سؤال می‌کنیم که آیا این افکار از خودتان است یا دیگران [آن‌ها را] به شما القا کرده و شما را آلت کرده‌اند؟ روزنامه ما برای بدبختی شما، فقر و فاقه شما فریاد می‌کند و اگر به انصاف نظر کنید، خواهید دید که دوستان شما و طرفداران اسلام این‌ها هستند و اشخاصی که شما را گول می‌زنند، دشمن سعادت فقرا و مخرب اسلام هستند. در خاتمه جراید آزادی خواه را متنبه می‌کنیم که نفاق آزادی خواهان ممکن است اوضاع میدان توپ‌خانه را تجدید کند. زیرا همان عوامل مثل مقتدر نظام (سردار اعتماد امروز) و میرزا عبدالله واعظ و دیگران سلسله جناب این اوضاع هستند!»

۸۲. ده سرمقاله‌ای که از این جا شروع می‌شود در رابطه با استعفای مشیرالدوله و دوره بحران و بالاخره تشکیل کابینه دوم قوام‌السلطنه نوشته شده‌اند. از این میان دو مقاله آخر امضای پرویز را در زیر خود دارند و بنا به قراینی می‌توان احتمال قریب به یقینی داد که نویسنده سرمقاله‌های دیگر هم پرویز بوده باشد. در این جا خلاصه تحولاتی را که با استعفای مشیرالدوله در ۱۸ اردیبهشت شروع و به معرفی کابینه قوام در ۲۶ خرداد به مجلس منجر می‌گردد، خلاصه‌وار مرور می‌کنیم تا زمینه نگارش مقالات روشن گردد.

رضاخان که درصدد بود از وزرات جنگ به ریاست وزرای ارتقا یابد، برای واداشتن مشیرالدوله به استعفا زمینه‌چینی‌هایی می‌کرد که بالاخره به نتیجه رسید و مشیرالدوله در ۱۸ اردیبهشت استعفا داد. مجلس استعفا او را نپذیرفت و بعد از جروب‌بحث زیاد، در ۲۴ اردیبهشت به ادامه ریاست وزرای او اظهار تمایل نمود و احمد شاه در ۲۹ اردیبهشت فرمان ابقای مشیرالدوله را در ریاست وزرای امضا کرد. مشیرالدوله درصدد تشکیل کابینه برآمد، اما ملاحظه توقعات پایان‌ناپذیر رضاخان در مورد ترکیب کابینه او را بار دیگر در ۲ جوزا (خرداد) وادار به استعفا کرد و بنابراین بحران باز ادامه یافت. سرانجام مجلس بعد از تأیوس شدن از مشیرالدوله در ۱۶ خرداد برای رئیس‌الوزرای قوام‌السلطنه اظهار تمایل کرد. فرمان رئیس‌الوزرای قوام در ۲۱ خرداد به او ابلاغ گردید و او کابینه خود را در ۲۶ خرداد به مجلس معرفی

نمود.

۸۳. سیدکاظم سرکشیک‌زاده، مدیر روزنامه دست راستی اتحاد و مسیروهایم [یا حیم]، مدیر داخلی همان روزنامه، هر دو به ادعای روزنامه حقیقت و شواهد و آثار دیگر در دوره‌ای از فعالیت‌های سیاسی خود با نمایندگان بریتانیا در ایران همکاری داشته‌اند. و هر دو نیز - اولی از لاهیجان و دومی به نام نماینده کلیمی‌ها به مجلس پنجم - که انتخاباتش به طورکلی به دست نظامیان دست‌نشانده رضاخان صورت گرفت - فرستاده شدند و در بازی جمهوری و انتقال سلطنت از قاجاریه به پهلوی مشارکت داشتند. با این حال آن دو همیشه با دستگامی که برکشیده آن بودند همراهی نداشتند، کمالین که در سرنامه خوزستان که به نام رضاخان - گویا به توسط دبیر اعظم بهرامی در سال ۱۳۰۳ نوشته شده - از آن‌ها چنین یاد شده است :

«... اما من [رضاخان] از اقلیت خیلی تعجب نداشتم، زیرا که آن‌ها مدتی بود با من مخالفت می‌کردند و آشفته پول شده بودند. حیرت و خشم من از اعمال چند نفر دیگر بود که در حضور من موافق و خادم و در غیاب مخالف و خائن بودند. [زین‌العابدین] رهنما، سرکشیک‌زاده، میهن، داور به همراهی یک نفر یهودی موسوم به هایم که مسیر ترقیاتش معلوم است، حرکتانی کرده‌اند که مستقیماً بر ضرر ایران و برخلاف من بود... این‌ها در ظاهر رفیق و کلای صالح و اکثریت مجلس و در باطن همراه اقلیت و آژان سفارت‌خانه و مزدور مؤسسه نفت و جلالت [۹] شیخ محمره [خزعل] بودند...» (تهران: مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی، ج ۲، ۱۳۵۳، ص ۱۲۹)

در هر صورت هایم در ماجرای نرطنه سرهنگ فولادین بر ضد رضاشاه دستگیر و زندانی و بعد از چند سال در زندان اعدام شد. اما سرکشیک‌زاده به مانند زین‌العابدین رهنما، جان سالم از مهلکه به در برده، تا سال ۱۳۳۰ زنده ماند. وی بعدها نام خانوادگی اتحاد را برای خود انتخاب کرد و غیر از مدیریت هفته‌نامه فکاهی امید کتابی تحت عنوان وقایع مهم تاریخ در دو جلد و در سال‌های ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ تألیف نمود. پیشه‌وری که در دوره رضاشاه با هایم هم‌زندان بود، از هایم به نیکی یاد کرده است :

«از میان یاران مرحوم فولادی، هایم ... به عقیده من مرد قابل توجهی بود. او هفت سال تمام سر قول خود ایستاده، حاضر نشد سؤالات بازجویان را جواب بدهد. می‌گفت: من هنگام بازداشت وکیل مجلس شورای ملی بودم و قانوناً

مصونیت داشتم و می‌توانستم در هرگونه امور سیاسی مداخله کنم. وانگهی من نظامی نیستم که کارم در محکمه نظامی رسیدگی بشود. یا وجود این پرایش وکیل تسخیری تعیین کرده، پس از هفت سال زجر و مشقت اعدامش کردند...
 هایم تحصیلات عالی رسمی نداشت، ولی مرد مطالعه و کتاب بود. فارسی و عربی (لهجه شامات) را خوب حرف می‌زد و فرانسه و انگلیسی را به اندازه‌ای که از کتاب استفاده بکند، بلد بود...

شایع بود که از طرف حزب صهیونیست کلیمیان ماهی در حدود پنجاه یا شصت تومان برای مخارج هایم داده می‌شود. من او را خارج از زندان ندیده بودم و ارادتی هم نسبت به او نداشتم. وقتی سردبیر روزنامه اتحاد بود، شهرت خوبی نداشت و اول پیدایش سردار سپه از طرفداران جدی او محسوب می‌شد. از این نظر آزادی‌خواهان نسبت به او بدبین بودند. با وجود این او را یکی از زندانیان سیاسی مثبت باید شمرد. شوخی نیست، هفت سال استقامت، هفت سال سر قول خورد ایستادن و تسلیم نشدن، هفت سال انزوا و گوشه‌گیری و تنها به سر بردن کار هر کس نیست. این قبیل کارها اراده، توانایی و بردباری محکمی می‌خواهد...» یادداشت‌های زندان، پیشین، صص ۹۳ و ۹۵.

۸۴. کارگر قورخانه که درج نامدانش در شماره ۷۴ (۱۷ ثور ۱۳۰۱) حقیقت سروصدای زیادی برانگیخت، کارگر ستم‌دیده‌ای بود به نام محمدحسن که برای رساندن فریاد دادخواهی خود به گوش مردم و اولیای امور، چند روز بعد از عید نوروز ۱۳۰۱ در صحن حضرت عبدالعظیم متحصن شده بود. پیش از انتشار نامه مذکور در روزنامه حقیقت، نخستین شکایت‌نامه او در شماره ۶۰ (۲۶ حمل ۱۳۰۱) حقیقت درج گردیده بود. متن شکایت‌نامه مزبور به قرار زیر بود:

«فریاد در صحن حضرت عبدالعظیم»

هیئت محترم دولت، وکلای دارالشورای ملی، بگانه علاقه‌مند به قوای نظامی آقای وزیر جنگ. با این بنده که یک نفر از متخصمین قورخانه می‌باشم، به واسطه مظالم ناگفتنی سردار اعتماد، رئیس قورخانه قریب ۱۵ روز است که در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم متحصن بوده و تسویه محاسبه خود را از دایره محاسبات آن اداره خواستار شدم ... [لذا تصمیم گرفتم] ناله مظلومانه خود را از اعماق قلوب جریحه‌دار خود به سمع اولیای امور و طرفداران بیت‌المال ملت فقیر برسانم. چون برای رساندن عرایض خود وسیله‌ای به غیر

از صفحات جراید ندیدم، لذا به درج عرض حال میادرت ورزیدم و اینای حق خود را جداً و قویاً خواستار بوده، توجهات مخصوصه وزیر جنگ را منمنی می‌باشم. در خاتمه برای اطلاع علاقه‌مندان به اصلاح مملکتی، به صدای بلند می‌گویم که هر وقت محکمه صالحه دیده، تأمین جانی و مالی برای خود مشاهده نمایم، اختلاسات پی در پی رئیس محترم قورخانه را بکان یکان اظهار و مدلل خواهم نمود.

محمدحسن کارگر قورخانه.

در قسمتی از نامه سروصدانگیز بعدی وی که گفتیم در شماره ۷۴ به چاپ رسید، چنین آمده بود:

«... تقریباً پنج شش ماه است که حساب مرا معوق گذارده و مطالباتم را نگاه داشته‌اند. در صورتی که مبالغی مقروض هستم و با این که سردار اعتماد از دولت گرفته، طلب مرا نداده و این است که ناچار مدتی در حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام متحصن شده‌ام... اگر چه چشم ما کارگرها به قدری نیست که ظالمی بالاتر از سردار اعتماد را ببینیم، ولی اگر درست تصور کنیم، تقصیر از سردار اعتماد نیست. مقرر آن‌هایی هستند که سردار اعتماد درست می‌کنند. اگر حسابی درکار بود و من تأمین مالی و جانی داشتم، معلوم می‌کردم که سردار اعتماد چه خیانت‌ها کرده، و چقدر مایه ملت را برده و خورده است... استاد محمدحسن ریخته‌گر.»

در همین نامه روی این نکته انگشت گذاشته شده بود که در قورخانه سیصد چهارصد کارگر زحمت می‌کنند و سردار اعتماد یک دسته بیکاره و مفتخور به نام‌های رئیس و سرکار درست کرده که هر یک ده بیست برابر یک کارگر موجب می‌گیرند. سه روز بعد از درج نامه محمدحسن، خیر دیگری در شماره ۷۶ حقیقت جلب توجه می‌کند:

«کارگران قورخانه»

روز گذشته جمع کثیری از کارگران قورخانه به هیئت اجتماع به اداره آمده و مکتوبی رد بر مکتوب آقا محمد حسن ریخته‌گر... به امضای ۹۳ نفر برای درج در روزنامه به اداره آوردند.»

روزنامه بعد از درج خبر فوق، خود چنین علاوه می‌نماید:

«باید همان‌طور که آقا محمدحسن با مدرک به اسم و رسم خرابی‌ها را نوشته است، سردار اعتماد هم به طریق واضح نسبت‌هایی را که به او داده‌اند، رد کند و الا تکذیب چند نفر بدون اظهار دلیل پذیرفته نیست.»

بالاخره در ستون «حیات رنجبری» شماره ۹۵ (۲۱ جوزا ۱۳۰۱) حقیقت‌نامه دیگری از همان کارگر قورخانه به چاپ رسیده است که به جهت داشتن ارتباط با مطالب فوق، قسمتی از آن نقل می‌گردد:

«مزد جنایت»

خیلی متأسفم که به واسطه درج لایحه بنده راجع به قورخانه و کشف اعمال سردار اعتماد (سردار مقتدر زمان محمدعلی میرزا) می‌خواست‌اند روزنامه حقیقت را که زبان حق‌گیری کارگران است، توقیف کنند. بنده تصور می‌کردم که پس از کشف خیانت‌ها، سردار اعتماد محاکمه و مجازات می‌شود و آقای سردار سپه این لکه ننگ را از دامن وزارت جنگ پاک می‌کند. ولی افسوس که دست خیانت‌کار قوی است. خصوصاً خیانت‌کاری که دو کرور دزدی کرده ... عجالتاً وجود حکومت نظامی و اجرا نشدن قانون اساسی اگر برای همه مردم ضرر داشته باشد، برای آقای سردار ضرر ندارد و تاکنون از حکومت نظامی و نبودن قانون فایده برده و به قول خود سردار اعتماد حالا که کش کش است، باید برد و خورد و هر کس نبرد و نخورد از کیهانش رفته است.

محمدحسن ریخته‌گر - کارگر قورخانه.

در یکی از سرمقاله‌های شفق سرخ ش ۲۴ (۲۱ ثور ۱۳۰۱) تحت عنوان «علت استعفای مشیرالدوله» بعد از مقدمه‌ای در باره این که تندرود مطبوعات و آتش بیاران، آقای سردار سپه را واداشتند که از رئیس‌الوزرا بخواهند که از مطبوعات جلوگیری شود، چنین آمده است:

«... این قضیه چندان طولی نکشید که مقاله‌ای راجع به قورخانه در یکی از نمرات اخیر حقیقت منتشر گردید و چندان در نظر آقای سردار سپه مطبوع واقع نشد. از این روی به توسط کلنل سالار نظام توقیف جریده حقیقت و مدیرش را از رئیس‌الوزرا تقاضا کرده بردند. آقای مشیرالدوله به توسط آقای مدیرالملک (به علت این که شاید سالار نظام نتواند بی‌نام را تبلیغ نماید) به آقای وزیر جنگ اطلاع دادند که لازم است در این موضوع یک فکر کلی نموده و مندرجات

جراید را به وسیله قانون کلی محدود [کرد] و این اقدام تنها نسبت به جریده حقیقت چندان حسن اثر نخواهد داشت. از این جا علت استعفای آقای مشیرالدوله شروع می شود. زیرا در همان شب محمودآقاخان حکومت نظامی به هیئت وزرا آمده و می گوید که "آقای سردار سپه می گویند جریده حقیقت را توقیف کنید والا فردا می سپارم که شمار را به دربار راه ندهند" در این صورت فقط یک فکر برای مشیرالدوله باقی می ماند. یعنی تلگراف خود را با شرح وقایع و علل آن را نوشته و رمز نموده، قبل از ظهر دوشنبه به اعیلحضرت مخابره می کنند...»

این حادثه در کتاب هایی چون جلد دوم تاریخ بیست ساله، خاطرات و خطرات، تاریخ احزاب سیاسی، جلد سوم شرح زندگانی من عبدالله مستوفی و نیز در تلاش آزادی باستانی پاریزی و ... منعکس شده است. بالاخره یک روز بعد از انتشار نامه فوق در حقیقت به دنبال پیام هایی که بین رضاخان و مشیرالدوله رد و بدل می شود، مشیرالدوله در روز ۱۸ ثور استعفای خود را با تلگراف به احمد شاه که در اروپا به سر می برده، مخابره می کند و از این تاریخ یک دوره بحران ۳۹ روزه پیدا می شود که در روز ۲۶ جوزا (خرداد) با معرفی کابینه قوام به مجلس به پایان می رسد. ۴ روز بعد از استعفای مشیرالدوله، در مجلس در این مورد، از رضاخان توضیح خواسته می شود و او زیرکانه پاسخ می دهد که پیغام من چنین بود: «اگر از روزنامه جلوگیری نشود، ما را به دربار هم راه نخواهند داد!»

۸۵. خطر تجزیه جنوب هنوز در سال ۱۳۰۱ شمسی کاملاً بی طرف نشده بود که روزنامه حقیقت آن را بارها مطرح می کرد و به ویژه دو مقاله مستقل در این رابطه تحت عناوین «اتحادیه ایلات جنوب» و «مسئله تجزیه جنوب» در آن روزنامه مطرح شد. ولی بعداً پایه پای قدرت یابی رضاخان صورت مسئله دگرگون گردید.

۸۶. منظور از سردار اقدس شیخ خزعل معروف است که دارای القاب و نشان های مختلف از جمله نشان سنت میشل و سنت ژرژ از دولت بریتانیا بود. وی ۲۹ سال زیر سایه بریتانیای کبیر بر خوزستان زرخیز فرمان راند و بعد از جنگ جهانی در صدد تجزیه آن سرزمین و تشکیل سلطنتی مستقل در آن جا برآمد که تغییر شرایط جهانی این امکان را به وی نداد. تغییر سیاست انگلیس در ایران باعث شکست او در سال ۱۳۰۴ از رضاخان شد و بعد از آن به صورت تبعیدی در تهران تحت نظر زندگی کرد و سرانجام در ۱۳۱۵ به دستور رضاخان مخفیانه در ۷۵ سالگی خفه کرده شد.

۸۷. در حالی که روزنامه حقیقت از وثوق السلطنه چنان تصویر منفی ای ترسیم می کرد و

شکایات زیادی از زورگویی و فعال مایشائی او در صفحات حقیقت منعکس شده. روزنامه اقدام در شماره ۵۶ (۹ اسد ۱۳۰۱) خود او را چنین می‌ستاید:

«یک حاکم نجیب»

آقای وثوق‌السلطنه چند روز است وارد مرکز شده و اغلب رجال و علما به دیدن ایشان رفته‌اند.

اقدام: همان طور که ما آفت جان غارتگران و مسبب سیه‌روزی ایران هستیم، همان طور که به قدح و مذمت دزدان اجتماعی و اشراف نالایق مبادرت می‌کنیم، از تقدیر خدمات صالحین و حکام نیک‌سیرت هم خودداری نمی‌کنیم. ما را بدو امر باور نمی‌کردیم آقای وثوق‌السلطنه به این اندازه حسن سلوک و نجابت و طهارت نمایش دهد که واقعاً مستوجب ستایش اهالی گیلان، بلکه سایر ایرانی‌ها گردند... ما تمام حکام را به پیروی از ایشان دعوت می‌کنیم.»

روزنامه سیاست هم که عباس اسکندری آن را منتشر می‌ساخت و روزنامه‌ای بود میانه‌رو، در شماره ۳۹ (۱۳ سرطان ۱۳۰۱) عثمان نظر اقدام را در باره این حکمران مزبور ابراز کرده است:

«آقای وثوق‌السلطنه حکمران با کمال جدید مشغول به رسیدگی به امورات [است] و حقیقتاً در مدت این چند سال دوره مشروطیت گیلان چنین حاکمی رئوف و مهربان به خود ندیده است.»

۸۸. سیدمحمدعلی شوشتری جزایری یکی از دسته‌گردان‌های آن دوره بود که در بازاریبندی و بدهم زدن اجتماعات ید طولایی داشته و در دوره‌های ۵، ۱۶ و ۱۸ نماینده فرمایشی استرآباد و از بستگان خاص رضاخان بوده است. وی هم‌زمان با انتشار روزنامه حقیقت، روزنامه کم‌تیراژ کردار را که بنا به نوشته روزنامه حقیقت ارگان هوچی‌ها بوده، منتشر کرده است. در شماره ۷۴ (۱۷ ثور ۱۳۰۱) حقیقت اعلان‌گونه‌ای به قرار زیر درج شده است:

«تأسیس در الفحاشی جدید»

خاطر عموم را مستحضر می‌داریم اگر چنان‌چه مایل هستید که در بهترین مؤسسه فحاشی داخل شوید و فحاشی و هرزه‌گویی و بداخلاقی را به درجه اکمل برسانید، به آدرس ذیل مراجعه فرمایید.

خیابان ناصریه، اداره جریده کردار.»

و چندی بعد در تکمیل همین موضوع در حقیقت شماره ۸۵ (جوزا ۱۳۰۱) چنین نوشته‌ای جلب توجه می‌کند:

«فوق العاده هوچی‌ها به اسم کردار»

سید محمدعلی شوشتری!!! از آن کارها نتیجه نگرفت، حالا از راه فوق العاده (نویسی) می‌خواهد نتیجه بگیرد. دیشب مشغول نوشتن سوژه فوق العاده بود که صفحات روزنامه ما بسته شد والا موضوعش را می‌نوشتیم! پیش از این در توضیح شماره ۶۹ دیدیم که همین سید شوشتری در رأس عده‌ای از ارادل و اوباش درصدد به هم زدن اجتماع کارگران در اول ماه مه ۱۹۲۲ در مسجد شاه برآمد و در نتیجه از دست کارگران کتک هم خورد. در حقیقت شماره ۸۲ (۳ جوزا) نیز چشمه‌ای دیگر از هنرنمایی‌های وی درج گردیده است:

«میتینگ»

روز گذشته عصر بر حسب اعلانی که از طرف ملیون قبلاً منتشر شده بود، جمعیت مردم در مقابل نظمیة اجتماع نمودند. در موقعی که آقای حاجی میرزا یحیی [دولت‌آبادی] می‌خواست شروع به نطق کند، سید محمدعلی شوشتری و دو سه نفر از هم‌دستانش که قبلاً نقشه ترتیب داده بودند، شروع به فحاشی می‌کنند که شماها پول گرفته‌اید می‌خواهید میتینگ بدهید. در همین موقع فال و مقال بالا گرفته، سید مزبور به ناطق حمله می‌کند و آزان‌ها او را رد می‌کنند و در ضمن نیز یکی از رفقای همین سید به طرف آقای کازرونی وکیل محترم مجلس شورای ملی که در آن جا ایستاده بودند، حمله‌ور می‌شوند و در نتیجه گویا از طرف توصیه می‌شود که امروز میتینگ را موقوف دارند تا کابینه تشکیل شود.»

یحیی دولت‌آبادی در خاطرات خود شمه‌ای از حرکات گروه‌های فشار معروف به هوچی که توسط ادارات نظمیة سازمان‌دهی و هدایت می‌شدند، برشمرده است. یحیی دولت‌آبادی، (پیشین) ج ۴، صص ۸۶-۲۸۵.

۸۹. منظور از «مکتوب م. ج.» مقاله میرجعفر - جوادزاده [پیشه‌وری] تحت عنوان «سید ضیاءالدین» است که در شماره ۹۶ (۲۲ جوزای ۱۳۰۱) حقیقت، ۶ روز پیش از انتشار مقاله «کابینه جوان» درج گردیده بود. ولی جلوتر برده شدن مقاله اخیر به دلیل ارتباطش با مقالات مربوط به سقوط دولت مشیرالدوله و ظهور دولت قوام‌السلطنه.

بعد از مقاله مذکور قرار داده شده است.

۹۰. میلیوکوف Milyukov (۱۸۵۹-۱۹۴۳) رهبر حزب کادت، گوجکوف Guchkov

(۱۸۶۲-۱۹۳۶) رهبر حزب اکتبريست‌ها.

۹۱. از این جمله و چند جمله آغاز مقاله چنین برمی‌آید که نویسنده این مقاله نیز پرویز

[پیشه‌وری] بوده باشد.

۹۲. اشاره است به قرارداد ۱۹۰۷ بین انگلیس و روسیه تزاری که به موجب آن ایران به

مناطق نفوذ و قدرت استعمارگر و یک منطقه به ظاهر بی‌طرف تقسیم شده بود.

۹۳. اشاره است به پیمان دوستی بین ایران و شوروی که در فوریه ۱۹۲۱ در مسکو به

امضای نمایندگان رسمی دو دولت رسید.

۹۴. منظور از امین‌مالیه ورامین شخصی غلام رضاخان نامی است که با سوءاستفاده از

مقام خود - ریاست مالیه خوار و ورامین - علی‌اکبر داور را به نمایندگی مجلس چهارم

رسانید. ملک‌الشعراى بهار در نامه مفصلی که تحت عنوان «حقیقت داشته باش.

انتخاب خوار و ورامین» در شماره ۶۹ حقیقت به چاپ رسانده، گوشه‌هایی از

سوءاستفاده‌های آن وکیل تراش را متذکر شده است. در چند شماره دیگر حقیقت نیز

نامه‌های مختلف اهالی ورامین در باره زورگویی‌ها و سوءاستفاده‌های شخص مذکور

درج گردیده است.

۹۵. رشید یاسمی سلسله مقالاتی تحت عنوان «ژنی‌های حقیقی و دروغی» در ستون

«انتقادات ادبی» روزنامه شفق سرخ، از تاریخ ۲۱ ثور ۱۳۰۱ به بعد انتشار می‌داد.

هم‌زمان با انتشار این مقاله، دو مقاله از میرزاده عشقی تحت عنوان «پنج روز عید

خون» در شماره‌های (۴ و ۷ جوزا) همان روزنامه (شفق سرخ) به چاپ رسید. متن

این دو مقاله در کلیات مصور میرزاده عشقی نقل گردیده است. (صص ۱۳۱-۱۲۱). او در

این مقاله‌ها پیشنهاد کرده بود که در هر سال پنج روز به کشتار صاحب‌مقام‌های

خیانت‌پیشه اختصاص داده شود که جز به تشنج کشانندن جامعه، چاره‌ساز درد

دیگری نمی‌توانست باشد. این مقالات عشقی را غیر از «عجول» (جوادزاده=

پیشه‌وری)، کسان دیگری نیز مورد انتقاد قرار دادند، از جمله رشید یاسمی از این

جهت که عشقی فیلسوفان پلید را نیز مشمول تصفیه‌های عید خون خود دانسته بود

و همچنین نصرالله فلسفی در شماره ۳۰ شفق سرخ. بعد از انتشار مقاله فوق (ژنی

دروغی)، نامه میرزاده عشقی در شماره ۸۷ حقیقت در ستون «مراسلات وارده» به قرار

زیر درج گردیده بود:

در شماره ۸۶ جریده حقیقت بنده را به واسطه پیشنهاد پنج روز عید خون جامع تمام صفات ژنی دروغی خوانده‌اید.

۱- خوب بود خود پیشنهاد را تنقید فرموده و به بنده بفهمانید که این عقیده خوب عقیده‌ای نیست و دیگر نپردازید به تنقید این شعر و آن شعر من.

۲- اگر غرض تنقید ادبیات بنده بوده است، ادبیات و گفتار این گوینده مدت‌ها است در این مملکت رایج است.

۳- بنده تاکنون خودم را ژنی نخوانده [ام] تا ژنی دروغی و یا ژنی حقیقی باشم. اگر دیگران مرا ژنی خوانده باشند، من گناهی نکرده‌ام.

۴- از مقام عالی یکان یکان آن آقایان با نهایت خضوع تمنا دارم صفات ژنی دروغی را که در بنده سراغ دارند ذکر فرمایند تا بنده آن صفات را ترک گفته و تا عمر دارم از آن آقایان مشکر باشم.

اگر آن مقاله «ژنی دروغی» برای این نوشته شده است که دماغ سوخته این گوینده به کلی خاکستر گردیده، دیگر از آن آتش‌پاره‌ای به بیرون پرتاب نگردد و دنباله «پنج روز عید خون» بریده شود، یقین فرمایند که بی‌فایده بوده است. یقین بدانید که من تا عمر دارم برای ترویج این عقیده قلم و قدم خواهم زد. مانند سایر صاحب عقیدگان دنیا، این عقیده فدای سلامتی من نخواهد شد. این یک آتش‌پاره‌ایست از تنور دماغ این گوینده دماغ سوخته بیرون بریده و امیدوارم خاموش نشود، مگر آن روز که دنیا را روشن کرده باشد.

ر. میرزاده عشقی.

۹۶. عشقی در مقاله دوم عید خون نوشته بود که «... گمان مدار که اصول مارکس، سوسیالیسم یا هر قانونی که در آینده به دنیا بیاید، بتواند فیلسوف پلید را از جامعه بشر جواب کند...» و در مقاله اول نوشته بود: «ای بشر... تو را اصول سوسیالیسم و کتاب مارکس، تصایح تولستوی تغییر نخواهد داد، ولی تو اصول سوسیالیسم و عقاید کارل مارکس را تغییر خواهی داد...»

۹۷. روزنامه‌های کوداره جنت و قانون از روزنامه‌های دست راستی بودند که هم‌زمان با انتشار حقیقت منتشر می‌شدند و مدیران آن‌ها به ترتیب عبارت بودند از سیدمحمدعلی شوشتری، حسین کسرابی و رسا.

۹۸. اشاره است به این بیت عشقی:

زبان عشقی شاگرد انقلاب است این

زبان سرخ زبان نیست، بیرق خون است

۹۹. در شماره ۹۰، روزنامه حقیقت پاسخ عشقی به عجول چاپ گردیده که قسمت‌هایی از آن نقل می‌گردد:

«رفیق عجول»

... اولاً خیلی خوشوقت شدم از این که ما با هم زود رفیق شدیم ... آقای من نهضت الف با (تعمیم معارف) را من یک اصلاح اساسی مقدماتی برای این ملت از صد نود و پنج الف با نخوانده ایران فرض کرده‌ام. ولی عید خون را یک دستور عمومی برای دنیا و یک وسیله برای جلوگیری خرابی قوانین و نظامات بشر به دست خائنین محسوب داشته‌ام.

جسه کارل مارکس و سایر حکمای اجتماعی مگر به قدر فیل بود که این همه قواعد بزرگ بلندمرتبه به بشر پیشنهاد کردند؟ من که چیزی پیشنهاد نکرده‌ام. من یک نظریه بی‌آلایش بی‌حواشی را که به نظرم نافع به حال بشر رسیده بود، اظهار داشتم. اگر من زنی دروغی هستم، پس کارل مارکس و ماکیاو و غیره هم زنی دروغی بوده‌اند... در خاتمه آن مقاله نصیحت فرموده بودید که بگذار مردم تو را صاحب یک فکر بکر و عقیده بلند مرتبه و بالاخره زنی بدانند، خودت هیچ مگر... ولی این را هم شما بدانید، هر گوینده و نویسنده‌ای که در یک محیط قدرشناسی به دنیا آمده باشد، تأثرات او را مجبور به خودستایی می‌کند... باری در خاتمه این را هم نگفته نمی‌گذارم که اگر جز در جریده حقیقت از بنده تنقیدی شده بود، من هیچ متأثر نشده و جوابی نمی‌نوشتم ولی چون آن جریده را ناشر یک سلسله افکاری می‌دانم که من سال‌ها است اسیر آن افکار هستم، به عرض سطوری چند به نام جواب مبادرت نمودم ...»

بی‌مناسبت نیست یادآوری شود که اعلان جالبی به قرار زیر در روزنامه اقدام (د سرطان ۱۳۰۱) جلب توجه می‌کند:

«اعلان - تذکر»

به رفتایی که با عقیده عید خون همراهند، تذکر می‌دهم که عید خون از روز اول سرطان بوده است تا امروز پنجم سرطان. از امسال ما عید خون (علامت سرخ) [را] فراموش نکنیم تا در آینده آن را به موقع عمل گذارد[؟].
ر. میرزاده عشقی.»

۱۰۰. در شماره ۹۸ (۲۵ جوزا ۱۳۰۱) حقیقت خبری درج گردیده است که مزید ادعای

«مخبرین مخصوص. رشت ۱۷ جوزا»

... ماژور روح‌الله خان حاکم نظامی انزلی چند نفر حمل‌های بندر را بیست روز است بدون علت و گناهی توقیف کرده و به رشت فرستاده است. بیست روز حبس و بیکاری برای خانواده یک نفر حمل بدبخت که جز آه جان‌سوز و بدبختی و فلاکت چیزی در سفره ندارد، خیلی زیاد است...»

۱۰۱. E.B. Souane. سرگرد ارتش بریتانیا و افسر سیاسی مأمور به سلیمانیه در ۱۹۱۹. وی از صاحب‌نظران امور کردهای عراق و صاحب تألیفاتی چند در جوانب مختلف امر از جمله سفرنامه‌ای به این مشخصات، *To Mesopotamia and Kurdistan in Disguise* (1912) است. برای آگاهی بیشتر بنگرید به:

Hassan Arfa, *The Kurds*, OXord University Press, 1966, P.113.

۱۰۲. منظور جهان‌شاه‌خان امیرافشار و قوام‌الملک شیرازی هستند که اولی در خمه زنجان و دومی در فارس املاک زیادی داشتند و از ثنودال‌های بزرگ ایران به شمار می‌رفتند. ۱۰۳. مکاره مخفف و مختصر شده Makarievskaya (بازار سالیانه قدیس ماکاریوس) است. بازار مکاره به بازار موقتی گفته می‌شود که هر سال به مدت چند روز در محلی دایر می‌شود و از اقطار مختلف یک کشور یا کشورهای مختلف جهت خرید و فروش به آن جا مراجعه می‌کنند. در این جا صحبت از بازار مکاره شهر Nizhniy Norgorod است که در سال ۱۹۳۲ به Gorkiy تغییر نام یافت.

۱۰۴. سر آرنولد ویلسون (Sir Arnold Wilson) (۱۸۸۴-۱۹۴۰) افسر سیاسی ارتش بریتانیا در هند و دستیار سر پرسی کاکس در شناسایی مناطق جنوب غربی ایران در فاصله سال‌های ۱۹۰۷ تا ۱۹۰۹. در فاصله سال‌های ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۳ عضو کمیسیون تحدید حدود ایران و عثمانی بود و با شروع جنگ اول جهانی در مقام افسر سیاسی به قوای بریتانیا در بین‌النهرین پیوست و در ۱۹۱۹ به جای کاکس کمیساریای عالی بریتانیا در عراق شد. پس از بازنشستگی در سال ۱۹۲۱ در شرکت تجارتی استریک اسکات - که اداره امور شرکت نفت انگلیس و ایران را به عهده داشت - به کار پرداخت و در رابطه با امور شرکت یاد شده بود که به تهران آمد. ویلسون که مؤلف چند کتاب در باره خاورمیانه و ایران بوده، بعدها به نمایندگی مجلس مبعوثان رسید و در زمان جنگ جهانی دوم کشته شد.

۱۰۵. منظور از «شما» رضاخان سردار سپه است. این چند سطر از سرمقاله شماره ۲۰

اردیبهشت ۱۳۰۱ روزنامه اقدام، تحت عنوان «مذاکرات مهمه بین آقای وزیر جنگ و مدیر اقدام» نقل گردیده است. مخاطب این سخنان خطاب به سردار سپه گفته بود که در تدارک مقدمات رسیدن به رئیس‌الوزرای و بالاتر از آن، سلطنت بود.

۱۰۶. سید ضیاء‌الدین طباطبایی فرزند سیدعلی آقای یزدی - یکی از کارگردانان حادثه معروف توپخانه - و دارنده روزنامه‌های برق و شرق و وعد بود. هنگامی که انگلیسی‌ها در تلاش تحمیل قرارداد ۱۹۱۹ بر مردم ایران بودند، به طرفداری از قرارداد مقالاتی را که به قولی از سفارت انگلیس به او داده می‌شد، انتشار داد. در کتابی که به نام قرارداد انگلیس و ایران یا عصر جدید در زندگی ایران که در اوایل سال ۱۹۲۰ به زبان روسی در باکو چاپ و منتشر کرد، چنین نوشت که «دوره تجدید ایران از زمان عقد قرارداد ایران و انگلیس شروع خواهد شد.» وی به منظور مذاکره در پیرامون مفاد قرارداد با دولت مساواتی از طرف وثوق‌الدوله به باکو فرستاده شده بود. بعد هم یکی از مجریان طرح انگلیسی کودتای ۳ حوت ۱۲۹۹ شد و پس از کودتا به نخست‌وزیری رسید و اما توسط رضاخان از صحنه رقابت بیرون رانده شد و از ایران تبعید گردید. تلاش‌هایش برای بازگشت به ایران و قدرت تنها بعد از برافتادن رضاشاه امکان‌پذیر شد. مدت‌ها در اروپا و فلسطین زندگی کرد. بعد از بازگشت به ایران حزب اراده ملی را تشکیل داد و به نمایندگی دوره ۱۴ مجلس رسید. مجلسی که اعتبارنامه پیشه‌وری را رد کرد، به رغم مخالفت‌های جدی دکتر مصدق، به اعتبارنامه سید رأی مثبت داد. وی از سال ۱۳۲۵ ظاهراً از سیاست کناره‌گیری کرد و به کشاورزی و دامپروری پرداخت و در ۱۳۴۸ در ۸۰ سالگی درگذشت.

نامدای که از آن سخن رفته، در ۱۹ جوزا تحت عنوان «مکتوب آقای سیدضیاء‌الدین به یکی از دوستان خود» به چاپ رسیده و ۶ ستون از روزنامه ستاره ایران را به خودش اختصاص داده است.

۱۰۷. به هنگام عزیمت سیدضیاء‌الدین به باکو، در شماره ۳۶ (۸ دسامبر ۱۹۱۹) روزنامه حریت، ارگان حزب عدالت که به سردبیری م. جعفر جوادزاده (پیشه‌وری) در باکو انتشار می‌یافت، مقاله‌ای تحت عنوان «به مناسبت ورود هیئت اعزامی ایران به آذربایجان» انتشار یافت؛ بدین مضمون:

«به مناسبت ورود هیئت اعزامی ایران به آذربایجان

روزنامه‌های محلی خبر از آمدن هیئت تحت سرپرستی سیدضیاء‌الدین از طرف دولت ایران به پایتخت آذربایجان را می‌دهند.

اگرچه بحث در باره اهمیت اقدامات این هیئت به جهت در دست نبودن معلومات رسمی در پیرامون چگونگی فعالیت آن مشکل است، از این نظر که ما ایرانی نامیده می‌شویم، بیان نظریاتمان را در این خصوص با نوشتن این چند سطر بی فایده نمی‌بینم. هیئت محترم اعزامی از ایران برای پنجاه - شصت هزار ایرانی ساکن باکو چه خواهد داد و به آن‌ها چگونه خواهد نگرست؟

آیا آنان در احوال انبوه گرسنگان بدبختی که ما هر روز دیده و متأثر می‌شویم تحقیق خواهند کرد و فریادهای انقلابیون آتشین دل ایرانی را در این جا خواهند شنید؟ و یا بنا به میل تجار محترمی که حاضرند انسانیت، شرافت و حتی ایرانیت خود را قربانی پول کنند، عمل خواهند کرد و به کیفیت مایشاء آن‌ها خدمت خواهند کرد؟

برای هر کس مثل آفتاب روشن است که آن‌ها زحمت آن را به خود نمی‌دهند که فکری به حال گرسنگان و انقلابیونی که دشمن ریاستشان هستند، بکنند. آن‌ها تنها تمام هم خود را مصروف آن می‌دارند که آرزوهای تجار فوق‌الذکر را از قول به فعل درآورند و حتی به خاطر همین کار است که اعزام شده‌اند. سیدضیاءالدین‌ها که صاحب روزنامه‌ای مانند رعد بودند و اینک در رأس این هیئت قرار گرفته‌اند، تا حال به فخرای کاسبه چه داده‌اند که اکنون فلاکت‌زدگان ایرانی ساکن باکو و مهاجران عجمستان از آن‌ها انتظار منفعتی را داشته باشند؟

... با در نظر گرفتن این که ملاکانی که در حال حاضر در رأس حکومت ایران قرار گرفته‌اند، مأموران انگلیسی هستند، بی‌معنی و بی‌اهمیت بودن مناسباتی که امروز به وجود آورده می‌شود، روشن می‌گردد. می‌توان گفت که روابط بین ایران و آذربایجان بسته به نظر دولت انگلیس است و ممکن است اکنون با اشاره‌ای به وجود آید و فردا با اشاره‌ای دیگر به هم زده شود.

همچنین آن‌چه که ما انقلابیون ایرانی را بر اقدامات این هیئت بدبین می‌سازد، وجود آقای سیدضیاءالدین در رأس آن است. ما می‌دانیم که این جناب خادم انگلیسی بوده، به خاطر استقرار نفوذ و حاکمیت انگلیس در ایران از هیچ کوششی دریغ نورزیده است ...»

۱۰۸. بعد از انتشار این مقاله، آتش اختلاف بین روزنامه حقیقت و ستاره ایران و اقدام و ... شعله‌ورتر شد و باران تهمت و دشنام بر سر هیئت تحریریه حقیقت باریدن گرفت.

جنجال مطبوعاتی‌ای که بدین صورت به راه افتاد دو هفته بعد با توقیف روزنامه حقیقت فرو خوابید. در همان زمان در روزنامه اقدام - شماره ۳۱ جوزای ۱۳۰۱ - در رابطه با درگیری روزنامه حقیقت و طرفداران سیدضیاءالدین نامه‌ای به چاپ رسید که ظاهراً یک روز بعد از انتشار مقاله مذکور نوشته شده بود:

«سید ضیاءالدین - حقیقت»

انتقادیه ذیل را که با مراعات کمال نزاکت و حفظ دوستی دیرینه تسلیم اداره جریده حقیقت نموده و از درج آن خودداری کرده‌اند، از همان نظر دوستی و حفظ حیثیت جریده‌نگاری که من زیاد به آن علاقه‌مند هستم، اینک تقدیم آن اداره محترمه نموده، تقاضا دارد از درج آن منتهی تحمیل فرماید.

هیئت تحریریه حقیقت!

با آن که دیری است به اختیار یا اجبار از سیاست مملکتی که به اصطلاح امروزه هوجبی‌گری است، خارج شده و هم خود را صرف معارف می‌نماید، اینک به خلاف سیره منته‌ده و برای حفظ حیثیت نامه‌نگاری که آن هم شعبه‌ای از معارف است، اجازه می‌خواهم در عالم دوستی و محبت متبادی که با بعضی از اعضای آن هیئت دارم، انتقادیه ذیل را نسبت به مندرجات شماره ۹۶ خودتان یا همان احساسات دوستانه تقدیم نموده، تمنا دارد به وسیله درج و تفکر در آن امتنانات قلبیه مرا جلب فرمایید...»

بعد به تعریف از سیدضیاءالدین می‌پردازد و ادعا می‌کند که اکثریت مردم موافق سیدضیاءالدین هستند و به روزنامه حقیقت پیشنهاد می‌کند که صفحه‌ای را برای درج نظریات موافقان و مخالفان سید اختصاص دهد تا عملاً معلوم گردد که طرفداران سید اقلیت انگشت‌شماری نیستند، بلکه اکثریت قریب به اتفاق هستند. ناگفته نماند که ستاره ایران برای تبلیغ سیدضیاءالدین ستون‌هایی را زیر عنوان «باب مفتوح - محاکمه افکار» به درج نظریات مخالفان و موافقان سید - که در حقیقت همه موافق بودند - اختصاص داده بود. اما با این همه سید که در میدان رقابت بر رضاخان باخته بود، نتوانست تا زمانی که رضاخان بر سریر قدرت جای داشت به ایران بازگردد.

۱۰۹. سیدجلال چمنی یکی از مجاهدان جنگلی بود که در پرتو رشادت خود به ریاست دسته‌ای از یاران کوچک‌خان رسیده بود. وی در جریان درگیری جنگلی با قوای دولتی به کارشکنی در کار مقاومت جنگلی‌ها پرداخته، سرانجام به قوای دولتی پیوست و مأمور حفظ امنیت منطقه اقامت خود شد، اما بعد از اندکی سر از اطاعت

دولت برتافته، تعداد زیادی از افراد قزاق را از پای درآورد و مدت‌ها در جنگل به جنگ و گریز ادامه داد و سرانجام با نیرنگ یکی از خوانین محلی دستگیر و تیرباران شد. گویند هنگام تیرباران شدن فریاد می‌زد: زنده باد سیدجلال!

۱۱۰. میرزا محمد آخوندزاده (بهرام سیروس) از فعالان جنبش کارگری ایران و از یاران حیدر عموارغلو که تا این اواخر در تاجیکستان شرووی زندگی می‌کرد.

وی پس از شکست جنبش گیلان، به دستور کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران در آن سرزمین ماندگار می‌شود و به رغم خطراتی که زندگی اش را تهدید می‌کرده، تشکیلات حزبی را در آن سامان سرسامان می‌بخشد و نهضت اتحادیه‌ای را رونق و رواج می‌دهد. از جمله اتحادیه‌هایی که در پرتو فعالیت‌های حزب و آخوندزاده در انزلی تشکیل می‌گردد، اتحادیه حملان بود که در رأس آن مبارزانی چون داداش تقی‌زاده - که بعد از شکست حکومت فرقه دموکرات آذربایجان در ۱۳۲۵ اعدام گردید- و صفر نوعی - که اولین دوره روزنامه مردم را در سال ۱۳۲۰ انتشار داد- قرار داشتند.

اتحادیه در این دوره دست به ابتکارات جالبی زد که از جمله آن‌ها برپاداشتن یک مغازه بود که به طریق تعاونی اداره می‌شد و اجناس مورد نیاز حملان و کارگران را به قیمتی ارزان در اختیار آن‌ها می‌گذاشت. اتحادیه همچنین قطعه زمینی را اجاره کرده، با استفاده از اوقات فراغت کارگران به سبزی‌کاری در آن جا پرداخت تا گذشته از تأمین احتیاجات کارگران از بابت میوه و سبزی، با صدور مازاد آن به پاکو، نفت مورد نیاز کارگران را از آن جا وارد نماید. اما این اقدامات موجبات نگرانی مخالفان را فراهم آورد و کار فتنه‌انگیزی آن‌ها به جایی رسید که یکی از روزنامه‌های رشت نوشت که گویا محمد آخوندزاده در مزرعه یاد شده یک انبار زیرزمینی ساخته و در آن جا مهمات جمع‌آوری نموده است تا بر ضد دولت قیام نماید. براساس همین اتهامات محمد آخوندزاده دستگیر و در قلعه همدان زندانی می‌گردد.

اگرچه دست‌آویز دستگیری آخوندزاده اتهامات مذکور بود، اما علت اصلی آن جلوگیری از پیروزی وی در انتخابات آینده مجلس بود. گفتنی است که در بهار ۱۳۰۱ که کم‌تر از یک سال از افتتاح مجلس چهارم می‌گذشته، مقدمات انتخابات دوره پنجم که می‌بایست در اواخر فروردین ۱۳۰۲ برگزار می‌شد، در نقاط مختلف کشور به تدریج آغاز می‌گردید و رقیبان زیرپای یکدیگر را خالی می‌کردند و از آن جایی که محمد آخوندزاده شانس زیادی برای انتخاب شدن از انزلی را داشته است، بدین مناسبت دوبار دستگیر و زنا انی شده است.

نامهٔ زیر که در ۹ ثور (اردیبهشت) ۱۳۰۱ در انزلی نوشته شده و تحت عنوان «وثوق السلطنه و اقدامات ارتجاعیون» در شمارهٔ ۷۴ (۱۷ ثور ۱۳۰۱) حقیقت درج گردیده، علت و تاریخ این دستگیری را روشن می‌دارد:

«در مورخه ۲۳ حمل اعلانی از طرف وثوق السلطنه راجع به معرفی ۸ نفر از اشراف معلوم الحال رشت برای هیئت نظار منتشر شد. هیئت مزبور، موافق مقاصد و میل حکومت اشرافی مشغول کار می‌باشد. کسانی [را] که بر ضد مقاصد آن‌ها اقدامات کند، به عناوین مختلف تهدید یا تطمیع می‌نمایند. از جمله آقای محمد آخوندزاده که یک نفر جوان ایرانی و طرفدار رنجبر است خدمات و زحمات ایشان به عموم اهالی آستارا و انزلی واضح و مبرهن است دبروز فراق‌خانه به امر وثوق السلطنه مشارالیه را دستگیر و تحت‌الحفظ به رشت برده‌اند.

از طرفی اعلان می‌شود که وکیل انتخاب کنید. از طرف دیگر اعلان می‌نمایند که اجتماعات ممنوع است. آیا امر انتخابات با حکومت نظامی منافی نیست؟ آیا در هیچ مملکتی وکیل را موافق میل اشراف انتخاب می‌نمایند؟ آیا در مملکت آزاد رنجبر و کارگر حق حیات ندارد؟ تا کی ما ملت باید اسیر یک مشت ارتجاعی باشیم؟ تا چند مأمورین دولت آلت اشراف و دزدان مملکت است؟ وقت است که کارگران دست این‌ها را کوتاه کنند...»

محمد آخوندزاده در خاطرات خود از این دستگیری چنین یاد می‌کند:

«... پس از بازداشت باهیم را در زنجیر کردند و به قلعهٔ همدان فرستادند و در آن جا زندانی کردند. بعد از چند ماه زندانی شدن در اثر اعتراضات کارگران و مقاله‌های انتقادی روزنامه‌های چپ مرا از قلعهٔ همدان بیرون آوردند و تحت‌الحفظ به تیران فرستادند...»

یکی از روزنامه‌های چپی که از آن‌ها سخن رفته، بی‌گمان روزنامهٔ حقیقت بوده است که در شماره‌های ۷۴، ۸۲، ۸۳، ۹۰، ۹۷ و ... آن مسئلهٔ دستگیری و زندانی شدن او پیگیرانه مورد اعتراض قرار گرفته است.

از مطالبی که تحت عنوان «وثوق السلطنه» در شمارهٔ ۸۲ (۳ جوزا ۱۳۰۱) حقیقت به چاپ رسیده، چنین به نظر می‌رسد که بیست و چند روز بعد از دستگیری آخوندزاده، هنوز اطلاعی از محل تبعید و زندان او به تیران نرسیده بوده است:

«... برای آن که کاندیدای انگلیسی‌ها در انتخابات پیش ببرد، آخوندزاده که از طرف آزادی‌خواهان انزلی کاندیدا بود، ترفیف [گردیده] و معلوم نیست که به کجا تبعید و در کدام سیاه‌چال محبوس است.»

اما از سرمقاله حقیقت شماره ۹۰ (۱۴ جوزا) چنین برمی‌آید که در اواسط خرداد جای تبعید او معلوم شده بوده است:

«... وثوق السلطنه ... برای این که نماینده‌های انگلیس‌ها را به مجلس بگذارند، نماینده آزادی‌خواهان را به همدان تبعید می‌کند.»

از مقاله‌ای که تحت عنوان «انتخابات انزلی» در شماره ۳۶ روزنامه اقتصاد ایران - جانشین روزنامه حقیقت - منتشر شده در روز ۲۹ سنبله (شهریور) ۱۳۰۱ چنین معلوم می‌شود که آخوندزاده که در اوایل اردیبهشت دستگیر شده بود، هنوز در اواخر شهریور در همدان زندانی بوده است:

«از قرار معلوم مراسلات متعددی که این روزها در انزلی به اداره می‌رسد، معلوم می‌شود که برای انتخاب یک نفر وکیل، فرونت‌های مختلفی [در انزلی] تشکیل یافته، متصل مزدوران خارجی و پروباگان‌دچی‌های داخلی در تکاپو بوده که اربابان خود را به کرسی وکالت بنشانند. از طرفی هم حمالان و کرچی‌بانان انزلی با جدیت هر چه تمام‌تر به این دسایس پشت پا زده، سعی دارند که میرزا محمد آخوندزاده انزلیچی را انتخاب نمایند...»

... آخوندزاده که بدون جهت فقط و فقط به میل وثوق السلطنه به همدان تبعید و در خانه‌ای کینه محبوس است، یک نفر از کسانی است که اهالی انزلی به او اعتماد کامل داشته، درصدد برآمدند او را وکیل خود نمایند. و حکومت گیلان برای این که نگذارد او انتخاب بشود، برای این که اربابان او کرسی وکالت را اشغال کنند، آخوندزاده را طرد و تبعید نمود...»

نامه‌ای نیز که ۳ روز پیش از مقاله فوق‌الذکر در شماره ۳۴ اقتصاد ایران در ستون واردات اداری آن روزنامه به چاپ رسیده، مؤید مطالب مقاله یاد شده است. این نامه در عین حال حاوی نکته جالبی است و آن طرفداری امام جمعه انزلی از انتخاب آخوندزاده می‌باشد:

«احساسات رنجبران حقیقی سرحد انزلی»

به موجب اطلاعات واصله از انزلی برای تعیین یک نفر وکیل، این اوقات با وجود حکومت نظامی هنگامه غریبی است.

حضرت مستطاب آقای امام جمعه انزلی که طرفدار حملات انزلی و نقطه توجیش برای انتخاب آخوندزاده بوده است، به وسیله انداختن ورقه تهدید بدون امضاء به خانه حضرت معظم له او را وادار به استعفا از انجمن نظار نموده است. معدالک توده رنجبر حقیقی ملت انزلی، یعنی آن حمل‌هایی که در تمام مدت عمر یک روز غذای لذیذ نخورده، در مدت یک سال یک روز استراحت نکرده و بالاخره از تمام لذایذ دنیا محروم هستند، با یک احساسات پای بی‌آلایش بدون [دریافت] کمک از هیچ محل خارجی یک شاهی صد دینار از میان خود جمع‌آوری نموده، اجرت طبع بیانیه برای تشویق انتخاب میرزا محمد آخوندزاده توزیع می‌نماید. همان میرزا محمد آخوندزاده که با داشتن سرمایه تحصیلی و دانستن زبان خارجه با دست خود زراعت می‌نمورد و از حاصل دسترنج خود پرستاری ده نفر اطفال بی‌بائی را عینده‌دار بود و اول برچ حمل ۱۳۵۱ برای حسن خدمت آقای وثوق السلطنه نسبت به اشراف و سرمایه‌داران گیلان بالاخره برای آن که مبادا آخوندزاده به وکالت از طرف رنجبران انتخاب شود، دستگیر و تا الساعه نیز در قلعه گینه همدان محبوس است.

امضاء محفوظه»

توضیح این که تاریخ دستگیری آخوندزاده در این نامه اول برچ حمل (فروردین) قید گردیده، در حالی که بنا به نامه چاپ شده در حقیقت شماره ۷۴، وی در ۸ اردیبهشت دستگیر شده بوده است.

در هر صورت در نتیجه همین اعتراضات، آخوندزاده از همدان به تهران انتقال داده می‌شود و بعد از گرفتن تعهد او را آزاد می‌کنند. وی بعد از آن در شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری به فعالیت می‌پردازد و بعد از مدتی برای سروسامان دادن به امور تشکیلاتی و پیش بردن کارهای تبلیغاتی انتخابات انزلی، روانه گیلان می‌گردد. اعلانی که در شماره ۱۴ (۲۱ حمل ۱۳۰۲) روزنامه کار به چاپ رسیده، تاریخ حرکت او را از تهران روشن می‌دارد:

«تودیع و معذرت»

نظر به لزوم مسافرت ناگهانی به طرف انزلی ممکن نشد که از دوستان و رفقای

کارگر خود ملاقات و خداحافظی نماید. لذا به وسیله این مختصر از عموم رفقای اتحادیه کارگران و سایر دوستان خداحافظی نموده، بقای سلامت و موفقیتشان را صمیمانه آرزو مندم.

محمد آخوندزاده - ۱۹ برج حمل (فروردین) ۱۳۰۲»

روزنامه کار که جانشین اقتصاد ایران بوده و بعد از توقیف آن در آبان ۱۳۰۱ از اوایل اسفند ۱۳۰۱ به انتشار آغازیده بود، در شماره‌های مختلف خود از نامزدی آخوندزاده حمایت می‌کرد. در شماره ۲۰ (۸ ثور ۱۳۰۲) آن روزنامه چنین «اعلان» داده شده است:

«به شما ای جمال‌ها و صیادهای رنجبر انزلی! به شما ای توده زارعین زحمتکش صفحه گیلان! به شما ای کسانی که از تمام لذایذ دنیوی محروم هستید. اگر می‌خواهید از نتیجه زحمات خودتان بهره‌مند شوید و اگر میل دارید از غارتگران از خردراضی و عزیزان بی‌جهت آسوده شوید و اگر درصدد هستید از جنگال آن عده که به اسم ارباب ملک تمام حاصل دست‌رنج شما را صرف عیاشی خود کرده و شما را بنده و برده خود می‌دانند، آسوده شوید، میرزا محمد آخوندزاده و دکتر ابوالقاسم خان را به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب کنید. زیرا که آن‌ها ملاک و صاحب ثروت و ظالم و بی‌علم و بی‌دیانت نیستند. برای آن که شما مطلعید که آن‌ها در نتیجه طرفداری از شما تحمل حبس و خسارت و تبعید و هزاران مخاطرات دیگر را نموده‌اند.

ت. ی. گیلانی.»

و روزنامه علاوه می‌کند:

البته با امتحانات خوبی که این دو نفر در این سنوات اخیر داده، صدمات حبس و تبعید را تحمل کردند سزاوار است که اهالی گیلان قدردانی کرده، به انتخاب آقایان فوق‌الذکر قبل از همه مبادرت ورزند.»

بیان‌نامه مفصل «اتحادیه مرکزی کارگران انزلی» به پشتیبانی از محمد آخوندزاده در شماره ۲۳ (۲۳ ثور ۱۳۰۲) کار درج گردیده است. نقل قسمت‌هایی از آن بیان‌نامه روشنگر است.

«رنجبر روی زمین اتحاد

انتخابات انزلی

رفقا، کرجی‌بانان، حملان، ماهی‌گیران، حلبی‌سازان، بنایان، بیکاران و عموم

رنجبران و اصناف انزلی

از قرار مسموع بازار انتخابات انزلی برای دوره پنجم مجلس در آنبه نزدیک مشروح شد.

مفتخورها و منتظرالوکاله‌ها و اشراف و اجانب مدت‌ها است که عمال بی شرف خود را به انزلی گسیل داشته و زمینه را برای اجرای مقاصد ننگین خود حاضر می‌کنند. این‌ها در مواقع انتخابات دوره سوم و چهارم از مظلومیت زارعین فلک‌زده و از عدم اتحاد کارگران استفاده کرده، با تئیدید و سلاق در انتخاب شدن نامزدهای فرعون‌منش خود کم و بیش موفقیتی حاصل کرده‌اند. این‌ها به قوه حقیقی ملت معتقد نیستند...

رفقای عزیز... ما باید و کیلی انتخاب کنیم که اشراف و عزیزان بی حیث را در پشت کرسی خطابه پارلمان ایران لرزانده و منافع حقیقی ملت و مملکت ما را در مقابل گرگان خونخوار مدافعه کند... ما باید در پارلمان تیران نماینده‌ای داشته باشیم که از جنس خردمان باشد و بدبختی‌های ملت و عیوب اجتماعی را حل کند. ما برای یافتن چنین وکیلی محتاج به جستجوی زیاد نیستیم و کسی را که جامع صفات حسنۀ فوق باشد در میان داشته و داریم. حسن کتیک‌کاو ما از یک سال قبل که زمزمه انتخابات شروع شده بود، نماینده حقیقی ما را یافته و در صدد انتخاب او بودیم که دست خائنانه عناصر مضره و مستخدمین اجانب او را از آغوش ما بریده و به سپاه‌چال محبس همدمان در زیر غل و زنجیر افکند. آری این شخص محمد آخوندزاده عضو انجمن معارف بود که آبادی مغرضین از ما جدا کرده و به جرم آزادی‌خواهی یک سال تمام از مسکن و عائله‌اش تبعید نموده بودند...

آخوندزاده وکیل ما است و ما اهالی انزلی باید برای انتخاب او از هیچ‌گونه فداکاری خودداری ننماییم. ما وکیل باوجدان آزادی‌خواه زحمت‌کش غیراشراف و جسور می‌خواهیم و آن آخوندزاده است...

اگر سعادت آنبه خود و ابنای خود را می‌خواهید، اگر طرفدار استقلال وطن و آسایش ملت هستید، گول مالک [ها] و عمال اجانب را نخورید. محمد آخوندزاده را که پگانه حامی حقیقی شما است انتخاب نمایید...

اتحادیه مرکزی کارگران انزلی.

در کار شماره ۲۴ (۲۵ ثور ۱۳۰۲) نام بعضی از رقبای انتخاباتی آخوندزاده آورده شده

«زمزمه انتخابات»

چند روزی است که زمزمه انتخابات در انزلی بلند و عسال اجانب به تکیا پو افتاده، برای معتمد کی استوان و سریمت گیلائی و امین الملک که هر سه از طرف انگلیس ها مأمور پروپاگاندا برای وکالت خود هستند کار می کنند.»

توضیح این که از آن میان حسین خان کی استوان معتمدالوزاره بود که گوی نمایندگی دوره پنجم مجلس را ریود و در دوره ششم مجلس نیز باز وکیل شد. در کار شماره ۲۷ (۳۰ نور) خطاب به «اهالی انزلی» چنین آمده است:

«میرزا محمد آخوندزاده وکیل شساست، رنجبران انزلی شما می دانند که آخوندزاده بگانه طرفدار رنجبران است باید در انتخاب او نهایت جدیت را به خرج بدهید. جمال های بدبخت انزلی، امین الملک ها از بدبختی های شما حیر ندارند و دلشان هم به حال شما نمی سورد. شما باید وکیتی که از بدبختی های شما مستحضر باشد انتخاب کنید و آن هم میرزا محمد آخوندزاده است.»

در کار شماره ۵۶ (۱۹ سرطان [تیر] ۱۳۰۲) باز سخن از کارشکنی ها برای جلوگیری از انتخاب آخوندزاده می رود:

«از انزلی»

قریب شانزده ماه است که در انزلی کاموس محوس حکومت نظامی برقرار است. از هر حیث به مردم فشار می آورند. احساسات اهالی با سربیره نظامیان خفه می شود. از معارف به جز اسم چیز دیگری نیست. عده ای از تاجر نمایان که لیدر آنها حسن آقای قاسم زاده می باشد، کاملاً مشغول کیف مایشانی هستند و با کلیه طبقات زحمت کش مردم بنای ضدیت را گذاشته اند. مخصوصاً بر علیه اتحادیه های کارگران با کمال جدیت می کوشند. امروزها که همیشه انتخابات بلند شده، دیده می شود که بعضی اشخاص مجهول البیره و عسال معروف انگلیس ها نمایان شده اند. حتی در چند روز قبل آقای سید حسن مدرس به اتفاق سید یعقوب [انوار] به انزلی تشریف آورده، به اسم میمانی در خانه علیف منزل داشتند و به امثال قاسم زاده ها دستورات لازمه برای انتخابات داده و مراجعت نمودند. اداره اتحادیه مرکزی کارگران انزلی که از طرف سلطان اسماعیل خان بسته شده بود، به همان حال باقی است. ...»

در شماره ۷۴ (۱۱ میزان [مهر] ۱۳۰۲) کار در «مکتوبی از انزلی» چنین افشاگری شده است:

«... آیا ملت انزلی در انتخابات آزادند یا محدود؟ اگر محدودند، تن به قضا داده حرفی نداریم والا به چه ملاحظه میرزا محمدعلی خان رئیس تأمینات انزلی و از هر محبوسی سؤال می‌نماید: شما باید که برای انتخاب آخوندزاده پروا گانند می‌کنید؟ و این قسمت را یک نقصیر بزرگ برای ایشان می‌دانند...»

در شماره‌های ۷۹ و ۸۰ (۳۰ میزان ۱۳۰۲) کار نامه مفصلی چاپ شده است به امضای تقی صالحی دواسار. این نامه در رد نوشته یک خاتم که در روزنامه مبین به طرفداری از کی استوان قلمی گردیده بود، نوشته شده است. صالحی ضمن انتقاد از آن نوشته، به دفاع از آخوندزاده پرداخته است.

اتحادیه کارگران انزلی به منظور آماده‌سازی محیط برای انتخاب آخوندزاده دست به کار تبلیغاتی وسیعی می‌زند و به قول پیشه‌وری در ظفر شماره ۴۷ (۱۳ بهمن ۱۳۲۳) «از روی تشکیلات صحیح برای انتخاب آقای آخوندزاده در دوره چهارم [پنجم صحیح است] شدیداً وارد نبرد سیاسی» می‌شود و به پخش اعلامیه در سطح شهر می‌پردازد و بنا به سندی که در آرشیو حزبی آذربایجان شوروی موجود بود کار تبلیغاتی با چنان نظم و سازماندهی‌یی پیش می‌رود که محمد آخوندزاده خیلی بیش از احمدخان عمارلویی، کاندیدای دولت، زمینه انتخاب شدن پیدا می‌کند و همین زمینه باعث دستگیری دوباره آخوندزاده می‌شود. خود وی در باره فعالیت این دوره و بازداشت‌هایش در دنیای شماره ۲ سال ۱۳۵۲ چنین یاد می‌کند:

«... به طریق مخفی به گیلان آمدم و دستور حزب را کاملاً انجام دادم و فقط در پایان کار مأمورین دولت به جریان پی بردند و مرا دستگیر کرده، در زندان رشت زندانی کردند.»

اما در این جا سئوالی مطرح می‌گردد. اگر آخوندزاده به طریق مخفی راهی گیلان شده، اعلامیه که پیش از این از شماره ۱۴ روزنامه کار نقل کردیم، به چه مناسبتی چاپ گردیده بوده؟

در هر صورت آخوندزاده بعد از آزادی از زندان رشت دوباره دستگیر شده در نارین

قلعه اردبیل به کند و زنجیر کشیده می‌شود و بالاخره مدت‌ها بعد به تهران انتقال داده شده، آزاد می‌گردد. از وی در همان روز آزادی‌اش عکسی گرفته شده که لاهوتی بنا دیدن همان عکس، شعر معروف «سروروی نتراشیده و رخساری زرد...» را سروده است. ۱۱۱. در همین شماره ۹۷ حقیقت خبری درج گردیده است، به قرار زیر:

«مختصرین مخصوصی - رشت ۱۶ جوزا»

فونسول انگلیس دومنرالیزوز (شصت تیر) در ۱۱ جوزا برای اشرار جنگل فرستاده و دو روز دیگر هم برای دادن بعضی دستورات به شخصه به انزلی رفته. چون از طریق مراداب انزلی ارتباط با جنگل خیلی آسان است. و توفیق السلطنه هم از این مطلب کاملاً مسبوق است و عده‌ای از «لما» و مطلعین شهر از این موضوع اطلاع دارند و خاموش ننشسته‌اند. بیچاره قزاق ایران که برای چه مقاصد سنگینی باید فدیه و قربانی شوند البته با این حال عث دوام یک عده قلیل اشرار در جنگل و در رحمت افتادن اهالی به خوبی معلوم می‌شود.

۱۱۲. یک روز بعد از انتشار این نوشته م. ج (میرجعفر جوادزاده). در شماره ۱۹۷ (۲۵ جوزا) ستاره ایران مقاله‌ای تحت عنوان «آقای مین و جیم» به قزاق ریز به چاپ رسید:

«متأسفیم که شما پشت پرده مستوری نشسته و ما شما را نمی‌شناسیم تا نظر به همان اصل برجسته که خود شما به اثبات آن اصرار می‌ورزید که ما پیر شده‌ایم و بنابراین به واسطه طول عمر و معرفت کامل و تجربه‌های گویاگون به احلاقی و روحیات تمام عوجی‌ها و استفاده گران‌هویت شما را به سبب عامه پرسنیم. حرب اگر ما در سیاست پیر باشیم، شما را باید طفل نارس سیاست دانست. طفل نارس عزیزم گویا به زعم شما هرکس دارای مسلک شده نباشد، بی‌مسلک است ... معتقدیم که این مملکت را با اصول بالشویزم که سنبل است، با مسلک دموکرات هم که از توی آن دموکرات رده‌پوش بیرون می‌آید، نمی‌توان اداره نمود. باید اول به قوه معارف عمومی و تعلیمات اجباری ایسای آن را تربیت نمود ...»

ما که دارای یک مسلک ثابت هستیم، نسبت به اعتدالی‌های آن روز تندرو و در طرف دست چپ واقع شده بودیم ولی امروز نسبت به مسلک افراطی تو و عمه بالشویک‌ها در حد اعتدال متوقف شده‌ایم ...»

۱۱۳. منظور از پیر سیاست، میرزا حسین خان صبا ملقب به کمال‌السلطان بود که از هفت

سال پیش، یعنی از سال ۱۳۳۳ هـ ق روزنامه ستاره ایوان را منتشر می‌کرد. داستان کتک خوردن او را از دست رضاخان در توضیح شماره ۴۵ خواندیم. وی پیش‌تر از حزب سوسیالیست اونیفیه بود، اما به تدریج به راست‌گرایش پیدا کرد و از طرفداری سیدضیاءالدین به طرفداری از سردار سپه - البته بعد از خوردن کتک از دست رضاخان - متمایل شد و یکی از دمنگنان در آتش غوغای جمهوری شد؛ چنان‌که عشقی گفته است:

صبا آن بسی شعور بدقیافه

نموده گوز جمهوری کلافه

زندان بس لاف در زیر سر ملائمه

گه جمهوری شود دارالخلافه

او که در آرزوی نادر کردن رضاخان سردار سپه بود، پیش از آن‌که شاهد به تخت‌نشینی وی گردد، ناگهان در مهرماه ۱۳۰۳ سکنه کرد. بهار که او را مردی «هتاک و بی‌پرنسیپ» خوانده، به مناسبت درگذشت او دو هجویه سروده که ابیاتی از آن نقل می‌گردد:

صبا روزی که عمرش کرد سکنه

بد یک مجلس دو من سیب و هلو خورد

... به قصد قصد او بسودند اما

نجستند اندر آن هیکل رگی خرد...!

و نیز

شد سیه‌پوش از غم مرگ صبا...

زین مصیبت ملت اسلام قرمزپوش باد

کرد با نیکان ستیزه تا که شد هم‌دوش مرگ

هر که با شیطان ستیزد با اجل هم‌دوش باد

... هر که بار دوش ملت گشت مانند صبا

بار نعشش رهروان مرگ را بر دوش باد

بدسگال ملک و ملت بود از آن منفور شد

بدسگالان را صدای مرگ او در گوش باد

بهر تاریخش رقم زد کلک مشکین بهار

از قفای بدسگالان آب راحت نوش باد

۱۳۴۳ ق.

غیر از ابیات یاد شده، بهار قطعه دیگری دارد تحت عنوان «به یکی از روزنامه‌نویسان

هتاک» که از قرار معلوم روزنامه‌نویس هتاک جز حسین سبکس دیگری نبوده. این حدس را یادداشت دیوان بهار نیز تقویت می‌کند:

«در هرج و مرج سال ۱۳۰۲-۱۳۰۱ شمسی که مردم تیران به تحریک اجانب به جان یکدیگر افتاده و جراید میدان حرب عمومی شده بود، یکی از روزنامه‌های سوسیالیست مآب هم گریبان بتار را گرفته و دشنام می‌داد. این قصیده بدان مناسبت گفته شده است.»

اینها زان خط که هر روزش به دفتر می‌کشی
بر سر تقوی و ایمان خط دیگر می‌کشی

.....

گاه ترک و گاه آلمان گاه روس و انگلیس
مادر بیچاره را زمین در به آن در می‌کشی

.....

می‌ستانی محرمانه پرول از بیگانگان
پس به روی آشنا از کینه خنجر می‌کشی

همچ می‌دانی چرا بیگانگان بر روی تو
خوب می‌خندند. زیرا بار بهتر می‌کشی
زان که با لاقیدی و بی‌آبرویی روز و شب

فحش و بهتان می‌پرانی. جر و منجر می‌کشی
ور سخندانی سخن گوید به اصلاح وطن

با دو صد دشنام از آن بدبخت گیر می‌کشی
ور به او چیزی نچسبید از جنایات عموم

زیر دشنام می و افیوش اندر می‌کشی ...
۱۱۴. دو روز بعد از انتشار شماره ۹۹ حقیقت که مقاله «به پیر سیاست» در آن چاپ شده بود، نوشته زیر به طور فوق‌العاده در یک ورق به ضمیمه شماره ۱۹۹ (۲۸ جزای ۱۳۰۱) ستاره ایران منتشر شد.

«پاسخ دندان شکن میم و جیم (م. ج)»

با قبول نظریه ناصحین محترم لازم می‌دانم که این نکته را به سع عامه برسانم.

ما با آقای دهگان که حضوراً خود را از تعرض به ما تبرئه می‌کردند، هیچ وقت طسرف مساجه نبرویم، فقط چون ایشان مشهور ارادهٔ سنگامه جویانهٔ م. ج (محمدجعفر جواداف بادکوبهٔ غارتچی) شده بودند، برای تجدید مقام طرفین سوابی را متذکر شدیم ...»

توضیح این که، وقتی اختلاف بین روزنامه‌های حقیقت و ستارهٔ ایران بالا می‌گیرد، گروهی از آزادی‌خواهان به پادرمیانی برخاسته، از هر دو روزنامه می‌خواهند که «من بعد موضوعی که شما را به جان یکدیگر انداخته و دیگران استفادهٔ آن را می‌برند، مسکوت عنه گذاشته، مراتب امتنان دوستان را فراهم فرمایید.»

«تمنای دوستانه» این نیک‌خواهان با اعضای بیش از چهل نفر در هر دو روزنامه به چاپ می‌رسد، اما حسین صبا بی‌توجه به قولی که داده بوده، فوق‌العادهٔ مذکور را منتشر می‌سازد و در مقابل اعتراض سید محمد دهگان، مدیر روزنامهٔ حقیقت، تحت عنوان «جف‌القلم» که در شمارهٔ ۲۰۱ ستارهٔ ایران (۳۰ جوزای ۱۳۰۱) چاپ شده، ادعا و اعتراف می‌کند که «آقای مدیر حقیقت ما به شما قول جدی ندادیم که از تعقیب کسی که با تیمت و ناسزاهای خود در روزنامهٔ شما یا یک منطق غیرمنصفانه ... [به ما تعرض] کرده بود، صرف‌نظر کنیم ...»

و سید محمد دهگان هم پادرمیانی کنندگان را به شهادت می‌طلبید که او هرگز «حضوراً خود را از تعرض به [روزنامهٔ ستارهٔ ایران و شخص صبا] تبرئه» نکرده بوده است ...

۱۱۵. در روزی پیش از انتشار متن این مصاحبه، در شمارهٔ ۱۰۴ (۲ سرطان) حقیقت مطلب زیر تحت عنوان «ملاقات با نمایندگان آذربایجان» به چاپ رسیده بود:

«روز گذشته [۱ تیرماه] نمایندگان آذربایجان وارد و یکی از اعضای هیئت تحریریه در دارالایتم با ایشان ملاقات و از آقای فیوضات مختصر ذیل را به دست آورده، که بعداً مفصلاً در آن موضوع توضیحات کامل به‌شد:

- ۱- وضعیات اقتصادی به واسطهٔ عدم تجارت با روسیه و مسدود بودن راه کرمانشاه و غیره در نهایت بدی و اهالی در کمال فقر و فلاکت می‌باشند.
- ۲- اوضاع سیاسی به واسطهٔ عملیات مخبرالسلطنه و قتل خیابانی، والی مزبور مجبور شد برای حفظ وضعیت خودش تمام مسخیدین و مرتجعین را به سرکار بیاورد و به این واسطهٔ حالیه به قدری به مردم فشار وارد می‌آید که مردم اعادهٔ دورهٔ محمدعلی شاه را از خدا می‌خواهند.

۳. امنیت به کلی مفقود و تمام ایلات و اشراک سر به شورش و غارت برداشته‌اند و رؤسای ایلات محلی و منتفذین چون از اعاده قدرت حکومت و دفع سمیتکو می‌ترسند، همه گونه مانع برای موفقیت دولت تهیه می‌کنند و عمده علت اساسی توسعه قتل و غارت همین مسئله است.

۴. اهالی و ملیون اعتماد به هویت حکومت مرکزی ندارند و یک شک و تردید فوق‌العاده آن‌ها را احاطه نموده و نمی‌دانند دولت مشروطه است یا مستبد.

در خاتمه اظهار داشتند که چون هنوز اطلاع کامل از هویت مجلس نداریم، نمی‌توانیم بگوییم که با کدام جریان موافقت خواهیم کرد و اگر حس کنیم که روش مجلس موافق مصالح مملکت نیست، احتمال دارد از شرکت در جلسات مجلس امتناع کنیم.»

توضیح این‌که سه نماینده یاد شده در متن مقاله دموکرات بودند و در انتخابات مجلس چهارم که در سال ۱۲۹۸ در آذربایجان برگزار گردید، همراه شیخ محمد خیابانی انتخاب گردیدند. خیابانی در شهریور ۱۲۹۹ شهید گردید و این نمایندگان در اول تیرماه ۱۳۰۱، درست یک سال بعد از افتتاح مجلس چهارم وارد تهران شدند و بنا به خبری که در شماره ۴۸ روزنامه اقدام درج گردیده، در خانه سیدجلیل اردبیلی که از رهبران حزب دموکرات بوده، رحل اقامت افکندند. به احتمال قریب به یقین مصاحبه کننده با آن‌ها که قید گردیده یکی از اعضای هیئت تحریریه حقیقت بوده، شخص میرجعفر جوادزاده [پیشه‌وری] بوده باشد. وی با سیدجلیل اردبیلی آشنایی داشته در شماره ۳۷ (۱۳ تیرماه ۱۳۲۲) روزنامه آژیور در جای سرمقاله به مناسبت درگذشت او چنین نوشته است:

«فقدان بزرگ»

متأسفانه تعطیل ناگجانی روزنامه مانع از آن شد که بتوانیم به موقع تأثیری را که از فقدان مرحوم آقا سید جلیل اردبیلی در قلب ما تولید شده بود، اظهار نموده، به بازماندگان آن مرحوم تسلیت بدهیم. آقا سیدجلیل از آن رادمردان مبرز بود که نامش با مشروطیت ایران، مخصوصاً تشکیلات بزرگ‌ترین احزاب سیاسی، یعنی حزب دموکرات توأم بوده، در تاریخ آزادی ایران باقی خواهد بود... آقا سید جلیل مرحوم با اخلاق ملایم و با صمیمیت و بی‌غرضی و خوش‌مشربی برای همه ما پدر بود و خانه‌اش کانون آذربایجانیان آزادی‌خواه شناخته شده، اغلب مسائل بسیار بزرگ و جدی و سیاسی از آن خانه متوسط سرچشمه می‌گرفت ... نگارنده شخصاً به علل زیادی که در این جا نمی‌توانم به قلم

بیابورم، خود را عازدار می‌شمارم و از این جهت تأثر به من اجازه نمی‌دهد به بازماندگان ایشان تسلیت بگویم، زیرا خود من در این فقدان بزرگ مستوجب تسلیت می‌باشم.»

۱۱۶. بعد از قیام لاهوتی در آذربایجان، مخیرالسلطنه که در حدود یک سال و نیم مقام ایالت (استانداری) آذربایجان را داشته، مجبور به ترک آذربایجان شد و اجلال‌الملک که در دوره قیام لاهوتی از طرف دولت به سمت کفالت ایالت تعیین شده بود، وادار به کناره‌گیری گردید. در این زمان دکتر مصدق که تا اوایل بهمن ماه ۱۳۰۰ وزیر مالیه دولت قوام‌السلطنه بوده، در ۲۸ بهمن ماه بنا به اصرار مشیرالدوله که بعد از سقوط کابینه قوام رئیس‌الوزرا شده بود، والی آذربایجان گردید.

به نوشته خود مصدق وی به شرطی حاضر به قبول این مأموریت شده بود که قوای انتظامی زیر نظر شخص وی باشد. سردار سپه هم به ایشان قول داده بوده که فرمانده لشکر آذربایجان خود را مطیع نظریات او بدانند. در مقابل انتظار داشتند که او هر چه زودتر حرکت کند و "آسنتی را که این ایام در آن حدود مختل شده" بود، برقرار نماید. حرکت مصدق به سوی آذربایجان مصادف بوده است با اواسط دی ماه ۱۳۰۰ و او به هر مکاناتی بوده خود را به محل مأموریت خود می‌رساند. خاطرات و تالیفات مصدق، حصص ۴۵-۱۴۳. در مورد مأموریت، مصدق در آذربایجان گزارشی در حقیقت شماره ۷۱ (۳۱ ثور ۱۳۰۱) درج گردیده است که به جهت داشتن ارزش تاریخی قسمت‌هایی از آن نقل می‌گردد:

«به ورود آقای مصدق‌السلطنه، امیر لشکر اسمعیل خان - رئیس کل قزاق‌خانه [موقع خود را ترک و از سمتی هم که در قزاق‌خانه داشت، محترماً معزول گردید. آقای حبیب‌الله خان [شیبانی] سرنپ در امور لشکری موقع مشارالیه را اشغال و به وظایف مربوطه عهده‌دار شدند.

اوایل بر ضد ایالت و آقای حبیب‌الله خان خیلی آنتریک‌ها می‌شد و در میان اصناف و تجار نیز صحبت از ایالت [استاندار] بود. هرگونه نسبت از جرائی تا بی‌کفایتی به مشارالیه می‌دادند و در میان افراد قشون نیز بر علیه آقای حبیب‌الله خان سرنپ تحریکات می‌شد. با وجود این‌ها همه آنتریک‌ها عقیم ماند و ایالت و ریاست قشون از جای خود تکان نخورد...

... دو روز پیش اعلانی نشر، و فروش و صرف مسکرات را غدنغن کرده‌اند. امروز هم اعلانی منتشر شد که هرکس از اجزای ادارات به بیانه اخذ رشیت در

انجام کارهای مربوطه تعلل ننماید، با بست شهری به ریاست نظمیۀ اطلاع داده شود...

۲۰ حمل سردار عشایر و حاجی ناظم‌العدالۀ (رئیس بلدیۀ) را در اطاق ایالت دستگیر کردند.

۱۹ حمل یک عدۀ سیصد نفری به عنوان اردبیل ولی به مقصد آبخارہ [آبخوارہ، دہی در نزدیکی اہر کہ نشیمن‌گاہ سردار عشایر بود] اعزام کردہ‌اند. این عدہ در ورود تمام میہمات موجودی را (از توپ و مسترالیوز و بولمیت و بومب و تفنگ و فشنگ) ضبط کردہ‌اند. عجلتاً از خود سردار عشایر بقایای مالیات و سایر اسلحہ و میہمات را کہ در دہات دارد، مطالبہ می‌نمایند... از مسموعات آن چہ قریب بہ صحت است، این است کہ بیش تر از سہ ہزار خروار غلہ دارد کہ ضبط شدہ.

تفصیل گرفتاری سردار عشایر و حاجی ناظم

۲۰ حمل دوازده نفر از محترمین شہر را برای مذاکرہ در موضوعی بہ ایالت دعوت کردہ، گویا بہ سردار عشایر و حاجی ناظم نیز خصوصی اطلاع دادہ بودند کہ در همان جلسہ برای بارہای مذاکرات راجع بہ عمل نان [کہ در نتیجہ اعمال نفوذ سردار عشایر در تبریز کمیاب بود تا گندم‌های او گران تر بہ فروش برسد] حضور بہ ہم رسانند.

سردار عشایر و سایر آقاہان مدعورین پیش از ظہر در اطاق ایالت حاضر شدہ، صحبت از خرابی وضع نان می‌شود. آقای مصدق‌السلطنہ رئیس قشون - حبیب‌اللہ خان سرتیب - را نیز بدان مجلس می‌خواهند. ایشان ہم بہ فاصلہ چند دقیقہ وارد می‌شوند.

باز ہم صحبت از غلہ و فراوانی نان در میان برودہ کہ والی یہ حضار از امساک صاحبان غلہ اظہار دلنگی کردہ و ضمناً اشعار می‌دارد کہ آقای سردار عشایر نیز چندی پیش وعدہ داد کہ ہزار خروار بہ شہر حمل کنند ولی نکرد. فی‌الحین آقای حبیب‌اللہ خان سرتیب باشدہ، بہ سردار عشایر می‌گوید: "آقای سردار عشایر بفرمایید من با شما یک کاری دارم." او ہم برخاستہ، معاً از اطاق بیرون می‌روند. پس از دو دقیقہ آقای حبیب‌اللہ خان برگشتہ، با سلام نظامی بہ والی می‌فہماند کہ مأموریت خود را انجام دادہ است.

با همان اشارہ والی وضعیتی بہ خود گرفتہ، شروع بہ نطق می‌نماید. خلاصہ نطق از این قرار بود:

این‌ها - یعنی سردار عشایر و اتباع او - در قراجه‌داغ و حول و حوش آن که منطبقاً نمی‌دانشان است، ظلم و تعدی را به حد اعلی رسانده، از تجاوز و تخطی به حقوق دولت و رعیت فروگذار نکرده‌اند. آن‌ها از هر میل و ستاعی که از قراجه‌داغ به تبریز و با از شهر بدان محل حمل می‌شد، بدی مخصوص - مثل حق‌العسور - می‌گرفتند... خوردشان را از هسمه مقتدرتر پنداشسته، هر چه می‌خواستند می‌کردند... حتی چند روز پیش در ضمن صحبتی در خصوص معادن نمک به من گفت: کی حق و جرئت دارد که بدون اجازهٔ من در معادن نمک بگردد؟

دولت برای تأمین مملکت و رفع هرگونه موازین از هر قبیل تصمیم گرفته، به من امر کرده بود که سردار عشایر را توقیف کنم. من هم به وظیفهٔ خود عمل کردم. رو به حبیب‌الله‌خان: حاجی ناظم را هم توقیف بکنید! حاجی ناظم تعظیمی به والی کرده، سرخص و تحت‌النظر به نظمی می‌رود.

نتیجهٔ مذاکرات حاصل و حاضرین متفرق شدند. نان هم که قیمتش سه هزار و دوست دینار ولی خیلی کماب بود. بعد از توقیف حاجی ناظم به نشان قیمت فراوان است... «مصدق در خاطرات خود جریان دستگیری سردار عشایر (محمدحسین خان زرغام حاجی علیلو، برادر امیر ارشد) و حاجی ناظم را، که اولی شهر نو اسیرکبیر و دخترخالهٔ خودش (مصدق) و دومی از دست‌نشانندگان سردار عشایر و از میان کمبود نان در شهر بوده، به تفصیل نوشته است. در نتیجهٔ دستگیری و خلع سلاح سردار عشایر، که «در آبخواره، هفت فرسخی شهر تبریز تجهیزاتی داشت که دولت در هیچ یک از نقاط کشور نداشت» مثلاً گمبره و گرانی نان در تبریز حل و امنیت در تبریز برقرار شد...
خاطرات و تألمات، صص ۱۵۰-۱۵۱.

در شمارهٔ ۸۵ (۷ جوزای ۱۳۰۱) حقیقت در رابطه با دستگیری سردار عشایر مطلبی درج گردیده است، تحت عنوان «افترا به اعلالی تبریز» که قسمت‌هایی از آن نقل می‌گردد:

«در شمارهٔ ۲۳ روزنامهٔ ایران آزاد ضمن اخبار داخله جملات ذیل ملاحظه شد: راجع به استخلاص سردار عشایر در تبریز عده‌ای از اهلالی با ایالت داخل مذاکره شده و عده‌ای هم در تهران با دولت برای استخلاص مشارالیه مذاکراتی نموده [اند] که مالیات دولت را دریافت و او را از توقیف خارج نمایند.
اگر عده‌ای در تهران برای استخلاص مشارالیه سعی می‌کنند، آن‌ها از طرف

سردار عشایر وکیل مختارند و هرگونه مذاکراتی که می‌خواهند به منفعت او می‌نمایند، ولی آن چه در این خصوص به اهل تبریز نسبت داده می‌شود، به کلی بی‌اصل و اساساً بی‌مناسبت است. اهل تبریز سردار عشایر را می‌شناسند، از «مظالم و صدماتی که او و برادران او بر خستی یک مشت اهالی رنجبر قراجه‌داغ وارد آورده‌اند، مسوق و داغ‌داوند... او سردار عشایر است و با رعیت و پادشاهی قلمک‌زده سروکار دارد... تنها یک محال را از سرتاپا به اسم خود قبالة کرده و فقط در ریشه دهقان رنجبر آتش می‌سازند. او در خاک قراجه‌داغ برای هر یک بار مال، گمرک مخصوص گذاشته و... او در آبخواره برای رعایای بی‌پناه یک «محبس مفصلی ساخته که در موقع گرفتاری خردش چهل نفر بیش‌تر محبوس داشته. از حرام و غنایم اسلحه و مهماتی تهیه کرده است که ۸۳۰ قیضه نذنگ و بیست عدد مترالیوز و زیاده بر هشتاد بار فشنگ و باروت و غیره به تبریز حمل شده. باز چند مقابل آن هم بیش‌تر نوکرانش باقی است که از خلق آنها صرف نظر شد...»

مصدی هم خاطر نشان ساخته است که دخترخاله‌اش زهرا الدوله، که «برای حفظ املاک و اموال خود با ضرغام حاج علی‌سردار عشایر، که ده‌ها سال از او کوچک‌تر بود، ازدواج کرده بود.» برای آزادی شوهرش با او (مصدق) وارد مذاکره شد و چون نتیجه مطلوبی نگرفت، در مرکز چندان خرج نمود که «از وزارت جنگ تلگرافی رسید که سردار» به تهران فرستاده شود. «اطرات و تألمات، ص ۱۵۱»

سرانجام رضاحان که به تدریج نفوذ خودش را با استفاده از نیروی نظامی تحت فرمانش گسترش می‌داد، به فرمانده لشکر آذربایجان دستور می‌دهد که دیگر از مصدق فرمانبرداری نکنند و مصدق هم به ناگزیر استعفا داد، در تیرماه ۱۳۰۱ تبریز را ترک می‌گوید.

۱۱۷. «ارتجاع در بالای ارتجاع» آخرین مقاله میرجعفر جوادزاده است که در آخرین شماره روزنامه حقیقت درج گردیده و انتشار همین مقاله علت توقیف حقیقت گردیده است. خود پیشه‌وری همین مقاله را در شماره ۲۷ (۳۱ خرداد ۱۳۲۴) روزنامه آذربایجان دوباره چاپ کرده، در مقدمه‌ای که در تاریخ اخیر بر آن نوشته، چنین می‌گوید:

«اینک صفحه‌ای از تاریخ نبود پرافتخار ما، اینک حرف‌های حساسی که سربیزه سردار سیه هم نتوانست ما را از گفتن آن بازدارد. این است راحی که آن روز، ما پیش‌بای جوانان آزادی‌خواه گذاشته، در نتیجه آن، خود با کمال افتخار زجر و

مشقت و فشار طاقت فرسای چندین ساله را تحمل نمودیم. درست بیست و یک سال دو [بیج؟!]. روز کم، از انتشار این مقاله که سبب توقیف غدارانه روزنامه حقیقت شده می‌گذرد. ملاحظه می‌فرمایید که وضعیت ایران به کجا کشیده شد. برای رفع هرگونه سوء تفاهی خواهشمندیم هر جا که به اسم آقای قوام السلطنه [رئیس الوزرای توقیف کننده حقیقت] برخوردید، اسم آقای سیلی [نخست وزیر وقت] را که در این کار غلط راه بیست و یک سال پیش ایشان را تعقیب می‌کند، بگذارید! ما حالا هم معتقدیم که زمانداران پرمیسه ما همه یک قماش مردمان هستند. قوام السلطنه و سیدضیاءالدین و سیلی و امثالهم از یک سرچشمه آب می‌خورند. و طرز تفکر و سبک کارشان تقریباً یکی است. آقای قوام السلطنه آن روز در جواب حرف حساسی از حربه پرسیده ارجاع استفاده نموده، روزنامه حقیقت را توقیف کردند، در نتیجه خود را به بیست سال خانه نشینی و ما را به ۱۱ سال حبس کشانیدند. امروز ما بی پروا می‌گوییم که لایح آقای سیلی هم دارد زمینه ارجاع شدیدتر و قلعجماقی خطرناک تری را تهیه می‌کند! ما از سیاه ... نمی‌ترسیم. از سیاه زاییدن می‌ترسیم.»

فهرست اعلام

- آذری، علی ۱۸، ۴۴۳
 آرال ۲۸۰
 آرام (اقیانوس) ۳۷۸
 آزاد، علی ۳۹۶
 آژیر (روزنامه) ۱۶، ۲۶، ۳۲، ۳۶، ۴۸
 ۴۹، ۳۷۱، ۳۹۱، ۳۹۵، ۴۳۴، ۴۴۷
 ۴۴۸، ۴۸۵، ۴۸۹
 آستارا ۳۰، ۳۷، ۳۸، ۳۰۸، ۴۷۴
 آسوری ۳۵۲
 آسیا ۶۱، ۸۰
 آسیای میانه ۲۵
 آفریقا ۶۱، ۱۰۸، ۱۳۷، ۳۵۹
 آقاخانلی، فضل‌الله ۴۳۵
 آقازاده، کامران ۴۰، ۴۳۸
 آقاییف، بهرام ۴۶
 آگاهی، عبدالحمین ۶، ۴۲۳
 آلمان ۵۶، ۵۸، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۸۰
 ۸۷، ۹۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۵
- آ - الف
- آبخواره ۴۸۷، ۴۸۹
 آبشوران ۱۶
 آجودان‌باشی، میرزا ابراهیم خان ۳۷۴
 آجیق‌سوز (روزنامه) ۱۶، ۱۸، ۱۹
 آخوندزاده، میرزا محمد ۳۳۶
 ۴۷۳-۴۸۰
 آذربایجان، آذربایجانی ۱۲، ۱۶-۲۱،
 ۲۷، ۳۰، ۳۲، ۳۴-۳۶، ۴۹
 ۱۷۹-۱۷۵، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۴۶
 ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۵۱
 ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۹۷، ۳۹۸
 ۴۲۹-۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۵۲
 ۴۴۸-۴۸۶
 آذربایجان (جمهوری) ۳۲، ۳۵، ۳۶
 ۳۶۷، ۴۵۰، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۸۰
 آذربایجان (روزنامه) ۱۶، ۱۷، ۲۱، ۲۲
 ۲۵، ۲۸، ۱۷۶

اردن شیر با بکمان ۴۵۴	۱۱۶ ۱۱۹ ۱۲۷ ۱۲۲ ۱۶۷
ارمنستان، ارمنی ۲۲-۲۴ ۵۴-۶۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۱	۱۷۷ ۱۸۷ ۱۹۰ ۲۰۲ ۲۲۶ ۲۷۵
۴۴۲ ۴۳۸ ۴۱۷	۳۱۲ ۳۱۰ ۳۸۷ ۳۷۹ ۳۸۷
ارمنی ۱۶	۳۲۵ ۳۲۴ ۳۷۷ ۳۷۰ ۳۸۴
ارمنستان ۳۱۶ ۳۲۷ ۳۲۵ ۳۲۳ ۳۲۷	۴۶۴ ۴۶۴
اروپا، اروپایی ۳۰ ۳۰ ۳۸ ۳۰ ۳۴ ۳۰ ۳۴ ۳۰	۵۹ ۶۵ ۶۴ ۶۰ ۶۲ ۶۴ ۶۲ ۵۹
۳۰ ۳۸ ۳۵ ۳۵ ۳۹ ۳۹ ۳۹ ۳۰ ۳۰ ۳۰ ۳۰ ۳۰	۱۰۳ ۱۰۳ ۱۱۳ ۱۱۵ ۱۱۶
۳۳۳ ۳۳۷ ۳۳۵ ۳۳۳ ۳۳۷ ۳۳۷ ۳۳۷ ۳۳۷	۳۳۶ ۳۳۶ ۳۸۷ ۳۸۷ ۳۸۷ ۳۸۷ ۳۸۷ ۳۸۷
۳۹۱ ۳۰۰ ۳۰۲ ۳۰۲ ۳۰۲ ۳۰۲ ۳۰۲ ۳۰۲	۳۲۷ ۳۲۷ ۳۲۷ ۳۲۷ ۳۲۷ ۳۲۷ ۳۲۷ ۳۲۷
۳۶۰ ۳۶۰ ۳۶۰ ۳۶۰ ۳۶۰ ۳۶۰ ۳۶۰ ۳۶۰	۳۶۲ ۳۶۲ ۳۶۲ ۳۶۲ ۳۶۲ ۳۶۲ ۳۶۲ ۳۶۲
۳۳۶ ۳۳۶ ۳۳۶ ۳۳۶ ۳۳۶ ۳۳۶ ۳۳۶ ۳۳۶	۳۳۶ ۳۳۶ ۳۳۶ ۳۳۶ ۳۳۶ ۳۳۶ ۳۳۶ ۳۳۶
۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳	۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳
۳۵۰ ۳۵۵ ۳۵۵ ۳۵۵ ۳۵۰	۳۵۰ ۳۵۵ ۳۵۵ ۳۵۵ ۳۵۰
اروپای غربی ۳۳ ۱۰۱	آمریکای شمالی ۵۸
ارمنیه ۳۳۶ ۳۳۶ ۳۳۶ ۳۳۶ ۳۳۶ ۳۳۶ ۳۳۶ ۳۳۶	آنگول ۶۰ ۷۲ ۷۲ ۷۲ ۳۱۷
اسکاندیناوی ۳۸	آنگولا ۳۵۲
اس - اور ۳۲ ۳۲ ۳۸۹ ۳۲۷	آوانسیان، اردن ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰ ۶۰
اسپارتاکیست ۱۰۱ ۳۸۴	ایرلند، یوگوز ۳۵۵
اسپانی ۷۶ ۷۶ ۷۶ ۷۶ ۸۱ ۸۲	ایرلند، سیلان ۲۷
استالین ۶۵۰	ایوانفامه (۵۰۰) (دکتر) ۳۶۶ ۳۶۶ ۳۶۶
استانبول (اسلامبول) ۵۷ ۸۱ ۳۱۸ ۳۱۸	آصفه (روزنامه) ۱۰ ۳۷۲ ۳۷۲ ۳۷۲ ۳۷۲ ۳۷۲ ۳۷۲ ۳۷۲
۳۶۳ ۳۶۷ ۳۶۷ ۳۶۳	۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳
استاندارد اوپل ۱۰۴ ۱۰۵ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳	آفریقا ۶ ۷۷ ۷۷ ۷۷ ۸۰ ۹۲ ۱۰۲ ۳۸۹
۳۳۸ ۳۳۸ ۳۳۸ ۳۳۸	اجیلال الملک ۴۸۶
استرآباد ۲۶۶	احسانالله خان ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰
استرالیا ۶۱	احمدشاه ۲۴۰ ۲۴۰ ۲۴۰ ۲۴۰ ۲۶۳ ۲۶۳
استونی ۳۰	آختر (روزنامه) ۳۶۰
اسرائیل ۳۷۹	آژانس ۴۳۱
اسکندریه، سلیمان میرزا ۸۸۲ ۸۸۲ ۸۸۲	اردبیل، اردبیل ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳
	اردبیل، سیدخلیل ۳۵۱ ۳۵۱ ۳۵۱ ۳۵۱ ۳۵۱ ۳۵۱ ۳۵۱ ۳۵۱

اسید، میرزا حسین خان ۲، ۳۶۹
 امیر احمدی، (سپهبد) ۳۹۵
 امیر ارشد ۳۸۸
 امیرافشار، -سیانشاه ۴۶۹
 امیرخیزی، اسمعیل ۲۳۸
 امیرخیزی، عمس ۴۶، ۳۶۹
 امیر رضوانی، سیدمحمدرضا ۲۱۰
 امیر عشایر ۲۹
 امیرنصیل ۱۸۱
 امینزاده ۳۶
 امینالدوله، میرزا علی خان ۳۸۹
 امینالملک ۴۷۹
 اسزلی (بندر) ۲۰، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۶، ۳۸
 ۲۰-۲۲، ۲۵، ۳۰، ۳۰۸، ۳۲۶
 ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۶۹، ۳۷۳، ۳۸۱
 انگلیس، سردریک ۱۰۱، ۲۰۱، ۲۰۲
 ۴۲۲
 انگلستان، انگلیس، انگلیسی ۲۳، ۲۴
 ۲۸، ۳۰-۳۳، ۳۵-۳۷، ۴۴
 ۵۷-۶۰، ۶۲، ۶۶، ۶۹، ۷۱، ۸۱
 ۸۲، ۹۲، ۹۵، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۶
 ۱۱۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۷
 ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۱-۱۵۳
 ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۱
 ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۲
 ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷
 ۲۳۸، ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۶۲
 ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۳
 ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴

۳۶۸، ۴۰۱، ۴۲۰-۴۲۲، ۴۳۲، ۴۵۱، ۴۵۵
 اسکندری، عباس ۲۶۲
 اسکویی، علی اکبر ۲۱
 اسارت ۱۵۱، ۴۰۸
 اسمعیل آقاسمیتکور ← سمیتکور
 اسماعیل آقا
 اسماعیل جنگلی ۲۸، ۳۹
 اسمعیل حروفچین ۴۴۶
 اسیت ۲۱۵
 اسمعیل فارس ← نیکبین، کریم
 اسیدروف ۲۱۱
 اشرف، احمد ۲۷۰
 اصفهان ۱۳، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۷۷، ۲۸۴
 ۳۱۵، ۴۲۳
 اعتمادالدطنه ۳۶۵
 اعزاب ۷۰، ۷۲، ۱۲۸، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۴۵
 اعلامیه بالنور ۳۷۹
 افشار، ایرج ۳۶۵
 اقتصاد ایران (روزنامه) ۴۰۶، ۴۱۴،
 ۴۲۱-۴۲۴، ۴۴۶، ۴۷۵، ۴۷۷
 اقدام (روزنامه) ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۵۰، ۴۱۲
 ۴۵۲، ۴۵۸، ۴۶۴، ۴۶۸، ۴۷۱، ۴۷۲
 اقیانوس کبیر ۷۲
 اکبر عطار ۱۱
 اکراد ۲۴۷، ۲۵۲-۲۵۴
 امامزاده یحیی ۲۵۰
 امام جمعه خویی ۱۳۷
 امامی، جمال ۲۵
 اسید (تشریح) ۳۸۸، ۴۵۹

۲۷-۲۵ ،۳۳ ،۳۲ ،۲۷-۲۵ ،۳۰۷ ،۳۰۴ ،۳۰۳ ،۲۹۳ ،۲۸۸
 ۳۱۸ ،۳۱۷ ،۳۱۱ ،۳۱۰ ،۳۰۸
 ۳۳۱-۳۲۸ ،۳۲۶ ،۳۲۲ ،۳۲۰
 ۳۴۴ ،۳۴۲ ،۳۴۰-۳۳۶ ،۳۳۴
 ۴۲۷ ،۴۲۶ ،۴۱۷ ،۳۹۳ ،۳۹۲
 ۴۶۶ ،۴۶۳ ،۴۵۹ ،۴۵۲

۴۷۲ ،۴۷۱

باکونین، مینخاییل ۲۱۸، ۴۵۲

باکینسکی رابوچی (روزنامه) ۴۵۰

بامداد، مهدی ۳۹۴

بدر (روزنامه) ۳۶۲، ۴۰۲

برزنی، حبیب‌الله ۴۵۱

برست لیتوفسک ۵۶، ۳۷۷

برقی (روزنامه) ۴۷۰

برلین (برلن) ۵۷، ۳۱۰، ۳۱۲، ۴۵۷

بریون ۷۵

بریتانیا ← انگلستان

بریجمن ۴۰۸

بروجردی، شیخ محمدحسین ۴۲۸

بغداد ۳۲، ۵۷، ۲۷۳، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۷۷

بلیله (روستا) ۱۶

بلژیک، بلژیکی ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۸۲، ۲۹۵

۳۲۶، ۳۷۸

بلومکین ۴۳

بنکدار، محمدتقی ۱۹۷، ۲۶۴، ۲۸۹

۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۵

بوداپست ۴۵۰

بو شهر ۳۷۵

بویناکسکی ۳۶۵

بهار، ملک‌الشعرا ۳۹۳، ۴۰۹، ۴۳۱

۴۵۰، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۶۶

۴۶۶ ،۴۶۳ ،۴۵۹ ،۴۵۲

۴۷۹ ،۴۷۵ ،۴۷۱-۴۶۹

انوار، سید یعقوب ۳۸۱-۳۸۳، ۴۷۹

اورجو نیکیدزه ۳۹

اوکراین ۳۰

اخر ۴۸۷

ایتالیا، ایتالی ۶۲، ۷۴، ۱۶۷، ۲۰۲

۳۷۸، ۳۸۰، ۴۳۶، ۴۴۹

ایران (روزنامه) ۸۴، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۸۵

۳۹۰، ۴۱۰، ۴۱۶، ۴۲۳، ۴۳۸، ۴۴۰

ایران آزاد (روزنامه) ۱۳، ۳۵۸، ۳۶۱

۴۲۱، ۴۲۳

ایران‌شیر (مجله) ۴۵۷

ایرج میرزا ۴۵۴

ایرلند (ایرلند) ۶۳، ۱۲۸، ۳۹۲

ب

بابل ۳۷۴

بادامچی، حاج محمدعلی ۴۳۲، ۴۳۸

بارتو ۱۹۰، ۲۷۹

باستانی پاریزی، ۴۵۶

باسکرویل ۴۴۳

باطوم ۳۰۸

باکو (بادکوبه) ۱، ۲، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۱

- بهارستان (میدان) ۱۰، ۱۴۹، ۱۵۹، ۱۶۴، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۹۴، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۱۹
- بهبهانی، ع ۳۶۹، ۵
- بهرامی، دبیراعظم ۴۵۹
- بیات، کاوه ۴، ۴۷، ۳۶۸-۳۷۰
- بیدهندی، باقر ۴۲۷
- بیرنگ ۵
- بیزمارک ۸۷، ۲۵۱، ۲۶۹، ۳۲۱
- بین‌النهرین ۷۱، ۱۸۱، ۲۷۳، ۳۱۱، ۳۱۸، ۳۴۵، ۳۵۲، ۴۶۹
- بی‌نیاز، آذر ۳۶۷
- بی‌نیاز، عبدالرزاق خان ۳۶۷
- پارسیس ۱۲، ۱۰۶، ۲۰۳، ۳۳۱، ۳۵۹، ۳۷۸، ۳۸۲، ۴۴۴، ۴۴۹، ۴۵۰
- پرغال ۳۷۸
- پروش، میرزامحمودخان ۱۷
- پسیان، محمدتقی‌خان (کلنل) ۵، ۱۷۷، ۳۱۵، ۴۰۷، ۴۳۱
- پولادین، (سرهنگ) ۴۵۹
- پهلوی، رضا شاه ۱، ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۱، ۴۴، ۴۵، ۲۱۶، ۲۴۰، ۲۴۶
- ۲۵۹-۲۶۲، ۲۶۴، ۳۴۸، ۳۶۸، ۳۸۳، ۳۹۱، ۳۹۴-۳۹۷، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۱۲-۴۰۷
- ۴۱۹، ۴۲۴، ۴۳۴، ۴۴۰، ۴۴۲
- ۴۵۱-۴۵۴، ۴۵۸، ۴۶۰
- ۴۶۲-۴۶۴، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۲
- ۴۸۲، ۴۸۶، ۴۸۹
- تاجیکستان ۴۷۳
- تاسون ۳۵
- تان (روزنامه) ۳۹۳
- تبریز ۱۸، ۲۰، ۲۶، ۱۷۶، ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۸۰، ۲۹۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۶۴، ۳۸۸، ۳۹۶، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۴۵-۴۴۷، ۴۴۳
- ۲۸۷-۲۸۹
- تجدد (روزنامه) ۲۱، ۱۷۶، ۲۳۲
- تدین، سیدمحمد ۴۵۱، ۴۵۶
- تربیت، محمدعلی ۱۷
- ترک، ترک‌ها ۳۳، ۳۴، ۳۱۷، ۳۱۸
- ترکستان ۳۰، ۷۳، ۲۸۱، ۳۱۸، ۳۶۴
- ترکمان، محمد ۴۰۷
- ترکمن ۲۱۵
- ترکمنستان ۳۳
- ترک‌های جوان ۱۹۷، ۴۴۱
- ترکیه ← عثمانی
- تروتسکی ۲۸۲
- نفرش ۴۳۱
- نفلیس ۵، ۳۰۸، ۳۶۴
- نفلیسکی لیستوق (روزنامه) ۱۸، ۱۹
- تقی‌زاده، داداش ۴۷۳
- تقی‌زاده، سیدمحمد ۲۱۱، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷
- تمرخان شورا ۳۶۵-۳۶۷
- تولستوی ۴۶۷

جمالزاده، محمدعلی ۳۸۹	تونس ۶۲
جنت ۴۶۷	تویسرکان ۲، ۳۷۵
جواد اف بادکوبه‌ای ۳۵۰	تهران ۲-۶، ۸، ۹، ۱۲، ۱۲، ۱۷، ۱۸
جهانبانی، امان‌الله ۴۵۲	۲۵، ۳۸، ۴۲، ۴۷، ۴۸، ۱۰۴، ۱۳۵
جهان‌زنان (نشریه) ۴۵۸	۱۳۷، ۱۶۶، ۲۱۲، ۲۲۲، ۲۳۰
جهانگیرخان ← صور اسرافیل، جهانگیرخان	۲۴۶، ۲۵۰، ۲۶۱، ۲۶۸، ۲۹۸
چسپی، سیدجلال ۳۱۲، ۳۲۷، ۳۷۲	۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۶، ۳۲۵، ۳۳۰
۴۷۲	۳۳۳، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۵۳
چیچرین ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۸۲، ۳۸۰، ۴۲۶	۳۴۵، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۷۲-۳۶۸
چین ۶۰، ۸۵، ۱۰۸، ۳۴۶، ۳۷۸	۳۷۴، ۳۷۸، ۳۸۳، ۳۸۹، ۳۹۳
حاج آقاجمال (روحانی) ۴۰۹	۳۹۶، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۹، ۴۱۲
حاجی ترخان ۳۰۷	۴۱۵، ۴۱۸، ۴۲۱-۴۲۳، ۴۲۹
حاجی ناظم ۴۸۷، ۴۸۸	۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۵۴
حافظ ۳۶۴	۴۵۶، ۴۵۹، ۴۶۹، ۴۷۴، ۴۷۶
حبل‌المتین ۳۶۳	۴۷۸، ۴۸۱، ۴۸۳
حجاز ۷۱، ۲۷۳	تهرانی، محمدعلی ۲۳۸
حریرچیان ۴۴۱	تیمز (تایمز) ۷۱
حریت (روزنامه) ۲۸-۳۰، ۳۵، ۳۲۹	تسیمورتاش ۱۶۲-۱۶۴، ۱۹۸، ۲۴۱
۴۷۰	۲۴۲، ۲۴۹، ۲۷۲، ۴۰۲، ۴۰۴
حزب اجتماعیون ۴۵۲	۴۱۱، ۴۱۷، ۴۵۱
حزب اجتماعیون عامیون ایران ۱۶	نقدالاسلام آذربایجان ۱۷۳
حزب اکثریست‌ما ۴۶۶	
حزب توده ۴۵۱	ج - ج - ج - ح - خ
حزب دمکرات ایران (فرقد) ۱۷-۱۹	جاوید، سلام‌الله ۲، ۵، ۱۷، ۲۲، ۲۷، ۴۶
۲۰-۲۲، ۲۴، ۲۸، ۳۷۸، ۴۳۲، ۴۷۲	۳۶۹، ۳۷۰
حزب سوسیال دمکرات ایران ۴۵۱	حسینی، سیدجلال‌الدین ۳۶۳
حزب سوسیال دمکرات آلمان ۳۸۴	جعفر آفاش‌کاک ۳۵۱، ۴۵۲
حزب عدالت ۲۵-۲۸، ۳۳، ۳۵-۴۳	جلفا ۳۰۸
	جلیل‌زاده ۴۴۱

- ۳۱۵، ۳۱۴، ۳۰۹
 خراسان (روزنامه) ۴۲۳
 خراسانی، ملاکاظم ۱۷۳
 خرم‌آباد ۳۷۵
 خوز (دریا) ۳۲، ۳۳، ۳۶، ۳۰۹، ۳۲۸، ۳۷۱
 خلخال، خلخالی ۱۶، ۳۳۳
 خلیج فارس ۷۱، ۱۱۰
 خلیلی، عباس ۴۵۷
 خواجه نوری، ابراهیم ۲۵، ۴۰۸
 خوزستان ۴۶۳
 خوی ← ۲۲۷، ۳۳۷، ۴۵۲
 خویی، حاج محمدباقر ۲۸۷
 خویی، حاج محمدرحیم ۲۸۷
 خویبانی، شیخ محمد ۱۷، ۱۸، ۱۷۶، ۱۷۷، ۳۱۵، ۴۰۹، ۴۲۹-۴۴۳، ۴۴۵، ۴۸۹، ۴۴۲
 خیردالان (روستا) ۱۶
- ذ = ز = ژ = ژ
 داد (روزنامه) ۴۰۵
 داروین ← ۲۱۸
 داریوش ۱۴۳
 دانشک، دانشک‌ها ۲۱، ۳۲-۳۴
 داغستان ۲۶۲-۲۶۵، ۳۶۷
 دانتن ۹۷، ۱۱۷
 دانشکده اقتصاد مسکو ۲
 داور، علی اکبر ۴۵۰، ۴۵۹، ۴۶۶
 درگاهی، محمد ۴۴۲
- ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۰
 حزب کادت ۴۶۶
 حزب کمونیست آذربایجان ۳۱، ۳۵
 ۴۲، ۴۶
 حزب کمونیست ایران ۲، ۵، ۶، ۲۵
 ۳۶، ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۲۱۴، ۳۷۰
 ۴۵۰، ۴۷۳
 حزب کمونیست روسیه ۲۶، ۳۵، ۳۹
 حزب مساوات ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۳۳، ۳۴
 ۳۶، ۴۰۸
 حزب همت ۲۶، ۳۵، ۳۶۸
 حسینی، احمد ۸۰۶
 حسنیف ← جاوید، سلام‌الله
 حسین نمره یک ۱۰
 حشمت طالقانی (دکتر) ۴۰۴
 حضرت عبدالعظیم ۳۵، ۲۱۲، ۳۵۷
 ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۱۸، ۴۲۵، ۴۲۶
 ۴۲۸، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۶۰، ۴۶۱
 حکیم‌الملک ۴۳۲
 حیات جاوید (روزنامه) ۴۰۲، ۴۰۷
 ۴۰۸
 حیدرعمو اوغلو ۴۱، ۴۵، ۳۶۹
 خاساویور ۳۶۵
 خالو قربان ۴۳۷، ۴۳۸
 خدایار خان، امیرلشکر ۴۵۱
 خرازی، شیخ باقر ۲۱
 خرازی، شیخ عبدالحسین ۴۴۰، ۴۴۱
 خراسان، خراسانی ۱۱۳، ۱۱۰، ۱۷۵
 ۱۷۸، ۲۰۵، ۲۸۰، ۲۹۶، ۳۰۷

- دشتی، علی ۲۵، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۲،
 ۴۰۸، ۴۱۸، ۴۵۲، ۴۵۷
 دنسترویل ۲۲، ۳۲
 دنیکن، آنتوان ایوانویچ ۷۲، ۲۷۹
 دوستدار، احسان‌الله خان ← احسان‌الله
 خان
 دولت‌آبادی، یحیی ۴۰۸، ۴۶۵
 دهگان، برزویه ۴۰
 دهگان، سیدمحمد ۱، ۴، ۵، ۷، ۲۲۹
 ۲۳، ۲۳۸، ۲۶۲، ۲۶۴، ۳۶۶
 ۳۷۲، ۳۸۴، ۳۸۵، ۴۲۰، ۴۴۰
 ۴۸۴، ۴۵۲
 دهگان، کاوه ۳، ۳۶۷
 ذکاء، یحیی ۴۸
 راسپوتین ۱۹۷، ۴۴۱
 راسکولنیکوف ۲۸
 راه نجات (روزنامه) ۴۲۳
 رایین، اسماعیل ۳۸
 رزاز، حاج محمدحسین ۴۴۰
 رسا، سیداسدالله ۴۴۰، ۴۷
 رستم ۱۷۴
 رسول‌زاده، محمدامین ۱۷، ۱۸
 رشت ۲۹، ۴۴، ۲۸، ۳۰۰، ۳۰۷، ۳۶۳،
 ۳۶۸، ۳۶۹، ۴۷۲، ۴۸۰، ۴۸۱
 رشید یاسمی، غلامرضا ۲۸۷، ۲۹۰،
 ۴۶۶
 رضازاده شفق ۴
 رضاشاه ← پهلوی، رضاشاه
 رضاقلی میرزا ← شیدانی، بهمن
- رعد (روزنامه) ۲۲۶، ۳۶۸، ۴۷۰
 روتشتین ۴۱۱، ۴۱۳
 روح‌الله خان (ماژور) ۴۶۹
 روستا، رضا ۳۷۰، ۳۷۱
 روسو، ژان‌ژاک ۹۷، ۱۱۷، ۱۹۹، ۲۱۹،
 ۳۹۱
 روسیه، روس، روسی ۶، ۱۶، ۱۸، ۲۳،
 ۲۶، ۲۷، ۲۹-۳۱، ۳۵، ۳۸، ۴۰،
 ۴۶، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۶۱، ۶۴،
 ۶۶، ۷۲-۷۵، ۷۹، ۸۰، ۹۳، ۹۶،
 ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۰،
 ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۸-۱۸۷، ۱۹۱،
 ۲۱۵، ۲۲۶، ۲۳۷، ۲۴۹، ۲۶۶
 ۲۷۵، ۲۷۸-۲۸۲، ۳۰۳
 ۳۰۶-۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۷
 ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۳۴، ۳۳۷
 ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۵۲، ۳۶۳
 ۳۶۹، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۷۹-۳۸۱
 ۳۸۵، ۳۸۹، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۲۶
 ۴۳۷، ۴۴۸، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۵۷
 ۴۶۶، ۴۸۴
 روم ۳۶۴
 رهنما، زین‌العابدین ۱۹۶، ۲۳۶، ۳۷۱
 ۴۲۸، ۴۴۰، ۴۵۷، ۴۵۹
 رُی، مانابندراناث ۳۷۹
 زبده، ح (شاعر) ۴
 زنجانی، زنجانی ۱۱۵، ۳۳۳، ۳۳۶، ۴۶۹
 زیرالسلطان ۴۸
 ژاپن ۵۹، ۹۵، ۳۴۶، ۳۷۸، ۴۳۶

۴۹۳، ۴۰۸، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۴۰، ۴۷۰
 سفارت روسیه در ایران ۲۱۲، ۲۲۶،
 ۳۵۷، ۳۹۶، ۴۰۸، ۴۰۹
 ۴۱۲-۴۱۵، ۴۱۸، ۴۲۵، ۴۲۶،
 ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۴۷
 سقاالمجاهدین، سیدنصرالله ۱۰
 سعدی ۲۹۰، ۳۴۵، ۳۶۴
 سلدوز ۳۵۴
 سلطان اسماعیل خان ۳۷۹
 سلطانزاده ۶، ۸، ۳۷، ۴۵
 سلطان عبدالحمید ۱۹۷، ۴۴۱
 سلطانن، سیدعبدالحمید ۴۵۰
 سلماس ۲۴۷، ۳۵۴، ۴۵۲
 سلیمان میرزا ← اسکندری، سلیمان
 میرزا
 سلیمانیه ۴۶۹
 سمیتکو، اسماعیل آقا ۲۹، ۲۱۶، ۲۴۷،
 ۲۴۸، ۲۶۰، ۲۶۹، ۳۱۵، ۳۱۷
 ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۵۱-۳۵۵، ۴۵۲، ۴۸۵
 سنت ژرژ ۴۶۳
 سنت میشل ۴۶۳
 سنگلج ۲۵۰
 سن لوتیز ۴۴۲
 سن مارگایت ۴۴۹
 سواد کوهی، امیرموید ۳۶۸
 سوریه ۷۲
 سون (سرگرد) ۳۰۴، ۳۰۵، ۴۶۹
 سوئد ۳۸۹
 سوئیس ۱۴۶، ۳۲۹، ۳۳۱

س - ش - ص - ض - ط -
 ظ

ساعت ساز، میرزا علی اکبر ۱۹۶، ۴۲۸،
 ۴۳۹
 سالار نظام (کلنل) ۴۶۲
 سامی بیگ ۳۷۳، ۳۷۴
 ساوجبلاغ ۳۵۲
 سبزواری ۳۰۷
 سپهسالار اعظم ۱۶۸، ۳۲۶
 ستارخان ۳۸۳
 ستاره ایران (روزنامه) ۸، ۴۰، ۲۳۸،
 ۲۳۹، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۴۳، ۳۵۰
 ۳۶۸، ۴۰۲، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۲۳،
 ۴۵۱، ۴۵۸، ۴۷۱، ۴۸۱-۴۸۴
 ستاروپول ۳۶۵
 سرتیپزاده، میرزا علی اصغر خان ۴۲۸
 سردار ارشد ۳۵۳
 سردار اعتماد ۴۵۸، ۴۶۱، ۴۶۲
 سردار اقدس ← شیخ خزعل
 سردار انتصار ۳۵۲
 سردار سپه ← پهلوی، رضاشاه
 سردار عشایر ۴۸۷-۴۸۹
 سردار محی ۳۶۸
 سردار معظم خراسانی ← تیمورتاش
 سردار موید ۳۲۳
 سرکشیکزاده، محمدکاظم ۱۹۶، ۲۳۷،
 ۳۹۴، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۵۹
 سری، ابوالقاسم ۶
 سفارت انگلستان در ایران ۱۸۰، ۲۲۷،

شیانی، حبیب‌الله ۴۸۶-۲۸۸	سهراب ۱۷۴
شیخ حسین سرچاق کن ۱۰	سهیلی ۴۹۰
شیخ خزعل ۲۴۸، ۴۵۹، ۴۶۳	سیاست (روزنامه) ۲۵۸، ۴۰۶، ۴۶۴
شیخ‌المراقین زاده ← رهنما، زین‌العابدین	سیاسی، حسین ۴۲۵، ۴۴۶
شیخ فضل‌الله ۱۹۷	سپیری ← ۳۸۰
شورا (روزنامه) ۲۵۱	سیداسماعیل (مکان) ۱۰
شوروی ← روسیه	سیدالمحققین ۲۵۱
شوستر، مورگان ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۵۶	سیدمحمدعلی ۱۱
شوشتری، سیدمحمدعلی ۲۶۲، ۲۸۹	سیدمعلم ۳۹۵
۲۴۵، ۲۵۷، ۲۶۴-۲۶۷	سیروس ۱۴۳
شومیاتسکی ۴۴۷	شاکری، خسرو ۷، ۹، ۱۳، ۴۶، ۳۷۴
شیدانی، بیمن ۳، ۴۸، ۳۴۱، ۳۶۹	۴۴۷
شیدانی، داریوش ۴۸	شام ۳۶۴
شیدمان، فلیپ ۱۰۲، ۳۸۴	شامسون ۳۱۷، ۳۵۵
شیراز ۱۷۷	شرق (روزنامه) ۴۷۰
شیروانی ۱۹۶	شروان ۳۶۴، ۳۶۵
شیروانی، میرزا ابوطالب خان ۴۴۰	شروانی، سیدعظیم ۳۶۳، ۳۶۴
شیکاگو ۲۴۲	شریعت گیلانی ۴۷۹
صابونچی (مکان) ۲۵، ۲۶	شغن سرخ (روزنامه) ۱۱۱، ۱۰۷، ۱۳
صاعقه (روزنامه) ۴۵۳، ۵۵۴	۱۱۳، ۲۴۵، ۲۸۸، ۳۸۷-۳۸۵
صالحی دوانساز، تقی ۴۸۰	۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۰۸
صبا، حسین ۳۶۸، ۴۰۷، ۴۵۱، ۴۵۲	۳۱۶-۴۱۸، ۴۲۳، ۴۵۳، ۴۵۵
۴۸۱، ۴۸۳، ۴۸۴	۴۶۲، ۴۶۶
صدا (روزنامه) ۲۶۶	شکاک ۴۵۲
صدر ← ۱۱	شکبیر ۲۸۷
صدرشاهی، محمد ۱۳	شکوه‌الملک ۱۰
صفوت، میرزاحمدعلی ۲۳۸	شعله، صادق ۳۹
صمدخان ۳۲۲	شماخی ۳۶۴
صنح‌الدوله، میرزا ابراهیم خان ۴۸	شمیده، علی ۸، ۴۱، ۴۱۳

۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۳۱۸، ۳۴۵،
 ۳۵۲، ۳۷۲، ۳۷۴، ۴۴۱، ۴۵۲، ۴۶۹
 عراق ۳۶۴، ۴۶۹
 عرب ۳۱۵
 عربستان ۳۴۵
 عزیز کاشی ۴۰۸
 عشق آباد ۱۸، ۳۰۷
 عصر انقلاب ۴۲۳
 عصر جدید ۳۲۶
 عکاس باشی - صنیع الدولہ، میرزا
 ابراہیم خان
 علوی زادہ ۳۶۹
 علی بن ابوطالب ۱۷۳، ۱۷۴
 علی قلی زادہ، ف ۱۸
 عمار لویی، احمدخان ۲۸۰
 عمید الشعرا ۴۰۵
 عمیدی نوری ۲۰۵
 عندلیب کاشانی - تقی زادہ، سید محمد
 عین الدولہ ۱۸، ۴۲۹
 غلام رضاخان امین مالیہ ۲۶۶
 غنی (شاعر) - ۲
 غنی زادہ، مجید ۳۶۶
 فارس (استان) ۳۸۱، ۴۶۹
 فخرایی، ابراہیم ۳۲، ۴۲
 فرانسد، فرانسی ۱۲، ۵۹، ۶۰، ۶۲
 ۷۱-۷۲، ۷۵-۷۸، ۸۲، ۸۷
 ۹۵-۹۷، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۷۱
 ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۲، ۲۱۹
 ۲۲۶، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۷

صنیع السلطنہ، احمدخان ۲۸
 صوراسرافیل، جہانگیرخان ۹۶، ۳۸۳
 ۳۸۹
 ضرغام حاجی علیلو، محمدحسین خان
 - سردار عشایر
 ضیاء، حسن ۲۷
 ضیاءالواعظین ۴۵۱
 طالبوف ۳۶۵-۳۶۷، ۳۸۲
 طالش ۳۸، ۳۲۳
 طباطبائی، سید ضیاءالدین ۱۷۹، ۲۴۲
 ۲۶۴، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۷
 ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۳۹
 ۳۴۰، ۳۴۸-۳۵۰، ۳۶۸، ۳۹۳
 ۴۲۲، ۴۶۵، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۸۲، ۴۹۰
 طباطبائی، سید محمد صادق ۲۵۱
 طبری، احسان ۳۶۷، ۳۶۸
 طلعت السلطنہ ۲۸
 طوفان (روزنامہ) ۱۳، ۴۷۳، ۴۱۳، ۴۱۴
 ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۵۶
 طیرانی، بہروز ۲۵
 ظفر (روزنامہ) ۷، ۴۰۳، ۴۰۷، ۴۸۰
 ظفرالدولہ ۳۵۲
 ج - شخ - فی - قی - ک - گ
 عاقلی، باقر ۱۲
 عباس میرزا ۳۴۴
 عبدالشزادہ، میرزا عبداللہ ۱۷، ۲۱
 عبدوی (ایل) ۲۵۲
 عثمانی ۳۳، ۳۵، ۷۲، ۱۰۸، ۱۲۷، ۱۲۸

- ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۹۸،
 ۲۰۵، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۵۸، ۲۶۲،
 ۲۶۷-۲۷۰، ۲۷۴، ۲۸۴، ۲۹۵،
 ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۵۷،
 ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۷۸، ۳۸۵، ۳۹۵،
 ۴۰۰، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۱۲،
 ۴۱۹-۴۲۱، ۴۵۵، ۴۵۷، ۴۵۸،
 ۴۶۵، ۴۸۶، ۴۹۰
- قوام‌الملک شیرازی ۳۰۶، ۳۲۲، ۴۶۹
 قویم‌الدوله ۳۹۱
 کار (روزنامه) ۳۹۶، ۴۰۶، ۴۲۳، ۴۴۶،
 ۴۷۷، ۴۸۰
 کازرونی ۴۶۵
 کاشان ۱۱۰، ۱۱۵، ۳۶۳
 کاشانی، سیدحسن ۳۶۳
 کاشانی، محمدعلی خان ۳۶۵
 کالجاک، الکساندر واسیلی یویچ ۷۳،
 ۳۷۹، ۳۸۰
 کاکس، سر پرسی ۴۶۹
 کامبخش، عبدالصمد ۹۶
 کانال سوئز ۶۹، ۷۱
 کاوه (نشریه) ۴۴۵
 کاوه آهنگر ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۸۳
 کائوتسکاها ۱۰۲
 کائوتسکی ۳۷۰، ۳۸۴
 کتابخانه تربیت تبریز ۱۳
 کراسنودسکی ۳۰۷
 کراسین ۴۳۶
 کرج ۴۸
- ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۹، ۳۹۰،
 ۳۹۲، ۴۳۶، ۴۳۷
 فرسخی یزدی ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۱،
 ۴۱۳-۴۱۵، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۴۰،
 ۴۵۵، ۴۵۶
 فردوسی ۲۸۷
 فرمانفرما، عبدالحسین میرزا ۱۴۵، ۱۶۴،
 ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۹۸
 ۲۴۲، ۲۷۲، ۲۷۴، ۳۱۶، ۴۰۷
 فروزش، زین‌العابدین ۳
 فریدون، ا ← نیکابین، کریم
 فلسطین ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۳۱۷، ۳۴۵،
 ۳۷۹، ۴۷۰
 فلسفی، نصرالله ۴۰۸-۴۱۰، ۴۳۹، ۴۶۶
 فلوره، ویلم ۹، ۳۶۹، ۳۷۱
 فلیپوف ۳۵۲
 فیوضات ۳۵۱
 قاسم‌زاده، حسن ۳۷۹
 قاضی ارداقی ۳۹۸
 قانن (روزنامه) ۸، ۴۲۳، ۴۴۰، ۴۶۷
 قاهره ۳۷۹
 قواچه داغ ۴۸۸
 قزوین ۳۲، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۳۶، ۱۶۸،
 ۳۹۴، ۴۲۸، ۴۲۹
 قفقاز ۱۸، ۱۹، ۲۴، ۲۶، ۳۰، ۳۱، ۳۳،
 ۳۵، ۳۵، ۷۳، ۱۲۷، ۱۷۶، ۲۸۱،
 ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۷،
 ۳۶۸، ۳۷۲، ۴۳۳
 قوام‌السلطنه، احمد ۳، ۱۰-۱۲، ۱۵

کنفرانس واشنگٹون ۱۸۷	کرد ۳۱۷
کنفرانس ورسای ۱۳۷	کردار (روزنامہ) ۸، ۳۶۱، ۴۶۴، ۴۶۷
کنگوری، حاجی محمدجعفر ۳۹	کردستان ۳۱۵، ۳۵۱، ۳۵۴
کنگرہ انزلی ۶	کرزن (لرد) ۳۹۴
کنگرہ لاهہ ۳۸۹	کرمان ۱۱۵، ۲۹۵
کنگرہ وینہ ۳۹۴	کرمانشاہ ۱۳۶، ۳۰۸
کورسک (کشتی) ۳۸	کروپاتکین ۲۱۸، ۳۷۰، ۴۵۲
کومونیسٹ (روزنامہ) ۲۸، ۳۷، ۴۳، ۴۶	کسروی، احمد ۳
کی استوان، حسین ۴۸۰، ۴۷۹	کسرابی، حسین ۴۶۷
گارکاپتلی ۴۳	کلکتہ ۳۶۲
گرجستان ۳۶۳	کلمانسو ۸۰، ۲۸۴
گرچی ۲۱۱	کلنل محمدتقی خان ← پسیان، محمدتقی خان
گرمرودی ۳۳۳	کلیمی ← یہودی
گروزنی ۳۶۶	کمپانی زینگر ۳۶۸
گری (کلنل) ۳۲۰	کمال السلطان ← صبا، حسین
گفتگو (مضمون) ۲۱، ۳۷۰	کمالیون (طرفداران کمال آتاترک) ۱۲۸، ۳۵۲
گلشن (روزنامہ) ۴۰۲، ۴۲۳، ۴۴۰	کمون پاریس ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۳۸۹، ۳۹۰
گنجه ۳۳	کمیٹہ انقلاب ترکستان ۲۸
گوچکوف ۲۷۸، ۴۶۶	کمپترن ۴، ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۶۱، ۳۶۹
گیلان، گیلانی ۵، ۶، ۸، ۳۲، ۳۶-۳۸، ۴۲-۴۳، ۴۵-۴۷، ۱۱۵	۳۸۴، ۳۷۹
۱۷۵-۱۷۹، ۱۷۹، ۲۲۹، ۲۸۰، ۲۹۶	کن (شہر) ۳۸۰
۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۷، ۳۱۴، ۳۱۵	کنفرانس برلن ۱۸۸
۳۳۲-۳۳۸، ۳۷۲، ۴۰۴، ۴۶۴	کنفرانس پروفیترون ۳۷۴، ۳۸۴
۴۷۳، ۴۷۵-۴۷۷، ۴۸۰	کنفرانس زن ۱۳۷، ۱۶۷، ۱۸۷-۱۸۹، ۲۸۷-۲۸۰، ۳۹۴، ۴۳۶، ۴۳۷
گیلک ۳۳۳	کنفرانس کن ۱۸۸، ۳۸۰
ل-م-ن-و-ہ-ی	
لاہوتی، ابوالقاسم ۶، ۳۷۰، ۳۷۱، ۴۲۹	

مجدالسلک ۲۲۷	۲۸۶، ۲۸۱، ۲۳۸، ۲۲۷
محسنی صومعه‌سرایین، سیدجعفر ۴۰	لامیجان ۲۵۹
محمد تنها (شاعر) ۴	لر، لرغا ۳۱۷، ۳۱۱
محمدزاده، حمید ۳۶۳	لسانی، ابرالفضل ۲، ۱۰۶، ۲۲۱
محمدعلی شاه ۴، ۸۸، ۱۵۱، ۱۷۱، ۱۹۷، ۲۲۷، ۲۷۶، ۳۹۸، ۳۹۹	لسدن ۱۰۶، ۱۰۱، ۲۴۸، ۲۷۶، ۳۳۱
۴۰۸، ۴۴۱، ۴۶۲، ۴۸۲	۳۵۹، ۳۷۸، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۲۲، ۴۴۲
محمدعلی میرزای سرتیپ ۴	۴۵۰، ۴۴۲
محمدهاشم میرزا ۳۹۸، ۳۹۹	لنکران ۳۸
محیط، هاشم ۴۰۷	لنکرانی، شیخ حسین ۲۲۵-۲۲۷
محمود آقاخان سرتیپ ۳۹۲، ۴۶۳	لنین ۳۱، ۵۲، ۱۰۱، ۱۰۲، ۳۸۰، ۳۸۱
محمودزاده، حسین ۲۷	لوزکزامبورگ، روزا ۱۰۱، ۱۰۲، ۳۸۴
مخیرالسلطنه هدایت ۱۷۵، ۱۷۶، ۳۱۶	لونی شانزدهم ۱۷۳
۳۵۳، ۳۵۵، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۲۹	لوید جورج، دیرید ۵۹، ۶۰، ۱۸۹، ۲۶۰
۴۳۲، ۴۸۴، ۴۸۶	لیستان، ایستانی ۷۳، ۱۲۷، ۳۱۸
مدرس، سیدحسن ۳۸۲، ۳۹۷، ۴۰۷	۳۳۰
۴۳۰، ۴۵۱، ۴۷۹	لیاحرف ۲۱۵
مدرسه اتحاد ایرانیان ۱۶، ۱۷، ۴۱، ۴۲	لیکنخت، کارل ۱۰۱، ۱۰۲، ۳۸۲
۲۶۶، ۲۶	لیتونیف ۲۳۶
مدرسه لندن ایرانیان ۲۶	لیل (شهر) ۸۲
مدرسه مجتهدیه ایرانیان ۳۶۶، ۳۶۷	لساوکس، کارل ۷۶، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۱
مدرسه محمدیه ۲۱	۱۲۰، ۱۰۱، ۲۰۲، ۲۱۸، ۲۸۹
مدیرالسلک ۲۶۲	۲۸۷، ۳۸۹، ۴۲۲، ۴۶۷، ۴۶۸
مدیوانی ۲۳	مازندران ۱۱۵، ۲۹۶
مراکش ۶۲، ۶۳	ماکو ۴۵۲
مردم آدینه (نشریه) ۸	ماکیارل ۲۶۸
مستشارالدوله ۱۲۷، ۲۶۵	مانی، شکرالله ۸، ۱۰، ۳۶۷، ۳۷۳، ۴۲۳
مستوفی، عبدالله ۲۶۳	۴۲۷
مستوفی‌المسالک ۲۲۷، ۲۳۹، ۲۴۲	ماییل توپسرکانی، یدالله ۴
	محسنی، غلامحسین ۲۳۹

مقتدرالدوله ۲۴۶	۲۲۹، ۲۹۵، ۲۶۵، ۲۴۲
مکزیبک ۳۷۹	سجد شاه ۱۰
مکی، حسین ۱۱۲، ۴۰۵، ۴۳۴	مسعود، محمد ۲۳۴
ملک‌زاده ۳۵۳	مکسو ۲۶، ۸۱، ۲۶۶، ۳۰۹، ۳۱۰
ملک‌المتکلمین ۳۹۸	۲۶۶، ۴۲۹، ۳۷۹
منار الملک ۱۳۷	مشاورا الممالک ۲۶۵
منتصر همایون بایندری، حسین ۴۵۴	مشمول (مجله) ۲۸
منتسکیو ۹۷، ۱۱۷، ۲۱۹	مشفق کاظمی ۴۵۷
منشویک ۲۲، ۱۸۹، ۲۲۷	مشهد ۱۱۵، ۱۲۰، ۲۲۳
مؤمن الملک ۱۷۷، ۲۲۳، ۲۱۲	مشیرالدوله ۱۵، ۱۶۲-۱۶۴، ۱۶۸
مودروس ۳۵	۱۷۶، ۱۷۷، ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۳۴
مورنارد ۲۲۶	۲۳۸، ۲۲۰-۲۲۹، ۲۵۲
مورنینگ پست ۲۵۴	۲۵۵-۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۹۵
موسولینی ۳۸۱	۳۲۰، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۵۷، ۳۶۱
موصل ۷۱	۳۸۱، ۳۸۲، ۳۱۳، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۱۷
مولیتورا، کامیل ۱۹۸، ۲۲۶، ۳۲۳، ۳۲۲	۲۱۹، ۲۲۹، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴
موسوی‌الاسلام ← حسینی، سیدجلال‌الدین	۲۵۸، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۸۶
میرابو ۱۸۲، ۲۱۹	۲۸۰، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۴۳۶
میرزا ابراهیم آقا ۳۹۸	۴۵۷، ۴۷۰، ۴۸۶-۴۸۹
میرزا عبدالله واعظ ۲۴۷، ۲۴۷، ۲۵۸، ۷۸	مصر
میرزا غلامحسین ۲۲۱	مصور رحمانی، جهانگیر ۴۸
میرزا کوچک خان ۳۶-۴۰، ۴۳، ۴۴	مصور رحمانی، معصومه ۴۸
۲۲۱، ۳۳۶، ۳۳۴، ۴۶	مصر، مصری‌ها ۶۳، ۶۸-۷۱، ۸۲، ۸۵
میرزا محمدعلی خان ۴۸۰	۱۲۸، ۲۹۵، ۳۶۲، ۳۷۹
میرزاده عشقی ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۰۳، ۳۹۶	مظفرالدین شاه ۴۸
۴۶۶-۴۶۸، ۴۸۲	معتدل‌التجار ۱۲، ۳۵۱، ۳۷۹
میرکاظم ۳۳۸	معمدی ۱۱
میگویان ۲۳	مغول‌ها ۳۱۵

۱۴۹، ۱۳۶، ۸۷، ۵۹، ۱۰،	وئوق الدوله	۴۵۷، ۴۵۶	میلچو
۱۷۷، ۱۷۵-۱۷۲، ۱۶۸، ۱۵۲			میللر ۲۱۵
۱۹۸، ۱۹۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۷۹			میلیوکوف ۲۷۸، ۴۶۶
۲۷۵، ۲۷۲، ۲۵۸، ۲۴۲، ۲۲۱		۴۵۸، ۴۴۰، ۳۲۲، ۸	میهن (روزنامه)
۳۴۹، ۳۳۴، ۳۲۹، ۳۲۶، ۳۱۲			۴۵۹
۴۰۷، ۳۹۶، ۳۹۴، ۳۹۳، ۳۵۲			ناپلئون ۸۷، ۴۵۲، ۴۵۳
۲۷۰، ۴۵۷، ۴۴۱، ۴۳۹، ۴۲۶			نادرشاه افشار ۴۵۲-۴۵۴
۲۸۰، ۲۴۹، ۱۹۸، ۱۷۰،	وئوق السلطنه		ناصرالدین شاه ۱۶۵
۴۶۴، ۳۳۸-۳۳۶، ۳۳۲، ۲۹۹			ناصرالاسلام ۴۵۱
۴۸۱، ۴۷۶-۴۷۴، ۴۶۴			ناظم‌العداله ۴۸۷
	وحشی خیاط (شاعر) ۴		نریمانوف، نریمان ۳۷، ۲۳۶
	ورامین ۲۸۴، ۴۶۶		نزهت الدوله ۴۸۹
	وستداجل ۱۹۸، ۲۲۶، ۴۳۵، ۴۴۲		نرونی نوغورد ۳۰۷
	وطن (روزنامه) ۴۰۷، ۴۰۲		نسیم شمال ۱۱۷
	واتر ۳۹۱		نصرت‌الدوله فیروز ۱۲۵، ۱۵۱، ۱۶۳
	ولگا ۳۰۷، ۳۰۹		۱۷۲، ۲۲۲، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵
	ویکتور هوگو ۲۵۳		۲۴۹، ۲۷۲، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۳۰
	ویلسن، وودرو ۵۸، ۵۹، ۸۰، ۱۰۴		۳۴۲، ۴۰۷، ۴۵۱
	۳۷۷		نظام‌السلطنه مافی، حسین قلی خان ۱۳،
	ویلیس آرنولد ۳۱۱، ۴۶۹		۲۰۵، ۲۸۰، ۲۸۴، ۳۵۱، ۴۵۲
	ویلهم ۵۸، ۱۰۴، ۳۴۵، ۳۷۷		توبهار (روزنامه) ۴۵۲
	هائیم‌زاده داغستانی، مرتضی ۳۶۷		نوری‌پاشا ۳۳
	هانور ۴۴۹		نوز ۲۲۶
	هایستان ← ارمنستان		نوعی، صفر ۴۷۳
	هائیم (حییم) ۱۹۶، ۲۳۷، ۴۴۰، ۴۵۹		نیکلای دوم ۴۴۱
	۴۶۰		نیکابین، کریم ۲، ۳۶۹، ۳۷۰
	هژیر ۳۳۶		نیشابور ۳۰۷
	هلند ۳۷۷، ۳۷۸		واشینگتن ۶۰، ۷۴، ۱۰۶، ۳۷۸
	همدان ۳۲، ۱۱۵، ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۳۶		واشینگتن، جورج ۴۵۲، ۴۵۳

فهرست اعلام ۵۰۷

یزدی، سیدعلی ۱۹۷، ۴۷۰	۴۷۵، ۴۷۴، ۴۷۸
یغمایی، حبیب ۴	همدانی، آقامیرزا محمد
یقیکیان، گریگور ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۴	هند، ۳۱، ۶۱-۶۳، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۸۴
یکانی، میرزا اسمعیل ۳۶۹	۸۵، ۹۷، ۱۰۸، ۲۶۲، ۲۷۳، ۲۸۸
بودنیچ، نیکولای نیکولایویچ ۷۳، ۳۷۹	۳۵۹، ۳۶۰، ۳۷۷، ۳۷۹، ۴۶۹
بولداش (روزنامه) ۲۸	هندوچین ۶۲
یونانی‌ها ۳۱۷	هیک ۲۱۵
یهودی ۶۹، ۷۰، ۳۷۹، ۴۵۹	یزد ۱۱۰